

بنیاد پژوهش های علمی - فرهنگی دکتر مسعود انصاری

شاه و دشمنانش

شرح خدمات شاه که در جو دشمنی مثلث شوم ملا- مجاهد و چپی کمرنگ شد



دکتر روزبه آذربرزین (روزبهانی)

پیشکش به عاشقان فرهنگ پادشاهی

من با هرگونه اسارت اندیشه مخالفم ، هدفم تائید و یا تکذیب در سیستم قضائی – سیاسی نیست ، مسئله دروغی است که یک عمر توده ای های بی وطن و ملایان و مجاهدین بخورد مردم ساده اندیش ما داده اند.

دکتر روزبه آذربرزین

شاه و دشمنانش ، شرح خدمات شاه که در جو دشمنی مثلث شوم ملا- مجاهد و چپی کمرنگ شد.

دکتر روزبه آذربرزین (روزبھانی)

تایپ : رومی گرافیک

چاپ نخست : تابستان ۲۷۳۲ مادی

۲۵۸۳ هخامنشی

۲۰۲۴ میلادی

لس آنجلس ، کالیفرنیا ، آمریکا

پیش نوشتار :

کتابی که برای نخستین بار از خدمات محمد رضا شاه پهلوی که در جو عناد و دشمنی مثلث شوم ملا- مجاهد و چپی کمرنگ و دیده نشده به تفصیل مطلب نوشته و به توانی که ملت ناسپاس و خام اندیش ما با پشت کردن به او ، در این ۴۵ سال پس داده خواهم پرداخت .

در این کتاب به دشمنان شاه که در میان ما زندگی میکردند و ملت ناآگاه ما از آنها قهرمان ساخته بودن اشاره میشود . دشمنانی که با قلم مسموم خود جامعه را بسوی انحطاط و نابودی کامل سوق دادند. دشمنی کور آنها با رضا شاه بزرگ و محمد رضا شاه پهلوی باعث شد تا عقب مانده ترین ، مخوف ترین ، بیرحم ترین و فاسد ترین رژیم عالم یعنی جمهوری جهل و جنون و جنایت اسلامی کشور ما را اشغال کند . کاری که رضا شاه بزرگ در راستای سازندگی خرابه ای که از دوران قاجار به ارث رسیده بود انجام داد که در کتاب رضا شاه بزرگ ، نابغه دوران بدانها اشاره کردم ، فرزند ایران دوست او محمد رضا شاه کامل کرد و میرفت تا ایران به دروازه های تمدن جهانی برسد که با توطئه خارجی و خام اندیشی ملت و خیانت تحصیل کرده و ارتشی ها ، ایران آباد را به مشتی تازی پرست عقب مانده و لومپن تحویل دادند تا با بی لیاقتی ، بی سواد و ناکارآمدی در کنار چپاول و دزدی و فروش کشور به بیگانگان از آن بیغوله ای بسازند و با استقرار فقر اندیشه و مالی ملتی گرسنه را به سده ها پیش ببرند و قوانین بربر گونه اسلامی را در سده بیست و یک حاکم کند. محمدرضاشاه پهلوی در آغاز پادشاهی اش، مردم ایران را دارای پنج حق عمده دانست:

تغذیه، پوشش، مسکن، آموزش و بهداشت. اما در ۱۲ سال نخست پادشاهی اش وقت و همت او صرف تأمین و دفاع از استقلال و تمامیت ارضی ایران شد، از جمله وادار کردن شوروی به رفع اشغال ایران، نجات آذربایجان از تسلط حکومت دست نشانده شوروی، ایستادگی در برابر قدرت روزافزون حزب توده. بگذارید در این کتاب پرده از تصمیم آمریکا و انگلیس برمبنی اسناد درز کرده در زمان ریاست هری ترومن بردارم که اگر شاه نیروهای شوروی را خارج نکرده بود، فاجعه ای رخ میداد که جبران آن غیر ممکن بود .

آمریکا و انگلیس تصمیم گرفته بودند که اگر شوروی به منابع نفتی ایران دست پیدا کند ، ایران را بمباران اتمی مشابه ناکازاکی و هیروشیما کنند. از دیگر اقدامات شاه جوان تلاش برای اعاده مالکیت ایران بر منابع نفت جنوب بود. بر خلاف ادعای مخالفان محمدرضاشاه، او بود که دکتر مصدق را به پذیرفتن مقام نخست وزیری تشویق کرد و وی را برای گرفتن رأی اعتماد از مجلس شورای ملی یاری داد و هرگز از پشتیبانی از او در برابر دشمنان داخلی و خارجی اش دست نکشید و تنها هنگامی فرمان عزل او را از نخست وزیری امضا کرد که ایران به آستانه ورشکستگی و حزب توده با پشتیبانی اتحاد شوروی به اوج قدرت

رسیده بود. ناتوانی دولت مصدق در حل مسئله نفت، و اقدام وی در تعطیل کردن مجلس شورای ملی از راه برگزاری یک رفراندوم غیرقانونی، شاه را به صدور فرمان عزل او مصمم‌تر کرد. در این کتاب به ناکارآمدی مصدق در مسئله نفت و زیانهای حاصل از آن اشاره خواهم کرد. اگر مصدق مجلسی را با پشتیبانی آن به نخست‌وزیری رسیده بود، تعطیل نکرده بود، شاه او را با وجود حقی که قانون اساسی به وی داده بود، تا هنگامی که مجلس به وی اعتماد داشت، عزل نمی‌کرد. برخلاف روش جمهوری چهل و جنون و جنایت اسلامی که همواره ایران و ایرانی را به غنیمت گرفته و مردم را آماج انواع تهدیدها، سرکوب‌ها، شکنجه، زندان و اعدام کرده است، **شاه معتقد بود که نخستین و مهم‌ترین وظیفه دولت همانا پاسداری از ملت در برابر خطرات و آسیب‌هاست.** از همین رو، سیاست خارجی محمدرضاشاه پهلوی بر پایه دوستی با همه اعضای جامعه بین‌الملل استوار بود و در عین حال مصونیت کشور از هر نوع حمله و تجاوز خارجی را وابسته به وجود یک نیروی نظامی‌توانا و مدرن می‌دانست. گرچه بخش بزرگی از دوران پادشاهی محمدرضاشاه پهلوی، از زمان روی کار آمدن به مدت ده سال همزمان با جنگ سرد بود، اما در دهه‌های ۲۶۶۹ مادی تا ۲۶۷۹ مادی (دهه‌های ۱۹۶۰ تا ۱۹۷۰ میلادی) ایران به تدریج با همه کشورهای جهان روابطی دوستانه پیدا کرد، از جمله با مصر در دوران سادات از بعد از جنگ ۱۹۶۷ میلادی و با صدام حسین و عراق از ۱۹۷۵ میلادی، و نه تنها با کشورهای مسالمت‌جو و صلح‌طلب بلکه با همه کشورهای که با یکدیگر روابطی دشمنانه و ستیزه‌جویانه داشتند از جمله با ایالات متحده آمریکا، اتحاد جماهیر شوروی، چین، و یا با هندوستان و پاکستان، و با اسرائیل و کشورهای عربی روابط دوستانه داشت. مهم‌ترین دستاورد محمدرضاشاه پهلوی را باید در مجموعه تحول ایران، یعنی گذار از آشفتگی‌ها و نابسامانی‌های سال‌های جنگ و ملی شدن نفت، و به ویژه پیشرفت چشمگیر کشور پس از بر کناری مصدق تا فتنه خمینی

جست. در این زمان کوتاه ۲۴ ساله، ایران یکی از عقب‌مانده‌ترین کشورهای جهان در دهه ۲۶۴۹ مادی (۱۹۴۱ میلادی) بود که در جنگ جهانی دوم و دوران ملی شدن نفت سخت گرفتار و اوضاع و احوالی آشفته و نابسامان داشت، در هفده سال پایانی تا فتنه خمینی در میان کشورهای در حال رشد به یکی از نمونه‌های بارز توسعه و پیشرفت با یکی از بالاترین نرخ‌های رشد اقتصادی و با کارنامه کم‌نظیری در خدمات اجتماعی و رفاهی تبدیل شد.

کارهای رضا شاه بزرگ که به گوشه‌ای از آنها اشاره شده را کنار کارهای محمد رضا شاه که بدانها اشاره میشود گذاشته تا متوجه شوید که چه داشتید و امروز چه دارید.

خدمات رضا شاه بزرگ :

حفظ تمامیت ارضی ایران با سرکوب وابستگان به قدرت های خارجی همچون شیخ خزعل ، اسماعیل سیمتقو ، میرزا کوچک خان جنگلی ، محمد تقی خان پسیان ، دوست محمد خان بارکزائی ، اقبال السطنه ماکوئی ، لاهوتی ویاغیانی که در بالا بدانها اشاره شد.

راه سازی سراسری در کل کشور

تاسیس ارتش نوین ایران

تاسیس نیروی هوائی ایران

تاسیس نیروی دریائی ایران

قانون نظام وظیفه

الغای کاپیتولاسیون و انجام حق قضاوت کنسولهای بیگانه

الغای امتیاز داری

افتتاح اولین کارخانه سیمان سازی

گشایش دانشگاه جنگ

گشایش کارخانه دخانیات

تاسیس راه آهن سراسری با طول ۱۴۰۰ کیلومتر از محل عوارض قند و شکر و چای

تاسیس دانشگاه های متعدد : تهران ، علم و صنعت ، خواجه نصیر

ساخت طولانی ترین خیابان خاورمیانه (خیابان پهلوی) از سر پل تجریش تا میدان راه آهن و کاشت ۱۸ هزار درخت چنار که در زمان ملایان ده هزار اصله آن از بین رفت و خشک و بریده شد.

بنیان گذاری ثبت اسناد

صدور شناسنامه و اجباری شدن نام خانوادگی

بنیان گذاری بانک رهنی

بنیان گذاری بانک سپه

بنیان گذاری بانک ملی ایران

بنیان گذاری بانک کشاورزی

بنیان گذاری بیمه ایران

بنیان گذاری رادیو ایران

بنیان گذاری خبرگزاری پارس

بنیان گذاری فرهنگستان ایران

کشف حجاب اجباری

بنیان گذاری کارخانجات نساجی مازندران

تغییر گاهشمار رسمی ایران از هجری قمری به خورشیدی جلالی

تغییر ماه های سال از عربی به اوستائی

تغییر قران به ربیال

تغییر واحد پولی مسکوکات طلا از تومان به پهلوی

چاپ و نشر منظم اسکناس زیر نظر بانک ملی ایران

تغییر نام رسمی کشور در مجامع خارجی از پرشیا به ایران

تغییر تقسیمات کشوری از ۴ ایالت به ۱۰ استان

تغییر نام بسیاری از شهرهای ایران نظیر علی آباد به شاهی ، دزد آب به زاهدان ، گچ
فرهگلی به گچساران ، ناصری به اهواز ، استر آباد به گرگان ، خبیص به شهداد ، قمشه به
شهرضا ، بارفروش به بابل ، هارون آباد به شاه آباد ، ده نو به نوشهر ، پهره به ایران شهر
، سخت سر به رامسر ، مشهد سر به بابلسر ، تون به فردوس ، آق قلعه به پهلوی دژ ،
انزلی به پهلوی ، ارومیه به رضائیه ، ترشیز به کاشمر ، عبادان به آبادان ، ده خوارقان به
آذر شهر ، کچان به آستانه ، سلطانیه به اراک ، صلاح آباد به اندیمشک ، فهرج به ایران
شهر ، حسین آباد به ایلام ، بندر ترکمن به بندر شاه ، سیاه دهن به تاکستان ، کفشک به بندر
جاسک ، محمره به خرمشهر ، هفاجیه به سوسنگرد ، سورگ به شادگان ، رباط کریم به
شهریار ، سلماس به شاپور ، بنی طرف به دشت میشان ، اشرف به بهشهر و منصور آباد
به مهران

تغییر نام های عربی وزارت خانه به پارسی

تاسیس موزه ایران باستان

ساخت صنایع دفاعی

ساخت فرودگاه مهرآباد
دستور به حفظ و مرمت آثار باستانی

خدمات محمد رضا شاه در ۳۷ سال پادشاهی:

تاسیس شرکت هواپیمائی ایران (هما)
ساخت صنایع سنگین (ذوب آهن) و پیشرفت سریع اقتصادی
استقرار حاکمیت ایران بر جزایر تنب بزرگ ، تنب کوچک و ابو موسی
آزاد سازی آذربایجان و کردستان و سرکوب وابستگان روس در ایران
تحصیل رایگان و اجباری
تغذیه رایگان کودکان خردسال در مدارس و تغذیه رایگان شیر خوارگان تا دوسال
تاسیس کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان
اعطای حق رای به زنان و حقوق سیاسی برابر با مردان برای تصدی تمام مشاغل دولتی
تغییر مبداء گاهشمار ملی از فرار زنباره جنایتکار عرب از مکه به مدینه به آغاز پادشاهی
کوروش بزرگ
افزایش سطح قدرت نظامی ارتش به پنجمین نیروی نظامی جهان
تاسیس اوپک و ریاست بر آن
تاسیس دانشگاه صنعتی آریا مهر ، پلی تکنیک ، دانشگاه صنعتی اصفهان ، دانشگاه ملی ،
دانشگاه فرح ، دانشگاه پهلوی ، دانشگاه جندی شاپور و دانشگاه فردوسی مشهد
ساخت میدان و برج شهید
ساخت دهکده المپیک و ورزشگاه آریامهر
برگزاری جشن های ۲۵۰۰ ساله و شناخت جهانی ایران
پوشش بیمه های همگانی
تاسیس ساواک برای مقابله با دشمنان ایران و ایرانی

به عضویت در آمدن ایران در سازمان ملل متحد
تاسیس بنیاد شاهنشاهی خدمات اجتماعی
تاسیس سازمان انرژی اتمی
اصلاح قانون خانواده و از بین بردن قوانین ظالمانه مرد سالاری
تاسیس شرکت های تعاون روستائی
تاسیس خانه های انصاف و شورای داوری
پیش آوردن شرایطی که دانش آموختگان خارج به وطن بازگشتند.
ملی کردن واقعی نفت
صدور گاز به اروپا
افزایش درآمد سرانه از ۱۰۰ دلار در دهه ۲۶۴۹ مادی (۱۹۴۱ میلادی) به ۲۴۰۰ دلار
پیش از فتنه خمینی
تکمیل صنایع پترو شیمی
احداث کارخانه های ماشین و تراکتور سازی
حفاظت و کنترل محیط زیست
جشن هنر شیراز
جشن توس
جشن هنرهای سنتی اصفهان
تاسیس فرهنگسرا در تمام کشور
تاسیس روزافزون سینما و تاتر در سراسر کشور
افتتاح خانه جوانان
ایجاد تاسیسات زیر بنائی چون سد و فرودگاه
ایجاد پلی برای نزدیکتر کردن تمدنها و فرهنگ ها کشورهای مختلف
طراح اولیه گفت و گوی تمدنها

انقلاب سفید و اصول ۱۹ گانه آن نظیر اصلاحات ارضی (پایان دادن به نظام ارباب و رعیتی) ، ملی کردن جنگل ها ، ملی کردن آبهای کشور ، سپاه دانش ، سپاه بهداشت ، سپاه ترویج و آبادانی ، سهام کردن کارگران در سود کارخانه ، فروش سهام کارخانجات دولتی به عنوان پشتوانه اصلاحات ارضی ، اصلاح قانون انتخابات ، نوسازی شهرها و روستا ها ، انقلاب اداری و آموزشی ، گسترش مالکیت واحدهای تولیدی ، مبارزه با تورم و گرانی و دفاع از منافع مصرف کنندگان ، مبارزه با فساد ، رشوه گرفتن و رشوه دادن و مبارزه با معاملات سوداگرانه زمین و اموال غیر منقول

تشکیل وزارت بهداشتی

تشکیل وزارت کشاورزی

تاسیس مجدد اداره کل امنیه کشوری که پیش از این منحل شده بود

تاسیس بنیاد پهلوی

تاسیس جمعیت خیریه فرح پهلوی

تاسیس جمعیت بهزیستی

تاسیس بنیاد ملکه پهلوی

تاسیس بنیاد نیکو کاری شمس پهلوی

تاسیس بنیاد اشرف پهلوی

تاسیس سازمان ملی رفاه نابینایان و ناشنوایان

تاسیس سازمان رفاه خانواده

تاسیس انجمن ملی توان بخشی

تاسیس انجمن ملی حمایت کودکان

تاسیس جمعیت حمایت کودکان بی سرپرست

تاسیس جمعیت حمایت کودکان کر و لال

تاسیس انجمن ملی حمایت از معلولان

تاسیس جمعیت کمک به جذامیان

تاسیس جمعیت حمایت مسلولین

تاسیس جمعیت ملی مبارزه با سرطان

راه سازی و توسعه راه آهن

ساختن سدها بیمارستان و درمانگاه

ساختن هزاران مدرسه و....

نفرین و تف بر دانش نداشتن روشنفکرانهای بی سواد ، چپی ها ، مجاهدین ، روحانیت
رژیم شیعه و ملی مذهبی ها ، گروهی که خصیصه اصلی شان ایران ستیزی و خاکستر
نشینی مردم وطن ما بوده و هست.

دکتر روزبه آذربرزین

تابستان ۲۷۳۲ مادی

بن مایه هائی که برای نوشتن این کتاب مورد استفاده قرار گرفته است :

اتحادیه کارگری و قانون کار در ایران (۱۹۴۱-۱۹۰۰) فلور ، ویلم ، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران، انتشارات توس.

احمد کسروی و نمونه هائی از عقاید وی نورالله طبائی قم ۱۳۴۴

اسرار و عوامل سقوط ایران آخوندیسم ناصر ملکی

اسناد سازمان سیا در کودتای ۲۸ مرداد دکتر غلامرضا وطن دوست موسسه فرهنگی رسا

اسناد وزارت خارجه آمریکا ترجمه عبدالرضا مهدوی و اصغر اندرودی چاپ تهران

آشوب احمد بنی جمالی نشر نی تهران

انتشارات دفتر مخصوص شهبانو تهران

انقلاب سفید محمد رضا شاه پهلوی چاپخانه بانک ملی ایران ۱۳۴۵ تهران

ایران بدون اسلام دکتر روزبه آذربرزین انتشارات ایکس لیبریس آمریکا

ایران بین دو انقلاب (از مشروطه تا انقلاب اسلامی) یرواند آبراهامیان

ایران در عصر پهلوی مصطفی الموتی دوره کامل چاپ تهران

بازیگران سیاسی عصر رضا شاهی و محمد رضا شاهی ناصر نجمی انتشارات انیشتن

بحران دموکراسی در ایران فخرالدین عظیمی نشر البرز تهران

بسوی تمدن بزرگ محمد رضا شاه پهلوی کتابخانه پهلوی ۱۳۵۵ تهران

پاسخ به تاریخ محمد رضا شاه پهلوی انتشارات استین و دی ۱۹۸۰

پنجاه سال با پان ایرانیست ها ناصر انقطاع

پیدایش حکومت دینی و مافیای روحانیت دکتر حسن رهنوردی اس آنجلس

تاریخ بیست ساله ایران حسین مکی دوره کامل

تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دوره رضاشاه، علی اصغر زرگر

تاریخ شفاهی ایران دانشگاه هاروارد کمال حبیب اللهی

تحول صنعت نفت ایران ، نگاهی از درون پرویز مینا تهران

توهم توطئه محمد اشرف تهران

تیشه بر بنیاد کسروی تقی ادیب پور شیراز اردیبهشت ۱۳۲۴

جامعه ، دولت و جنبش زنان غلامرضا افخمی

جریان ها و سازمانهای مذهبی - سیاسی ایران رسول جعفریان

چرا و چگونه نهضت ملی ایران ناکام گشت و از پای درآمد دکتر غلامحسین صدیقی به
کوشش پرویز ورجاوند تهران

چه شد که چنان شد احمد احرار نشر آران سانفرانسیکو
چهل سال در صحنه جلال عبده تهران

حقوق بگیران انگلیس در ایران - اسماعیل رائین - انتشارات جاویدان - چاپ نهم
خاطرات آقا بکوف ترجمه دکتر حسین ابو ترابیان تهران

خاطرات صدر الاشراف محسن صدر انتشارات وحید تهران
خاطرات علی امینی نشر گفتار تهران

خاطرات و تالعات مصدق - ایرج افشار - انتشارات علمی تهران

خلقیات زشت ما ایرانیان و درمان آن دکتر روزه آذربزین انتشارات نیو هورایزن ،
لس آنجلس

خون و نفت دکتر منوچهر فرمانفرمائی تهران

در آذربایجان چه گذشت حمید احمدی تهران

دشمن شناسی عزت الله همایون فر لندن

دو سال آخر رفرم تا انقلاب ه. موحّد انتشارات امیر کبیر تهران

دیپلماسی آمریکا و شاه، مارک گازیوروسکی ترجمه جمشید زنگنه، موسسه خدمات فرهنگی

دیو مقدس دکتر روزه آذربزین انتشارات نیو هورایزن لس آنجلس

رسا تهران

رضا شاه بزرگ ، نابغه دوران دکتر روزه آذربزین انتشارات ایکس لیبریس آمریکا

۲۰۲۴ میلادی

روزشمار تاریخ، جلد دوم، باقر عاقلی، نشر گفتار تهران

روزگاران عبدالحسین زرین کوب انتشارات سخن تهران

زندگی سیاسی دکتر محمد مصدق فواد پاشائی تهران

زندگی و کارهای احمد کسروی سید حسن امین نشر حافظ تهران

زیانهای ملی کردن نفت ایران دکتر سیروس ابراهیم زاده انتشارات نیوهورایزن

سازمان اسناد ملی ایران

سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران

سازمان دانشجویان دانشگاه تهران ابوالحسن ضیاء ظریفی نشر شیرازه

سالهای بحران خاطرات ناصر خان قشقائی با تصحیح نصرالله حدادی تهران
سی سال نفت قباد مخیمی اورنج کانتی کالیفرنیا
سی و هفت روز پس از سی و هفت سال دکتر شاپور بختیار نشر آرتا لس آنجلس
سی و هفت سال - احمد سمیعی نشر شبلیز تهران
سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی عبدالرضا هوشنگ مهدوی نشر البرز
سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی، عبدالرضا هوشنگ مهدوی نشر پیکان تهران .
روابط امریکا و اعراب در خلیج فارس، امیل نخله ترجمه کارو، تهران، انتشارات سروش،
سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی، عبدالرضا هوشنگ مهدوی، نشر البرز، تهران
شورشیان آرمانخواه مازیار بهروز نشر ققنوس تهران
ظهور و سقوط سلطنت پهلوی خاطرات فردوست ، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی،
پوشینه اول و دوم

عصر حاضر - یحیی دولت آبادی - انتشارات ابن سینا تهران
علل فرو پاشی فرقه دموکرات آذربایجان انور خامه ای نشر حافظ تهران
فصلنامه تاریخ روابط خارجی، نشریه مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه،
شماره های ۷ و ۸

کارنامه کورش آریا منش دوجلدی پاریس
کتاب سیاه نفت حسین مکی دوره کامل
کتاب شناسی خاطرات حزب توده تارنمای علی میر فطروس
کسروی ، ملی گرای وحدت نگار پرواند آبراها میان
کنفدراسیون ، تاریخ جنبش دانشجویان ایرانی خارج از کشور افشین متین عسگری
کهن دیارا خاطرات فرح پهلوی
کودتا پرواند آبراهامیان ترجمه محمد ابراهیم فتاحی نشر نی تهران
گاهنامه پنجاه سال شاهنشاهی پهلوی کتابخانه پهلوی پاریس انتشارات سهیل

گذشته چراغ راه آینده است ، پژوهش از جامی
ماموریت برای وطنم محمد رضا شاه پهلوی بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۴۹ تهران
مبارزه با استبداد مهدی خوشحال نشر نیما آلمان
مجاهدین خلق در آینه تاریخ علی اکبر راستگو
مروری در واقعه ۱۵ خرداد ایرج پزشک زاد شرکت کتاب لس آنجلس

مصدق در آئینه تاریخ - مرادعلی توانا تهران
مصدق و تاریخ بهرام افراسیابی انتشارات نیلوفر تهران
مصدق و نبرد قدرت همایون کاتوزیان ترجمه احمد تدین انتشارات رسا
مقالات امیر طاهری
من ساواک را تبرئه کردم دکتر روزبه آذربرزین لس آنجلس
ناسیو نالیسم در ایران ریچارد کاتم ترجمه احمد تدین انتشارات کویر تهران
نخست وزیران ایران از مشیر الدوله تا بختیار باقر عاقلی انتشارات جاویدان تهران
نطق های دکتر مصدق حسین مکی چاپ تهران
نفث - قدرت و اصول مصطفی علم چاپ تهران
نقش روحانیت در تاریخ معاصر ایران دکتر مسعود انصاری واشینگتن دی سی
نگاهی به شاه عباس میلانی پرشین سیرکل تورنتو کانادا
نگاهی به کارنامه سیاسی دکتر محمد مصدق جلال متینی شرکت کتاب لس آنجلس
هیچی هوشنگ فرهنگ آئین تهران
وبگاه رسمی شرکت واحد اتوبوسرانی

پهرست نوشته های این کتاب :

محمد رضا شاه پهلوی
محمد رضا شاه بر تخت سلطنت می نشیند
عشایر فارس به رهبری ناصر قشقائی علیه شاه شورش می کنند
بازگشت دین به عرصه جامعه و سیاست
انجمن تبلیغات اسلامی
اتحادیه مسلمین
جامعه تعلیمات اسلامی
نهضت خدا پرستان سیوسیالیست
جمعیت های متحده اسلامی
دستگیری رجال ایرانی توسط روسها و انگلیسی ها و کنفرانس سران آمریکا، شوروی و انگلیس در تهران
اعلامیه سران کشورهای آمریکا ، روسیه و انگلیس
عربستان ابوطالب افخمی اردکانی معروف به یزدی را گردن میزند
رضا شاه بزرگ از میان ما میرود
حزب خائن توده به نفع استالین وارد عمل میشود
مصدق و محسن صدر
حزب دموکرات آذربایجان
کشته شدن احمد کسروی و منشی اش به دست فدائیان اسلام
ترورهای فدائیان اسلام
نخستین کنگره نویسندگان ایران در زمان محمد رضا شاه پهلوی
حزب خائن توده مراکز نفتی جنوب را به خاک و خون می کشد
آخوند سید ابوالقاسم کاشانی و حزب توده ، سمنان را به خاک و خون می کشند
تهران صاحب آب لوله کشی میشود.
نخست وزیر احمد قوام و دوران پر آشوب او .
لایحه منع کشت خشخاش از طرف محمد رضا شاه با قید دو فوریتی به مجلس ارجاع میشود.
آخوند سید ابوالقاسم کاشانی دشمن قسم خورده هژیر.

ترور ناموفق شاه در دانشگاه.

تشکیل جبهه خانمانسوز ملی به رهبری دکتر محمد مصدق و جزئیات کامل قیام ۲۸ مرداد
دانشگاه پهلوی شیراز به دست محمد رضا شاه پهلوی افتتاح میشود
تاسیس اولین بانک خصوصی در زمان محمد رضا شاه پهلوی
دشمن ایران و ایرانی آخوند کاشانی از تبعید لبنان با اصرار دولت علی منصور به ایران
بازگشت.

فراری دادن زندانیان توده ای از زندان قصر
دید واقعگرایی رزم آرا به مسئله نفت
زیانهای ملی کردن نفت و اشتباهات مصدق
شناخت اطرافیان دکتر محمد مصدق
دکتر حسین مکی
سیدعلی شایگان
عبدالقدیر آزاد
دکتر مظفر بقائی

عبدالرحمن فرامرزی منتقد مصدق
کاظم حسینی کارشناس نفت میشود!
مهندس مهدی بازرگان

ترور حاج علی رزم آرا به دست فدائیان اسلام
روزی که یک سوم کل مهمات ارتش ایران منفجر شد
دستگیری نواب صفوی و تهدید فدائیان اسلام
حزب توده و حزب زحمتکشان مقابل هم
افتتاح آرامگاه جدید سعدی با شرکت محمد رضا شاه پهلوی و ملکه ثریا
بحرین چگونه از ایران جدا شد؟
ماجرای ۳۰ تیر ۲۶۶۰ مادی (۱۹۵۲ میلادی)
شرکت واحد اتوبوسرانی در تهران تاسیس شد.

تنشج و دو دستگی در دولت مصدق
شرح جزئیات قیام ۲۸ مرداد
افتتاح سد کوهرنگ

شاه در حکومت نظامی جشن معلم را در سراسر کشور برگزار می کند
همکاری های ثمر بخش ایران و آمریکا و برقراری روابط سیاسی با ژاپن

ماجرای ۱۶ آذر دانشگاه تهران
شاهنشاه جشن هزاره ابوعلی سینا را بر گزار می کند.
تاسیس کارخانه شیر پاستوریزه توسط شاهنشاه
توطئه حزب توده در سازمانهای انتظامی و ارتش
شاه به نویسندگان ایرانی جایزه بهترین اثر سال را میدهد.
داغ ننگی که هیچگاه پاک نمی شود
قانون بیمه های اجتماعی به دستور شاه فقید به مرحله اجرا در می آید
ترور حسین علاء نخست وزیر توسط فدائیان اسلام
به فرمان شاه لوله کشی آب زاهدان تکمیل و مورد بهره برداری قرار گرفت
کنگره جهانی هفتصد مین سال وفات خواجه نصیر الدین توسی
اجازه نصب تلویزیون به بخش خصوصی داده شد
دستگیری خسرو روزبه افسر سازمان نظامی حزب توده و قاتل محمد مسعود
شاهنشاه ساختمان جدید فرودگاه مهر آباد را افتتاح می کند.
جنگ لفظی بین ایران و شوروی
ازدواج شاهنشاه با فرح دیبا
دشمنی جمال عبدالناصر رهبر مصر با شاه
شاه انتخابات دوره بیستم مجلس را غیر قانونی دانست
به ابتکار شاه سازمان اوپک تشکیل شد
تولد فرخنده شاهزاده رضا پهلوی
روحانیون علیه هالیوود اعلام جرم کردند
شاهنشاه سد امیر کبیر را افتتاح و بتون ریزی سد دز آغاز شد
جبهه ملی سنگ مردم الجزایر را به سینه می زند
۱۶ آذر ۲۶۶۹مادی (۱۹۶۱ میلادی)
لایحه جدید تشکیل انجمن های ایالتی و ولایتی شاه و آغاز توطئه ملایان و مالکان بزرگ
زمین
سپاه دانش ، سپاه سواد آموزی و روشنگری
کنگره عظیم دهقانان در تهران
بلوای ۱۵ خرداد
نخست وزیر حسن علی منصور ، وقایع دوران او و شرح ترورش به دست فدائیان اسلام
شاهنشاه کارخانه اتوموبیل سازی ایران ناسیونال را افتتاح می کند

ضعف حسن علی منصور در مقابل خمینی
ترور شاهنشاه برای بار دوم
فرمان تاسیس دانشگاه صنعتی آریامهر توسط شاهنشاه صادر شد
تعرض عراق به ایران در زمان شاه فقید
تیمور بختیار کیست ؟
سازمان گسترش و نوسازی کشور (ایدرو)
مراسم فرخنده تاجگذاری شاهنشاه و شهبانو فرح
مرگ جهان پهلوان تختی
ایران صاحب مدرسه عالی سینما و تلویزیون میشود
جشن هنر شیراز
احیاء سازمان پیش آهنگی ایران
اپوزیسیون دانشجویان ایرانی مخالف شاه در خارج از کشور
رفتار سرلشگر حسن پاکروان با تروریست ها
احمد شاملو پشت به وطن کرده بی هویت
چه کسی تیشه به ریشه امنیت کشور زد؟
سازمان چریک های فدائی خلق
گروه آرمان خلق
عملکرد سازمان چریکهای خلق در آستانه جشن های ۲۵۰۰ ساله
ازدواج های انقلابی – ایده لوژیکی فدائیان و مجاهدین
سازمان مجاهدین خلق
آخوند سرخ سید محمود طالقانی
جنايات سازمان مجاهدین خلق
پشت به وطن کرده ای بنام خسرو گلبرخی
چه کسانی ایران را به ورطه نابودی کشاندند؟
بی طرفی ارتش
پشت پرده فتنه خمینی و به قدرت رسیدن ملایان



محمد رضا شاه پهلوی

محمدرضا شاه پهلوی دومین پادشاه دودمان پهلوی از ۲۵ شهریور ۱۲۹۹ (۱۹۴۱ میلادی) تا ۲۲ بهمن ۱۳۵۶ مادی (۱۹۷۹ میلادی) بود. محمدرضاشاه در پی استعفای پدرش رضاشاه و پس از سوگند در مجلس شورای ملی به پادشاهی رسید و با فتنه خمینی برکنار شد. محمدرضا شاه پهلوی به دلیل موقعیتش به عنوان آخرین شاه ایران، اغلب با عنوان کوتاه «شاه» شناخته می‌شود. بر خلاف خواست دشمنان ایران که از دودمان ایران ساز پهلوی به عنوان آخرین سلسله پادشاهی در ایران یاد می‌کنند، دودمان پهلوی تداوم یافته و در آینده ای نزدیک شاهزاده رضا پهلوی با عنوان رضا شاه دوم بر اریکه فرمانروائی ایران زمین تکیه زده و فر و شکوه دوران پهلوی را زنده خواهند کرد.

شاه فقید حاصل ازدواج رضاشاه بزرگ و ملکه تاج‌الملوک بود. در حالی‌که شش سال داشت، پدرش پادشاه شد و او به ولیعهدی ایران رسید. تحصیلات مقدماتی را در ایران و تحصیلات متوسطه را در سوئیس به پایان رساند و در بازگشت به ایران با درجهٔ ستوان دومی از دانشکده افسری فارغ‌التحصیل شد. در جنگ جهانی دوم و هم‌زمان با اشغال ایران در ۲۲ سالگی به پادشاهی رسید. در آغاز، قدرت کمی داشت ولی با پایان اشغال ایران و خروج نیروهای خارجی از کشور، با سیاست نخست‌وزیر وقت، قوام السلطنه، به حکومت خودمختار در آذربایجان و کردستان خاتمه داد.

مدتی پس از نجات از یک ترور نافرجام، با تشکیل مجلس سنا، بر قدرت او افزوده شد. در سال ۲۶۶۱ مادی برابر با ۱۹۵۳ میلادی با قیامی برای برکناری مصدق اقدام کرد. مصدق برکنار شد و شاه به ایران بازگشت.

شاه به توسعه اقتصادی و افزایش قدرت نظامی کشور علاقه داشت و بخش زیادی از درآمد نفتی کشور را صرف ارتش ایران می نمود. او تحت عنوان انقلاب سفید و با هدف رسمی قرار گرفتن ایران در بین مدرن ترین کشورهای جهان تا پایان سده بیستم مجموعه ای از اصلاحات اقتصادی-اجتماعی مانند اصلاحات ارضی را آغاز نمود که در نوبه خود در جهان یکتا بود. در دهه ۲۶۶۹ مادی برابر با ۱۹۶۱ میلادی و اوایل دهه ۲۶۷۹ مادی برابر با ۱۹۷۱ میلادی، ایران رشد اقتصادی سریعی را شاهد بود. سرانجام او در تاریخ ۲۶ دی ۲۶۸۶ مادی برابر با ۱۹۷۹ میلادی در پی یک توطئه بین المللی و خیانت روشنفکر نماهای ایرانی و خام اندیشی مردم که خوشی زیر دلشان را زده بود ایران را برای همیشه ترک کرد. در سالهای پایانی سلطنت محمد رضا شاه پهلوی کارگران ساختمانی به هنگام نهار به کمتر از چلوکباب سلطانی رضایت نمیدادند.

شاه در طول زندگی خود سه بار ازدواج کرد و صاحب پنج فرزند شد. وی در طول زندگی، چهار کتاب درباره زندگی خود و ایران نوشت که آخرین آنها اندکی پیش از مرگ وی به پایان رسید. در این کتاب از چهار کتاب اشاره شده به عنوان بن مایه سود جسته ام. او در ۵ مرداد ۲۶۸۸ مادی برابر با ۱۹۸۰ میلادی در ۶۰ سالگی و در اثر سرطان غدد لنفاوی، در مصر درگذشت و در مسجد رفاهی به خاک سپرده شد.

محمد رضا شاه پهلوی بر تخت سلطنت می نشیند

۲۵ شهریور ۲۶۴۹ مادی (۱۹۴۱ میلادی) جلسه فوق العاده مجلس شورای ملی ساعت ۱۱ صبح تشکیل گردید و فروغی نخست وزیر استعفاء و کناره گیری رضا شاه بزرگ و برقراری ولیعهد، محمد رضا شاه پهلوی را بر تخت سلطنت اعلام کرد. فردای این جلسه اجرای سوگند شاه جدید تشکیل شد و محمد رضا شاه پهلوی خود را شاه قانونی ایران و حامی و پیرو قانون اساسی خواند.



محمد رضا شاه پهلوی و فروغی

شاه جوان در اولین روز زمامداری فرمان به آزادی تمامی زندانیان سیاسی داد .

در اقدام بعدی در روز های نخست، به دستور محمد رضا شاه پهلوی مامورین سانسور نامه ها در ادارات پست و صندوق های پستی برداشته شدند. پیش از جلوس شاه جوان بر تخت سلطنت مردم برای مسافرت به ایالت متخلف میبایستی پروانه مسافرت از شهربانی میگرفتند که شاه جوان آنرا غیر قانونی خوانده و اظهار داشتند که مردم میتوانند به هر شهری که مایل باشند سفر کنند. (لازم به توضیح است که در زمان رضا شاه بزرگ اینکار برای امنیت مسافر بخاطر وجود اشرار و گردنه زنها اعمال میشد . زمانی مردم تهران بخاطر نا امن بودن جاده ها ، برای رفتن به خراسان از خاک روسیه استفاده میکردند) .

بخاطر سؤال علی دشتی و سید یعقوب انواردر مجلس ، نسبت به وجود جواهرات سلطنتی در ایران ، پس از رفتن رضا شاه بزرگ به اصفهان و سپس خروج از کشور به دستور شاه جوان حاج سید نصرالله تقوی رئیس دیوان عالی کشور ، نصرالملک هدایت رئیس دیوان محاسبات ، حسین علاء و ابراهیم حکیمی برای رسیدگی به جواهرات سلطنتی تعیین شدند .

در ۷ مهرماه سال ۲۶۴۹ مادی (۱۹۴۱ میلادی) هیئت موسس حزب خائن توده در منزل سلیمان محسن اسکندری تشکیل شد تا در راستای منافع روسها بزرگترین خیانت را به ایران و ایرانی بکند. در این جلسه اعضای کمیته مرکزی حزب بشرح زیر تعیین شدند : سلیمان میرزا اسکندری، عباس اسکندری ، شیخ محمد یزدی ، ایرج اسکندری ، رضا روستا ، دکتر مرتضی یزدی ، دکتر رضا رادمنش ، عبدالحسین نوشین ، دکتر محمد بهرامی ،

بزرگ علوی و علی امیر خیزی. آنها روزنامه سیاست را که ارگان حزب خائن توده بود در تهران انتشار دادند.

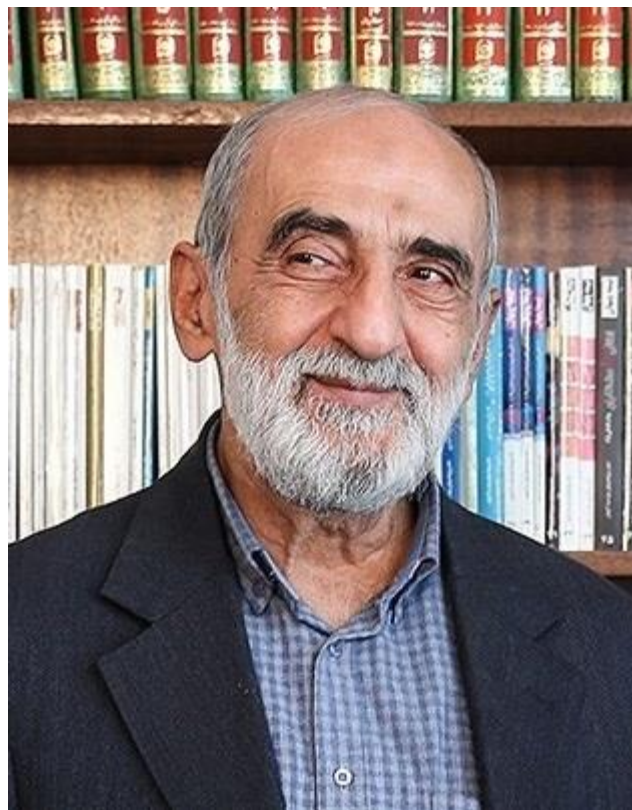
به دستور شاه جوان تعلیمات نظامی در دانشکده ها و دبیرستانها حذف شد و در ضمن پیش آهنگی نیز اختیاری گشت. شاه در اقدام بعدی در راستای رفاه مردم دستور به افزایش حقوق کارمندان دولت اعم از لشگری و کشوری را صادر و مجلس آنرا تصویب کرد. به افرادی که ماهیانه تا یک صد تومان حقوق دریافت میکردند، صد در صد و به کسانی که بیش از یک صد تومان تا دویست تومان حقوق دریافت میکردند، پنجاه درصد و بالای دویست تومان در ماه ۲۵ درصد افزایش حقوق تعلق میگرفت.

در اول فروردین سال ۲۶۵۰ مادی (۱۹۴۲ میلادی) محمد رضا شاه پهلوی نخستین قانون اساسی ایران که به امضای مظفر الدین شاه قاجار رسیده بود را به محتشم السلطنه اسفندیاری رئیس مجلس داد تا در کتابخانه مجلس شورای ملی ایران نگهداری شود. قانون اساسی که با اصلاحات و حذف و دست اندازی آخوند میتوان در فردای آزادی ایران استفاده کرد که در این مورد در کتاب ایران بدون اسلام مفصلاً بدان اشاره کرده ام.

در کمبود مواد غذایی و جیره بندی ارزاق عمومی هزاران لهستانی که در خاک شوروی اقامت داشتند به ایران پناهنده شدند و به دستور شاه جوان به آنها در دوشان تپه اسکان داده شد. در جمهوری جهل و جنون و جنایت اسلامی دختر جوان افغانی در شیراز بخاطر نداشتن اقامت مورد درمان قرار نگرفت و مرد. به دستور شاه جوان و بر اساس اطلاعاتی که در مورد هاشم عربشاهی رئیس اداره آگاهی، متهم به شکنجه و آزار زندانیان برای گرفتن اقرار به او رسیده بود، عربشاهی دستگیر و روانه زندان شد. مشابه این اقدام در مورد سرهنگ نیرومند، رئیس زندان مرکزی بخاطر اذیت و آزار زندانیان نیز به دستور شاه جوان صورت پذیرفت. محمد رضا شاه آزادی خواه با چنین نیتی بر تخت شاهنشاهی ایران نشست و بدخواهان و دشمنان ایران و ایرانی از او هزاران قصه ساختند که او دیکتاتور و جلاّد بود. در زندانهای او هزاران زندانی سیاسی وجود داشت و این توطئه ها که توسط قلم مزد بدست های وابسته به چپ و راست رقم خورد دستاویزی شد تا کارتر با حربه حقوق بشر او را سرنگون سازد و امروز کسی از دولتمردان آمریکائی راجع به رژیم جمهوری اسلامی حرف نمیزند، هیچ، میلیارد ها دلار هم به آن رشوه میدهند تا مردم ایران را بکشد و دنیائی را بهم بریزد.

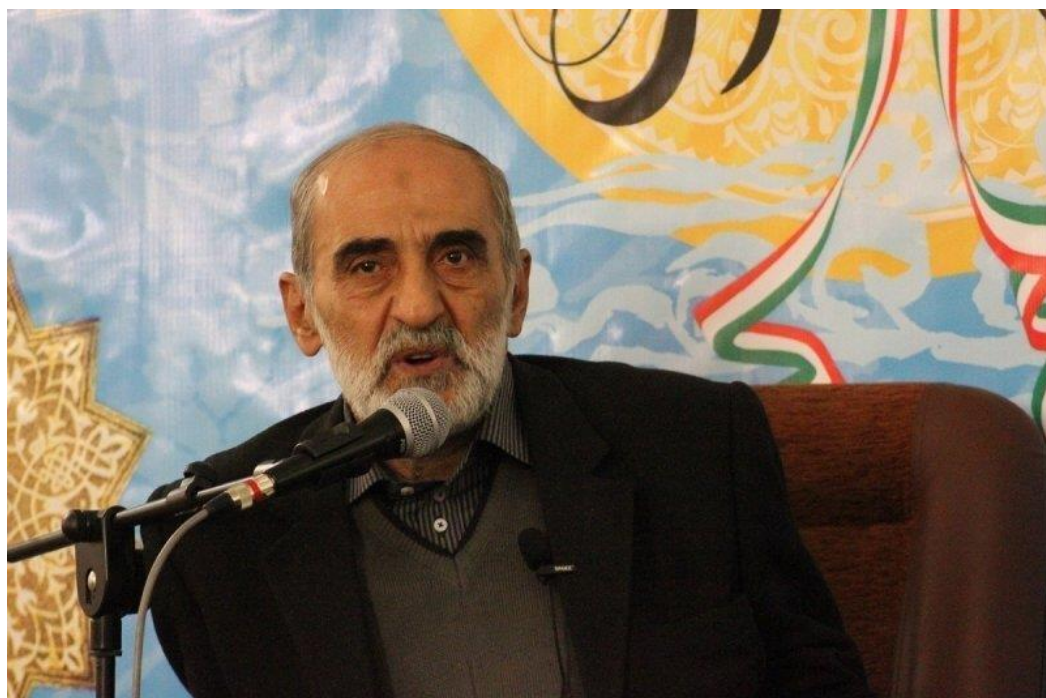
در ۶ خرداد ماه سال ۲۶۵۰ مادی (۱۹۴۲ میلادی) روزنامه کیهان به صاحب امتیازی عبدالرحمان فرامرزی و سردبیری دکتر مصطفی مصباح زاده انتشار یافت. این نشریه پس

از پیروزی فتنه خمینی به دست یکی از نابکارترین دشمنان ایران و ایرانی یعنی نماینده
آخوند جلاد خامنه ای ، سید حسین شریعتمداری بازجوی سازمان اطلاعات رژیم آخوندی
افتاد .



حسین شریعتمداری روزنامه نگار اصول گرا و فاشیستی است که در سال ۲۷۰۱ مادی (۱۹۹۴ میلادی) از سوی سید علی خامنه ای به عنوان سرپرست روزنامه حکومتی کیهان گمارده شد. پیش از او سید محمد اصغری این پست را عهده دار بود. این مزدور در مورد حجاب اجباری میگوید : پدیده پلشت و خانمانسوز کشف حجاب به یکی از نگرانی‌ها و دغدغه‌های جدی توده‌های عظیم مردم مسلمان و پاکبخته کشورمان تبدیل شده است و از بی‌توجهی برخی مسئولان و مراکز نسبت به این پدیده ناهنجار به شدت گلایه دارند و حالا که نیروی انتظامی با امکانات اندک خود پا به میدان نهاده و تلاش مؤمنانه و وظیفه‌شناسانه‌ای را برای مقابله با کشف حجاب آغاز کرده است، انتظار همگان آن است -و انتظار عاقلانه‌ای نیز هست- که از تلاش این نیرو قدردانی شود! او در مورد اسرائیل ، خواهان محو این کشور از جغرافیای سیاسی است! صهیونیست‌ها که این روزها با حرکتی پُرشتاب روی قوس نزول قرار گرفته و به سقوط نزدیک شده‌اند و پایان عمر پلید خود را به چشم می‌بینند ، به کنسولگری ایران اسلامی در دمشق حمله کرده اند. جنایتکاران یهودی به سیم آخر زده اند. با مدیریت ایران اسرائیل رو به زوال است! در مورد رد صلاحیت روباه رژیم محمد خاتمی می نویسد : آقای خاتمی در فتنه آمریکایی اسرائیلی ۸۸ هم برای مقابله با جمهوری اسلامی ایران از

دستورالعملی که جرج سوروس صهیونیست در جریان دو بار ملاقات به وی دیکته کرده بود پیروی کرد و به جای همراهی با مردم وطن خویش، با دشمنان تابلودار اسلام و انقلاب همپیمان شد. او از عملکرد رهبر جمهوری اسلامی و رئیس جمهور لومپن و بی سوادى چون ابراهیم رئیسی دفاع کرده و و قیحانه می نویسد: گران شدن دلار و خودرو و پنیر و مسکن و بلیت هواپیما و دارو و مرغ و گوشت و شیر و برنج، چه ربطی به دولت رئیسی دارد؟



حسین شریعتمداری در سرمقاله روزنامه کیهان نوشت: قیمت این بسته پنیر چقدر است؟ ... ۵۰ هزار تومان! ... ولی دیروز ۴۰ هزار تومان بود! ... امروز ۵۰ هزار تومان است! ... چرا؟ مگر در ۲۴ ساعت گذشته چه حادثه بزرگ و تعیین کننده ای اتفاق افتاده است؟! ... نمی دانم! ... شیر، برنج، قند و شکر، حبوبات، مرغ، گوشت قرمز، ماهی، کرایه تاکسی، بلیت هواپیما، بلیت قطار و اتوبوس، دارو، هزینه درمان و ... نیز وضعیت مشابهی دارند!!

دولت، مجلس و قوه قضائیه در کلیت و تمامیت خود تمامی توانی که دارند را برای مقابله با مشکل گرانی صرف می کنند! واقعیت گرانی را باید در دشمن خارجی جستجو کرد! دشمن که هر روز قیمت دلار را زیاد می کند!!!

حسین شریعتمداری چندی پیش میزبان الکساندر دوگین نظریه پرداز فاشیسم روسی در تهران بود. دوگین طرفدار احیای امپراتوری روس است، معتقد است روسیه باید به "هویت اصیل" خود برگردد و با غرب مقابله کند. آثار دوگین در میان نئونازی ها در آلمان و کشورهای

دیگر پرتطرفدار است. او در بحران اوکراین دخالت فعالی داشت و فاشیست‌ها را تحریک می‌کرد.

دوگین در "فرهنگ‌سرای اندیشه" تهران در مجلسی به نام "شب علوم انسانی" سخنرانی کرده است.

به گزارش خبرگزاری حکومتی تسنیم او گفته است که ایران دارای فرهنگ انتظار است، یعنی منتظر امام زمان است، و روس‌های ارتودوکس هم دارای فرهنگ انتظار مشابهی هستند، و این اساس اتحاد دو کشور!!!! است. حرف مشخص این است که ما لیبرالیسم را رد می‌کنیم و این در واقع همان چیزی است که مرز اتحاد دو کشور را شکل می‌دهد. البته عدم توجه به لیبرالیسم را در روح رئیس جمهور پوتین نیز می‌بینیم، اگر به ایران نیز دقت کنیم خواهیم دید که این موضوع در روح ایران نیز جاری است!!! پس شما دقیقاً تئوری چهارم سیاست را اجرا کرده و در یک مسیر مشترک حرکت می‌کنیم. این موضوع همان لحظه تاریخی اشتراک روسیه و جمهوری اسلامی است!

سید حسین شریعتمداری در کل، یک فاشیست تمام عیار است که رفتار و قلمش تنها در راستای تمامیت خواهی و کنترل کوچک ترین ابعاد زندگی مردم از پوشش و حتی نوع موسیقی که گوش می‌کنند دیده و خوانده می‌شود. او مخالف تمامی جریانات سیاسی درون و برون از مرز برخلاف مصالح رژیم اسلامی و شخص خامنه‌ای است. او مرید رهبر مستبد و ناقص‌العضو رژیم است که مالش عضو دستگاه تناسلی رهبر در تمامی نوشته‌هایش جاری است. او مخالف مدرنیته و خردگرایی است. او نظیر اربابش خامنه‌ای عاشق داشتن دشمن فرضی است تا تمامی ناکارآمدی‌ها را بگردن دشمن چه داخلی و چه خارجی بیندازد او و سایر دستار بندان فاشیست جمهوری جهل و جنون و جنایت اسلامی خواهان نابودی یهودیان هستند. رژیم آخوندی تنها حکومت جهان است که سیاست رسمی انکار هو لو کاست را دارد. حسین شریعتمداری در روزنامه حکومتی کیهان به تمجید از آدولف هیتلر هم پرداخته است. یهود ستیزی را کنار بهائی کشی بگذارید تا ماهیت رژیم دستار بندان بیشتر مشخص شود. شریعتمداری مشوق اصلی در امر روزنامه نگاری در مورد کنترل جامعه از سنین پائین است. پرورش کودکان سرباز!! سازمان بسیج را تنها میتوان با سازمان جوانان هیتلر مقایسه کرد

در ۱۷ آذر سال ۲۶۵۰ مادی (۱۹۴۲ میلادی) در اثر کمبود و نامرغوبی نان با تحریک برخی از روزنامه نگاران چپ و دستار بندان عده زیادی از دانش آموزان و دانشجویان در میدان بهارستان ، مقابل مجلس جمع شدند. بتدریج مردم و کسبه به آنها پیوسته و نمایندگان

مجلس را به باد ناسزا و فحش گرفتند. کار از اهانت گذشته و مردم بسوی نمایندگان حمله ور شده و آنها را مورد ضرب و شتم قرار دادند. تعدادی هم به شکستن در و پنجره و شیشه و میز و صندلی مجلس پرداختند. برخی اموال نفیس مجلس را ربوده و با خود بردند. دامنه تحریک وقتی بالا گرفت، مردم به غارت مغازهای خیابانهای نادری، اسلامبول، لاله زار و شاه آباد پرداختند. پلیس قادر به کنترل اوضاع نبود. تعدادی با برنامه از پیش تنظیم شده بخانه نخست وزیر، احمد قوام حمله و پیش از به آتش کشیدن خانه اموال آنرا دزدیدند. همان روزسرتیپ قدر فرماندار نظامی تهران و سر پاس رادسر رئیس شهربانی از کار بر کنار شدند. و فرزند راستین ایران سپهبد امیر احمدی به فرمانداری تهران منصوب شد. برای شهربانی نیز سر تیپ عبدالعلی اعتماد مقدم انتخاب شد. در زمانی کوتاه با دستگیری روزنامه نگاران توده ای و مخالفین دولت غائله خوابید.



سپهبد احمد امیر احمدی سپهبد امیر احمدی در لباس رزمی عشایر لر سپهبد امیر احمدی در مدت زمان عمر پر عزت خود هشت بار وزیر جنگ بودو دوبار وزیر کشور، پنج بار فرماندار نظامی تهران، دو بار فرمانده کل ژاندارمری و سالها فرمانده لشکر لرستان و آذربایجان بود. او راد مردی بود جسور و مومن به فرهنگ پادشاهی. سپهبد امیر احمدی در روز پنجم آذر سال ۲۶۷۳ مادی (۱۹۶۵ میلادی) بر اثر ابتلاء به سرطان معده در تهران درگذشت. سپهبد امیر احمدی همسایه نویسنده این کتاب بود که در چهار راه حسابی زندگی میکرد. خانه اصلی سپهبد در میدان حسن آباد بود که پس از اشغال ایران توسط دستار بندگان، خانه او به اشغال کمیته امداد خمینی در آمد و اکنون ویرانه ای بیش نیست. چهار راه حسابی اقامتگاه تابستانی سپهبد امیر احمدی بود.

پس از بلوای ۱۷ آذر مجلس لایحه جدید مطبوعات را از تصویب گذراند و امتیاز بسیاری از نشریات چپ لغو شد. حزب خائن توده روزنامه تند روی رهبر ، ارگان حزب را زیر زمینی چاپ و منتشر میساخت. حزب در نشست عباس اسکندری را به ریاست کل حزب توده انتخاب کرد.

در دیماه همان سال ، دانشگاه تهران مستقل شد و ریاست آنرا بزرگمردی چون دکتر علی اکبر سیاسی به عهده گرفت. مجلسیان با احمد قوام در افتاده و علی سهیلی به عنوان نخست وزیر جای او را گرفت.

عشایر فارس به رهبری ناصر قشقائی علیه شاه شورش می کنند.

خرداد سال ۱۳۰۱مادی (۱۹۴۳ میلادی) زمان شورش و طغیان عشایر فارس توسط ناصر قشقائی بود که خیلی زود به عشایر بختیاری سرایت کرد .عشایر فارس پادگان سمیرم را محاصره و تعداد زیادی از افسران و درجه داران را کشتند. سرهنگ حسن علی شقاقی فرمانده پادگان بطرز فجیعی به قتل رسید. شاه ، سر لشگر جهان بانی را برای دفع اشرار و خاموش کردن غائله منصوب می کند. سرلشگر جهانبانی به فارس میرود و با خسرو قشقائی برادر ناصر خان وارد مذاکره میشود و حتی با او در تاریخ ۲۳ مرداد ماه همان سال به تهران می آید. شاه جوان نمی خواهد که عشایر را که بخشی از مردم ایران هستند سرکوب کند. تحریک مردم عشایرتوسط انگلیس سابقه طولانی دارد. در همین اوقات انگلیس سرلشگر فضل الله زاهدی را بازداشت و به فلسطین تبعید می کند. با سیاست های صلح طلبانه شاه ، آرامش به ایل بختیاری باز میگردد . ابوالقاسم خان بختیاری به اتفاق مرتضی قلی صمصام و سرلشگر جهانبانی با نخست وزیر ملاقات می کنند. مسئله عشایر در دوران حیات محمد رضا شاه پهلوی همواره یکی از دغدغه های شاه بود. در این مورد در بخش اصلاحات ارضی سخن بمیان می آید.



ناصر قشقائی

محمد ناصر خان صولت قشقائی معروف به ناصر خان تا پیش از قیام شاه علیه مصدق از قدرتمندترین افراد در جنوب ایران بود. در زمان رضا شاه بزرگ او و پدرش اسماعیل خان هر دو نماینده مجلس بودند. ناصر خان به نمایندگی از طرف ایل قشقائی و اسماعیل خان به نمایندگی از طرف مردم جهرم. پس از استعفای رضا شاه بزرگ، ناصر خان نزد ایل قشقائی برگشته و به اقتدار ایل و مقابله با شاه جوان می پردازد. او از طرفداران مصدق بود و پس از قیام شاه علیه مصدق از ایران گریخت و به آمریکا رفت. او از آخوند وژن سید روح الله خمینی حمایت و در فتنه خمینی و در زمان شاپور بختیار پس از ۲۵ سال دوری از ایران بازگشت. او به ایل قشقائی بازگشت و به تبلیغ علیه شاه و حمایت از خمینی پرداخت. در رژیم آخوندی خود را برای مجلس شورای اسلامی کاندید کرد که اعتبار نامه اش تصویب نشده و علیرغم خوش خدمتی های فراوان برای خمینی، او و برادرش خسرو خان دستگیر و زندانی شدند. با شورش ایل قشقائی آخوند ها عقب نشینی کرده و آنها را آزاد می کنند. ناصر خان پس از این ماجرا به صف مخالفین خمینی پیوسته و در اطراف شیراز و فیروز آباد با سپاه پاسداران درگیر میشوند که به علت چند دستگی در ایل شکست میخورند. دادگاه انقلاب اسلامی شیراز برای او و برادرش حکم غیابی اعدام صادر می کند. ناصر توانست از ایران بگریزد ولی خسرو برادرش در فیروز آباد گرفتار و تیرباران شد.

ناصر خان قشقائی تا آخرین روزهایی که در ایران بود در کنار مصدق باقی ماند و با ارسال تلگراف نامه و سخنرانی در مجلس و مصاحبه با روزنامه نگاران و مذاکره همواره حمایت خود و ایل قشقائی را به مصدق عرضه داشت. این همکاری با مصدق تا آخرین لحظه حکومت وی و تا مادامی که به احمد آباد تبعید شد، ادامه داشت، و عدم همکاری وی با شاه باعث شد که اختلاف و دشمنی آن دو ریشه دار تر و عمیق تر شود. از جمله آخرین پیشنهاد امریکا ئیها به ناصر خان در مورد کودتا بر علیه مصدق که با مخالفت او روبرو شده و به اطلاع مصدق رسید. باعث شدت مخالفت شاه و آمریکائی ها با او شد. و هر دو گروه یعنی دربار و آمریکا، به دشمنان آشتی ناپذیر او تبدیل شدند. بر اساس اسناد موجود و خاطرات روزانه ناصر خان، او در نظر داشت تا حکومت شاه را سرنگون و نظام جمهوری در ایران پیاده کند. در زمان انتقال جنازه رضا شاه بزرگ از مصر به ایران به ناصر خان و ایلش درخواست شرکت داده شد که دولت وقت با مخالفت او مواجه شد.



ناصر قشقائی در سمت راست مصدق

بازگشت دین به عرصه جامعه و سیاست

بدون شک دوره رضا شاه بزرگ ، دوره مبارزه با انگل های دستار بند و مفت خور بود . دوره درخشانی که با درایت رضا شاه بزرگ کانون های فساد و فریب یکی پس از دیگری بسته شدند و بشکل نمادین افراد معدودی اجازه یافتند تا در کسوت روحانیت در کارهای سیاسی شرکت کنند که یکی از آنها آخوند مدرس بود که شرح حال کامل و عملکردهایش را در کتاب رضا شاه بزرگ به تفصیل نوشته ام. راه روشنی که رضا شاه بزرگ نشان داد در مدت کمی روشنفکران آن زمان را جذب نمود. تحولات فرهنگی و سیاسی پس از مشروطه گام به گام به ضرر دستار بندان تازی پرست بود. با اقدامات رضا شاه بزرگ ، عامل تیره روزی و بدبختی ۱۴۰۰ ساله ایران و ایرانی یعنی اسلام و آخوند داشت از میدان بدر میشد که محمد رضا شاه پهلوی با روحیه ای دموکرات و آزادی خواه که حق هر طبقه را محترم می شمرد پا به عرصه سیاست ایران گذاشت. در اواخر سلطنت رضا شاه بزرگ تنها ۳۰۰ طلبه در قم باقیمانده بودند (مجله حوزه علمیه قم – اظهارات سلطانی) همانطوریکه اشاره کردم روشنفکران آن زمان به رضا شاه بزرگ گرایش پیدا کرده که برخی از آنان ایرج میرزا، محمد علی جمالزاده ، ملک الشعرای بهار ، عارف و میرزاده عشقی بودند. در آن زمان تنها فرهنگ گهر بار ایران و ناسیونالیسم ملی رنگ داشت. روزنامه و مجله های تجدد، ترقی ، تکامل ، تمدن ، عصر آزادی ، عصر پهلوی ، عصر جدید ، عهد جدید ، ایران امروز و ده نشریه ایرانی در راستای حفظ و اعتلای فرهنگ ایران منتشر میشدند . سرود دبستانی ما : ما همه کودکان ایرانیم ، مادر خویش را نگهبانیم ، همه از پشت کیقباد و جمشیدیم ، همه از نسل پور دستانیم ، زاده کورش و هخامنشیم ، پسر مهرداد و فرهادیم و... بود . در این میان توده ای های بی وطن و کمونیست ها از آب گل آلود ماهی میگرفتند . طرح آرمانهای کارگری ، نجات زحمتکشان ، تحقق سوسیالیسم و پیدایش دولت کارگری ! شروع نفوذ از مناطق شمالی کشور و از بندر پهلوی بود که در کتاب رضا شاه بزرگ ، نابغه دوران به شرح کامل فعالیت های میرزا کوچک خان جنگلی و یارانش پرداخته ام.

با رفتن رضا شاه بزرگ ، دستار بندان و مسخ شدگان مذهبی شاد گشتند. بار دیگر دسته ای سینه زنی راه افتاد و فریبکاران از لانه های خود بدر آمدند تا به خنثی کردن اقدامات رضا شاه بزرگ و رویارویی با بی دینی پردازند. گام نخست آنها مبارزه و در نهایت کشتن احمد کسروی بود.

اقدام صریح او در نقد تشیع و اسلام از یک سو و رفتارهای تند و خشن قلمی اش از سوی دیگر موجب برانگیختن دستار بندان و متعصبین مذهبی شد. در حقیقت مبارزه با کسروی برای دفاع از اسلام دستار بندان را متحد ساخت تا او را از بین ببرند. در این میان با دستور ملی - مذهبی ها کسروی توسط گروه تروریستی فدائیان اسلام به قتل رسید که در مبحث فدائیان اسلام بدان بیشتر می پردازم.

با میدان پیدا کردن دستار بندان پس از رضا شاه بزرگ بار دیگر مسئله حجاب مطرح شد و دیدیم که پس از پیروزی فتنه خمینی بار دیگر لچک و روسری و چادر بازگشت و امروزه بخاط مبارزه جانانه زنان سلحشور ایران به یکی از مشکلات رژیم آخوندی تبدیل شده است. اولین نوشتار در مورد فوائد حجاب!! توسط آخوند فخرالاسلام در سال ۲۶۱۹ مادی (۱۹۱۲ میلادی) نوشته شد و عکس آنرا در اشعار ایرج میرزا و عارف شاهد هستیم تا اینکه رضا شاه بزرگ و خانواده اش در یک اقدام بنیادی کفن از تن زن ایرانی خارج کردند.

با به سلطنت رسیدن محمد رضا شاه پهلوی مبارزه با کمونیست ها در برنامه آخوند ها قرار گرفت. در این خصوص نظام شاه در گرایش به غرب ، میدان را برای دستار بندان باز کرد و برخی از آخوند ها در مذمت از کمونیست ده ها کتاب نوشتند که نمونه آن آخوند شیخ محمد تقی آملی ، آخوند مرتضی مطهری، آخوند علامه طباطبائی و آخوند کراواتی مهندس مهدی بازرگان بود.

در چنین شرایطی دو گروه فعالیت خود را آغاز کردند . یکی حوزه های علمیه که طی دو دهه که بشدت ضعیف شده بودند از خمودی در آمدند و میبایستی خودی نشان دهند و آخوند ها در شهرها و روستا ها که به مثابه مار کرخت شده و یخ زده که گرمائی به تن آنها خورده ، خود را برای نیش زدن مجدد آماده میکردند. در کتاب خاطرات ابوالقاسم خزعلی می خوانیم که : پس از رفتن رضا شاه ، روحانیون فعالیت خود را از سر گرفتند و مدرسه های دینی کار خود را شروع کردند و برخی از روحانیون که عبا و عمامه را کنار گذاشته بودند دوباره لباس روحانیون به تن کردند. در مدرسه نواب مشهد که در اختیار دانشجویان دانشسرای عالی قرار داشت پس از رفتن رضا شاه ، با تحریک میرزا مهدی اصفهانی ، طلاب علیه دانشجویان شوریده ، آنها را بیرون و بار دیگر مدرسه در اختیار طلاب قرار گرفت. در این مورد دولت هیچ واکنشی نشان نداد . در یزد حوزه های علمیه تبدیل به اصطبل اسب شده بود و پس از رضاشاه مدرسه های خان بزرگ و خان کوچک ، مصلا و چهار منار و ملا عبدالرحیم خانی به تدریج در اختیار طلاب قرار گرفت (خاطرات آخوند خاتم یزدی رویه های ۱۸ و ۱۹). گروه دوم غیر روحانی ها که ما با واژه غیر واقعی و

جعلی ملی - مذهبی آنها را می شناسیم. از این نظر جعلی میگویم که هیچگاه ملی گرایی و ناسیونالیسم ایرانی را نمیتوان با اسلام اشغالگر و نابود کننده ایران و ایرانی جمع بست.

در این میان دانشگاهیان و بازاری های پشت به وطن کرده پیشگام شدند و با حربه فریب جوانان دست به تاسیس انجمن های اسلامی زدند و خود را پشت نقاب مبارزه با کمونیست که مورد تائید محمد رضا شاه پهلوی بود پنهان کردند. نظام محمد رضا شاه پهلوی نه تنها با انتشار مطالب دینی موافقت داشت و این رویه را تا پایان سقوط دودمان پهلوی ادامه داد بلکه رادیو را در اختیار آنها گذاشت که هم سن های من سخنرانی های را شد، آخوند سرخ طالقانی و مطهری را بخوبی بیاد دارند و همچنین ماه رمضان را که رادیو بطور کامل در اختیار آخوند بود و به دستور دولت در ماه محرم به هنگام تاسوعا و عاشورا کلیه سینما ها به مدت چهار روز می بستند. در این مدت اغذیه فروشی ها و کاباره ها و رستورانهای ساز و ضربی هم حق فعالیت نداشتند. در رادیو بر اساس نوشته های جرجی زیدان نمایشنامه راجع به حسین و یزید پخش میشد. در سال ۲۶۳۰ مادی (۱۹۲۲ میلادی) انگلیس با گماردن آخوند شیخ عبدالکریم حائری یزدی در قم ، قطب تشیع در مقابل عتبات ساخت. در آن زمان روح الله خمینی از نزد آخوند محسن اراکی به قم آمده و رئیس دفتر حائری میشود. خمینی بلافاصله ارتباط مستقیم مردم با حائری را قطع و دیدار او را با تعیین وقت قبلی امکان پذیر کرده و گروه هایی را استخدام تا در حرم معصومه به مردم راجع به معجزات شیخ در شفای بیماران و جفت شدن دمپایی به هنگام پوشیدن دروغ بگویند و عده ای هم مامور کرده بود تا زمانیکه شیخ به زیارت معصومه میرود ، جلوی پایش به زمین افتاده و دمپایی هایش را ببوسند! مدیر پذیرائی و سرویس دهی شیخ و اندرونی او با شیخ مهدی قمی پائین شهری بود . کار بجائی رسید که به هنگام نوروز عده بیشماری از مردم خرد گم کرده و اسلام زده از نقاط مختلف کشور جهت دست بوسی آخوند حائری به قم می آمدند. پس از قم اپیدمی عفونت به سایر شهر ها سرایت کرد و در همدان ، کاشان و حتی عراق شعبه های حوزه علمیه دایر شد.

شرایط برای رشد سرطان گونه ملا آماده شد . حوزه های علمیه اهرم اصلی رشد افکار خانمانسوز دینی در ایران شد. دستار بندان در یک حرکت فریبکارانه و گام به گام دست اندازی خود را بر روی کتابهای درسی مدارس آغاز کردند. در آن زمان سید ابوالحسن اصفهانی مرجعیت شیعه از ضعف دولت سود برده و خواستار ناظر شرعیات در تمام استانهای کشور شد. اصولا در قانون اساسی نشانی از ناظر شرعیات نمی بینید ولی این وزارت فرهنگ بود که تن به این خفت داد و آنرا تصویب کرد. از وظایف ناظر شرعیات نظارت بر انتشارات عمومی بود که عملا مطبوعات را به زیر تیغ سانسور اسلام واپسگرا

و جاهل پرور کشاند. این اقدام از سوی سید ابوالحسن اصفهانی و آخوند حاج آقا حسین قمی صورت پذیرفت. در این میان اصل دوم متمم قانون اساسی که حکایت از مطابقت قوانین با قواعد اسلام می کند ، بداد دستار بندان رسید . در این مورد حاج سراج انصاری آتش بیار معرکه شد تا نظر مراجع را جویا شود که آخوند محمد حسین آل کاشف الغطاء، آخوند هبت الدین شهرستانی ، آخوند سید محمد حجت ، آخوند محمد هادی میلانی و آخوند میرزا محمد فیض قمی نظر موافق اعلام ولی آخوند بروجردی و آخوند محمد تقی خوانساری با احتیاط از کنار آن رد شدند. کار گستاخی چنان بالا گرفت که آخوند حسین قمی از نخست وزیر ، سهیلی خواست تا قانون کشف حجاب لغو شود!! این مسئله خشم احمد کسروی را بر انگیخت. دولت عقب نشینی می کند و معترض زنان با حجاب نمی شود. دستار بندان پس از موفقیت در امر حجاب ، خواهان جدا شدن مدارس مختلط شده و پسران را از دختران جدا کردند . درس شرعیات در دروس درسی گنجانده شد. آنچه رضا شاه بزرگ بافته بود ، در زمانی کوتاه پنبه شد. مزگت یا کانون های فسادى که رضا شاه بزرگ تبدیل به کلاس های ورزش کرده بود ، بار دیگر به کانون های فریب و توطئه و فساد خصوصا در زمینه آموزش هجو نامه قرآن و تعرض به کودکان بازگشت. در ۱۵ اردیبهشت سال ۱۳۰۲ مادی (۱۹۴۴ میلادی) روح الله خمینی مردم را به قیام برای خدا و مبارزه با بدعت های رضا خانی می کند. روح الله خمینی در یادداشت خود به فعالیت های ضد مذهبی رضا شاه بزرگ اشاره کرده و میگوید : رضا خان فحشاء آورده !! او مدارس دینی را از بین برده و کتاب های ضد شیعه کسروی را ترویج نموده . خمینی در یادداشت خود نوشته : یک نفر مازندرانی بیسواد بر یک گروه چند میلیونی چیره شده است که حرث و نسل آنها را دستخوش شهوات خود کرده است !! رضا خان ، مراکز قرآن را مرکز فحشاء کرده !! چادر عفت از سر زنان عفیف مسلمان برداشته و این امر خلاف اسلام است. کسروی ، تبریزی بی سرو پا تمام آئین مقدس اسلام و شیعه را دستخوش ناسزا کرده و به امام صادق و امام زمان جسارت کرده (صحیفه امام خمینی ، جلد اول ، رویه های ۲۱ تا ۲۳) . درد اینجاست که محمد رضا شاه و دولت او دشمنی خمینی و دستار بندان را می دیدند و بجای استمرار حرکت رضا شاه بزرگ تن به مماشات با این خیل ایران بر باد ده دادند .

در این زمان کتاب اسرار هزار ساله علی اکبر حکمی زاده ، پسر شیخ مهدی حکمی پائین شهری که گفتم میزبان آخوند حائری یزدی بود ، در خانه زنبورهای دستار بند چوب کرد. موضع کتاب پیشتابی از اقدامات رضا شاه بزرگ بود . او در کتابش سؤال می کند : آیا ایرانیان در زمان رضا شاه آسوده تر بودند یا پیش از او ؟ آیا ادارات و نظام ایران را رضا شاه خراب کرد یا پیش از او خراب بود؟ آیا باعث ضعف تقوا ، رضا شاه بود یا علت

دیگری داشت ؟ نشریه "همایون" او در راستای پالایش زبان پارسی و دور ریختن واژه های عربی گام بر میداشت. اهمیت کتاب حکمی زاده در مقام مقایسه با نوشته های احمد کسروی این بود که او فرزند یکی از مقدس ترین ! چهره های روحانیت در قم بود. دستار بندان در مقام پاسخگوئی تنها فحش و ناسزا گفتند که پیش آهنگ آنها آخوندی بود بنام شیخ محمد خالصی که در کاشان زندگی میکرد. روح الله خمینی در پاسخ به کتاب اسرار هزار ساله حکمی زاده ، هجو نامه کشف اسرار را نوشت . این کتاب از روی کتاب اباکات الانوار شیخ سید هاموت یا حامد هندی در عراق و با نام سید محمد حسین نیشابوری در ایران ، جد روح الله خمینی کپی شد. در این کتاب نوشته شده هر شیعه یک سنی را بکشد به بهشت میرود! کتاب اباکات الانوار در سال ۲۶۸۸ مادی (۱۹۸۰ میلادی) یکسال پس از پیروزی فتنه خمینی در قم تجدید چاپ شد و به دستور آخوند بهشتی سریعاً جمع آوری گشت. خمینی در کتاب کشف الاسرار سنی ها را مسلمان نمیداند. خمینی در کتابش ، اسلام را کاملترین دین که برای تمام مسائل روز جهان پاسخ مناسب دارد !! شناسائی می کند. ادبیات کتاب در حقیقت فحش نامه ای است که از زبان زشت گفتار ترین رهبر آنهم از نوع مذهبی جهان جاری شده است(کشف الاسرار رویه ۷۴) :آوخ آوخ از این حيله گری ها ، افسوس از این ناپاکی ها ، برادران پاک ما این اوراق ننگین (اشاره به کتاب اسرار هزار ساله) ، این مظاهر جنایت ، این شالوده های نفاق ، ایم جرثومه های فساد، این دعوت به زرتشتی گری ، ایم برگرداندن به مجوسیت، این ناسزاهای را به اسلام عزیز بخوانید و در صدد چاره برآئید. با یک غیرت ناموسی ، با یک مشیت آهنین ، تخم ناپاکان بی آبرو را براندازید ، این ها کتاب مقدس مسلمانان را آتش میزنند. اگر ادبیات کتاب کشف الاسرار را با سخنان خمینی که فعل و فاعل و مفعول و صفت ندارد و در تمام آنها جابجائی دیده میشود مقایسه کنید براحتی متوجه میشوید که کشف الاسرار را کس دیگری برای خمینی نوشته است. اسلام ، این مذهب جعلی ، تمامش دروغ و غیر واقعی است. با ضعف سهیلی ، نخست وزیر کار بجائی رسید که خمینی به صراحت گفت : ولایت با فقهاست . مجلس باید با نظارت فقها اداره شود. ما تنها به هدایت ملت اکتفا می کنم !! (کلامی آشنا که در سال ۲۶۸۷ مادی (۱۹۷۹ میلادی) آنرا زمانیکه خمینی در پاریس بود شنیدیم)(صحیفه نور ، جلد چهارم ، رویه ۱۸۶) .

انجمن تبلیغات اسلامی

یکی از تشکیلات فراگیر و ضد ایران و ایرانی که پس از شهریور ۲۶۴۹ مادی (۱۹۴۱ میلادی) شکل گرفت ، انجمن تبلیغات اسلامی بود که توسط پشت به وطن کرده ای بنام عطا الله شهاب پور تاسیس شد. او کارمند وزارت آموزش و پرورش و شاغل در اداره

نگارش بود. پیشینه فکری این انجمن به مکتب نوین جهانی در کرمانشاه باز میگردد که شهاب پور در سال ۲۶۴۱ مادی (۱۹۳۳ میلادی) آنرا بنیاد نهاده بود. سازمان تبلیغات اسلامی در رژیم جهل و جنون و جنایت اسلامی متأثر از نام این تشکیلات است. هدف این انجمن تبلیغ دین واپسگرا و جاهل پرور و خون ریز اسلام و اشاعه توحید در ایران و سایر کشورها بود. بنابراین صدور انقلاب تاریخچه طولانی دارد. آگاه کردن جوانان و تحصیلکرده ها به حقایق دین !و فواید دین برای سعادت جامعه ! اهمیت دین داری برای زندگی فردی و اجتماعی ! و نشان دادن حقایق اسلام به زبان روز ، منطبق بر آخرین کشفیات علمی دنیا !!!و صد البته مبارزه با بهائیت.

موفقیت شهاب پور این بود که رادیو ایران به او اجازه داده بود تا برنامه مذهبی اجراء کند. سالنامه نور دانش ، از نشریاتی بود که توسط او انتشار پیدا میکرد.

انجمن تبلیغات اسلامی به متجددین اعلام کرد، بانی این فکر یک نفر تحصیل کرده است که به چندین زبان خارجی آشناست، قسمتی از عمر خود را در میان کتب خارجی گذرانده و تمام ادیان عالم را بررسی کرده است. انجمن در توضیح نامه خود نوشت که منظور اصلی ما در ایجاد این فکر بیشتر کمک و راهنمایی جوانانی است که در اثر آشنا شدن با تمدن امروزه اروپایی و فرا گرفتن اندکی از معلومات علمی، تصور می کنند دین و مذهب با تمدن ضدیت دارد.

در مرامنامه انجمن، ماده دوم شرط عضویت را، پیروی یکی از مجتهدین درجه اول که مورد تصدیق علمای روحانی باشد اعلام کرده است و در ماده پنجم شرط کرده اند که کارمندان (اعضاء) تعهد می نمایند که به هیچ وجه داخل در مباحث سیاست کشور یا کشورهای دیگر نشوند

همچنین در مرامنامه، حدود و کار و وظایف انجمن به دو قسمت تقسیم شده است

دایر نگاه داشتن و تأسیس کلاس های دینی اعم از شبانه و روزانه که به منظور تعلیمات اسلامی و آشنا کردن مردم با احکام و اوامر الهی تشکیل شده و خواهد شد.

تشکیل مجالس و عظ و خطابه و تهیه وسایل دیگری از قبیل چاپ کتاب و نشریات دینی که برای پیشرفت دین و ابلاغ اوامر و احکام آسمانی و تشویق و ترغیب مردم به دین داری و ایجاد حسن رأفت و مهربانی و همکاری و اتفاق و اتحاد مسلمین ! و تقویت صفات نیک و اخلاق حسنه ! مخصوصا دستگیری از درماندگان !!

فعالیت ها و عملکرد انجمن تبلیغات اسلامی

دایر کردن شعبات انجمن در شهرستان‌ها از جمله مشهد، شیراز، اصفهان، کرمانشاه، سقز، همدان، دزفول و فومن .

شعبات انجمن در شهرستان‌ها از مردم و روحانیون متدین تشکیل شده بود که به تبلیغ و مباحث اسلامی می‌پرداختند.

دو سال پس از تأسیس، انجمن یازده جلد کتاب در شصت هزار نسخه چاپ کرد که همگی به فروش رفت و حتی دوره نشریات مزبور در نقاط دور دست به چندین برابر بهای اصلی به فروش می‌رسید که به دنبال آن بود که مجتهدان و روشنفکران مسلمان زیادی با نامه‌های خود از انجمن حمایت می‌کردند

از جمله نشریات انجمن، یکی کتاب "روحانیت و اسلام" بود که به قلم آخوند محمدباقر کمره ای نوشته میشد. پخش این هجو نامه رایگان بود.

انجمن همچنین نشریات مختلفی به زبان فرانسه، انگلیسی و عربی منتشر

میکرد. نشریه مجد را برای شستشوی مغزی کودکان انتشار میدادند. شهاب پور حامی دکتر محمد مصدق و آخوند کاشانی بود.

اتحادیه مسلمین

آخوند حاج مهدی سراج انصاری ، پشت به وطن کرده ای بود که به مدت بیست سال از عناصر فعال در عرصه به اصطلاح فرهنگی و در حقیقت مذهبی و فریب مردم بود. او در نجف به دنیا آمد و در سال ۲۶۱۰ مادی (۱۹۰۲ میلادی) همراه با خانواده اش به تبریز رفت.

در سال ۲۶۵۱ مادی (۱۹۴۳ میلادی) ساکن تهران شد و مبارزه علنی خود را علیه احمد کسروی آغاز کرد. این آخوند نابکار برای فریب مردم و اینکه نشان دهد یک روحانی متمایز است به تجارت پرداخته و به سراغ کارهای مطبوعاتی رفت. البته کار مطبوعاتی او صرفاً در راستای مبارزه با کسروی بود. از نظر او دین وسیله اصلاح جامعه و فرد است !! او اعتقاد داشت که دین و سیاست لازم و ملزوم هم هستند و احکام اسلامی باید در تمام قوانین اجتماعی – حقوقی و سیاسی اعمال شود. او همواره می گفت : حکومت اسلامی ،

بهترین حکومت هاست !!! (... و ما چه خوشبخت بودیم که ۴۵ سال در بهترین حکومت جهان زندگی شاهانه توام با رفاه و امنیت و شادی داشتیم !) نشریه دنیای اسلام ، ارگان اتحادیه مسلمین بود که او پایه گذاری کرده بود. او بانی جمعیت مبارزه با بی دینی بود که در سال ۲۶۵۲ مادی (۱۹۴۴ میلادی) تشکیل داد . تروریست مخوف ، نواب صفوی در بدو ورود از نجف به ایران از همکاران آخوند مهدی سراج انصاری بود.



آخوند مهدی سراج انصاری

اعضای هیئت مدیره اتحادیه مسلمین را جهت آگاهی می نویسم تا بدانید چه کسانی تیشه بر ریشه ایران و ایرانی زدند.

سر هنگ اخگر ، آخوند سرخ سید محمود طالقانی ، سید غلامرضا سعیدی ، میرزا عبدالحسین شوشتری ، دکتر صدرالدین نصیری ، نصرت الله نوریانی ، محمدی اردهالی، عطا الله شهاب پور، شیخ مهدی شریعتمداری ، دکتر سید ابراهیم انگجی ، سید مرتضی خلخالی، صباح کازرونی ، بدرالدین نصیری و دکتر عبدالحسین کافی نویسنده کتاب : بعد از کمونیسم ، حکومت حق و عدالت . اتحادیه مسلمین دارای تشکیلات سازمان جوانان هم بود که سرپرست آن ولی الله یوسفیه بود. اتحادیه مسلمین نه تنها به دغدغه مسلمانان هند و پاکستان توجه نشان میداد به مسئله فلسطین نیز می پرداخت . اتحادیه مسلمین در جریان جنگ اول فلسطین (۱۹۴۸ میلادی) خواهان اعزام جوانان ایرانی برای جنگ به فلسطین بود. اتحادیه مسلمین ، شعبه آبادان به سرپرستی آخوند شیخ محمد علی ایروانی از دولت خواست تا در تمام ماه محرم از پخش موسیقی در رادیو جلوگیری به عمل آید و کلیه سینما ها تعطیل شوند ! آخوند سراج از رزم آرا خواسته بود تا تمام بهائی های شاغل در دولت را اخراج کند! سراج خواهان کنترل همه جانبه جامعه با موازین اسلامی بود. درد اینجاست که تمام این علائم را دیدیم و بلای سال ۲۶۸۷ و فتنه خمینی پیش آمد.

جامعه تعلیمات اسلامی

آخوند شیخ عباس علی اسلامی سبزواری ابتداء در سال ۲۶۵۱ مادی (۱۹۴۳ میلادی) جمعیت پیروان قرآن را تاسیس کرد که هدفش معرفی نمودن اسلام حقیقی ! به جهانیان بود و هم چنین وادار کردن جامعه به پیروی از فقها!! و صد البته مبارزه با دگر باوران و در نهایت رعایت کامل موازین اسلامی . این جمعیت زیر بنای تشکیلات بزرگتری بنام جامعه تعلیمات اسلامی شد. هدف این بار آخوند عباس علی اسلامی سبزواری ایجاد مدارس اسلامی در سراسر ایران بود. در مدت چهار سال و زیر گوش بازماندگان رضا شاه بزرگ بیش از ۱۵۰ مدرسه اسلامی از دبستان و دبیرستان پسرانه و دخترانه در نقاط مختلف ایران تاسیس شد . این شیخ نابکار با آخوند کاشانی و تروریست مشهور نواب صفوی دوستی داشت. او به صراحت سلطنت محمد رضا شاه پهلوی را مورد حمله قرار میداد .

او بر روی منبر شاه را نوکر خارجی ها معرفی میکرد که آمده تا از مسیحیت و بهائیت جانب داری کند ! شاه هر روز بر پیکر اسلام تازیانه میزند! (جامعه تعلیمات اسلامی ، رویه ۱۴۱) . مردم شما دیروز در مسجد سپهسالار جشن گرفته اید که شاه می خواهد به اروپا برود ، شما چه ملت مسلمانی هستید . شما باید پرچم عزا بالا کنید ، نه پرچم سه رنگ شیرو خورشید نشان . جالب اینجاست که ساواک این پشت به وطن کرده تازی پرست را میگیرد تا به زاهدان تبعید کند و چون وضع مزاجی این آخوند خوب نبود ، او را بخشیده تا به مسموم کردن ذهن ملت خرد گم کرده بپردازد. در اسفند ماه سال ۲۶۶۷ مادی (۱۹۶۰ میلادی) روی منبر در حضور آخوند کاشانی میگوید : یک عده بی سواد در مجلس نشسته اند و قانون پوشالی درست می کنند و قرآن را آلت دست قرار داده اند. آنها قرآن را مسخره کرده اند ، به آن قسم میخورند ولی به قرآن عمل نمی کنند!!

نهضت خدا پرستان سوسیالیست

این بار در پاگرفتن نهضت های اسلامی پس از رضا شاه بزرگ شاهد تلفیق اسلام با اندیشه های مدرن چپی هستیم. نهضت خداپرستان سوسیالیست با جذب عده ای جوانان مذهبی و انقلابی کوشید علاوه بر حفظ موازین اسلامی ، اندیشه های اقتصادی و عدالت اجتماعی را جا بیندازد. این تشکل مذهبی اسلامی از نگرش سوسیالیستی و روش های سیاسی موجود در احزاب چپ و مارکسیستی متأثر شده بود. آنها سوسیالیسم را با عدالت اسلامی جمع می

بستند. بانیان این حرکت محمد نخشب و حسین راضی بودند . از همکاران محمد نخشب باید به فریبکار بزرگ دکتر علی شریعتی اشاره داشت ، هم چنین حسین علی گلشن و نیک سیر تئوریسین این نهضت مهندس جلال الدین آشتیانی بود. دکتر ابراهیم یزدی کسی که در فتنه خمینی با او و به همراه صادق قطب زاده و امیر انتظام از پاریس به تهران آمد همراه با برادرش کاظم در جلسات این نهضت شرکت میکرد. این نهضت از طرفداران سخت دکتر محمد مصدق بود . پس از قیام ۲۸ مرداد ۲۶۶۱ مادی (۱۹۵۳ میلادی) و سرنگونی مصدق ، در شمار گروه هائی در آمد که نهضت مقاومت ملی را تشکیل داد . دکتر کاظم سامی و علی شریعتی در مشهد شعبه این نهضت را تاسیس کردند . نهضت خدا پرستان سوسیالیست در دگر دیسی خود اول نام جمعیت آزادی مردم ایران و سپس حزب مردم ایران و نهایتا جبهه ملی دوم را برای خود بر گزید. محمد نخشب در آمریکا در ایجاد کنفدراسیون دانشجویان ضد پهلوی شرکت داشت که در مبحث کنفدراسیون دانشجویی یا دشمنان شاه در برون مرز به تفصیل خواهم نوشت. قدم بعدی نخشب در خارج از کشور ، مقاله نوشتن در نشریه مجاهد ارگان نهضت آزادی خارج از کشور بود.

جمعیت های متحده اسلامی

در کنار رشد سرطان گونه تشکل های اسلامی پس از رفتن رضا شاه بزرگ یک جبهه فراگیر دیگر بنام جمعیت های متحده اسلامی که شامل : **جمعیت پیروان قرآن ، انجمن تبلیغات اسلامی ، کانون اسلام ، جمعیت روحانی منتظم و نشریه آئین اسلام بود ،** پاگرفت که در حقیقت ائتلاف گروه های ضد ایران و ایرانی بود. تمام این گروه ها با برنامه حفظ اسلام عزیز و مبارزه علیه نقد کنندگان اسلام و شیعه ظاهر شدند. اولین کار آنها نوشتن نامه به سهیلی ، نخست وزیر بود که در ماه رمضان تمام رستورانها باید تعطیل شوند! کسی در ملاء عام حق نوشیدن و خوردن نباید داشته باشد!

جمعیت دیگری هم وجود داشت بنام **جمعیت فداکاران اسلام** که شمس قنات آبادی آنرا به وجود آورد و امیر عبدالله کرباسچیان مدیر نشریه نبرد ملت و از یاران نزدیک تروریست مخوف نواب صفوی در آن عضویت داشت. **مجمع مسلمانان مجاهد** نیز توسط قنات آبادی به وجود آمد و این آخوند نابکار در زمان خمینی اعدام شد. او هم پیمان میر اشرافی از سرمایه داران بنام اصفهان بود.

تشکل دیگری به وجود آمده بود بنام **جمعیت مسلم آزاد** که توسط طلبه جوانی بنام شیخ مصطفی رهنمائی کرمانشاهی شکل گرفته بود. در اصل دوم مرانامه این جمعیت می خوانیم : **تمام مسلمانان ، همه بلاد های اسلامی را وطن خود باید بدانند !** امروزه این مرام توسط رژیم جهل و جنون و جنایت اسلامی بشدت دنبال میشود و از دید خمینی و خامنه ای ایران اشغال شده تعلق به سایر مسلمانان به غیر از ایرانیان دارد . در اصل سوم تاکید بر رهبر دارد که باید به روحانیون صلاحیت دار سپرده شود . دردا که از تمام خواسته این تازی پرستان آگاه بودیم و برای دفع آنها اقدامی نکردیم. در اصل چهارم ، قوای نظامی و ارتش باید در خدمت مظلومین مسلمان !! باشد نه در خدمت حفظ تمامیت ارضی مملکت وامنیت و رفاه مردم کشور. اصل پنجم که بر اساس فتوای هجو نامه قرآن نوشته شده حکایت از دارالسلام و دارالحرب دارد که مسلمانان موظف هستند تا بلاد مشرکین را تصرف و در اختیار خود قرار دهند!! اصل هفتم نیز تصریح می کند که تمام موازین اسلامی باید مو به مو اجراء شود. نشریه حیات مسلمین ارگان اصلی این جمعیت بود.

مواضع جمعیت مسلم آزاد در دفاع از مردم مظلوم فلسطین و الجزایر و شهید !! آخوند فضل الله نوری و تروریست خطرناک نواب صفوی بود. آنها ضد مصدق و آخوند کاشانی بودند.

جمعیت سوسیالیستی اسلامی هم یک تشکل مذهبی اسلامی بود که واژه سوسیالیست را یدک می کشید. آخوند ثقه الاسلام شیخ جواد فومنی هم یک تشکل اسلامی بنام **اتحادیه دینی** علم کرد که هدف اصلی آن ایجاد مدارس اسلامی بود. دبستان نو مخصوص دختران از نمونه کارهای این تشکل اسلامی بود. **جامعه اخوان اسلامی** با مدیریت عماد زاده نویسنده مهملات مذهبی از سال ۲۶۵۰ مادی (۱۹۴۲ میلادی) فعالیت داشت و نشریه خرد ارگان رسمی آن بود. **حزب اخوان المومنین** نیز در سال ۲۶۵۹ مادی (۱۹۵۱ میلادی) به وجود آمد که هدفش تحریم کالاهای خارجی و بیرون کردن اشخاص غیر مسلمان (بهائی ها ، یهودیان ، مسیحیان و زرتشتیان) از وزارت خانه و ادارات دولتی و خصوصی بود!!

جامعه اهل منبر ، جمعیتی بود که آخوند های روضه خوان تشکیل داده بودند. آخوند سرخ سید محمود طالقانی همه کاره **کانون اسلام** بود. **جمعیت اتحاد و ترقی مسلمین** در اصفهان شکل گرفته بود که هدفش ترویج دین مقدس اسلام بود. **نهضت قرآن مجید** نیز از گروه های اسلامی دهه ۲۶۴۹ مادی (۱۹۴۲ میلادی) بود که برای نخست وزیر ابراهیم حکیمی دستورات اسلامی را دیکته میکرد. **هیت مروجین مذهب جعفری** که در راستای برنامه هایش به رادیو ایران گیر داده بود و برنامه های شاد و موسیقی آنرا مبتذل ، غیر اسلامی دانسته و خواهان حذف کامل آنها بود. **انجمن اسلامی دانشجویان** از تشکل های مذهبی بود

که پس از رفتن رضا شاه بزرگ مثل قارچ شروع به روئیدن کرد و هر دانشکده و مرکز آموزشی صاحب این کانون فساد و توطئه گشت. در دانشکده پزشکی دانشگاه تهران پشت به وطن کرده ای بنام شهاب پور، بانی تاسیس انجمن اسلامی دانشجویان بود. هسته اصلی تشکیلات محمد نخب (نهضت خدا پرستان سوسیالیست) نیز از انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه امیر کبیر شکل گرفت. **جمعیت مسلمانان بیدار** را محمد باقر حجازی بنیاد نهاد و روزنامه وظیفه ارگان این جمعیت بود. **کانون تشیع** توسط پشت به وطن کرده دیگری بنام فرهنگ نحی (ریمین) شکل گرفت که در راستای مبارزه با کسروی عمل میکرد. این فرد در مشهد اقامت داشت. او ارتشی بود که سابقه طلبگی داشت و توسط آخوند میلانی معمم شده بود. این فرد مخالف ادغام دین و سیاست بود. **گروه شیعیان** متشکل از تروریست صادق امانی، طراح ترور حسنعلی منصور نخست وزیر زمان شاه فقید و از اعضای سازمان قذافیان اسلام، قدیریان و علی دانش منفرد. **انقلابیون اسلام** تشکیلی بود که نامه ای به شاه فقید در مورد حجاب به قلم اختر پاکروان نوشت و از شاه خواست تا فقط پاسدار مذهب جعفری باشد! **جامعه اسلامی** که بانی آن عباسقلی بازرگان پدر مهندس مهدی بازرگان اولین نخست وزیر دولت موقت خمینی بود که از شاه فقید خواسته بود تا در ایران مشروب فروشی نباشد! **جمعیت متاع (مکتب تربیتی اجتماعی مهندسان مسلمان)** که توسط سید رضا کاشفی بنیاد نهاده شد و این فرد در هامبورگ آلمان انجمن اسلامی دانشجویان اروپا در ضدیت با محمد رضا شاه پهلوی را اداره میکرد. **کانون نشر حقایق اسلامی** که توسط محمد تقی شریعتی پدر نابکار بزرگ و فریبکار علی شریعتی بنیاد نهاده شد و عضو دیگر این کانون علی امیر پور بود. هدف کانون در مبارزه با مارکسیست ها و قشریون و حفظ اسلام راستین!! و بیان فواید اخروی و دنیوی اسلام بود. **مهدیه** تشکل مذهبی دیگری در مشهد بود که توسط علی اصغر عابد زاده به وجود آمد. اقدام بعدی او در به وجود آوردن **انجمن پیروان قرآن** بود. از فعالان مذهبی در مشهد میتوان به طاهر احمد زاده، شیخ محمود حلبی، احمد کفائی و محمد رضا حکیمی اشاره کرد که محمد رضا حکیمی دشمن شماره یک بهائیان در مشهد بشمار میرفت. **انجمن های موتلف اسلامی** که بانی اصلی آن عابد زاده و کفائی بودند. **انجمن حجتیه** که بانی آن آخوند محمود حلبی بود. **کانون بحث و انتقاد دینی** که توسط سید حسن ابطحی و با مشارکت هاشمی نژاد اداره میشد. خط مشی فکری این کانون این بود که بهترین و کاملترین دین دنیا، اسلام!! است. **هیت علمیه (انجمن مقدس) در اصفهان** که بانیان آن آخوند نورالله اصفهانی و نجفی بودند. در زمان محمد رضا شاه پهلوی آخوند سید حسن چهار سوقی در هیت علمیه سخت ترین حمله ها به کمونیست میکرد که مورد تائید دولت نیز بود. هیت علمیه از طرفداران سخت دکترا

محمد مصدق بود. در هیت علمیه بیش از پنجاه آخوند ریز و درشت عضویت داشتند. پس از مرگ آخوند چهار سوقی ، مدیریت هیت با آخوند خادمی بود که اعتراض او به مدارس مختلط در زمان امیر عباس هویدا مسئله ساز شده بود. مبارزه با مشروب فروشی در اصفهان ، نگرستن عوارض توسط شهرداری و بی توجهی دولت در امر اشاعه فساد ! در اصفهان و پائین نگه داشتن سن ازدواج در برنامه کار هیت علمیه بود. هیت علمیه در شهرهای دیگر منجمله تهران ، کرمانشاه ، کرمان و شیراز هم وجود داشت. **انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه اصفهان** که توسط منوچهر مقدادی شکل گرفت و آخوند هائی چون خادمی ، رحیم ارباب و سید علی نجف آبادی به آنها کمک میکردند. **یالثارات الحسین** تشکل مذهبی دیگری در اصفهان بود که هدفش سیاسی کردن عزاداری در ماه محرم بود. آتش بیار این معرکه حسن حداد بود. در این تشکل پشت به وطن کرده تحصیلکرده دکتر ابو تراب نفیسی پزشک مشهور اصفهانی حضور پر رنگ داشت. **کانون اسلامی دانش آموزان** با هدف تربیت نیرو های مذهبی در آینده توسط مجید شریف واقفی از رهبران سازمان تروریستی مجاهدین خلق شکل گرفت. **سازمان جوانان اسلامی ، کانون علمی تربیتی جهان اسلام** دو تشکل مذهبی در اصفهان بودند که در آنها فضل الله صلواتی ، مهندس عبدالعلی مصحف و آخوند علی اکبر اژیه حضور داشتند. سخنرانان این کانون های فساد و توطئه چهره های شناخته شده ضد ایران و ایرانی نظیر : آخوند مفتاح ، آخوند مکارم شیرازی ، آخوند محمد تقی جعفری ، آخوند مطهری ، آخوند خسرو شاهی ، آخوند محمد جواد کرمانی و گلزاده غفوری بودند. در شیراز نیز **حزب برادران شیراز (حزب نور)** وجود داشت که همه کاره آن آخوند نورالدین شیرازی بود. این آخوند پشت به وطن کرده مخالف سفت و سخت ملی گرایی ایرانی بود . این حزب در زمان رضا شاه بزرگ بشکل زیر زمینی و مخفی کار میکرد و زمانیکه فرخ اسندار شیراز خبر بر کناری رضا شاه بزرگ را داد مردم را برای شادی و جشن به شاهچراغ و مزگت معرکه خانه دعوت کردند . در اصل دوم مرانامه این حزب ، اجرای قانون اساسی با نظارت کامل روحانیون به چشم می خورد. نشریه رسمی این حزب مذهبی – سیاسی ، آئین برادری نام داشت. **جمعیت دین و دانش** که توسط آخوند بهاءالدین محلاتی در شیراز به وجود آمد. هدف این جمعیت انتشار کتب مذهبی نظیر اسرای کربلا و زینب ! سخنرانی های امام سجاد و... بود. **جمعیت طرفداران اسلام** در قم . **جمعیت برادران اسلامی ، انجمن مبارزه با مسکرات ، انجمن هدایت مسلمین** در کرمانشاه **انجمن تعلیمات اسلامی** در سبزوار زیر نظر آخوند غلامرضا واعظ تهرانی **جمعیت ترویج اسلام** در رشت که مخالف بی حجابی بود. **جمعیت قرآن** در همین شهر که بانی آن آخوند شیخ محمد خالصی است. **حزب اسلام** در شاهرود که توسط

ابوالحسن انصاری پایه گذاری شد. **جامعه تبلیغات دینی** در تبریز . شوربختانه پس از رفتن رضا شاه بزرگ در تمامی شهرهای ایران اسلام زده تشکل های مذهبی مثل قارچ شروع به روئیدن کردند و ضعف دولت در مقابل آنها شرایط را برای فتنه خرداد سال ۲۶۷۱ مادی (۱۹۶۳ میلادی) و فتنه خمینی در سال ۲۶۸۷ مادی (۱۹۷۹ میلادی) مهیا ساخت.

دستگیری رجال ایرانی توسط روسها و انگلیس ها و کنفرانس سران آمریکا، انگلیس و شوروی در تهران

در ۸ شهریور سال ۲۶۵۱ مادی (۱۹۴۳ میلادی) قوای شوروی و انگلیس تعداد زیادی از رجال ایرانی ، ارتشی ها ، روزنامه نگاران و کارکنان راه آهن را بجرم همکاری با آلمانها و تشکیل ستون پنجم توقیف و زندانی کرده و آنها را به اراک انتقال دادند. در میان بازداشت شده ها دکتر احمد متین دفتری نخست وزیر سابق ، دکتر محمد سجادی ، علی هیت ، امیر همایون بوشهری ، جعفر شریف امامی ، علی اکبر موسوی زاده ، سرلشگر آق اولی ، سرانشگر ابوالحسن پور زند ، سرتیپ صادق کوپال ، سرهنگ منوچهری (آریانا) سرهنگ بقائی و سرهنگ باتمانقلیچ بودند. سرهنگ فضل الله زاهدی فرمانده لشکر اصفهان نیز توسط انگلیس ها بازداشت و به فلسطین تبعید میشود. پس از اقدام انگلیس ها و روسها ، دولت ایران به آلمان اعلان جنگ میدهد . در چنین شرایطی در ۴ آذر ماه همین سال ژوزف استالین پیشوای شوروی به اتفاق مولوتف کمیسر امور خارجه و مارشال وروشیلوف وارد تهران شدند . فردای همین روز تهران میزبان وینستون چرچیل نخست وزیر انگلیس و روزولت رئیس جمهور آمریکا بود . در روز ۶ آذرماه کنفرانس سران سه کشور آمریکا، انگلیس و شوروی در تهران تشکیل شد. محمد رضا شاه پهلوی برای دیدار با روزولت و چرچیل به سفارت انگلیس رفت . این ملاقات کوتاه از آن جهت بود که شاه از چرچیل خواست تا رضا شاه بزرگ از جزیره موریس به نقطه دیگری که آب و هوای بهتری دارد برود. استالین و مولوتف برای دیدار با شاه به کاخ مرمر رفتند.

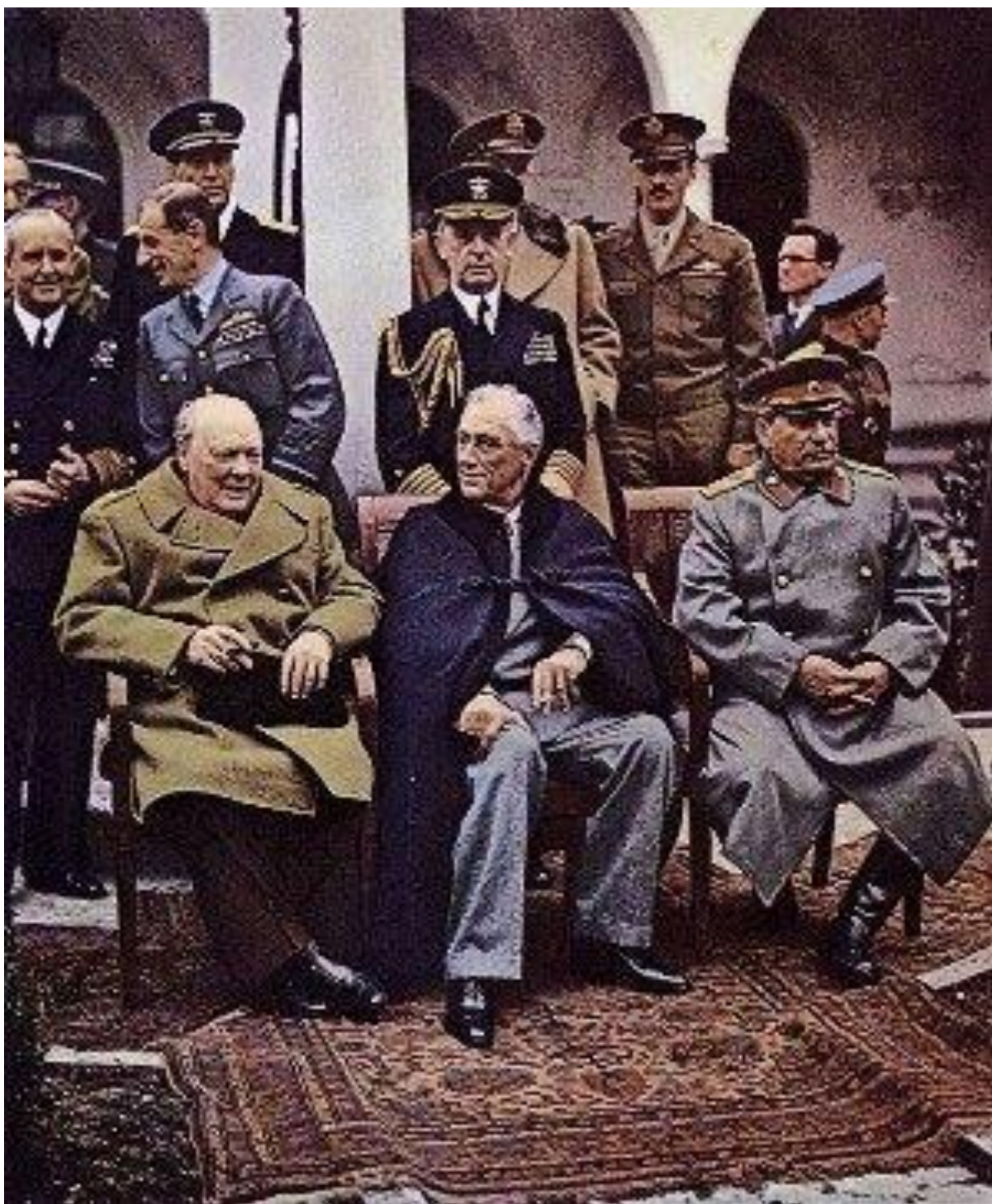


چرچیل ، روزلت و استالین در تهران

در خلال جنگ جهانی دوم که از نهم شهریور ۲۶۴۷مادی (۱۹۳۹ میلادی) تا ۱۱ شهریور ۲۶۵۳ مادی (۱۹۴۵ میلادی) اتفاق افتاد، نیروهای متفقین یا نیروهای همپیمان شامل آمریکا، روسیه، انگلیس و فرانسه، کانادا و چند کشور دیگر که با نیروهای متحدین یا نیروهای محور که شامل آلمان، ایتالیا و ژاپن و چند کشور دیگر در جنگ بودند، تصمیم گرفتند در اواخر پاییز ۲۶۵۱ مادی (۱۹۴۳ میلادی) کنفرانسی سه روزه را به دلایل امنیتی به صورت کاملاً مخفیانه و سری برگزار کنند تا تکلیف چند مسئله مهم جهان به خصوص تکلیف گردن‌کشی آلمان نازی را یکسره کنند.

آنتونی ایدن، کاردل‌هال و مولوتف وزرای خارجه انگلستان، آمریکا و شوروی اوایل آبان همان سال در مسکو درباره جزییات اجلاس رهبران سه کشور برای ارزیابی از پیروزی‌های قوای متفقین در جبهه‌های جنگ جهانی دوم به توافق رسیدند و مذاکرات برای برگزاری محل کنفرانس آغاز شد.

به دلیل راحت بودن تامین امنیت تهران توسط ارتش سرخ و قوای انگلیس در ایران، ژوزف استالین پیشنهاد داد این کنفرانس در تهران برگزار شود و با موافقت چرچیل و روزلت، تهران برای برگزاری کنفرانس سری قدرتهای وقت جهان آماده شد.



سران روس، انگلیس و آمریکا در ایران

چهارم آذر ماه ژوزف استالین رهبر اتحاد جماهیر شوروی روسیه و پنجم آذر فرانکلین روزولت و وینستون چرچیل رییس جمهور وقت آمریکا و نخست وزیر انگلیس وارد تهران شدند.

کنفرانس مشترک سه کشور از ششم تا نهم آذر به صورت سری و کاملاً محرمانه در سفارت روسیه در تهران برگزار شد و اعلامیه مشترک کشورها در روز نهم آذر منتشر شد و فردای آن روز رهبران هر سه کشور تهران را به مقصد پایتختهای کشورهایشان ترک کردند.

در روز ورود رهبران سه کشور به ایران دفتر علی سهیلی نخست‌وزیر وقت ایران و شخص محمد رضا شاه پهلوی در جریان حضور روسای سه کشور و برگزاری کنفرانس در تهران قرار گرفتند.

اعلامیه پایانی کنفرانس یک مقدمه، ۹ فصل و شش ضمیمه داشت. از جمله اینکه قرار بود استقلال و تمامیت ارضی ایران به رسمیت شناخته شود و انگلیس و روسیه برای تخلیه خاک ایران در فاصله شش ماه بعد از پایان جنگ جهانی دوم وعده داده شد. در این کنفرانس مقرر شد تا با ایران طبق منشور اتلانتیک عمل شود



شاه و چرچیل در تهران



سران آمریکا، انگلیس و شوروی در بالکن سفارت شوروی در تهران

کنفرانس تهران که در چهارمین سال جنگ دوم جهانی تشکیل شد تمام وقت خود را صرف طرح نقشه‌های جنگی و مراحل بعدی نبرد تا شکست کامل آلمان نمود و حل مسائل مربوط به بعد از حصول پیروزی را به کنفرانس دیگری موکول نمود.

کنفرانس تهران در مدت حضور روسای آمریکا، روسیه و انگلیس در ایران به توافقات قابل توجهی رسید از جمله ایجاد جبهه دوم و پیاده شدن قوای آمریکا، انگلیس، کانادا و فرانسه در سواحل نورماندی فرانسه در ۱۶ خرداد ۲۶۵۲ مادی (۱۹۴۴ میلادی) ، ضدحمله بزرگ ارتش سرخ شوروی به نیروهای آلمان با هدف بیرون راندن قطعی آلمانی‌ها از خاک شوروی در تیر همان سال و توافق بر سر تجزیه آلمان.



دیدار شاه و ساعد وزیر امور خارجه با استالین ، مولوتف و ماکسیموف

برخلاف ادعای دستگاه های پروپاگاندای ملایان و چپی ها و مجاهدین ، شاه بطور کامل در جریان این کنفرانس بود .



پایان کنفرانس تهران.

استالین به همراهی مولوتف کمیسر امور خارجه شوروی و ماکسیموف کاردار سفارت کبرای شوروی در تهران، در کاخ مرمر به پیشگاه شاهنشاه شرفیاب شدند. در این دیدار شاهنشاه درباره اهمیت و ارزش همکاری های ایران در پیروزی متفقین بیاناتی فرمودند و استالین از کمک های ارزنده ایران در فرستادن اسلحه و دیگر ابزار جنگی از راه ایران به جبهه های جنگ شوروی بسیار سپاسگزاری نمود

روزولت رئیس جمهور امریکا دکتر میلسپو رئیس کل دارایی ایران را برای دیدار پذیرفت. سهیلی نخست وزیر و ساعد وزیر امور خارجه ایران با مارشال استالین و مولوتف دیدار کردند و پیام دوستانه شاهنشاه به وسیله سهیلی نخست وزیر به استالین بازگفته (ابلاغ) شد.

در همین روز محمد ساعد وزیر امور خارجه ایران نامه ای برای مولوتف کمیسر امور خارجه اتحاد جماهیر شوروی و ایدن وزیر امور خارجه بریتانیا، که در تهران بودند، و دریفوس وزیر مختار کشورهای متحد آمریکا (که بجای کردل هول وزیر امور خارجه آن کشور در کنفرانس تهران شرکت کرده بود) فرستاد و در آن نامه تلاش ها و کوشش های ایران را در راه پیروزی متفقین و سختی ها و دشواری هایی را که ایران بر اثر جنگ و همکاری با متفقین با آن ها روبرو شده بود یادآوری و آرزوی قلبی ملت ایران را برای پیروزی قطعی و نهائی ملل متفق ابراز نمود

در نامه وزارت امور خارجه ایران به سه نکته اشاره شده بود:

متفقین زحمات و خساراتی را که از اوضاع جنگ به ایران وارد آمده کاملاً در نظر بگیرند

تعهدات کتبی و اطمینان های شفاهی که از طرف متفقین نسبت به تمامیت و استقلال کامل ایران داده شده بود از راه کمک و مساعدت مادی و معنوی در تمام رشته های سیاسی و اقتصادی تقویت شود

متفقین طبق تعهدات خود در تحویل رشته های حیاتی امور مملکت ایران که در دست آنان است و واگذاری امنیت کشور به قوای انتظامی خود ایران اهتمام خاص معمول دارند

وزیر امور خارجه ایران در پایان نامه انتظار دولت و ملت ایران را از سران دُول بزرگ متفق بشرح زیر بیان نموده بود:

دولت و ملت ایران انتظار دارند در این موقع که پیشوایان معظم سه دولت بزرگ در ایران اقامت دارند برای تأیید مراتب بالا اعلامیه صادر و بدینوسیله حسن نیتی را که کراراً کتباً و شفاهاً نسبت به ایران ابراز داشته‌اند بار دیگر تصریح نمایند.

به دنبال دیدارها و گفتگوهای شاهنشاه با سران سه کشور بزرگ جهان اعلامیه سه دولت متفق بر پذیرش همکاری ژرف ایران در پیروزی متفقین و تضمین استقلال و حاکمیت و تمامیت ارضی ایران و کمک‌های اقتصادی آینده دولت‌های نامبرده پس از پایان جنگ به ایران، به امضای فرانکلین روزولت رئیس جمهور آمریکا، وینستون چرچیل نخست وزیر انگلستان و استالین رئیس شورای کمیسرهای اتحاد جماهیر شوروی چاپ و پخش شد. درونمایه این اعلامیه که با همکاری و اندیشه‌های ژنرال هورلی از سوی دولت آمریکا، آیدن از سوی دولت بریتانیا و مولوتف از شوروی نوشته شد بدین قرار است:

اعلامیه سه دولت آمریکا، بریتانیا و شوروی در کنفرانس تهران

رئیس جمهوری کشورهای متحده آمریکا، نخست وزیر اتحاد جماهیر شوروی و نخست وزیر ممالک متحده انگلستان پس از مشورت بین خود و با نخست وزیر ایران مایلند موافقت سه دولت را جمع به مناسبات خود به ایران اعلام دارند. دولت‌های کشورهای متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی و ممالک متحده انگلستان کمک هائی را که ایران در تعقیب جنگ بر علیه دشمن مشترک و مخصوصاً در قسمت تسهیل وسائل حمل و نقل مهمات از ممالک ماوراء بحار به اتحاد جماهیر شوروی بعمل آورده تصدیق دارند

سه دولت نامبرده تصدیق دارند که این جنگ مشکلات اقتصادی خاصی برای ایران فراهم آورده و موافقت دارند که با در نظر گرفتن احتیاجات سنگینی که عملیات جنگی جهانی بر آن‌ها تحمیل می‌کند و کمی وسائل حمل و نقل در دنیا و همچنین کمی مواد خام و سایر حوائج کشوری کمک‌های اقتصادی خود را تا حد امکان به دولت ایران ادامه بدهند

راجع به دوره بعد از جنگ، دُول کشورهای متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی و ممالک متحده انگلستان با دولت ایران موافقت دارند که هر نوع مسائل اقتصادی که در پایان مخاصمات، ایران با آن مواجه باشد از طرف کنفرانس‌ها یا مجامع بین‌المللی که برای مطالعه مسائل اقتصادی بین‌المللی تشکیل یا ایجاد شود با مسائل اقتصادی سایر ملل متحده مورد توجه کامل قرار گیرد.

دولت‌های کشورهای متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی و ممالک متحده انگلستان در حفظ استقلال و حاکمیت و تمامیت ارضی ایران با دولت ایران اتفاق نظر دارند و به مشارکت ایران با سایر ملل صلح دوست در برقراری صلح بین‌المللی و امنیت و سعادت بعد از جنگ بر طبق اصول منشور آتلانتیک که مورد قبول هر چهار دولت است استظهار دارند

وینستون چرچیل

ژ. و استالین

فرانکلین د. روزولت

ده آذرماه رئیس جمهور آمریکا پس از بازدید از اردوگاه ارتش آمریکا در امیرآباد در سخنرانی که برای سربازان نیروی آمریکا در منطقه خلیج فارس ایراد کرد، چنین گفت که در کنفرانس تهران دو هدف بزرگ بررسی شد، یکی طرح نقشه نظامی برای پایان دادن پیروزمندانه جنگ و دیگری سامان دادن دنیای پس از جنگ.

سران کشور متفق و همراهان آنها پس از یک دیدار چهار روزه، برآن شدند که دشمن مشترک خود آلمان را شکست بدهند و تهران را با هواپیما به سوی کشورهای خود ترک کردند

چرچیل نخست وزیر انگلستان به هنگام رهسپاری از ایران در نامه‌ای که به پیشگاه شاهنشاه تقدیم کرد سپاسگزاری خود را از بزرگواری‌های اعلیحضرت محمدرضا شاه پهلوی در درازای ماندگاری او و دیگر سران متفق در تهران به آگاهی پیشگاه شاهنشاه رسانید

روزولت رئیس جمهور آمریکا پیش از بازگشت به کشور خود در نامه‌ای که به پیشگاه شاهنشاه تقدیم داشت از میهمان نوازی شاهانه در درازای کنفرانس چهار روزه در تهران سپاسگزاری کرد و از شاهنشاه دعوت نمود تا در زمانی مناسب به آمریکا سفر نمایند

استالین رئیس شورای کمیسرهاى اتحاد جماهیر شوروی در تلگرافی که از باکو به علی سهیلی فرستاد، از میهمان نوازی دولت ایران سپاسگزاری کرد و درخواست کرد که سپاسگزاری‌های او به پیشگاه شاهنشاه برسد.

خبرنگاران داخلی و خارجی در خانه پیروزی وابسته به سفارت انگلیس در تهران گرد آمدند و ساویج رئیس اداره انتشارات و تبلیغات سفارت از سوی دولت‌های انگلستان و آمریکا از میهمان نوازی دولت و ملت ایران سپاسگزاری کرد و آن را گرامی‌داشت دریفوس وزیر مختار آمریکا در ایران در کاخ مرمر به پیشگاه شاهنشاه شرفیاب شد و سپاس دولت و ملت آمریکا را برای همکاری‌های دوستانه ایران در راه پیروزی متفقین را به پیشگاه شاهانه تقدیم کرد

با پایان پیروزمندانه کنفرانس سران سه کشور متفق در تهران و چاپ و پخش اعلامیه سران سه کشور درباره ایران، میهمانی با شکوهی از سوی سهیلی نخست وزیر در کاخ وزارت امور خارجه برپاگردید و از سوی نخست وزیر و وزیران مختار انگلستان و آمریکا و کاردار سفارت کبرای شوروی در تهران سخنرانی‌های دوستانه‌ای ایراد شد.

پس از حرکت سران دُول متفق از تهران و انتشار اعلامیه رسمی بوسیله خبرگزاری‌های آن سه دولت چون دیگر موجبی برای پرده پوشی جریان کنفرانس تهران در میان نبود، علی سهیلی نخست وزیر ایران در شب نشینی مجلی که در کاخ وزارت امور خارجه، در تاریخ ۱۴ آذر ماه با حضور وزرای مختار انگلستان و آمریکا و کاردار سفارت شوروی، ترتیب داده بود در سخنرانی خود متن اعلامیه سران سه دولت را درباره ایران خواند و بی‌درنگ درونمایه آن در اختیار خبرگزاری‌های داخلی و خارجی گذاشته شد و سراسر جهان از آن رویداد تاریخی، که بدون تردید در سرنوشت متفقین و دُول محور بسیار مؤثر بود، آگاه شدند.

در شب نشینی کاخ وزارت امور خارجه پس از سخنرانی نخست وزیر ایران، وزرای مختار انگلیس و آمریکا و کاردار سفارت شوروی به ترتیب سخنرانی‌هایی کردند و از صمیمیت و جوانمردی و مهمان‌نوازی ملت و رهبری شاهنشاه ایران سپاسگزاری کردند. دریفوس وزیر مختار کشورهای متحد آمریکا در سخنرانی خود چنین گفت:

در این چهارراه تاریخ، خاور و باختر با هم تلاقی نمودند تا آنکه اساس صلح و آزادی جهان را طرح ریزی نمایند. باید تصدیق کنیم که ایران جاویدان در این جنگ مقدس که بر علیه جنگ و برای تأمین صلح است سهم بزرگی داشته، کشور زیبای شما با گذشته پرافتخاری که داشته و خدماتی که به فرهنگ جهان و فضیلت بشر نموده مجدداً مقامی را که شایسته آنست بدست آورده، در سرزمین مهمان‌نواز و دلربای شما بود که پیشوایان بزرگ ما خوشبختانه موفق شدند افکار و نیات خود را متحد ساخته و مقاصد عالی خود را که افتخار حفظ و دفاع آنرا دارند تا پیروزی نهائی پیش ببرند.

وزیر امور خارجه بریتانیا ضمن سپاسگزاری از مهمان‌نوازی ملت ایران گفت:

این بار حس مهمان‌نوازی که یکی از شعائر ایرانیان است از حدود همیشگی خود تجاوز کرده‌است. در انگلستان تمام مردم ممنون مساعدت‌های گرانبهای ایران در حصول به مقصود مشترک بوده و مرهون خدمات آن در طول قرون متمادی به پیشرفت هنرهای زیبا و قوه فکریه و ادبیات ایران می‌باشند. معلوم می‌شود هیتلر هیچ کتاب سعدی را نخواهد است و الا به گرفتاری فعلی دچار نمی‌شد زیرا باید دانسته باشد که: بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش ز یک گوهرند

در این مراسم سفیر کبیر انگلیس به شهردار و حضار چنین گفت:

امیدوارم که نه فقط نسل حاضر ایران بلکه اعقاب و اولاد آن‌ها هر وقت به اسامی این ... خیابان‌ها که جدیداً نامگذاری می‌شوند بنگرند این کنفرانس را یک تحول بزرگ در جنگ دانسته و آنرا مملو از شادی و عواقب نیک برای ایران پندارند

شهرداری تهران به مناسبت اقامت چند روزه سران دُول بزرگ متفق در ایران طی مراسمی در روز اول تیر ماه ۲۶۵۲ مادی (ژوئن ۱۹۴۴ میلادی) سه خیابان از خیابان‌های شمالی پایتخت را که کنار سفارتخانه‌های آمریکا و شوروی و بریتانیا بود به سران آن سه کشور یعنی روزولت و مارشال استالین و چرچیل نامگذاری کرد. در پایان این مراسم با حضور نمایندگان سیاسی سه دولت آمریکا، بریتانیا و شوروی پلاک‌هایی که پیشتر تهیه شده بود در جای خود نصب گردید.

امید و آرزوی نماینده سیاسی بریتانیا در آن بخش که درباره دگرگونی‌های بزرگ در جنگ جهانی دوم بود به حقیقت پیوست و راه پیروزی فرجامین متفقین هموار گردید ولی شوربختانه ملت ایران برخلاف آرزوی سفیر کبیر بریتانیا، و با همه تعهدات روشن متفقین درباره ایران، پس از آن همه فداکاری که ملت ایران از خود نشان داد در پایان جنگ جهانی دوم به دوره غم‌انگیز دیگری پا نهاد که در آن حفظ حاکمیت و استقلال و تمامیت کشور به

خطر افتاد و آن زیر پا نهادن پیمان سه دولت به وسیله شوروی بود. شوروی از بیرون بردن ارتش خود از ایران سر باز زد و فرقه دموکرات آذربایجان و جمهوری مهاباد جعفر پیشه‌وری و قاضی محمد را پشتیبانی سیاسی و مالی نمود که با درایت محمد رضا شاه و ارتش سلحشور ایران به غائله آنها خاتمه داده شد که در بخش‌های آینده بدانها اشاره مفصل‌تری خواهم کرد.

عربستان ابوطالب افخمی اردکانی معروف به یزدی را گردن زد!

در ۲۷ دیماه سال ۲۶۵۱ مادی (۱۹۴۴ میلادی) عمال ددمنش عربستان یک ایرانی خردگم کرده بنام ابوطالب یزدی که بخاطر بیماری در مناسک حج بالا می آورد و استفراغ می کند را بجرم توهین به ساحت مقدس خانه خدا!!!! گردن میزند . خبر این اقدام وحشیانه به شاه جوان میرسد و ایشان به وزارت خارجه دستور میدهد تا اعتراض رسمی و سخت ایران را به عمال عربستان سعودی ابلاغ کند . به دستور شاه روابط سیاسی ایران و عربستان قطع میشود و تا سالیان دراز بخاطر حفظ جان ایرانیان ویزای حماقت به خردگم کردگان مسلمان داده نمی شود.

هر ساله در مراسم حج بسیاری از زائران جان می بازند. فاجعه منا که اخیرا رخ داد نمونه آنست. روز دوم مهر ماه ۲۷۲۳ مادی (۲۴ سپتامبر ۲۰۱۵ میلادی) همزمان با عید قربان در مراسم رمی جمرات در منطقه منا مکه ۲۲۳۶ خرد گم کرده مسلمان کشته میشوند . عربستان ازدحام جمعیت را عامل آن میداند. ۴۶۴ زائر فریب خورده ایرانی در این ماجرا کشته میشوند که رهبر ناقص العقل و ناقص العضو رژیم جهل و جنون و جنایت اسلامی ، سید علی خامنه ای سه روز عزای عمومی اعلام می کند ، هرچند بنا به گفته این آخوند روان پریش تمامی ۴۶۴ زائر گوشت کوبیده شده در بهشت هستند!!! ایران اسلام زده با ۴۶۴ کشته در بین تمام کشورهای مسلمان که زائر به عربستان فرستاده بودند مقام نخست را می یابد. مالی با ۳۱۲ ، مصر با ۱۹۰ ، بنگلادش با ۱۳۷ و اندونزی با ۱۲۹ کشته در مقام بعدی قرار داشتند. تعداد واقعی کشته شدگان هیچگاه اعلام نشد در حالیکه برخی آمارها حکایت از مرگ ۷۷۰۰ حاجی و حاجیه خانم دارد. وزارت بهداشت عربستان هم به رقم ۴۱۷۳ زائر اشاره دارد که بلافاصله از سایت وزارت بهداشتی برداشته شد. در بین دولتمردان جمهوری جهل و جنون و جنایت اسلامی به اسامی زیر بر میخوریم: مویدی قمی ، غضنفر رکن آبادی سفیر سابق ایران در بیروت ، محمد صادق اخوان معاون مرکز شورای حل اختلافات قوه قضائیه ، محمد رحیم آقائی پور سفیر ایران در اسلوانی ، حسن حسینی مقدم سرکنسول ایران در مرو ، احمد فهما معاون اداره تشریفات وزارت امور خارجه ، مرجان نازقلیج فرماندار بندر ترکمن. مقامات عربستان علت فاجعه را مراعات نکردن زائران ایرانی میدانند که سرخود و بدون برنامه ریزی قبلی عازم مراسم رمی جمرات شده اند. وال استریت جورنال عامل فاجعه را بهم ریختگی وزارت حج عربستان و

استعفای پنج تن از روسای آن میداند. عامل هر چه می خواهد باشد ، مهم این است که چرا ایرانی خرد گم کرده باید به زیارت مکانی برود که تاراج کنندگان سرزمینش ، کشتار گران

در سال ۲۶۹۸ مادی (۱۹۹۰ میلادی) در مراسم حج باز ۱۴۲۶ مسلمان خردگم کرده جان خود را در دالان رمی جمرات از دست میدهند و دولت سعودی هیچگونه اقدامی در رفع این مسیر که هرساله باعث کشته شدن زائران میشود نمی کند. در سال ۲۰۰۶ میلادی هم ۳۶۰ زائر بر اثر ازدحام جمعیت کشته میشوند . در یک فیلم خبری -انتقادی فیلمساز یک گله اسب وحشی را نشان میداد که به هنگام فرار حتی اسبی به اسب دیگر تنه نمی زند و هیچ اسبی ، اسب زمین خورده را لگد نمی کند و بعد فیلم فاجعه رمی جمرات را نشان میدهد که چگونه مسلمانان مذکر ، زنان را زیر دست و پا له می کنند.

در روز ۹ مرداد سال ۲۶۹۵ مادی(جولای ۱۹۸۷ میلادی) ۲۷۵ خردگم کرده و فریب خورده ایرانی بخاطر فرمان احمقانه روح الله خمینی مبنی بر برائت از مشرکین ! در مراسم حج شعار مرگ بر آمریکا ، مرگ بر اسرائیل سر میدهند و در ساک حجاج ایرانی مواد منفجره که سپاه پاسداران در اختیار آنها قرار داده بود کشف میشود . این تلاش جمهوری جهل و جنون و جنایت اسلامی موجب یک رسوائی بین المللی میشود. حاجی های ایرانی به تحریک دولتمردان رژیم آخوندی در جریان تظاهرات ضد آمریکائی - اسرائیلی - شوروی خواهان ورود به مسجد الحرام میشوند که با مخالفت نیروهای امنیتی و انتظامی عربستان مواجه میشوند. حجاج ایرانی دست به چاقو و قمه میزنند و نیروهای انتظامی با باطوم برقی و باطوم چوبی به مقابله می پردازند. آتش بیار این معرکه خونین محسن میردامادی (نایب آخوند مهدی کروبوی) و علی شکوری از دانشجویان پیرو خط امام بودند . در درگیری بین دو طرف ۴۰۵ حاجی و نیروهای انتظامی عربستان کشته شدند (۲۷۵ ایرانی ، ۸۵ نیروی پلیس عربستان و ۴۵ حاجی از دیگر کشورهای مسلمان) تعداد زخمی ها ۶۴۹ تن اعلام شد که ۳۰۳ تن آنها ایرانیان خردگم کرده بودند.



بنای یادبود کشته شدگان مراسم حج ۲۶۹۵ مادی (۱۹۸۷ میلادی) در بهشت زهرا

سپاه برای انتقال مواد منفجره به عربستان از ساک‌های زائران بدون اجازه آن‌ها استفاده کرد. یکی از افراد سپاه که از متصدیان این امر ناجوانمردانه بود گفت که روسای من اصرار دارند تا بگوییم این امر توسط سید مهدی هاشمی انجام شده است. سپاه پاسداران برای ناامن کردن مراسم حج ۳۱۴ کیلو تی ان تی برای خرابکاری و کشتن حجاج در ساک زائران جاسازی کرده است (از متن نامه آخوند حسین علی منتظری به خمینی)



تمبر یادبود کشته شدگان مراسم حج

در سال ۱۹۷۵ میلادی بر اثر آتش سوزی در چادر حجاج ۲۰۰ حاجی کشته شدند.
در ۲۰ نوامبر ۱۹۷۹ میلادی صدها فرد مسلح به رهبری جیهیمان العتیبی به مسجد الحرام حمله و ده ها حاجی را به گروگان گرفتند . در این حادثه ۱۵۳ حاجی کشته و ۵۶۰ تن مجروح شدند.

در سال ۲۶۹۸ مادی (۱۹۹۰ میلادی) بیش از ۱۴۲۶ حاجی در یکی از پر تلفات ترین حوادث حج در ازدحام تونل عرفات به محل رمی جمرات کشته میشوند.

در سال ۱۹۹۴ میلادی تعداد کشته شده ها در رمی جمرات به ۲۷۰ تن بالغ میشود.

در سال ۱۹۹۷ میلادی در پی آتش سوزی در خیمه های حجاج ایرانی ۳۴۳ خردگم کرده ایرانی کشته و ۱۵۰۰ تن مجروح میشوند.

در سال ۲۷۰۶ مادی (۱۹۹۸ میلادی) در شلوغی مراسم رمی جمرات ۲۷۰ حاجی کشته میشوند.

در سال ۲۷۰۹ مادی (۲۰۰۱ میلادی) در همین مراسم ۳۵ حاجی له میشوند.

در سال ۲۷۱۱ مادی (۲۰۰۳ میلادی) تعداد حاجی های زیر دست و پا مانده و کشته شده به رقم باور نکردنی ۱۴ تن کاهش می یابد.

در سال بعد (۲۰۰۴ میلادی) این رقم جبران شده ! و ۲۵۱ حاجی در همین مراسم و عبور از تونل عرفات تبدیل به گوشت کوبیده میشوند.

در سال ۲۷۱۴ مادی (۲۰۰۶ میلادی) نیز ۳۶۴ حاجی ایرانی جان خود را بر اصل حماقت از دست میدهند . مرگ آنها در مراسم سنگ زدن به شیطان اتفاق می افتد . مجسمه شیطان در وسط یک میدان قرار دارد و حجاج دور آن گرد هم آمده و بسوی شیطان سنگ پرانی می کنند که سنگها بجای شیطان به سر و صورت افراد مقابل آنها اصابت می کند . مراسم ترسناک و احمقانه ای که تنها میتوانید در مراسم حج ببینید. در همین روز بر اثر فرو ریختن بالکن هتلی در مکه ۷۶ حاجی کشته شدند.

در سال ۲۷۲۳ مادی (۲۰۱۵ میلادی) بر اثر سقوط یک جرثقیل در محوطه مسجد الحرام ۱۱۴ حاجی به قتل میرسند و ۲۳۸ تن مجروح میشوند.

سؤال این است : چرا در مراسم حج بزرگترین جرثقیل دنیا که دو نمونه آن در جهان وجود دارد باید در محوطه مسجد الحرام باشد؟ دوم اینکه مسئولین عربستان که هر ساله شاهد مرگ حاجیان در تونل عرفات هستند چرا از فضای باز برای رفتن سود نجسته و یا این گذرگاه مرگ را پهن نمی کنند؟ سوم اینکه شرم بر ایرانی خرد گم کرده که در چنین شرایطی پا به خاک ویران کننده های سرزمینش میگذارد.

علاوه بر جان باختن زیر دست و پای مسلمان دایناسور میبایستی به مسئله تعرض جنسی در مراسم حج و دست درازی مامورین فرودگاه جده به جوانان ایرانی اشاره کنم. هر ساله صدها هزار تن از زنان مسلمان خرد گم کرده به مکه در عربستان سعودی، برای شرکت در مراسم حج میروند. هر ساله تعداد زیادی از زنان مسلمان مورد اذیت و آزار جنسی قرار میگیرند. نخستین بار یک زن پاکستانی ماجرا را با شبکه سی ان ان در میان گذاشت. پس از او بسیاری از زنان مسلمام ماجرای تعرض جنسی خود را برملا کردند. بیشترین آزار جنسی به هنگام طواف (حرکت دسته جمعی خلاف حرکت عقربه ساعت انجام میشود. برخی از زنان به پلیس عربستان شکایت برده و علیرغم اینکه از سال ۲۰۱۷ میلادی آزار و اذیت جنسی غیر قانونی !!!! اعلام شده ، با تمسخر آنها مواجه شده اند.

داستان اسرا ندیم، زن پاکستانی که در ایالات متحده زندگی می‌کند

من در سال ۲۰۰۶، زمانی که برای اولین بار مراسم حج را به‌جا آوردم، ۲۱ ساله بودم. در سال ۲۰۰۶، نخست من در جریان مراسم سنگسار شیطان در مناء، در میانه هجوم جمعیت گیر ماندم. این خودش بسیار آزاردهنده بود. وحشتناک بود. اما چند روز بعد من به مکه به‌منظور ادای حج عمره (شکل کوتاه‌تری از زیارت حج که می‌شود آن را در هر زمانی از سال انجام داد) بازگشتم. این بار من تنها بودم و در اطراف خانه کعبه طواف می‌کردم. شما هر قدر بیشتر به کعبه نزدیک شوید، بیشتر شلوغ می‌شود. همه می‌خواهند کعبه را لمس کنند. من هم می‌خواستم به کعبه نزدیک‌تر شوم و آن را لمس کنم. در آخرین دایره (دور) جمعیت بسیار به آرامی حرکت می‌کرد. من در کنار کعبه بودم و کسی باسنم را چنگ زد. من فکر کردم که این از شلوغی جمعیت است، زیرا همه به هم فشار وارد می‌کردند. اما کمی بعدتر، هنگامی که دوباره حرکت کردم، کسی به سینه‌هایم دست زد. من سرم را چرخاندم و آن مرد را دیدم که فقط به من پوزخند می‌زد. من کاری نمی‌توانستم انجام بدهم، و او هنوز سینه‌های من را در دستانش نگه داشته بود. بنابراین من سر او جیغ زدم و دوباره جمعیت، با فریاد «یاالله عجله کن!» مرا با فشار به جلو راند. من این حادثه را به دو نگهبانی که اول دیدم‌شان گزارش دادم، اما هر دوی آن‌ها انگلیسی صحبت نمی‌کردند و به من گفتند که بروم. من دیگر به حج نرفتم. آن حادثه خیلی منزجرکننده بود. اول آن گیرماندن در میان سیل جمعیت و بعد آن آزار و اذیتی که در جریان طواف تجربه کردم.

داستان زن بریتانیایی ناشناس که اکنون در آسیا زندگی می‌کند

پیش از رفتن به مکه در سال ۲۰۰۷، زمانی که ۳۲ ساله بودم، هرگز مورد تعرض جنسی قرار نگرفته بودم. بار اولی که این اتفاق برآیم افتاد، من به سمت مسجدالحرام برای ادای طواف می‌رفتم. مردی از آن‌سو به سمت حیاط راه افتاده بود. او با نزدیک شدن به من، دست‌اش را دراز کرد و سینه‌هایم را چنگ زد. این لمس، اتفاقی از سر دست‌وپاچلفتی نه، بلکه به معنای واقعی آن چنگ زدن بود. این چنگ‌زدن با شدت تمام بود و مرا آزرده و بلافاصله اجازه نداد بروم. او -سینه‌هایم را- فشرد و در تمام این مدت به من زل زده بود. بار دوم، من در حیاط مسجدالحرام بودم و احساس کردم که چیزی به پشت‌ام فشار داده می‌شود. شلوغی بسیار بود و تعداد زیادی از مردم به همدیگر می‌خوردند. اما فشار بر پشت‌ام ادامه یافت. من اطرافم را گشتم و یک مرد را دیدم، و متوجه شدم که او آلت (ایستاده‌اش) را به من می‌مالد. او آن‌قدر سخت به من فشار می‌داد که تقریباً مرا به جلو می‌راند. او نیز نگاهش را روی من قفل کرده بود. من فرار کردم و یک مامور پلیس را پیدا کردم و به او (به انگلیسی) گفتم که چه اتفاقی برآیم افتاده است. او مرا پس زد. علاقه‌یی به شنیدن حرف‌هایم نداشت. من حتا آن مرد را که در میان جمعیت بود به پلیس -با اشاره دست- نشان دادم، اما با آن‌هم مامور پلیس مرا نادیده گرفت. بار سوم، من در یک خیابان فرعی به کالاهای مرتبط با حج نگاه می‌کردم که ضربه تندی را از پشت‌سرم حس کردم. متوجه شدم که یک پیرمرد، دست خود را میان نشیمن‌گاه‌ام با چنان نیرویی قرار داده که احساس می‌کردم انگار انگشتانش در درون من فرو رفته‌اند. این اتفاق واقعا سریع روی داد و من در شوک ناشی از آن فریاد زدم. پیرمرد به من نگاه کرد، لبخند زد و گفت: «الحمدالله». فرد ماموری که در غرفه نشسته بود، پشت‌اش به ما بود و چیزی ندید. من هر بار، در روز روشن در حالی که هزاران نفر در اطراف‌ام حضور داشتند، مورد حمله قرار گرفتم. من از گستاخی آن سه مرد متعجب شده بودم و از این‌که هیچ چاره‌یی در پیش نمی‌دیدم، عصبانی بودم. به من پیش از رفتن به مکه گفته شده بود که ممکن است مورد لمس -در شرایط نامناسب قرار بگیرم. اما این گفته‌ها، مرا برای شوک برخاسته از آن اتفاقات آماده نکرده بود. من فکر می‌کنم که در جریان مراسم حج، بسیار بیشتر از آن‌که مردم -مسلمانان- بخواهند باور کنند، تعرض (جنسی) صورت می‌گیرد. حج مقدس‌ترین مکان در اسلام !!، و مراسم حج از آن دست تجربه‌هایی است که فقط یک‌بار در طول زندگی پیش می‌آید. صحبت‌کردن در مورد تعرض و آزار و اذیت جنسی به خودی‌خود به

اندازه کافی دشوار است، اما حرف زدن در مورد آن آزار جنسی که با حج (که یکی از ستون‌های اساسی اعمال مذهبی در اسلام است) مرتبط باشد، از آنجایی که حج مقدس است، حتا دشوارتر هم می‌شود.

داستان زن ناشناس از اندونیزی

من از اندونیزی هستم و در سال ۲۰۱۱، هنگامی که ۱۷ ساله بودم، می‌خواستم به مکه به‌منظور ادای حج عمره بروم. بار اول، من مورد آزار لفظی قرار گرفتم: در لابی هتل منتظر آماده‌شدن اتاقم بودم که متوجه دو مردی شدم که به من خیره شده بودند و می‌خندیدند. من آن‌ها را نادیده گرفتم اما آن‌ها شروع کردند به صدازدن من. مرا با پوزخند روی صورتشان کن تیک که در زبان اندونزی زیبا می‌باشد صدا می‌زدند.

هنگامی که در اطراف کعبه طواف را به‌جا می‌آوردم، یک زائر دیگر از پشت‌سرم رد شد و آلت ایستاده‌اش را به پشت‌ام چسپاند. احساس عصبانیت و ناامنی به من دست داد. من با توجه به وضعیت و از آنجایی که همه فکر می‌کنند «این شهر مقدس است — چه کسی چنین کاری را انجام می‌دهد؟»، نتوانستم در مورد آن اتفاق پیش کسی شکایت کنم. من دیگر برای حج/عمره به مکه نرفتم و مطمئن نیستم که بروم. حتا پس از آن‌که آن اتفاق برایم پیش آمد، نمی‌توانستم روی نماز و عباداتم تمرکز کنم. فقط برای ترک مکه لحظه‌شماری می‌کردم. این‌که تو در یک مسجد، در مقابل کعبه، جایی که باید خودت را نزدیک‌ترین به خدا حس کنی، باشی و بدترین اتفاق رخ دهد، وضعیت وحشتناکی است. من تا امروز راجع به این موضوع به کسی نگفته‌ام. نمی‌دانم، شاید نمی‌خواستم آن وضعیت را به یاد بیاورم یا دوست نداشتم که مردم بپرسند «چرا تنها راه می‌روی؟» یا چرا از یک عبای سیاه استفاده نمی‌کنی؟

داستان زن ناشناس از مصر

من دو بار مورد آزار و اذیت جنسی قرار گرفتم: یک بار به‌صورت لفظی و بار دیگر به‌صورت فیزیکی. آزار و اذیت لفظی زمانی بود که من با خواهران و مادرم در حال ادای عمره بودیم. پس از نماز، هنگام برگشت به هتل، شاگرد یک دکان چیزی را با این مفهوم به من گفت: «این‌جا بیا، دختر زیبا». در نظر داشته باشید که من ۱۳ ساله بودم و هرگز

آن را فراموش نکردم. من خیلی گیج و از خودم متنفر بودم. اتفاق دوم در جریان مراسم حج، موقع سنگسار شیطان در مناء، منطقه‌یی در شرق مکه رخ داد. در میان جمعیت، من احساس کردم که دستی به سینه‌هایم چنگ زده است. به عقب نگاه کردم، و آن دست، دست مردی بود که در کنار همسرش قدم می‌زد. او از آنجایی که نه به همسرش و نه به شهر مقدس احترام داشت، به من نیز بی‌احترامی می‌کرد. باز هم، من گیج و از خودم متنفر بودم.

داستان انوشه مشتاق، زن پاکستانی که در استرالیا زندگی می‌کند

زمانی که ۱۰ ساله بودم، خانواده‌ام به لیبیا فرستاده شد. پدرم در نیروی هوایی پاکستان کار می‌کرد و برای چهار سال به لیبیا فرستاده شده بود. در سال ۱۹۸۰، والدینم تصمیم گرفتند که زیارت حج را بهجا آورند. به یاد می‌آورم که من، از این جهت که بهجا آوردن حج یک امتیاز است، بسیار هیجان‌زده بودم. پدر و مادرم با دو دخترشان به عربستان سعودی سفر کردند. من و خواهرم مشتاقانه منتظر رفتن به مکه و دیدن کعبه برای اولین بار بودیم. هنگامی که وارد کعبه شدیم، خیلی شلوغ بود. ناگهان یک مرد جوان از پشت مرا دست‌مالی کرد. من به شدت احساس ناراحتی کردم. دست مادرم را محکم گرفتم و در پیش او به حرکت ادامه دادم. من نمی‌دانستم که آیا در مورد این حادثه باید به مادرم بگویم یا نه. پس ساکت ماندم. در جریان حج، قرار بود ما توسط یک اتوبوس از مکه به مدینه سفر کنیم. در اتوبوس، من و خواهرم کنار یکدیگر نشستیم و پدر و مادرمان، در دو صندلی که پشت هر یک از ما قرار گرفته بود، نشستند. مسوول بلیت‌های اتوبوس، در حال بررسی بلیت‌های مسافران بود. مسوول بلیت در کنار صندلی من و خواهرم ایستاد و طوری عمل کرد که انگار می‌خواهد چیزی را در داخل صندلی من درست کند. او دست‌اش را روی (قفسه) سینه‌ام حرکت داد و رانم را دست‌مالی کرد. او نمی‌خواست از کارش دست بردارد. من احساس خشم و نفرت کردم اما نمی‌دانستم چه باید بکنم. او آن‌طور که گویی پرده‌ها را جابه‌جا می‌کند، میانه (کشاله) ران‌هایش را به صورتم می‌مالید. من به‌خاطر شرم خودم و عزت خانواده‌ام، از آن اتفاق به کسی چیزی نگفتم و خاموش ماندم. من هرگز از آن‌چه به من در جریان مراسم حج اتفاق افتاد به کسی چیزی نگفتم، تا این‌که اخیراً پُست‌هایی را در شبکه‌های اجتماعی- در مورد آزار و اذیت جنسی دیدم.

ماجرای تجاوز جنسی به دو نوجوان ایرانی در فرودگاه جده ماه‌ها مسئله داغ مطبوعات در ایران بود که حتی صدای آخوند ناصر مکارم شیرازی را در آورد. سایت خبری سحام نیوز

از قول دکتر الف نوشته : تجاوز به دو نو جوان ۱۵-۱۶ ساله ضربه روحی بسیار هولناک و جبران ناپذیری وارد ساخته است. در آن زمان حسین امیر عبداللہیان معاون عربی و افریقائی وزارت خارجه بود و هنوز وزیر امور خارجه نشده بود و قول داد که دولتمردان عربستان مامورین خاطی را شناسائی و مجازات می کنند!



آخوند علی قاضی عسکر نماینده رهبر در امور حج و زیارت تجاوز به دو نوجوان ایرانی را دروغ خواند و این زمانی است که سدها تن در اعتراض روز شنبه ۲۲ فروردین ۲۷۲۳ مادی (۲۰۱۵ میلادی) مقابل سفارت عربستان تجمع کردند. این آخوند فرومایه گفته : ما نمی توانیم حج را تعطیل کنیم !!!



برای آگاهی از تعرضات جنسی میتوانید به هشتگ **مسجد من** هم خانم مونا الطحاوی مصری که بیشتر کاربران آن زنان خرد گم کرده ایرانی هستند مراجعه کنید.

نرگس : پدرم زمان طواف پشت مادرم حرکت میکرد که کسی از پشت به مادرم نچسبد.

مریم حکیم : تمام زنانی که به مکه و برای مراسم حج میروند از آزار جنسی آگاه هستند.

فاطمه : در مراسم حج تنها کار من این بود که با گرفتن مچ دست مردان دست آنها را از روی بدنم بر میداشتم .

الهه م. : زائری خودش را از پشت به من چسبانده بود و آلتش را در بدنم فرو میکرد .

خوار شدم . از خودم بیزار شدم که چرا به این مکان آمده ام.

رضا شاه بزرگ از میان ما رفت

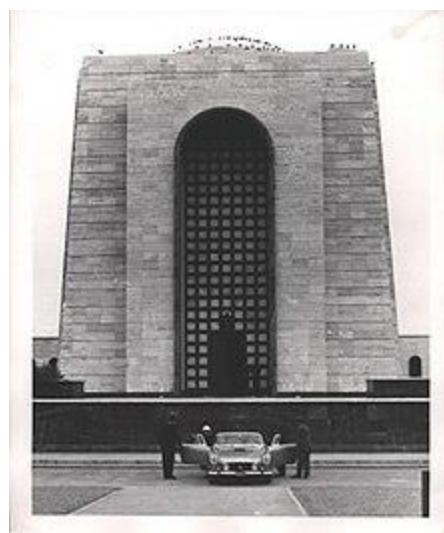
چهارم مرداد سال ۲۶۵۲ مادی (۱۹۴۴ میلادی) رضا شاه بزرگ بر اثر عارضه قلبی و دومین حمله در ژوهانسبورگ بدرود زندگی گفت .



پیکر سازنده ایران پس از مرگ بشکل مومیائی درآمده و به قاهره مصر انتقال یافت. در اردیبهشت ۲۶۵۸ مادی (۱۹۵۰ میلادی) و در زمان رجبعلی منصور نخست وزیر، جنازه رضا شاه بزرگ به تهران حمل شد. بسیاری از نمایندگان جبهه ملی با برگزاری مراسم و تشریفات به مخالفت برخاستند. آرامگاه بزرگمرد تاریخ ایران پس از پیروزی فتنه خمینی توسط روان پریش آخوند صادق خلخالی در مدت بیست روز و با استفاده از دینامیت بکل ویران شد.



رضا شاه بزرگ ، والاحضرت شمس و علیرضا پهلوی در ژوهانسبورگ



آرامگاه رضا شاه بزرگ پیش از تخریب



در ده مهرماه همین سال محمد رشید خان یکی از یاغیان کردستان که از طرف دولت حکومت بانه به او واگذار شده بود! (مقایسه بین دو زمان رضا شاه بزرگ و فرزندش حکایت از ضعف در مقابل دشمنان ایران و ایرانی دارد. در زمان رضا شاه بزرگ یاغیان و اشرار سرکوب میشدند و در زمان بعدی حکومت بانه به عنوان رشوه داده میشد) مریوان را متصرف شده و شروع به اغتشاش کرد و این بار دولت با اعزام ارتش برای دستگیری او اقدام کرد و او هنگام فرار شهر بانه را به آتش کشیده و غارت کرد.



محمد رشید خان

حزب خائن توده به نفع استالین وارد عمل میشود

پنجم آبان ماه سال ۲۶۵۲ مادی (۱۹۴۴ میلادی) حزب خائن توده با همکاری شورای متحده مرکزی کارگران و تحت حمایت سربازان روس برای اعطاء نفت شمال به روسها راه پیمائی عظیمی علیه ساعد نخست وزیر در تهران به راه انداخت .



پس از اشغال ایران موضوع واگذاری امتیاز نفت به یک کمپانی آمریکایی مطرح شد. تفاهم دو رقیب سنتی در ایران و اشغال این کشور سبب شد که بسیاری به این نتیجه برسند که نزدیکی شوروی و انگلیس، فرصت استفاده از رقابت موجود میان دو قدرت از راه نزدیکی به یکی علیه دیگری را از بین برده است و تنها راه مقابله با پیامدهای ناشی از همکاری دو رقیب در ایران، درگیر ساختن دولت آمریکا در امور ایران از راه واگذاری امتیاز نفت به کمپانی‌های نفتی آمریکاست. در صورت تحقق این راهکار اوضاع اقتصادی ایران به دلیل درآمدهای نفتی بهبود می‌یافت و این امکان فراهم می‌شد تا دولتمردان ایرانی از کمک‌های اقتصادی و انسانی آمریکا نیز برای اصلاح امور اقتصادی و اداری استفاده کنند.

در اوایل فوریه ۱۹۴۳ میلادی مقامات رسمی ایران در واشنگتن به کمپانی آمریکایی استاندارد واکيوم پیشنهاد دادند تا امتیاز نفت را بگیرد و کمپانی آمریکایی نیز از این موضوع استقبال کرد. سپس نخست وزیر ایران ، ساعد ، در ۱۵ نوامبر ۱۹۴۳ میلادی از وزیر مختار آمریکا در تهران خواست تا علاقه‌مندی دولت ایران را به اعطای امتیاز نفت به کمپانی‌های آمریکایی، به اطلاع مقامات وزارت امور خارجه برساند. وزارت امور خارجه آمریکا از پیشنهاد ایران استقبال کرد و نمایندگان کمپانی استاندارد برای مذاکره درباره امتیاز منابع نفتی جنوب شرقی ایران (بلوچستان) رهسپار ایران شدند. دولت شوروی نیز با اعزام هیئتی به ایران تقاضای امتیاز نفت شمال را کرد و همین مسئله سبب به وجود آمدن بحرانی در رابطه ایران و شوروی و همچنین تصمیم دولت ایران مبنی بر عدم اعطای هرگونه امتیاز نفتی تا پایان جنگ شد . اساس پیشنهاد کافتارادزه ، سیاستمدار روسی ، عبارت بود از اینکه در مقابل واگذاری امتیاز استخراج منابع نفت شمال به دولت شوروی ۵۱ درصد از عواید حاصله متعلق به شوروی و ۴۹ درصد متعلق به ایران باشد.

ساعد در جلسه خصوصی روز ۱۶ مهرماه مجلس شورای ملی اعلام کرد که هیئت دولت تصمیم گرفته است که موضوع اعطای امتیاز نفت تا خاتمه جنگ و معلوم شدن اوضاع اقتصادی جهان مسکوت بماند. در ۲۰ مهرماه ساعد به کافتارادزه اطلاع داد که دولت ایران هیچ‌گونه امتیازی را به هیچ کشوری تا پایان جنگ نخواهد داد. کافتارادزه در جواب ساعد گفت، این سیاست دولت ایران ممکن است باعث برخورد بین دو کشور گشته و نتایج نامطلوب به بار آورد. جواب رد و صریح دولت ساعد به پیشنهاد دولت شوروی سبب شد تا کافتارادزه در روز دوم آبان ماه در یک مصاحبه مطبوعاتی ضمن بیان شرح مبسوطی راجع به فوائد اعطای امتیاز دولت نفت به دولت شوروی، توجه مطبوعات را به شرائطی که قرار بود در امتیاز گنجانیده شود جلب کند . کافتارادزه گفته بود:

الف) دولت شوروی حاضر است پرداخت‌های حداقل امتیاز را که تعیین خواهد شد تضمین کند .

ب) صاحب امتیاز متعهد خواهد شد که مواد نفتی را با شرائط ارفاقی برای احتیاجات دولت و مردم ایران باشد.

ج) دولت ایران بازرسی فنی و عملیات صاحب امتیاز و صحت محاسبه منافع و پرداخت‌های به نفع ایران و غیره را به عمل خواهد آورد.

د) پس از فاصله زمانی معلومی که برای انجام اکتشافات ضروری زمین شناسی کافی باشد، ناحیه امتیاز به طور قطعی تعیین و به قسمتی که در آن وجود منبع نفتی و امکان بهره برداری صنعتی آن‌ها ثابت شود محدود خواهد شد.

پیشنهاد کافتارادزه با مخالفت شدید دولت و مردم و مطبوعات روبرو شد و فقط حزب توده و اتحادیه‌های وابسته به آن و نمایندگان حزب مزبور در مجلس شورای ملی از پیشنهاد نامبرده پشتیبانی کردند. روز پنجم آبان ماه ۲۶۵۲ مادی (۲۷ اکتبر ۱۹۴۴ میلادی) نخستین تظاهرات حزب توده به منظور پشتیبانی از اعطای امتیاز نفت شمال به دولت استالین در تهران برپا شد. در این تظاهرات ارتش سرخ به صورت مستقیم از شرکت کنندگان در میتینگ حمایت کرد به این ترتیب که سربازان و افسران شوروی سوار بر چند دستگاه کامیون در اطراف و جوانب تظاهرکنندگان به حرکت در آمدند و به حمایت آن‌ها پرداختند. تظاهرات بر علیه دولت ساعد تنها در تهران صورت نگرفت، در رشت، تبریز، اصفهان، قزوین و مشهد نیز با تحریک عوامل شوروی و حزب توده تظاهراتی بر علیه دولت برپا شد. در تبریز تظاهرکنندگان توده‌ای که قصد حمله به شهربانی و همچنین تصرف ادارات دولتی را داشتند با دفاع پلیس و سربازان ایرانی روبرو شدند ولی به دستور فرمانده نیروهای شوروی، سربازان ایرانی خلع سلاح شده و فرمانده ایرانی را هم از تبریز اخراج کردند. در این تظاهرات چند تن مجروح و یک نفر کشته شد.

ساعد در ۷ آبان طی مصاحبه‌ای با مطبوعات ضمن پاسخ گویی به اظهارات کافتارادزه و تظاهر کنندگان توده‌ای و نمایندگان و مطبوعات وابسته به شوروی، دلایل رد پیشنهاد دولت شوروی را چنین تشریح کرد:

علت اینکه دولت و مجلس ایران تصمیم گرفته‌اند که دادن هرگونه امتیاز خارجی به بعد از جنگ موکول شود چند چیز است: اول اینکه در این موقع که نیروی سه دولت متفق در ایران هست هر امتیازی با هر شرط و منافعی داده شود، افکار عامه این‌طور تلقی خواهد کرد که شاید دولت آزادی نظر و آزادی تصمیم را در آن امتیاز نداشته باشد. دوم اینکه فعلاً وضع اقتصادی دنیا روشن نیست و بعد از جنگ که روشن‌تر شد البته ما بهتر می‌توانیم تشخیص دهیم که با چه ترتیب و شروطی امتیاز بدهیم. سوم مذاکراتی که در کنفرانس نفت

در واشنگتن به عمل آمده موضوع را در بلاتکلیفی و ابهام انداخته است. چهارم تمام گزارش‌هایی را که از نمایندگان ما در خارج رسیده تایید می‌کند که تا پایان جنگ هیچ امتیازی داده نشود... ضمناً ناگفته نماند که تصمیم دولت به شرکت‌های انگلیسی و آمریکایی که برای موضوع نفت به ایران آمده بودند ابلاغ شد و آن‌ها بدون هیچ نوع رنجشی تصمیم دولت را محترم شمردند.

در این بین روزنامه‌های کشور از جریان‌ات مختلف سیاسی هرکدام بنا بر سیاست حزبی خود این حادثه را تایید یا رد کردند. روزنامه دست چپی داد در این مورد نوشت:

اگر دولت ساعد نمی‌خواست در خصوص امتیاز نفت وارد مذاکره و مطالعه شود چه شده است که نسبت به پیشنهاد کمپانی‌های آمریکایی در خصوص نفت مدتی وارد مذاکره شد، نظریات متخصصین را مورد مذاقه قرار داد و این صحبت را می‌خواست به مرحله عمل بکشانند ولی چون در این ضمن خود را مواجه با مسیون شوروی و ملاقات معاون کمیساریای امور خارجه دولت شوروی دید یک‌مرتبه عقب نشست. این مانور سیاسی دولت را، منورین ایران نه از آن جهت می‌دانند که دولت می‌خواهد در حال آرامش و بدون اشغال متفقین در خاک ایران و در محیطی که مجلس آن به صورت فعلی تشکیل نشده باشد موضوع نفت مورد رسیدگی قرار گیرد زیرا اگر صرفاً این حسن نیت در بین بود از همان روز اول نه متخصص برای مطالعه کار نفت استخدام می‌کرد و نه نسبت به پیشنهاد کمپانی‌های آمریکایی به مذاکره پرداخت. بلکه افکار عمومی این طور قضاوت می‌کند که چون همسایه شمالی ما برای اخذ امتیاز نفت دست خود را به سوی دولت دراز کرد این صحبت پیش آمد.

روزنامه چپی آژیر نوشت:

عمل واقع شده این است که کابینه ساعد با شرکت متولیان مجلس داشتند روی منابع نفت ایران بند و بستهای تاریک و مظنون می‌کردند. ورود آقای کافتارادزه پرده از روی کار برداشت. آقایان در مقابل امر واقع شده قرار گرفته، فهمیدند که کار به این سهولت تمام نمی‌شود. این دلالتی به سادگی سر نخواهد گرفت بنابراین لحن خود را عوض کرده گفتند اصلاً دولت ایران میل ندارد هنگام جنگ به موضوع نفت دست بزنند...»

و روزنامه ایران ما که بر خلاف نامش به دنبال منافع روسها بود چنین اظهار نظر کرد:

ساعد که در اول ورود قائم مقام کمیساریای خارجی شوروی بدون توجه به اهمیت پیشنهاد شوروی اظهار کمال موافقت و همراهی را با منظور کافتارادزه کرده بود بعد از مشورت با کابینه سازان خود ناگهان رویه خشن و دور از عقل و نزاکت سیاسی پیش گرفت. کسی که چندین ماه با نمایندگان کمپانی‌های آمریکائی مذاکره می‌کرد حتی برای مذاکره با کمپانی‌های آمریکائی متخصص آمریکائی به خرج دولت ایران استخدام کرد و با دلال‌های دغلی مثل فردلیپ ماه‌ها مذاکره و دمسازی راجع به واگذاری اختیار تمام منابع زیر زمینی ایران می‌کرد و از قبول و حتی مطالعه پیشنهاد کافتارادزه خودداری کرد...»

روزنامه زم تحت عنوان «نفت و سیاست یک‌جانبه» نظر حزب خائن توده ایران را راجع به اعطای امتیاز نفت به دولت شوروی چنین بیان کرد :

به عقیده نگارنده دادن امتیاز نفت شمال ایران از لحاظ سیاسی و اقتصادی در حال حاضر به نفع ایران است !! دادن این امتیاز باعث خواهد شد که خطر تشکیل ستون پنجمی در نواحی شمالی ایران یعنی در یکی از حساس‌ترین سرحدات همسایه مقتدر ما از بین رفته و روابط سیاسی و اقتصادی صمیمانه بین دولت ایران و شوروی برقرار شود ...

در ۱۷ آبان سفیر شوروی در تهران اولتیماتومی را تسلیم دولت ایران کرد که در آن از دولت خواسته شده بود تا قاتل و یا قاتلین یک افسر روسی را که در تظاهرات روز ۱۴ آبان ماه به قتل رسیده بود را معرفی کند. در اولتیماتوم دولت شوروی صریحاً ذکر شده بود که چنانچه تعللی در این کار صورت گیرد. فرمانده نیروی‌های شوروی در ایران به این نتیجه خواهد رسید که نظم و قانون در ایران از بین رفته و الزاماً ارتش سرخ زمام امور را در دست خواهد گرفت. فشارهای سیاسی و نظامی دولت شوروی، فشار حزب خائن توده و سرانجام اولتیماتوم دولت شوروی وضع و موقعیت دولت ساعد را در معرض خطر جدی قرار داد. ساعد برای جلوگیری از وخیم‌تر شدن بحران، جلسه فوق‌العاده هیئت دولت را که روسای بعضی از فراکسیون‌های مجلس نیز در آن شرکت داشتند تشکیل داده و تصمیم خود را برای استعفا اعلام داشت. هیئت وزیران نیز که تنها راه تخفیف بحران را در کناره‌گیری دولت می‌دید با تصمیم ساعد موافقت کرد. ساعد روز ۱۸ آبان استعفا داد و در ۱۹ آبان هم شاه استعفای ساعد را به دلیل وضع فوق‌العاده ای که پیش آمده بود پذیرفت.

مقارن با این جریان‌ات طرحی از طرف نمایندگان مجلس به نام قانون ممنوعیت امتیاز به خارجی‌ها در ۳ ماده به شرح زیر تقدیم مجلس شد:

ماده اول: هیچ نخست وزیری و وزیر و اشخاصی که کفالت از مقام و یا معاونت می‌کنند نمی‌توانند راجع به امتیاز نفت با هیچ‌یک از نمایندگان رسمی و غیر رسمی دول مجاور و غیر مجاور با نمایندگان شرکت‌های نفت و هرکس غیر از این‌ها مذاکراتی که صورت رسمی و اثر قانونی دارد بکنند و یا آنکه قراردادی امضا کنند .

ماده دوم: نخست وزیران می‌توانند برای فروش نفت و طرزی که دولت ایران معادن نفت خود را استخراج و اداره می‌کند مذاکره و از جریان مذاکرات باید مجلس شورای ملی را مستحضر کنند.

ماده سوم: متخلفین از ماده اول به حبس مجرد از ۳ تا ۸ سال و انفصال دائم از خدمات دولتی محکوم خواهند شد.

در مجموع نسبت به جریان امتیاز نفت شمال چندین تحلیل وجود دارد در ابتدا باید گفت هدف استالین از طرح موضوع این بود که دولت ایران را به قبول آن پیشنهاد وادار سازد و ضمن به دست آوردن منابع زرخیز نفت شمال پایگاه ثابتی برای اجرای سیاست توسعه طلبی خویش در ایران بدست آورد و اگر دولت ایران مقاومت ورزید این دولت را به این بهانه که امتیاز نفت جنوب ایران در دست انگلیسی‌هاست، به تبعیض و اتخاذ روش خصمانه نسبت به دولت استالین متهم سازد.

اقدام حزب خائن توده باعث شد تا محمد ساعد استعفاء دهد. پس از ساعد، ایران آبستن حوادثی بود که دکتر محمد مصدق آنها را رقم زد. مصدق در ابتدای کار شرط‌هایی مطرح کرد که نخستین آن این بود: پس از کناره‌گیری از نخست وزیری مجدداً به مجلس باز گردد. این شرط توسط محمد رضا شاه پهلوی پذیرفته نشد و نهایتاً مرتضی قلی بیات (سهام السلطان) با ۵۰ رای ، فرمان نخست وزیری وی صادر شد.

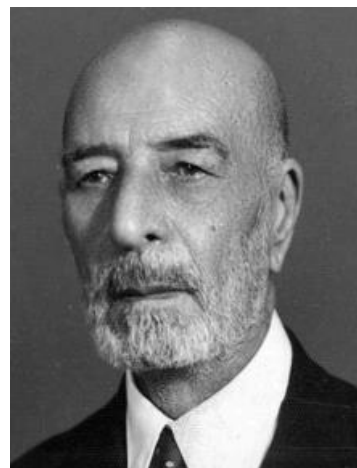
در مجلس محمد مصدق پیرامون اعلام جرم علیه تدین خواستار آن شد تا پرونده تدین را به او بدهند که نمایندگان مخالفت کردند . مصدق بحالت قهر مجلس را ترک و گفت : دیگر به این مکان باز نمی‌گردد ! پس از بازی کودکانه بسیاری از دانشجویان دانشکده حقوق دانشگاه تهران بخانه او رفتند و او را به مجلس بردند . در نتیجه ازدحام مردم و شعارهای ضد حکومتی دانشجویان ، پلیس وارد عمل شده که چند تن کشته و مجروح شدند. دولت بجای حمایت از نیروی انتظامی ، سرتیپ گلشانیان را برکنار و بجایش سرتیپ عبدالعلی اعتماد مقدم را نشاند. کابینه بیات سقوط کرده و ابراهیم حکیمی نخست وزیر میشود. نخست وزیری که تنها ۳۱ روز بر مسند نخست وزیری نشسته بود. پس از او محسن صدر نخست

وزیر میشود که در ابتدای کار مورد حمله حزب خائن توده و روزنامه های چپ گرا قرار میگیرد. در مجلس هم محمد مصدق مخالف سرسخت محسن صدر است.

در اردیبهشت سال ۲۶۵۳ مادی (۱۹۴۵ میلادی) ظرف دو روز مو سولینی دیکتاتور ایتالیا اعدام و هیتلر خودکشی کرد. ترومن رئیس جمهور آمریکا خاتمه جنگ جهانی دوم را به آگاهی رساند. بلافاصله پس از شکست آلمان ، حزب خائن توده متینگهای عظیمی در تهران و شهرستانها به راه انداخت.

مصدق و محسن صدر

در خرداد سال ۲۶۵۳ مادی (۱۹۴۵ میلادی) مجلس شورای ملی پس از چهارده جلسه مذاکره در مورد دولت ابراهیم حکیمی رای عدم اعتماد داده و دولت نوزاد ۳۱ روزه حکیمی ساقط شد و بجای او محسن صدر نخست وزیر شد.



سید محسن صدرالاشراف ، قاضی ، سیاستمدار ، نخست وزیر و رئیس مجلس سنا بود که در زمان نخست وزیری او ایران از دولت های پایه گذار سازمان ملل متحد شد. او در محلات به دنیا آمد و در ۱۱ سالگی به تهران آمده و در مدرسه صنیع الملک به تحصیل علوم دینی پرداخت. او بعد ها ،معلم سالار السطنه پسر ناصر الدین شاه بود. محسن صدر در سال ۲۶۱۵ مادی (۱۹۰۷ میلادی) وارد عدلیه شد . او از کسانی بود که قانون مدنی ایران را نوشت. در زمان رضا شاه بزرگ با تیرئه کردن علی منصور وزیر راه از اتهام فساد مالی مورد خشم رضا شاه بزرگ قرار گرفت و از قضاوت اخراج شد که چرا حکم نادرست داده . در زمان نخست وزیری محسن صدر ، اولین کسی که به مخالفت او

برخاست دکتر محمد مصدق بود که می گفت : او سالخورده است و در زمان رضا شاه بزرگ اطاعت کورکورانه از احکام دیکتاتوری !! رضا خان میکرد. صدر در ۲۶ تیر، دولت خود و برنامه آن را به مجلس عرضه کرد. با این حال محسن صدر در دولت چند ماهه خود مورد مخالفت شدید توده‌ای‌ها و اقلیت مجلس به رهبری مصدق بود. در دوم مرداد همان سال مصدق رهبر جناح اقلیت مجلس از طریق جواد عامری نماینده دامغان و محمد رضا تهرانی نماینده تهران به محسن صدر پیام داد که دولت او بیش از چهل مخالف دارد و باید استعفا بدهد.

اما صدر حاضر به کناره‌گیری نشد. از آن پس، مصدق برای برانداختن حکومت صدر، دست به آبستراکسیون زد، یعنی نمایندگان جناح اقلیت به دستور او از حضور در مجلس خودداری کردند تا مجلس اکثریت کافی را برای گذراندن لایحه بودجه که دولت صدر به مجلس داده بود، پیدا نکند.

کشمکش میان مجلس و دولت، رأی اعتماد به دولت صدرالاشراف را عقب انداخت. در این فاصله، نمایندگان جناح اقلیت مجلس دولت او را غیرقانونی می‌دانستند چون هنوز از مجلس رأی اعتماد نگرفته بود اما صدر با استناد به قانون اساسی که تصریح کرده بود عزل و نصب وزرا با شاه است، دولت خود را قانونی می‌دانست. سرانجام در پنجم مهر در مجلس رأی‌گیری شد و از ۱۱۳ نماینده حاضر، ۶۹ نماینده به دولت صدرالاشراف رأی اعتماد و چهل نماینده رأی مخالف دادند که در نتیجه، دولت صدرالاشراف دارای رأی اعتماد مجلس شد.

از مخالفان سرسخت محسن صدر حزب خائن توده و نشریات وابسته به آن بود. روزی نبود که نشریات رهبر، مردم و رزم به او حمله نکنند.



محسن صدر

صدرالاشراف در تطبیق خود با فضا و آداب و رسوم تجددخواهانه دوران رضاشاه تعلل نمیکرد. مصدق عدم مقاومت او را در برابر کشف حجاب و به سرگذاشتن کلاه پهلوی و کراوات را نشانه ای از عدم پایداری وی به اصول حکومت وقت قلمداد کرد !! اما صدر در دفاع از خویش مدعی شد که هنگامی به سرگذاشتن کلاه پهلوی و پوشیدن کت و شلوار تن در داد که پوشیدن آن با تصویب مجلس به صورت قانون به اجرا گذاشته شده بود.

مرداد و شهریور سال ۲۶۵۳ مادی (۱۹۴۵ میلادی) ماه های ناآرامی در نقاط مختلف ایران بود . عده زیادی از افسران ، درجه داران و سربازان لشکر خراسان از پادگان مشهد فرار کرده و از راه بجنورد بسوی گرگان رفته و در سر راه خود پادگان مراوه تپه را اشغال و افراد آنرا خلع سلاح کردند . در گنبد کاووس بین افراد فراری پادگان مشهد و گروهان ژاندارمری و مامورین شهربانی برخورد شدیدی رخ داد که هفت تن از افسران فراری و دو پاسبان و یک ژاندارم کشته شدند.

در شهرهای آذربایجان اغتشاش روی داده که سرلشکر جهانبانی به آذربایجان اعزام میشود.

در لبقوان بین افراد حزب خائن توده و اهالی نزاع در میگیرد که از طرفین ۸ تن کشته میشوند. همین ماجرا در ساری و شاهی مازندران بین توده ای ها و مردم محل اتفاق می افتد که در آن تعدادی مجروح میشوند. دولت برای ایجاد امنیت دویست ژاندارم به مازندران

می فرستد که در فیروز کوه نیروهای شوروی جلوی آنها را گرفته و اجازه رفتن به آنها نمیدهند.

پشت به وطن کرده منفور ، سید جعفر پیشه وری وارد تبریز میشود و در آنجا حکومت خود مختار اعلام می کند. حزب خائن توده الحاق خود را به حزب دموکرات اعلام می کند. در تهران از اجتماع افراد حزب خائن توده جلوگیری به عمل می آید. در خیابان فردوسی بین نظامیان و افراد پشت به وطن کرده توده ای زد و خورد روی میدهد که فریدون کشاورز توسط سرگرد زرین نعل مجروح میشود .

حزب دموکرات آذربایجان (شاخه آذربایجانی حزب خائن توده)



رهبر : سید جعفر پیشه وری

بنیان گذاران : میر جعفر باقراف ، میرزا ابراهیم اف ، صمد وورغون و حیدر حسین اف
بنیان گذاری ۱۲ شهریور ۲۶۵۳ مادی (۱۹۴۵ میلادی)

مرام : حافظ منافع شوروی زیر القاب انترناسیونالیسم ، کمونیسم و مارکسیسم – لنینسیم
این حزب وابسته به روسها سه ماه پس از فرمان محرمانه دفتر سیاسی کمیته مرکزی اتحاد جماهیر شوروی به منظور جدا کردن آذربایجان از ایران در تبریز اعلام موجودیت کرد.
این حزب با انتشار بیانیه به زبان فارسی و ترکی در ۱۲ ماده تشکیل شد. تدریس زبان ترکی در مدارس از جمله مهم ترین خواسته های حزب بود.



پشت به وطن کرده ، جعفر پیشه وری نفر وسط زیر فرتور های لنین و استالین
در ژوئن ۱۹۴۳ میلادی (خرداد ۲۶۵۱ مادی)، شوروی بدون اطلاع دولت ایران و شاه،
یک تیم توپوگرافی نفت به ایران گسیل کرد. آن‌ها در لباس مهندسان ارتش به گیلان و

مازندران سفر کردند و تنها مأموریتشان، ارزیابی چند و چون ذخائر گاز و نفت شمال ایران بود. آنچه این گروه مهندسان کشف کردند، برای استالین و رئیس پلیس او، یریا، شگفت‌انگیز بود. آن‌ها دریافتند که ذخایر نفت و گاز شمال ایران، کمتر از حوضچه نفت و گازی جنوبی ایران نیست و تحت کنترل بریتانیا قرار ندارد. البته استالین از اوائل سده بیستم، یعنی زمانی که در جوانی در باکو، ابتدا گانگستر و سپس فعال انقلابی بود، می‌دانست که این خطه دریای خزر، نفت‌خیز است و در آن روزها، باکو را «بزرگترین شهر نفتی دنیا» می‌خواند.

در یادداشتی مورخ ششم ژوئن ۱۹۴۵ (۱۵ تیر ۲۶۵۳ مادی) که به ظاهر به امضا دفتر سیاسی کمونیست شوروی (ولی به گمان مورخان به قلم شخص استالین) بود، حزب کمونیست آذربایجان شوروی موظف شده بود، همه اقدام‌های لازم «برای ایجاد جنبشی جدایی‌طلبی در آذربایجان و دیگر استان‌های شمالی ایران اتخاذ کند». بنابراین فرمان، می‌بایست جنبش استقلال ملی در آذربایجان ایران ایجاد گردد و قدرت‌های گسترده‌ای در چهارچوب کلی ایران را از آن خود کند. حزب کمونیست همچنین موظف شد «در میان کردهای شمال ایران، وارد فعالیت شود و آن‌ها را به ایجاد کردستان مستقلی ترغیب کند. در

همین زمان پشت به وطن کرده عبدالصمد کام بخش دبیر کل حزب خائن توده به باکو فراخوانده شد. در آنجا دستور گرفت تشکیلات حزب توده در آذربایجان را یکجا منحل و همه افراد را در تشکیلات جدیدی به نام «حزب دموکرات آذربایجان» عضو کند. برای مثال، از پنج عضو حزب دموکرات در تبریز، چهار نفرشان پیش از جنگ در شوروی زندگی می‌کردند

به فرمان استالین، حتی شمار نشریات فرقه دموکرات را تعیین می‌کرد. معین شده بود که مجله تصویری در باکو چاپ و در آذربایجان توزیع گردد و سه روزنامه در آذربایجان ایران آغاز به کار کند. سیاست‌های فرقه دموکرات هم به دقت تعیین شده بود. قرار شد فرقه از اصلاحات ارضی و نیز بهبود قاطع روابط ایران و شوروی جانبداری کند. در پایان فرمان، استالین مبلغ یک میلیون روبل (قابل تبدیل به تومان) برای این کار بودجه تعیین کرد

کمتر از دو ماه بعد از صدور این فرمان، در اوت ۱۹۴۵ (مرداد ۲۶۵۳ مادی)، فدائیان فرقه دموکرات، اداره‌های دولتی را در شهر تبریز فتح کردند و مانیفست خود را منتشر کردند. همسو با این حرکت و در واقع برای تضمین موقعیت و امنیت طرفداران فرقه، استالین هم اعلام کرد که شوروی نیروهای خود را از ایران خارج نخواهد کرد.

در متن آرشیو شوروی، مورخ ششم ژوئیه ۱۹۴۵، نامه‌ای توسط رهبری حزب

به باقر اوف یکی از بنیانگذاران حزب دموکرات آذربایجان ، ثبت شده که توسط جمیل حسن لی منتشر شده که رونوشت آن برای مولوتف و کافتارادزه ارسال شده است.

ترجمه فارسی این نامه اینچنین است :

فوق العاده سری

به: رفیق باقراف

اقدام به تشکیل یک حرکت تجزیه طلبانه در آذربایجان جنوبی و دیگر استان های ایران شمالی

توصیه می شود به کارهای مقدماتی برای تشکیل یک ولایت خود مختار ملی آذربایجان در چارچوب دولت ایران اقدام شود که صاحب اختیارات وسیع باشد. برنامه شما باید در بر گیرنده یک جنبش تجزیه طلبانه در استان های گیلان ، مازندران ، گرگان و خراسان هم بشود .

در آذربایجان جنوبی فرقه ای دموکرات با نام فرقه (حزب) دموکرات آذربایجان با هدف رهبری جنبش تجزیه طلبانه ایجاد شود. ایجاد فرقه دموکرات آذربایجان جنوبی باید همزمان با تجدید سازماندهی شاخه آذربایجان حزب توده ایران باشد و طرفداران جنبش تجزیه طلبانه از تمام طبقات مردم را به آن جلب کند

فعالیت مناسب بین گردهای شمال ایران برای جلب آنان به جنبش جدائی طلبانه و ایجاد یک ولایت خود مختار ملی گرد انجام شود

در تبریز گروهی از کارگران مسئول برای رهبری جنبش تجزیه طلبانه را تشکیل داده به آنها وظیفه هماهنگ کردن کارشان با سرکنسولگری اتحاد شوروی در تبریز را بدهید. سرپرستی عمومی این گروه به عهده رفقا باقراف و یعقوب اف است.

طرح ریزی کار مقدماتی در رابطه با برقراری انتخابات مجلس پانزدهم ایران در آذربایجان جنوبی و همچنین انتخاب نمایندگان طرفدار جنبش تجزیه طلبانه به کمیته مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) (باقراف و ابراهیم اف) سپرده شود. کار مزبور تحت این شعارها انجام خواهد شد

تقسیم اراضی دولت و مالکان بزرگ به دهقانان و دادن وام‌های دراز مدت به دهقانان .

از بین بردن بیکاری از طریق احیا و گسترش کار در موسسات و در عین حال از طریق ساختن راه‌ها و دیگر کارهای اجتماعی،

بهبود خدمات اجتماعی و تأمین آب از طریق لوله‌کشی.

بهبود بهداشت اجتماعی.

استفاده حداقل ۵۰ درصد مالیات دولتی برای نیاز های محلی.

حقوق برابر برای اقلیت‌های ملی و ایلات: افتتاح مدارس و نشر روزنامه و کتاب به زبان‌های آذربایجانی، گُردی، ارمنی و آسوری، برگزاری جلسات دادگاه و مکاتبات رسمی در مؤسسه‌های محلی به زبان‌های بومی، ایجاد یک مدیریت استانی از جمله ژاندارمری و پلیس که متشکل از افراد بومی محل باشد، تأسیس انجمن‌های ولایتی، ایالتی و شهری و موسسات خود گردان محلی.

بهبود چشمگیر روابط شوروی و ایران.

گروه هائی را که با سلاح‌های ساخت (کشورهای) بیگانه مسلح شده‌اند سرکوب کنید. هدف از این کار آنست که مردم طرفدار شوروی و فعالین جنبش تجزیه طلبانه سازمان‌های دمکراتیک و حزبی بتوانند از خود دفاع کنند. اینکار به رفیق نیکلای بولگانین و رفیق باقر اف سپرده شود.

برای تقویت کار فرهنگی و تبلیغاتی یک انجمن روابط فرهنگی ایران و جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان راه‌اندازی شود

برای جلب توده‌های وسیع به جنبش تجزیه طلبانه، ایجاد یک «انجمن دوستان آذربایجان شوروی» در تبریز با شعبه‌هایی در تمام ایالات آذربایجان جنوبی و همچنین گیلان لازم شمرده می‌شود.

کار چاپ یک مجله مصور در باکو برای پخش در ایران و همچنین سه روزنامه جدید در آذربایجان جنوبی به کمیته مرکزی حزب کمونیست آذربایجان سپرده شود.

به اداره نشریات دولتی (تحت نظارت کمیساریای آموزش و پرورش اتحاد شوروی (یودین) ابلاغ شود که سه دستگاه چاپ برای نیازهای چاپی فرقه دموکرات در اختیار آنها قرار دهد.

به کمیساریای خلق عائد به تجارت خارجی (رفیق میکویان) سپرده شود که برای چاپ مجله مصور در باکو و سه روزنامه جدید در آذربایجان جنوبی کاغذ مرغوب در اختیار بگذارد. تیراژ کل این مطبوعات نباید کمتر از ۳۰ هزار نسخه باشد

به کمیساریای امور داخله در جمهوری شوروی آذربایجان اجازه داده شود که تحت نظارت رفیق باقراف به افرادی که در چارچوب اجرای این اقدامات به ایران می‌روند و از ایران برمیگردند اجازه نامه لازم داده شود

جنبش تجزیه طلبانه آذربایجان جنوبی و همچنین برگزاری انتخابات مجلس پانزدهم ایران (در آذربایجان جنوبی) از نظر مالی تأمین شود. در کمیته مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) آذربایجان بودجه مخصوصی عبارت از یک میلیون روبل ارز خارجی (برای تبدیل به تومان) اختصاص داده شود.
ششم ژوئیه ۱۹۴۵

دفتر سیاسی حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد شوروی
(امضاء) استالین



روسها پس از ورود به ایران پست‌های مرزی و گمرکی بین ایران و شوروی را برچیدند و در مرز جنوبی منطقه اشغال شده شوروی پست‌های نظامی برپا کردند. در این بین، مقررات اشغال در معاهده سه جانبه ائتلاف (۲۹ ژانویه ۱۹۴۲) تعیین شد که به موجب آن انگلیس و روسیه موافقت کردند به تمامیت ارضی، حاکمیت و استقلال سیاسی ایران احترام بگذارند و ظرف ۶ ماه خاک ایران را ترک کنند.

با وجود این معاهده و اعلامیه درباره ایران (۱ دسامبر ۱۹۴۳) که بریتانیا، روس‌ها و آمریکایی‌ها را متعهد به حاکمیت و تمامیت ارضی ایران می‌کرد، سیاست‌های شوروی استقلال سیاسی ایران را نادیده می‌گرفت. شرایط جنگی همراه با کمبود منابع در آذربایجان گرسنگی گسترده و عدم امنیت در بین گروه‌های عمومی منطقه ایجاد کرده بود. شوروی این شرایط را بدتر کرد و برخی موافقتنامه‌های نامطلوب را بر آذربایجانی‌ها تحمیل نمود، بر اتحادیه‌های تجاری که نفوذ داشتند اثر گذاشت و شورای متحد مرکزی اتحادیه کارگران و زحمتکشان و توده کمونیست آذربایجان را تقویت کرد. شوروی همچنین دولت مرکزی را از برقرار نگه داشتن فرماندهی باز می‌داشت و بر جمعیت‌های محلی از طریق فرماندهان شهری که به کنسول شوروی در تبریز پاسخگو بودند اعمال فرمان می‌کرد.

سرگی کافتارادزه نایب کمیسر امور خارجه روسیه در واکنش به نفوذ آمریکا در ایران ، خواستار حق انحصار نفت شمال بمدت ۵ سال به روسها شد.

ایالات متحده و بریتانیا در ۱۹۴۵ میلادی مکرراً خواستار عقب‌نشینی زودهنگام همه قوای خارجی از ایران شدند ولی روس‌ها از بحث در این خصوص خودداری می‌ورزیدند؛ به جای آن آنان از انحلال حزب توده در آذربایجان به منظور ایجاد یک پایگاه حمایتی گسترده‌تر، تأسیس فرقه دموکرات آذربایجان حمایت می‌کردند. پایگاه‌های اجتماعی، منافع و سیاست‌های دو حزب بسیار متفاوت بودند. جعفر پیشه‌وری، بنیان‌گذار فرقه دموکرات از حزب توده و روشنفکران فارس آن که مارکسیسم اروپای غربیشان با لنینیسم پیروان ترک آذربایجانی متفاوت بود متنفر بود. به هر حال، حزب خود او نسبت به تأثیرپذیری و سرسپردگی به شوروی از حزب خائن توده پیشی داشت.

فرمانده نظامی شوروی در میاندوآب سران قبایل کرد را جمع کرد و آن‌ها را به باکو در جنوب روسیه فرستاد و در آنجا به آنها گفته شد: نه حزب کومله و نه حزب توده مطلوب نیستند و بهترین برای آنان حزب دموکرات آذربایجان است!

در روز ۲ مارس ۱۹۴۵ بود که دولت شوروی بر خلاف تعهدات بین‌المللی و موافقت‌نامه تهران و تصمیمات کنفرانس پتسدام از فراخوانی نیروهای خود در شمال ایران سر باز زد و اعلام کرد که نیروهای خود را تنها از سه شهر مشهد، شاهرود و سمنان خارج می‌کند.

مولوتف در پاسخ به نامه ارنست بوین، وزیر امور خارجه بریتانیا (مورخ ۱۹ سپتامبر ۱۹۴۵)، نه تنها از پیشنهاد او مبنی بر خروج پیش از موعد نیروهای متفقین از ایران (به جز حوضچه‌های نفتی در جنوب آذربایجان) در میانه دسامبر ۱۹۴۵ پشتیبانی نکرد، بلکه با طرح موضوع فراخوانی نیروها در کنفرانس وزیران خارجه نیز مخالفت کرد. او به صراحت گفت که اتحاد جماهیر شوروی تنها در همان تاریخ مقرر در پیمان سه جانبه ایران-شوروی-بریتانیا که در ۱۹۴۲ به امضا رسید، نیروهایش را تخلیه خواهد کرد.



مقاله‌ای چاپ شده زیر نظر فرقه دموکرات آذربایجان؛ در این مقاله دموکرات ها مدعی شده‌اند که ترک‌ها از تبار مادها هستند!!

پس از متارکه جنگ با ژاپن در ۲ سپتامبر ۱۹۴۵، ایران به علاقه شوری به جنبش تجزیه طلب آذربایجان و موارد تکراری دخالت در استان، اعتراض کرد و مورد بی اعتنایی شوروی قرار گرفت که فقط نامه مجددی در خصوص تقاضای امتیازات نفتی فرستاد. شوروی‌ها در پاییز در مناطق کلیدی تسلیحات توزیع کردند و در اکتبر و نوامبر از خیزش‌های وسیع در سراسر استان حمایت کردند. وقتی بریتانیا و روسیه ایران را در ۱۹۴۱ اشغال کردند، بریتانیایی‌ها مهمات ارتش ایران را در تهران به غنیمت گرفتند. وقتی شوروی‌ها نسبت به اسلحه‌های درون آن ابراز تمایل کردند، بریتانیایی‌ها آن را بهشان دادند ولی شماره سریالشان را ضبط کردند. اسلحه‌های جمع‌آوری شده از فداییان در تبریز پس از سقوط جمهوری دموکرات آذربایجان در همه موارد با آنهاییکه به ارتش سرخ تحویل داده شد مطابقت میکرد. تبریز تا ده دسامبر همان سال در دست فرقه دموکرات بود. در ۱۵ دسامبر قاضی محمد، جمهوری مهاباد را بر پا کرد.



یکی از شماره‌های روزنامه آذربایجان، ارگان فرقه دموکرات آذربایجان با تصویری از میرزا حسن رشدیه اولین مؤسس مدارس جدید در ایران .

در تاریخ ۱۸ اردیبهشت ۲۶۵۳ مادی (۸ مه ۱۹۴۵ میلادی)، با تسلیم آلمان، جنگ جهانی در اروپا به پایان رسید، اما در ژاپن همچنان ادامه داشت. وزارت امور خارجه ایران در ۲۹ اردیبهشت، با فرستادن سه یادداشت رسمی به سفارتخانه‌های آمریکا، شوروی و انگلیس، خواستار بیرون بردن نیروهای آن‌ها از ایران شد. بر پایه پیمان سه‌جانبه، متفقین متعهد بودند، حداکثر تا شش ماه، خاک ایران را ترک کنند. یادداشت وزارت امور خارجه ایران، زمینه‌ساز گفتگوهای آمریکای و انگلیس با شوروی برای تخلیه ایران شد. این مسئله از اواخر ۱۸ خرداد تا ۱۲ مرداد، در نشست پوتسدام به صورت رسمی مطرح گردید. اما گفتگو با شوروی با دشواری روبرو شده بوده بود. استالین در پوتسدام، تنها به تخلیه تهران تن درداد، در نتیجه، ادامه مذاکرات به نشست لندن در ماه سپتامبر موکول گشت. پس از پایان نشست پوتسدام، تهران به تدریج تخلیه شد. تخلیه ارتش سرخ از تهران تا آذر ماه ادامه یافت. از مرداد همان سال به بعد، غوغای تخلیه ایران آغاز شد.

پس از تشکیل فرقه، شاخه آذربایجان حزب خائن توده بنا به دستور اربابان روس ، خود را منحل کرده و به اعضای آن شاخه دستور داد که به فرقه بپیوندند. دبیر کل حزب خائن توده در آذربایجان ، صادق پادگان بود. پس از رایزنی بین پیشه‌وری ، شبستری و پادگان ، او به تهران میرود تا کمیته مرکزی حزب خائن توده را آگاه کند. فریدون کشاورز عضو کمیته مرکزی حزب خائن توده در این مورد می نویسد :

روز قبل از اعلام تشکیل فرقه دموکرات آذربایجان، کمیته مرکزی حزب در منزل من جلسه داشت، زیرا من مصونیت پارلمانی داشتم و دفتر حزب در اشغال سربازان بود... من در جلسه بودم که مرا صدا کردند که پادگان، دبیر تشکیلات ایالتی حزب در آذربایجان از تبریز آمده و کار فوری دارد... او را به جلسه بردم... او در جلسه گفت: «من از تبریز

حالا رسیده‌ام و فوری باید برگردم. من آمده‌ام به شما اطلاع بدهم که فردا تمام سازمان حزب ما در آذربایجان، از حزب توده ایران جدا شده و به فرقه دموکرات آذربایجان، که تشکیل آن فردا اعلام خواهد شد می‌پیوندد.» کمیته مرکزی، ایرج اسکندری را مأمور کرد که نامه اعتراضی در اینباره به حزب کمونیست شوروی بنویسد و او نیز نوشت ولی هیچ وقت جواب این نامه نرسید.

در روز ۱۲ شهریور ۲۶۵۳ مادی (۳ سپتامبر ۱۹۴۵)، نخستین اعلامیه فرقه دموکرات آذربایجان در دوازده اصل منتشر شد و بدین‌ترتیب، این فرقه اعلام موجودیت کرد. در این اعلامیه فرقه دموکرات، ضمن تأکید بر وحدت و تمامیت ایران، خواستار خودمختاری آذربایجان شد. برپا کردن انجمنهای ایالتی و ولایتی، صرف درآمدهای مالیاتی آذربایجانی در راه عمران و آبادی خود ایالت آذربایجان، تأکید بر آموزش به زبان ترکی آذربایجانی در سه سال اول ابتدایی، افزایش شمار نمایندگان آذربایجان در مجلس شورای ملی و اصلاحات ارضی از دیگر موارد درج شده در اعلامیه بود. در پایان اعلامیه، فرقه دموکرات به عنوان پیشگام و راهنمای آزادسازی آذربایجان و سراسر ایران معرفی شده بود. رهبر فرقه سیدجعفر پیشه‌وری بود که از چپ‌های قدیم به‌شمار می‌رفت. در دوره رضاشاه بزرگ در زندان بود و سپس به کاشان تبعید شد. با استعفای رضاشاه بزرگ، از تبعید رهایی یافت و به تهران آمد و در تأسیس حزب توده با سران و پایه‌گذاران آن همکاری کرد، بدون آنکه به عضویت رسمی آن درآید. او در سال ۲۶۵۲ مادی (۱۹۴۴ میلادی) پس از اختلافاتی که با حزب خائن توده پیدا کرد، از آن حزب اخراج شد. وی از خرداد ۲۶۵۱ مادی (۱۹۴۳ میلادی) به انتشار روزنامه آژیر پرداخت. در انتخابات مجلس چهاردهم به عنوان یکی از نمایندگان ۹ گانه آذربایجان انتخاب شد، اما اعتبارنامه‌اش رد شد. در تابستان ۲۶۵۲ (۱۹۴۴ میلادی) وارد حزب دموکرات شد که به عنوان احیای حزب دموکرات صدر مشروطه تأسیس شده بود؛ اما هنگامی که حزب دموکرات با اعطای امتیاز نفت شمال به مخالفت پرداختند، پیشه‌وری از آن حزب جدا شد. در روزنامه آژیر به نفع درخواست شوروی موضع گرفته و به مصدق و قانون ۱۱ آذر حمله کرد. با این پیشینه بود که پیشه‌وری به عنوان گزینه مناسب برای رهبری فرقه دموکرات آذربایجان در نظر گرفته شد. اسناد و شواهدی در دست است که نمایانگر طرح تأسیس فرقه دموکرات از سوی میرجعفر باقراف، رئیس حزب کمونیست آذربایجان شوروی بود و به احتمال بالا، از سوی شخص ژوزف استالین، هدایت می‌شد. در همین زمان در کردستان نیز بحران مشابهی ایجاد شد. قاضی محمد در مهاباد اعلام خودمختاری کرد و از سوی عوامل شوروی میان کردها و فرقه

دموکرات پیوند برقرار شد. نمایندگان هر دو گروه به باکو سفر کردند و با میرجعفر باقراف، دیدار و گفتگو کرده و درباره آینده حرکت خود، رهنمودهایی گرفتند.



پشت به وطن کرده ، سید جعفر پیشه وری

پیشه وری زبان ترکی را زبان رسمی آذربایجان اعلام کرد و حکومت پلیسی با برداشت از سیستم امنیتی شوروی کا گ ب را مستقر ساخت .



نشست مشترک قوام و سادچیکف برای امضای قرارداد

با فروپاشی کابینه حکیمی و معرفی کابینه قوام به مجلس . قوام برای دیدار و گفتگو با مقامات شوروی جهت برون رفت نیروهای شوروی از ایران و حل و فصل بحران آذربایجان و کردستان، راهی مسکو شد. استالین، در مورد خودمختاری آذربایجان به قوام گفت که آن را مغایر با استقلال ایران نمی بیند !!! . پیرامون تخلیه ارتش سرخ شوروی نیز تأکید داشت که بر پایه بند ششم قرارداد ۱۹۲۱ میلادی، شوروی حق دارد که نیروهایش را

در ایران نگه دارد. استالین به سابقه ادعاهای ارضی ایران نسبت به خاک شوروی پس از جنگ جهانی اول اشاره کرد تا خطر تجاوز ایران به قلمرو شوروی را گوشزد کرده تا نگهداری نیروهایش را در ایران بدین‌گونه، توجیه سازد. همچنین او در گفتگو با قوام به مسئله نفت شمال و درخواست شوروی برای اخذ امتیاز آن اشاره کرد

دور دوم گفتگوها بین قوام و مولوتوف انجام شد و او برای گفتگو در رابطه با مسئله نفت، اعلام آمادگی کرد. اما با اشاره به اینکه انعقاد هر قراردادی منوط به تصویب آن در مجلس است و همچنین با اشاره به سرآمدن عمر مجلس چهاردهم و منافات برگزاری انتخابات مجلس پانزدهم با اشغال آذربایجان، اظهار داشت که تنها راه مذاکره و انعقاد قرارداد پیرامون نفت شمال، خروج نیروهای شوروی از آذربایجان است. او همچنین یادآور شد که خودمختاری آذربایجان با متن قانون اساسی ایران منافات دارد. اما گفت که حاضر است با وجود چنین قوانینی، برخی امتیازها را به ایالت آذربایجان بدهد و به‌شماری از خواسته‌های مشروع ترک‌های آذربایجان در چهارچوب قانون اساسی، تن دردهد. اما مولوتف نیز بر مواضع پیشین استالین (مسئله نفت و خودمختاری آذربایجان نافی قانون اساسی ایران نیست) تأیید داشت. گفتگوهای مسکو نافرجام ماند و قوام در ۱۹ اسفند به تهران بازگشت. دو روز بعد، مجلس چهاردهم پایان یافت و زمان طولانی در بازگشایی مجلس پدید آمد که تا ۱۵ ماه بعد تیر ۲۶۵۴ مادی (۱۹۴۶ میلادی) ادامه یافت

با این حال، قوام در مذاکرات بازنده نبود. او توانست دیدگاه سران حزب شوروی را بر اصل «آذربایجان مسئله داخلی ایران است» متقاعد سازد و همچنین موافقت آن‌ها با ادامه مذاکرات در تهران، به دست آورد. سادچیکف، سفیر جدید شوروی در تهران، گفتگوها را پی گرفت، اما در آخرین روزهای اسفند، در آستانه گفتگوهای قوام-سادچیکف، قوام به حسین علاء (سفیر وقت ایران در سازمان ملل) دستور داد تا شکایت جدید ایران از شوروی را از مطرح کند. در شکایت دوم، بر خلاف قبلی، آمریکا و بریتانیا هم پشتیبان ایران بودند. گفتگوهای قوام با سادچیکف سرانجام به امضای موافقت‌نامه مشهور قوام - سادچیکف منجر شد. در این قرارداد به سه موضوع مهم پرداخته شد:

نیروهای ارتش سرخ، تا پایان اردیبهشت ۱۲۶۵۴ مادی (۱۹۴۶ میلادی)، همه خاک ایران را ترک کنند

شرکت نفت مختلط ایران و شوروی تشکیل شود.

غائله آذربایجان، مسئله داخلی ایران شناخته شود.

بدین ترتیب، تخلیه نیروهای شوروی آغاز شد که تا ۱۹ اردیبهشت همان سال، به پایان رسید.

قراردادی هفت‌ماده‌ای برای تشکیل شرکت نفت ایران و شوروی به امضا رسید که بر اساس آن، مدت عملیات شرکت پنجاه سال بود و سهم شوروی در بیست و پنج سال اول آن، ۵۱٪ و در بیست و پنج سال دوم آن، ۵۰٪ بود و پس از انقضای مدت قرارداد، همه دارایی‌ها و تأسیسات شرکت، از آن ایران می‌شد. در پایان، این قرارداد بر اساس اساس بند دوم موافقت‌نامه قوام-سادچیکف اعلام شده بود که قرارداد ایجاد شرکت نفت مختلط ایران و شوروی بایستی به محض تشکیل شورای ملی ایران، و حداکثر تا مدت هفت ماه از تاریخ ۲۴ مارس ۱۹۴۶ میلادی، برای تصویب، پیشنهاد گردد. درحالی که گفتگوهای قوام با سادچیکف در جریان بود، شکایت ایران نیز در شورای امنیت ملی سازمان ملل مطرح شد و مورد بررسی قرار گرفت. سفیر شوروی در سازمان ملل با اشاره به موافقت‌نامه و خروج نزدیک ارتش سرخ، از سازمان خواست که شکایت ایران را از دستور کار شورای امنیت خارج سازد، اما حسین علاء (سفیر وقت در سازمان ملل) تأیید کرد که شکایت ایران تا زمانی که مسئله به‌طور کامل حل نگشته، باید در در دستور کار شورا باقی بماند. قوام پنهانی به علاء دستور داده بود که شکایت ایران را پس نگیرد و به همه دستورهای رسمی وی برای پس‌گیری آن بی اعتنا باشد. ایران ما چنین سیاستمدارهایی داشت که اگر با دستار بندان مغز فندقی در رژیم آخوندی مقایسه شوند باید خون گریست که چطور تمام سهم ایران از دریای مازندران را که ۵۰ درصد بود به ۱۱ درصد تبدیل کردند.

در ۲۴ مارس ۱۹۴۶ میلادی استالین و آ. آنتونوف، رئیس ستاد ارتش سرخ دستوری فوری بر مبنای خروج نیروهای ارتش سرخ از ایران امضا کردند. گیرندگان این فرمان، ماسلینکوف، فرمانده نیروهای مستقر در باکو و لوچینسکی، فرمانده ارتش چهارم بود. رونوشت این فرمان برای باقراوف نیز فرستاده شد.

تخلیه تمام یگان‌ها، بخش اداری و انبارهای سپاه چهارم مقیم ایران را آغاز کنید و آن‌ها را در اراضی پادگان نظامی باکو مستقر سازید

خروج نیروها روز ۲۴ مارس قبل از ساعت ۸ شب آغاز می‌شود و حداکثر سی‌ام آوریل تا دهم مه به پایان می‌رسد. در وهله اول، نیروها از قزوین، رشت، زنجان، گرگان و ساری تخلیه می‌گردند. خروج لشکر یکم زرهی در نوبت بعد انجام شود

خروج نیروها همراه با نظم و ترتیب، آرامش، بی‌هیاهو و شتاب صورت گیرد. فرماندهان و

ارگان‌های سیاسی واحدها هنگام خروج، مراسم خداحافظی! با اهالی برگزار کنند و بخشی از خواروبار خود را میان آنها تقسیم کنند.

در ۲۶ مارس ۱۹۴۵ (۶ فروردین ۲۶۵۴ مادی)، یعنی دو روز پیش از نشست شورای امنیت، گرومیکو، نماینده شوروی در سازمان ملل، خروج کامل نیروهای شوروی را از ایران در مدت شش هفته، وعده داد.

در پایان مارس ۱۹۴۵، نیروهای شوروی، کرج، زنجان، بابل، بابل‌سر، بابل و نوشهر را ترک کردند. در یکم آوریل (۱۲ فروردین)، شاهی، میانه و در دوم آوریل، بندرشاه از نیروهای شوروی تخلیه شد. در همان روز موتولف، تلفنی به باقراف دستور داد که پیشه‌وری را برای گفتگو با نمایندگان تهران و دادن امتیاز مورد انتظار آماده کنند و نمایندگان شوروی در تبریز با وی به تفاهم برسند.

شب سوم و چهارم آوریل، نمایندگان شوروی (میرزا ابراهیم‌اف، حسن‌اف، آتاکیشی‌یف، کریم‌اف) با پیشه‌وری دیدار کردند و پیشنهادهای شوروی را که مورد موافقت کلی دولت ایران قرار گرفته بود، به آگاهی وی رساندند. میرزا ابراهیم‌اف متن تندنویسی شده گفته‌ها و دستورهای باقراف را درباره چگونگی رفتار با دولت ایران را قرائت کرد.

در پنجم آوریل، پیشه‌وری، شبستری، پادگان و دکتر جاوید در تبریز با نمایندگان شوروی (میرزا ابراهیم‌اف، حسن‌اف، آتاکیشی‌یف، کریم‌اف) بار دیگر دیدار کردند. همزمان با این دیدار، موافقت‌نامه مربوط به خروج نیروهای شوروی از خاک ایران در عرض یک ماه و نیم و تأسیس شرکت مختلط ایران و شوروی میان قوام‌السلطنه و سادچیکف، سفیر شوروی در تهران به امضا رسید.

یک روز پیش از آمدن هیئت آذربایجان به تهران، باقراف گزارشی درباره امور «آذربایجان پس از خروج ارتش سرخ» به مسکو فرستاد که در آن دستور داد تا «۶۲ عراده توپ، ۳۴۸۶۵ عدد گلوله توپ، ۴۹ مسلسل آشیانه‌ای و ۴ میلیون فشنگ از ایران خارج گردد.

در همان گزارش باقراف سه مورد را از رهبران شوروی درخواست کرد
لوازم چاپ (متعلق به شوروی) در اختیار خانه فرهنگ تبریز قرار گیرد تا بتواند مانند انگلیسی‌ها و آمریکایی‌ها، هفته‌نامه منتشر سازند
ایستگاه فرستنده رادیویی تأسیس شده در تبریز به عنوان هدیه ارتش سرخ در اختیار دولت محلی (پیشه‌وری) قرار گیرد

کارخانه تریکوبافی‌ای که قبلاً از باکو به تبریز فرستاده شده به کمیته مرکزی حزب دموکرات آذربایجان واگذار شود تا حزب، پشتیبانی مالی داشته باشد. بدین منظور اسناد فروش آن به نام گروهی از تجار دموکرات تنظیم شود

مذاکره قوام با پیشه‌وری

با امضای موافقت‌نامه و آغاز خروج ارتش سرخ، قوام آماده حل و فصل قضیه آذربایجان و کردستان شده بود. در روز دوم اردیبهشت ۲۶۵۴ مادی (۲۲ آوریل ۱۹۴۶)، دولت ایران بیانیه‌ای صادر و موافقت خود را با پاره‌ای از درخواست‌های فرقه دموکرات در زمینه انتخاب برخی از مدیران ادارات محلی از افراد بومی و از سوی انجمن‌های ایالتی و ولایتی، آموزش به زبان ترکی آذربایجان در مقطع ابتدایی، در نظر گرفتن اعتبارات مالی برای آبادی و عمران آذربایجان، افزایش نمایندگان آذربایجان در مجلس شورای ملی و غیره در چهارچوب اصول متمم قانون اساسی اعلام کرد. پس از آن در هشتم اردیبهشت به دعوت دولت، هیئتی به ریاست پیشه‌وری به تهران آمد تا پیرامون قضیه گفتگو کند. این گفتگوها دو هفته ادامه یافت. پیشنهاد سی و سه ماده‌ای دموکرات‌ها بسیار فراتر از چهارچوب اصول متمم قانون اساسی ایران بود. آن‌ها می‌خواستند که در همه امور ایالت، مستقل باشند و دولت فقط در سیاست و مناسبات خارجی، حق دخالت داشته باشد. دموکرات‌ها، خواسته‌های خود را بر پایه «منشور آتلانتیک» و نه بر پایه قانون اساسی ایران توجیه می‌کردند. اما دولت بر پایه بیانیه‌ای که در دوم اردیبهشت صادر کرده بود، گفتگو می‌کرد. در جریان گفتگوها، دولت پاره‌ای از درخواست‌های دموکرات‌ها، به ویژه برای اصلاحات ارضی و افزایش نیروی نظامی دموکرات‌ها در آذربایجان را پذیرفت و دموکرات‌ها نیز به گونه‌ای چشمگیر، مواضع پیشین‌شان را تعدیل کرده و درخواست‌هایشان را کمابیش، در چهارچوب قانون اساسی درآوردند. آن‌ها پذیرفتند که نام «مجلس ملی آذربایجان» را به «انجمن ایالتی آذربایجان»، «شورای وزیران» را به «شورای مدیران» و «وزرای محلی» را به «مدیران محلی دوایر دولتی» تغییر دهند. اما مسئله اصلاحات ارضی و تجدیدنظر سازمان نظامی در ایالات به بن‌بست خورد و گفتگوها در ۲۳ اردیبهشت به شکست انجامید. به همین سبب، یک ماه بعد، دولت هیئتی را به سرپرستی مظفر فیروز (معاون سیاسی نخست‌وزیر) برای ادامه گفتگوها به تبریز فرستاد. دو روز بعد، در تاریخ ۲۳ خرداد توافق نهایی حاصل شد و در پی آن، قرارداد جدیدی بر پایه قرارداد سابق (در ماه گذشته)، به امضای پیشه‌وری و فیروز رسید. شب همان روز، مظفر فیروز در رادیو تبریز، نطقی ایراد کرد و امضای این موافقت‌نامه را به منزله یک پیروزی بزرگ و درخشان برای دولت و ملت ایران تبریک گفت

فروپاشی فرقه

بدون حضور شوروی اقتدار فرقه دموکرات آذربایجان شروع به افول کرد.

بلوای عشایر قشقایی و بختیاری دولت قوام را قادر ساخت تا اقتدار دولت مرکزی را بر همه ایران مسلط سازد. قوام از نظامیان خواست تا آذربایجان بروند تا در جریان انتخابات نظم را برقرار کنند. پیشه‌وری به باکو گریخت و نیروهای ارتش وارد تبریز شدند. قاضی محمد بلافاصله تسلیم شد. هزار آذربایجانی و ده هزار کرد تحت رهبری ملا مصطفی بارزانی به شوروی گریختند. مجلس پانزدهم هم توافق نامه نفت شمال را رد کرد و مسائل ناشی از اشغال آذربایجان پایان گرفت و آذربایجان به آغوش وطن بازگشت.

در این میان مخالفت شاه فقید با طرح قوام مبنی بر دادن امتیاز به پیشه‌وری عامل اصلی نجات آذربایجان بود. ارتش ایران به فرماندهی شاه فقید و تیمسار علی رزم آرا به قصد بر انداختن فرقه دموکرات آذربایجان وارد این استان شد. حزب خائن توده در تبلیغات و تظاهرات گسترده خواستند تا مانع از تصمیم شاه فقید شوند و سقیر شوروی تهدید کرد که اینکار شما باعث بروز جنگ بین ایران و شوروی میشود، ولی شاه تصمیم خود را برای نجات آذربایجان گرفته بود. پیشه‌وری مردم آذربایجان را برای مقابله با ارتش ایران و مقاومت فرا خوانده بود ولی مردم به پیشواز ارتش ایران رفتند و حماسه آفریدند. مردم بسیاری از سران فرقه دموکرات را گرفته و اعدام کردند. پیشه‌وری فراری در یک حادثه رانندگی و ساختگی در باکو کشته شد. مسئله خیانت به وطن از سوی ارتشیان تنها مربوط به فتنه خمینی نیست که در آن ارتش بیطرفی خود را اعلام و کشور را به تازی پرستان سپرد. فرمانده لشکر سوم آذربایجان سرتیپ علی اکبر درخشانی در دیدار با پیشه‌وری این لشکر را تسلیم بلا شرط دست نشانندگان روس نمود.



سرانجام پشت به وطن کرده های فرقه دموکرات آذربایجان:

سید جعفر پیشه وری رهبر اصلی پس از فرار به باکو در سانحه رانندگی کشته شد.

دکتر سلام الله جاوید ، وزیر داخله به دلیل همکاری با دولت مرکزی تنها به دو سال زندان محکوم و با خواست شاه فقید دوباره به استانداری آذربایجان گمارده شد.

محمد بی ریا ، وزیر فرهنگ به شوروی فرار کرد و به مدت ۲۰ سال در سیبری در تبعید بسر برد ، پس از پیروزی فتنه خمینی به ایران آمد و جمهوری اسلامی او را به مدت یکسال به اتهام همراهی با حزب خائن توده به زندان انداخت و چند ماهی پس از آزادی درگذشت.

جعفر کاویانی وزیر جنگ به شوروی فرار کرد.

صادق پادگان دبیر اجرائی حزب خائن توده در آذربایجان بود که پس از تشکیل حزب دموکرات بنا به دستور روسها به آن پیوست و مامور جدائی کمیته ایالتی و ادغام آن با فرقه دموکرات بود. او نیز به شوروی فرار کرد.

نصرت الله جهانشاه لو افشار معاون اول حزب دموکرات آذربایجان که بمدت ۲۶ سال در شوروی بسر میبرد.

ربیع الله کبیری وزیر پست و تلگراف که در جریان غائله آذربایجان فرمانده فدائیان فرقه در میان دوآب ، هشتروند ، چاراویماق و هولالو بود که نتوانست فرار کند ، دستگیر و اعدام شد.

داداش تقی زاده رهبر فرقه در مراغه که نتوانست فرار کند و اعدام شد.

رضا رسولی وزیر تجارت و اقتصاد پس از ورود ارتش به آذربایجان قریب دوسال در تبریز زندگی مخفی داشته و بعد از آن به تهران رفته و خود را معرفی میکند و با آنکه به پنج سال زندان محکوم میشود و شاه فقید او را می بخشد.

حزب دموکرات آذربایجان را میتوان با فریب و گشتار جمع بست . روزی نبود که کسی را تیرباران و یا بدار نکشند. عباس علی پنبه ای که به شغل پنبه دوزی در میانج اشتغال داشت و به وکالت مجلس حزب راه یافته بود رئیس دادگاه صحرایی بود که افراد را ظرف چند دقیقه به اعدام محکوم میکرد. اگر یک مالک از آذربایجان به تهران میرفت ، تمام املاکش مصادره میشد. حقوق کارمندان دیر به دیر پرداخت میشد و هر روز بر فقر مردم اضافه می گشت. صادق پاگان از روسای فرقه علنی اظهار میداشت که ما از تهمت تجزیه طلبی نمی ترسیم و در کدام محضر آذربایجان به مرتجعین فارس !! فروخته شده که جزو لاینفک ایران است. بر خلاف وعده های حزب مبنی بر اسفالت خیابانها اینکار صورت نپذیرفت و گداها که بنا بود جمع آوری شوند سطح شهر های آذربایجان را پوشانده اند. مشمولین خدمت در ارتش حزب دموکرات خود را مخفی کرده و تمایلی به خدمت نداشتند. آذربایجانی ها رغبتی به خواندن دروغ نامه (نشریه آذربایجان) نداشتند. روزنامه ای که بیشتر اخبار شوروی را می نوشت تا ایران را. با آنکه قیمت روزنامه را به دهشاهی کاهش داده بودند کسی آنرا نمی خرید. در اطراف زنجان بین دموکرات ها و ذوالفقاری ها زد و خورد های فراوانی رخ میداد که حکایت از آن داشت که ولایت خمسه نمی خواهد زیر بار یک دولت دست نشانده خارجی برود. پیشه وری کمونیست برای تحریک مردم در دفاع از حکومت دست نشانده اش به قرآن متوسل شد که با خنده حضار طرف شد. مردم در ضدیت با حزب دموکرات در هشتروند و ده عزیز کندی شهرو ده را تصرف و حاجی کلانتر که صدر فرقه دموکرات در محل بود را می کشند. شاهسون ها نیز بر علیه حزب دموکرات بپا بر می خیزند. زمانی که روسها سلاح و مهمات را از سران فرقه دموکرات پس گرفتند ، مردم آذربایجان شادی بسیار کردند. فرقه دموکرات آذربایجان به دستور سید جعفر پیشه وری به انگلستان دانش آموزانی که شب نامه پخش کرده بودند سنجاق و سوزن فرو میکردند. بر

اساس خاطرات آخوند مجتهدی : مردم آذربایجان موافق فرقه دموکرات نبودند و این شرایط را برای رفتن شاه فقید و نجات آذربایجان مهیا ساخته بود. یکی از کارهای دموکراتها دادن اسلحه به دهقانان بود که در مقابل مالکین به ایستند. تعداد زیادی از مالکین به دست دهقانان به قتل رسیدند و اموال آنها غارت شد. در سراب قتل و غارت شکل ترسناکی بخود گرفته بود. مطالبات مردم از بانک ها پرداخت نمی شد . فشارهای عقیدتی و فرهنگی توان مردم را به صفر رسانده بود . این گوشه ای از وعده های فریبکارانه دست نشاندگان روسها در کشورمان بود .

کشته شدن احمد کسروی و منشی او به دست فدائیان اسلام

در بیست اسفند ماه سال ۲۶۵۳ مادی (۱۹۴۶ میلادی) احمد کسروی مورخ و محقق و مدیر روزنامه پرچم در شعبه ۷ بازپرسی دادسرای تهران به اتفاق حداد منشی خود توسط برادران امامی – اصفهانی که جزو دسته تروریستی فدائیان اسلام بودند به قتل رسیدند. از فدائیان اسلام میتوان به عنوان یکی از دشمنان شاه فقید یاد کرد.

فدائیان اسلام شاخه گروه تروریستی اخوان المسلمین مصر است که در نیمه اول ۱۹۳۰ میلادی به رهبری حسن البناء شکل گرفت . البته نخستین شعبه رسمی آن در ۱۹۴۲ میلادی افتتاح شد. به هنگام سفر عبدالرحمان البناء برادر حسن البناء به فلسطین در ۱۹۳۵ میلادی برای دیدار با حاج امین الحسینی ، مفتی قدس و رئیس مجلس اعلای اسلامی مرام و بعد اسلامی این گروه تروریست بخوبی آشکار شد. پیش از فرا رسیدن دهه ۱۹۴۰ میلادی خود حسن البناء از فلسطین دیدار کرده و شعبات این گروه خطرناک در بیت المقدس ، یافا، حيفا، نابلس و طولکرم تاسیس شد. نخستین شعبه اخوان المسلمین در نوار غزه توسط عایش عمیره به وجود آمد . در حقیقت تروریست های حماس را باید از زاده های اخوان المسلمین دانست. اخوان المسلمین در جذب نیروهای کارگری ، دانشجویی و نظامی تلاش میکرد.

تحول اوضاع سیاسی در مصر بطور مشخص بر ساختار ظاهری سازمان تاثیر میگذاشت . برای مثال هنگامی که سازمان با دستور انحلال از سوی دولت محمود نقراشی نخست وزیر وقت مصر مواجه شد ، به ظاهر اخوان المسلمین فعالیت های خود را متوقف ولی تحت نام انجمن توحید به فعالیت های مخفی و زیر زمینی پرداخت. رئیس این انجمن ، ظاهر الشواء بود. این اعضای اخوان المسلمین بودند که جنبش فتح را بنیان گذاردند ، کسانی مثل صلاح خلف (ابوایاد) ، سلیم الزعنون (ابو ادیب) ، و سلیمان الشرف (ابو طارق) .

در زمان عبدالناصر هم فعالیت اخوان المسلمین غیر قانونی اعلام شد. در آن زمان این سازمان تنها در نوار غزه ۱۲ واحد عملیاتی – تروریستی داشت. اخوان المسلمین دو گروه مسلح داشت که نخستین آن گروه جوانان انتقام بود که سرپرست آن ابو ایاد بود. گروه دوم، گردان حق بود که به وسیله ابو جهاد (خلیل الوزیر) اداره میشد. نبرد با سربازان اسرائیلی در صدر برنامه آنها بود.

زمانی که حسن البنا، مرد مصری تباری که معلم مدرسه بود، سازمان اخوان المسلمین را در سال ۱۹۲۸ میلادی پایه گذاری کرد، احتمالا هیچ وقت گمان نمی کرد که ۸۰ سال بعد، سازمان او تا به این اندازه جهانی شود.

او با راه اندازی این سازمان قصد داشت به هم وطنان مصری خود آموزش دهد که چگونه هویت مسلمانی خود را بار دیگر کشف کنند و در عین حال با سلطه بریتانیا مبارزه کنند. در سال میلادی ۱۹۴۹، عاملان دولت در اقدامی تلافی جویانه و به دنبال قتل نخست وزیر توسط اعضای گروه اخوان المسلمین، حسن البنا را به قتل رساندند.

چند سال بعد، ترور ناموفق جمال عبدالناصر، رئیس جمهور وقت مصر، موجب سرکوب عمده این سازمان و فرار اعضای آن به خارج از مصر شد.

بعضی از آنها به کشورهای حومه خلیج فارس و بقیه به غرب گریختند.

اهداف سازمان اخوان المسلمین بر همگان مشخص بود؛ برقراری دولت اسلامی.

با وجود آنکه این سازمان، در بیشتر عمر خود در مصر غیرقانونی بوده و اعضای آن به صورت پی در پی زندانی می شدند، اخوان المسلمین توانست نظر بسیاری از گروه های مشابه را در کشورهای عمدتا مسلمان و حتی دیگر کشورها، به خود جلب کند.

ابراهیم منیر، یکی از اعضای ارشد این گروه که سال های زیادی را در زندان های مصر به سر برده است و هم اکنون در تبعید و در لندن زندگی می کند می گوید: "در هر کشور اروپایی می توانید اخوان المسلمین را پیدا کنید."

برخلاف مصر، اخوان المسلمین در غرب، ساختمان مرکزی و اعضای ثبت شده ندارد.

استیو امرسون، یک خبرنگار امریکایی که سال ها اسلام سیاسی در امریکا را زیر نظر داشته، می گوید: "در ۳۰ سال گذشته، ده ها گروه در امریکا دیده شده اند که از اخوان المسلمین نشات گرفته اند."



حسن البنا

او تاکید دارد که "اخوان المسلمین به صورت سازمان یافته وجود ندارد؛ همیشه زیر پوشش ساختگی و در سازمان های مختلف شکل گرفته است." پس از حملات انتحاری ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ به آمریکا، ایدئولوژی این گروه و احتمال ارتباط آن با گروه های تندرو با دقت بیشتری مورد مطالعه قرار گرفته است. کمال حلباوی، یکی از اعضای ارشد اخوان المسلمین است که در حال حاضر در لندن زندگی می کند. او می گوید که از "جهاد" برای آزاد ساختن کشورهایی که به گفته او "کشورهای اشغالی" هستند، حمایت می کند. کشورهایی مانند افغانستان که هم نیروهای بریتانیا در آن مشغول جنگیدن هستند و هم نیروهای آمریکا.



هسته اولیه این سازمان در شهر اسماعیلیه مصر کاشته شد. این سازمان با تاثیر اندیشه های سید قطب ، محمد جوزان الغزالی ، سید جمال الدین اسد آبادی و محمد عبده پدید آمد. این سازمان چند بار به دست ملک فاروق منحل شد . حامیان اصلی اخوان المسلمین ایران ، قطر و ترکیه هستند.



تروریست مخوف نواب صفوی

سید مجتبی میرلوحی معروف به نواب صفوی بنیانگذار شعبه اخوان المسلمین در ایران با نام فدائیان اسلام است. او در ترور عبدالحسین هژیر ، حاج علی رزم آرا ، حسین علاء ، احمد کسروی نقش داشت. از او کتابی بنام راهنمای حقایق به چاپ رسیده که در آن حکومت اسلامی نظیر جمهوری جهل و جنون و جنایت اسلامی ترسیم شده است. او بر افکار آخوند جنایتکار سید علی خامنه ای و آخوند فریبکار و معدوم هاشمی رفسنجانی تاثیر گذاشته است.

مجتبی نواب صفوی در سال ۲۶۳۲ مادی (۱۹۲۴ میلادی) در محله خانی آباد تهران به دنیا آمد. او در سن ۷ سالگی به مدرسه حکیم نظامی رفت و سپس در مدرسه آلمانی ها به

تحصیل پرداخت. او در سن ۱۸ سالگی به فعالیت های سیاسی روی آورده و علیه قوام سخنرانی میکرد. در تظاهراتی که مقابل مجلس راه انداخت دو تن کشته شدند. زمانیکه نواب در شرکت نفت کار میکرد علیه یکی از متخصصین انگلیسی فتوای قانون قصاص ! داد که آن اعتراضات به وسیله پلیس خاموش و نواب صفوی شبانه توسط قایق به بصره و نجف گریخت. در نجف در مدرسه قوام اقامت گزید و با علامه امینی دوست شد. نواب صفوی با الهام از حسن البناء و اخوان المسلمین جمعیت مبارزه با دینی را با کمک مهدی سراج انصاری ، قاسم اسلامی و مهدی شریعتمداری تشکیل داد . در حقیقت این تشکل هسته اولیه سازمان فدائیان اسلام بود. در اردیبهشت سال ۲۶۵۱ مادی (۱۹۴۳ میلادی) اقدام به ترور احمد کسروی می کند که ناموفق بود. دولت ضعیف آن روز تنها دو ماه او را در حبس نگهداشته و سپس آزاد میکند و پس از آزادی نواب صفوی سازمان فدائیان اسلام را بر اساس خط مشی مسلحانه تشکیل میدهد. حاکمیت اسلام و قرآن به عنوان هدف اصلی ، الهام گرفته از اخوان المسلمین و شهادت و انتقام و قصاص را روش اصلی سازمان میداند.



احمد کسروی



اجساد کسروی و منشی او حداد



نواب با بسیاری از روحانیان سیاسی در ایران و نجف، خصوصاً آخوند کاشانی و آخوند روح‌الله خمینی روابط حسنه‌ای داشت. نواب در ابتدا با جبهه ملی و مصدق نیز همسویی داشت، اما بعدها با آن‌ها، به‌ویژه بر سر اجرای احکام اسلام، اختلاف پیدا کرد و مصدق را نیز تهدید به قتل کرد. در ابتدای نخست‌وزیری مصدق با نظر مساعد وی، نواب و برخی دیگر از فداییان اسلام دستگیر شدند.

نواب پس از آزادی از زندان، در سال ۲۶۶۱ مادی (۱۹۵۳ میلادی) به مصر، اردن، عراق، لبنان و فلسطین سفر کرد و با سیدقطب از رهبران اخوان المسلمین، یاسر عرفات و شرف‌الدین عاملی از روحانیان لبنان دیدار کرد. گفته شده که وی عامل آشنایی آخوند خمینی با اخوان المسلمین و ایده‌های اسلام‌گرای این گروه بوده است. وی نهایتاً با کاشانی نیز زاویه پیدا کرد. این دو از جمله بر سر موضوع اجرای احکام اسلام با یکدیگر اختلاف پیدا کردند.

آخوند کاشانی در پاسخ به یکی از نامه‌های نواب که خواسته بود "عرق‌فروشی‌ها" تعطیل شود، با اشاره به این‌که نواب سید تندی است با عصبانیت گفته بود اول باید مسأله ملی شدن نفت را به انجام برسانیم و بعد به این امور برسیم.

۵ روز پس از کودتای ۲۸ مرداد، نواب صفوی با صدور بیانیه‌ای سقوط دولت مصدق را "یاری خداوند" و کاری مردمی توصیف کرد و راه سعادت مملکت را این دانست که "لختی و بی قیدی شرم آور زنان و موسیقی شهوت‌انگیز فضیلت‌کش و رقاص‌خانه‌های جنایت‌بار و قوانین قضایی پوسیده اروپایی از میان برود و تعالیم عالی و احکام حیات‌بخش اسلام جایگزین آنها گردد."

کمی بیش از دو سال بعد، در پی ترور ناکام حسین علاء به دست فداییان اسلام، نواب صفوی و چند تن از اعضای گروهش، دستگیر، محاکمه و اعدام شدند.

دبیرکل این سازمان ، تروریست خطرناک محمد مهدی عبد خدائی بود.

این گروه بارها توسط سرویس‌های جاسوسی بریتانیا مورد استفاده ابزاری واقع شد. از نمونه‌های مهم آن می‌توان به اختلاف شدید انگلستان با محمد مصدق و کابینه او بر سر ملی شدن صنعت نفت اشاره کرد که در آن دوران سرویس جاسوسی انگلستان موفق به ترویج شایعه همجنس‌گرا بودن وزیر امور خارجه وقت، یعنی حسین فاطمی، شد. همین امر موجب شد که جمعیت فدائیان اسلام توسط یکی از اعضای نوجوان ۱۵ ساله خود، یعنی محمد مهدی عبدخدایی، اقدام به ترور او کند که البته این سوءقصد نافرجام ماند. سال‌ها بعد از پیروزی فتنه خمینی و انتشار عمومی اسناد مربوط به این قضیه توسط سرویس امنیتی بریتانیا، عبدخدایی طی مصاحبه‌ای گفت که اگر باز هم‌زمان به عقب برگردد، اقدام به ترور فاطمی خواهد کرد .

همان طور که اشاره رفت برادران امامی (سید حسین و سید علی محمد) در ۲۰ اسفند سال ۲۶۵۳ مادی (۱۹۴۶ میلادی) احمد کسروی و منشی او ، حداد را با ضربان چاقو آنهم در کاخ دادگستری به قتل رساندند . فتوای آخوند جنایتکار سید حسین طباطبائی قمی و حمایت مالی آخوند ابوالقاسم خوئی از نجف و آخوند جنایتکار سید ابوالقاسم کاشانی در تهران به فدائیان اسلام مشروعیت داد . ابوالقاسم کاشانی ، علنا خلیل طهماسبی قاتل رزم آرا را قهرمان و مجری اراده ملت ایران نامید!



دستار بند نابکار کاشانی به هنگام حمایت از قاتل رزم آرا.

ترورهای فدائیان اسلام



وزیر پیشه و هنر در کابینه محمد علی فروغی ، وزیر راه در کابینه سهیلی، وزیر کشور در کابینه محمد ساعد و وزیر دارائی در دولت ابراهیم حکیمی و نهایتاً نخست وزیر ایران که به محض اینکه مجلس به او رای اعتماد داد ، آخوند کاشانی اصناف و مردم را به تظاهرات علیه هژیر دعوت کرده و نمایندگان مجلس را برای این انتخاب به باد سرزنش گرفت. روز چهارم نخست‌وزیری هژیر، چندین هزار روحانی و بازاری در حالی که هجو نامه قرآن بسر داشتند با رهبری طلبه خطرناک نواب صفوی در میدان بهارستان جمع و خواهان برکناری هژیر شدند.

عقب نشینی هژیر در راستای تصویب نامه ای که فروش مشروبات الکلی را در مشهد ، قم و شهر ری ممنوع میکرد موجب تازش بیشتر آخوند ها شد. از دیگر اقدامات هژیر برقراری روابط سیاسی با عربستان بود که در سال ۲۶۵۰ مادی (۱۹۴۲ میلادی) گردن ابوطالب یزدی را زده بود.

در ۱۳ آبان ۲۶۵۷ مادی (۱۹۴۹ میلادی) مراسم عزاداری از سوی دربار ! در مزگت سپهسالار برگزار میشود . آخوند محمد تقی فلسفی سخnrانی میکرد و هژیر هم در راهروی مزگت ایستاده بود و هر مداحی که می آمد به او پول میداد . سید حسین امامی خود را به هژیر نزدیک کرده و گردن او را گرفته و یک تیر به او شلیک می کند. مردم از صدای تیر وحشت زده شدند. فلسفی هم ناراحت شد و خواست منبر را ترک کند ولی گفته شد که لامپ ترکیده !! مردم آرام شدند و دوباره به جای خود نشستند. امامی به تصور اینکه کار

هژیر تمام نشده یقه او را گرفت و دو تیر دیگر به او زد و هژیر نقش بر زمین شد. سپس امامی را از در پشت مسجد بیرون بردند. هژیر روز بعد در سن ۴۷ سالگی درگذشت. دوستان امامی قصد خارج کردن او از صحنه را داشتند اما شخصی درشت اندام به نام قهرمانی که کارمند وزارت پست و تلگراف بود، امامی را گرفت و تلاش دوستان امامی برای رهایی او از مهلکه بی نتیجه ماند. بعد از دستگیری امامی وی بلافاصله به این اقدام اعتراف کرد و گفت چون زنده ماندن هژیر را به زیان مملکت می دانسته، اقدام به ترور او کرده است. دادگاه نظامی، روز ۱۴ آبان، امامی را به اعدام محکوم کرد. امامی در سحرگاه روز ۱۸ آبان اعدام شد.

علی رزم آرا



سپهبد ارتش و نخست وزیر ایران

سپهبد رزم آرا در ۱۷ سالگی وارد مدرسه نظام مشیرالدوله شد. او در دفع میرزا کوچک خان جنگلی و اسماعیل سیمتقو شرکت موثر داشت.

در روز ۱۶ اسفند سال ۲۶۵۸ مادی (۱۹۵۱ میلادی) در مزگت شاه تهران در حالیکه برای مراسم ختم میرزا محمد فیض قمی رفته بود توسط خلیل طهماسبی از اعضای سازمان تروریستی فدائیان اسلام کشته شد. سید محمد واحدی از اعضای برجسته فدائیان اسلام میگوید : اعضای جبهه ملی از نواب خواستند تا نسبت به نابودی رزم آرا اقدام کند.



رزم آرا به اتفاق خانواده اش

ضارب رزم آرا هرگز مجازات نشد. در سال ۲۶۶۰ مادی (۱۹۵۲ میلادی) هنگامی که جبهه ملی در مجلس در اوج قدرت بود، به وسیله نمایندگان طرحی تهیه و تصویب شد که خلیل طهماسبی را از زندان آزاد می‌کرد. این ماده واحده تاکید داشت: چون خیانت علی رزم آرا و حمایت او از اجانب بر ملت ایران ثابت است، بر فرض اینکه قاتل او خلیل طهماسبی باشد، از طرف مردم ایران بی‌گناه شناخته شده و تبرئه می‌شود. بعد از ترور ناموفق حسین علاء نخست‌وزیر، طهماسبی در ۶ آذر ۲۶۶۴ مادی (۱۹۵۶ میلادی) دستگیر و در ۲۷ دی همان سال به همراه محتبی نواب صفوی، مظفر ذوالقدر و محمد واحدی اعدام شد.



تیمور بختیار و نواب صفوی



بنای یادبود تروریست نواب صفوی در قبرستان وادی السلام قم



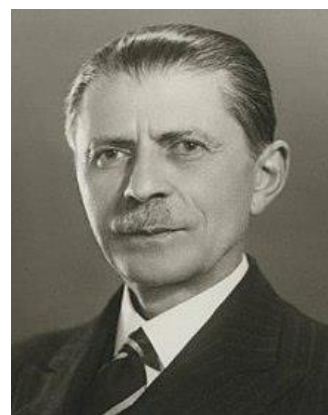
تمبر تروریست نواب صفوی که توسط رژیم تروریست پرور جمهوری اسلامی چاپ شده است.

دکتر حسین فاطمی



در ۲۵ بهمن ۲۶۵۹ مادی (۱۹۵۲ میلادی) نماینده مردم تهران در مجلس شورای ملی و وزیر امور خارجه در حین سنخرانی بر مزار محمد مسعود در قبرستان ظهیر الدوله توسط تروریست ۱۵ ساله محمد مهدی عبد خدائی و بنا به دستور سید عبدالحسین واحدی معاون نواب صفوی رهبر فدائیان اسلام ترور شد. این ترور ناموفق بود ولی دکتر حسین فاطمی تا آخر عمر از زخم آن رنج برد.

حسین علاء



در ۲۵ آبان ۲۶۶۳ مادی (۱۹۵۵ میلادی) حسین علاء نخست وزیر وقت توسط فدائیان اسلام ترور شد ولی جان سالم بدر برد و ترور او مقدمه اصلی دستگیری رهبران فدائیان اسلام بود که مورد حمایت ملی - مذهبی ها و آخوند کاشانی بودند.

نخستین کنگره نویسندگان ایران در زمان محمد رضا شاه پهلوی

در راستای ارج گذاری به نویسندگان که در رشد فکری مردم نقش والائی داشته و دارند نخستین کنگره نویسندگان ایران در زمان محمد رضا شاه پهلوی شکل گرفت. در ۴ تیرماه سال ۲۶۵۴ مادی (۱۹۴۶ میلادی) نخستین کنگره نویسندگان ایرانی با حضور اندیشمندان و دانشمندان ، فضلاء ، محققین در انجمن فرهنگی ایران و روس افتتاح شد. اعضاء هیئت رئیسه کنگره بشرح زیر بود: مستشارالدوله صادق، ملک الشعرای بهار، علی اصغر حکمت، دکتر سید علی شایگان ، علی اکبر دهخدا، بانو مهکامه کاظمی، بدیع الزمان فروزانفر ، صادق هدایت ، کریم کشاورز و میلانی.

نخستین کنگره نویسندگان ایران ، یکی از مهم ترین رویدادهای فرهنگی و هنری ایران در دهه ۴۶ میلادی بود که نقش بارزی در جریان نوین ادبیات و نثر فارسی داشت. در این کنگره ۷۸ تن از نویسندگان ، شاعران و محققان ایرانی شرکت داشتند. از میان نویسندگان و شاعران شرکت کننده میتوان به احسان طبری ، فاطمه سیاح ، پشت به وطن کرده جلال آل احمد ، صادق چوبک ، م. به آذین و نیمایوشیج اشاره داشت. در این کنگره احسان طبری و فاطمه سیاح با اشاره به آثاری از بلینسکی و چرنیشفسکی منتقدان روس ، وظیفه و اهمیت نقد ادبی و زیبا شناسی هنری را مطرح کردند. در این زمینه انتقاداتی به فقر فرهنگی در خلق و ترجمه آثار ادبی موجود مطرح و توسعه واقع گرایی اجتماعی ادبیات مورد توجه قرار گرفت. هدف کنگره آشنا کردن نویسندگان به رسالت خطیرشان در امر آگاه سازی توده ها و وظایف و حقوق اجتماعی شان بود. در قطعنامه کنگره به مخالفت نویسندگان با ستمگری و زشتی های جامعه ، و آزادی قلم و پیروی از عدل و دانش و رفع خرافات اشاره شده است. تشکیل این کنگره و مرانامه آنرا با رژیم دستار بندان مقایسه کنید که ایران را به بزرگترین زندان روزنامه نگاران تبدیل کرده اند.



نخستین کنگره نویسندگان ایران

به برخی از سخنرانان این کنگره اشاره می کنم :

آذراغلی، اعتمادزاده، افراشته، عباس اقبال، جلال آل احمد، امینی، دانش بزرگنیا، علی بزرگنیا، ملک الشعرا بهار، ذبیح الله بهروز، بهمنیار، پژمان بختیاری، ابراهیم پورداوود، تقوی، فریدون توللی، دکتر جرجانی، جلی، جواهری، صادق چوبک، ابوالقاسم حالت، حبیب اللهی، مطیع الدوله حجازی، حشمت زاده، علی اصغر حکمت، فروغ حکمت، حمیدی شیرازی، دکتر پرویز ناتل خانلری، زهرا خانلری، دکتر خطیبی، علی اکبر دهخدا، رعدی آذرخشی، ژاله، حسین سمیعی ادیب السلطنه، فاطمه سیاح، دکتر شایگان، شکوهی، شمس، شهاب فردوسی، شهریار، منوچهر شیبانی، صبحی، صدارت، دکتر صورتگر، طاعتی، طباطبایی، احسان طبری، بزرگ علوی، پرتو علوی، دکتر علی آبادی، فرات، فروزانفر، فلسفی، فیاض، میرزا عبدالعظیم خان قریب، قهرمان، میرزا محمدخان قزوینی، کریم کشاورز، کمالی، کیا، گرگانی، گلچین، گنابادی، مهکامه محصص، مدرس رضوی، مژده، دکتر محمد معین، معینیان، رهی معیری، موید ثابتی، میلانی، علی ناصحی، سعید نفیسی، نواب صفا، عبدالحسین نوشین، نیما یوشیج، صادق هدایت، جلال الدین همایی و حبیب یغمایی شرکت کنندگان آثار خود را خواندند و درباره ادبیات معاصر ایران گفت و گو کردند.

ملک الشعرا بهار در نطق خود با بیان اینکه «ایران به تصدیق دوست و دشمن، گاهواره هنرمندان و ادبا بوده و هست»، گفت: «هر وقت هنرهای زیبا، خاصه شعر و ادب، در این

کشور از طرفی حمایت شده است، بی‌درنگ پهلوان‌ها و هنرمندهایی در این فن به وجود آمده و عالمی را حیران خود ساخته‌اند؛ یک روز این حمایت از طرف دولت و دربار به عمل می‌آمد، حالا ایامی فرا رسیده است که بایستی این فن از طرف خود ملت حمایت شود و مردم دریابند که حیات سیاسی و اجتماعی و اقتصادی آن‌ها رهین زبان و ادبیات آن‌هاست و برای بقای شخصیت ملی و استقلال سیاسی خود باید از نویسندگان و گویندگان با علاقه و التهاب حمایت نمایند.» او در بخش دیگری از صحبت‌هایش اضافه کرد: اگر مردم خود از ادبا و نویسندگان خویش حمایت نکنند و باز دیوانگانی پیدا شوند که بخواهند این حقیقت بارز و مسلم جهانی را انکار کنند و بگویند ملت شعر و ادب نمی‌خواهد، باید اعتراف کرد که ریشه ادبیات ما از اینکه هست باز هم خشک‌تر خواهد شد و آن ضربت کشنده که در دوره دیکتاتوری با کمال نفرت و خشم به پیکر ادب و صنعت و زبان ما وارد آمد بار دیگر تکرار خواهد شد

علی‌اصغر حکمت درباره «شعر فارسی در عصر معاصر» سخنرانی کرد و سخنرانی او با انتقاد احسان طبری، پرویز ناتل خانلری و عبدالحسین نوشین همراه شد. احسان طبری در انتقاد از او، گفت: «ایشان از سخنرانی خود استنتاج لازم را نکردند. ما در اینجا گرد نیامدیم تا فقط یک مجلس ادبی ترتیب دهیم. منظور ما از این اجتماع، مباحثه و مشاوره و استنتاج بود. ما می‌خواهیم وقتی این کنگره به پایان رسید هر کس که در آن شرکت کرد مفهوم روشنی از هنر داشته باشد و راه آینده خود را بداند. در شعر فارسی تحولی هست. این تحول چیست؟ از کجا شروع شده؟ به کجا می‌رود؟ چگونه باید باشد؟» البته حکمت در پاسخ به این نقد گفت: «اما [درباره] اینکه اعتراض می‌کنند چرا از این مقال استنتاج نشده است، باید توجه بفرمایند که بنده در این مقال «مورخ» بوده‌ام نه «منتقد» و وظیفه مورخ نیست که اظهارنظر در کیفیت وقایع نماید. مورخ نباید از دایره امور واقع‌شده خارج شود. اینکه کدام سبک خوب و کدام روش بد، کدام اسلوب صحیح و کدام سقیم است و چه رویه‌ای باید و بعداً متبع و چه روشی متروک گردد، این‌ها همه وظیفه شخص منتقد است. بنده هم وقت نداشتم و هم مامور نبودم و هم خود را کوچکتر از آن می‌دانم که راهی را برای روش شعر و شاعری پیشنهاد نمایم. این سبک و روش را روح و دل شعرا به آن‌ها الهام خواهد نمود و این طریقه را تحول». امور اجتماعی و سیاسی مملکت استنتاج خواهد کرد

عبدالحسین نوشین نیز لزوم توجه به «امکان یا عدم امکان یک تحول اساسی در ادبیات ایران» را گوشزد کرد. پرویز خانلری کوشید با توجه به تأثیر تحولات اجتماعی در تحول ادبی، تاریخچه‌ای تفصیلی از «نثر فارسی در دوره اخیر» به دست دهد که مقاله‌اش در نوع

خود جدید و جالب بود. او در پایان نتیجه گرفت: فقر عمومی و بی‌سوادی و جهل اکثریت ملت، استعداد هنری گروهی کثیر را در پردهٔ اختفا نگه‌داشته، فشار استبداد و فقدان آزادی نیز در دوره گذشته ... در پیشرفت ادبیات ما وقفه‌ای انداخت ... اما در این چهارساله اخیر که آن فشار تا حدی برطرف شده با همهٔ بدبختی‌ها و سختی‌ها و اضطراب‌هایی که نتیجهٔ وضع جنگ و علل دیگر بوده است جنبشی تازه در ادبیات ایران دیده می‌شود

اما فاطمه سیاح نثر بدیع را خیلی ضعیف دانست و ضمن اشاره به تأثیر اشعار کلاسیک (در انتخاب موضوع، در توسل به نصیحت و اندرز، و در جنبه اخلاقی) بر ادبیات معاصر ایران، اظهار کرد: فقدان سنن ملی نویسندگان ما را وادار می‌کند متوسل به سنن [ادبی] خارجی بشوند. او سپس نقایص نثر معاصر فارسی را چنین برشمرد: فقدان جهان‌بینی پخته و کامل که سبب پیدایش مثنی‌های مختلفی در آثار یک نویسنده می‌شود.

باید در ادبیات هم نقشه داشت، چون نویسندگان، رهبران قوم‌اند و باید بدانند چطور و چگونه جامعه را رهبری نمایند ... شعرا و نویسندگان باید خوانندگان جدید یعنی توده را بیابند

نیما یوشیج دیگر سخنران نخستین کنگره نویسندگان ایران بود. او سخنان خود را به روایتی دست اول از زندگی‌اش اختصاص داد. نیما در این محفل گفت: من مخالف بسیار دارم و این را می‌دانم؛ من به طور روزمره دریافته‌ام مردم هم باید روزمره دریابند. این کیفیت تدریجی و نتیجه کار است. مخصوصاً بعضی اشعار مخصوص‌تر به خود من برای کسانی که حواس جمع در شاعری ندارند مبهم است

در این کنگره همچنین تعدادی به شعرخوانی پرداختند: نیما، ابوالقاسم حالت، رهی معیری، فریدون توللی، منوچهر شیبانی، احمد گلچین معانی، سرور محمص، اسماعیل نواب صفا، احمد حشمت‌زاده، عباس فرات، علی محمد مژده، علی معینیان، لطفعلی صورتگر، ذبیح بهروز، غلامعلی آذرخش، جواهری، شکوهی، افراشته و حبیب‌اللهی

در پایان قطعنامه‌ای به تصویب اعضای نخستین کنگره نویسندگان ایران رسید، که متن آن بدین شرح است: «ادبیات ایران در طی قرون متمادی همواره از جنگ خیر و شر و پیکار یزدان و اهریمن سخن گفته، احساسات عالی‌ه انسان‌دوستی و برابری انبای بشر را در دل‌ها برانگیخته و از این رهگذر نه تنها در اخلاق و فرهنگ مردم ایران بلکه در ادبیات و مدنیت جهانی تأثیری بسزا و عمیق داشته است

ادبیات معاصر نیز کم و بیش این وظیفه بزرگ، یعنی هدایت و تربیت مردم را انجام داده، در جنبش آزادی ایران سهم بزرگی به عهده گرفته، به خصوص عده‌ای از نویسندگان و شاعران

در طی جنگ اخیر با اصولی که حریت و فضیلت و فرهنگ جهانی را مورد تهدید قرار داده بود به مبارزه برخاسته و خلق را آگاه ساختند

مع هذا می توان گفت که نثر و نظم کنونی ایران چنان که از سخنرانی ها و مباحث کنگره برمی آید، وظایف دیگری در تقابل مردم ایران و جهانیان به عهده دارد که باید در آینده انجام دهد. با در نظر گرفتن مراتب فوق:

کنگره آرزومند است که نویسندگان ایران در نظم و نثر، سنت دیرین ادبیات فارسی، یعنی طرفداری از حق و عدالت و مخالفت با ستمگری و زشتی را پیروی نمایند و در آثار خود از آزادی و عدل و دانش و دفع خرافات هواخواهی نموده، پیکار بر ضد اصول و بقایای فاشیزم را موضوع بحث و تراوش فکر خود قرار دهند و به حمایت صلح جهانی و افکار بشردوستی و دموکراسی حقیقی برای ترقی و تعالی ایران کوشش کنند.

کنگره آرزومند است که نویسندگان و شاعران به خلق روی آورند و بدون اینکه افراط روا دارند در جستجوی اسلوب ها و سبک های جدیدی که ملایم و منطبق با زندگی کنونی باشد برآیند و انتقاد ادبی سالم و علمی را که شرط لازم پیدایش ادبیات بزرگ است، ترویج کنند

کنگره آرزومند است که مناسبات فرهنگی و ادبی موجود بین ملت ایران و تمام دموکراسی های ترقی خواه جهان، بالاخص اتحاد شوروی بیش از پیش استوار گشته، به نفع صلح و بشریت توسعه یابد

کنگره از هیات مدیره انجمن روابط فرهنگی ایران با اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی که انعقاد این کنگره از ابتکارات حسنه آن به شمار می رود، سپاسگزار است

کنگره تاسیس یک کمیسیون و تشکیلات موقتی که بنیاد اتحادیه گویندگان و نویسندگان ایران را پی ریزی کند، ضروری می داند و اجرای این منظور را هیات رییس محول می نماید.

حزب خائن توده مراکز نفتی جنوب را به خاک و خون می کشد

در ۲۳ تیرماه سال ۲۶۵۴ مادی (۱۴ جون ۱۹۴۶ میلادی) حزب خائن توده به همراه اتحادیه کارگران دست به اعتصاب عمومی زده و بین دسته های مختلف کارگری نزاع خونین در میگیرد و جمعی از قبایل عرب در آن شرکت کرده و ۴۶ تن کشته و ۱۷۰ تن زخمی میشوند.



اعتصاب بزرگ کارگران پالایشگاه آبادان با رهبری حزب توده روی داد که زد و خوردهای خونینی بین کارگران وابسته به حزب توده و عشایر جنوب که طرفدار شرکت نفت بودند منجر به کشته شدگان افراد طرفین و برقراری حکومت نظامی در آبادان شد.



ماجرای این اعتصاب از آنجا شروع شد که وقتی کارگران در اعتصاب یازدهم تیرماه خواهان مطالبات اقتصادی چون افزایش سالانه دستمزدها و نیز پرداخت دستمزد روزهای جمعه شدند، شرکت از آنها مهلت خواست تا برای پاسخ نهایی با لندن مذاکره کند و در این بین اتحادیه عشایر یا اتحادیه عرب که قبل از آن در خرمشهر فعالیت داشتند، تصمیم گرفته بودند که در آبادان نیز کلپ خود را با جشن رسمی افتتاح کنند که این مراسم به درگیری با کارگران کشیده شد.

کارگران طرفدار حزب خائن توده که از بامداد یکشنبه ۲۳ تیرماه اعتصاب عمومی را آغاز کرده بودند، (در سرتاسر نواحی نفتخیز خوزستان چون آبادان، مسجدسلیمان، آغاجاری، دارخوین، کوت عبدالله، هفتکل و اهواز، بندر معشور (ماهشهر) و گچساران) درخواست‌های خود را چنین عنوان کردند:

۱- احضار مصباح فاطمی و تعیین یک استاندار بی‌طرف.

۲- خلع سلاح عشایر جنوب!!!

۳- عدم دخالت شرکت نفت در امور سیاسی و داخلی ایران.

۴- پرداخت حقوق جمعه‌ها به کارگران.

۵- جلوگیری از تضییقات نظامی که در سوسنگرد، دارخوین و بندر معشور دیده می‌شد.

شورش‌ها تا صبح روز بعد که هیأتی اضطراری از تهران به فرودگاه آبادان وارد شد، ادامه یافت. این هیأت شامل مظفر فیروز از حزب دموکرات، رادمنش از حزب توده و جودت از شورای متحده بود. پس از شش ساعت بحث و گفتگو با شرکت نفت، استاندار و اتحادیه‌های حزب توده، هیأت اعزامی مصالحه‌ای میان طرفین مخاصمه برقرار کرد. طبق این توافق، حزب توده پذیرفت که به اعتصاب عمومی پایان دهد و متقابلاً شرکت نفت هم با پرداخت حقوق روزهای تعطیل و هم با افزایش حداقل دستمزد روزانه به ۳۵ ریال موافقت کرد.

در پایان تیرماه خود اعضای اتحادیه هم سعی در آرام کردن محیط داشته و آن‌طور که در گزارش شهربانی مسجدسلیمان آورده شده تعدادی از افراد شورای متحده کارگران در مسجدسلیمان ضمن اشاره به اینکه ورود فرماندار نظامی به نفع کارگران است، به افراد جهت حفظ انتظامات هشدار می‌دادند. بدین ترتیب جنبشی که در واقع نتیجه وضعیت

نامناسب کارگران از یکسو و نفوذ عناصر محرک از سوی دیگر بود، پایان یافت. پژوهش های صورت گرفته در مورد علل و انگیزه های شکل گیری اعتصابات کارگری نفت در دهه بیست به طور تفصیلی به نقش این عناصر و تأثیر حزب توده در سطوح مختلف جنبش کارگری پرداخته اند.

آخوند سید ابوالقاسم کاشانی و حزب خائن توده سمنان را بخون می کشند

سه روز پس از اعتصابات خونین شرکت نفت ، با تحریک کارگران مسلمان علیه کارگران توده ای توسط آخوند کاشانی که به منظور زیارت امام رضا از شهر سمنان عبور میکرده زد و خورد خونینی رخ میدهد که منجر به استقرار حکومت نظامی میشود. مسبب این واقعه آخوند کاشانی بوده که طبق ماده ۵ حکومت نظامی دستگیر میشود. روزی نیست که دشمنان واقعی ایران و ایرانی باعث مرگ و زخمی شدن مردم نشوند.



آخوند ابوالقاسم کاشانی

در این بین برادران قشقائی از نخست وزیر احمد قوام می خواهند تا که تمامی وزرای توده ای را از کادر دولت اخراج و به آنها خودمختاری داده شود. آنها برای دولت قوام دو روز مهلت پاشخ دادند و چون جوابی نشنیدند به بوشهر یورش برده و شهر را متصرف شده و عده ای را کشتند. پس از بوشهر کازرون مورد حمله خون بار عشایر قرار گرفت. در این یورش پادگان کازرون به دست یاغیان افتاد و سقوط کرد. پس از مذاکره سرلشگر زاهدی با محمد ناصر قشقائی عشایر آرام گرفتند. محمد حسین قشقائی نیز به تبعیت از برادرش محمد ناصر با قوام کنار آمد.

تهران صاحب آب لوله کشی میشود



آب شهر تهران تا پیش از لوله کشی از راه قنات ها تامین می شد. حدود ۴۸ رشته قنات وقفی و خصوصی در واپسین سال های حکومت قاجار، در دوره احمدشاه، وجود داشت که ساکنان تهران آب مورد نیاز خود را از آنها می گرفتند. آب شرب خانواده نویسنده کتاب از قناتی که در خیابان پسیان شمیران وجود داشت تامین میشد. تقسیم آب قنات ها در میان محله های

گوناگون و توزیع آب نوشیدنی در سطح شهر، مشاغلی را پدید آورده بود که برخی از آنها تا واپسین سال‌های دهه ۳۰ خورشیدی تداوم یافتند. سقاها، میراب‌ها و صنف بشکه‌داران و آب‌برداران، کسانی بودند که در این زمینه به ساکنان شهر به روش‌های گوناگون آب می‌رساندند

سقایی در گذشته از مشاغل سطح پایین جامعه به شمار می‌آمد. سقاها از پوست گوسفند، مشکی مهیا و درون آن را از آب پر می‌کردند. آنها برای فروش آب، به در خانه‌ها و مغازه‌ها رفته، با لیوان یا کاسه سفالی به مشتریان آب می‌فروختند. توزیع آب به شکل سقایی و استفاده از مشک، به موجب یک سند تاریخی در دوره رضا شاه بزرگ متروک شد. میراب‌ها، کسانی بودند که به روشی دیگر به محله‌های مسکونی شهر آب می‌رساندند. این کار به روش میاهی یا اجاره آب و رساندن آن به محله‌ها انجام می‌گرفت؛ به این‌شویه که اشخاصی آب‌های شهری را اجاره کرده، به وسیله میراب‌ها، محله‌ها را بر وفق میل و منافع خود مشروب می‌کردند. میرابی شغلی مهم برشمرده می‌شد؛ زیرا میراب تنها کسی بود که اجازه گشودن یا بستن آب را به خانه مردم داشت. بسیاری از خانه‌ها دارای آب انبار بودند که از آب آن برای شستشوی سبزی و میوه استفاده می‌کردند. در محله و مناطق شهری برای شستشوی بدن میبایستی به حمام‌های عمومی می‌رفتند

میراب‌ها همچنین مدیریت و شمارش زمان و تقسیم عادلانه آب را برعهده داشتند. میراب‌ها همچنین افزون بر تقسیم عادلانه آب، در حل درگیری‌های محله‌ای نیز تاثیر می‌گذاشتند. میراب‌ها اگر کارشان را درست انجام می‌دادند معمولاً به همه محله‌های شهر آب می‌رسید؛ گاه البته یک میراب با مردمان محله یا شخصی ویژه خرده‌حساب داشت که آن را بر سر تقسیم سهم آب تلافی می‌کرد. آنها ترفندهایی نیز در انجام وظیفه خود به کار می‌بردند؛ به‌عنوان نمونه آب را هنگام شب که آلودگی کمتر داشت، روی برخی از خانه‌ها می‌گشودند. سقاخانه‌ها و شغل سقایی پس از سلطنت رضا شاه بزرگ از رواج افتاد و جای خود را به حمل و توزیع آب با بهره‌گیری از بشکه داد

این شیوه آبرسانی تا پیش از لوله‌کشی آب در تهران برپا بود. صنف بشکه‌داران و آب‌برداران آب به این‌ترتیب در پایتخت شکل گرفت که افزون بر آبرسانی به مردم تهران، وظیفه لایروبی قنات‌ها و تصفیه آب را نیز برعهده داشت. این صنف از نظر بهداشتی زیر نظر انستیتو پاستور فعالیت می‌کردند. صنف بشکه‌داران تا پیش از لوله‌کشی آب در تهران

فعال بود؛ چنانچه در سال ۲۶۶۴ مادی (۱۹۵۶ میلادی) ۴۲۰ دستگاه بشکه وظیفه آبرسانی را به عهده داشتند و بنابر اسناد موجود ۱۲ هزار کارگر با این شغل روزگار می‌گذراندند.

لوله‌کشی آب در تهران

دولت نخستین بار در سال ۲۶۳۰ مادی (۱۹۲۲ میلادی) به مساله کم‌آبی و آلودگی آب تهران توجه نشان داد؛ مطالعاتی به این ترتیب در زمینه لوله‌کشی آب شهر تهران نیز انجام شد. آب قنات‌های تهران در میانه‌های سال ۲۶۳۲ مادی (۱۹۲۴ میلادی) بر اثر کمبود بارندگی رو به کاهش نهاد و کم‌آبی بیش از سال‌های پیش احساس شد. برخی کارگزاران حکومتی تنها راه برای حل این مشکل را لوله‌کشی آب دانستند. این نقیصه جز به کشیدن لوله که مانع از اتلاف آب و دارای هزاران محسنات دیگر است، امکان‌پذیر نخواهد بود.

مسائل مربوط به آب، در دوره رضا شاه بزرگ با توجه به گسترش شهر تهران و افزایش جمعیت آرام‌آرام افزایش یافت که موجب شد دولتمردان ضرورت لوله‌کشی آب در تهران را مورد توجه قرار دهند. کمیسیون‌هایی گوناگون به مدت ده سال تشکیل شد و چندین آگهی مناقصه برای انجام پروژه لوله‌کشی آب در تهران انتشار یافت. این کوشش‌ها اما به نتیجه‌ای مشخص و عملیاتی نینجامید. نیاز به لوله‌کشی آب در پایتخت اما با آغاز جنگ دوم جهانی، استعفای رضاشاه بزرگ و اشغال ایران، به فراموشی سپرده شد و دیگر دغدغه‌ای چندان مهم بر شمرده نمی‌شد. نخستین کلنگ عملیات لوله‌کشی با پایان جنگ و در زمان محمد رضا شاه پهلوی در سی‌ام تیر ۲۶۵۵ مادی (۱۹۴۷ میلادی) در مکان پارک‌شهر به زمین خورد. تعیین حدود شهر تهران نیز هم‌راستا با کار لوله‌کشی در قالب نقشه‌برداری انجام شد و لوله‌کشی آب تهران برای جمعیتی برابر ۹۰۰ هزار تن در سال ۲۶۵۸ مادی (۱۹۵۰ میلادی) به مرحله اجرا درآمد.

شیوه اجرای کار لوله‌کشی اختلاطی بود و با بهره‌گیری از امکانات و روش‌های اجرا شده در کشورهای دیگر انجام می‌گرفت؛ ته‌نشینی و تصفیه آب به روش فرانسوی، پاکیزگی (استریلیزاسیون) به شیوه آمریکایی، اتصال لوله‌ها بر اساس نمونه انگلیس، تولید نیرو و تاسیسات خودکار به سبک آلمانی، تهیه مواد شیمیایی با وسایل سوئیسی و تهیه مواد فولادی از سوئد و انگلیس، مواد چدنی از فرانسه، ماشین‌آلات برق و تلمبه از آلمان، آهن و سرب

از بلژیک و کسری سیمان از روسیه. با توجه به حجم و گستردگی لوله‌کشی آب در تهران، دولت در سال ۲۶۶۸ مادی (۱۹۶۰ میلادی) قرارداد خرید تجهیزات و ساخت کارخانه لوله‌سازی را با موسسه آمریکایی «بیلنر و اکیوم کانکریت با مسوولیت محدود» منعقد کرد و این کارخانه ۹ در آذر ۲۶۶۹ مادی (۱۹۶۱ میلادی) گشایش یافت. مرحله نخست بهره‌برداری از آن آب لوله‌کشی در سال ۲۶۶۳ مادی (۱۹۵۵ میلادی) آغاز شد و مرحله دوم آن در سال ۲۶۶۷ مادی (۱۹۵۹ میلادی) پایان یافت

آب لوله‌کشی تهران از دو رودخانه کرج و جاجرود و آب‌های چندین قنات و چاه عمیق تامین می‌شد. عملیات لوله‌کشی تهران از سال ۲۶۶۹ مادی (۱۹۶۱ میلادی) گسترش یافت و بسیاری از منطقه‌های شهر به این ترتیب از آب لوله‌کشی برخوردار شدند. این عملیات بزرگ مشکل کم‌آبی را در تهران از میان برد و البته شبکه سنتی توزیع آب به ویژه از راه قنات‌ها را برچید. البته دولت در نقاط شهر فشاری های آب ساخته بود که تا ۶۰ سال پیش محل اصلی تامین آب مردم تا قبل از لوله کشی به منازل بود.





فشاری آب یا فلکه فشاری ستون‌های کوتاهی بودند که در سر گذرگاه‌ها و خیابان‌های تهران قدیم کار گذاشته می‌شدند. این ستون‌ها که اغلب جنس‌شان از آهن یا فولاد بود به منظور تهیه آب نصب می‌شد

سر ستون‌ها دارای دکمه‌هایی برنجی بود که مردم می‌بایست جهت تهیه آب این دکمه را با نیروی زیاد فشار می‌دادند. پس از فشردن دکمه‌های فلزی آب از شیارهایی جاری می‌شد. به همین دلیل به آن‌ها فشاری می‌گفتند. در برخی محلات که تعداد فشاری‌ها کم بود آب با کامیون فروخته می‌شد. بهای آب آشامیدنی سطلی دو ریال بود.



جمعیت تهران تا زمان «آقا محمدخان قاجار» بالغ بر ۲۰ هزارتن بود و از آنجا که رودی در نزدیکی آن وجود نداشت، آب مورد نیاز ساکنان عمدتاً از راه چشمه‌ها و قنات‌های اطراف شهر تأمین می‌شد. بعد از انتخاب این شهر به پایتخت قاجاریه و روزافزون شدن جمعیت آن، تأمین آب به‌عنوان یک مشکل جدی نمود یافت.

اولین بار در زمان «حاج میرزا آقاسی» صدراعظم محمدشاه قاجار بود که موضوع تأمین آب اهالی پایتخت ذهن دولتمردان را به‌خود مشغول کرد. حاج میرزا آقاسی که دانسته بود با افزودن به تعداد قنات‌ها، این مشکل برطرف شدنی نیست، چاره را در حفر نهری بزرگ جهت انتقال آب جاجرود به تهران یافت که البته با بالاگرفتن نگرانی دهقانان منطقه که انتقال آب را در درازمدت به‌ضرر خود می‌دیدند، طرح به‌صورت کامل اجرایی نشد.

در دوره صدارت «میرزا محمد تقی خان امیرکبیر» هم تلاش‌هایی برای انتقال آب از جاجرود به رود کرج و سپس تهران صورت گرفت. وی برای رفع نگرانی‌های اهالی محلی، آب کرج را به ۸۴ سهم تقسیم کرد و دستور داد تا ۹ سهم از آن حقا به ویژه پایتخت نشینان باشد، هرچند به کوشش او آب به بخش‌هایی از تهران آن روز رسید، اما سرنوشت، مسیر دیگری در پیش گرفت و طرح آبرسانی پس از مرگ او ناتمام رها شد.

چشم‌انداز بحرانی شدن مسأله آب پایتخت باعث شد تا مدتی بعد به دستور ناصرالدین شاه، «کنت دومونت فرت» اولین رئیس نظمیه تهران به همراه دو نفر از مهندسان مدرسه دارالفنون، مأمور تحقیق و تهیه گزارش درباره چگونگی حل این بحران شوند. نتیجه تحقیق، انتقال آب از رودخانه‌های لار و جاجرود به تهران بود. اما زمانی که مشخص شد در خزانه دولت پولی برای تأمین هزینه‌های آن وجود ندارد، پیشنهاد استقراض از مردم به وسیله انتشار اعلان‌های عمومی داده شد که از سویی از جانب مردم استقبالی از آن نشد و از سوی دیگر با وارد شدن کشور در التهابات سیاسی مشروطه خواهی، طرح انتقال آب به تهران برای مدتی نسبتاً طولانی خاموش ماند.

در اواخر دوره ناصری، به چند اروپایی امتیازی برای تأمین آب شهر از راه حفر چاه عمیق در شمال تهران داده شد که گویا در جریان حفاری، مته دستگاه حفر چاه شکست و از آنجا که راه شوسه مناسبی برای رساندن مته جدید وجود نداشت، شرکت مذکور به کلی از تداوم عملیات دست کشید و طرح به حال تعلیق درآمد. کمبود آب آشامیدنی، چگونگی تأمین آب مردم تهران در کنار خود بحران دیگری را پیش رو داشت. در آن روزگار، آب‌های مصرفی تهران از راه جوی‌های روباز به داخل محلات منتقل می‌شدند و در بین راه آغشته به انواع آلودگی‌ها و زباله‌ها می‌شدند و با خود انواع آلودگی‌ها و بیماری‌ها را منتشر می‌کردند. «جعفر شهری باف» در کتاب تهران قدیم در تشریح وضعیت اسفناک آب مصرفی غالب مردم پایتخت می‌نویسد: این آب‌ها که در سرچشمه‌ها و آبناها چون مروارید غلتان روشن و زلال به روی خود غلتیده، چشم‌ها را جلا می‌بخشد، کم‌کم در طول راه و عبور از نهرها و جوی‌های کثیف و استعمال و رخت‌شویی و ظرف‌شویی و کهنه‌شویی و خاک و زباله ریختن و بازی اطفال و استحمام لشوش و آب دادن دواب مانند اسب و الاغ و گوسفند و غیره به‌صورت لجن و گنداب متعفن درمی‌آمد که حتی شامه و بصر را آزار می‌رساند و در آخر مسیر در وجه تشابه کاملی با آب چاه مستراح درمی‌آمد و مورد استفاده قرار می‌گرفت!

در سال ۲۶۲۹ مادی (۱۹۲۱ میلادی) و با ایجاد اولین بلدیه (شهرداری) تهران، تعدادی مستشار خارجی مأمور مطالعه و چاره‌جویی برای تأمین آب تهران شدند که اقدامات آنها هم نتیجه قابل قبولی نداشت تا آنکه در شهرهای بیرجند، آبادان و مشهد نمونه‌های موفق از تأسیسات لوله کشی آب شهری به وجود آوردند که بویژه با توجه به شیوع بیماری‌های واگیردار ناشی از گردش آبهای آلوده در جوی‌ها و نهرهای شهری، برنامه‌های انتقال آب به تهران نیز دچار تغییر کلی شد. در سال ۲۶۳۲ مادی (۱۹۲۴ میلادی)

اداره بلديه طرحی را پیشنهاد کرد که براساس آن روی جاجرود سدی احداث می‌شد تا ضمن تأمین برق پایتخت، از آب ذخیره شده در پشت سد، نیازهای ساکنان تهران را هم برطرف کرد.

با آنکه این طرح در هیأت دولت موافقان بسیاری داشت اما کمیته امتیازات، آن را تصویب نکرد و به کناری گذاشته شد. در دوران زمامداری «سیدضیاءالدین طباطبایی» اقداماتی در جهت جلب رضایت مردم صورت گرفت که رسیدگی به وضعیت آب شهر و جلوگیری از ورود برخی آلودگی‌ها به آب از آن جمله بود.

تا سال ۲۶۳۵ مادی (۱۹۲۷ میلادی) آب شهر تهران توسط ۲۶ رشته قنات با مجموع آبدهی حدود ۷۰۰ لیتر در ثانیه تأمین می‌شد. در این سال بار دیگر عملیات احداث مجرای رودخانه کرج به تهران آغاز شد و عملیات اجرایی این طرح از روستای «بیلقان کرج» تا «جمشیدآباد» تهران به‌طول ۵۳ کیلومتر به‌مدت ۴ سال طول کشید. ۲۰ کیلومتر از این مسیر را از زیر زمین کانال کشی کرده بودند اما آب زیادی در طول مسیر هز می‌رفت و با توجه به شدت رسوب‌گذاری نیاز به لایروبی مداوم داشت.

در سال ۲۶۴۷ مادی (۱۹۳۹ میلادی) شرکت «رژری فرانسه» مسئولیت لوله‌کشی آب تهران را به عهده گرفت، اما جنگ جهانی دوم و اشغال ایران توسط متفقین وقفه‌ای در این کار ایجاد کرد. در زمان اشغال کشور و استعفای رضاشاه بزرگ که خارجی‌ان زیادی در تهران حضور داشتند، توجه به معضل آب پایتخت بیشتر شد به‌گونه‌ای که «وندال ویلکی» سیاستمدار آمریکایی که بعدها نامزد ریاست جمهوری امریکا شد، گفته بود: **آنچه در جوی‌های شمال شهر تهران جاری است آبی است که به کثافت آلوده است و آنچه در جوی‌های جنوب شهر می‌رود کثافتی است که به آب آلوده است!**

در سال ۲۶۵۳ مادی (۱۹۴۵ میلادی) عده‌ای از بازرگانان تهران با تأسیس شرکت «سهامی آب تهران» حاضر شدند آب تهران را لوله‌کشی کنند. وزارت کشور این امر را منوط به اجازه هیأت وزیران می‌دانست اما به حدی در این کار تعلل شد که شرکت انصراف و انحلال خود را اعلام کرد. در سال ۲۶۵۴ مادی (۱۹۴۶ میلادی) از طرف دولت احمد قوام، مناقصه‌ای با حضور ۷ شرکت خارجی برگزار شد و شرکت «سر الکساندر کپی» انگلیسی برنده مناقصه شد.

همانطوریکه اشاره کردم ، نخستین کلنگ کار لوله‌کشی آب تهران در محله میدان سنگلج که اکنون پارک شهر تهران در آن واقع شده به زمین زده می‌شود. دو خط لوله فولادی به قطر ۴۰ اینچ و با ظرفیت ۲۴۲ هزار متر مکعب در شبانه‌روز برای انتقال آب از آبگیر بیلقان به نخستین تصفیه‌خانه تهران (جلالیه) در نظر گرفته شد و بهره‌برداری از خط اول خطوط لوله فولادی و تصفیه‌خانه جلالیه آغاز شد.

در سال ۲۶۶۲ مادی (۱۹۵۴ میلادی) به‌منظور مهار بارش‌ها، مطالعات ساخت سد امیر کبیر در ۴۰ کیلومتری شمال غربی تهران (از آبگیر خرسنگ‌کوه) در حوالی کیلومتر ۲۳ جاده کرج به چالوس نزدیک به روستای واریان آغاز شد. ساختن این سد در سال ۲۶۶۶ مادی (۱۹۵۷ میلادی) آغاز شد و پس از ۵ سال پایان یافت. در سال ۲۶۶۹ مادی (۱۹۶۱ میلادی) ساخت سد لتیان در ۳۲ کیلومتری شمال شرق تهران به‌منظور مهار آب رودخانه جاجرود آغاز شد تا بخشی از آب تهران را تأمین کند. با بهره‌برداری از سد لتیان آب حومه شرقی تهران نیز به‌صورت کامل تأمین شد و در پی آن سومین تصفیه‌خانه تهران در منطقه حکیمیه در سال ۲۶۷۶ مادی (۱۹۶۸ میلادی) مورد بهره‌برداری قرار گرفت.



نخست وزیر احمد قوام و دوران پر آشوب او



نخست وزیر که پنج بار به این سمت گمارده شد. محمد رضا شاه پهلوی به او لقب حضرت اشرف داده بود. از جمله فعالیت مهم او نگارش فرمان مشروطیت ، نقش او در جریان فرقه دموکرات آذربایجان ، خروج نیروهای روس از ایران و قیام سی تیر سال ۲۶۶۰ مادی (۱۹۵۲ میلادی) بود.

دوره سوم نخست‌وزیری قوام، یک سال پس از آغاز حکومت محمدرضا شاه پهلوی آغاز شد و شش ماه به طول انجامید. مجلس شورای ملی به قوام رأی تمایل و به دولت او با اکثریت بالایی رأی اعتماد داد. در زمان نخست‌وزیری قوام، نیروهای آمریکایی نیز وارد ایران شدند و او از سویی خود را با سیاست امریکایی‌ها نزدیک و از سوی دیگر با حزب خائن توده لاس میزد.

شرایط جنگی در جهان و حضور ارتش‌های بیگانه در کشور باعث ناامنی، گرانی، کمبود خواربار و افت ارزش پول ملی شده بود، دولت پی‌درپی از مجلس مجوز چاپ اسکناس می‌گرفت. قوام برای سامان بخشیدن به وضعیت مالی لایحه استخدام دکتر میلیسپو و دیگر مستشاران آمریکایی را برای پنج سال به تصویب مجلس رساند .

با این حال، مشکل گرانی و کمبود نان و دیگر مواد غذایی ضروری همچنان رو به افزایش نهاد. از دهم آذر ۲۶۵۰ مادی (۱۹۴۲ میلادی) مشکل کمبود نان در تهران به وجود آمد و منجر به تظاهراتی در هفدهم این ماه شد. در جریان تظاهرات خشونت بار، مجلس شورای ملی و بسیاری از مغازه‌داران اطراف خیابان لاله‌زار، استانبول، نادری و شاه‌آباد غارت شد و حتی خانه قوام به آتش کشیده شد. این تظاهرات با دخالت نیروهای فرمانداری نظامی به خاک و خون کشیده شد. در آن تاریخ قوام خود وزارت جنگ را نیز برعهده داشت و از نیروهای نظامی به‌راحتی استفاده می‌کرد.

قوام برای رفع احتیاجات مالی نیروهای متفقین در کشور، به سیاست چاپ اسکناس ادامه داد و به صلاح دید عزالمالک اردلان معاون وزارت دارائی لایحه ای به مجلس ارائه داد که در آن سکه‌های طلای موجود در خزانه کشور را که عمدتاً مربوط به زمان جنگ جهانی اول و ارزهای روسی، انگلیسی و عثمانی بودند در بازار به فروش رساند تا بتواند بهای طلا و ارز را در بازار کنترل کند و به جای این سکه‌ها شمش طلا بگذارد. مخالفان او در مجلس برای اینکه دست و پای قوام را ببندند، از سویی بر این لایحه تبصره‌ای افزودند که فروش این سکه‌ها را ممنوع کند و از سوی دیگر، با قرارداد طرحی دوفوریتی در دستور کار مجلس، تصمیم گرفتند تعیین رئیس بانک ملی که مسئول نقدینگی و چاپ اسکناس در کشور بود، منصوب مجلس باشد.

دکتر میلسپو نامه‌ای به قوام نوشت و نسبت به پیامدهای تصمیم مجلس در مورد بانک ملی هشدار داد و آن را به صلاح ندانست. قوام با خشم و اعتراض به مجلس رفت و در جلسه‌ای پر تنش موفق شد رای مجلس را به عقب اندازد. احمد قوام خواهان برقراری حکومت نظامی در تهران میشود که با مخالفت سرلشگر امیر احمدی مواجه و قوام از امیراحمدی می‌خواهد تا استعفاء دهد و در ۱۶ تیرماه سال ۲۶۵۵ مادی (۱۹۴۷ میلادی) او استعفاء میدهد. به دنبال امیر احمدی، سرلشگر آق اولی نیز از عضویت کابینه کناره گیری می‌کند. به دستور قوام حسن صدر مدیر روزنامه قیام ایران، سید مهدی میر اشراقی مدیر روزنامه آتش و عباس خلیلی مدیر روزنامه اقدام بازداشت میشوند و روزنامه ها توقیف میگردد.

مجلس پانزدهم به ریاست رضا حکمت از اعضای حزب دموکرات آذربایجان که با کمک قوام به ریاست مجلس رسیده آغاز به کار می‌کند. در این زمان محمد مسعود مدیر روزنامه مرد امروز برای سر احمد قوام جایزه ای به مبلغ یک میلیون ریال تعیین می‌کند. محمد مسعود در پایان همین سال در مقابل چاپخانه مظاهری واقع در خیابان اکباتان به ضرب چند گلوله به قتل رسید.

در چنین شرایطی محمد رضا شاه پهلوی فرمان عفو عمومی برای آذربایجان و کردستان صادر می کند که نشان از بینش و مردم دوستی او دارد

در ۶ شهریور ۲۶۵۵ مادی (۱۹۴۷ میلادی) احمد قوام از نخست وزیری استعفاء میدهد.

دوره چهارم نخست وزیری و خروج نیروهای شوروی از ایران



هیئت ایرانی به ریاست قوام پیش از سفر به مسکو پس از پایان جنگ جهانی دوم آمریکا و انگلیس به پیمان خود وفادار ماندند و ایران را ترک گفتند ولی روسها در شمال و آذربایجان ماندند. در واقع شوروی در جریان جنگ جهانی دوم از هیچ نقطه ای عقب نشینی نکرد، مگر این که در آنجا یک دولت کمونیستی هم پیمان با خود تأسیس کند. در این شرایط قوام برای بار چهارم در بهمن ۲۶۵۳ مادی (۱۹۴۶ میلادی) به نخست وزیری منصوب شد. در فاصله سه ساله میان دو نخست وزیری او، شش دولت سر کار آمده و کنار رفته بودند. به دستور قوام سید ضیاءالدین طباطبائی به موجب ماده ۵ حکومت نظامی دستگیر شد. در جریان سفر قوام به مسکو ، او با فریب استالین مبنی بر اینکه اگر خاک ایران را ترک کند ، او امتیاز نفت شمال را به روسها خواهد داد موجب خروج نیروهای نظامی روس از ایران گشت. پس از خروج روسها از ایران قوام بهانه آورد که مجلس فعلی دولت را از مذاکره و دادن امتیاز به کشورهای خارجی بدون تصویب مجلس منع کرده است.

پس از خروج ارتش سرخ ، دولت پیشه وری در تبریز و قاضی محمد در مهاباد مجبور به مذاکره با دولت مرکزی شدند.



احمد قوام در دوران کهن سالی

پس از کنار رفتن قوام، تحقیقاتی در مورد امتیازاتی آغاز شد که در زمان نخست‌وزیری او برای صدور جو و برنج و واردات چای به چند تن از تجار داده شد. پرونده‌ای علیه قوام تشکیل شد و سرانجام وزارت دادگستری لایحه اعلام جرم علیه قوام را به مجلس داد و او را متهم کرد که میلیون‌ها تومان از این تجار رشوه دریافت کرده‌است و این پول‌ها را در واقع برای حزب دموکرات گرفته بود.

کمیسیون دادگستری مجلس نیز نظر کمیسیون عرایض را تأیید کرد که قوام رشوه‌ای دریافت نکرده بلکه برای حزب دموکرات، کمک مالی دریافت کرده‌است. این کمیسیون با سیزده رأی موافق در برابر یک رأی مخالف، قوام‌السلطنه را از اتهام مبری و او را قابل پیگرد ندانست.

دوره پنجم نخست‌وزیری و تظاهرات سی تیر

با تشدید اختلاف بین شاه فقید با دکتر محمد مصدق برای انتخاب وزیر جنگ ، مصدق استعفاء میدهد و شاه از قوام برای تشکیل کابینه درخواست همکاری می کند و بار دیگر لقب حضرت اشرف را که پس از استعفای قوام از او گرفته بود به قوام پس میدهد. بازگشت قوام موجب خشم فدائیان اسلام ، ملی – مذهبی ها ، روحانیون ، حزب خائن توده و حزب پان ایرانیست میشود. این گروه ها دست به تظاهرات وسیعی زدند که به قیام سی تیر مشهور است. در جریان تظاهرات سی تیر که در آن تعدادی کشته میشوند ، قوام مجبور به استعفای مجدد میشود. تاریخ گواه این واقعیت است که قوام برای ایران و ایرانی مهره ای بمراتب ارزنده تر از دکتر محمد مصدق بود که پس از کناره گیری قوام نخست وزیر ایران شد.

آخرین کلام قوام این بود: بالاخره روزی خواهد رسید که مردم بی غرضی در این مملکت اوراق تاریخ را ورق بزنند و از میان سطور آن، حقایق مربوط به زمان ما را بخوانند... من می‌روم و تاریخ ایران قضاوت خواهد کرد که به روزگار این ملت چه آمده‌است و به پاداش فداکاری‌های خادمین مملکت چه رفتاری شده‌است



تصویری از آخرین روزهای زندگی احمد قوام



خانه و دفتر کار قوام که هم اکنون محل موزه آبگینه است

لایحه منع کشت خشخاش از طرف محمد رضا شاه پهلوی با قید دوفوریت به مجلس ارجاع میشود

در ۲۶ فروردین ۲۶۵۶ مادی (۱۹۴۸ میلادی) به فرمان شاه فقید ، لایحه منع کشت خشخاش به مجلس ارائه داده میشود.

در دوره قاجار کشت گسترده خشخاش به منظور صادرات آغاز شد. در این دوران تریاک در صندوق‌های ۱/۲ شاهمنی (حدود ۶۰۰ کیلویی) صادر می‌شد. چون در طول مسیر حدود ۵ تا ۱۰ درصد به دلیل از دست دادن رطوبت از وزن آن کم شد وزن آن به یک پیکول چینی می‌رسید. در سال ۱۸۵۹ میلادی ۳۰۰ صندوق، در ۱۸۸۹ میلادی ۱۸۸۶ صندوق تریاک و در سال ۱۹۰۷ حدود ۱۰ هزار صندوق از ایران صادر شد که رشد سریع تولید این محصول را نشان می‌دهد

سود قابل توجه فروش تریاک موجب شد تا زمین‌های مخصوص کشت غلات، پنبه و محصولات دیگر به خشخاش‌کاری اختصاص پیدا کند و نتیجه آن یک قحطی بزرگ در سال‌های ۱۸۷۲-۱۸۷۱ میلادی بود که خشکسالی و عوامل دیگری هم در آن دخیل بودند. به ویژه در اصفهان که رودها و نهرهای زیادی در آن واقع بود. در شیراز، بهبهان و کرمانشاه بیشتر زمین‌ها به کشت این محصول اختصاص یافت و همین موجب کمیابی و گرانی گندم و غلات دیگر شد. مرغوبترین تریاک معروف به تریاک عربستانی (خوزستان کنونی) در دزفول و شوشتر کشت می‌شد و تریاک یزد و ساری و بابل هم تریاک‌های مرغوبی بودند.

در سال ۱۹۰۷ میلادی نیمی از کل صادرات تریاک به چین از طریق بندر عباس و بوشهر و بنادر هنگ کنگ و مالزی صورت می‌گرفت. بخش کوچکی هم از راه بخارا، خجند و کاشغر وارد غرب چین شده و انگلیس دومین مقصد تریاک ایران بود. در مراحل بعدی ، هندوستان ، شرق افریقا و برخی از کشور های اروپائی مشتری تریاک ایران بودند. بیشتر تریاک‌ی که به لندن فروخته می‌شد دوباره صادر می‌شد. فقط بخش کوچکی در داخل برای کدئین مصرف میشد.

به گفته دکتر روئل؛ تریاک ایرانی ۷۵ تا ۸۴ درصد محلول در آب بود و ۱۳ تا ۳۰ درصد گلوکز (قند) داشت. این قند که نوعی تقلب برای افزایش محصول محسوب می‌شد، معمولاً قبل از برداشت به کاسبرگ گل خشخاش مالیده می‌شد و درخشندگی و سختی تریاک‌ها هم به همین دلیل بود. همچنین در برخی نقاط تریاک‌هایی که برای بازار چین ساخته می‌شد را پس از خشک کردن با کمی روغن (به اندازه ۵ درصد وزن تریاک) می‌آمیختند تا با ذائقه چینی‌ها سازگارتر باشد.

بهترین تریاک ایران که بعدها به «تریاک سناتوری» شهرت یافت در ماهان و کوهمره کرمان کشت میشد.

دکتر پولاک، پزشک ناصرالدین شاه در این مورد نوشته است: تریاک ماهان و کوهمره بسیار قوی و ناب است. جنس نامرغوب از شاه عبدالعظیم و کاشان و قم به دست می‌آید. مصرف آن عمومیت دارد، و مانند حشیش سرشگستگی ندارد، و قبول عامه یافته است. تقریباً هر ایرانی که بتواند از عهده خرج آن برآید، حداقل روزی یک بار حب تریاک می‌خورد، و در ساحل دریای مازندران مصرف آن دو برابر مناطق دیگر است. قیمت تریاک هم در این دوره بسیار ارزان بود. قهوه خانه عرش در خیابان چراغ گاز تهران از پاتوق‌های شیرهای‌ها و تریاک‌ها بود و در آنجا قیمت دو استکان چای ۳ شاهی و قیمت سه مثقال تریاک و یک وعده قلیان ۷ شاهی بود.

تا پیش از سال ۲۶۱۸ مادی (۱۹۱۰ میلادی) هیچ قانونی برای تولید، مصرف یا خرید و فروش تریاک در ایران وجود نداشت و این ماده مخدر یکی از کالاهای صادراتی رسمی کشور بود تا اینکه وزارت مالیه در دوران مرتضی قلی خان صنیع الدوله در صدد نظام مند کردن آن برآمد. هدف از اینکار کاهش مصرف تریاک در ایران بود. برای این منظور مالیاتی برابر با ۳۰۰ دینار برای یک مثقال تریاک وضع شد. و مصرف شیر تریاک ممنوع اعلام شد.

با وجود وضع این قانون و فشارهایی که هم از خارج برای ممنوع یا حداقل محدود کردن کشت تریاک به ایران می‌آمد و هم مأموران «اداره تحدید تریاک» برای کسب مالیات به زارعان و فروشندگان می‌آوردند، تولید و مصرف تریاک در داخل ایران افزایش یافت. در سالهای پایانی دوره قاجار، ایران از تأمین کننده‌های عمده تریاک جهان بود و سالیانه هفت و نیم میلیون تومان از این راه درآمد داشت. این درآمد در سالهای بعد، افزایش یافت. مصرف تریاک در ایران بیش از هر جا در شرق ایران مشهود بود. در سیستان و خراسان اغلب مردم از زن و مرد و اطفال مبتلا به افیون بودند. رواج شیرخانه‌ها در ایران نیز در سالهای پایانی دوره قاجار از خراسان و سیستان آغاز شد و به تهران رسید.

همزمان جامعه ملل تلاش زیادی برای ممنوع کردن کشت خشخاش در جهان می‌کرد و دولت ایران را زیر فشار می‌گذاشت. این موضوع باعث نگرانیهای زیادی در ایران شده بود که بخش مهمی از اقتصاد کشور را وابسته به صادرات تریاک می‌دیدند. در مارس ۱۹۲۷ میلادی جامعه ملل برای منع کشت خشخاش و تولید تریاک در جهان وارد شور شد. انتشار خبر این جلسات در ایران نگرانی آفرید. دولت ایران دستورالعمل کتبی و صریحی به

نماینده اش در مقر جامعه ملل داد که به این جامعه ابلاغ کند، هیچ نوع تعهدی و قولی از طرف دولت ایران بدون تصویب مجلس شورای ملی انجام پذیر نیست.

در آن زمان که اعتیاد به تریاک بیداد میکرد به فرمان رضا شاه بزرگ مصرف تریاک برای نظامیان و افراد اداری ممنوع بود.

این تصویر غم انگیز زندگی مردم در ایران ناشی از مصرف تریاک موجب بروز دغدغه هایی برای رضا شاه بزرگ شد و برای مقابله با آن به خصوص از سوی مشاهده گران غربی در سال ۲۶۳۶ مادی (۱۹۲۸ میلادی) دولت با به تصویب رساندن قانونی در مجلس، کلیه معاملات و نگاهداری و فرآوری و حمل و نقل و صدور تریاک را در داخل و خارج کشور به انحصار خود درآورد. کشت تریاک از آن پس مشروط به کسب مجوز از اداره مالیه شد و تریاکی که برداشت می شد بایستی تنها به این اداره فرخته شود. پس از مصرف تریاک نیز، سوخته آن به بهای مثقالی یکصد دینار از مصرف کنندگان خریداری می شد. واردات تریاک کاملاً ممنوع شد. بنابر این قانون، دو میلیون تومان بودجه برای تأسیس «مؤسسه انحصار تریاک» در اختیار دولت گذاشته شد.

ممنوعیت تریاک

در سال ۲۶۵۸ مادی (۱۹۵۰ میلادی) طرحی از سوی دکتر جهانشاه صالح وزیر بهداری برای ممنوعیت کشت تریاک ارائه که شاه فقید آنرا به صورت فرمان صادر کرد. این طرح در مجلس شورا و سنا با مخالفت نمایندگان مواجه شد . آنها می گفتند که دولت از بابت فروش تریاک ۳۰۰ میلیون تومان درآمد دارد! همچنین این که کشت خشخاش به آب و نگهداری چندانی نیاز نداشت و در صورت ممنوعیت کشت آن، محصول دیگری وجود نداشت که بتواند با این ویژگی ها جایش را بگیرد. در برخی استان ها مانند لرستان، درآمد اصلی کشاورزان از تولید تریاک بود. هرچند عمده این درآمد نصیب مالکان می شد، به گونه ای که در سال های بین ۲۶۴۹ تا ۲۶۵۸ مادی (۱۹۴۱ تا ۱۹۵۰ میلادی) مالکان تریاک را کیلویی ۳۲ تومان از کشاورز می خریدند و کیلویی دویست و پنجاه تومان به دولت می فروختند اما درآمد دولت از آن از سالی هشتصد هزار تومان بیشتر نمی شد.

شمار معتادان کشور در آن سال ها بنابر آمار وزارت بهداری بیش از یک و نیم میلیون تن که معادل هفت درصد کل جمعیت کشور بود. ۹۸ درصد این افراد، معتاد به تریاک یا شیره بودند. در همان زمان، هفتاد هشتاد درصد خودکشی ها با خوردن تریاک صورت میگرفت .

پس از ممنوعیت کشت خشخاش و مصرف تریاک در سال ۲۶۶۳ مادی (۱۹۵۵ میلادی) شمار معتادان کاهش یافت اما با ورود تریاک از کشورهای همسایه به‌ویژه از طریق مرزهای شرقی کشور که ممنوعیتی در آن‌ها وجود نداشت، شمار معتادان دوباره رو به افزایش گذاشت. در جمهوری جهل و جنون و جنایت اسلامی که سپاه پاسداران به عنوان بزرگترین قاچاقچی مواد مخدر در جهان معرفی شده است، ایران اسلام زده و مردمانش از درد جانسوز اعتیاد رنج می‌برند.

برابر گزارش سال ۱۹۹۹ میلادی، کمیته بین‌المللی کنترل مواد مخدر سازمان ملل متحد، در ایران پیش از فتنه خمینی، ۲ میلیون تن (۴ درصد کل جمعیت ایران) مصرف‌کننده مواد مخدر بودند که با استقرار حکومت آخوندی به دلیل آنکه نظارت دولت بر کنترل مواد مخدر به پایینترین سطح رسیده بود، و سپاه پاسداران به بزرگترین باند مافیائی مواد مخدر تبدیل شده بود، تولید و توزیع مواد مخدر در کشور به یکباره رو به فزونی گرفت و به اذعان مقامات رسمی کشور حدود ۵ درصد از کل جمعیت کشور در آن هنگام، معتاد به مواد مخدر بودند. یعنی در عرض یکسال یک درصد بر میزان مبتلایان افزوده کشت. امروزه در رژیم آخوندی مردم ایران در دام هروئین، کوکائین، تریاک، حشیش و دیگر روان‌گردانها دست و پا می‌زنند و میزان اعتیاد در مردان ۹۰ و در زنان ۱۰ درصد است.

آخوند سید ابوالقاسم کاشانی دشمن قسم خورده عبدالحسین هژیر

در ۲۳ خرداد سال ۲۶۵۶ مادی (۱۹۴۸ میلادی) مجلس شورای ملی به عبدالحسین هژیر ابراز تمایل نشان داد و از ۱۲۰ تن نمایندگان، ۶۶ تن به او رای دادند، سید ابوالقاسم کاشانی و باند او به تحریک دانشجویان دانشکده حقوق و فنی دست زده و آنها را روانه مجلس کردند. با تجمع دانشجویان در میدان بهارستان، بازاریان و کسبه و مردم بی‌خبر از همه جا گرد هم آمدند و پلیس برای تفرقه آنها دست به تیراندازی زدو جمعی مجروح شدند. سردار فاخر حکمت رئیس مجلس شورای ملی در مصاحبه ای ضمن تازش به آخوند کاشانی گفت: اگر کاشانی با زمامداری هژیر مخالف است باید نمایندگان مجلس را توجیه کند، نه اینکه دانشجویان و مردم را به شورش و تظاهرات تشویق کند. آخوند کاشانی بی توجه به سخنان فاخر حکمت، از هم‌ریشان خود در قم، مشهد، اصفهان و قزوین خواست تا مردم را به خیابان آورده و علیه هژیر دست به تظاهرات بزنند. آخوند کاشانی از مریدش، تروریست معروف نواب صفوی خواست که بازاریان و طلبه ها را در حالیکه به سر قرآن

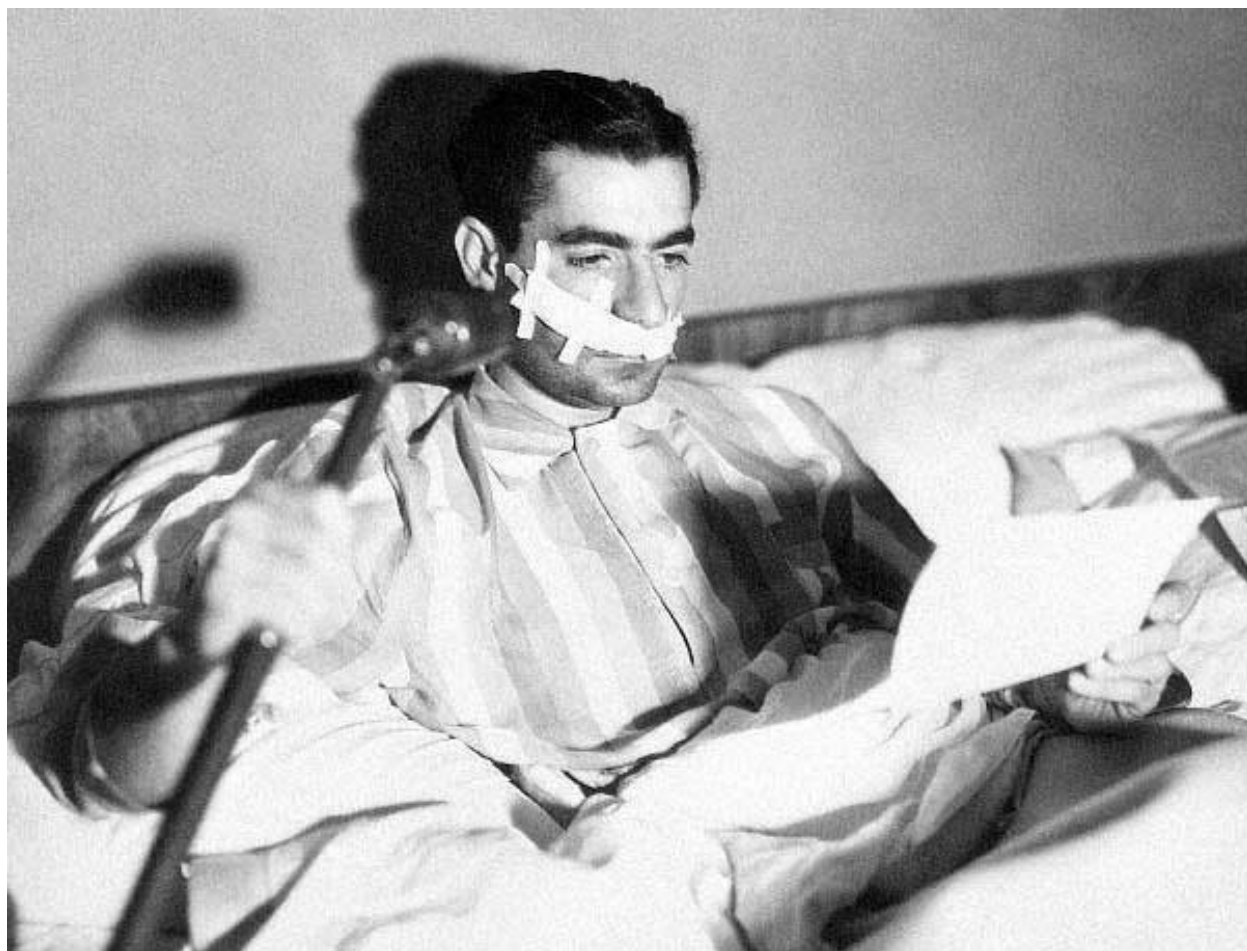
حمل می کنند به میدان بهارستان بیاورد و نواب صفوی چندین هزار خردگم کرده را راهی میدان بهارستان نمود. بین گارد مجلس و ماموران انتظامی با شرکت کنندگان در تظاهرات درگیری پیش آمد که در جریان آن تعدادی مجروح شدند. زمانیکه هژیر کابینه خود را معرفی کرد ، تظاهرات شدیدی در صحن مجلس روی داد که آتش بیار آن آخوند کاشانی بود. چند تن از نمایندگان نظیر حائری زاده ، مکی ، رحیمیان و آشتیانی زاده علیه هژیر سخنرانی کردند. هژیر برای دادن رشوه به آخوند ها از هیت دولت خواست تا لایحه منع فروش مشروبات الکلی در قم ، مشهد و شهر ری را تصویب کنند. در اقدام بعدی زیارت مکه که پس از قتل ابوطالب افخمی اردکانی توسط پلیس مکه ممنوع شده بود ، آزاد گشت در ۱۵ آبان ماه ۲۶۵۶ مادی (۱۹۴۸ میلادی) عبدالحسین هژیر و تمامی اعضای کابینه اش استعفاء داده و مجلس تمایل خود را به محمد ساعد به عنوان نخست وزیر بعدی اعلام می کند. در همان روز یکی از مهره های زشت کردار و زشت پندار و پشت به وطن کرده ، یعنی مهندس مهدی بازرگان به ریاست دانشکده فنی انتخاب میشود.

ترور ناموفق محمد رضا شاه پهلوی

در بعدازظهر ۱۵ بهمن سال ۲۶۵۶ مادی (۱۹۴۹ میلادی) در جلوی دانشکده حقوق دانشگاه تهران شاه فقید هدف چند گلوله قرار گرفت . با وجودیکه ناصر فخرآرائی که خود را خبرنگار روزنامه پرچم اسلام جا زده بود و در حقیقت از اعضای حزب خائن توده بود در نزدیکی شاه بود ، ولی گلوله ها موثر واقع نشد و گارد محافظ شاه با شلیک گلوله ، ضارب را به قتل میرسانند.



لحظه ترور شاه در دانشگاه تهران



شاه پس از ترور نافرجام دانشگاه تهران



ناصر فخر آرائی ضارب شاه

ناصر فخر آرائی در ۲۶۲۸ مادی (۱۹۲۰ میلادی) در تهران به دنیا آمد . پدرش حسین پاسبان و مامور اجراء دارائی بود . حکم تخلیه خانه ، تقسیم اموال بین وارثان و مصادره اموال میکرد . ناصر فخر آرائی در نوجوانی بخاطر جو نامناسب خانه ، از آن گریخت . او به عکاسی و فوتبال علاقه مند بود. او در چاپخانه ای در خیابان لاله زار کار میکرد که با تعطیلی چاپخانه بیکار شد. او از طریق عبدالله ارگانی که یکی از اعضای حزب خائن توده بود به این سازمان پیوست. او توانست با روزنامه پرچم اسلام که مدیرش فقیهی شیرازی ، داماد آخوند ابوالقاسم کاشانی بود ارتباط بر قرار کند. در ترور شاه باید به نقش آخوند کاشانی و حزب خائن توده به یک میزان نگاه کرد. در سالگرد افتتاح دانشگاه تهران ، محمد رضا شاه پهلوی برای اعطای دانشنامه تحصیلی دانشجویان دانشکده حقوق رفته بود. فخر آرائی در هیت خبرنگاران روزنامه پرچم اسلام پای پله های دانشکده به انتظار ایستاده بود. او به محض اینکه شاه را نزدیک خود دید با رولور کوچکی که داشت بسوی شاه پنج گلوله شلیک کرد. علیرغم اینکه شاه فریاد زد او را زنده بگیرید ولی سرتیپ صفاری رئیس شهربانی وقت با اسلحه کمری خود فخر آرائی را مورد هدف قرار داد . ناصر فخر آرائی به زمین افتاد که استوار دوم احمد اقبالی، استوار دوم رسول عمادی و استوار یکم محمد شکاری ترشیزی فخر آوائی را به گلوله بستند. منوچهر اقبال پس از شاه فریاد زد : او را نکشید ببینیم محرک او چه کسی و یا چه کسانی بودند.



جنازه ناصر فخر آرائی

در بررسی های به عمل آمده در روزهای پس از ترور مشخص شد که کارت خبرنگاری روزنامه پرچم اسلام برای ناصر فخر آرائی به توصیه رکن دوم ستاد ارتش صادر شد و صبح روز ۱۵ بهمن از طرف فقیهی شیرازی مدیر این روزنامه به او داده شده است. این

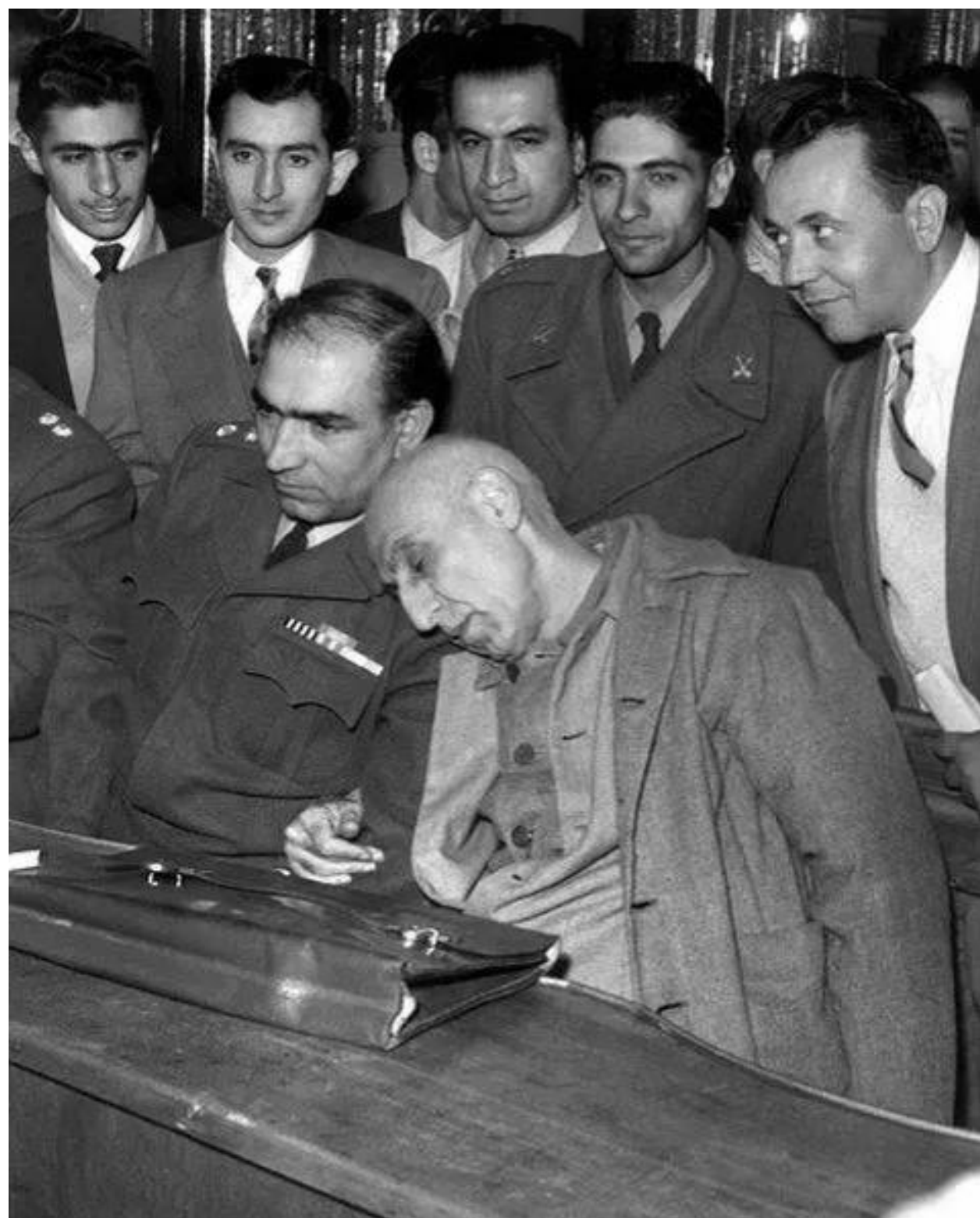
کارت را سرباز وظیفه‌ای بنام رضا زاهدی که ماشین‌نویس رکن ۲ بوده، شب قبل در مطب دکتر فقیهی ماشین کرده بود. مشخص نیست که چرا کارت خبرنگاری روزنامه پرچم اسلام برای فخرآرایی صادر شد، درحالی‌که قبلاً کارت خبرنگاری دیگری از روزنامه فریاد ملت داشته‌است! از سوی دیگر در جریان حادثه، ناصر فخرآرایی چند گلوله بسوی شاه شلیک می‌کند که تنها باعث جراحت سطحی در ناحیه لب او می‌گردد و متقابلاً سرتیپ صفاری رئیس شهربانی گلوله‌ای به پای ضارب می‌زند و او را زخمی می‌کند و فخرآرایی اسلحه خود را رها می‌کند سرپاسبان عبدالرسول از پشت سر او را می‌گیرد. در این حال شاه فریاد می‌زند او را نکشید، اما افرادانشناسی از پست سرنیروهای امنیتی چند تیر شلیک می‌کنند و این امر باعث میشود تا گارد محافظ، ناصر فخرآرایی را گلوله باران کنند و بدین ترتیب احتمال فاش شدن اسرار پشت پرده از بین رفت.

توییح کیانوری توسط کمیته مرکزی حزب توده، شک دست داشتن اعضای حزب در ترور شاه را قوی تر می‌کند. سندی که توسط بهمن زبر دست در تارنمای علی میرفطروس ارائه داده شده حکایت از آن دارد که نورالدین کیانوری در ترور شاه دست داشته است.

پس از ترور شاه در تهران حکومت نظامی اعلام و سرلشگر خلبان احمد خسروانی معاون ستاد ارتش فرماندار نظامی تهران گشت. تمامی خبرنگارانی که در دانشگاه تهران حضور داشتند، احضار شدند. دکتر علی اکبر سیاسی رئیس دانشگاه مورد بازجویی قرار گرفت و فقیهی شیرازی مدیر مسئول روزنامه پرچم اسلام بازداشت شد. پس از این ترور بود که هیئت دولت حزب خائن توده را غیرقانونی اعلام کرد و تمام مراکز و کلوپ های حزب در تهران و شهرستانها تعطیل شدند. آخوند نایکار ابوالقاسم کاشانی نیز به خرم آباد تبعید شد. عده زیادی از روزنامه نگاران در دادگاه نظامی محاکمه و محکوم شدند. دکتر مظفر بقائی در مورد غیرقانونی شمردن حزب توده به شاه اعتراض کرد و حسین مکی در مورد تبعید آخوند کاشانی به خرم آباد مجلس را مورد انتقاد شدید قرار داد.

تشکیل جبهه خائمانسوز ملی به رهبری محمد مصدق

در ۲۱ آبان سال ۲۶۵۷ مادی (۱۹۴۹ میلادی) جبهه ملی به رهبری دکتر محمد مصدق تشکیل شد تا با خیانت هایش ایران را به کام عقب مانده ترین، مرتجع ترین، خون ریزترین و فاسد ترین رژیم عالم یعنی جمهوری اسلامی بیندازد.



جبهه ملی ایران که به اختصار **جبهه ملی** نیز خوانده می‌شود به ظاهر سازمانی است سکولار ، دموکرات و ملی گرا ! که بر خلاف اهدافش همواره در خدمت تازی پرستان و اشغال کنندگان ایران بوده و هست.

جبهه ملی ایران در سال ۲۶۵۷ مادی (۱۹۴۹ میلادی) توسط سیاستمدارانی نظیر محمد مصدق ، حسین فاطمی ، کریم سنجابی ، سید علی شایگان ، ارسلان خلعتبری شهردار وقت تهران ، حسین مکی ، مظفر بقائی ، شمس الدین امیر علائی ، عمیدی نوری ، عباس خلیلی و احمد زیرک زاده تاسیس شد . در آن زمان رهبری این تشکل ایران بر باد ده با محمد مصدق بود. با پیشنهاد حسین فاطمی ملی شدن صنعت نفت در دستور کار آنها قرار گرفت که در بخش های آینده راجع به زیانهای کار آنها در امر ملی کردن صنعت نفت بدون هیچگونه شناخت از این صنعت و تنها بر مبنای عمل احساسی خواهم نوشت. در جلسه ای که در خانه فردی بنام نریمان تشکیل شد ، حسین فاطمی نظرش را اعلام و اعضای جبهه ملی بدون کوچکترین فکر آنرا تصویب کردند. در اردیبهشت سال ۲۶۵۹ مادی (۱۹۵۱ میلادی) محمد مصدق تشکیل دولت داد و هیتی را به ریاست مهندس مهدی بازرگان برای اجرای ملی شدن نفت راهی شرکت نفت کرد. پس از قیام ۲۸ مرداد و سرنگونی دکتر مصدق سید رضا زنجانی ، نهضت مقاومت ملی را تشکیل داد و بعد از شکست نهضت مقاومت ملی در سال ۲۶۶۸ مادی (۱۹۶۰ میلادی) فعالیت جبهه ملی توسط الله یار صالح ، کریم سنجابی ، غلامحسین صدیق ، باقر کاظمی و تنی چند بار دیگر شروع شد.

جبهه ملی یکسال پیش از فتنه خمینی تحت رهبری کریم سنجابی مجددا احیاء شد و با پیروزی فتنه خمینی بشکل کامل در خدمت ملایان درآمده و با خیانتی که به شاپور بختیار کردند ، ایران را به ملایان سپردند و بازرگان به عنوان نخستین نخست وزیر به دم جنبانی برای خمینی وژن پرداخت. اگر به گذشته نظری بیفکنیم بسیاری از مسائل دستگیر ما خواهد شد. پس از کشمکش های رزم آرا نخست وزیر و دکتر مصدق نماینده مجلس بر سر ملی کردن نفت و ترور رزم آرا توسط فدائیان اسلام، که خود ماجرای دارد ، حسین علاء نخست وزیر شد. او بر اثر اعتصابات گسترده کارگران خوزستان در فروردین ۲۶۵۹ مادی (۱۹۵۱ میلادی) و اعزام قوای سرکوب از مرکز و بحرانی تر شدن اوضاع، استعفا داد. در همین ایام، **جمال امامی، نماینده عامل انگلیس، نه به شکل جدی، بلکه با طعنه و تعارف، پیشنهاد نخست وزیری به دکتر مصدق داد و در میان حیرت همگان، مصدق هم بیشتر از روی لجبازی و پاسخ به این طعنه پذیرفت و رأی مجلس گرفت .** از آنجا که دولت، از همان ابتدا با کسری بودجه مواجه بود، انتشار اوراق قرضه را به اجرا درآورد.

از جهتی، چون امرای ارتش به کج رفتاری و کارشکنی در امور اجراییه دولت همت داشتند، دکتر مصدق خواستار اختیارات بیشتر، از جمله پست وزارت جنگ شد که از دوران رضاشاه انحصاراً در اختیار و کنترل خود او و بعدها پسرش بود، و محمدرضا شاه پهلوی آنرا نپذیرفت و همان شد که مصدق استعفا کرد و قوام به صدارت رسید؛ تا آنکه واقعه ۳۰ تیر ماه و استعفای قوام پیش آمد و شاه ناچار و با اکراه به خواسته های مصدق تن داد. ضمناً مصدق تقاضای تفویض اختیارات از مجلس، به مدت ۶ ماه نمود که آنهم مصوب شد و با چنین اختیاراتی، تمام وزارت خانه ها را بدون نگرانی از مجلس، از عناصر سنتی و هوادار روحانیت که به تدریج با او به مخالفت برمی خاستند، پاک کرد. همینطور ۱۳۶ افسر، از جمله ۱۵ ژنرال را بازنشسته و برکنار نمود. از جمله آنان، سرلشگر ارفع، هدایت، شاه بختی، حجازی، امیررحیمی، خسروانی و سرهنگ مقدم و ... بودند. همچنین با لایحه ای به تغییر قوانین انتخابات مجلس اقدام و ضمن انحصار رأی دهندگان به افراد باسواد، زنان را هم از حق رأی برخوردار نمود. این اقدامات باعث مخالفت مراجع قم و نمایندگان منتخب و مورد حمایت آنان در مجلس شد و زمانیکه مصدق برای بار دوم تقاضای تفویض اختیارات از مجلس نمود، این بار با مخالفت شدید آیت اله کاشانی، رئیس مجلس مواجه شد که آن را نوعی دیکتاتوری می خواند.

نکته مهم آنکه دکتر مصدق برای مسئولیت وزارت جنگ (دفاع) و سایر پست های کلیدی ارتش، به جز افشارطوس که به ریاست شهربانی گمارده شد، شخصیت های لایق و قابل اعتمادی نداشت و این بزرگترین نقطه ضعف او در مقابله با شاه بود که سرانجام موجب سرنگونی او گردید.

فرماندهان برکنار شده، متشکل و کمیته ای به نام نجات ملی ایجاد کردند؛ که هدفشان هماهنگی هرچه بیشتر با نظامیان برکنار نشده و آمادگی جهت سرنگونی دولت بود. کمیته نجات به اتفاق سپهبد زاهدی که شخصیت برجسته این جمع بود، در باشگاه افسران، تشکیل جلسه می داد و به جمع آوری نیرو و سازماندهی می پرداخت. همچنین با برخی از روحانیون بلندپایه، از جمله آخوند بهبهانی و کاشانی و حتی آخوند بروجردی هم ارتباط برقرار کرده و سعی در جلب حمایت آنان می نمود. در همین مقطع، گروهی از آنان مجلس را پناه خود گرفته و به اتفاق کسانی چون میراشرافی بدنام، علناً به توهین و هتاک و حتی با نشان دادن هفت تیر به تهدید نمایندگان طرفدار نهضت می پرداختند و متأسفانه به دلایلی، تقاضای نمایندگان از رئیس مجلس جهت اخراج این ارازل، با بی توجهی رئیس مجلس مواجه می شد.

درمقابل، معدودی از افسران که به عنوان نیروهای نظامی نهضت محسوب می شدند، از جمله سرتیپ محمود امینی، سرتیپ ریاحی، سرتیپ افشارطوس، سرتیپ سیه پور و سرهنگ غلامرضا نجاتی، اقدام به تشکیل سازمان افسران ناسیونالیست نمودند. هرچند برخی از نظامیان طرفدار نهضت ملی در سی ام تیرماه بسیار فعال ظاهر شده و رادیکال عمل کردند، اما رهبران سازمان افسران ناسیونالیست، بیشتر در رقابت با هم، بر سر پست و مقام قرار گرفتند.

با ربودن افشارطوس در اول اردیبهشت ماه و شکنجه و قتل او با طراحی و دخالت از جمله مظفر بقائی، سرلشکر زاهدی و مزینی که بیشتر به رخ کشیدن میزان قدرت، خشونت و انتقام و ایجاد وحشت در میان طرفداران دکتر مصدق بود، افسران ناسیونالیست روحیه خود را باخته و این سازمان عملاً متلاشی شد و همان بود که سرتیپ ریاحی نتوانست از قاطعیت و موقعیت نظامی خود در زمان حساس و به ویژه ۲۵ تا ۲۸ مرداد بهره گیرد و به انفعال گذراند. مشخص نیست افسران قسم خورده سازمان افسران ناسیونالیست که فرماندهی نیروی هوایی و پنج تیپ پادگان های تهران را عهده دار بودند، در این چند روزه حساس، چه می کردند و چه روابطی با قیام کنندگان برقرار شده بود که هیچ حرکتی از آنان دیده نشد و فقط تماشاچی تحولات شدند. همان بود که جهت پست ریاست شهربانی، پس از افشارطوس، شخص مطمئنی نداشتند و سرانجام سرتیپ دفتری که خود با افسران کمیته نجات ملی قیام کنندگان، سر و سری داشت و یک پای قیام بود و از قضا از نزدیکترین بستگان دکتر مصدق می شد به ریاست شهربانی کل کشور منصوب می گردد. سرتیپ دفتری بر خلاف نوشته های مغرضانه ملایان که او را به خیانت متهم کردند، هم مصدق را می شناخت و هم به ایران و مردم آن نظر داشت که چگونه مصدق رفاه آنها را به خطر انداخته و سه سال است که درهای بزرگترین پالایشگاه نفت جهان را بسته و خزانه دولت را خالی کرده است.

قاطعیت دکتر مصدق در تصفیه ارتش، از یک طرف و نداشتن نیروی جایگزین از طرف دیگر باعث شد تا حزب خائن توده به او پیشنهاد جایگزینی افراد نظامی خود را بدهد تا بطور کامل ایران را به کام روسها بیندازد که مصدق قبول نکرد.

با نظری ساده به این دو نیروی رودررو، برتری و آمادگی نظامیان طرفدار شاه کاملاً مشخص است و دکتر مصدق، فقط با حمایت توده ها و سوار بر موج احساسات و پشتیبانی

نظامیان حزب توده می توانست با قیام مقابله کند. همان هایی که از تاریخ ۲۵ تا ۲۷ مرداد به خیابان ها ریخته و به اصطلاح امروزی، میدان را در اختیار گرفته بودند.

علاوه بر قتل افشارطوس، آنهم در پست ریاست شهربانی کشور، که نشان از دست بالای نیروهای طرفدار شاه داشت، ماجرای نهم اسفند که توطئه همه جانبه برای قتل خود دکتر مصدق و پایان دادن به نقش او بود و با شرکت همه جریانات مخالف او شکل گرفت، زمان تعیین تکلیف قطعی دکتر مصدق با مخالفینش می بایست باشد. در این ماجرا، از اقدامات قوام السلطنه، آخوند بهبهانی و شعبان و دار و دسته اش و ملکه اعتضادی و حتی شخص هندرسون سفیر آمریکا که به بهانه مذاکره با دکتر مصدق، سعی در بیرون کشاندن از ساختمان و معطل کردن او داشت، همه مکمل هم بودند تا دکتر مصدق را همانجا به قتل برسانند و کار را تمام کنند. آخوند کاشانی همان روز، ضمن نامه به شاه و انتشار اعلامیه، جلسه غیر علنی را در مجلس برگزار می کند تا مانع مسافرت شاه به خارج از کشور شده و دکتر مصدق را تضعیف بنماید و اگر ابتکار سرگرد خیرخواه، افسر توده ای گارد جاویدان و عمل پیرنیا رئیس تشریفات دربار جهت خارج ساختن مصدق از مهلکه نبود، مسلماً آن صحنه گردانی به قتل دکتر مصدق می انجامید.

مشخص نیست چرا لااقل پس از قتل افشارطوس، خود نیروهای احزاب مختلف جبهه ملی با ایجاد گاردهای محافظ و ویژه، به مراقبت تنگاتنگ از دکتر مصدق روی نیاورند و حتی در روز ۲۸ مرداد، خبر چندانی از نیروهای طرفدار نهضت در مقابل خانه نخست وزیر نداریم

مرگ استالین و کشمکش بر سر جانشینی او، که همیشه آمریکا را از مداخله در ایران بر حذر می داشت و بارها به انگلیس هم هشدار داده بود، وضعیت مناسبی برای موافقت ژنرال آیزنهاور بود تا اینبار با چرچیل و قیام موافقت کند و این تغییر در موقعیت بین المللی، شاید می بایست هشدار می در آخرین مذاکرات نفت برای دکتر مصدق می بود. ریزش در نهضت ملی، از جمله جدایی آخوند کاشانی، قتل افشارطوس، واقعه نهم اسفند ماه، پشت کردن بقائی، حائری زاده و مکی، فشار روزافزون نمایندگان طرفدار شاه در مجلس، همگی نشان از محاصره روزافزون علیه مصدق و جبهه ملی داشت.

درواقع جبهه ملی، در یک سردرگمی سیاسی و فروپاشی تشکیلاتی قرار گرفته بود و مصدق را به جای تصمیم گیری جمعی، بیشتر به سمت قاطعیت فردی و افراطی سوق می داد؛ تا آنجا که برای رهایی از فشارهای بی وقفه مجلسیان به رفراندوم و انحلال مجلس و در اصل، قطع تنها تریبون عمومی خود اقدام کرد و او را از این میدان بزرگ محروم

ساخت. هرچند پیروزی با آراء بیش از ۹۰ درصد در رفراندوم، به او یک وجهه و اتوریته قانونی می بخشید، اما در شرایط اجتماعی میهن ما، به خصوص در آن زمان، این رأی بزرگ بیشتر یک حباب حمایتی بود که دکتر مصدق را در ارزیابی و موقعیت تکرار سی ام تیر دیگر، امیدوار و دلگرم می ساخت؛ اما در اصل، با واقعیت یک وزن کشتی مبارزاتی قطعی و نظامی که عملاً با آن مواجه بود همخوانی نداشت و مصدق را به سوی دستور استعفای نمایندگان طرفدار خود از مجلس کشاند و ۵۳ تن از نمایندگان هوادار او، حتی بعضی با تنی تبار و نیمه شب، از شهرستان ها به تهران آمده و بدون هیچ حقی و حرفی، از سوی جناب نخست وزیر برگه های استعفای خود را تقدیم او داشتند و متأسفانه اصرارها در بیهوده بودن امر، بر اراده او اثری نبخشید.

مجلس از اکثریت افتاد و به تعطیلی کشید و دوران فترت آغاز شد. با تعطیلی مجلس، وطن پرستان فرصت را مناسب تر دیده و شاه فقید را برای عزل او تحت فشار قرار دادند. زیرا خود، همه وسایل و بساط قیام را آماده و در دست داشتند.

ساعت ۲ بامداد ۲۵ مرداد، سرهنگ نصیری فرمانده گارد سلطنتی، سوار بر جیپ و با اسکورت یک زره پوش، به همراه ۴ کامیون سرباز به در خانه دکتر مصدق می رود تا نامه عزل او را با امضاء شاه و به تاریخ ۲۲ مرداد ماه به او تحویل دهد. مصدق که قبلاً توسط شبکه حزب توده و شخص کیانوری از ماجرا مطلع شده بود، دستور دستگیری سرهنگ نصیری را به ستوان شجاعیان افسر عضو سازمان نظامی حزب توده ایران داده و او عملیات دستگیری و خلع سلاح نصیری را با موفقیت انجام می دهد. همزمان برخی از نیروهای جبهه ملی از جمله دکتر فاطمی، زیرک زاده و حق شناس، به طور جداگانه توسط قیام کنندگان دستگیر می گردند. برای دستگیری سرتیپ ریاحی هم مراجعه می کنند، اما او در منزل نبوده!

شاه فقید که از قبل به رامسر رفته بود، از آنجا با هواپیمای یک موتور به بغداد می رود.

تهران متلاطم می شود

با وجود شکست کودتای ۲۵ مرداد بخاطر تعلل در برخورد جدی با قیام کنندگان و حتی آزاد گذاشتن بسیاری توسط سرتیپ ریاحی رئیس ستاد ارتش دکتر مصدق، از جمله طراح اصلی نظامی و عملیاتی، سرهنگ اخوی افسر رکن ۲ بسیار کارگشته و علیرغم حکم دستگیری، تحت حمایت رئیس ستاد آزاد بود

همان روز، تظاهرات ۱۰۰ هزار نفری در میدان بهارستان شکل می گیرد و دکتر فاطمی به سخنرانی های ممتد می پردازد. نیروهای حزب توده نیز در شهر به تظاهرات مشغولند. تا عصر ۲۷ مرداد، تهران با چنین حال و هوایی در تسخیر مردم بود.

عصر روز ۲۷ مرداد، هندرسون به دیدار مصدق می رود تا با تهدید دکتر مصدق از به قدرت رسیدن توده ای ها و افتادن کشور به دامن کمونیسم، دکتر مصدق را ناچار می کند تا دستور تخلیه خیابان ها و میادین و همچنین دستگیری تظاهر کنندگان را صادر کند. بسیاری از تظاهر کنندگان توده ای، زخمی و مضروب می شوند و ۶۰۰ تن همان شب دستگیر می گردند.

خیابان ها خالی و در اصل، یک حکومت نظامی به دست خود دکتر مصدق برقرار می گردد و مصدق، پروسه شکست خود را کلید می زند. نظامیان، حاکم خیابان ها می شوند.

از همان عصر ۲۷ مرداد قیام کنندگان عملیات خود را استارت می زنند. گردان زرهی تانک های شرمین پادگان سلطنت آباد که در اصل، سرنوشت ساز عملیات نظامی در کل تهران بود و به همین خاطر، از قبل طبق برنامه چینش خود دکتر مصدق به عنوان گردان مستقل، تحت فرماندهی سرگرد امیرخلیلی افسر وفادار به مصدق عمل می کرد و فقط با دستور کتبی سرتیپ ریاحی رئیس ستاد، حق تحرک داشت، با طراحی ماهرانه سرهنگ اخوی و اجرای سرهنگ نوذری فرمانده پادگان قصر با تعویض غیرقانونی افسر نگهبان و افسر نگهبان ارشد پادگان سلطنت آباد، در اصل سرقت شده و به دست قیام کنندگان می افتد و به این وسیله پیروزی آن ها تضمین می گردد.

صبح ۲۸ مرداد، چیز زیادی برای قیام کنندگان نمی ماند و دکتر مصدق مات می شود.

بعداز ظهر، منزل دکتر مصدق هم مستقیماً مورد تهاجم تانک های شرمین قرار می گیرد. سرهنگ ممتاز به دفاع سنگین از منزل دکتر مصدق می پردازند و طی چندین ساعت مقاومت، به کشته شدن تعدادی از افسران و سربازان وفادار شاه فقید و زخمی شدن خود سرهنگ ممتاز می انجامد.

در اینجا هیچ خبری از نیروهای جبهه ملی و مقاومتشان در برابر قیام کنندگان نیست. در صبح ۲۸ مرداد، درحالیکه بسیاری از تانکیست ها از افسران حزب توده و در پست های

خود مشغول خدمت بودند، چون هیچ دستور خاصی مبنی بر مقاومت و یا حمله به نیروهای قیام‌کنندگان نداشتند، مبهوت صحنه و بلاتکلیف مانده بودند.

در توجیه بی عملی حزب توده، آقای کیانوری می‌نویسند، روز ۲۳ مرداد باز هم حزب ما در نشریات صبح خود، خطر کودتای قریب الوقوع را منتشر ساخت. همان روز، سرهنگ مبشری باز هم به منزل من آمد و خبر آورد که برای شب، قرار حتمی حمله گارد گذاشته شده است و ضمناً اسامی برخی افسران بالارتره ای را که گرداننده کودتا بودند با خود آورده بود. در میان این اسامی، نام سرتیپ دفتری هم بود که خواهرزاده دکتر مصدق و مورد اطمینان او بود و از طرف او به ریاست شهربانی کل کشور منصوب شده بود. من در همان... ساعت، باز از راه اندرونی با دکتر مصدق ارتباط گرفتم

همه این نکات، اطلاعات حزب را از قیام محرز می‌کند. اما چرا دستور تهیه نقشه ضدقیام و وظایف به هریک از واحدها در صورت وقوع قیام طراحی نمی‌شود و به بی عملی و انفعال می‌گذرد، مشخص نیست.

دانشگاه پهلوی شیراز به دست محمد رضا شاه پهلوی افتتاح شد

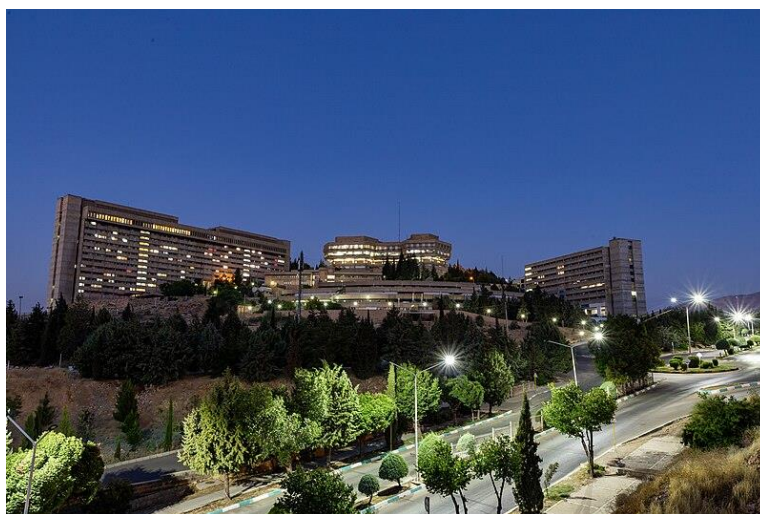
در ۲۸ آذرماه سال ۲۶۵۷ مادی (۱۹۴۹ میلادی) دانشگاه پهلوی شیراز که از معتبرترین دانشگاه های جهان است توسط محمد رضا شاه پهلوی افتتاح شد.

دانشگاه پهلوی، دارای دومین پردیس بزرگ ایران است و طراحی آن، توسط معمار آمریکایی که مرکز تجارت جهانی را نیز طراحی کرده بود (مینورو یاماساکی)، انجام گرفت. همچنین دانشگاه پنسیلوانیا (پن) برای ایجاد آموزش عالی به سبک آمریکایی در این دانشگاه به دولت ایران یاری رسانده است.

دانشگاه شیراز در زمینه ایجاد برنامه‌های دکترا نیز در ایران پیشگام بوده است. درحال حاضر این دانشگاه دارای بیش از ۲۰۰۰۰ دانشجو، با ۲۰۰ دوره کارشناسی، ۳۰۰ دوره کارشناسی ارشد، یک دوره دکترای دامپزشکی و ۱۵۰ دوره دکتری با ۷۰۰ استاد مشغول فعالیت است. میراثی ارزشمند از زمان شاه فقید که به دست ملایان بی فرهنگ و اشغالگر افتاد.



در زمان شاه فقید این دانشگاه در بین دانشگاه های معتبر جهانی در زمینه پزشکی رتبه ششم در جهان را داشت. در رتبه بندی دانشگاه های آسیا ، دانشگاه پهلوی شیراز رتبه نخست را دارا بود. دانشکده کشاورزی این دانشگاه از اولین دانشکده های کشاورزی ایران بود





لوگوی دانشگاه پهلوی شیراز

تاسیس اولین بانک خصوصی ایران در زمان محمد رضا شاه پهلوی
در دوم بهمن سال ۲۶۵۷ مادی (۱۹۵۰ میلادی) اولین بانک خصوصی ایران بنام بانک بازرگانی با سرمایه ۵۰ میلیون ریال تاسیس شد.



این بانک بشکل شرکت سهامی در محل سابق بانک شاهی واقع در خیابان بوذرجمهری با ۱۸ کارمند شروع به کار کرد. شعبه این بانک در خیابان سعدی بود.

بانک بازرگانی فعالیت‌های چشمگیری در رقابت با بانک‌های دولتی مانند بانک‌های ملی، سپه، کشاورزی، رهنی، کارگشایی و صنعتی آغاز کرد و به ارائه انواع خدمات بانکی بود مبادرت ورزید. یکی از اقدامات این بانک در آن زمان افتتاح حساب سیار بود.

دارندگان این حساب به وسیله دفترچه می‌توانستند از موجودی خود در تمام شهرستان‌هایی که بانک در آنجا شعبه داشته‌است برداشت نمایند. علاوه بر آنکه به موجودی این حساب‌ها سود قابل ملاحظه‌ای نیز تعلق می‌گرفت و سالانه دو بار نیز در ماه‌های مهر و بهمن قرعه‌کشی انجام و به برندگان جوایزی تعلق می‌گرفت.

سرمایه پرداختی «بانک بازرگانی ایران» در پایان اسفند ماه ۲۶۷۸ مادی (۱۹۷۱ میلادی) به مبلغ ۲۵۰ میلیون ریال می‌رسید. این بانک پس از پیروزی فتنه خمینی در بانک تجارت ادغام شد.



بانک بازرگانی ایران

مصطفی تجدد که در رشته اقتصاد و حقوق در آلمان تحصیل کرده بود و سابقه فعالیت در بانک ملی و بانک صنعتی و معدنی ایران را داشت، با همکاری محمدعلی مفرح، نخستین بانک خصوصی ایرانی را به نام «بانک بازرگانی ایران» با سرمایه‌ای حدود ۵۰ میلیون ریال تأسیس کردند.

این بانک در هامبورگ آلمان و لندن نیز شعبه داشت.

دشمن ایران و ایرانی آخوند کاشانی از تبعید لبنان بنا به اصرار دولت علی منصور به ایران بازگشت.

اینکار علی منصور، نمونه ای از بی سیاستی دولتمردانی بود که گرد شاه فقید جمع شده بودند. در ۲۰ خرداد ۱۳۵۸ مادی (۱۹۵۰ میلادی) بنا به اصرار دولت علی منصور آخوند نابکار ابوالقاسم کاشانی که پس از واقعه ۱۵ بهمن دوسال پیش به لبنان تبعید شده بود در میان شور و تظاهرات جبهه ملی و ایرانیان خردگم کرده که صنف بازاری در آن بیشتر به چشم میخورد وارد ایران و تهران شد . درد اینجاست که آن استقبال تا آن زمان بی سابقه بود. پس از ترور شاه در دانشگاه تهران که شرح آنرا پیش از این دادم ، آخوند کاشانی دستگیر و به زندان فلک الافلاک خرم آباد و سپس به بیروت تبعید میشود.

یک هفته پس از ورود کاشانی به ایران ، دکتر محمد مصدق پیام این پشت به وطن تازی پرست را برای نمایندگان مجلس شورای ملی می خواند : نفت ایران ، متعلق به ملت ایران است. کسانی که مرا تبعید کردند باید مجازات شوند. قتل ناصر فخرآرائی مانع از کشف دسیسه ترور شاه شد. ملت ایران زیر بار دیکتاتوری نمی رود. تصمیمات مجلس موسسان که شاه درست کرده اعتبار ندارد.

آخوند کاشانی به محض بازگشت به ایران به ابن بابویه و به خانه تروریست فدائی اسلام ، حسین امامی قاتل احمد کسروی میرود تا به پدر و مادر او سر سلامتی بگوید !!



آخوند نابکار ابوالقاسم کاشانی

در پیامی که آخوند کاشانی از لبنان برای نمایندگان مجلس شورای ملی فرستاد و از سوی سید ابوالحسن حائری زاده یزدی نماینده این مجلس خوانده شد دلایل این تبعید چنین آمده است: تبعید این خادم اسلام و ملت با آن وضع فجیع، برای تغییر قانون اساسی و انتخابات فرمایشی و سوار کردن خیانت‌کاران و نورچشمان به گرده این ملت فلک‌زده و مسئله نفت و تجدید بانک شاهی است! کاشانی به خوبی میدانست که بانک شاهی توسط بانک بازرگانی با سرمایه ۱۰۰ در صد ایرانی خریداری شده و وجود خارجی ندارد.

امروزه در جمهوری جهل و جنون و جنایت اسلامی علیه مصدق و به نفع آخوند کاشانی مطالب زیادی نوشته شده و یا میشود. قدر مسلم اینجاست که دفاعیات سید محمود کاشانی فرزند آخوند ابوالقاسم کاشانی و استاد دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی رژیم آخوندی از پدرش که او طراح مسئله ملی شدن نفت بوده و مصدق آنرا بنام خودش ثبت کرده و یا اینکه مصدق زمانی که استاندار فارس بوده با انگلیس ها سرو سری داشته و انگلیس ها از نخست وزیر وقت می خواهند تا مصدق در استانداری فارس بماند. سید محمود کاشانی ادعا می کند که نامه سفیر انگلیس در دوره چهاردهم مجلس اقصاء شد. فرزند کاشانی اضافه می کند که مصدق پس از کودتای سوم اسفند رضا شاه بخاطر همکاری با پلیس جنوب انگلیس ها به چهار محال بختیاری گریخت و سه ماه در آنجا متواری بود. این استاد دانشگاه می نویسد: هیچ ننگی برای یک دولت مرد ایرانی بالاتر از این نمی تواند باشد که وزیر مختار و یا سفارت یک دولت بیگانه برای دادن پست و مقام دولتی برای او سفارش کرده باشد! این سخنان را یک تازی پرست اشغالگر میزند که تمامی سیستم ملائی تحت نظر و فرمان بیگانه جنایتکاری چون پوتین است.

در ۵ تیرماه همین سال علی منصور از نخست وزیری کنار رفته و حاج علی رزم آرا جایگزین او شد. بلافاصله آخوند کاشانی و جبهه ملی اعلامیه هائی علیه رزم آرا صادر کردند. آنها از مردم خواستند تا مقابل مجلس تظاهرات کنند. بنا به دعوت کاشانی و جبهه ملی جمعیت کثیری در ۱۱ تیرماه در میدان بهارستان جمع و بین آنها و نیروهای انتظامی زدو خورد شدیدی رخ داد.

رزم آرا در نخستین اقدامات شهری خود ولگردان و بی خانمان های تهران را جمع و در باغ امین آباد به آنها جای داد. و از مردم خواست به هنگام سوار شدن به اتوبوس در صف به ایستند. گام سوم ممنوعیت بوق زدن در شهر و خصوصا نزدیک بیمارستانها بود.

فراری دادن زندانیان توده ای از زندان قصر

در ۲۴ آذرماه سال ۲۶۵۸مادی (۱۹۵۰ میلادی) تهران شاهد نمایشی است که تنها در فیلم هائی نظیر بالاتر از خطر میتوان آنرا دید.

یکی از رویدادهای مهمی که تا سالها در عرصه سیاسی ایران تاثیرگذار بود فرار گروهی از زندانیان حزب توده از زندان قصر بود. کنگره دوم حزب توده در ۲۶۵۶ مادی (۱۹۴۸ میلادی) در تهران آغاز شد. دبیران حزب و گروهها و کمیته های داخلی حزب انتخاب شدند اما با سوء قصد به جان محمدرضا پهلوی توسط ناصر فخرایی عضو سابق حزب در محوطه دانشگاه تهران، از سوی منوچهر اقبال وزیر کشور وقت، عده ای از اعضای هیئت اجراییه یعنی یزدی، کیانوری، قاسمی، بقراطی، جودت و چند تن دیگر از اعضای کمیته مرکزی و مسئولین توقیف شدند. حزب، غیرقانونی اعلام شد و از این پس فعالیت مخفیانه خود را آغاز کرد. سایر رهبران حزب با خروج رضا رادمنش، احسان طبری و فریدون کشاورز به خارج از کشور موافقت نمودند. این سه تن مخفیانه از کشور خارج و طبق معمول به مسکو پناه بردند.

احسان طبری معتقد است: «در داخل حزب تحولاتی وجود داشت که از آن رهبری رسمی، به موقع آگاه نشد. در آن ایام نقشه تیراندازی به شاه از طرف محافلی در ایران تعقیب می شد. چنانکه افشاگری پلنوم چهارم ده سال بعد، روشن کرد. کیانوری با وساطت عبدالله ارگانی با ناصر فخرایی (عامل تیراندازی به شاه) در تماس بود و برای او روشن بود که فخرایی نیت اجرای تیراندازی به شاه را دارد. پنهان بودن اقدامات برخی از اعضای حزب توده، قبل از تیراندازی به شاه سابقه داشت. بعد معلوم شد که به اتکا دفترچه ای که در بغل فخرایی مقتول کشف شد، نامی از حزب توده آمده است.

ده تن از اعضای زندانی حزب توده و از جمله اعضای هیئت اجراییه حزب که در پی فشار خانواده های زندانیان به زندان قصر انتقال یافته بودند با یک نقشه از پیش طراحی شده از سوی هیئت دبیران سازمان افسری و مسئول آن در رهبری حزب که در آن زمان دکتر فروتن بود و برخی از آنان حتی در کابینه های سابق به مقام وزارت هم رسیده بودند از زندان قصر فرار کردند. سازمان یاد شده مهمترین پوشش و سپر امنیتی حزب در برابر ضربات مخالفان رژیم بود. کیانوری یکی از اعضای عالی رتبه حزب در خاطرات خود می گوید: ما از طریق افسران تودهای در مراکز مهم نظامی مانند رکن دو ارتش، فرمانداری نظامی، دادرسی ارتش و غیره می توانستیم از بسیاری مسائل مطلع شویم و خود را حفظ کنیم. این سازمان اولین بار در سال ۲۶۵۲ مادی (۱۹۴۴ میلادی) و توسط عبدالصمد

کامبخش، سرهنگ عزت‌الله سیامک و خسرو روزبه تاسیس شد.

انور خامه ای یکی از اعضای عالی‌رتبه حزب توده در رابطه با این سازمان چنین می‌گوید «پس از آذر ۲۶۵۴ مادی (۱۹۴۶ میلادی) و پیوستن افسران ناراضی تشکیلات مخفی آن محکم‌تر گردید. بعداً حزب از سازمان افسران و اعضای آن در موارد متعددی به عنوان ابزار کار استفاده کرد و کارهای دشوار و خطرناکی را که اعضای غیرنظامی حزب نمی‌توانستند یا نمی‌خواستند انجام دهند به عهده آنان واگذار می‌کرد مانند کشتن و ترور اشخاص، خرابکاری در تاسیسات نظامی، دزدی اسلحه و تجهیزات و فرار دادن زندانیان سیاسی.

اعضای حزب از جمله کیانوری، مرتضی یزدی، جودت، نوشین و قاسمی قبلاً در اختیار محاکم نظامی بودند که یک دادگاه دادگستری تهران اوایل آذر آن سال به اعتراضشان رسیدگی و اقدام محاکم نظامی در باره آنان را خارج از صلاحیت اعلام داشت و حکم داد که پرونده برای تحقیق به دادسرای تهران ارسال شود. پس از ابلاغ حکم به دستگاه قضایی ارتش، بررسی و مذاکره برای رد و یا قبول آن آغاز شد. ۱۸ روز پس از صدور این حکم در حالی که هنوز تصمیمی درباره ارسال پرونده به دادسرای تهران گرفته نشده بود و بعید بود که با آن موافقت شود ده نفر از رهبران حزب، که از زمان غیرقانونی کردن حزب دستگیر شده بودند به کمک دو تن از افسران شهربانی عضو سازمان نظامی (قبادی و رفعت محمد زاده) با سازماندهی روزبه و عباسی موفق به فرار از زندان شدند. پنج تن از آنها (کیانوری، قاسمی، مرتضی یزدی، جودت، بقراطی) به سه نفری که از اعضای هیئت اجراییه باقی مانده بودند (دکتر بهرامی، علی علوی، دکتر فروتن) ملحق می‌شوند و این هیئت اجراییه هشت نفری، در یکی از حساس‌ترین دوران‌های مبارزه برای ملی کردن نفت، زمام رهبری (حزب) را بدست می‌گیرد.

سازمان نظامی افسران حزب با تهیه نقشه قبلی دو نفر از اعضای خود را به عنوان افسران نگهبان داخلی و خارجی به زندان قصر منتقل می‌کند. این دو نفر در شیفت‌های مختلف بودند تا بالاخره موقعیت را به گونه ای فراهم کردند که در یک شیفت قرار بگیرند. یک نفر با لباس افسری ارتش (سرهنگ دومی) و خودرو نظامی شامل ۸ گروهان به زندان قصر مراجعه و ضمن نشان دادن یک حکم ساختگی به امضای رزم آرا خود را نماینده دستگاه قضایی ارتش معرفی و زندانیان را تحویل گرفت. دو افسر نگهبان زندان هم که از پیش در جریان ماجرا بودند بهانه بدرقه زندانیان با همین خودرو فرار کردند. از میان این عده بعداً دکتر یزدی دستگیر و به اعدام محکوم شد که مجازات او به حبس ابد کاهش یافت سال‌ها بعد، پس از بهبود مناسبات ایران با شوروی، یکی از دو افسر نگهبان زندان

قصر که پس از فرار، به آن کشور رفته بود به ایران تسلیم و اعدام شد.

کیانوری دبیر کل حزب توده ماجرای این فرار را چنین شرح می‌دهد «دوستان ما در سازمان افسری با تلاش موفق شدند که دو افسر شهربانی را به عنوان افسران نگهبان داخلی و خارجی به زندان قصر منتقل کنند. البته یکی از آن‌ها از قبل بود. این کار دشواری نبود، زیرا کار در زندان برای افسران شهربانی هیچ کششی نداشت و معمولاً افسران بی دست و پا به زندان منتقل می‌شدند. این دو نفر در شیف‌های مختلف بودند تا بالاخره موقعیت را به گونه ای فراهم کردند که در یک شیف قرار بگیرند. دوستان ما در سازمان افسری روی یک برگ کاغذ ستاد ارتش، یک حکم ساختگی به امضاء رزم آرا درست کردند و با یک کامیون نظامی به زندان مراجعه و درخواست تحویل ما را برای انتقال کردند. چون تحویل گرفتن ما سابقه داشت افسر نگهبان خارجی، قبادی تلفن را بر می‌دارد و یک شماره جعلی می‌گیرد و وانمود می‌کند که در حال صحبت و کسب اجازه برای تحویل ماست. افرادی که برای انتقال ما آمده بودند، شامل یک افسر و تعدادی سرباز می‌شدند. بالاخره به داخل بند خبر دادند که این افراد برای انتقال آماده شدند. در این موقع سایر زندانیان شروع به داد و فریاد کردند که رفقای ما را کجا می‌برید، می‌خواهید آن‌ها را اعدام کنید. البته ما به یک نفر که مورد اعتماد بود و مسئولیت سایر زندانیان را داشت جریان را گفته بودیم که پس از خروج ما سایرین را آرام کند و خیالشان را راحت کند که اتفاق سوئی برای ما نیفتاده است. ما را به خانه‌های امنی که از قبل تهیه شده بود منتقل کردند. مدتی پس از خروج ما مأمورین زندان متوجه می‌شوند که ستوان زندان حضور ندارد. به داخل زندان تلفن می‌زنند و می‌بینند که افسر نگهبان داخل هم نیست. به مرکز شهربانی تلفن می‌زنند و آن‌ها با ستاد ارتش تماس می‌گیرند و متوجه فرار ما می‌شوند. بلافاصله گشت در شهر به راه افتاد ولی کار از کار گذشته بود و ما در شهر تهران مخفی شده بودیم.

عبدالله ارگانی از جمله اعضای حزب توده و نویسنده کتاب ترور ناموفق شاه یکی از دوستان نزدیک ناصر فخرایی عامل ترور شاه بود. ارگانی که خود از افراد مورد اعتماد رهبری وقت حزب توده بود پس از دستگیری ابتدا به اعدام و سپس با یک درجه تخفیف به حبس ابد محکوم شد. سال‌ها در زندان های تهران، شیراز و خارک همراه با سرشناس‌ترین شخصیت‌های مرتبط با حزب توده هم بند بود.

وی در در رابطه با فرار زندانیان می‌گوید: «آن شب، سران حزب با لباس و کفش به بستر رفته بودند. این آخرین خاطره من از یاران و هم‌زمان قدیمی‌ام بود. درست به خاطر نمی‌آورم که آیا ستوان رفعت محمدزاده افسر کشیک بیرون زندان بود و ستوان حسین قبادی رئیس بخش زندان یا بالعکس. اما می‌دانم که هر دوی آنان از اعضای سازمان نظامی حزب

بودند. وقتی کامیون ها برای بردنشان می آیند همه ما به جز سران حزب در خواب بودیم. قبادی آهسته طوری که کسی بیدار نشود سران حزب را خبر می کند که وقت فرار است. ستوان قبادی برای حفظ صورت ظاهر نزد سایر ماموران کلاش را عمدا در اتاق نگهداری می گذارد تا نشانه این باشد که قصد دارد زندانیان را در بیرون از زندان تحویل دهد و مراجعت کند. در ضمن باید بگویم که اول قرار نبود خسرو روزبه همراه آنان برود ولی با اصرار چند تن از سران تصمیم می گیرند که خسرو روزبه را هم همراه خودشان ببرند. سلاح های سرهنگ تحویل گیرنده زندانیان و سربازان همراهش همگی قلابی بود. آن ها سپس در دسته های ۲ تا ۳ نفری به خانه های امن می روند.

مرتضی زربخت خلبان نیروی هوایی ایران در سال ۲۶۵۴ مادی (۱۹۴۶ میلادی) که جذب سازمان افسران حزب توده ایران شده بود و به فرقه دمکرات آذربایجان پیوست به جرم همکاری با ملا مصطفی بارزانی، سه سال در عراق زندان شد. وی سپس به ایران تحویل و پس از محاکمه نظامی به خارک تبعید شد. وی ماجرای این فرار را که جمعا هفت افسر و یک غیر نظامی در آن شرکت داشتند چنین توضیح می دهد «آن شب فرار اعضای رهبری حزب و خسرو روزبه، از بند سه به سلول خودم در بند یک می رفتم. وقتی وارد کریدور بند یک شدم، دیدم بقراطی با پوستین و دکترا جودت با کت و شلوار به سمت هشت زندان می رفتند. سؤال کردم این وقت شب کجا ؟ جودت گفت، دادرسی ارتش احضارمان کرده است. رفتم به سلول و خوابیدم. صبح آن روز آمدند و ریختند توی زندان که سرشماری کنند. دیدم وضع زندان غیر عادی است و مسئولین بعدی حزب در زندان، در حال داد و بیداد با مدیر و رئیس زندان هستند که رفقای ما را دزدیدند. من به رفیقمان اکبر شهابی گفتم، دکترا جودت دیشب خودش به من گفت که آن ها را به دادرسی ارتش می برند. شهابی گفت، می دانم ولی تاکنون برنگشته اند. با یادداشت و یا قراری که با شهابی گذاشته بودند او می دانست که آن ها را فراری داده اند، اما صحنه سازی می کرد.

وی ماجرای این فرار را از زبان ستوان یک خلبان خسرو پوریا که در اجرای عملیات آن روز به لباس ستوان یک دژبان در آمده بود چنین نقل می کند «در یکی از روزهای آذر ماه به او اطلاع داده شد که برای مأموریت خطرناک داوطلب می خواهند. در روز عملیات پوریا به لباس مبدل ستوان یک دژبان درآمد و پنج تن لباس نظامی با درجه گروهان دژبان به تن کردند. کامیون طبق برنامه جلوی زندان توقف کرد. افسر فرمانده به اصطلاح حکم دادستانی ارتش را به افسر نگهدارنده ارائه داد و دو نفوذی حزب مسئول تحویل ده نفر زندانیان سیاسی بودند. ستوان قبادی در مقابل در خروجی متوقف شد و به پاسبان کلیددار دستور داد تا در را بگشاید. خودش داخل اتاق افسر نگهدارنده رفت و کلاش

را روی میز گذاشت و به پاسبان گفت من چند دقیقه دیگر بر می‌گردم. مواظب باش. کامیون به راه افتاد و در سه نقطه شهر تهران توقف کرد و سرنشینان به خانه‌هایی که قبلاً تعیین شده بود، وارد شدند.

انور خامه‌ای نیز در کتاب خاطراتش روایت کاملی را از ماجرای این فرار و به نقل از بعضی از افسرانی که در عملیات شرکت داشتند ارائه نموده است.

در پی این حادثه ۳۷ نفر از اعضای سازمان به تدریج از کشور خارج شده و عمدتاً در آلمان شرقی بسر می‌بردند. گروهی از تحلیلگران داخلی این ماجرا را حاصل زد و بند حزب توده با رزم آرا که در آن زمان نخست وزیر بود را مطرح می‌کنند که کیانوری آنرا بشدت رد می‌نماید. وی مدعی است «رزم آرا چه مرضی داشت که ما را زندانی و محکوم و به بدترین زندان‌های کشور تبعید کند و بعد ما را فراری دهد؟! اگر یکی از ما و یا یکی از افسران نگهبان زندان تصادفاً دستگیر می‌شد و زیر فشار اعتراف می‌کرد که این ماجرا صحنه سازی رزم آرا بوده است چه بلایی بر سر او می‌آمد؟! رزم آرا باهوش‌ترین، باسوادترین، پرکارترین و از لحاظ مالی پاک‌ترین افسر ارتش شاه بود و نفوذ و اعتبار زیادی در میان افسران خوب ارتش داشت. آیا چنین کسی بیمار بود که تمام حیثیت خود را برای چند توده‌های به خطر بیندازد؟! متأسفانه همه اعضا، دبیران سازمان افسری که طرح فرار ما را ریختند، توسط رژیم شاه کشته شدند و زنده نیستند که در این خصوص شهادت دهند.

در ۴ بهمن ۲۶۷۳ مادی (۱۹۶۶ میلادی) و در دادگاه شماره ۲ دادرسی ارتش سران حزب توده را سال‌ها پس از فرار از زندان قصر غیاباً محاکمه و سیزده تن از آنان به نام‌های ایرج اسکندری، رضا رادمنش، فریدون کشاورز، احسان طبری، رضا روستا، کامبخش، قزوینی، آوانسیان، میرخیزی، شمعونی، جمارانی، بابازاده، بقراطی و فروتن به اعدام محکوم شدند و مریم فیروز نیز به حبس ابد با اعمال شاقه محکوم شد. این حکم که انتشار یافت غیر قطعی و تجدید نظر پذیر اعلام گردید. خبر این دادگاه در جرائد آگهی گردید و تأکید شد محکومین می‌توانند در مدت قانونی به حکم صادره اعتراض نمایند. سال‌ها بعد، پس از بهبود مناسبات ایران با شوروی، قبادی یکی از دو افسر نگهبان زندان قصر را که پس از فرار، به آن کشور پناهنده شده بود چنان ناراضی و عاصی شد که به رغم مخالفت حزب به ایران بازگشت و در مرز دستگیر، محاکمه و اعدام شد. رفعت زاده هم پس از پیروزی فتنه خمینی به ایران بازگشت، جزو سران حزب توده دستگیر شد و ضمن مصاحبه‌ای از گذشته خود اظهار ندامت کرد و سرانجام طبق حکم دادگاه انقلاب اسلامی اعدام گردید.

دید واقع‌گر رزم آرا به مسئله نفت

یکی از مسائلی که در دنیای سیاست از اهمیت بسیار زیادی برخوردار است نحوه برخورد سیاستمداران با مسائل راهبردی و مهم است؛ مسائلی که بعضاً با سرنوشت یک ملت گره خورده و اثرات و تبعات تصمیم‌گیری در چنین زمینه‌هایی بسیار طولانی مدت و دیرپاست؛ به عنوان مثال رویکرد یک سیاستمدار به جهان خارج، نحوه تعاملش با قدرت‌های خارجی و نوع نگاهش در حل چالش‌ها و بحران‌های داخلی و بین‌المللی از جمله این موارد است که می‌تواند اثرات بسیار عمیقی به همراه داشته باشد. این موضوع به خصوص در کشورهای در حال توسعه در ابعاد و اندازه‌های بسیار وسیع‌تری مورد ارزیابی قرار می‌گیرد؛ کشورهایایی که تبعا سال‌های سال برای رسیدن به آزادی و استقلال مبارزه کرده و در این مسیر تحولات پر فراز و نشیبی را پشت سر گذاشته‌اند و مبارزه با استعمار به بخشی از حافظه جمعی مردم این کشورها تبدیل شده است.

ایران قدرت صنعتی نیست که به خودی خود نفت استخراج کند و در بازارهای جهانی بفروشد . ایرانی که یک کارخانه سیمان را نمی‌تواند با پرسنل خود اداره نماید و ایرانی که کارخانجات کشور را در اثر عدم قدرت فنی به صورت ناگذاری درآورده است با کدام وسائل می‌خواهد شخصا نفت استخراج کند . آنهایی که خواستند نفت استخراج کنند چرا سه سال تمام بزرگترین پالایشگاه نفت جهان را به تعطیلی کشاندند و خزانه دولت را خالی.

بخشی از سخنان رزم آرا در مجلس در ۴ دی ماه ۲۶۵۸مادی (۱۹۴۹ میلادی)

یکی از کشورهایی که تجربه این چینی داشته ایران است؛ کشوری که در طول تاریخ خود ، با حوادث بسیاری دست و پنجه نرم کرده و در راه رسیدن به استقلال هزینه‌های بسیاری داده است. در این میان سیاستمداران با اتخاذ مواضع گوناگون گاه به دلیل اختلاف نظر و گاه به دلیل منافع متضاد رویکردهای متفاوتی نسبت به یک موضوع در پیش گرفته‌اند. برخی آرمان‌گرا (دکتر محمد مصدق) لقب گرفته و برخی دیگر خود را واقع‌گرا (حاج علی رزم آرا) میدانند.



حاجعلی رزم‌آرا در فروردین سال ۲۶۰۹ مادی (۱۹۰۱ میلادی) در تهران متولد شد. به دلیل تقارن شب تولدش با عید قربان نام او را حاجعلی گذاشتند. پدرش از افسران تحصیل کرده قراقخانه بود و به همین دلیل او مسیر پدر را در پیش گرفت. او در سرکوب جنبش جنگل و میرزا کوچک خان جنگلی و هم چنین آقا سیمیتقو در آذربایجان غربی شرکت داشت. حاجعلی رزم‌آرا برای ادامه تحصیل به فرانسه رفت و پس از بازگشت از

فرانسه با خواهر صادق هدایت، یعنی انورالملوک هدایت، ازدواج کرد. رزم‌آرا وارد ارتش شد، پله‌های ترقی را یکی پس از دیگری طی کرد و استاد دانشگاه جنگ شد. او در سال ۲۶۴۷ مادی (۱۹۳۹ میلادی) پس از شش سال خدمت به عضویت شورای عالی جنگ درآمد. هنگام حمله متفقین به ایران او رضاشاه بزرگ را به ترک مخاصمه تشویق کرد. با روی کار آمدن محمدرضا شاه پهلوی، او که از افسران جوان بود، قدرتتش افزایش پیدا کرد، با روی کار آمدن سرلشگر حسن ارفع به صورت اجباری بازنشسته شد ولی در زمان قوام به ریاست ارتش انتخاب شد و در پایان دادن غائله آذربایجان از دست پیشه‌وری و قاضی محمد کوشید. نزدیکی رزم‌آرا به شاه موجب شد تا پست نخست‌وزیری را بگیرد.

رزم‌آرا یکی از وطن‌پرست‌ترین، تحصیلکرده‌ترین و پاک‌ترین امیران لشکر بود. شاید این صحبت حاجعلی رزم‌آرا از مواضع سیاسی او حکایت کند که گفت چگونه می‌توان نفت را ملی کرد هنگامی که نه منابع مالی لازم برای این کار وجود دارد و نه نیروی انسانی و کارشناس نفت.

جبهه ملی روی کار آمدن رزم‌آرا را شبه کودتا و مصدق آنرا استقرار دیکتاتوری نامید. رزم‌آرا از قرارداد گس - گلشاییان یا همان قرارداد الحاقی دفاع می‌کرد و بعدها نیز به دنبال تقسیم درآمد خالص حاصل از فروش نفت به نسبت ۵۰-۵۰ بود. البته این طرح در ابتدا نیز با مخالفت انگلیسی‌ها روبه‌رو شده بود، اما بعد لندن هنگامی که دید فضای جامعه ایرانی به‌شدت به دنبال ملی کردن صنعت نفت و کوتاه کردن دست این کشور از منابع نفت ایران است از آن حمایت کرد. علاوه بر این، درست در همین مقطع دولت عربستان با شرکت عربی - آمریکایی آرامکو قراردادی بر اساس ۵۰-۵۰ به امضا رسانده و این امر ترس انگلیسی‌ها را دوچندان کرده بود.

نمایندگان جبهه ملی که می‌دیدند رزم‌آرا منافع انگلستان !!! را در ایران دنبال می‌کند در پی استیضاح او برآمدند. او در مجلس حاضر شد و از قرارداد الحاقی دفاع کرد. او با رد این موضوع که علت عقب‌ماندگی ایرانیان ناشی از دخالت بیگانگان است عقب‌ماندگی ایران را ناشی از **حس بدبینی، فقدان وحدت نظر و عدم قبول مسئولیت دانست.** کمیسیون نفت و در پی آن مجلس شورای ملی که به‌شدت با فشار افکار عمومی مواجه شده بود طرح دولت، یعنی قرارداد الحاقی گس - گلشاییان، را رد کرد. شرکت نفت ایران و انگلستان که منافع خود را از دست‌رفته می‌دید تلاش کرد با دولت رزم‌آرا وارد مذاکره شود و به هر نحوی بتواند از ملی شدن صنعت نفت جلوگیری به عمل آورد.

حاجعلی رزم‌آرا نیز هرچند مصمم بود که منافع انگلیسی‌ها را در ایران دنبال کند، ولی به خاطر جو سیاسی حاکم بر کشور از پذیرش علنی پیشنهادهای شرکت نفت ایران و انگلیس امتناع می‌ورزید؛ با این حال در پشت پرده با شرکت در حال مذاکره بود. وی برای ممانعت از ملی شدن صنعت نفت و اقدامات جبهه ملی به دو اقدام متوسل شد: اول وزیر دارایی وی، یعنی غلامحسین فروهر، به مجلس شورای ملی رفت و گفت کسانی که با قرارداد الحاقی مخالفت کردند دچار خطای راهبردی شده‌اند. وی گفت: با توجه به اوضاع سیاسی جهان، ملی کردن صنعت نفت عاقبت شومی را نصیب ملت ایران خواهد کرد و سرانجامش جز بدبختی و بیکار نمودن اقشار ضعیف و آسیب‌پذیر چیز دیگری نیست. وی در پایان گفت: چون کمیسیون نفت قرارداد الحاقی را برای احقاق حقوق ملت کافی ندانسته است، لذا دولت آن را مسترد می‌نماید.

اما تصمیم دوم حاجعلی رزم‌آرا انحلال مجلس و برگزاری انتخابات مجدد و روی کار آمدن نمایندگان بود که با دولت همراه باشند. در واقع وی مجلس را کانون اصلی مخالفت با سیاست خود می‌دانست و از این رو برای مدتی از حضور در مجلس سرباز زد و همزمان از محمدرضا پهلوی پهلوی خواست فرمان انحلال مجلس ملی را صادر نماید. اما شاه با توجه به اوضاع سیاسی داخلی و بین‌المللی با این پیشنهاد رزم‌آرا مخالفت کرد. با این وضع مخالفت رزم‌آرا با ملی کردن صنعت نفت به جایی نرسید و سرانجام جان خود را نیز در این راه از دست داد.

در روز ۱۶ اسفند سال ۲۶۵۸ مادی (۱۹۵۱ میلادی) که رزم‌آرا برای شرکت در مجلس ختم آیت‌الله فیض به مسجد شاه رفت و در آنجا به ضرب چند گلوله توسط خلیل طهماسبی از اعضای فدائیان اسلام کشته شد. در پی کشته شدن رزم‌آرا، خلیل طهماسبی دستگیر شد و مسئولیت قتل رزم‌آرا را پذیرفت؛ هرچند پس از گذراندن قانونی در مجلس در جهت عفو قاتل رزم‌آرا از زندان آزاد شد! . سرانجام فردای روز قتل رزم‌آرا کمیسیون نفت، پیشنهاد ملی کردن صنعت نفت را به تصویب رساند. این پیشنهاد ابتدا توسط مجلس شورای ملی و در نهایت در روز ۲۹ اسفند همان سال توسط مجلس سنا به تصویب رسید.

زیانهای ملی کردن نفت ایران و اشتباهات مصدق

گذشته از اینکه بخواهیم طراح ملی کردن نفت را آخوند کاشانی بدانیم یا مصدق باید اظهار داشت که اینکار در آن زمان یکی از بزرگترین خطبهای سیاسی بود که پیامدهای ناگواری برای ما داشت.

به باور من نه آخوند کاشانی و نه مصدق ظرفیت درست اندیشیدن به هنگام عمل را نداشتند. هیچ یک از سردمداران جبهه ملی که بنیانگذاران آن در ابتداء ۱۹ تن بودند و ظرف چند ماه یک سوم آنها کناره گرفتند کوچکترین اطلاعی از صنعت نفت اعم از اکتشاف، بهره برداری، بازاریابی و حمل و فروش نفت نداشتند و چه برسد به آخوند کاشانی که تحصیلات حوزوی در خصوص طهارت و غسل جنابت داشت. وقتی به مشاور نفتی جناب مصدق، یعنی سید کاظم حسینی نگاه می کنیم می بینیم که او که تحصیلاتش در راه آهن و معدن مس است از نفت هیچگونه اطلاعاتی نداشت.

مصدق و کاشانی در اثر سر دادن مشتی شعار که نفت از آن مردم ایران است، گروهی از عوام خردگم کرده و مردم کوچه و بازار را به دنبال خود می کشیدند. مصدق و کاشانی نمی دانستند که مصادره یک شرکت بزرگ صنعتی ولو خارجی به سود کشور نیست. ملی کردن یک صنعت موضوع تازه ای است که منطبق بر نظریه های سوسیالیستی - کمونیستی است و در یک اقتصاد آزاد جایی ندارد. در شوروی در جریان انقلاب بلشویکی ۱۹۱۷ میلادی کلیه بانکها، زمین های کشاورزی، شرکت های صنعتی، بیمه و تمام وسائل تولید بخش های خصوصی ملی اعلام شد. در انگلستان هم پس از جنگ جهانی دوم و روی کار آمدن دولت کارگری، صنایع ذغال سنگ، برق، گاز، حمل و نقل و کشتی رانی ملی اعلام شد. مکزیک در سال ۱۹۳۸ میلادی یعنی ۱۲ سال پیش از ایران نفت خود را ملی اعلام کرد و جز ناکامی و فقر و تنگدستی ارمغانی برای مردمش نیاورد. در کوبا هم با روی کار آمدن فیدل کاسترو، کلیه شرکت های خارجی ملی اعلام و سالهاست که دود اینکار نسنجیده به چشم مردم بدبخت کوبا می رود.

با ملی کردن سازمانها و شرکت های خصوصی به بخش عمومی عملاً کارائی آنها بخاطر سوء مدیریت از بین می رود. تملک صنعت نفت و اشغال تاسیسات نفتی توسط دولت مصدق گرچه مورد پسند مردم کوچه و بازار بود اما هیچگاه به نتیجه مثبت نرسید. در این میان تمام محاسبات مصدق مبنی بر درآمد نفت توسط خودی ها نقش بر آب شد. مصدق می گفت

ما میتوانیم روزی ۳۰۰ هزار لیر درآمد داشته باشیم! با بسته شدن در چاه ها و پالایشگاه آبادان ۶۰ هزار کارگر و کارمند شرکت نفت خانه نشین شدند که حقوق آنها را مصدق میبایستی با انتشار اسکناس بدون پشتوانه بپردازد. این از عجایب است که دولتی دست به چنین کار غیر عقلانی بزند و خود را مدافع حقوق مردم شناسائی و حتی پس از سقوط خود را دولت قانونی بخواند. مصدق قدرت درک آنرا نداشت که نباید به حزب خائن توده که هدفش حفظ منافع روسها است نزدیک بشود. مصدق خود رای و یک دنده بود و کسی را برای مشورت قبول نداشت. توده ای ها و جبهه ملی و طرفداران مصدق معتقدند که آمریکائی ها با هزینه کردن چند صد هزار دلار و راه انداختن تعدادی پابرهنه موفق به قیام ۲۸ مرداد شدند. این نوع توجیهات عوام پسندانه بیش از اینکه نشان قدرت قانونی مصدق باشد نشان ضعف و زبونی اوست که با خرج مقدار کمی پول و استخدام چند صد تن پابرهنه حکومتش را سرنگون کردند. بدبختانه جنبش ملی کردن نفت بر خلاف آنچه رهبران جبهه ملی در مجلس و رسانه های گروهی وعده کرده بودند ، توفیقی نداشت و با ملی کردن نفت نه تنها فقر و تهیدستی کاهش پیدا نکرد بلکه فزون گردید. با این کار نفوذ سیاسی انگلیس بیشتر شد. در حقیقت شعار های مصدق و جبهه ملی ایرانی را خاکستر نشین کرد.

درآمد ایران از تولید نفت در اثر ملی شدن نه تنها افزایش نیافت بلکه با کاهش روبرو شد. با اینکار سهم درآمد نفتی کویت ، عربستان ، عراق از ایران بیشتر شد. در تمام مدت زمامداری مصدق ایران نتوانست نفت به کشورهای جهان صادر کند. بزرگترین پالایشگاه جهان در آبادان به مدت سه سال بسته شد و پس از بازگشائی دیگر آن مقام را نداشت. عربستان از لحاظ تولید مقام اول را به دست آورد. ایران کلیه امتیازات حقوقی خود در شرکتهای تابعه ، شرکت سابق نفت انگلیس از دست داد. ۶۰ هزار کارمند و کارگر بیکار شدند و پرداخت حقوق آنها بر دوش دولت افتاد. بیش از یک میلیارد دلار به ایران ضرر وارد آمد. بجای یک شرکت انگلیسی ، ۸ شرکت خارجی بنام کنسرسیوم نفت ایران ، تولید و فروش و اکتشاف را به عهده گرفتند و نفوذ خارجیان چند برابر شد. مصدق احساساتی را مشتی خردگم کرده نظیر حسین مکی ، حسین فاطمی ، کریم سنجابی ، مظفر بقائی و سید علی شایگان باد میکردند. پیامد اقدام مصدق باعث شد که مسائلی از قبیل سلب آزادی از روزنامه نگاران و حاکم شدن دو حزب دولتی پیش آید. بررسی اسناد وزارت خارجه انگلیس نشان میدهد که کمپانی انگلیسی از ۸۱ میلیون لیر سرمایه گذاری ۵۳ میلیون لیر آنرا برداشته بود. با این حساب بدهی دولت ایران تنها ۲۸ میلیون لیر بود و با غرامتی که انگلیس ها درخواست کردند در حقیقت ایران میبایستی دوبرابر کل مبلغ را می پرداخت.

اگر مصدق ۲۸ میلیون لیره انگلیس ها میداد مسئله تمام شده بود نه اینکه انگلیس ۶۰ درصد این ۲۸ میلیون را به شرکت های آمریکائی ، هلندی و فرانسوی به مبلغ ۶۰۰ میلیون لیر بفروشد و با ۴۰ درصد باقیمانده در کنسر سیوم نفت شریک شود. بی کفایتی کارگردانهای ملی کردن نفت چنان توجه سرمایه داران خارجی را جلب کرد که آنها حاضر شدند با طیب خاطر ۶۰۰ میلیون لیر بپردازند. بی کفایتی مصدق باعث شده بود تا در مدت زمامداری ۲۷ ماهه اش نتواند حقوق کارمندان را به موقع بپردازد و دولت او همواره بشکل یک دوازدهم تصویب میشد. در حقیقت قیام ۲۸ مرداد معلول حکومت ۲۷ ماهه مصدق و سیاست های غلط او بود. اختلافات بین المللی را نمی توان با غوغا سالاری و نمایشات خیابانی و شعارهای سدتایک غاز حل کرد. باید علل موجه را یافت و آنها را حل کرد. دولت مصدق بر روی موج احساسات مردم راه میرفت و در کنار آن محیطی وحشت زار از ترورهای فدائیان اسلام در قتل هژیر ، زنگنه و رزم آرا بر ایران حاکم بود. در زمان مصدق نمایندگان مجلس یا شیفتگان پیشوا! بودند و یا مرعوب و بیمناک از جانشان . در زمان مصدق بودجه کشور ۴۰۰ میلیون تومان کسری داشت . درآمد آموزگاران که در امر تعلیم و تربیت کودکان شرکت داشتند در ماه به صد تومان نمیرسید و این امر باعث شده بود که آنها به راحتی به حزب خائن توده گرایش پیدا کنند و کودکان را با مرام کمونیستی همساز نمایند. مصدق بی اجازه مجلس اسکناس بدون پشتوانه چاپ میکرد . او معادل ۸ میلیون دلار از سهم ایران از صندوق بین المللی پول برداشت کرد. مصدق در پست وزارت دفاع ، اختیارات قانونی را از مجلس سلب کرد و با انحلال دیوان کشور و محاکم اختصاصی ، قوه قضائیه را در انحصار خود درآورد. در زمان مصدق اصل تفکیک قوای سه گانه از بین رفت و حکومت مطلقه فردی نظیر حکومت خلیفه خیابان پاستور تهران سید علی خامنه ای جای آنرا گرفت. لایحه ضد خرابکاری مصدق از مستبد ترین و ظالمانه ترین قوانینی است که تنها در رژیم جهل و جنون و جنایت اسلامی میتوان دید. قانون امنیت اجتماعی مصدق بدون هیچ کم و کاستی با قوانین بربر گونه جمهوری اسلامی برابری میکرد که صدای مظفر بقائی هم که از پیروان پرو پا قرص مصدق بود درآورد. مظفر بقائی اظهار میدارد : بنده گمان نمی کنم یاسای چنگیزی هم چنین کاری را بکند که یک نفر علیه دیگری گزارش دهد و آن بدبخت را بگیرند که تو قصد اربعاب و تشویش اذهان عمومی داشتی ! به نظر شما اختلافی بین کار مصدق با سیدعلی خامنه ای در این مورد بخصوص مشاهده می کنید؟ مصدق بر خلاف ادعای جبهه ملی ، اگر مورد تائید مردم بود ، هیچگاه قانون تامین امنیت اجتماعی را سر خود و بدون مشورت با کریم سنجابی، علی شایگان و دکتر شمس الدین امیر علائی به مرحله اجراء نمی گذاشت.

در بین آخوندها تنها بهبهانی، چهل ستونی و بروجردی با مصدق همراه بودند و آخوند کاشانی در جبهه مخالف او بود. کوچکترین گروه که تا روز آخر از مصدق حمایت کرد جبهه ملی بود که متشکل از سه حزب چند سده تنی ایران، سومکا و ملت ایران بود که جمعا تعداد آنها به ۳ هزار تن هم نمی رسید. حتی کریم سنجابی و حسین فاطمی در ساعات پیش از ظهر ۲۸ مرداد هریک به بهانه ای از خانه مصدق گریخته بودند. حسین مکی، کریم سنجابی و مظفر بقائی که از مشاوران نزدیک مصدق بودند خود با هم اختلاف بسیار داشتند که کارشان به فحاشی و کتک کاری می کشید. شاهکار سیاسی آمریکا با همکاری ایران پرستان باعث شد قبل از اینکه ایران در کام روسیه فرو رود نجات یابد. آمریکائی ها از واقعه ۲۸ مرداد که من آنرا قیام میدانم تا کودتا از واژه ضد کودتا استفاده می کنند.

از دیگر معایب مصدق قوم و خویش بازی او بود. در هیچ دوره ای به غیر از رژیم آخوندی سراغ نداریم که تمام فک و فامیل های یک نخست وزیر پست های مهم دولتی را اشغال کنند. مصدق خواهر زاده خود سهام سلطان بیات را که تحصیلات نهم متوسطه داشت به عنوان برجسته ترین عضو شرکت نفت (مدیر عامل شرکت نفت) و برادر زاده خودش احمد متین دفتری که در همسایگی نویسنده کتاب در باغ فردوس شمیران و در کوی سرازیری زندگی میکرد را بدون اینکه در کار نفت وارد باشد در کمیته مشترک نفت بکار گمارد. برادر زاده دیگر مصدق سرتیپ دفتری بود که با حکم مصدق رئیس ژاندارمری بود و آنقدر شعور و حب وطن داشت که در روز ۲۸ مرداد به قیام کنندگان بپیوندد. در زیر به مشاغل فامیل مصدق اشاره ای دارم

لیست کارگزاران دولت مصدق، شاید در تاریخ سیاسی جهان کمتر دیده شده که رئیس دولتی در این حد از اقوام و خویشان خود را بر مسئولیتهای رده بالای حکومتی بگمارد

دکتر غلامحسین مصدق - فرزند - مشاور سیاسی و اداری مالی دولت

مهندس احمد مصدق - فرزند - معاون وزیر راه

ابوالفتح والاتبّار (حشمت الدوله) - برادر - نماینده در وزارت دربار

ابوالحسن دیبا (ثقه الدوله) - برادر - مسئول و برنده مناقصات دولتی

دکتر متین دفتری - برادرزاده و داماد - عضو کمیسیون تعیین غرامت و کارشناس ارشد در کمیته مشترک نفت.

دکتر دفتری - برادر زاده - رئیس کل بازرسی کشور

سهام السلطنه بیات - خواهر زاده - مدیر عامل شرکت نفت

محمد بیات - خواهر زاده - رئیس بانک کشاورز

ضیاء فرمانفریان - خواهر زاده - استاندار فارس

جمشید فرمانیان - خواهر زاده - مدیر کل وزارت کشور
سرتیپ دفتری - برادر زاده - رئیس شهربانی کل کشور و ژاندارمری
ابو نصر عضد - خواهر زاده - مدیر کل سازمان جنگلبانی
محمد مهدی قهرمانی - پسر عمه - مدیر کل گمرکات کشور
شمس الدین میرعلایی - پسر خاله - وزیر کشور
علی امینی - پسر خاله - وزیر اقتصاد
سرتیپ امینپسر خاله - فرمانده کل ژاندارمری
ابوالقاسم امینی - پسر خاله - کفیل وزارت دربار
سرتیپ مظفری - برادر همسر غلامحسین مصدق - مدیر کل دارائی تهران
حسین کی استوان - برادر زاده همسر - استاندار خوزستان

مصدق در کتاب خاطرات و تالمات خود در رویه ۳۳۷ می نویسد : آمریکا ۳۹۰ هزار دلار بین علمای فاسد و افسران بی ایمان تقسیم کرد !! فرض کنیم که ادعای مصدق درست باشد ، در صورتیکه هیچ مدرکی در این خصوص وجود ندارد و مصدق به دروغ چکی را که به دادگاه ارائه داد مربوط به اصل چهار ترومن و حقوق کارمندان شاغل در ایران بود . .
سؤال من از پیشوا پرستان که هنوز پس از گذشت ۷۰ سال سنگ مصدق را به سینه میزنند و فکر بستن دکان آنرا ندارند این است : چگونه یک حکومت مردمی و ملی ! که مورد حمایت مردم بود با ۳۹۰ هزار دلار سقوط می کند . از این خردگم کرده ها که هنوز در عزای عاشورای ۲۸ مرداد سینه و زنجیر میزنند باید پرسید : چرا آمریکا با صرف میلیاردها دلار و بجا گذاشتن ۵۰ هزار کشته در ویتنام موفق نشد؟ شاید این عده در دفاع از پیشوا بگویند : ایرانی سست عنصر و فاقد ایمان است ! روی ایرانی نمی توان حساب باز کرد! اما ایرانی ها دریافته بودند که راه مصدق به ترکستان است. ایرانی ها با روش سیاسی مصدق که از روی شعار آنها را خاکستر نشین کرده بود توافقی نداشتند. یک بار دیگر به کلام گهر بار ویل دورانت بر میخوریم که گفته : یک تمدن بزرگ تا از درون منهدم نشود از بیرون مغلوب نمی شود.

بیرون کردن انگلیس ها از ایران در حقیقت خواست روسها بود . در مرامنامه جمهوری سوسیالیستی شوروی ایران !! میرزا کوچک خان جنگلی این مسئله به وضوح مشاهده میشود . بنابراین طرح ملی کردن نفت نه تعلق به مصدق داشت و نه آخوند کاشانی. احساسات ضد انگلیسی که مصدق از آن سود جست ، دست کم از یک سد سال پیش در ایران وجود داشت . مصدق و یارانش غرق در باده بیرون کردن پیر استعمار بودند که حتی

یک مشتری برای نفت ملی شده پیدا نشد. مرغی که روزی یک تخم طلا میداد بخاطر بی فکری صاحبش سر بریده شد. تورم، بیکاری، فقر چهره ترسناک خود را نشان داده بود و مردم راه درست را تشخیص داده و مصدق را تنها گذاشتند. ۵ سال پیش از جنگ شرکت نفت انگلیس و ایران ۲۵۰ میلیون لیر عایدی داشت و ایران ۹۰ میلیون لیر. واشنگتن که از نفوذ روسها و حزب خائن توده آگاه بود به انگلیس ها فشار می آورد که سهم ایران را بالا ببرد. در آن زمان جورج مک گی آمریکائی با عربستان قرارداد ۵۰ - ۵۰ امضاء کرد و این مسئله انگلیس ها از خواب بیدار کرد. امضاء قرارداد آرامکو باعث شد تا رزم آرا قرارداد الحاقی را از مجلس پس بگیرد و اینکار او را جبهه ملی بحساب خود گذاشت و در این مورد سرو صدای بسیاری به راه انداخت. پس از ملی شدن نفت، اولین کاری که انگلیس ها کردند این بود که به تمام نفتکش هائی که قصد حمل نفت ایران را داشتند اعلام کرد که چنانچه نفت غصبی را حمل کنند به دادگاه بین المللی جلب خواهند شد. در دومین اقدام ایران را تحریم کرده و از فرستادن کالا جلوگیری به عمل آورد. بانک لندن تمام تسهیلات مالی و بازرگانی را معلق ساخت. مصدق در عوض قانون خرابکاری!! را تصویب و مخالفین را به اعدام تهدید کرد. انگلیس برای تسخیر آبادان و پالایشگاه آن به چتربازان و نیروی دریائی خود آماده باش داد. آمریکا و انگلیس کمبود نفت را به راحتی حل کردند. در دی ماه ۲۶۵۹ مادی (۱۹۵۲ میلادی) ۶ ماه پس از زمامداری مصدق تولید روزانه نفت به ۲۰ هزار بشکه کاهش پیدا کرد. دوسال پیش در چنین ماهی تولید ایران ۶۶۶ هزار بشکه در روز بود. مصدق و اطرافیانش متوجه قانون ساده عرضه و تقاضا نبودند. آنها قدرت تولید و افزایش آمریکا و عربستان را پیش بینی نکرده بودند. ترس آمریکا از سقوط مصدق روی کار آمدن روسها و استدلال انگلیس این بود با رفتن مصدق یک دولت منطقی روی کار آمده و مشکلات را دیپلماتیک حل خواهد کرد. در پائیز ۲۶۵۹ مادی (۱۹۵۲ میلادی) مصدق برای شکایت از انگلیس به سازمان ملل رفت و از آنجا سری به واشنگتن زد تا با ترومن رئیس جمهور وقت آمریکا دیدار و از او قرض بگیرد. مصدق به ترومن گفت: من از یک کشور فقیر که فقط شن دارد آمده ام که مشاور ترومن، آچسون بلافاصله میگوید: بله و با منابع نفتی نظیر تکزاس. جورج مک گی پس از ۸ ساعت مذاکره با مصدق طرح خود را ارائه میدهد. در این طرح شرکت نفت رویال دوچ شل پالایشگاه آبادان را اداره و با عقد قرار داد با شرکت نفت انگلیس منافع مساوی تقسیم گردد. بار دیگر احساسات بسراغ مصدق آمده و از مک گی می خواهد تا هیچ کارمند انگلیسی در آبادان نباشد!! این خواست کودکانه مصدق باعث شد تا وزیر امور خارجه انگلیس در کنفرانس پاریس طرح مک گی

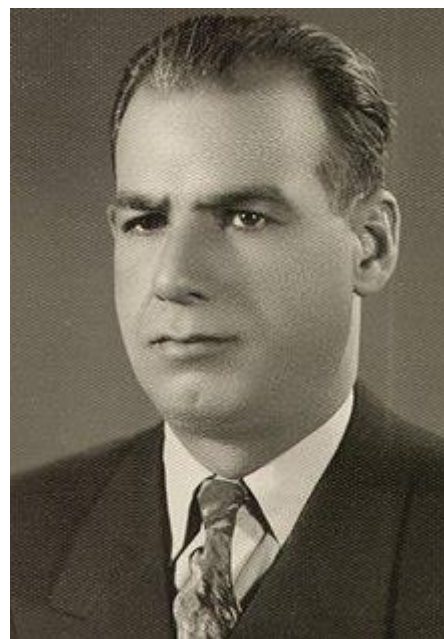
را رد کند. پس از این اقدامات بچگانه مصدق، ایزنهاور و مشاورانش تصمیم به برکناری مصدق کردند.

راجع به مصدق و عملکردهایش بسیاری اظهار نظر کرده اند که به برخی از آنها اشاره می کنم: ریچارد فرای انگلیسی اعتقاد داشت که عامل سقوط مصدق مشکلات اقتصادی و عدم موفقیت در امر حل بحران نفت بود. جمیز بیل در کتاب سیاست ایران می نویسد: برخی نیز بازاریان را عامل شکست مصدق میدانند چون با نزدیک شدن مصدق به حزب توده و کمونیست ها تهدید شعائر دینی را حس کردند. در کتاب ایران زیر پوشش پهلوی ها ی جورج لنکوفسکی می خوانیم: ملی کردن نفت اقتصاد ایران را متوقف ساخت، خزانه خالی شد و کشور از فرصت هایی که برای تامین قرضه و اعتبار خارجی داشت محروم ساخت و به نیروهائی که هدفشان استعمار ایران توسط روسیه بود (منظور نویسنده، حزب توده است) قدرت بخشید. فدائیان خلق و بیژن جزنی نیز بشدت از مصدق انتقاد می کنند و میگویند: جبهه ملی در تجهیز و هدایت توده ها نقشی نداشت و رابطه مصدق و همکارانش رابطه پدر سالاری بود. جزنی مانند اکثر چپی ها قدرت گرفتن مصدق را نتیجه تضاد میان آمریکا و انگلیس میداند و میگوید بازگشت مصدق به قدرت در جولای ۱۹۵۲ نتیجه حمایت حزب توده و شوروی بود. جان مارلو انگلیسی میگوید: سیاست های مصدق فاقد محتوای مثبت بود. سیاست وی به نفع هدف های مصلحتی و شخصی بود تا خود را در قدرت نگهدارد.

در حقیقت ملی گرایی ایران در شن زارهای غیر منطقی و احساسی مصدق مدفون شد مصدق زندانی غیر منطقی بودن خویش بود، درست همانگونه که بسیاری از کم سواد ترین پشتیبانان او گرفتار همین مشکل بودند. جبهه ملی بر خلاف شعار جنبش آزاد و دموکراتیک با این واژه ها بیگانه بود. حزب زحمتکشان مظفر بقائی که در سوی چپ جبهه ملی قرار داشت که نمی توان لیبرال خواند. حزب داریوش فروهر که در منها الیه راست قرار داشت نیز مشمول این تعریف نمی شد و حزب سومکا (حزب ناسیونال سوسیالیست کارگران) به رهبری منشی زاده که اصلا آزادی خواه نبود. چطور میتوان جبهه ملی را آزادی خواه تلقی کرد در حالیکه در ابتداء دست در دست آخوند کاشانی و فدائیان اسلام داشت. بنابراین آن خرد گم کرده هائی که جبهه ملی را با آزادی خواهی یکی میدانند دچار اشتباه بزرگی مبتنی بر نا آگاهی شده اند.

شناخت اطرافیان دکتر محمد مصدق

دکتر حسین مکی



نماینده اول تهران در مجلس دوره شانزدهم و از مشاوران و نزدیکان دکتر محمد مصدق که در تاریخ ۲۶۱۹ مادی (۱۹۱۱ میلادی) در میبد یزد به دنیا آمد . او تحصیلات ابتدائی را در مدرسه سلطانی و متوسطه را در دارالمعلمین تهران و مدرسه معرفت طی کرد . او با مدرک دهم دبیرستان در یزد معلم کلاس ششم دبستان به مدت دو سال بود. مکی ابتداء در دکان دوچرخه سازی مشغول به کار شد که صاحبش شیخ حسن خان بود. پس از تشکیل نیروی هوایی توسط رضا شاه بزرگ به ارتش پیوست و تا درجه استواری ارتقاء درجه یافت . بنا به دلائلی که روشن نیست از ارتش اخراج و جذب سازمان راه آهن شد. مکی در سال ۲۶۵۱ مادی (۱۹۴۳ میلادی) حزب ایران را تاسیس کرد و بعد معاون شهردار تهران شد. اختلاف های او با مهدی مشایخی شهردار وقت تهران باعث شد تا او به وزارت راه بازگردد. در سال ۲۶۵۵ مادی (۱۹۴۷ میلادی) بنای مخالفت با دولت حکیم الملک را گذاشت و پس از ترور محمد مسعود روزنامه نگار به دست اعضای حزب توده منجمله خسرو روزبه و سروان ابوالحسن عباسی ، مکی به همراه حائری زاده و عبدالقدیر آزاد دولت حکیمی را استیضاح کرد و به انتقاد از عملکرد دادگستری و دخالت ارتش و شهربانی در امور کشور پرداخت. پس از ترور ناموفق شاه در دانشگاه که شرح مفصل آن در بخش های پیشین کتاب آمده مکی با مظفر بقائی و ابوالحسن حائری زاده دولت ساعد را استیضاح و ساعد را متهم کردند که دستور تشکیل مجلس موسسان را از انگلیس !! گرفته است. مکی

از مخالفان سرسخت ساعد و حاج علی رزم آرا بود . در زمان زمامداری مصدق به سمت دبیر جبهه ملی در ملی کردن نفت فعالیت داشت. پیش از آنکه به عمارت این خام اندیش در مورد نفت و ملی کردن آن بپردازم نگاهی به نوشته محمد علی جمالزاده راجع به محمد مسعود بیندازیم که چگونه از یک لومپن بی مقدار قهرمان ساختند.



محمد مسعود

محمد علی جمالزاده در آخرین سالهای عمرش در باره محمد مسعود می نویسد :

از بی‌شرف‌ترین آدمهای دنیا که می‌توان به زبان آورد، این مرد بود. به من خیانتی نکرد، اما در دروغ‌گویی، در پشت هم اندازی، در خیانت، کم‌نظیر بود. خودش حرفهایی برای من زده که شنیدنی است. وقتی من در ایران بودم، داستانهای او را در روزنامه شفق سرخ می‌خواندم... یک روز جوانی آمد پیش من که قد کوتاهی داشت. گفت: من همان محمد مسعودم پرسیدم که کجا زندگی می‌کند؟ ... بعد از زندگانی خودش، از گرسنگی خوردن خودش، حرفهای عجیب و غریبی زد. من دلم برایش سوخت. وقتی که برگشتم به اروپا، کاغذی نوشتم به علی اکبر داور، وزیر مالیه که با من در ژنو درس خوانده بود. داور آن زمان وزیر مالیه بود. کاغذ نوشتم که این جوان دارد از گرسنگی می‌میرد، تو یک کاری برایش بکن. آقا بنا شد، که او را به خرج دولت ایران بفرستند یکی دو سال در اروپا درس بخواند... در بلژیک روزنامه نویسی می‌خواند. همان موقع، روزی آمد سراغ من چون که دختری رفته به وزارت فرهنگ و هنر که ما زن و بچه محمد مسعود هستیم و او ما را

بدون خرجی ول کرده رفته اروپا. وزارت فرهنگ هم بنا شده که حقوق مرا نصف کنند، که نصفی را او بردارد؛ ولی آقای جمالزاده من اصلاً "زن ندارم، بچه ندارم، من دارم از گرسنگی می‌میرم دوباره کاغذ نوشتم به ایران که این زن ندارد، بچه ندارد، چرا حقوقش را نصف کرده‌اید؟ باز دوباره یک روز خودش آمد پیش من و عکسی از جیبش درآورد که بچه‌ام را، ببین، چقدر شبیه من است. دختر است. گفتم: راست می‌گویی، خیلی به تو شبیه است، اما تو که گفتی بچه ندارم... گفتم: پس زن هم داری؟ گفت: بله زن هم دارم صیغه بود گفتم: چکارش کردی؟ گفت: مجبور شدم خانه‌ای در تهران اجاره کنم، خانه کوچکی بود؛ ولی اول ماه به اول ماه که صاحب خانه می‌آمد و پولش را می‌خواست... من داد و بیداد راه می‌انداختم که مردیکه توی خانه من پیش زن من، چکار داری؟! اما او هم می‌گفت: از خانه بیرون نمی‌روم تا اینکه چند ماه اجاره عقب افتاده را بدهی. دیدم چاره‌ای ندارم. رفتم جلو آینه با چاقو زدم تو سر خودم و فریاد زدم، آی مردم، ای مسلمانان ببینید این مرد مرا به چه روزی انداخته، مرا داشت می‌کشت! و به این شکل اجاره ندادم

جمالزاده در مورد مقالات جنجالی محمد مسعود ادامه می‌دهد

بعدها دوباره به ایران رفتم، یک روز باز مرا وعده گرفت. دیدم عمارتی ساخته بیرون دروازه و دوتا نوکر هم دارد. نوکرهای خوش لباس. یک آوازه خوان زن، یک تازن و یک تمبکی هم وعده گرفته بود.

چندین بار گفتم: من نمی‌توانم وقت ندارم.. اما دو نفر آدم حسابی آمدند و گفتند که آقای جمالزاده مسعود خیلی دلش می‌خواهد که شما به خانه‌اش بروید. رفتم و دیدم که آن کس که از گرسنگی داشت می‌مرد، عمارت ساخته و...، تا اینکه رفتم سر میز شام آن دو نفر آمدند که خدمت کنند، با لباسهای خیلی خوب و شیک... بعد آن دو نفر مرا بردند توی اتاق دیگری و گفتند: جمالزاده تو چرا برای روزنامه مسعود مقاله نمی‌نویسی؟ گفتم: می‌دانید چیست؟ من مقاله ادبی می‌نویسم، اما این روزنامه تمام مقالاتش سیاسی است. من اهل سیاست نیستم. بعد یکی از آنها گفت:

جمالزاده می‌دانی چرا همه‌اش سیاسی می‌نویسد؟ چون این خانه را که می‌بینی ما برایش درست کردیم، و از همین راه. تعجب کردم و پرسیدم چطور توانسته‌اند از راه روزنامه برایش خانه درست کنند؟ گفت: ما می‌دانیم در تهران آدمهای پولدار چه کسانی هستند. می‌آییم به مسعود می‌گوییم که مثلاً به رئیس روزنامه اطلاعات بد بگو... به وهاب زاده فحش بده، به فلان تاجر فحش بده. او هم شروع می‌کند؛ ولی آن پایین می‌نویسد: بقیه دارد آن وقت ما می‌رویم آن مرد را که برایش مقاله نوشته می‌بینیم و می‌گوییم اگر می‌خواهی بقیه

نداشته باشد باید ده هزار تومان بدهی آن مرد هم می‌گوید: ده هزار تومان نمی‌توانم بدهم پنج هزار تومان می‌گیریم .

محمد مسعود شیادی که با قلم مسمومش در کتابهایش : تفریحات شب ، در تلاش معاش ، اشرف مخلوقات بزرگترین حمله ها ناجوانمردانه به رضا شاه بزرگ میکرد . او در زمان شاه فقید کتاب گلهائی که در جهنم می رویند را در دو پوشینه نوشت.

اظهار نظرهای خام و کودکانه حسین مکی به عنوان یکی از اعضای خلع ید ، از شرکت سابق نفت که در آبادان تابلو های شرکت نفت ایران و انگلیس را پائین کشید و مورد عنایت آخوند کاشانی و مصدق قرار گرفت .

انگلیس ها مجبورند تا بابت هر تن نفت به ما ۵۰ لیره بدهند تا کارشناسان ما !! آنرا استخراج کنند. در آن زمان هر تن نفت تنها ۵ لیر قیمت داشت. این خام اندیش نمی فهمید اگر قیمت نفت را ده برابر کنند ، هیچ کشوری از آنها نفت نمی خرد. با این سیاست ! مصدق خواست نفت ایران را ۵۰ درصد زیر قیمت بازار بفروشد و باز مشتری پیدا نکرد.

مکی خام اندیش و ساده لوح می گفت : انگلیس ها مجبورند حتی مهندس مجانی ! در اختیار ایران بگذارند ، برای اینکه بتوانند بازار دنیا را اداره کنند!! برخلاف تصورات مکی چنین اتفاقی که نیفتاد ، ایران دست کمک بسوی مهندسین خارجی دراز کرد و حتی یک تن هم رغبتی به کار نشان ندادند. دنیا حتی حاضر نشد تا به ایران وام بدهد تا دولت مصدق حقوق عقب مانده کارگران و کارمندان شرکت نفت را بدهد. حسین مکی ، عضو حزب باد بود . در دوره قوام از ریزه خواران نخست وزیر بود . قوام برای مقابله با حزب خائن توده و فرقه دموکرات آذربایجان ، حزب دموکرات ایران را میسازد که از شاهکارهای سیاسی قوام بود . حسین مکی ، ابوالحسن حائری زاده ، ملک الشعرای بهار ، حسن ارسنجانی و خسرو هدایت از اعضای موسس این حزب بودند. بعدها عمیدی نوری ، احمد ملکی و سید علی شایگان به این حزب پیوستند و اکثر آنها کسانی هستند که بعدا عضو جبهه ملی شدند.



از رهبران جبهه ملی و از بنیانگذاران نهضت مقاومت ملی و از همکاران دکتر محمد مصدق بود که در سال ۲۶۱۰ مادی (۱۹۰۲ میلادی) در شیراز به دنیا آمد . تحصیلات عالییه او در فرانسه و در رشته حقوق بود . تز دکترای او : تاریخ حقوق عمومی اسلام !! بود . علی شایگان در دولت قوام وزیر فرهنگ بود . پس از تشکیل جبهه ملی عضو آن شد . شایگان همراه با حسن صدر و اصغر پارسا در تهیه لایحه دفاعیه ایران در جریان پرونده ایران در مقابل شرکت نفت ایران و انگلیس در دیوان بین المللی همکاری داشتند . شایگان با حسین فاطمی از چهره های برجسته جناح چپ دولت مصدق بودند . او در آمریکا تا زمان پیروزی فتنه خمینی رهبری جبهه ملی در این کشور را داشت . پس از فتنه خمینی به ایران برگشت و حتی کاندید ریاست جمهوری مقابل بنی صدر بود . شایگان برای معالجه بار دیگر به آمریکا بازگشت و در اردیبهشت سال ۲۶۸۹ مادی (۱۹۸۱ میلادی) در نیوجرسی از دنیا رفت . جنازه او را به تهران منتقل و در بهشت زهرا دفن کردند .

شایگان کسی بود که با شعارهای خود غیر از عوام برخی از تحصیلکرده ها را به دنبال خود کشید . شایگان در کمیسیون نفت اظهار داشت : بنده به این گزارش به عنوان موافق مشروطه اسم نوشتم . یکی از اعضای کمیسیون بنام جمال امامی میگوید : مشروطه یعنی چه ، خودتان امضاء کردید . شایگان میگوید :+++++++ دولت انگلیس کارش ساخته شده و دیگر آن کبکبه و دبدبه را ندارد . حسین مکی که در جلسه حضور دارد میگوید : صحیح است ! شایگان اضافه می کند انگلیس ها به روز بدتر از ما افتاده اند و انشاء الله بدترش هم خواهند دید . (صورت جلسه سه شنبه ۲۸ آذر ۲۶۵۸ مادی (۱۹۵۰)

میلادی) کمیسیون مخصوص نفت به نقل از کتاب سیاه نفت حسین مکی ، رویه ۵۳۱ (استاد دانشگاه تهران ، جناب شایگان تصور می کند که انگلیس سومین قدرت آن روز جهان بخاطر ملی شدن نفت ایران بخاک سیاه نشسته و وضعی بدتر از ایران دارد. مشاور خام اندیش و احساساتی مصدق در ادامه گفته هایش اضافه می کند : به عون الله ، محیط بین المللی مساعد است ، نفت را ملی کنید ، اگر نشد گردن مرا بزنید !! علی شایگان وقتی در مجلس شورای ملی سخنرانی میکرد به ذهنش نمی رسید که ممکن است در بین مجلسیان کسی باشد که اشعار خیام و بابا طاهر را بداند. در یکی از نطق هایش گفته : مرشد و پیشوای من فرمودند. همان موقع دکتر کاسمی می پرسد : مرشد و پیشوای شما کیست ؟ شایگان جواب میدهد : بنده یک پیشوای ملی دارم که آنهم آقای دکتر مصدق است . ملت ما مضمون شعر خیام میشود : یکی را داده ای سد گونه نعمت یکی قرص جوی آغشته در خون . مجلسیان به خنده میگویند : این شعر که مال باباطاهر است نه خیام .

دکتر علی شایگان همان کسی بود که در زمان قوام و اشغال پست وزارت فرهنگ به تظاهرات دانشجویان بخاطر تحصن مصدق به نحوه انتخابات دوره پانزدهم مجلس در دربار تاخت و به دانشجویان گفت : یک پیرمرد خرفت یک دنده عوامفریب (مصدق) سعی دارد با این کارها جلوی ترقیات کشور را بگیرد . چرا به این منفی بازیها توجه دارید. جناب اشرف (قوام) از هر جهت آزادی انتخابات را فراهم ساخته اند.

جای شگفتی بسیار دارد ، یک عوامفریب خرفت چگونه مرشد و پیشوای سید علی شایگان میشود.

شایگان با حزب توده لاس میزد . مدتی وکیل سفارت روسیه در تهران بود . در شرکت روسی ایران سوترانس کار میکرد . او وقتی دید ستاره قوام رو به افول است بسوی جبهه ملی که رو به سمت قدرت گرفتن بود فرمان را پیچاند. او معاون فریدون کشاورز وزیر کمونیست فرهنگ در کابینه احمد قوام بود. اسناد و مدارک بسیاری وجود دارد که سر سپردگی علی شایگان را به روس ها ثابت می کند. اسنادی وجود دارد که شایگان به دستور روسها به عنوان عامل نفوذی به آمریکا آمده و رفیق جرج بال بود و این جرج بال بود که او را به جیمی کارتر معرفی کرد .

شایگان پس از پیروزی فتنه خمینی به ایران بر میگردد و به دیدار خمینی میرود و ضمن تجلیل از رهبر کبیر انقلاب به ذکر مبارزات خود با شاه فقید می پردازد و خود را نامزد پست ریاست جمهوری میداند که خمینی به صورت تند و زننده درخواست او را رد و اتاق

را ترک می کند. البته کسانی از اطرافیان خمینی بودند که سوابق شایگان در ارتباط با روسها را یاد آور شوند.

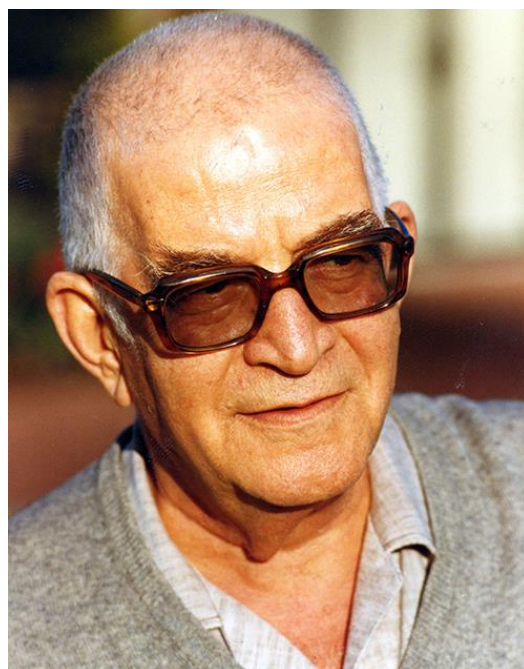
عبدالقدیر آزاد



روزنامه نگار کمونیست ، نماینده مجلس شورای ملی ، یار دکتر محمد مصدق و عضو ارشد جبهه ملی ایران . او در مشهد روزنامه چپی داد را انتشار میداد . او در شورش لهابک خان در خراسان شرکت داشت و همراه او به شوروی گریخت. او زاده سبزوار و پدرش جان محمد ، کشاورز بود. ابتداء به استخدام اداره پست و تلگراف مشهد ، تربت حیدریه و کاشمر در آمد ولی بعدا به عدلیه رفت . با قوام السلطنه حاکم وقت خراسان در افتاد و با برخی از خان های بجنورد ، درگز و قوچان نظیر زبردست خان دست به شورش مسلحانه زد. ژرژ آقابکوف جاسوس مشهور روس در کتاب خود از او به عنوان یک روزنامه نگار کمونیست یاد می کند. نوشته هایش بیشتر بر ضد رضا شاه بزرگ بود. او مدتی با گروه ۵۳ نفر دربند و زندانی بود . در سال ۲۶۴۹ مادی (۱۹۴۱ میلادی) در کنار انتشار روزنامه آزاد ، حزب استقلال را که تمایل بسوی هیتلر داشت را تاسیس کرد . وقتی قوام حزب

دموکرات ایران را تاسیس کرد ، آزاد به آن پیوست و از حوزه سبزوار به عنوان نماینده وارد مجلس شد. او تا زمانی که در مجلس بود مخالف قوام ، حکیمی ، هژیر و ساعد بود. عبدالقدیر آزاد وقتی به قدرت رسیدن مصدق را دید جذب او شد. وقتی مصدق اعضای کابینه اش را از میان اعضای جبهه ملی انتخاب کرد و توجهی به حزب استقلال نکرد ، آنوقت آزاد دشمن مصدق شد. برای این حضرات تنها چیزی که مطرح نبود ایران بود. یار مصدق و بنیانگذار جبهه ملی پس از سقوط مصدق مدیر عامل شرکت سهامی فرش ایران شد. در پایان عمر در فقر بسر برد و در سال ۲۶۸۲ مادی (۱۹۷۶ میلادی) در تهران مرد.

دکتر مظفر بقائی



یکی دیگر از کسانی که در مورد موفقیت طرح ملی شدن نفت ایران وعده های تو خالی بسیاری داد مظفر بقائی بود . او استاد اخلاق و فلسفه دانشگاه تهران و مدیر و ناشر روزنامه شاهد و نماینده مجلس بود. بقائی در سال ۲۶۲۰ مادی (۱۹۱۲ میلادی) در

کرمان متولد شد. پدرش میرزا شهاب راوری کرمانی نماینده مردم کرمان در مجلس شورای ملی دوره چهارم بود.

در فضای سیاسی بعد از شهریور ۲۶۴۹ مادی (۱۹۴۱ میلادی) وارد فعالیتهای سیاسی شد و به فعالیت در احزاب اتحاد ملی و کار پرداخت. سپس وارد حزب دمکرات ایران به رهبری قوام السلطنه شد و توانست در این حزب رشد کند، بهطوری که در سال ۲۶۵۵ مادی (۱۹۴۷ میلادی) عضو هیئت سرّی تصفیه و دبیر حزب بود. در همین سال به عنوان نامزد این حزب به مجلس پانزدهم راه یافت.

مظفر بقائی از دوستان علی زهری و عیسی سپهبدی از کارمندان سفارت فرانسه و حسن پاکروان (رئیس بعدی ساواک) و مادر فرانسویش امینه پاکروان بود. او با کمک آنها و حمایت سیاسی سردار فاخر حکمت روزنامه شاهد را انتشار داد . در ابتدای دوره پانزدهم مجلس در جناح اکثریت بود اما پس از مدتی به اقلیت مجلس پیوست و به استیضاح دولت ساعد پرداخت و با قرارداد نفتی «گس- گلشائیان» مخالفت نمود. وی در اعتراض به تقلب ! در انتخابات دوره شانزدهم مجلس همراه با دکتر مصدق و عده‌ای دیگر در دربار متحصن شد. او همچنین برای جلوگیری از تقلب در انتخابات سازمان نگهبان آزادی را تشکیل داد.

در اردیبهشت ۲۶۵۹ مادی (۱۹۵۱ میلادی) به همراه خلیل ملکی و سایر انشعابیون از حزب توده، حزب زحمتکشان را تأسیس کرد و به جبهه ملی پیوست. وبه عنوان یکی از اعضای گروه همراه دکتر مصدق به لاهه رفت.

در ابتدای سال ۲۶۶۰ مادی (۱۹۵۲ میلادی) به مخالفت با دولت مصدق پرداخت و سعی کرد خود را همراه آخوند کاشانی نشان دهد. ولی همواره مورد نفرت فداییان اسلام و نیروهای مذهبی بود.

به نطق مظفر بقائی در جلسه سوم مجلس شورای ملی در دی ماه ۲۶۵۸ مادی (۱۹۵۰ میلادی) اشاره ای دارم تا به مردم فریبی این قوم ایران بر باد ده بیشتر آشنا شوید.

تازه به فرض محال که نیروی متخصص به اندازه کافی نداریم ! چه مانعی دارد ، میتوانیم از انگلستان استخدام کنیم !! نفت خام می فروشیم ، اینکه کار ندارد! ممالک تصفیه خانه دارند و نیازمند نفت خام ما ! با این لوله نفت خدا داده ! کشتی می آید کنار بندر ده هزار تن نفت می خواهد ، یکی دیگر می آید ۳۰۰ تن می خواهد ، پولش را می گیریم ، نه تصفیه

خانه می خواهد و نه متخصص !! این کاری است که هر ایرانی کودن میتواند بکند !! ولی به فکر رجال با هوش ما نمی رسد ! آقایان ما میتوانیم بدون تصفیه خانه و بدون متخصص به تمام دنیا نفت بفروشیم ! من به شما قول میدهم که اسکله های ما مثل دکان نانوائی تحت فشار مشتری باشد !! شما نفت را ملی کنید ، آخرش می آیند و یک بمب اتم روی تاسیسات ما می اندازند ، والسلام !! فکر کنید از اول نفت نداشتیم !! میرویم دنبال زندگی کشاورزی مان ! شما از در افتادن با انگلیس می ترسید. اگر انگلیس بخواهد به ما حمله کند روسیه از ما دفاع خواهد کرد !! انگلیس اگر بخواهد به ما حمله کند یعنی جنگ جهانی سوم !!!

این بود فشرده سخنان یک منگل که استادی دانشگاه را یدک می کشید. ایران اگر بدام تازی پرستان و خمینی افتاد ، زمینه سازش اینها بودند. مظفر بقائی بجای اینکه مانند یک فرد سیاسی روشنفکر با سود جوئی از آمار و ارقام و منطق ریاضی ثابت کند که ملی کردن نفت بهتر از بستن هرگونه قرار داد الحاقی یا اصلاحی است با طرح مسائل غیر منطقی مبتنی بر احساسات کاذب سعی دارد که هیجان بیآفریند. این عقب مانده ذهنی باورش این بود که جهان بقدری به نفت ایران احتیاج دارد که برای خرید و بردن در صف می ایستد.

این استاد دانشکده ادبیات که در کوران غوغا سالاری دولت مصدق ، کارشناس ارشد نفت از آب در آمد بر پایه چه منطقی ازدحام کشتی های نفت کش را با دکان نانوائی مقایسه کرد؟ به نظر میرسد آن روزها مخالفت با دولت آسانترین وسیله برای فریب توده ها بود.

مخبر السلطنه هدایت در کتاب خاطرات و خطرات خود گفته جالبی دارد : طبع مردم ما هزل پسند است ، هرکه بیشتر به دولت حمله کند ، مشروطه طلب تر است.

مظفر بقائی ، عقب مانده ذهنی ثروت ملی را مایه فقر و بدبختی میداند و میگوید ایکاش از اول نداشتیم.

درست است که دکتر مظفر بقائی مدتی عضو حزب خائن توده بود و پس از انشعاب با عاریه گرفتن واژه پرولتاریا ، نام حزبش را زحمتکشان گذاشت ولی آنقدر به روسها نزدیک نبود که از قول آنها به مردم دروغ بگوید : اگر انگلیس بما حمله کند ، روسها از ما دفاع خواهند کرد.

بقائی بعد از قیام ۲۸ مرداد از شدت فعالیت سیاسی خود کاست و در پی ناکامی در تصدی سمت نخست وزیری به دلیل تحریک مردم دستگیر و به مدت یک سال به صورت تبعید در زاهدان بهسر برد. با روی کار آمدن کندی او نیز در جمع ملیون مجدداً فعال شد. در اسفند ۲۶۶۸ مادی (۱۹۶۰ میلادی) بار دیگر دستگیر شد. از مرداد ۲۶۷۹ مادی (

۱۹۷۱ میلادی) مجدداً حزب زحمتکشان را فعال کرد ولی این بار فعالیت چشمگیری از حزب زحمتکشان دیده نشد

در آستانه پیروزی فتنه خمینی سعی کرد، با انتشار اعلامیه‌ها و راه انداختن تظاهرات وارد صحنه سیاست شود ولی کسی او را به بازی نگرفت. اودر اول فروردین ۲۶۹۵ مادی (۱۹۸۷ میلادی) در کرمان به دلیل ارتباط با سازمانهای جاسوسی بیگانه و توطئه علیه جمهوری اسلامی ایران دستگیر شد و همان سال بر اثر بیماری در بیمارستان مهر تهران درگذشت.

الله یار صالح



از رهبران جبهه ملی و حزب ایران و وزیر کشور در دوران نخست وزیری مصدق .
صالح در سال ۲۶۰۵ مادی (۱۸۹۳ میلادی) در آران و بیدگل اصفهان به دنیا آمد .
پدرش میرزا حسن خان مبصر الممالک نایب الحکومه آران و بیدگل و نوش آباد بود.
زمانیکه علی اکبر داور عهده دار وزارت عدلیه شد از الله یار صالح دعوت به همکاری کرد و او دادستان اصفهان شد. صالح بعدها مسئول سازمان پیشاهنگی و تربیت بدنی شد.
در زمانیکه احمد متین دفتری نخست وزیر بود و سرتیپ رضا قلی امیر خسروی وزیر دارائی گشت ، پست معاونت وزارت با الله یار صالح بود. پست بعدی صالح در زمان رضا

شاه بزرگ سفیر ایران در آمریکا بود. صالح در زمان شاه فقید وزیر دارائی و وزیر دادگستری بود. او رهبر حزب ایران بود که بخاطر اشتباه بزرگی با حزب توده و حزب دموکرات آذربایجان ائتلاف کرد. او از بنیانگذاران جبهه ملی بود. او از یاران نزدیک مصدق و سرپرست کمیسیون نفت بود. او پس از پیروزی فتنه خمینی در همه پرسی جمهوری اسلامی با داریوش فروهر حاضر شد و برای برقراری جمهوری جهل و جنون و جنایت اسلامی رای مثبت داد .

سری میزنیم به یکی از جلسات کمیسیون نفت (جلسه ۲۴) که در آن صالح سخنرانی می کند: حتی دولت شوروی که یکی از زورمندترین کشورهای جهان است محتاج سازمان ملل است ، بنابراین باید از انگلیس ترسید. انگلیس نمی تواند اراده خود را بر ما تحمیل کند. به عقیده بنده اگر اختیار نفت دست خودمان باشد ولو در تمام چاه ها را ببندیم ، بهتر است که انگلیس سیل لیره بطرف کشور ما سرازیر کند !! این لیره ها برای اشاعه فساد! و خرابی دستگاه حاکمه بکار میرود ! هدف ما این است که سایه شوم شرکت نفت ایران و انگلیس را از سر ایران برداریم ! و خودمان را خلاص کنیم ! ما خودمان میتوانیم نفتمان را بفروشیم. چنانکه از بیانات دبیر کل حزب ایران و یکی از مشاوران نزدیک پیشوا درک میشود او نیز برای ملی کردن نفت دلیل محکمه پسند ارائه نمیدهد و تنها به ارائه دلیل و مدرکی اشاره می کند که کشتی ها برای بردن نفت ما صف می کشند. الله یار صالح که به شوروی و ترس و احتیاج آن به سازمان ملل اشاره می کند ، حتما فراموش کرده بود که پس از جنگ جهانی دوم وقتی انگلیس ها از ایران خارج شدند ، روسها ماندند و تره برای سازمان ملل خرد نکردند. الله یار صالح پشت به وطن کرده ای بود که مجیز فرقه دموکرات آذربایجان و غلام یحیی و پیشه وری را می گفت. او نهضت پیشه وری را نهضت ملی میدانست و می گفت : آذربایجان همواره پیشوا و دیگران مریدند!! (نشریه جبهه شماره ۲۳ سال ۱۳۲۴) .

این الله یار صالح بود که میزبان پیشه وری ، دکتر سلام الله جاوید و شبستری در تهران بود. او سر میز شام گفت : وقتی رفقای آزادی خواه !! ما در آذربایجان شروع به نهضت کردند و گفتند قصد اصلاح داریم ، ما اطمینان داشتیم !! زیرا سخن از زبان پیشه وری بود که در تمام عمر یک کلمه مبالغه نگفته است !! امروز آذربایجان امن ترین جای کشور است !!

از خواننده کتاب درخواست می کنم برای آگاهی از فجایع و قتل و غارت های فرقه دموکرات آذربایجان و جنایات پیشه وری و قاضی محمد به کتاب رضا شاه بزرگ ، نابغه

دوران که چندی پیش انتشار یافته مراجعه کنند. در ضمن خواندن کتاب خاطرات سیاسی انور خامه ای نیز توصیه میشود.

ایران اگر توسط ملایان اشغال شد صرفا بخاطر مشتی کودن و پشت به وطن کرده و سرسپرده خارجیان بود که شاه فقید را احاطه کرده بودند.

الله یار صالح در روزنامه جبهه شماره ۸۲ سال ۲۵ می نویسد : اگر انگلیس ها در جنوب اراضی نفت خیز مهمی دارند این حق مسلم شوروی است که در شمال ایران نفت داشته باشد!!

تنها کسی که در کمیسیون نفت به پیامد های احساسی ملی کردن نفت اشاره کرد عبدالرحمن فرامرزی بود که گفت کار نفت را سرسری نگیرید . فکر کنید . اطلاعات ما بسیار کم است.

عبدالرحمن فرامرزی منتقد مصدق



موسس و سر دبیر روزنامه کیهان ، استاد دانشگاه ، وکیل پایه یک دادگستری و وطن پرستی بود که اشتباهات مصدق و دارو دسته او را فریاد میزد. او مخالف فرقه دموکرات آذربایجان و پیشه وری بود . او در مجلس هفدهم که اکثریت آنرا اعضای جبهه ملی تشکیل میدادند به مخالفت با مصدق پرداخت. سید ابوالحسن حائری زاده دشمن شماره یک او بود که همواره فرامرزی را به همکاری با رضا شاه بزرگ مورد حمله قرار میداد .

در این کتاب در کنار شناسائی دشمنان ایران و ایرانی به خادمین و وطن پرستان نیز اشاره میشود.

عبدالرحمن فرامرزی در سال ۲۶۰۵ مادی (۱۸۹۳ میلادی) در روستای گچویه مرکز بلوک فرامرزان، در شهرستان بستک هرمزگان ، متولد شد. تحصیلات مکتبی و مقدماتی را در محضر پدرش ، ملا عبدالواحد کسب کرد. سپس به علت بروز ناآرامی‌هایی در محل و دشمنی بین عشیره، به بحرین مهاجرت کرد و تحصیلاتش را در آن کشور ادامه داد.

راهیابی به محافل ادبی تهران و آشنایی با دانشمندان و رجال صاحب‌نام نقطه عطفی در زندگی عبدالرحمن بود. او در سال ۲۶۳۱ مادی (۱۹۲۳ میلادی) در وزارت فرهنگ به عنوان معلم ادبیات، منطق، فلسفه، صرف و نحو و قرائت عربی مشغول به کار شد. سپس به عضویت در وزارت امور خارجه در آمد.

عبدالرحمن نشریه تقدم، از نشریات وزین آن زمان، را با همکاری برادرش احمد و با حضور نویسندگانی همچون رشید یاسمی، مجتبی مینوی، تقی‌زاده، دشتی و احمد کسروی راه اندازی و یازده شماره از آن را منتشر کرد. در دوره رضا شاه بزرگ ، اداره بازبینی مطبوعات تشکیل و علی دشتی مسئول آن بود و سپس مسئولیت به عبدالرحمن فرامرزی سپرده شد.

مجوز نشریه کیهان ابتدا به نام عبدالرحمن صادر شد. بعدها او امتیاز آن را به مصباح‌زاده واگذار کرد و خودش نزدیک به سی سال مدیر آن باقی ماند. در طی این سال‌ها، او تقریباً هر روز یک مقاله در کیهان منتشر کرد، و به یکی از تاثیرگذارترین نویسندگان آن زمان تبدیل شد.

او از دوره پانزدهم، به مجلس شورای ملی نیز راه یافت. در دو دوره اول، او از لار کاندیدا شد. در مجموع شش دوره نمایندگی مجلس را که در آن زمان دو ساله بود، تجربه کرد.

در مقالات فرامرزی شعر آئینه تمام نمای فکر و حیات هر ملتی شمرده شده است و شعری که نشان‌دهنده حیات و روحیه ملت نباشد، چیز تقلیدی و بیهوده‌ایست. و «شاعر سراینده‌ایست که با سروده‌های خود بتواند ملتی را بیدار یا خواب کند. او را به‌طرف سرافرازی و سربلندی و قدرت و شوکت سوق دهد نه به‌سوی تسلیم و رضا و عقیده اینکه هرچه پیش آید خوش آید.

فرامرزی معتقد بود که آن‌همه حوادث که هریک از آنها برای محو یک عالم کافی بوده، نتوانسته ایرانیت را محو کند و وحشی‌ترین قبایل که هول‌انگیزترین حمله به این خاک کرده‌اند و تصمیم داشته‌اند که حتی سگ و گربه در این خاک زنده نماند، مقهور ادبیات عالی ما شده‌اند و بعد خودشان رنگ ایرانیت گرفته‌اند و مروج تمدن ایران شده‌اند و می‌دانید مظهر این تمدن فقط اشعار فارسی بوده است، زیرا انواع دیگر ادب تا این اواخر فقط با زبان عربی جلوه می‌کرده است.

با اینکه مخالفت فرامرزی با شعر نو و اشعار نوگرایان بویژه نیما که امروزه پدر شعر نو خوانده می‌شود، تا آخرین روزهای حیاتش در نشریات دیده می‌شد. و نوشته‌هایش درباره شعر نو نقل هر محفل و مجلسی بود و حتی در مقاله‌ای از علی دشتی خواسته بود که پا به میدان گذاشته و نگذارد اینها که دنبال شعر نو می‌روند زبان شیرین دری را به لجن بکشند، اما دکتر صدرالدین الهی که در مورد شعر نو از منتقدین فرامرزی بود، در مطلبی که به‌مناسبت درگذشت او در کیهان چاپ شد، اندیشه درست فرامرزی را هوادار استحکام و سلامت و جزالت زبان فارسی می‌دانست.

و خود فرامرزی بارها می‌گفت: من عاشق شعر و عاشق هر چیز نوی هستم. و بنابراین شعر نو را مثل نیشکر می‌خورم، اما به‌شرط اینکه شعر باشد. نه هذیان، نه کلمات درهم ریخته، و گفتم: شعر عبارت از یک بناست و کلمات به‌مثابه‌سنگ و آجر و گچ و سیمان و تیر و تخته است. اینها تا به‌هم ترکیب نشوند، بنا نمی‌شوند. اینها را باید به‌هم ترکیب کرد و از آن بنایی ساخت تا آدم بتواند اظهار عقیده کند و بگوید خوب است یا بد.

در مورد زبان نیز مقالات متعددی توسط فرامرزی نگارش یافته که علاوه بر کیهان در مجله یغما نیز درج می‌گردیده. فرامرزی بر این باور بود که: تا زبان ملتی قابل بقاست، آن زبان باقی می‌ماند و تا زبان یک ملت باقی است، آن ملت باقی خواهد ماند. پس بکوشیم که زبان خود را قابل بقا سازیم تا باقی بماند و در سایه‌زبان خویش ما نیز باقی بمانیم

فرامرزی جملات بسیار زیبایی که در تعریف و تمجید از زبان و ادب و فرهنگ فارسی شنیده بود را بدون ادعا و غرور میهن‌پرستی، مطابق واقعیت می‌دانست، و بارها در مقالاتش تکرار می‌کرد و به‌شرح جزء جزء آن می‌پرداخت: زبان فارسی که شیرینی و شور و سادگی آن بی‌نظیر و ادبیات آسمانیش مایه افتخار بشریت است؛ ادبیاتی که سرمشق صلح و چراغدار کاروان انسانیت بوده است و نمونه‌ی کامل برای تأیید این سخن را، گلستان و بوستان، سنایی، مولانا و فردوسی بر می‌شمرد.

او می‌گفت: هیچ شکی نیست که زبان باید گسترش یابد. به‌طوری که توانایی قبول افکار و علوم جدید را داشته باشد. زبان، مثل یک موجود زنده قابل نمو و ترقی و از سرگرفتن جوانی و قابل پرمردگی و فرسودگی و مرگ است. ولی کار غبارروبی از زبان و گسترش و باب روز کردن آن را نه کار استادان، بلکه کار زمان می‌دانست. و با ورود کلمات عربی و فرنگی در زبان فارسی در حدود احتیاج به‌طوری که ذوق ایرانی آن را بپذیرد موافق بود

فرامرزی به‌اقتضای وضعیت حساس کشور در سال ۲۶۴۹ مادی (۱۹۴۱ میلادی) و آگاهی از دست‌آویزهایی که سیاست از این راه برای از هم پاشیدن شیرازه یک ملت پیدا کرده بود، بزرگترین شیرازه وحدت یک ملت را وحدت زبان آن ملت می‌دانست. و در آن‌زمان چاپ ورقه‌ای به‌زبان محلی را خیانت می‌شمرد (کاری که پیشه‌وری میکرد و می‌خواست زبان رسمی آذربایجان ترکی باشد) حتی به گفته خود ایشان، در مقاله توصیه کرده بود که: روشنفکران هر شهرستان و ناحیه‌ای باید بکوشند و زبان‌های محلی را از بین برده و در خانواده خود با زبان مرکزی فصیح صحبت کنند چرا که امروز عیب این زبان‌های محلی بخوبی معلوم نیست ولی اگر وقتی حکومت مرکزی ضعیف شد و یکی از بیگانگان پا به گوشه مملکت گذاشت، عیب و خطر آن معلوم خواهد شد. کمااینکه در سال ۲۶۵۳ مادی (۱۹۴۵ میلادی) با تجزیه آذربایجان چنین اتفاقی افتاد و عبدالرحمن فرامرزی با دفاع جانانه خود از یکپارچگی ایران، یکی از کسانی بود که با مقالات تند و مستدل خود در بازگشت آذربایجان به آغوش ایران عزیز نقش مؤثری ایفا کرد

هنگامی که در سال ۲۶۶۷ مادی (۱۹۵۹ میلادی) بحث حذف آموزش زبان انگلیسی در مدارس ابتدایی در مجلس سنا مطرح شد، نظر فرامرزی این بود که نه باید به راه افراط رفت و نه به راه تفریط، بلکه به‌جای آنکه زبان خارجی را حذف کنیم، باید کوشش خود در راه توسعه زبان فارسی بیفزاییم و هم زبان فارسی و هم زبان خارجی را تنها به‌نحوی که

امروزه در دنیای پیشرفته نیز رایج است، به کودکان خود بیاموزیم و آنها را برای آینده مجهزتر سازیم.

فرامرزی در بیان اهمیت مطبوعات می‌گوید: ما مطبوعات را رکن چهارم مشروطیت می‌گوییم ولی درحقیقت، رکن اول مشروطیت است. برای اینکه مطبوعات قبل از مشروطیت بوده‌اند و تخم مشروطیت را ایشان کاشته‌اند و بعد هم حامل مشروطیت و آزادی بوده‌اند و تا آزادی مطبوعات نباشد، مشروطیت حقیقی وقوع پیدا نمی‌کند. ایشان معتقد بود که فکر بشر باید آزاد باشد، باید هرکس هرچه به‌نظرش می‌رسد، بگوید و بنویسد تا از اصطکاک آنها با یکدیگر برق حقیقت بجهد و راه را برای ترقی جامعه روشن سازد. نباید از فکر ضلال و گمراه‌کننده ترسید، زیرا بر هیچ جماعتی در صورت آزادی فکر و اختیار مردم، ضلال گمراهی حکومت نمی‌کند.

فرامرزی از دیگر سو مفاهیمی همچون عشق و دلدادگی (فرنگی و شرقی)، صلح و دوستی، وحدت ملی، تفکر و اندیشه را به زیبایی هرچه تمام‌تر شرح و بسط داده و با نمایاندن زوایای پنهان آنها، نگرشی تازه را پیش روی خواننده علاقمند به فرهنگ ایرانی و ادبیات فارسی قرار داده است

در سال ۲۶۵۳ مادی (۱۹۴۵ میلادی)، فرامرزی با نام مستعار «نوشاد» نوشتن سلسله مقالاتی را درباره نویسندگان معاصر آغاز کرد که بقول زنده‌یاد حسن فرامرزی به علت شروع حوادث مربوط به تجزیه آذربایجان و اشتغال بیشتر ایشان به اداره کردن روزنامه کیهان، ادامه نیافت. زندگی و آثار یوسف اعتصام‌الملک، میرزا آقاخان کرمانی و محمدعلی فروغی را بررسی کرد که در این مجموعه آمده است. ظاهراً یادداشت‌هایی درباره این نویسندگان نظیر سیدحسن تقی‌زاده، عباس اقبال آشتیانی، محمود محمود، سیداحمد کسروی، نصرالله فلسفی، علی دشتی، سیدضیاءالدین طباطبایی و چند نفر دیگر که آماده کرده بود و موفق به چاپ آنها نشد.

فرامرزی می‌گفت نوشاد می‌خواهد یک قسمت از مطالعات خود را در معرض انظار شما بگذارد و چون سیاست و اجتماع، خیلی ملوث و ناپاک است، گزارش زندگی نویسندگان را اختیار کرده است.

وی مطابق سلیقه و تشخیص خودش، نویسندگان را انتخاب کرده و در این راستا می‌گفت: ممکن است کسی چندین کتاب نوشته باشد و من او را نویسنده ندانم ولی کسی چند مقاله

بیشتر ننوشته باشد و من او را نویسنده بدانم. من مترجم را نویسنده نمی‌دانم، مگر اینکه در ترجمه مهارتی به‌کار برده باشد و تلاوتی بدان داده باشد که از حیث انسجام و ترکیب و طرز بیان و زیبایی تعبیر، ارزش این‌را داشته باشد که جزو ادبیات فارسی حساب شود

فرامرزی علاوه بر شخصیت‌هایی که درباره زندگی و آثار آنها نوشته بود، طی نزدیک به نیم سده مقاله‌نویسی و مرادفات فرهنگی ناچار به خطاب قرار دادن برخی از نویسندگان و صاحبان قلم در عرصه‌های فرهنگی، ادبی و همچنین روزنامه‌نگاری می‌شدند، در این مجموعه بسیاری از این بده بستان‌ها، در قالب مقالات و اشعار فرامرزی به‌سبک ویژه او که در تعریف دیگران تعادل و در نقد آنها جانب انصاف را رعایت می‌کردند، آمده است. از جمله‌ی این نویسندگان و شعرا می‌توان به ملک‌الشعراء بهار، حبیب یغمایی، سیدحسن تقی‌زاده، محمدعلی جمال‌زاده، احمد کسروی، علی دشتی، نیمایوشیج، ابراهیم صهبا، صدرالدین الهی، فریدون آدمیت، دکتر حمیدی، کیوان و... اشاره کرد.

روانش شاد که مرد بزرگی بود.

کاظم حسینی کارشناس نفت میشود !



مهندس کاظم حسینی رئیس شورای مرکزی جبهه ملی چهارم و از بنیانگذاران حزب ایران، جبهه ملی و از مشاوران اصلی مصدق در امر ملی کردن نفت بود. مهندس راه آهن و مس که بدون هیچ‌گونه آگاهی از صنعت نفت کارشناس ارشد شد، درست مشابه ۴۵ سال زمامداری مشتی دستار بند مغز فندقی. بدبختی اینجا بود که تصمیمات اقتصادی دولت مصدق بر اساس برآوردهای اقتصادی حسینی انجام می‌پذیرفت !! کاظم حسینی هیچ‌گونه اطلاعاتی در زمینه نفت و بازاریابی آن نداشت. اگر به سخنان او در مورد نفت گوش کنید

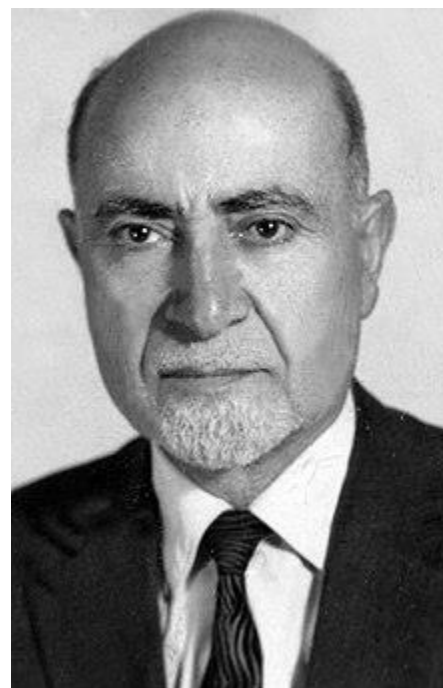
می بینید که نعمت نفتی اطلاعاتی بمراتب بیشتر از او دارد. او مانند دیگر اعضای جبهه ملی از مسائل فرو پیچیده نفت و داد و ستد آن در بازار جهانی آگاه نبود. امتیاز حسینی این بود که مثل مهندس بازرگان سر سپرده تازیان و غلام و برده علی و امام حسین بود. او بارها برای ملی کردن نفت با هجو نامه قرآن استخاره کرده بود و چون آیه ۱۰۰ سوره توبه خوب آمد! نتیجه مطالعات! خود را به آگاهی پیشوا رساند. لطفا سری به کتاب سیاه نفت حسین مکی بزنید تا متوجه شوید من برایتان جوک تعریف نمی کنم. بار اول که می خواهند حسینی را به عنوان هیت مدیره جبهه ملی انتخاب کنند، یکی از اعضا، بنام احمد ملکی چون او را نمی شناخته می پرسد: کاظم حسینی کیست؟ حسین مکی میگوید: آدم خوبی است ولی چون بچه اش در تصادف فوت کرده، نمی تواند اعصابش را کنترل کند! که ملکی میگوید: عجب، یک دیوانه را می خواهید وارد جبهه ملی کنید و رای مثبت نداده و حسینی پذیرفته نمی شود ولی با اصرار مصدق حسینی در رای گیری مجدد وارد هیت مدیره جبهه ملی میشود. عقاید حسینی بر دیگر مشاوران مصدق می چربید. او گاهی با حسین مکی رقابت میکرد ولی پس از سقوط مکی، تنها مشاور مورد اعتماد مصدق بود. حسینی اعتقاد داشت که کاشف ملی کردن نفت ایران آخوند کاشانی بوده نه مصدق.

نگاهی بود گذرا به اطرافیان پیشوا. زمانی که عوامفریبی مصدق را مرور می کنید بیاد دانی جان ناپلئون می افتید. وقتی آمریکا و عربستان قرار داد آرامکو را امضاء کردند، مصدق آنرا توطئه انگلیس خواند! این نوع برداشت سطحی و مخالف قانون علیت که به توهم طرح توطئه معروف است و ۴۵ سال مردم اسلام زده ما در رژیم جهل و جنون و جنایت اسلامی هم با آن آشنا هستند گرچه مایه تاسف است ولی موجب تعجب نیست. سرایت این بیماری به مغز تحصیلکرده ها و به اصطلاح روشنفکر نما های ما باعث خفت است. دکتر مصدق به بیماری توهم توطئه دچار بود. تمام اوراق کتاب خاطرات و تالمات او از این بیماری متاثر است. مصدق تمام ندانم کاری هایش را بحساب انگلیس گذاشت و هر مخالفتی را از کانال هدایت انگلیس ها بررسی نمود.

در اینجا از شیفته گان پیشوا که پس از چند دهه هنوز سنگ او را به سینه میزنند سئوالی ساده دارم: نتایج غوغا سالاری مصدق و دارودسته اش چه بود؟ شاید بگوئید: کسب وجاهت ملی که شوربختانه تمامش قلابی بود و مثل برف آب شد. و شاید سکوت کنید از اینکه چند صد میلیون دلار زیان متوجه خزانه دولت گشت. (منوچهر فرمانفرمایان یکی از

مدیران ارشد شرکت ملی نفت ، رقم زیان را یک میلیارد دلار ذکر کرده است (از تهران تا کاراکاس رویه ۶۰۶)

مهندس مهدی بازرگان



مهدی بازرگان تبریزی یکی از کودن ترین سیاستمداران ایران ، چهل و یکمین نخست وزیر ایران ، عضو جبهه ملی و از موسسان حزب نهضت آزادی ایران، استاد دانشکده فنی و رئیس آن ، پژوهشگر هجو نامه قرآن و نماینده مجلس شورای ملی و از یاران دکتر محمد مصدق که با تشکیل دولت توسط مصدق به او پیوست. بازرگان از سوی مصدق رئیس هیئت مدیره خلع ید در صنعت نفت در جریان ملی کردن نفت بود. بازرگان به همراه رضا زنجانی ، داریوش فروهر و آخوند سرخ سید محمود طالقانی ، نهضت مقاومت ملی را تاسیس کردند. او به همراه الله یار صالح ، باقر کاظمی ، غلامحسین صدیقی و کریم سنجابی از موسسان جبهه ملی دوم بودند که با تائید مصدق با همراهی یدالله سبحانی و آخوند سرخ طالقانی اقدام به تاسیس نهضت آزادی کردند. پس از پیروزی فتنه خمینی ، بازرگان به عنوان نخست وزیر و رئیس دولت موقت معرفی شد و در آن زمان به نخست وزیر بی اختیار شهرت یافت. بازرگان بجای حل مشکلات مملکت هرشب در تلویزیون جمهوری

اسلامی قصه می گفت. پس از تصرف سفارت آمریکا توسط دانشجویان خط امام ، مجبور به استعفاء شد .

مهندس مهدی بازرگان در یک خانواده مذهبی آذربایجانی در سال ۲۶۱۵ مادی (۱۹۰۷ میلادی) متولد شد . پدرش تاجر بود و بنام حاج عباس قلی آقا معروف بود. بازرگان تحصیلات ابتدائی را در مدرسه سلطانیه تهران و متوسطه را در دارالمعلمین به پایان برد . او با بورس شاهنشاهی توسط رضا شاه بزرگ به فرانسه فرستاده شد تا در برگشت دشمن قسم خورده خاندان پهلوی گردد. کریم سنجابی وزیر فرهنگ دولت مصدق ، بازرگان را به عنوان معاون خود انتخاب کرد و همانطوریکه اشاره کردم پست بعدی او رئیس هیئت مدیره خلع ید از شرکت نفت ایران و انگلیس شد. تنها کار بازرگان در شرکت نفت که جنبه جوک دارد ولی واقعی است این بود که به دستور مصدق تمامی توالت های خارجی را با توالت تخت اسلامی عوض کردند. بازرگان وقتی پس از ۷ سال تحصیل با بورسیه دولتی به ایران بازگشت کار اولش تاسیس انجمن های اسلامی در دانشگاه بود تا به دفاع از مذهب نجاست آلود اسلام بپردازد. بازرگان از مخالفان انقلاب سفید شاه فقید بود .

محسن رضائی از فرماندهان سپاه پاسداران و دبیر مجمع مصلحت نظام در مورد انتخاب بازرگان توسط خمینی گفت : اگر امام اول کار بازرگان را سر کار نمی گذاشت ، انقلاب به ثمر نمیرسید . بازرگان بزرگ ترین کلاهی بود که خمینی سر آمریکا گذاشت . او نیروئی را بکار گرفت که آمریکا احساس خطر نکند و البته این لومپن با این مسئله اشاره نکرد که آوردن بازرگان بزرگترین کلاه گشادی بود که رژیم آخوندی سر مردم ایران گذاشت چون کسی روح الله خمینی را نمی شناخت. در حقیقت بازرگان با پشت کردن به شاپور بختیار راه نابودی ایران را نشان خمینی داد . او در تمام طول عمرش در تمام دوره های انتخابات ریاست جمهوری شرکت کرد و رد صلاحیت شد.

ترور حاج علی رزم آرا به دست فدائیان اسلام

در ۱۶ اسفند ۲۶۵۸ مادی (۱۹۵۱ میلادی) و بهنگام پیش از ظهر سپهبد علی رزم آرا نخست وزیر ایران در مزگت شاه به قتل رسید. نخست وزیر که به همراه اسدالله علم وزیر کار برای شرکت در مراسم یادبود آخوند فیض حضور یافته بود توسط خلیل طهماسبی از اعضای سازمان تروریستی فدائیان اسلام با ضرب سه گلوله کشته میشود. خلیل طهماسبی

که همواره مورد حمایت آخوند جنایتکار کاشانی قرار داشت در بازجویی مقدماتی گفت : چون رزم آرا خائن بود! او را کشتم. جسد رزم آرا به بیمارستان سینا در خیابان سپه انتقال داده شد. آخوند بدسرشت کاشانی به خبرنگاران خارجی گفت : قتل رزم آرا واجب بود و خلیل طهماسبی منجی ملت ایران است !! پس از به قتل رسیدن رزم آرا جبهه ملی در یک اقدام تهوع آور و ضد انسانی با برپائی متینگ در میدان بهارستان مرگ رزم آرا را جشن گرفت و حسین مکی و مظفر بقائی مرگ رزم آرا را به ملت ایران تبریک گفتند !! جسارت و قیحانه فدائیان و شخص نواب صفوی بدانجا رسیده بود که او شاه فقید را با ذکر نام : پسر پهلوی تهدید کرد که اگر کوچکترین چشم زخمی به خلیل طهماسبی وارد شود دچار سرنوشت رزم آرا خواهد شد !!

پس از مرگ رزم آرا ، مجلس که به دست جبهه ملی افتاده بود طرح ملی شدن نفت را تصویب کرد و خشم سفارت انگلیس را برانگیخت. به فاصله کمتر از ده روز عبدالحمید زنگنه رئیس دانشکده حقوق و وزیر سابق فرهنگ هنگام خروج از دانشکده به ضرب گلوله های نصرت الله قمی به قتل رسید. در زندان قمی و نواب صفوی هم بند میشود و نواب صفوی سعی و تلاش در خلاصی او می کند . نواب صفوی نامه ای برای سید حسین فاطمی وزیر خارجه نوشته و توسط عبدالحسین واحدی یکی از تروریست های فدائیان اسلام به او میرساند. البته هیچگونه اقدامی از سوی مصدق و فاطمی صورت نگرفته و حکم اعدام او در اردیبهشت ۲۶۶۱ مادی (۱۹۵۳ میلادی) به اجراء در می آید.



عبدالحمید زنگنه

مثلث شوم ملا- مجاهد و چپی از نصرت الله قمی قهرمان ساختند و برایش سنگ قبر آنچنانی گذاشتند که او حافظ فرهنگ ایران بوده !! و در راه نجات ایران زنگنه را کشته است . البته اسنادی نیز وجود دارد که نشان میدهد قمی بخاطر نمره زنگنه را به قتل رسانده است. در این رابطه به سخنان عبد خدائی از اعضای فدائیان اسلام باید توجه نشان داد که گفته : نصرت الله قمی بخاطر نمره زنگنه را به قتل رساند و در زندان چون دیدگاه وزیر فرهنگ در جو حاکمیت و مهاجم به مبانی اسلام تشخیص داده شد ، فدائیان از او حمایت کردند.

در قتل رزم آرا نکته تائر انگیز و زشت در این است که دو استاد دانشگاه کریم سنجابی و سید علی شایگان مصوبه کم سابقه ای را در مجلس شورای ملی طرح و امضاء کردند مبنی بر اینکه : چون جنایت حاج علی رزم آرا و حمایت از اجانب ! بر ملت ایران ثابت است ، بر فرض که قاتل او استاد !!! خلیل طهماسبی باشد ، از نظر ملت ایران بی گناه شناخته و تبرئه میشود. (قابل توجه کسانی که نمیدانند تروریست دولتی را مصدق و دارودسته اش وارد فرهنگ علوم سیاسی کرده اند نوشته شد.)

با ملی شدن نفت ، جنوب ایران به آشوب کشیده شد و روزی نبود که بر اثر برخورد کارگران اعتصابی که دانشجویان هم به آنها اضافه شده بودند با نیروهای نظامی زد و خورد نداشته باشیم . کار بدانجا کشید که دولت ناچار یک هیت نظامی مرکب از سپهبد شاه بختی ، سرانگر بقائی و سرتیپ کمال را با چند گردان زرهی به جنوب اعزام داشت.

روزی که یک سوم کل مهمات ایران منفجر شد

۶ اردیبهشت سال ۲۶۵۰ مادی (۱۹۵۱ میلادی) انبار مهمات لشکر فارس تحت ریاست سرلشکر نصرت الله معتضدی و سرلشکر عطاپور منفجر و ۵۷ هزار تفنگ برنو به همراه ۱۸ میلیون فشنگ و تعداد قابل توجه بازوکا و توپ های ساحلی از بین رفت. این خسارت در حقیقت یک سوم کل مهمات ارتش ایران بود. انفجار انبار مهمات بعد ها در جمهوری جهل و جنون و جنایت اسلامی بکرات اتفاق افتاده است. انفجار زاغه مهمات در بید گنه ملارد کرج - شهریار و خرم آباد از موارد آن است . در بیدگنه چهار پادگان وجود دارد : پادگان امیرالمومنین ، که بنا به گفته سرتیپ پاسدار محمد اسماعیل کوثری ، انفجار در آن رخ داد. پادگان مدرس ، پادگان سوم المهدی و پادگان صنایع شهید افشردی. در انفجار زاغه مهمات خرم آباد نیز سی نظامی کشته شدند.

در دامغان نیز بهنگام تفکیک و جدا سازی مهمات ضایعاتی نیز انفجاری رخ میدهد که دو پاسدار کشته میشوند.

دستگیری نواب صفوی و تهدید فدائیان اسلام

در ۱۳ خرداد سال ۲۶۵۹ مادی (۱۹۵۱ میلادی) سید مجتبی میرلوحی معروف به نواب صفوی رهبر تروریست فدائیان اسلام توسط مامورین آگاهی دستگیر و زندانی گشت او به هنگام دستگیری گفت : ایران یک کشور اسلامی است و باید توسط خلیفه مسلمانان اداره شود.



این طلبه جنایتکار و قسی القلب در ساری به دوسال زندان بخاطر ورود و اقدام وحشیانه نسبت به دختران دبیرستان ایران دخت محکوم شده بود. همانطوریکه در فرتور لحظه دستگیری این جنایتکاران ملاحظه می کنید ، آنها در سایه امنیت کامل از برخورد انسانی ماموران و شخص تیمور بختیار به خوش و بش پرداخته اند. در چنین حال و هوا ، فدائیان تهدید کردند : اگر یک مو از سر نواب کم شود بسیاری از رجال را می کشیم. با دستگیری نواب گروهی خردگم کرده به خیابانها ریخته و درگیری با مامورین پلیس پیش آمد . روزنامه آهنگران از نشریات طرفدار فدائیان اسلام نوشت : حکومت ضد اسلام مصدق ! فرزندان اسلام را به خاک و خون می کشید . پس از یکماه که از دستگیری نواب صفوی میگذرد ، این حکومت غاصب و اجنبی پرست ، چنگال خود را تا جگر گاه مردم فرو برده و پنجاه تن را زخمی و ۱۸ تن را دستگیر کرده است ! عدم قاطعیت دولت در مقابل این فرقه خطرناک باعث شد تا بهمن همین سال دکتر حسین فاطمی به دست محمد مهدی عبد خدائی ترور شود.

نامه تروریست خطرناک نواب صفوی به شاه فقید :

هو العزیز

فرمان خدا بالاتر از هر فرمانی بوده اطاعتش واجب تر از اطاعت هر کسی است و هر کس عملاً با احکام خدا مخالفت کند اطاعت او حرام و مخالفتش واجب است. من به همین دلیل با دولت مصدق به شدت مخالف بوده و او در تمام حکومتش از ترس من و برادرانم در گوشه خانه متحصن بود و هر واسطه‌ای برای سازش با من می‌فرستاد چون حاضر نبود که تسلیم حکم خدا شود مأیوس می‌شد، **بزرگ‌ترین جنایت مصدق تقویت عمال شوروی در ایران بود** و تنها روح ایمان و علاقه خلل ناپذیر مردم این سرزمین و افسران و سربازان پاکزاد و مسلمان ما به ناموس و دیانت بود که به یاری خدا او و عمال رذل بیگانه را شکست داده و خواهد داد و به خدای محمد علیه و آله قسم که اگر دو روز دیگر حکومت مصدق باقی‌مانده و رجاله بازیهای بیگانه پرستان ادامه پیدا می‌کرد عقده‌های درونی مردم مسلمان ایران به هزاران برابر شدیدتر از آن طور که شد منفجر گردیده و رگهای بدن فرد فرد عمال کوچک و بزرگ شوروی رذل را به دست و دندان خشمناکشان بیرون کشیده بنیاد هستی یک یک آنها را بدون استثناء در شعله‌های سوزان غیرت خویش می‌سوزاندند تا یاس کرملین نشینان از تسلط بر کمترین خشت مملکت ما هزاران برابر یاس کنونی گردد و گویا چون اکثر این فریب خوردگان، بدبخت و نادان و قابل هدایت بودند. خدای رحیم رحمی کرد که شاید هدایت شوند و از راه پلید فروش دین و ناموس و وطن به بیگانه بازگردند و اگر حقوق خویششان را هم می‌خواهند در سایه پیروی علی و از روی مبانی الهی اسلام بخواهند نه اینکه به خاطر وعده‌های پوچ و بی مغزی دین و ناموس و آزادی و وطن را فدای چکمه‌های ظالمانه رذل‌ترین بیگانه کنند، پس مملکت به خاطر اسلام و به نیروی ایمان حفظ گردیده و هر نفعی به هر که رسید در پناه اسلام رسید و اگر قانون اساسی صحیح است اصل دوم متمم قانون اساسی و سایر اصول آنهم صحیح است و شاه و نخست‌وزیر و وزرا عملاً باید دارای مذهب شیعه و مروج آن باشند و باید قوانینی که مخالف احکام مقدس خداست و به غلط از مغزهای پوسیده گمراهانی تجاوز کرده لغو و باطل گردیده و به عمر کثیف منکرات و مفاصد خاتمه داده شود و در مرحله اولی مسکرات خانمانسوز و لختی و بی قیدی شرم آور زنان و موسیقی شهوت‌انگیز فضیلت کش و رقاص خانه‌های جنایت بار و قوانین قضایی پوسیده اروپایی از میان برود و تعالیم عالی و احکام حیات بخش اسلام جایگزین آنها گردد و با اجرای برنامه عالی اقتصادی اسلام فقر و محرومیت اکثریت مردم مسلمان ایران و فواصل خطرناک طبقاتی پایان یابد تا شاه و هیئت حاکمه قانونی و رسمی و خوشبخت و سعادتمند باشند و بر ملتی خوشبخت و سعادتمند هم حکومت کنند و خدا و خلق خدا از آنها راضی باشند و در این خصوص کتاب رهنمای حقایق (برنامه فدائیان اسلام) راهنماییهای لازم را با براهین کافی از سالهای پیش نموده‌است. والا تا وضع چنین است و

کار بر این منوال، قدرت دولت و ملت پراکنده و متلاشی و متصادم با هم بوده، مملکت در سراسیمه سقوط مادی و معنوی و اخلاقی می‌باشد

تهران - به یاری خدای توانا - سیدمجتبی نواب صفوی

اسناد بسیاری وجود دارد که فدائیان اسلام اسلحه خود را از سازمان سیا و از طریق آخوند کاشانی و پسرش دریافت می‌کردند.

حزب توده و حزب زحمتکشان مقابل هم.

در راستای حفظ منافع دول خارجی و به بهانه ورود فرستاده ویژه آمریکا، اورل هریمن به ایران، حزب توده و حزب زحمتکشان در تهران تظاهرات بیست هزار تنی راه انداخته و در این تظاهرات با چوب و چماق و دشنه بجان هم می‌افتند. پلیس وارد ماجرا شده و نهایتاً ۲۰ تن کشته و سدها تن مجروح بجا می‌گذارند. نخست وزیر احساساتی، دکتر محمد مصدق در واکنش به کار حزب توده و حزب زحمتکشان که این غائله را راه انداخته بودند، سرلشگر بقائی را که برای حفظ آرامش وارد عمل شده بود برکنار و تحت تعقیب قرار میدهد. در این آشفته بازار، انگلیس ها ۹ فروند کشتی جنگی راهی آبهای جنوبی ایران می‌کنند. روزی نیست که جبهه ملی، حزب خائن توده و مابقی احزاب ملی - مذهبی ها در گوشه و کنار تهران و شهرستانها آشوب و بلوا راه نیندازند. در ۱۴ آذر همین سال میدان فوزیه تهران شاهد برپائی متینگ پر جمعیتی بود و پس از سخنرانیهای حسین مکی، آخوند قنات آبادی، کشاورز صدر، علی زهری و مصطفی کاشانی جمعیت تحریک شده بسوی خیابان لاله زار و فردوسی هجوم برده به غارت مغازه ها و آتش زدن محل روزنامه های نوید آزادی، فرمان، آتش، سیاسی، و طلوع نمودند. در این غارت و تخریب اموال عمومی سرتیپ دانش پور معاون شهربانی بشدت مجروح و سرهنگ نوری شاد رئیس کلانتری به قتل رسید. چندین درجه دار و پاسبان هم جزو کشته شدگان بودند. مجلس این بار بخاطر فعالیت های حزب خائن توده، مصدق را مورد بازخواست قرار داد. جمال امامی در مجلس زشتترین کلمات را بکار برد. از سوی اقلیت مجلس و تعدادی تماشاچی علیه دولت مصدق تظاهرات شدیدی رخ داد و عده ای وارد صحن علنی مجلس شده و با نمایندگان گلاویز شدند. در جریان انتخابات مجلس هم هر در گوشه و کنار کشور شاهد زد و خورد

و کشتار هموطنان بودیم. در فسا تفنگچی های عرب شییبانی و اینانلو مردم را به گلوله می بندند. در خرم آباد انتخابات مجلس سه کشته و ۶ زخمی داشت. آخوند شمس قنات آبادی برای انتخابات وارد خرم آباد میشود که چند گلوله نیز بسوی او شلیک میشود. انتخابات در زابل همراه با کشته شدن بسیاری و زخمی شدن چند سدن تن میشود. در دوره هفدهم مجلس ، نمایندگان جبهه ملی تمامی انتخاب میشوند. فقر و بیکاری و تورم کمر مردم را شکسته است و مصدق تنها مردم را به پایمردی ! و ایستادگی دعوت می کند. انگلیس هم به دیوان لاهه شکایت برده و خواهان غرامت میشود. بخاطر تظاهرات هر روزه حزب توده و جبهه ملی که در آن تعدادی کشته و زخمی میشوند از طرف دولت حکومت نظامی به مدت یکماه در تهران برقرار میشود. برای بازگشائی مجلس در دوره هفدهم شاه فقید نطق می کند ولی مصدق در مجلس حاضر نمی شود و شیخ الملک اورنگ رئیس سنی مجلس میشود.

افتتاح آرامگاه سعدی با شرکت محمد رضا شاه پهلوی و ملکه ثریا

در ۱۱ اردیبهشت سال ۲۶۶۰ مادی (۱۹۵۳ میلادی) آرامگاه شاعر پر آوازه ایران سعدی در شیراز با حضور شاهنشاه و ملکه ثریا افتتاح شد.



آرامگاه سعدی مشهور به سعدیه مکان خاکسپاری سعدی ، شاعر پارسی گوی است که در زمان شاه فقید معماری آن با مهدی فروغی بود. این آرامگاه در انتهای خیابان بوستان و کنار باغ دلگشا قرار دارد. این آرامگاه ثبت انجمن آثار ملی است. این مکان ابتداء خانقاه سعدی بوده و در همان جا او را دفن می کنند. برای نخستین بار در زمان آباقاخان و توسط وزیرش شمس الدین محمد صاحب دیوانی در سده هفتم مقبره ای برای سعدی ساخته میشود. بنا به نوشته ابن بطوطه که نیم سده پس از فوت سعدی نگارش یافته ، مردم در بازدید از مقبره سعدی لباس های خود را حوض مرمرین آنجا مس شستند و باورشان این بود که آب این حوض شفا بخش است! در سده نهم به حکم یعقوب ذوالقدر حکمران فارس مقبره سعدی را ویران کردند و در سده ۱۱ به دستور کریم خان زند عمارتی ملوکانه بر فراز قبر سعدی بنا شد.



مقبره سعدی که به فرمان کریم خان ساخته شده است ، در زمان محمد شاه قاجار

در زمان قاجار بنا به فتوای یک آخوند شیعه سنگ قبر سعدی را به بهانه گرایش او به مذهب تسنن می شکنند. در مراسم افتتاح آرامگاه جدید سعدی به غیر از شاه فقید و ملکه ثریا ، دکتر محمود حسینی وزیر فرهنگ ، و علی اصغر حکمت و تعداد زیادی شاعر و نویسندگان شرکت داشتند. هم زمان با افتتاح سعدیه توسط شاه فقید ، مجسمه سعدی که سازنده آن ابوالحسن صدیقی بود در دروازه اصفهان نصب شد.

محسن فروغی معمار مدرنیست ایرانی طرح آرامگاه را با همکاری علی اکبر صادق با الهام گرفتن از عناصر معماری سنتی ایران، طراحی نمود. ساختمان به سبک ایرانی است با ۸ ستون از سنگ‌های قهوه‌ای رنگ که در جلوی مقبره قرار دارند و اصل بنا با سنگ سفید و کاشی کاری تزئین یافته است. آرامگاه از بیرون مکعبی است و در داخل هشت ضلعی است که دیوارهای آن از جنس مرمر و گنبدی لاجوردی دارد. زیر بنای آرامگاه ۲۵۷ متر مربع است. ساختمان اصلی آرامگاه شامل دو ایوان است که قبر سعدی در زاویه این دو ایوان قرار دارد.

بحرین چگونه از ایران جدا شد؟

پس از دسته گلی که جناب مصدق در مورد ملی کردن نفت به آب داد، دولت انگلیس به ایران هشدار داد که بحرین کشوری است تحت الحمايه انگلیس. نخستین یادداشت رسمی در این مورد در تاریخ ۱۳ اردیبهشت ۲۶۶۰ مادی (۱۹۵۲ میلادی) تسلیم دولت ایران گردید.

در زمینه جدا شدن بحرین از ایران، مثلث شوم ملا – مجاهد و چپی هزاران مقاله انتقادی که تمامی آنها متوجه شاه فقید است نوشته اند و شاه را متهم به تجزیه ایران!! کرده اند.

ماجرای جدا شدن بحرین که زمانی استان چهاردهم ما بود، داستانی طولانی دارد که در این کتاب تلاش من این است که به استناد سدها مدرک موجود واقعیت را پیش چشم خوانندگان کتاب بگشایم، شاید عاملی باشد در عقب راندن دشمنان واقعی ایران و ایرانی.

بحرین نزدیک به ۱۵۰ سال در اشغال انگلیس بود و زمانی که نیروهای انگلیس در سال ۲۶۷۹ مادی (۱۹۷۱ میلادی) از بحرین خارج شد، شاه فقید اظهار داشت که بحرین از آن ایران است و میبایستی پس از ۱۵۰ سال به آغوش مام وطن بازگردد. در آن زمان طرحی توسط انگلیس ارائه داده شده بود که: فدراسیونی متشکل از ۹ شیخ نشین جنوب خلیج فارس از جمله بحرین در قالب یک کشور واحد تشکیل شود. شاه فقید با این طرح به

مخالفت بر خواسته و طی یادداشت شدید الحنی آنرا غیر قابل قبول دانست. شاه این عمل انگلیس را استعماری نامید و گفت : این بار انگلیس می خواهد به تمامیت ارضی ایران از در پشتی حمله کند. شاه اضافه نمود که : در صورت لزوم برای حفظ آنچه که حقوق سرزمین ایران خوانده میشود ، قدرتمندانه و با نیروی ارتش اقدام خواهیم کرد. در زمان رضا شاه بزرگ و ایجاد اصلاحات بسیار ، مردم بحرین نسبت به ایران رغبت زیاد داشتند. رضا شاه بزرگ از انگلیس خواست تا بحرین به ایران بازگردد ولی انگلیس توجهی به خواست او نشان نداد . در این میان حاکمیت سه جزیره تنب بزرگ و کوچک و ابو موسی هم مطرح بود. شاه فقید در مذاکره بین اعراب ، انگلیس و آمریکا به این نکته رضایت داد که اگر حاکمیت ایران بر این سه جزیره قطعی گردد ، او بر سر استقلال بحرین بشرط آنکه مردم بحرین سرنوشت خود را خود تعیین کنند نه قدرت خارجی و نه ایران ، سازش خواهد کرد.

مثلت شوم ملا – مجاهد و چپی هیچگاه به دشواری های باز پس گیری سه جزیره اشاره نمی کنند که به چه سختی اتفاق افتاد . در آن زمان عراق ایران را به سلطه جوئی متهم کرد . تنها شرط شاه فقید این بود که مردم بحرین در یک همه پرسی آزاد اعلام کنند که نمی خواهند به ایران برگردند. شاه تاکید داشت که ایران به دنبال استفاده از زور برای الحاق بحرین نیست. شاه گفت : بحرین ۱۵۰ سال پیش با اشغال انگلیس از ایران جدا شد . اکنون ایران پس از خروج انگلیس در پی اشغال این سرزمین نیست.

مثلت شوم ملا- مجاهد و چپی هیچگاه به آنچه بخاطر خیانت ملاها ، روس ها در جریان ننگ نامه های ترکمانچای و گلستان از ما گرفتند اشاره نمی کنند . از دید این پشت به وطن کرده ها تجزیه آذربایجان و گیلان به دست فرقه دموکرات و میرزا کوچک خان جنگلی افتخار است ! حال که شاه فقید بخاطر اعتقاد به آزادی و دموکراسی خواست مردم بحرین را محترم می شمارد ، وطن فروش است !! وطن فروش دستار بندان تازی پرست هستند که سهم دریای مازندران را از ۵۰ درصد به ۱۱ درصد رساندند و مملکت را به چینی ها و روسها واگذار کرده اند. سیاستی که شاه فقید بکار برد در حقیقت یک اقدام عقلانی و بجا بود. دشمنان ایران و ایرانی شعور آنرا ندارند که دریابند در صورت اقدام نظامی ایران ، انگلیس و متحدانش به همراه تمام کشورهای عربی (اعم از تند رو و محافظه کار) علیه ایران متحد میشوند . فراموش نکنیم که در آن زمان ایران و عراق دچار نزاع های ارضی – مرزی و سیاسی شدیدی بودند و گرایش عراق بسوی شوروی بسیار مطرح بود. شاه فقید اگر به بحرین لشکر کشی میکرد ، آن زمان با نقض منشور سازمان ملل متحد مواجه میشد.

در فروردین ۲۶۷۸ مادی (۱۹۷۰ میلادی) نظر سنجی استقلال بحرین زیر نظر نماینده سازمان ملل متحد در بحرین انجام شد و قریب به اتفاق مردم بحرین خواهان استقلال شدند . این خواست به تصویب شورای امنیت رسید و در سال ۲۶۷۹ مادی (۱۹۷۱ میلادی) بحرین استقلال خود را اعلام کرد.

با استقلال بحرین ، ایران نخستین کشوری بود که این کشور را به رسمیت شناخت. انگلیس هم سه جزیره تنب بزرگ و کوچک و ابو موسی را که اشغال نظامی کرده بود به ایران پس داد و اینک بخاطر ضعف دستار بندان مغز فندقی امارات و عربستان با پشتیبانی چین و روسیه خواهان الحاق این سه جزیره به خاک خود هستند.



هیت ایرانی در دیدار با شیخ عیسی بن سلمان حاکم بحرین.

ماجرای بحرین را اگر از گذشته دور بررسی کنیم بسیاری از نکات مبهم روشن میشود. بحرین در دوران هخامنشیان و ساسانیان یک بخش از سه بخش یک ساتراپ (استان) ایران و محل پایگاه دریایی اسپهبد بزرگ نیروی دریایی این سلسله‌های پادشاهی بود. سال ۱۵۰۶ میلادی پرتغال به این منطقه حمله کرد و بحرین را به انضمام جزیره هرمز به اشغال

درآورد. یک سده بعد شاه عباس صفوی در سال ۱۶۰۲ میلادی با لشگرکشی به بحرین، آنجا را از تصرف پرتغالی‌ها آزاد کرد و مجدداً به ایران ملحق کرد.

از این تاریخ تا نزدیک به دو سده بعد، بحرین تحت اختیار کامل حکومت‌های ایران بود. سال ۱۷۸۳ میلادی شیخ احمد بن‌خلیفه از خاندان بزرگ خلیفه که یکی از خانواده‌های قدیمی عربستان است به این سرزمین حمله کرد و بر این منطقه تسلط پیدا کرد.

این حمله با حمایت انگلستان همراه بود و از این تاریخ، آل‌خلیفه حاکم بحرین بود. سال ۱۸۲۲ میلادی در زمان فتح‌علی شاه قراردادی میان «ویلیام بروس» کمیسر مخصوص دولت انگلیس در خلیج فارس و شاهزاده حاکم فارس یعنی حسینعلی میرزا فرمانفرما، منعقد شد که نماینده انگلیس بر مالکیت ایران بر بحرین صحه گذاشته بود، اما به محض اینکه خبر این معاهده به دولت انگلستان رسید با آن مخالفت شد و به تایید مقامات لندن نرسید.

هوشنگ مهدوی در کتاب روابط خارجی در دولت پهلوی می‌گوید: تا پیش از کودتای رضا شاه بزرگ دولت ایران ۱۱ بار درصدد اعاده حاکمیت و مالکیت خود بر جزایر بحرین برآمد و هر بار در برابر مخالفت بریتانیا تلاش به جایی نرسید. سال ۱۹۲۳ میلادی سرپرسی لورن سفیر بریتانیا در ایران تلاش کرد محمد مصدق (وزیر امور خارجه وقت) را متقاعد کند که دولت ایران از ادعای خود بر بحرین دست بردارد.

فروردین ۲۶۵۶ مادی (۱۹۴۸ میلادی) مجلس شورای ملی لایحه‌ای تصویب کرد که طی آن ادعای ایران بر بحرین و منابع نفتی آن را مورد تاکید قرار می‌داد.

در این زمان هم انگلیس همواره بر حق حاکمیت خود در بحرین تاکید داشت و ادعای ایران را بی‌اساس می‌دانست. در یک فقره دکتر محمد مصدق خواستار حل زودتر مساله بحرین و پیوستن آن به خاک ایران شد، اما همزمان نماینده سیاسی انگلیس در بحرین با تنظیم قوانینی مانع از ایجاد ارتباط مستقیم میان ایران و اهالی بحرین شد. مصدق یادداشتی به دولت انگلیس نوشت و خواستار پایان دخالت‌های غیر قانونی آن‌ها در مورد جزیره بحرین شد، اما انگلیس این ادعا را بی‌اساس خواند و اعلام کرد که بحرین منطقه تحت‌الحمایه انگلیس است

تا سال ۲۶۶۴ مادی (۱۹۵۶ میلادی) مطبوعات ایران بارها موضوع تعیین تکلیف بحرین را یادآوری کرده‌اند. در آن سال تعداد زیادی از ایرانیان مقیم بحرین بازداشت شدند و حکومت ایران واکنش نشان داد. علیقلی اردلان وزیر امور خارجه وقت را در فروردین همان سال سرمقاله‌ای در یکی از روزنامه‌های آن زمان نوشت و ابعاد حقوقی و

تاریخی در مورد حاکمیت ایران بر بحرین را یادآور شد. در تمام این مدت مساله بحرین، پرونده مناقشه بین ایران و انگلیس بود

با پایان جنگ جهانی دوم انگلیس دیگر از پس مدیریت ابعاد وسیع مستعمراتش بر نمی‌آمد. به همین دلیل این کشور تصمیم به قطع هزینه‌های نظامی در خاورمیانه گرفت و سال ۱۹۶۷ میلادی (زمستان ۲۶۷۵ مادی) اعلام کرد که قوای نظامی خود را تا تاریخ ۱۹۷۱ میلادی از شرق سوئز خارج می‌کند. در این مقطع انگلیس باید فکری به حال مناطق تحت نفوذش می‌کرد و با همین هدف پیشنهاد تشکیل کشور «امارات متصالحه» را مطرح کرد؛ فدراسیونی متشکل از ۹ شیخ‌نشین جنوب خلیج فارس از جمله بحرین در قالب یک کشور واحد.

محمدرضا شاه پهلوی در یک کنفرانس مطبوعاتی که در ۴ ژانویه ۱۹۶۹ میلادی در دهلی‌نو تشکیل شده بود گفته بود: اگر اهالی بحرین نمی‌خواهند به کشور من ملحق شوند، ایران ادعای ارضی خود را در مورد این مجمع‌الجزایر پس می‌گیرد و خواسته اهالی بحرین را اگر از نظر بین‌الملل مورد قبول قرار می‌گیرد می‌پذیرد.

ایران نیز برای شناسایی رسمی قطعنامه شورای امنیت در مورد استقلال بحرین، اقدامات قانونی را انجام داد و هیات دولت قطعنامه شورای امنیت سازمان ملل را برای بررسی و تصویب در قالب لایحه به مجلس شورای ملی تقدیم کرد، که این لایحه در تاریخ ۲۴ اردیبهشت ۲۶۷۸ مادی (۱۹۷۰ میلادی) با ۱۸۷ رأی مثبت و ۴ رأی منفی به تصویب مجلس شورای ملی رسید. بحرین رسماً اعلام استقلال کرد و یک ساعت بعد ایران نخستین کشوری بود که این استقلال را پذیرفت. آنان که شاه فقید را به وطن‌فروشی متهم می‌کنند آیا از چند و چون ماجرا آگاه بودند و یا اینکه چشم و گوش بسته به یاوه‌های مثلث شوم ملا – مجاهد و چپی گوش کرده‌اند. ۱۸۷ نماینده مجلس که به استقلال بحرین رأی موافق دادند، آیا همگی وطن‌فروش بودند؟

آنچه در مورد بحرین و مالکیت آن مسلم است این است که یک سده قبل از تاریخ استقلال این کشور، عملاً ایران هیچ حاکمیتی بر سرزمین بحرین نداشت هرچند به دلیل عدم وجود مفاد قانونی و حقوقی، همچنان گه‌گاه بر مالکیت و حاکمیتش تاکید می‌کرد و می‌شود گفت، از این کارت برای بازی در سایر زمین‌ها استفاده می‌کرد. اتفاقی که در مرداد ۲۶۷۹ مادی (۱۹۷۱ میلادی) افتاد، رسمیت بخشیدن به این عدم حاکمیت یکسده ساله بود.

محمدرضا شاه در این مقطع موفق شد ارتشش را در جزیره‌های ایرانی دهانه خلیج فارس مستقر کند و در رزمایشی در جزایر ابوموسی و تنب بزرگ و کوچک مستقر شود. این اقدام بدون رضایت انگلستان که بر شیخ‌نشین‌های شارجه و راس‌الخیمه سیطره داشت ممکن نبود. برخی مورخان معتقدند تثبیت حضور ایران در این سه جزیره به دلیل عقب‌نشینی ایران از حق حاکمیت بر بحرین بوده است.

ماجرای ۳۰ تیر ۲۶۶۰ مادی (۱۹۵۲ میلادی)

شورش ۳۰ تیرماه زمانی اتفاق افتاد که محمد مصدق از شاه می‌خواست تا پست وزارت جنگ را به او بسپارند و شاه فقید قبول نکرد و او استعفاء داد و احمد قوام بجای او برگزیده شد. آخوند نایکار سید ابوالقاسم کاشانی حکم جهاد داد. جبهه خانمانسوز ملی این روز را تعطیل عمومی اعلام کرد و تهران و شهرستانها دچار ناامنی و تشنج شد. بازاریان که همواره دستشان در دست‌های ناپاک ملایان بود، بازار را تعطیل کردند و تهران بحالت نیمه تعطیل در آمد. روز ۳۰ تیر با هماهنگی جبهه ملی و آخوند ها مردم خرد گم کرده به خیابانها ریختند. اولین تیراندازی ساعت ۷ صبح در بازار آغاز شد. اوج برخورد مردم با نیروهای انتظامی در خیابانهای شاه آباد، فردوسی، نادری و سعدی بود. در شهرستانها نیز وضع مشابهی حاکم بود و در اهواز تعدادی کشته و زخمی شدند. در تهران شهربانی تعداد کشته شدگان را ۲۱ تن اعلام کرد که کشته شدگان را در گورستان ابن بابویه بخاک سپردند. شرایط بحرانی کشور موجب شد تا شاه فقید در یک عقب‌نشینی، قوام را از صدارت معزول و مجلسیان با تمایل به مصدق، راه برگشت او را هموار سازند. همان روز پس از برکناری قوام در ساعت ۵ بعدازظهر قوای نظامی به مراکز خود برگشتند و فردای آن روز شاه فقید فرمان نخست وزیری مصدق را صادر کرد. مصدق نیز کشته شدگان دیروز را: شهید راه وطن خوانده و دستور داد در ابن بابویه محوطه ویژه ای برای آنان اختصاص دهند که در آن قسمت ۲۵ قبر قرار دارد. با برگشت مصدق، دکتر حسن امامی رئیس مجلس شورای ملی از سمت خود کناره گیری کرد.



در مورد عکس العمل آخوند پشت به وطن کرده ، کاشانی در خصوص ۳۰ تیر باید اشاره کرد که او به مخالفت شدید با حکومت قوام پرداخت و مردم را به مبارزه دعوت کرد. آخوند کاشانی طی اعلامیه‌ای خطاب به قوام چنین گفت :

احمد قوام باید بداند، در سرزمینی که مردم رنج دیده آن پس از سال‌ها رنج و تعب شانه از زیر بار دیکتاتوری !! بیرون کشیده‌اند، نباید اختناق افکار عقاید را اعلام و مردم را به اعدام دسته‌جمعی تهدید نماید. من صریحاً می‌گویم که بر عموم **برادران مسلمان** لازم است در راه این **جهاد** کمر همت بر بسته و برای آخرین مرتبه به صاحبان سیاست استعماری ثابت کنند تلاش آنان در به‌دست آوردن قدرت و سیطره گذشته محال است و **ملت مسلمان** ایران به هیچ‌یک از بیگانگان اجازه نخواهد داد که به‌دست مزدوران آزمایش‌شده، استقلال آنان پایمال و نام باعظمت و پرافتخاری که **ملت مسلمان** ایران در اثر مبارزه مقدس خود به‌دست آورده است، مبدل به ذلت و سرشکستگی شود.

آخوند کاشانی در جمع خبرنگاران داخلی و خارجی به قوام‌السلطنه چنین هشدار داد: روی کار آمدن قوام زیر نظر انگلیسی‌ها انجام گرفته است و ما تا آخرین قطره خون خود ایستادگی خواهیم کرد. اگر قوام تا ۴۸ ساعت دیگر استعفا ندهد، خود من کفن می‌پوشم و پیشاپیش صفوف **ملت مسلمان** ایران حکومت او را سرنگون خواهم کرد.

آخوند کاشانی، احمد قوام را دشمن دین، آزادی و استقلال ملی خواند !!!

دستار بندان مغز فندقی تازی پرست شورش ۳۰ تیر ماه را بطور کامل از سوی خود و آخوند کاشانی شناسائی کرده و آنرا پیروزی خود بر شاه و احمد قوام میدانند.

با ابقای مجدد مصدق ، سرلشگر گرز ن رئیس ستاد ارتش ، سرلشگر علوی مقدم فرماندار نظامی و سرلشگر کوپال رئیس شهربانی از مشاغل خود برکنار و تحت تعقیب قرار گرفتند.

مصدق بر پشت جلد هجو نامه قرآن نوشت : دشمن قرآن باشم اگر بخواهم بر خلاف قانون اساسی رفتار کنم و روزی بخواهم رئیس جمهور شوم . او این قرآن را برای شاه فقید فرستاد. مصدق دوم تیر ماه همان سال را عزای عمومی و تعطیل اعلام کرد. او دستور داد تا پرچم تمام ادارات دولتی نیمه افراشته باشد. مجلس دست نشانده مصدق شورش ۳۰ تیر ماه را قیام مقدس ملی شناسائی کرد و به کشته شدگان لقب شهدای ملی داد . در اقدام بعدی ، مصدق موجب خروج والاحضرت اشرف از ایران شد. مصدق دستور به تعقیب احمد قوام و مصادره اموال او را داد . مجلس فرمایشی مصدق با طرح سه فوریتی عفو و آزادی خلیل طهماسبی ، قاتل حاج علی رزم آرا را تصویب کرد ! از دیگر اقدامات مصدق در راستای تصفیه ارتش از وجود امیران میهن دوست دستور به بازنشستگی بیش از ۱۳۶ امیر ارتش از جمله : سپهبد شاه بختی ، سرلشگر هدایت ، سرلشگر حجازی ، سرلشگر کوپال ، سرلشگر علوی مقدم و... بود که با این کار دور شاه فقید را خالی کرد.

در راستای کارهای رفاهی هیچگونه اقدامی از سوی نخست وزیر مردمی !! مشاهده نشد و او بود که در تاریخ ۲۹ شهریور ۲۶۶۰ مادی (۱۹۵۲ میلادی) لایحه های مجلس که از ۶ سال پیش برای تبدیل کارمندان پیمانی و قرار دادی به رسمی در مجلس خاک می خورد را بطور کامل لغو و غیر قانونی دانست !

مصدق و آخوند کاشانی رئیس مجلس که حکومت نظامی را مغایر قانون اساسی میدانستند از مهر ماه همان سال به مدت سه ماه در تهران حکومت نظامی برقرار کردند! . در ۴ آبان همان سال به تحریک مصدق و آخوند کاشانی به کسانی که می خواستند تولد شاه فقید را جشن بگیرند حمله و تعدادی کشته و زخمی شدند. در ۲۴ آبان نیز خلیل طهماسبی قاتل رزم آرا از زندان آزاد و به دیدار آخوند کاشانی رفت.

شرکت واحد اتوبوسرانی در تهران تاسیس شد.

در ۲۷ آذرماه سال ۲۶۶۰ مادی (۱۹۵۲ میلادی) در راستای رفاه مردم تهران در امر تردد شرکت اتوبوسرانی واحد تاسیس شد .

نخستین اتوبوس ایران توسط یک بازرگان بلژیکی در شهر رشت مورد استفاده قرار گرفت. با سپری شدن زمان با در نظر گرفتن قیمت اتوبوس و هزینه کرایه آن، زیرساخت های حمل و نقل و سوددهی از نظر اقتصادی مورد قبول واقع نشد و به همین دلیل اتوبوس ذکر شده به یکی از تجار ایرانی با نام معین التجار واگذار شد

این تاجر ایرانی این اتوبوس را به تهران آورد و به جابه جایی مسافر در پایتخت ایران پرداخت. به تدریج استقبال از این وسیله نقلیه جدید افزایش یافت و چند تاجر دیگر نیز به وارد کردن اتوبوس هایی به ایران اقدام کردند. در همین سال ها بود که گروهی از دانمارکی ها نیز چند اتوبوس بنزینی وارد ایران کردند و در چند خط مختلف در تهران به جابه جایی مسافر پرداختند. همه این فعالیت ها سبب شد چهره تهران آن روزگار که تا پیش از این فقط درشکه و گاری را به خود دیده بود به ناگاه دگرگون شود. با این که استفاده از اتوبوس برای حمل و نقل مزایای زیادی داشت، اما مشکلاتی را نیز برای شهروندان و مسافران ایجاد می کرد. در آن دوران مقررات خاصی در اتوبوسرانی حاکم نبود. اتوبوس ها در هر جایی که مسافران می خواستند توقف می کردند، سازوکار مشخص و یکدستی برای تعیین کرایه موجود نبود و شرکت های خصوصی متعددی بدون هیچ گونه هماهنگی به فعالیت مشغول بودند.

در واپسین سال های سده ۲۶۲۹ مادی (۱۹۲۱ میلادی) بود که نابسامانی های موجود در سیستم های موازی حمل و نقل اتوبوسی موجب شد حکومت به فکر چاره ای برای ساماندهی و نظم بخشی به آنها بیفتد. این تلاش ها در نهایت به شکل گیری سازمانی با عنوان اتوبوسرانی شهری در بسیاری از شهرداری های آن روزگار منجر شد

اولین اتوبوس های مونتاژ شده در سال ۲۶۱۹ مادی (۱۹۱۱ میلادی) به شهر تهران منتقل و به کار گرفته شدند. تقریباً پنج در صد حمل و نقل آن دوره به واسطه پانصد عدد اتوبوس انجام می شد.

در سال ۲۶۲۷ مادی (۱۹۱۹ میلادی) به دلیل ناخشنودی مردم از شیوه حمل و نقل، دولت آن زمان تصمیم گرفت تا این موارد را سازماندهی کند. پس از بررسی های انجام گرفته در

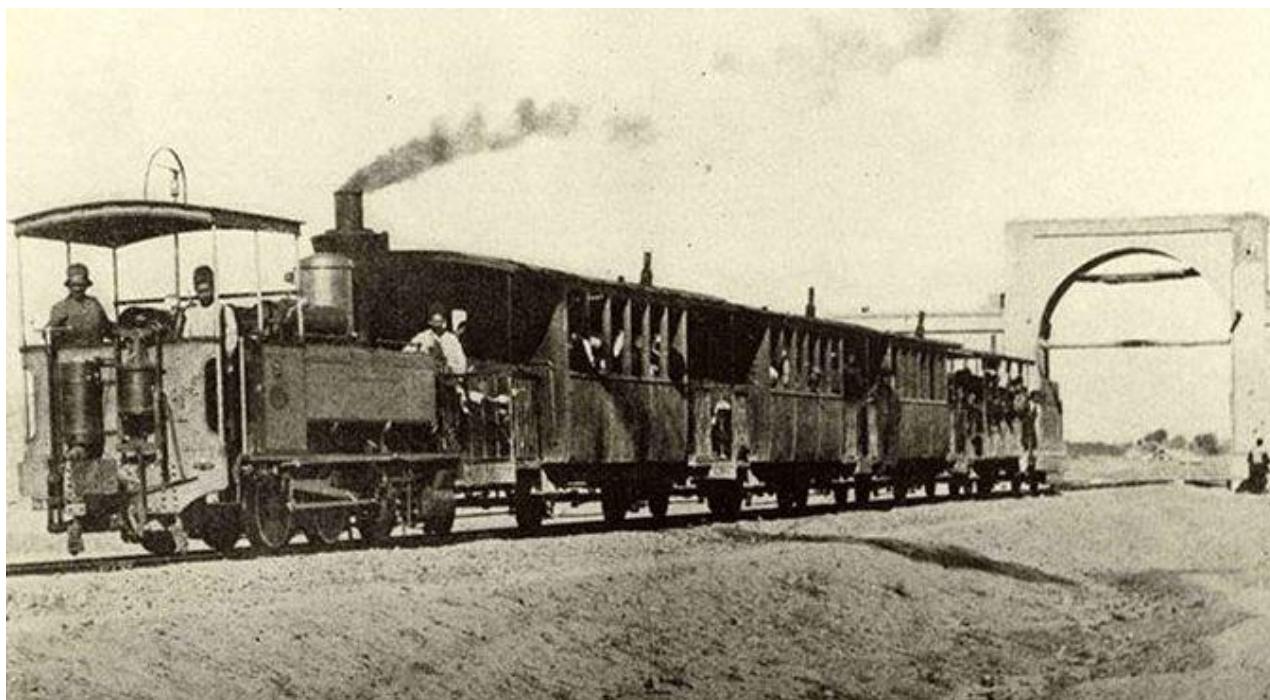
این مورد ، سازمان شهرداری شروع به کار کرد. بر همین اساس تاریخچه اتوبوسرانی با اقدامات شهرداری و ایجاد قوانینی مانند نرخ کرایه و قیمت اتوبوس، ساعت کاری اتوبوسرانی، اثبات خطوط و آئین نامه انضباطی ادامه یافت. در روزهای نخستین این اقدامات، شهرداری تمامی اتوبوس ها را مجبور به اخذ پلاک شهربانی کرد و در زمان کریم آقا بوذر جمهری برای هر خط نظارت مستقیم ایجاد کرد. در سال ۲۶۵۹ مادی (۱۹۵۱ میلادی) یکسده اتوبوس در شهر تهران مشغول به خدمت رسانی بودند که ۹۰ دستگاه از این اتوبوس ها تولید کارخانه مرسدس بنز بودند.

در همان سال ابتداء اتوبوس های تولید روسیه وارد کشور ایران شدند. در سال ۲۶۶۰ مادی (۱۹۵۲ میلادی) دولت سهیلی مجوز فعالیت های سازمان های حمل و نقل خصوصی را صادر کرد

با شروع فعالیت سازمان های خصوصی حمل و نقل مردم به استفاده از این وسایل نیز افزایش یافت و همین امر موجب ناخشنودی مردم به دلیل تعداد کم اتوبوس ها شد. سرانجام در همان سال به منظور سازماندهی فعالیت حمل و نقل عمومی شرکت واحد اتوبوسرانی با سیصد میلیون ریال بودجه ایجاد گشت. اتوبوس های نوبی این شرکت جایگزین اتوبوس های فرسوده در شهر شدند.

نخستین خط اتوبوسرانی شهر تهران در چهارده تیر سال ۲۶۶۴ مادی (۱۹۵۶ میلادی) با نود دستگاه اتوبوس از بازار تهران تا میدان فوزیه یا شهناز شروع به کار کرد و بعد از گذشت سه ماه سه خط دیگر در کلانشهر تهران شروع به فعالیت کردند. نخستین سال کاری شرکت واحد اتوبوسرانی با ۱۷۳ دستگاه اتوبوس و پنج خط به پایان آمد.

شوربختانه ایران در استفاده از اتوبوس های شهری از کشورهای همسایه و منطقه عقبتر بود. عراق مستعمره انگلستان بود و اتوبوس داشت، سوریه و لبنان مستعمره فرانسه بودند و آن ها هم مترو و اتوبوس داشتند، مصر کشور پیشرفته ای بود و حمل و نقل شهری مناسبی داشت. ایران هم قبل این که اتوبوس وارد کند تراموای اسبی داشت. پادشاهان قاجار به اروپا سفر می کردند و به هرچه می دیدند علاقه مند می شدند و دوست داشتند از آن ها در ایران هم باشد. مثلاً ناصرالدین شاه راه آهن را به تهران آورد و خط راه آهن را تا شاه عبدالعظیم کشید که همان زمان هم با اعتراض درشکهچی ها روبه رو شد و آن ها در سفارت انگلیس بست نشستند که قطار، کاروکاسبی آن ها را کساد کرده است. اتوبوس هم از زمان احمدشاه قاجار وارد ایران شد



آن زمان ترکیه و دبی از اتوبوس استفاده می‌کردند و ایران تقریباً از این حمل‌ونقل عقب مانده بود. ایرانی‌ها بیشتر از درشکه استفاده می‌کردند. در سال ۲۶۵۶ مادی (۱۹۴۸ میلادی) که اتوبوس و تاکسی در تهران زیاد شده بود باز هم حدود ۹۰۰ درشکه در تهران فعال بود. اوایل اتوبوس‌ها در اختیار بخش خصوصی بود، نماینده‌های مجلس و کاسب‌های بازار در خطوطی که مشخص شده بود سرمایه‌گذاری کرده بودند. اتوبوس‌های قدیمی کوچک و کمی از مینی‌بوس بزرگتر بودند و حدود ۳۰ صندلی داشتند. فرهنگ اتوبوس‌سواری جا نیفتاده بود و بیشتر اوقات برای سوار شدن به اتوبوس و نشستن روی صندلی دعوا و کتک‌کاری می‌شد. آن‌هایی که قلدر بودند، می‌توانستند سوار شوند و بچه‌ها و خانم‌ها و سالمندان معمولاً جا می‌ماندند. اشتباه خطرناکی که انجام می‌دادند این بود که با مسافران به پمپ بنزین می‌رفتند. روزنامه‌های آن زمان از جمله نشریه پارس آن‌قدر در این‌باره نوشتند که این کار ممنوع شد. در آن سالها آن‌قدر مردم شاکی شده بودند که اتوبوس‌ها باید فقط به تعداد صندلی‌ها مسافر سوار می‌کردند و اگر پلیس سرچهارراه مسافران را می‌دید که داخل اتوبوس ایستاده‌اند، آن‌ها را پیاده و راننده را جریمه می‌کرد. بعد از قیام ۲۸ مرداد به دستور شاه فقید خرید اتوبوس‌های بنز دماغ‌دار از آلمان صورت گرفت. سال ۲۶۶۶ مادی (۱۹۵۸ میلادی) اولین اتوبوس دوطبقه وارد ایران شد که بسیار هم مورد توجه قرار گرفت. عکس این اتوبوس در میدان سپه روی جلد روزنامه اطلاعات منتشر شد. اما مردم از اتوبوس دوطبقه که بعدها تعداد آن زیادتر شد استقبال

نکردند. خانم‌ها که اصلاً به طبقه دوم نمی‌رفتند و مردها هم مجبور می‌شدند به طبقه دوم بروند.



بنز دماغ‌دار
نامگذاری‌اش هم به دلیل شکل ظاهری آن بود و گرنه کارخانه بنز چنین اسمی روی آن نگذاشته بود. کرایه‌اش یک ریال بود. درب آن به صورت هندلی بود و به جای دکمه‌ای به کمک دسته باز و بسته می‌شد. یکی برای در عقب، یکی برای در جلو. راننده دستگیره را می‌کشید و در باز می‌شد. موتورش هم جلو بود. آن موقع توی خط میدان خراسان به مسگرآباد کار می‌کرد





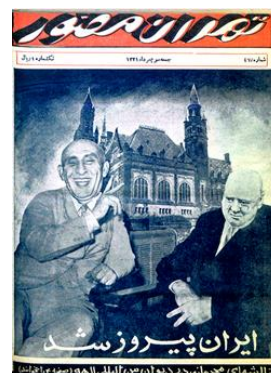
بنز های جدید ۳۰۲



سایت شرکت واحد اتوبوسرانی در تاریخچه خود می نویسد : از مسافران پول نقد (یک ریال) دریافت میشد. صاحبان این اتوبوس ها در مورد مسافرها و تکمیل ظرفیت اتوبوس های خود با یکدیگر به رقابت می پرداختند که غالبا باعث مشاجره، درگیری یا در بدترین حالت منجر به تصادف می شد. اتوبوس ها اکثرا فرسوده بودند و در حین کار دچار انواع خرابی های مختلف می شدند که منجر به سرگردانی مردم در میانه راه می شد. در سرویس های اتوبوسرانی داخل شهر بلیت های ژتونی یا همان پولک فلزی استفاده شد. باجه های مخصوص فروش بلیت هم از همین دوران به خیابان ها آمدند که در زمان فعالیت اتوبوس ها باز بودند. بتدریج بلیط های ژتونی جای خود را به کاغذی داده و قیمت آنها افزایش پیدا کرد . در رژیم جهل و جنون و جنایت اسلامی وضعیت اتوبوسرانی فاجعه بار است . مردم تهران در مسیرهایی که مترو ندارد باید تا ۹۰ دقیقه در ایستگاه اتوبوس منتظر بمانند تا بتوانند سوار اتوبوس شوند.

تشنج و دودستگی در دولت محمد مصدق

زمانیکه مجلس شورای ملی قاتل رزم آرا ، خلیل طهماسبی را منجی ملت ایران ! خطاب کرد و رای به آزادی او داد ، مجلس سنا آنرا بر خلاف قانون اساسی دانسته و آنرا تصویب نکرد. مجلس شورای ملی از عمل نمایندگان مجلس سنا به خشم آمده تا جائیکه محمود نریمان یکی از نمایندگان مجلس شورا با انتقادهای زننده به مجلس سنا حمله و این مجلس را غیرقانونی خواند!! مجلس شورای ملی در گام بعدی اقدام به کاهش مدت مجلس سنا از چهار سال به دو سال کرد. مصدق در اقدامی بی سابقه طرح امنیت اجتماعی را مشتمل بر ۹ ماده که تمامی آن در اختیار خودش بود به مجلس ارائه و نمایندگان آنرا تصویب کردند.



قانون امنیت ملی دکتر مصدق درست نظیر آنچه امروزه در جمهوری اسلامی اعمال میشود و فضای کشور را امنیتی کرده و هر صدای ناموافق با دولت را خاموش می کند ، عمل میکرد. از اقدامات غیر قانونی دیگر مصدق ، دستور به انحلال مجلس بود .

نمایندگان طرفدار مصدق در حمایت از ابقای دولت و انحلال مجلس استعفا دادند. همین باعث شد تا دیگر جلسات مجلس به حد نصاب نرسیده و تشکیل نشود. از طرف دیگر مصدق رفراندومی با موضوع انحلال مجلس و ابقای دولت برگزار کرد. این نخستین همه پرسی تاریخ سیاسی ایران است.

متن این رفراندوم چنین بود: اگر با این دولت و نقشه و هدف آن موافق هستید رای به انحلال مجلس بدهید تا مجلس دیگری تشکیل شود که بتواند در راه تامین آمال ملت با دولت همکاری کند .

اینکار مصدق باعث شد تا نزدیکترین کسانش نظیر عبدالله معظمی ، سید علی شایگان ، کریم سنجابی ، غلامحسین صدیقی ، احمد رضوی ، خلیل ملکی و محمد نریمان از در مخالفت با او برآمدند و تلاششان این بود که مصدق را منصرف سازند که موفق نشدند.

احمد رضوی نایب رئیس مجلس در اعتراض به مصدق در جلسه فراکسیون نهضت ملی که در روز ۲۳ دیماه ۲۶۶۱ مادی (۱۹۵۴ میلادی) در منزل مصدق تشکیل شد گفت :

آقای دکتر مصدق شما تا به حال هرچه خواستید به ما تحمیل کردید و ما حرفی نزدیم... شما برخلاف قانون اساسی از مجلس اختیار گرفتید و برخلاف قانون ۲ سال است که حکومت غیرقانونی نظامی اعلام فرموده اید و برخلاف قانون در انتخاب رئیس مجلس دخالت نمودید و با تمام این جریانات ما چیزی نگفتیم ولی دیگر در مورد رفراندوم سکوت نمی کنیم

عبدالله معظمی رئیس مجلس شورای ملی نیز در جلسه‌ای که در مجلس برگزار شد، ضمن مخالفت با رفراندوم انحلال مجلس به مصدق گفت :

در قوانین، رفراندوم سابقه ندارد و اکثریت قریب به اتفاق نمایندگان با آن مخالف هستند و بهتر است که این مطلب با میانجیگری حل شود و این کدورت برطرف گردد.

آخوند سید ابوالقاسم کاشانی نیز رفراندوم را تحریم کرد. در اعلامیه او آمده است :

هموطنان و برادران عزیزم، ضمن اعلامیه قبلی از مفساد و مضار رفراندوم شرحی متذکر و همه مستحضر گردیده و توجه دارند که عمل به آنچه ضررهایی برای دیانت و ملت و مشروطیت و مملکت دربردارد، با این حال دوران خود را دوره انقراض دیانت و استقلال مملکت و ملت قرار ندهید و طوق رعیت و اسارت و بندگی را به گردن خود نگذارید. شرکت در رفراندوم خانه‌برانداز که با نقشه اجانب طرح‌ریزی شده، مبعوض حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه و حرام است. البته و البته هیچ مسلمان وطن‌خواهی شرکت نخواهد کرد، گرچه ممکن است بعضی اشخاص غافل و بی‌اطلاع از حقایق و مضار آن و خائنین وطن فروش برای انجام مقاصد شوم دیگران در رفراندوم شرکت کنند یا این که دولت صندوق را از آرای قلابی پرکند. علی‌الحال عمل به رفراندوم برخلاف قانون اساسی و مصلحت مملکت و ملت بوده و هیچ‌گونه اثر قانونی ندارد.

مظفر بقائی نیز ضمن انتقاد از مصدق ، تهدید کذب که همراه علی زهری استعفاء خواهند داد. مصدق که با چنین وضعی مواجه میشود به هندرسون سفیر آمریکا میگوید : انگلیس ها ۳۰ تن از نمایندگان مجلس (اکثرا عضو جبهه ملی و نهضت مقاومت ملی) را خریده اند ! در این گیر و دار حزب خائن توده با انحلال مجلس موافق بود. شکل همه پرسی و کسب آرا نیز مسخره بود . برای موافقان انحلال مجلس در میدانهای سپه و راه آهن و برای مخالفان انحلال مجلس در میدان بهارستان و محمدیه صندوق گذاشته بودند. در روز رای گیری باید به مقاله روزنامه لوموند فرانسه و گزارش خبر نگارش در تهران باید توجه نشان داد :

به نظر می‌رسد که یک توافق ضمنی بین حزب توده و جبهه ملی برقرار شده‌است، به این شکل که طرفداران جبهه ملی در میدان سپه و طرفداران حزب توده در ایستگاه (راه‌آهن) آراء خود را به صندوق بریزند. تمام سفارتخانه‌ها بسته‌اند و حدود سه هزار نیروی نظامی

از ۴ نقطه محل اخذ رأی و نقاط استراتژیک تهران محافظت می‌کنند ... گروه‌های وابسته به حزب توده خیلی عظیم تر هستند و طول صف‌های آنان به چند صد متر بالغ می‌شود.

شعارها و پلاکاردهای جبهه ملی حاکی از اعلام حمایت از مصدق و درخواست انحلال مجلس است، در حالیکه شعارهای حزب توده - اساساً - علیه مجلس است و درخواست تشکیل مجلس مؤسسان برای تغییر رژیم فعلی است. نحوه اخذ رأی، مخفی نیست زیرا نه فقط یک محل جداگانه برای کسانی که می‌خواهند رأی منفی بدهند در نظر گرفته شده بلکه هر یک از شرکت کنندگان در این رفراندوم باید ورقه‌ای را پُر کنند که اسم و آدرس خود را روی آن بنویسند. محلی که برای اخذ رأی طرفداران مجلس در نظر گرفته شده، مقابل مجلس است و روی یک پلاکاردهای بزرگ این جمله به چشم می‌خورد: کسانی که این‌جا رأی می‌دهند، طرفدار انحلال مجلس هستند. تا ساعت ۹ به وقت محلی، فقط سه نفر برای اعلام رأی «نه» در این صندوق حضور یافتند و از این سه نفر، تعداد زیادی عکس گرفته شد و از آن‌ها فیلم‌برداری شد و مورد اهانت و آزار قرار گرفتند. دیشب حوادثی در منزل کاشانی رخ داد. وی به تمام «مسلمانان حقیقی!» توصیه کرده تا این رفراندوم را تحریم کنند. طرفداران مصدق بطری‌های بنزین آتش‌زا به طرف منزل کاشانی پرتاب می‌کردند و نزاعی در اطراف منزل ایشان درگرفت که یک تن کشته و نزدیک به صد تن مجروح شدند و امروز صبح گروه‌های مسلح، منزل کاشانی را محاصره کرده و ورود به منزل ایشان حتی برای نزدیکان و بستگان وی را ممنوع کرده بودند، کاشانی مجدداً رفراندوم برای انحلال مجلس را تحریم کرد و اعلام نمود که هر رأیی که مصدق در این رفراندوم زیر حمایت سرنیزه‌ها و تانک‌ها بگیرد، موجب بطلان هر قرارداد بین‌المللی است که در آینده منعقد نماید.

گزارشگر لوموند در گزارش بعدی خود خبر داد: «... طرفداران دکتر مصدق در تهران برنده شدند. بر طبق خبر رادیو تهران، بیش از سدهزار تن به طرفداری از دکتر مصدق رأی به انحلال مجلس و فقط ۶۷ تن رأی مخالف دادند و این نتایج مربوط به تهران است که حدود یک میلیون تن جمعیت دارد

در این همه‌پرسی در حدود دو میلیون ایرانی (از جمعیت حدود ۱۸ میلیونی ایران شرکت کرده و ۹۹/۹٪ از شرکت کنندگان به انحلال مجلس و ابقای دولت رأی مثبت دادند؛ و شمار آرای مخالفان مطابق با آمار اعلامی در تهران ۱۱۵ تن و در کل شهرستان‌ها فقط ۷۱۰ تن بود. در مرداد همان سال، مصدق، رسماً نتیجه یعنی ابقای دولت و انحلال مجلس ۱۷ را اعلام کرده و از شاه خواست فرمان برگزاری انتخابات جدید را امضا کند؛ ولی شاه فقید این رفراندوم را تأیید نکرد. یاران مصدق به او هشدار داده بودند که در نبود مجلس، شاه

شما را برکنار می‌کند؛ ولی مصدق چنین پاسخ داده بود که شاه جرأتش را ندارد. اگر هم چنین کند، ما تمکین نمی‌کنیم !

جنگ بین مجلس شورای ملی با سنا وقتی بالا گرفت که سناتورها برای تشکیل جلسه خواستند به باغ بهارستان وارد شوند ولی با درهای بسته مواجه شدند و در نتیجه جلسه خود را در منزل نظام السلطنه مافی تشکیل دادند و در تصمیم‌گیری به این نتیجه رسیدند که بر اساس اصل ۴۶ قانون اساسی مقابل خواست‌های غیر قانونی مصدق به ایستند. این تصمیم سناتورها موجب خشم روزنامه‌باختر امروز شد و نویسنده روزنامه تمام سناتورها را سر سپرده گان انگلیس !! شناسائی کرد.

یار مصدق ، دکتر مظفر بقائی در مجلس نطق مفصلی در مورد قانون امنیت اجتماعی مصدق ایراد کرد و آنرا مورد انتقاد شدید قرار داد . مجلس شورای ملی بر خلاف نظر مجلس سنا ، آزادی خلیل طهماسبی را به دولت ابلاغ کرد و قاتل رزم آرا از زندان بیرون آمد و مورد تشویق آخوند کاشانی قرار گرفت. قانون جدید مطبوعات توسط مصدق امضاء شد و در این قانون سه شرط برای صاحب امتیاز نشریه الزامی گشت. اول : صاحب امتیاز باید سی سال به بالا داشته باشد ! دوم : باید سواد خواندن و نوشتن داشته باشد !! سوم : سوء پیشینه نداشته باشد ! انگار در آن زمان کشور توسط مشتی کودک مهد کودکی اداره میشد.

مصدق در واکنش تندی نسبت به انتقادهای مظفر بقائی گفت : من به پشتیبانی مردم روی کار آمدم بنابراین از سخنان تند و نادوستانه خود داری کن !! دکتر بقائی در پاسخ به مصدق گفت : هیچ طرح و لایحه‌ای به موجب اختیارات اعطائی به آقای دکتر مصدق نمی‌تواند باعث تعطیلی یا فلج شدن مجلس شود . مصدق خام اندیش نزاع خود را با مظفر بقائی به رادیو کشاند و در پیامی به مردم گفت : آیا سزاوار است در روزهایی که چرچیل رهسپار آمریکا است ! جماعتی از پشت به دولت خنجر بزنند و مجاهدات ما را با بی‌اطلاعی و کوتاه نظری و غرض ورزی قربانی نمایند! بقائی نیز در روزنامه شاهد پیشوا را به باد انتقاد گرفت . پس از بقائی نوبت حسین مکی فرا میرسد که او مصدق را به هیتلر تشبیه کرده و از نمایندگی مجلس استعفاء میدهد، ولی با وساطت جمعی از اعضای جبهه ملی به مجلس بر میگردد. در این بین حائری زاده در نطقی اعجاب بر انگیز در مجلس گفت : آقای مصدق روح حساس دارند و راجع به مسائل جزئی دچار گریه و غش میشوند و به عقیده من ایشان باید مدتی در آسایشگاه بسر ببرند ! من امیدوارم به حکومت بوقلمون‌ها با همت مردم ایران خاتمه داده شود. آخوند کاشانی هم لایحه اختیارات مصدق را غیر قانونی خواند و بدین ترتیب جنگ بین دو قطب نهضت ملی آشکار شد.

به باور من حکومت دکتر مصدق رفتنی بود. ندانم کاری های او و اطرافیانش کافی بود تا دولت او سرنگون شود هرچند که قیام ۲۸ مرداد ۲۶۶۱ مادی (۱۹۵۳ میلادی) سقوط را جلو انداخت. با شکاف عمیقی که در بین اعضای جبهه ملی و نهضت مقاومت پیش آمده بود هر روز شاهد تظاهرات مردم در تهران و شهرستانها بودیم . از خوزستان سه هزار کفن پوش ! عازم تهران شدند. در تبریز تظاهرات به نفع مصدق بود. با حمایت آخوند کاشانی و نفوذ او در دولت مصدق تروریست خطرناک نواب صفوی از زندان آزاد میشود.

در اسفند همین سال وقتی شاه فقید به اتفاق ملکه ثریا قصد سفر بخارج داشتند با مخالفت آخوند ها مواجه شدند. آخوند کاشانی مردم را به تظاهرات علیه شاه برای سفر بخارج فراخواند وبازار را به تعطیلی کشاند . آخوند سید محمد بهبهانی نیز به شاه توصیه کرد که بخارج نرود! تظاهرات مردم در مقابل کاخ شاه با شعار مرگ بر مصدق همراه بود و مردم قصد کشتن مصدق را داشتند و عده ای از درباریان مصدق را فرار میدهند. شاه فقید به میان تظاهر کنندگان رفته و انصراف خود را از سفر اعلام میدارد. در همین زمان تعدادی از افسران میهن پرست که غالبا بازنشسته بودند به خانه مصدق ریخته و قصد هلاک او را داشتند که مصدق با لباس خواب از راه پشت بام فرار کرده و خود را به محل اصل چهار ترومن رسانده و سپس به ستاد ارتش میرود. ایران به تعطیلی کشیده میشود و در گوشه و کنار کشور مردم به طرفداری از شاه فقید و مصدق همدیگر را پاره می کنند. سال سرنوشت ساز ۲۶۶۱ مادی (۱۹۵۳ میلادی) از راه میرسد. در شیراز طرفداران مصدق اداره اصل چهار ترومن را غارت می کنند. مصدق که اینک به سیم آخر زده در رادیو میگوید : شاه هیچگونه اختیاری درامور داخلی مملکت ندارد. پس از این اظهار نظر حسین علاء وزیر دربار به اعتراض از سمت خود استعفاء میدهد . مصدق چنان شیفته قدرت شده بود که نمی دید هرروز اطرافش خالی و خالی تر میشود. در اول اردیبهشت این سال سرتیپ محمود افشار طوس ، رئیس شهربانی کل کشور مفقود میشود.



سرتیپ محمود افشار طوس

محلی که او را می ربایند خیابان خانقاه تهران بود و پس از شش روز جست و جو پیکر بی جان او را در غار تلو واقع در تپه های لشکرک پیدا می کنند که بطرز فجیعی به قتل رسیده بود. مظفر بقائی و حسین خطیبی و برخی از افسران بازنشسته ارتش نظیر مزینی ، منزله ، بایندر ، بلوچ و یکی از نزدیکان سرلشگر فضل الله زاهدی بنام نصرالله و قرائی تصمیم به ربودن افشار طوس به منظور ساقط کردن دولت مصدق می گیرند. در برنامه ترور آنها افشارطوس ، دکتر حسین فاطمی و ریاحی در راس لیست بودند. افشار قاسملو یکی از متهمان قتل افشارطوس در بازجویی اعتراف کرد که خطیبی با تلفن در شب حادثه به افشار طوس میگوید : آقای بقائی منتظر شما هستید. مصدق بیش از هزار مأمور انتظامی و کارآگاه را بسیج می کند تا افشارطوس را بیابند. در ضمن مبلغ ۵۰ هزار تومان مزدگانی برای یافتن افشارطوس تعیین میشود.

به دستور دکتر مصدق، وزیر کشور پرونده را شخصاً زیر نظر گرفت. سرهنگ نادری از اعضای سازمان افسران ملی، در سمت ریاست اداره کارآگاهی، پرونده را به‌طور ویژه دنبال کرد و همچنین دکتر صدیقی با افسران رکن دو ارتش و سرهنگ سررشته که افسری لایق و درستکار بود نیز دیدار کرد و نظر سرهنگ سررشته را جهت پیگیری پرونده پرسید که سرهنگ سررشته در قبال اختیارات ویژه فرافانونی جهت بازرسی هر محل و بازداشت هر فرد پیگیری پرونده را پذیرفت و شروع به کار کرد. مأموران پس از تحقیق از راننده افشارطوس ابتدا به حوالی محل پیاده شدن افشارطوس رفته بودند و در آنجا از صاحب دکان بقالی که در آن محل بود، تحقیق کرده بودند که شاگرد بقال به آن‌ها گفته بود که شب دوشنبه، افسر بلند قدی از آن‌ها سراغ خانه حسین را پرسیده‌است و مأموران نتیجه

گرفتند که منزل حسین نامی در همان نزدیکی‌ها است و پس از بررسی به منزل حسین خطیبی رسیدند و به آنجا وارد شدند و با توجه به اینکه رئیس شهربانی به راننده خود گفته بود که تلفن می‌زنم این فرضیه که بایستی به دنبال منزل فردی به نام حسین که تلفن هم دارد بگردند و لذا منزل خطیبی بیشتر مورد سوء ظن واقع شده و همچنین در منزل هم تنها چند زن مشاهده کردند. پس به منزل وارد شدند و غذای فراوان در یخچال و بازبودن پنجره‌ها با توجه به سرد بودن هوا نظر آن‌ها را جلب کرد و پس از بستن پنجره‌ها، بوی کلروفرم که برای بیهوشی بکار می‌رفت نظر مأموران را به شدت جلب کرد؛ و به دستور سرهنگ سر رشته منزل تحت کنترل گرفته شده تا هر کس به آنجا آمد دستگیر شود و کسی هم حق نداشت تا به تلفن دست بزند.

پس از مدتی نوکر که برای بردن بچه از منزل خارج شده بود به منزل مراجعه کرد و پس از بازجویی از او معلوم شد چند شب پیش عده‌ای، فردی را دست و پا بسته از آنجا خارج کرده‌اند پس همگان منتظر بازگشت حسین خطیبی به منزل شدند و پس از بازگشت او را تحت بازجویی شدید قرار دادند و او به توطئه اعتراف کرده و اسامی ۴ افسر با نام‌های مزینی، منزله، بایندر و زاهدی را ارائه داده و مزینی در ساعت ۲ بعد از نیمه شب، پس مراجعه به منزل بازداشت و سایرین نیز دستگیر شدند. دکتر مصدق امان نامه‌ای به حسین خطیبی و هر کس که با اطلاعات خود موجب خلاص شدن افشارطوس را فراهم آورد داد و به این ترتیب آن‌ها به دستگیری راننده مزینی هدایت شدند و روز بعد او را که با پای خود به دیدار مزینی آمده بود، بازداشت کردند و با هدایت او به ده امیر علایی رفتند. کدخدای ده با مشاهده مأموران پا به فرار گذاشت که او را دستگیر کردند اما سخنان او آب سردی بود که بر سر مأموران ریخته شد. او اعتراف کرد که افشارطوس را کشته‌اند و به راهنمایی او در ششم اردیبهشت محل دفن جسد پیدا و به پزشک قانونی اطلاع داده شد.

سایر متهمان نیز به مرور دستگیر شدند و به‌طور مختصر جریان توطئه به این صورت افشا شد. اعتراف متهمان نشان می‌داد افشارطوس به حسین خطیبی اعتماد داشته و انتظار خدمت بسیار مهمی از او داشته‌است که تنها توسط او قابل انجام بوده و آن ایجاد تفاهم میان بقایی و دولت بوده‌است. به این منظور افشارطوس پس از چند شب تأخیر، ساعت ۹ عصر روز دوشنبه ۳۱ فروردین، مستقیماً از اداره به محلی که آن‌ها تعیین کرده‌اند آمده‌است تا گامی جهت نزدیک تر شدن با بقائی بردارد. لازم است ذکر شود که مطرح شدن نام بقائی در آن واقعه، موجب حیرت شدید همه شده بود و ملیون به شدت متعجب شده بودند. در آنجا افشارطوس مدتی با خطیبی مشغول مذاکره بوده‌است و سپس با علامت خطیبی، آن‌ها

افشارطوس را با اتر بیهوش کرده و به او آمپول بیهوشی قوی تزریق کرده‌اند و با ماشین پونتیاک سرهنگ بازنشسته هاشم‌زاده و به رانندگی علیرضا قره گزلو، افشارطوس را با دستان بسته به ده عبدالله امیر علایی منتقل و از آنجا با کمک عباسعلی نخلی (کدخدا) به غار تلو در تپه‌های لشکرک در شمال تهران منتقل کرده‌اند. (البته در جراید آن زمان از جمله روزنامه اطلاعات، خبرهایی مندرج است مبنی بر اینکه جنایتکاران ابتدا به افشارطوس پیشنهاد می‌کنند تا به نحوی آن‌ها را نزد دکتر مصدق برده تا آن‌ها بتوانند دکتر مصدق را همان هنگام ترور کنند که با مخالفت وی مواجه می‌شوند و پس از آن او را بیهوش کرده و از آن جا خارج می‌کنند. نحوه کشتن افشارطوس بشرح زیر است : طنابی را به دور گردن او گره می‌زنند و از دو طرف به شدت می‌کشند و برای سرعت کار، دستمال بزرگی را به دهان او فرومی‌کنند و دستمالی آلوده به اتر را هم جلوی دماغ او می‌گیرند. پس از خاتمه جنایت، جسد افشارطوس را در گودالی که کنده بودند قرار داده و دفن می‌کنند. مزینی پس از خاتمه کلاه او را برداشته و به شهر مراجعه کرده و دستگیر می‌شود. گفتنی است در تمام ۴۸ ساعتی که افشارطوس در غار اسیر جنایتکاران بوده، دست و پا و چشم او بسته بوده به جز چند عدد تخم مرغ چیز دیگری نخورده بود. روز ششم اردیبهشت جسد طناب پیچ شده افشارطوس در حالی که قرآن کوچکی که قنادی یاس به مشتریان هدیه می‌داد، در جیب کت افسری او قرار داشت، کشف شد. روزنامه‌ها عکس‌های وحشتناکی از جسد طناب پیچ شده افشارطوس که صورت او تماماً سیاه شده بود و به وضع بسیار فجیعی کشته شده بود، چاپ کردند.

در خرداد سال ۲۶۹۳ مادی (۱۹۸۵ میلادی) در کانال ۴ تلویزیون انگلیس یکی از عوامل سابق اینتلیجنت سرویس انگلستان بی آنکه چهره‌اش نشان داده شود، اظهار داشت "افشارطوس به دستور اینتلیجنت سرویس ربوده شد و به قتل رسید. وی چند تن از امرای بازنشسته ارتش به رهبری سرلشگر زاهدی(منظور او سرلشگر فضل الله زاهدی است که به غلط با سرتیپ نصرالله زاهدی اشتباه گرفته است) ، دکتر مظفر بقایی و برادران رشیدیان (سیف‌الله-اسداله-قدرت‌الله) را عامل این جنایت معرفی کرد و هدف از قتل رئیس شهربانی را بالابردن روحیه مخالفان دولت مصدق و تهدید طرفداران او دانست.

پرونده قتل افشارطوس با تبلیغات مخالفان به یک چالش شدید برای دولت مصدق تبدیل شد و سرانجام با دلایل و مستندات لازم تحویل دادرسی ارتش شد؛ ولی عاملان قتل تحت حمایت قرار گرفتند و چنان‌که گفته شده‌است بازپرسان در کار اهمال می‌کردند و به دلیل اعتراض‌های مخالفان و نمایندگان مجلس و احتمال اعلام اعمال نفوذ مصدق در پرونده و

ایجاد بحران جدید، امکان تعویض بازپرسان نیز وجود نداشت و در نهایت با فشار دولت و مقامات، ۸ مرداد بازپرس قرار مجرمیت را صادر کرده و پرونده در ۱۳ مرداد به دادگاه جنائی تحویل شد تا خارج از نوبت رسیدگی شود اما وقوع قیام ۲۸ مرداد این مسئله را ناکام گذاشت.

اسامی متهمان :

حسین خطیبی

سرتیپ بازنشسته علی اصغر مزینی

سرتیپ بازنشسته علی اکبر منزله

سرتیپ بازنشسته نصرالله بایندر

سرتیپ بازنشسته نصرالله زاهدی

سرگرد بازنشسته فریدون بلوچ قرائی

سرهنگ بازنشسته علی محمد هاشم‌زاده

هادی افشار قاسملو

احمد بلوچ قرائی

عبدالله امیر علائی

عباسعلی نخلی

امیر رستمی

شهریار بلوچ قرائی

ناصر زمانی

نصیر خطیبی

دکتر مظفر بقائی که دستگیر نشد

مهندس علیرضا قره گزلو که متواری شده بود.

بعد ها دکتر مظفر بقائی ادعا کرد که تاج و تخت محمد رضا شاه پهلوی را او نجات داده است!!

مثالث شوم ملا- مجاهد و چپی در ادعائی پوچ و از روی کینه و دشمنی با شاه فقید همه جا گفتند و نوشتند که : به دستور دکتر محمد مصدق شاه کلیه املاک خود را به دولت مصدق داد تا دولت او سالیانه شش میلیون تومان به شاه بدهد !!!

اما در کنار این یاوه گوئی ها این خبر هم درست بود که مصدق بخاطر دشمنی با یهودیان دستور به برچیدن آژانس یهود در ایران داد .

مجلس شورای ملی در زمان مصدق بیشتر به رینگ بوکس شبیه بود تا مجلس . روزی نبود که چند نماینده بخاطر کتک کاری مجروح و راهی بیمارستان نشوند.

بیست و هفت تن از نمایندگان عضو فراکسیون نهضت ملی دسته جمعی استعفاء دادند و به دنبال آنها بیست و پنج تن از نمایندگان مجلس به تبعیت از اعضای فراکسیون استعفاء داده و مجلس دوره هفدهم عمرش به پایان رسید. آن عده از خردگم کردگان که پس از هفتاد سال بر باور غلط خود پافشاری می کنند و میگویند عده ای اوباش موجب سقوط مصدق شدند ، سخت در اشتباه هستند . مصدق با کارهایش موجب شده بود تا دیگر کسی با او کار نکند. او مستبدی یکدنده ای بود که میتوان او را با خمینی وژن مقایسه کرد . در سوم مرداد والاحضرت اشرف پهلوی که با دسیسه مصدق بخارج از کشور رفته بود به وطن بازگشت ولی دو روز بعد با فشار مصدق مجبور به ترک وطن شد. در این آشفته بازار حزب خائن توده سخت مشغول یار گیری بود که هشدار آن توسط آیزنهاور رئیس جمهور آمریکا به دولتمردان ایران و شاه فقید داده شد. پس از سخنان آیزنهاور ، حزب توده با برگزاری میتینگ به فعالیت همه جانبه ای دست زد و برخورد اعضای حزب خائن توده با مامورین انتظامی خونین شد. یک هفته پیش از سقوط ، مصدق دستور به بگیر و به بند مخالفین خود را در سطحی وسیع داد و دست به تصفیه و بازنشسته کردن امرای ارتش زد. شش روز به قیام ملی و سرنگونی مصدق ، شاه فقید فرمان

عزل مصدق و نخست وزیری سرلشگر زاهدی را امضاء و به رامسر رفتند. چهار روز مانده به ۲۸ مرداد جلسه ای برای براندازی حکومت مصدق در باغ مصطفی مقدم با شرکت سرتیپ گیلانشاه ، سرلشگر باتمانقلیچ ، سرهنگ فرزندگان ، سرتیپ تقی زاده ، ابوالحسن حائری زاده ، عبدالرحمن فرامرزی و پرویز یار افشار تشکیل شد. سه روز به قیام ، ساعت دو صبح سرهنگ نصیری فرمانده گارد شاه فقید فرمان عزل مصدق را به او ابلغ کرد و بلافاصله به دستور مصدق او را دستگیر کردند. در همین روز شاه با ملکه ثریا به بغداد پرواز کردند. دکتر حسین فاطمی وزیر امور خارجه طی بخشنامه ای برای تمام سفیران ایران در خارج از کشور اعلام کرد که شاه فقید از سلطنت مخلوع و نایستی از او استقبال شود !! به دستور مصدق لشکر گارد شاهنشاهی را خلع سلاح کردند. در بغداد مظفر اعلم سفیر پشت به وطن کرده در استقبال از شاه خود داری کرد. به دستور مصدق فرتور های شاه و ملکه ثریا از تمام ادارات دولتی و خصوصی برداشته شد. مجسمه های رضا شاه بزرگ و محمد رضا شاه توسط مردم ناسپاس و قدر شناس به زیر کشیده شدند ، درست نظیر اتفاقی که در قتنه خمینی روی داد . حزب خائن توده نام خیابانهای تهران را تغییر دادند . سلیمان بهبودی رئیس تشریفات و ابوالقاسم امینی کفیل وزارت دربار و هیراد رئیس دفتر شاه فقید بازداشت شدند. سرتیپ پشت به وطن کرده ریاحی رفتن شاه به بغداد را استعفای شاه خواند. تمام روزنامه های حزب خائن توده خواستار لغو نظام شاهنشاهی و استقرار جمهوری دموکراتیک شدند. حسین فاطمی تمامی کاخ های شاه فقید را مهرو موم کرد و دو روز مانده به قیام ۲۸ مرداد به دستور مصدق نام شاهنشاه را از دعای صبحگاهی و شامگاهی ارتش حذف کردند. شاه فقید همراه با ملکه ثریا وارد رم شده و سفیر ایران در ایتالیا ، نظام السلطان خواجه نوری به استقبال شاه نیامد. ابوالقاسم امینی کفیل وزارت دربار با تضرع و توهین به شاه از مصدق خواست تا او را آزاد کنند و مصدق اینکار را کرد.

شرح جزئیات قیام ملی ۲۸ مرداد

در صبح ۲۸ مرداد ، تظاهرات در تهران شکل دیگری بخود گرفت ، نظامیان وطن پرست از فرمان مصدق سرپیچی کردند و به مردم پیوستند. نظامیان با کامیونهای ارتشی در خیابانهای تهران فریاد زنده باد شاه سر دادند و مردم خشمگین که طعم تلخ ۲۷ ماه زمامداری مصدق را چشیده بودند بسوی دفتر روزنامه های حکومتی

یعنی باختر امروز ، کشور و شورش رفته و آنها را به آتش کشیدند. در خیابان کاخ مردم با دیدن بشیر فرمند رئیس تبلیغات دکتر مصدق بسویش یورش برده و او را سخت گوشمالی دادند . در کرمان اعضای حزب زحمتکشان ، سرگرد سخائی رئیس شهربانی این شهر را بطرز فجیعی به قتل رساندند. در تهران ایستگاه رادیو به دست قیام کنندگان افتاد و فرمان نخست وزیری سرلشگر زاهدی خوانده و پایان حکومت مصدق اعلام شد. مخالفین و نظامیان وطن پرست بسوی خانه مصدق رفته و بین آنها و محافظین مصدق به فرماندهی سرهنگ ممتاز زد و خورد مسلحانه روی داد که ساعت ها ادامه داشت و سرانجام محافظین مصدق تسلیم شدند . در تهران حکومت نظامی به فرماندهی سرتیپ فرهاد برقرار شد . مصدق نیز خانه به خانه در فرار بود. از آغاز روز دوم پس از قیام رکن دوم و شهربانی دست به بازداشت همکاران مصدق زدند. سرلشگر زاهدی اعلامیه ای مبنی بر حفظ جان مصدق صادر و از اوخواست ظرف ۲۴ ساعت خود را معرفی کند. در همین روز شاه پس از رویت تلگراف زاهدی بی درنگ به ایران بازگشت. زاهدی در تمام کلان شهر های ایران حکومت نظامی اعلام کرد. زاهدی در اولین اقدام خود جلوی انتشار روزنامه های حامی مصدق و حزب خائن توده را گرفت. بعد ازظهر همان روز مصدق ، غلامحسین صدیقی ، سید علی شایگان و سیف الله معظمی خود را معرفی و آنها را به باشگاه افسران بردند و سرلشگر زاهدی از آنها استقبال کرد. جزئیات کامل این دو روز یعنی ۲۸ و ۲۹ مرداد و هم چنین برخورد دوستانه سر لشگر زاهدی را باید از زبان دکتر غلامحسین صدیقی ،وزیر کشور دولت مصدق و از کسانی که خود را معرفی کرده بود باید شنید : ساعت شش و نیم صبح چهارشنبه ۲۸ مرداد خشنودیان تلفونچی خانه جناب آقای دکتر مصدق با تلفن خبر دادند که آقای نخست وزیر فرمودند : پیش از رفتن به وزارتخانه به اینجا بیآئید. من در ساعت شش و پنجاه دقیقه با اتوموبیل وزارتی به رانندگی ابراهیم خان همایون حرکت کرده و ساعت هفت به اتاقی که هیئت وزیران در آنجا تشکیل جلسه میدهند وارد شدم . تیمسار ریاحی و سرکار سرهنگ حسین قلی اشرفی فرماندار نظامی در آن اتاق بودند. پس از تعارفات ، حاج محمد حسین راسخ افشار که بازرگان بود وارد شدند و با ایشان راجع به مساعدت به بازماندگان ۳۰ تیر مذاکره شد. وقتی آقای نخست وزیر مرا احضار کردند به اتاق معظم له رفتم. ایشان گفتند : چون شاه از کشور رفته اند ، لازم است تکلیف قانونی وظایف مقام سلطنت معین شود. من با جمعی از آقایان صاحب اطلاع مذاکره کرده ام . رای آقایان این است که شورای

سلطنت به وسیله مراجعه به آرای عمومی تشکیل شود. شما به فرمانداران تلگراف کنید که از محل ماموریت خود خارج نشوند و آنانکه به مرخصی رفته اند به محل خدمت خود بازگردند تا پس از دادن دستور مراجعه به آرای عمومی، اینکار را انجام دهند. گفتم: چون مقررات مربوط به رفراندوم در این باب باید به تصویب هیات وزیران برسد، بهتر است که عصر امروز آنرا در هیئت دولت مطرح کنیم و پس از تأیید هیئت دولت تلگراف ها فرستاده شود. جناب دکتر مصدق فرمودند: **چون تاخیر در کار مصلحت نیست! بهتر است امروز تلگراف بزنید.** گفتم: اگر اینکار فوریت دارد، دستور فرمائید هیئت دولت همین صبح تشکیل شود. جناب دکتر مصدق فرمودند: **شما تلگراف ها را بزنید، عصر به هیئت دولت می گوئیم!!** من از پیش ایشان بیرون آمدم و ساعت هشت به وزارت کشور وارد شدم و آقای خواجه نصیری، رئیس کارگزینی و آقای دانا پور رئیس انتخابات را خواستم و دستور تهیه تلگراف را چنانکه با آقای نخست وزیر مذاکره شده بود به ایشان دادم و گفتم دستور اجرای رفراندوم در صورت تصویب هیئت وزیران به وسیله تلگراف بعدی به استانداری ها و فرمانداریها ابلاغ میشود. به تیمسار ریاحی رئیس ستاد تلفن زدم که اداره بی سیم ارتش، تلگراف مربوط به حضور فرمانداران و بخشداران را در محل خدمت مخابره کنند. سپس به آقای شایان فرماندار تهران و معاون استانداری تلفن زدم که به وزارت کشور بیایند. در این هنگام آقای شجاع ملایری رئیس اداره آمار و بررسی وارد اتاق شدند و گفتند: آقای رحیمی لاریجانی الان از بیرون آمدند و میگویند: در میدان سپه دسته ای از مردم زنده باد شاه میگویند شعارهایی بر ضد دولت میدهند و من در دو کامیون شهربانی عده ای پاسبان دیدم برای آنها دست تکان میدادند. به سرتیپ مدبر رئیس شهربانی تلفن زدم که به من اینطور گزارش کرده اند. چون هماهنگی پاسبانها را به وی گفتم، با لحن استفهام و تعجب گفت: چه، پاسبانها بر من معلوم شد که او از این واقعه آگاه است و تجاehl می کند. رئیس شهربانی گفت: تحقیق می کنم و به عرض شما میرسانم. او هیچگاه به من خبر نداد. در این وقت تیمسار ریاحی تلفن کرد و گفت: بنا به امر جناب نخست وزیر دستور فرمائید سرتیپ شاهنده را بجای مدبر رئیس شهربانی بگذارند، اوضاع شهربانی خوب نیست و عمل پاسبانها به اطلاع جناب آقای دکتر مصدق رسیده است. ابلاغ سرتیپ شاهنده زود تهیه شد و سرگرد یارمحمد صالح آجودان رئیس ستاد ارتش آنرا گرفت و رفت. در اثنای این احوال خبر رسید که در چند جای شهر دسته های ۲۰۰-۳۰۰ نفری با همکاری افسران و سربازان به تظاهرات علیه

جناب آقای مصدق پرداخته اند. جمعی هم به تلگراف خانه هجوم برده و قصد اشغال آنرا دارند. چون من خودم تظاهرات را از پنجره اتاقم دیدم به سرهنگ اشرافی فرماندار تهران تلفن زدم و از او علت این اغتشاش را پرسیدم و چرا مانع حرکت این افراد نمی شوید؟ او گفت: ما به سربازان خود اطمینان نداریم. آنها با تظاهر کنندگان همراه میشوند. من یقین کردم نقشه ای در کار است. ساعت یازده صبح جناب نخست وزیر به من تلفن زدند و گفتند: ریاست شهربانی را به تیمسار محمد دفتری بدهید، با مطالعاتی که کرده ام، تیمسار شاهنده برای اینکار مناسب نیست!!! من با اینکه از تغییر فوری و متناقض در چنین اوضاع و احوال متعجب شده بودم، ناچار به رئیس کارگزینی گفتم: حکم سرتیپ شاهنده را باطل و حکم جدید بنام سرتیپ محمد دفتری بنویس. آقای دکتر محسن نصر، شهردار تهران به من تلفن زدند که مردم شهرداری را اشغال کردند و سربازان هیچگونه اقدامی نمی کنند. ساعت ۱۲ ظهر بود که نزدیک به ۵۰۰ نفر به وزارت کشور هجوم آورده و داخل اداره تبلیغات شدند. ساعت ۱ بعد از ظهر تلگراف خانه و مرکز تلفن کاریز به اشغال مردم درآمد. آقای سعید سمیعی معاون من، سید غلامحسین کاظمی مدیر کل امور شهرداری ها، علیرضا صبا مدیر کل اداری و دکتر جواد اعتماد رئیس دفتر وزارت کشور از ساعت ۱۲ به بعد چند به من گفتند: خوب است شما وزارت خانه را ترک کنید و من اینکار را نکردم ولی آنها رفتند. ساعت دو نیم بعد از ظهر از در پشت حیاط وزارتخانه من هم سوار ماشین شدم تا عازم خانه نخست وزیر شوم. وقتی به خیابان کاخ رسیدم، در آنجا تانک و سرباز مستقر بود. افسر جوانی به من گفت: از ایجا عبور وسائل نقلیه ممنوع است. گفتم پیاده میروم. مقابل خانه حشمت الدوله والاتبار که رسیدم صدائی شنیدم که می گفت: آقای وزیر... آقای وزیر دیدم حشمت الدوله در لباس خانه پشت پنجره طبقه دوم ایستاده. سلام کردم، گفت: آقای وزیر به آقای دکتر مصدق بگوئید: اعلامیه بدهد که ما شاه مخالفتی نداریم. چون وارد اتاق نخست وزیر شدم، دیدم جمعی در حال انتظار و تفکر هستند. دکتر حسین فاطمی گفت: چه باید بکنیم؟ اوضاع خوب نیست. گفتم: باید مرکز بی سیم و رادیو را حفظ کنیم. وضع شهر خوب نیست چون سربازان با مردم همکاری می کنند.

من کنار مهندس حسینی نشسته بودم و چون نهار نخورده بودیم مشهدی مهدی گماشته جناب آقای مصدق برای ما نان و کره و مربا با چای آورد. دو سه لقمه نخورده بودیم که صدای هیاهوی از اتاق کار دکتر ملک اسماعیلی، معاون نخست وزیر آمد که مردم ایستگاه رادیو را اشغال کردند. از رادیو صدای سرود شاهشاهی

چند بار شنیده شد و بعد نطق میراشرافی و مهدی پیراسته بگوش رسید. در این وقت گفتند : حال نخست وزیر بهم خورده و غش کرده اند. جناب آقای مصدق که کمی بحال آمدند بشدت شروع به گریه کردن نمودند. نخست وزیر گفت : **به من تلفن زدند که فاطمی و کریم سنجابی به دست تظاهرکنندگان کشته شده اند !! من به ایشان گفتم : فاطمی اینجا و در اتاق بغل است !**

صدای تیر و توپ متناوبا شنیده میشد. سرتیپ ریاحی زنگ زد و گفت : بلواکنندگان تمام نقاط حساس شهر را گرفته و مرکز بی سیم را اشغال کرده اند. آنها ستاد ارتش هم اشغال کرده اند. دکتر فاطمی پیش جناب آقای دکتر مصدق آمدند و گفتند : به همسرم گفته اند فاطمی کشته شده و حال او بهم خورده ، من میروم خانه . سرهنگ عزت الله ممتاز وارد شد و گفت : قوای مخالفین هر لحظه بیشتر میشود ولی من تا پای جان وظیفه سربازیم را انجام میدهم . شلیک تیر شدت یافت و یک گلوله به پشت در شمالی و بالای سر آقای نخست وزیر خورد و ایشان جای خود را عوض کردند.

سرهنگ ممتاز یکبار دیگر وارد اتاق شد و گفت : مخالفین دو تانک شرمین را که مقابل کلانتری خیابان پهلوی بود اشغال کرده و بسمت ما می آیند. نخست وزیر ایشان را در آغوش گرفتند و بوسیدند. ساعت چهار و چهل و پنج دقیقه سرتیپ فولادوند وارد شد و گفت : با وضع فعلی ادامه تیراندازی دو دسته نظامیان به یکدیگر بی نتیجه است و برای جنابعالی و دیگران خطر جانی دارد. اعلامیه صادر فرمائید که مقاومت ترک شود. نخست وزیر گفت : **من اینجا می مانم ، هرچه می شود بشود ، بیایند و مرا بکشند !** سرتیپ فولادوند گفت : آقا جنابعالی باید به فکر این آقایان باشید ، جان آنها در خطر است. مهندس رضوی گفت : آقا اعلامیه ای می نویسیم و خانه را بلاذفاع اعلام می کنیم و آقای مصدق این بار پذیرفتند! متن اعلامیه چنین بود : جناب آقای دکتر مصدق خود را نخست وزیر قانونی میدانند، حال که قوای نظامی از اطاعت خارج شده اند ، ایشان و خانه ایشان بلاذفاع اعلام میشود ، از تعرض به خانه معظم له خود داری شود. مهندس رضوی ملافه سفید روی تخت نخست وزیر را برداشت و به سربازی داد تا روی بام نصب کنند.

تیر اندازی پس از تسلیم اعلامیه و بر افراشتن پرچم سفید همچنان با شدت ادامه داشت . سه طرف اتاق تیر تفنگ و توپ می خورد. به آقای نخست وزیر پیشنهاد شد که همگی برخاسته از این اتاق بیرون برویم . ایشان گفتند : من از جان خود گذشته

ام ، قتل من امروز برای مملکت و ملت مفیدتر است ، من از اینجا خارج نمی شوم ، خواهش می کنم آقایان هر جا که می خواهید بروید ! آقای نریمان گفت : چرا باید بنشینیم تا رجاله ها بیایند و ما را بکشند ، بهتر نیست ما خودمان خود را بکشیم !!

مهندس رضوی گفت : آقا ، حالا که کشته می شویم ، چرا اینجا بمانیم ، اگر بیرون برویم راه نجاتی وجود دارد. من گفتم : آقایان ، ممکن است ما قبل از آنکه مخالفین وارد اتاق شوند زیر آوار سقف و دیوار برویم ، لااقل به زیر زمین برویم. ما همگی بلند شدیم و زیر بغل آقا را گرفتیم . آقای بشیر فرهمند رئیس اداره تبلیغات دست آقا را گرفت ، درحالیکه بشدت گریه میکرد ، دست نخست وزیر را می بوسید.

ما بجای اینکه به زیر زمین برویم به حیاط رفتیم و با نردبانی که آنجا بود به خانه همسایه که متعلق به آقای ناصر آملی بود رفتیم . در خانه آقای آملی هیچکس نبود و ماندن در آن خانه مصلحت نبود. باز از دیوار بالا رفتیم تا اینکه بخانه آقای هریسچی بازرگان آذربایجانی فرود آمدیم . صدای تیر و توپ تا ساعت ۷ بعدازظهر شنیده میشد . من بخانه ام تلفن زدم و به رضا مستخدم خانه ام گفتم !: نگران نباشید من در جای امن هستم . ماز پنجره جنوبی زیر زمین متوجه نور تیره فام و سپس شعله های آتش شدیم . آتش از خانه آقای دکتر مصدق شعله می کشید. آقای نخست وزیر گفتند : آتش سوزی خانه مهم نیست ! من از روی آن زن که امشب سجاده ندارد که روی آن نماز بخواند شرمنده ام !!

آتش سوزی خانه پیشوا تا ساعت ۹ شب ادامه داشت . آن شب ما بدون غذا بودیم و من نان سنگک خشک شده خوردم. ساعت ۱۲ شب بود که زنگ در صدا کرد و مسخدم رفت و در را باز کرد . معلوم شد که مامورین کار آگاهی هستند که می خواهند برای بازرسی وارد خانه شوند. مسخدم به آنها گفت : صاحب خانه نیست و در اتاق ها بسته است و من در این خانه تنها هستم . مامورین از تفحص منصرف شدند. آقای دکتر مصدق گفتند : برخیزیم و از خانه خارج شده و خود را به مامورین فرمانداری نظامی معرفی کنیم . من گفتم : بدون اینکه فرمانداری ما را احضار کرده باشد ، خودمان داوطلبانه خودمان را به آنها تسلیم کنیم. صبح ۲۹ مرداد آقای نخست وزیر با مهندس معظمی و من بخانه مادر مهندس رفتیم . سرهنگ علی دفتری و سرهنگ عزت الله دفتری و ملکوتی با هم رفتند و نریمان و مهندس رضوی و زیرک زاده هم باهم رفتند. دکتر شایگان نیز بعدا به ما ملحق شد. مادر مهندس

معظمی و اهل خانه به بیلاق رفته بودند و آنجا جز مستخدم کسی نبود. مهندس معظمی به زن برادرش تلفن زدند و ایشان آمد و صبحانه درست کرد !! در رادیو اعلام شده بود که آقای دکتر مصدق باید ظرف ۲۴ ساعت خود را به فرمانداری نظامی معرفی کند. ساعت ۸ صبح مهندس معظمی به مهندس جعفر شریف امامی شوهر خواهرش زنگ زد که بوسیله ایشان کار معرفی صورت گیرد. شریف امامی که آمد گفت: من باید پیش سرلشگر زاهدی بروم که بدون خطر از اینجا حرکت کنید. ساعت پنج و ربع بعدازظهر بود که در زدند و مستخدم در را باز کرد و سه کارآگاه وارد خانه شدند. من از آنها پرسیدم: شما مامور بازداشت هستید. آنها با اشاره تصدیق کردند. من پرسیدم: مامور بازداشت چه کسی هستید؟ آنها گفتند: تمامی آقایان. پرسیدم: آقای مهندس معظمی وزیر پست و تلگراف هم می خواهید بازداشت کنید !! گفتند: بلی. تمامی ما را سوار یک مرسدس بنز کردند. هشت نفر توی یک ماشین. راننده اتوموبیل را شناختم، جوانی بود بنام غلامرضا مجید، رئیس باشگاه ببر. من وقتی در کلاس پنجم دبیرستان نظام فرانسه درس میدادم او شاگرد من بود. ما را به شهربانی بردند. وارد دفتر سرتیپ فرهاد دادستان شدیم.

همه چیز رنگ احترام داشت. ما بیست دقیقه هم در شهربانی نبودیم و ما را با اسکورت سرلشگر نادر باتمانقلیچ که زیر بغل آقای نخست وزیر را گرفته بود به باشگاه افسران بردند. موقعی که خواستیم سوار ماشین شویم یک نفر به آقای دکتر مصدق بد گفت که سرلشگر باتمانقلیچ با اخم و تشر گفت: خفه شو، پدر سوخته. بنا به گزارش پزشکی قانونی تهران، در جریان تظاهرات ۲۸ مرداد ۴۱ تن کشته شدند.

زمانیکه این مطالب را از قول دکتر غلامحسین صدیقی، وزیر کشور مصدق می نویسم بی اختیار یاد سال ۵۷ و فتنه خمینی افتادم که چگونه رجاله های جمهوری اسلامی امیران کشور را با ضرب و شتم و بدنی مجروح به مدرسه علوی میبردند تا اعدام کنند. در همان روزها و ماه اول ده تن از روسای ساواک، پانزده تن از فرماندهان حکومت نظامی، یک تن از فرماندهان نیروهای مسلح، یازده تن از شهربانی، سه تن از دادرسی ارتش، سه تن از ژاندارمری، ۶ تن از معاونین ستاد و هفت تن فرماندهان یگاه های ویژه به همراه بسیاری از بهائیان اعدام شدند.

جمهوری جهل و جنون و جنایت اسلامی ظرف ده ماه پس از پیروزی فتنه خمینی ۴۳۸ تن از امیران و حتی درجه داران و سربازهای وظیفه را اعدام کردند.

در زمان مصدق ، به هنگام دستگیری از بینی کسی حتی یک قطره خون جاری نشد.

در باشگاه افسران سرتیپ فولادوند و سرهنگ نعمت الله نصیری رئیس گارد سلطنتی که به درجه سرتیپی رسیده بود با ما همراهی میکردند. در اتاق سرلشگر زاهدی ، ایشان به استقبال آقای دکتر مصدق آمده به ایشان سلام کرده و دست ایشان را فشرده و گفتند : من خیلی متاسفم که شما را اینجا می بینم .بفرمائید در اتاقی که برای شما آماده کرده ایم استراحت بفرمائید. سرلشگر زاهدی به ما گفت : آقایان بفرمائید یک جای میل کنید. به تمامی ما اتاق مجزا دادند و سرلشگر زاهدی گفت : تمام وسائل راحت آقایان مهیا است. تمامی ما با تلفن با افراد خانواده خود تماس گرفتیم و آنها از نگرانی رها کردیم.

دو روز پس از سرنگونی حکومت دکتر محمد مصدق ، شاهنشاه برای مردم ایران پیامی فرستادند که حکایت از بهبود اوضاع و آزادی های دموکراتیک و ترمیم تمامی خرابیهائی بود که مصدق در مدت ۲۷ ماه به وجود آورده بود. بهبود اوضاع اقتصادی در راس کار دولت زاهدی بنا به دستور شاه فقید قرار داشت. شاه که در رم بسر میبردند اضافه کردند که در ایران یک سلسله اصلاحات عمیق و اساسی به اجرا در می آید و نفت ایران ملی است و شرکت نفت ایران و انگلیس وجود خارجی ندارد . در همان روز مظفر اعلم سفیر پشت به وطن کرده در عراق و نظام السلطان خواجه نوری کاردار سفارت ایران در ایتالیا که شرح بی مهری آنها را پیش از این دادم ، از کار برکنار شدند. البته الله یار صالح سفیر ایران در آمریکا ، باقر کاظمی سفیر ایران در فرانسه و شمس الدین امیر علائی وزیر مختار در بلژیک استعفاء دادند. ساعت ۱۱ و نیم صبح روز ۳۱ مرداد هواپیمای شاه فقید در فرودگاه مهرآباد نشست و سرلشگر زاهدی به استقبال شاه رفتند و سه ساعت با هم مذاکره کردند. شاهنشاه در نطق رادیویی از مردم و افراد ارتش سپاسگزاری کرد . شاه در مورد دکتر محمد مصدق و سرتیپ ریاحی چنین نظری را داشت : آنها باید محاکمه منصفانه شوند ولی حکم آنها نباید بیش از سه سال حبس باشد.دستور شاه در محاکمه دکتر مصدق به تاریخ ۳۰ آذر ماه به مرحله اجراء در آمد و دکتر محمد

مصدق به سه سال حبس و سرتیپ ریاحی به دو سال حبس محکوم شدند. این محاکمه پس از ۳۵ جلسه رسیدگی در دادگاه نظامی به پایان رسید.

در سوم شهریور ۳۰۰ تن از سران عشایر مازندران با شاه ملاقات و مذاکره کردند کاری که پیش از آن صورت نگرفته بود. در همین روز دو شبکه وابسته به حزب خائن توده با تعدادی زیاد اسلحه و مهمات کشف و عده ای دستگیر شدند. یکبار دیگر وطن پرستان که مورد غضب مصدق بودند به کار گمارده شدند، منجمله ابوالحسن عمیدی نوری مدیر روزنامه داد به معاونت نخست وزیر و سرلشگر عبدالحسین حجازی که به فرماندهی دانشگاه جنگ منصوب، هم چنین سرلشگر جوادی به ریاست اداره نظام وظیفه گمارده شد. در این بین مصدق تعداد زیادی از امیران ارتش را بازنشسته و خانه نشین کرده بود که تمامی آنها به کار برگشتند.

مصدق در زمام زمامداریش برای دولت زاهدی ۱۸ میلیارد ریال بدهی به بار آورده بود. در این زمان آمریکا به داد ایران رسید و با پرداخت سه میلیون و چهارصد هزار دلار از طریق اصل چهار ترومن به ایران کمک کرد. دو روز پس از این کمک آمریکا بار دیگر کمک نقدی خود به مبلغ ۲۳/۴ میلیون دلار و برای بار سوم مبلغ ۴۰ میلیون دلار دیگر کمک کرد.

در ۲۶ شهریور بازپرسی از مصدق توسط سرهنگ کیهان خدیو و در حضور سرتیپ آزموده دادستان ارتش آغاز شد. این بازپرسی چهار ساعت طول کشید.

اعلامیه شماره ۱۴ فرمانداری نظامی صادر شد. در این اعلامیه آمده بود تا مردم محل اختفای دکتر حسین فاطمی، دکتر مهدی آذر، مهندس حقشناس، خلیل ملکی، مهندس حسینی و کریم پور شیرازی را به فرمانداری نظام گزارش دهند.

افتتاح سد کوه‌رنگ

در ۲۴ مهرماه سال ۲۶۶۱مادی (۱۹۵۳ میلادی) طبق وعده ای که دولت در امر آبادی و رفاه مردم داده بود سد کوهرنگ در اصفهان افتتاح شد و بدین وسیله آب کارون از تونلی به طول ۲۸۴۱ متر بطرف زاینده رود سرازیر شد.

سدکوهرنگ بر روی رودخانه کوهرنگ از سر شاخه های اصلی رود کارون ساخته شد تا از طریق تونل کوهرنگ آب به بسمت اصفهان و زاینده رود جاری شود.



تونل کوهرنگ و سد آن پشت اسکناس پنجاه ریالی



در کنار این اقدام بزرگ به دستور محمد رضا شاه پهلوی اسناد مالکیت ۱۶۰۰ کشاورز تاجکستان قزوین داده شد. از این تاریخ به بعد روزی نیست که مردم ما با یک اقدام رفاهی مواجه نشوند.

شاه در حکومت نظامی جشن معلم در سراسر کشور برگزار می کند.

بازگشت مردم به زندگی عادی پس از دگرگون شدن کشور بخاطر ندانم کاری های مصدق که شرح کامل آن رفت از خواست های شاه فقید بود. پرداختن به فرهنگ و ارج گذاشتن به مقام معلم که در زمان مصدق فراموش شده بود بار دیگر توسط شاه فقید زنده گشت. با آنکه روز معلم در زمان شاه فقید در اول آبان ماه سال ۲۶۶۱ مادی (۱۹۵۳ میلادی) جشن گرفته شد که نزدیک به روز جهانی معلم در جهان است (۵ اکتبر) که تازه یونسکو پس از ۱۳ سال به فکر آن افتاد ، ولی در جمهوری اسلامی به سابقه و مناسبت آن هیچگونه اشاره ای نمی شود و میگویند نامشخص است !! در گاهشمار جمهوری جهل و جنون و جنایت اسلامی پس از

پیروزی فتنه خمینی ، روز معلم را ۱۲ اردیبهشت ، روز کشته شدن آخوند مطهری دانستند !! البته در ۱۲ اردیبهشت سال ۲۶۶۹ مادی (۱۹۶۱ میلادی) شاهد تظاهرات گسترده معلمان در تهران بودیم که در جریان آن معلمی بنام ابولحسن خانعلی ، دبیر دبیرستان جامی کشته میشود و این روز را روز معلم نامیدند. پس از این واقعه دو مجلس شورای ملی و سنا منحل شده و دولت شریف امامی مجبور به استعفاء شد و محمد درخشش که تظاهرات را سامان داده بود وزیر آموزش و پرورش شد. و آن موقع ۱۸ اردیبهشت را روز معلم نامیدند .

در رژیم اشغالی تازی پرستان که کوچکترین ارج و قربی برای معلم قائل نیست یک میلیون و ۲۱ هزار و ۶۳۰ تن بزرگترین بخش کارمندان دولت را در خود جای داده است. در این میان معلمان که بخش اعظم این تعداد را شامل می‌شوند در کنار بازنشستگان و کارگران جزو کم‌درآمدترین شهروندان کشور محسوب می‌شوند.

معلمان در سالهای اخیر بارها با تجمع و تحصن مقابل وزارت آموزش و پرورش، نهاد ریاست جمهوری و مجلس خواستار حقوق عقب افتاده و افزایش دریافتیهای خود شده‌اند. آنها که امروز درآمدی به مراتب بالاتر از سالهای گذشته دارند همچنان به آن بخش وسیع از کارمندان دولت تعلق دارند که با حقوق خود قادر به اداره یک زندگی متوسط نیز نیستند. اضافه کاری و شغل دوم در بین معلمان به یکی از ملزومات اجتناب ناپذیر زندگی بدل شده است. برخلاف کشورهای پیشرفته که در آن معلمان ساعتهای کمتری کار می‌کنند تا وقت و فرصت کافی برای تازه کردن دانش خود داشته باشند معلمان در کشور ما مجبورند برای تامین مایحتاج روزمره خود در اوقات فراغت نیز به کار دیگری مشغول باشند.

یونسکو در سال ۱۹۶۶ میلادی پس از ۱۳ سال که شاه فقید روز معلم را برگزار کرد ، ۵ اکتبر را روز جهانی معلم اعلام کرد. بسیاری از کشورها با پذیرش این روز به اهمیت آموزش و تدریس و نقش معلمان بهای بیشتر دادند و بودجه و امکانات بسیاری را صرف گسترش سیستم آموزشی کشور خود و ارتقاء شرایط کار و دانش معلمان کردند. فقط ایران نیست که این روز را به عنوان روز جهانی معلم به رسمیت نمی‌شناسد. در چکسلواکی سابق نیز، روز ۲۸ مارچ، هشتم فروردین را به عنوان روز معلم جشن می‌گرفتند. اما در ایران از تاریخچه و مناسبت اول آبان شاه فقید و ۱۲ اردیبهشت که روز معلم به روایتی دیگر بود وهست، در کتابهای درسی خبری نیست. گرچه در سالهای اخیر، از جمله در روزنامه‌هایی مانند روزنامه توقیف شده اقبال و شرق بار دیگر این تاریخچه مرور شده است.

همکاری های ثمر بخش ایران و آمریکا و برقراری روابط سیاسی با ژاپن

در ۶ آبان سال ۲۶۶۱ مادی (۱۹۵۳ میلادی) کمیسیون مشترک همکاری فنی ایران و آمریکا به ابتکار محمد رضا شاه پهلوی تشکیل و در بدو امر پنج موافقت نامه در رابطه با حمل و نقل ، راه آهن دولتی ، راه های شوسه و وسائل نگهداری آنها، اصلاح سرویس های پستی و ارتباطات تلگرافی و در پایان نصب وسائل هوا شناسی تصویب شد. در این زمان که انگلیس از نزدیک شدن آمریکا به ایران خشنود نبود دست دوستی بسوی ایران دراز کرد که وزارت امور خارجه ایران به ایدن وزیر امور خارجه انگلیس نوشت : تنها توقع ایران این است که برای حل اختلافات نفت ، قوانین مصوب کشور محترم شمرده شود و اصل حیثیت و شرافت ملی ایران محفوظ و اساس عدالت و انصاف رعایت گردد. در اقدام بنیادی دیگر که شاهنشاه مبتکر آن بودند به دشمنی ۹ ساله ایران و ژاپن که پس از جنگ جهانی دوم پیش آمده بود پایان داده شد و روابط دو کشور عادی گشت.

پس از به سلطنت رسیدن رضا شاه بزرگ دولت ژاپن در سال ۲۶۳۴ مادی (۱۹۲۶ میلادی) نمایندگی بازرگانی در تهران افتتاح و به برقراری روابط سیاسی ابراز تمایل کرد که با استقبال رضا شاه بزرگ روبرو شد. سه سال بعد از این تمایل و شنیدن پاسخ مثبت از سوی ایران بین دو کشور عهد نامه مودت امضاء و روابط دیپلماتیک میان دو کشور برقرار شد. دولت ایران ، هوهانس خان ماسحیان (مساعدالسطنه) را به عنوان نخستین وزیر مختار به توکیو فرستاد و سفارت ایران در ژاپن گشایش یافت.



هوهانس ماسحیان

در هفدهم اکتبر ۱۹۳۹ میلادی و آغاز جنگ جهانی دوم در شرایطی که ژاپن متحد آلمان نازی بود، ایران و ژاپن با یکدیگر «پیمان دوستی» بستند. این پیمان که میان شواشی

ناکایاما وزیر مختار ژاپن در تهران و مظفر اعلم وزیر امور خارجه که بعدها سفیر ایران در عراق شد و به شاه فقید پشت کرد و از کار برکنار شد، امضاء شد. در این پیمان نامه قید شده بود: صلح خلل ناپذیر و دوستی حقیقی دائمی بین کشور شاهنشاهی ایران و امپراتوری ژاپن و همچنین بین اتباع شان برقرار خواهد بود. در پی اشغال ایران و فشار انگلیس ها وزیر مختار ایران از ژاپن فراخوانده شد و روابط دیپلماتیک دو کشور قطع شد.

در ماجرای قطع رابطه ایران و ژاپن، دولت بریتانیا و سفارت آن کشور در تهران نقش اصلی را بر عهده داشت؛ بریتانیا اطمینان داشت که فعالیت سفارت دشمن در تهران، تهدیدی برای این کشور خواهد بود. ایران با استناد به معاهده بین دو دولت، بر تداوم رابطه تأکید می کرد اما بریتانیا ادامه حضور ژاپنی ها در تهران را مخل نظم و امنیت منطقه و متفقین می دانست. توان دولت مرکزی ایران کمتر از آن بود که بتواند در برابر تهدیدات و

جو سازی های انگلیس دوام بیاورد. علی سهریلی که آن زمان وزیر امور خارجه بود از ژاپنی ها خواست تا ظرف یک هفته خاک ایران را ترک کنند. پس از شکست ژاپن در جنگ جهانی دوم، ایران نیز همانند بسیاری از کشورهای که با ژاپن در حال جنگ بود در کنفرانس صلح سانفرانسیسکو شرکت و عهد نامه صلح را امضاء کرد.

در مورد نزدیکی ایران به آمریکا پس از سرنگونی دولت مصدق باید به پیشینه تاریخی دوستی بین آمریکا و ایران اشاره کنم. اولین بار در کتابی بنام تحفه العالم که نواده دختری ابوالقاسم میر فندرسکی در سال ۱۷۲۸ میلادی، یعنی دویست سال پس از کشف آمریکا نوشته شده است به فرش و لباس های ینگه دنیا اشاره شده است. ینگه یا ینگه دنیا نامی است ترکی به معنی دنیای جدید که روی آمریکا گذاشتند.

در نوشته های قدیم از آمریکا با نام اتازونی هم یاد میشده است. بر پایه اسناد اولین ایرانی که تابعیت آمریکا را داشت میرزا محمد علی حاج سیاح و نخستین آمریکائی که پای به ایران گذاشت جاستین پرکینز بود. در جون ۱۸۸۳ میلادی، آمریکا اقدام به تاسیس کنسولگری در تهران کرد و ساموئل گرین بنجامین را به تهران فرستاد. ایران هم متقابلاً میرزا ابوالحسن شیرازی را به آمریکا اعزام داشت.

در سال ۱۹۳۶ میلادی (دوره پادشاهی رضاشاه بزرگ) روابط ایران و آمریکا در نتیجه دستگیری سفیر ایران در واشینگتن به دلیل تخلفات رانندگی قطع می‌شود که شرح کامل آنرا در کتاب رضا شاه بزرگ نابغه دوران نوشته ام.

در پی حمله متفقین به ایران ، رضا شاه بزرگ از آمریکا کمک خواست ولی بخاطر سردی روابط بین تهران و واشنگتن ، فرانکلین روزولت توجهی نشان نداد .



شاهنشاه و ایزنهاور

پس از جنگ جهانی دوم و شکست آلمان ، ژاپن و ایتالیا ، انگلیس ها از ایران خارج شدند ولی روسها خیر. بگذارید در این کتاب پرده از یک توطئه دهشتناک بردارم که اگر با مساعدت محمد رضا شاه پهلوی و ارتش در بیرون راندن روسها در ایران نبود و با در نظر گرفتن قدرت حزب خائن توده که نفت شمال را حق روسها میدانست ، بر اساس اسناد طبقه بندی که اشتباهات توسط کتابخانه هری ترومن در سال ۱۹۹۶ میلادی منتشر شد ، دولت آمریکا و انگلیس در طرحی موسوم به سیاست انکار آماده بودند که در صورت دستیابی روسیه به منابع نفتی ایران ، کشور ما را بمباران اتمی نظیر هیروشیما و ناکازاکی در ژاپن بکنند. شرکت نفتی ایران و انگلیس و آرامکو در عربستان در این طرح مشارکت داشتند .



جیمی کارتر در تهران یکسال پیش از فتنه خمینی

پس از سقوط دولت دکتر محمد مصدق ، آمریکا با تشکیل کنسرسیوم نفت با انگلیس شریک شد که شرح کامل آن داده شده است. در آن زمان آمریکا با پرداخت ۴۵ میلیون دلار علاوه بر دو پرداخت دیگر موافقت نموده و ریچارد نیکسون ، معاون رئیس جمهور آمریکا از تهران دیدار کرد و این سفر با عزیمت شاه به آمریکا جواب داده شد. شاه فقید در اواخر سال ۲۶۷۰ مادی (۱۹۶۳ میلادی) از آمریکا دیدار و توانست حمایت همه جانبه کندی را کسب کند و در مراجعت به کشور انقلاب سفید را رقم زد که شاهکاری بود در امر رفاه مردم و جهشی غیر قابل تصور در تمام زمینه های اجتماعی - آموزشی - اقتصادی و پیشرفت ایران که در بخش های آینده بدان اشاره خواهم کرد.

آرشیو امنیت ملی آمریکا در ۱۴ ژانویه ۲۰۰۸ میلادی اسنادی را منتشر کرد که نشان میدهد جerald فورد و جیمی کارتر روسای وقت آمریکا از احتمال دست یابی ایران به سلاح اتمی بیمناک بوده اند . شاید علتی باشد برای سرنگونی دودمان پهلوی که در مورد آن باید بیشتر تجسس کرد.

ماجرای ۱۶ آذر دانشگاه تهران

در تاریخ ۱۴ آذر سال ۲۶۶۱ مادی (۱۹۵۳ میلادی) سرلشگر زاهدی پیرامون برقراری روابط ایران و انگلیس از رادیو پیامی فرستاد و آنرا ضروری و واجب دانست . پیش از این حزب خائن توده ، جبهه ملی و نهضت مقاومت ملی و نیروی سوم به سرکردگی خلیل ملکی بخاطر محاکمه مصدق دست به تحریک مردم و بازاریان زده بودند و در تبریز دانشگاه ، مدارس و بازار آن شهر را به تعطیلی کشانده بودند. پیام زاهدی و دیدار نیکسون در حقیقت دادن بهانه جدید به دست پشت به وطن کرده ها بود و دراین راستا دانشجویان خام اندیش دانشکده فنی دانشگاه تهران طعمه دسیسه دشمنان ایران شدند. در روز ۱۶ آذر به مناسبت برقراری روابط ایران و انگلیس دانشجویان دانشکده فنی ، کلاس های درس را ترک گفتند و در محوطه دانشگاه شروع به شعار علیه دولت زاهدی و شاه دادند. مامورین حکومت نظامی وارد دانشگاه شده و در نتیجه درگیری سه دانشجو به اسامی مصطفی بزرگ نیا ، احمد قندچی و مهدی شریعت رضوی کشته شدند . در دانشکده فنی ، آتش بیار معرکه نهضت مقاومت ملی بود.



مهدی شریعت رضوی

عضو سازمان جوانان حزب توده و برادر پوران شریعت رضوی همسر فریبکار بزرگ دکتر علی شریعتی است .

مصطفی بزرگ نیا

عضو کمیته مرکزی سازمان جوانان حزب توده

احمد قندچی

از طرفداران جبهه ملی

جسد هر سه این دانشجویان در امامزاده عبدالله شهر ری بخاک سپرده شد

از آن به بعد این روز بنام روز دانشجو نامیده شد و در جمهوری جهل و جنون و جنایت اسلامی با آن به شدیدترین شکل برخورد میشود.

به مناسبت وقایع دانشگاه تهران دولت به دنبال مسببین این واقعه و تحریک کنندگان بر آمد و سر نخ به روزنامه های فرمان ، سیاسی ، خاورمیانه ، آذرین ، زلزله ، فاخته و مرجان رسید که تمامی توقیف شدند. شاه فقید از این واقعه ضمن همدردی با خانواده کشته شدگان اظهار تاسف کرد. در این بین واکنش آخوند تازی پرست کاشانی هم شنیدنی است: ملت شریف ایران هرگز تن به این ذلت نخواهد داد و هر روز که دولت اعلام تجدید رابطه بدهد ، روز عزای ملی است و باید مردم به سینه خود نوار سیاه بزنند!

دولت زاهدی بنا به مصلحت نظام روابط خود را با انگلیس از سر گرفت و امیر خسرو افشار قاسملوکاردار موقت سفارت ایران وارد لندن شد و سفارت ایران را بازگشائی کرد . ایران علی سهیلی را به عنوان سفیر کشور شاهنشاهی ایران به لندن فرستاد و متعاقبا انگلیس اگرمان راجر استیونس را به عنوان سفیر انگلیس به تهران اعزام داشت.

آخوند بد کردار کاشانی که تمام عمرش را در ضدیت با ایران و ایرانی گذراند ، این بار با سرلشگر زاهدی در افتاده و از انتخابات مجلس هجدهم در تریبون های جهانی انتقاد کرده و متذکر شد که مجلس در انحصار شاه الهی هاست ! در پایان سال ۲۶۶۱ مادی (۱۹۵۴ میلادی) دکتر حسین فاطمی مدیر روزنامه باختر امروز و وزیر امور خارجه مصدق در یکی از خانه های تجریش توسط سرگرد مولوی افسر فرمانداری نظامی دستگیر و به شهربانی منتقل شد.

امیر مختار کریم پور شیرازی



در ۲۴ اسفند سال ۲۶۶۱ مادی (۱۹۵۴ میلادی) مدیر روزنامه شورش که مدتی در امامزاده اسماعیل زرگنده دستگیر شده بود بر اثر سوختگی شدید درگذشت.



امیر مختار کریم پور شیرازی که در روستای دهویه بخش رونیز شهرستان استهبان به دنیا آمده بود ، روزنامه نگار و هوادار دکتر محمد مصدق بود . او پس از قیام ۲۸ مرداد دستگیر و در زندان دژبان جان می بازد. کریم پور شیرازی از دشمنان قسم خورده شاه فقید و خاندان پهلوی بود. او در مورد والاحضرت اشرف در روزنامه شورش چنین نوشته بود :

مردم می‌گویند اشرف چه حق دارد که در تمام شئون مملکت دخالت کرده و با مقدرات و حیثیت یک ملت کهنسال بازی کند. مردم می‌گویند این پولهایی را که اشرف بنام سازمان شاهنشاهی از مردم کور و کچل، تراخمی و بی سواد این مملکت فقیر و بدبخت می‌گیرد به چه مصرفی می‌رساند... مردم می‌گویند چرا خواهر شاه در امور قضائیه، مقننه و اجرائی این مملکت دخالت نا مشروع می‌کند. چرا خواهر شاه دادستان تهران را احضار کرده و نسبت به توقیف ملک افضلی جنایتکار و آدم‌کش اعتراض کرده و دستور تعویض بازپرس را می‌دهد. چرا باید یک نفر مفتخور نالایق بنام همسر خواهر شاه، دربار سلطنتی یک مملکت تاریخی را ملعبه عیاشی و خوش گذرانی خود قرار دهد... شاه اگر با طرد اشرف، فاطمه و احمد شفیق عرب و هیلر آمریکایی افکار عمومی را تسکین ندهد، عاصیان جان به لب آمده و کارد به استخوان رسیده، ناچار خواهند شد برای حفظ استقلال و آبروی ایران کاری بکنند که ملت قهرمان و بزرگ فرانسه با دربار و لوئی شانزدهم کردند. حال خود دانید با آتش و قهر و نفرت مردم.

کریم پور بعد از خروج مادر شاه از کشور نوشت: «... من انتظار دارم بعد از رفتن ملکه مادر و علیرضا، دربار از مرکز توطئه‌های ضد ملی و میهنی و جاسوس بازی به نفع بیگانه منزله و مبری گردد...» شورش در شماره‌ای درباره فاطمه، خواهر ناتنی شاه که با یک مسیحی ازدواج کرده بود نوشت: «... نمی‌دانم شاه متوجه نیست که مردم درباره ازدواج شرم‌آور فاطمه و هیلر چه می‌گویند... اگر با طرد اشرف و فاطمه و احمد شفیق عرب و هیلر آمریکایی افکار عمومی را تسکین ندهند، عاصیان جان به لب آمده و کارد به استخوان رسیده قربانیان جنایت اشرف و احمد شفیق و خجالت زدگان اعمال فاطمه و هیلر ناچار خواهند شد برای حفظ استقلال و آبروی ایران، برای حفظ قانون اساسی، با کلنگ و داس و... و سنگ و آجر، به دربار حمله‌ور شده و کاری بکنند که ملت قهرمان و بزرگ فرانسه با دربار خودکامه و بی اعتنا به افکار عمومی لویی شانزدهم کردند. حال خود دانید با آتش قهر و نفرت مردم.

کریم‌پور در جایی دیگر نوشت: «من نمی‌دانم، مادر و خواهران و برادران شاه، دیگر از جان این مردم مفلوک گرسنه بی‌چیز چه می‌خواهند!! سی سال تمام، خون مردم را مانند زالو مکیدند!!... املاک و اموال مردم را عفاً و جبراً تصاحب کردند!! ناموس دختران و زنان را به زور لکه دار و آلوده ساختند!!... رضاخان.....، تمام استعداد و نبوغ ایران را مانند افعی آفریقایی بلعید!! و ایران مستعد و برومند و پرافتخار را به قبرستان سیاه و تاریک و مخوف تبدیل کرد!!»

براستی شرم بر کریم پور شیرازی و حامی اش دکتر محمد مصدق که چنین نارواهایی به خاندان ایران ساز پهلوی روا میداشت. کسی نبود که از این خائن پشت به وطن کرده بپرسد : اگر والاحضرت فاطمه با هیلر ازدواج کرد به او چه ربطی دارد . اگر مادر کریم پور شیرازی با یک عرب عراقی ازدواج میکرد آیا او ازدواج مادرش را شرم آور می خواند؟ این بی شرم آیا نمی دانست که رضا شاه بزرگ از بیغوله قاجار مملکتی ساخت با اعتبار و آباد؟ آیا این رضا شاه بزرگ نبود که حامی نخبگان بود و هر سال سدها تن آنها را برای تحصیلات عالیه به اروپا می فرستاد ؟ چه کسی به این لومپن قلم به دست اجازه داده بود تا مردم را تحریک کند تا با بیل و کلنگ به خانه شاه یورش ببرند؟ آیا شما شخص دیگری جز مصدق را می شناسید؟

کریم پور شیرازی در سرمقاله شماره ۱۴ روزنامه شورش خود می نویسد: ... ما با خون خود، لانه جاسوسان اجانب را شستشو می کنیم، اراده آهنین مصدق اراده ۱۸ میلیون ملت غیور و محروم ماست... این بی شرم زشت رفتار در شماره ۸۷ شورش، مورخ شنبه ۱۷ مرداد ۳۲ مقاله ای به چاپ سپرده بود تحت این عنوان: «ملت چوب های دار را آماده کنند». و این تهدیدی بود علیه خاندان پهلوی . حسین شاه حسینی عضو سابق نهضت مقاومت ملی و عضو هیئت امنای خانه مصدق در احمد آباد می گفت : مصدق عارفانه کریم پور شیرازی را دوست داشت !! کریم پور شیرازی لجام گسیخته ای بود که در مورد آخوند کاشانی می گفت : کاشانی جاسوس انگلیس است . کریم پور شیرازی هر بار در روزنامه شورش روی عمامه کاشانی پرچم انگلیس و روی عبایش عکس زن لختی می گذاشت. این پشت به وطن کرده لومپن پس از قیام ۲۸ مرداد در زرگنده به مدت دوماه پنهان شد و زمانیکه دستگیر و به دادگاه نظامی ارتش برای محاکمه برده میشد از طبقه دوم ساختمان خود را به خیابان پرت کرد ولی جان سالم بدر برد. در ۵ اسفند سال ۲۶۶۱ مادی (۱۹۵۴ میلادی) دادرسی ارتش برای او مجازات اعدام درخواست کرد . جمهوری جهل و جنون و جنایت اسلامی در طرفداری از این دجاله که حکم اعدامش صادر شده بود میگوید : کریم پور شیرازی را در زندان به آتش کشیدند ، در حالیکه او با برنامه قبلی برای فرار با نفت بخاری داریوش فروهر در زندان خود را آتش زد تا او را به بهداری منتقل و پس از آن فرار کند که به منظور خود نرسید و مزد خیانت هایش را گرفت. مثلث شوم ملا- مجاهد و چپی داستان سرائی کردند که آتش زدن کریم پور شیرازی کار والاحضرت اشرف بوده !! و در خارج از کشور معلوم نیست که کریمی حکاک به استناد کدام مدرک میگوید : کریم پور شیرازی را در زندان سوزاندند. جناب حکاک : او خودش را آتش زد تا فرار کند ، نه اینکه کسی

او را بسوزاند. ایکاش آقای کریمی حاکم پرت کردن پریم پور شیرازی توسط خودش به خیابان را بحساب ولاحضرت فاطمه میگذاشتند تا ادعایشان کامل شود.

جسد کریم پور شیرازی در گورستان مسگر آباد دفن شد.

در بهار سال ۲۶۶۲ (۱۹۵۴ میلادی) اسناد مالکیت ۴۷۰ تن از کشاورزان فریمان بر خلاف نوشته های کریم پور شیرازی که خاندان ایران ساز پهلوی مردم ایران را به فقر و فلاکت کشیده بودند ! داده شد.

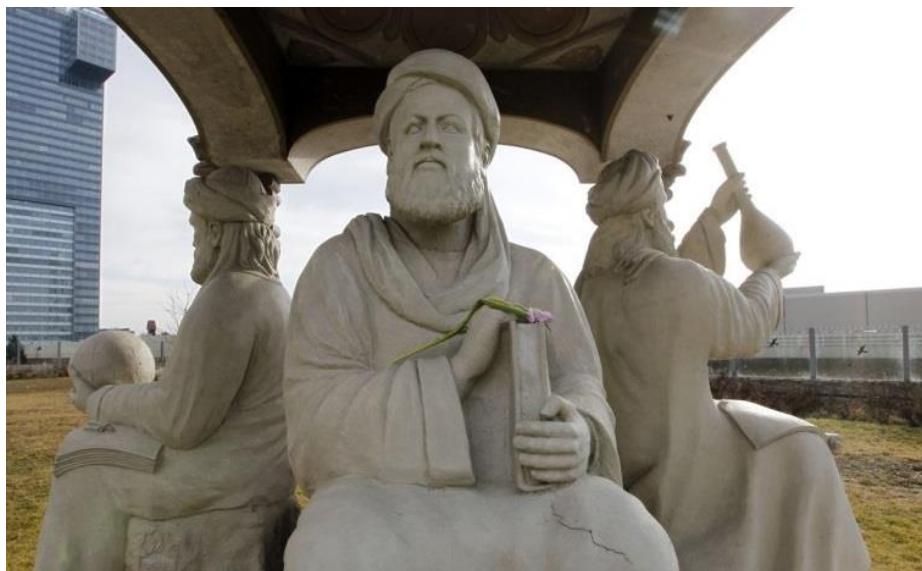
شاهنشاه مراسم جشن هزاره ابوعلی سینا را بر گزار کردند.

در اول اردیبهشت ۲۶۶۲ مادی (۱۹۵۴ میلادی) شاه فقید در ادامه کار پدر بزرگوار خود رضا شاه بزرگ که هزاره فردوسی را جهانی کرد ، او نیز با برپائی جشن هزاره ابوعلی سینا یکبار دیگر جهانیان را با فرهنگ گهر بار ایران آشنا ساخت. در این جشن پرشکوه، سد ها دانشمند و ایران شناس از سراسر جهان وارد ایران شدند.

از میان ده ها ایران شناس معروف آمریکائی میتوان به پروفیسور جرج کامرون و از انگلیس به پروفیسور مینورسکی و از آلمان به دکتر رمپیس و از شوروی به پروفیسور برتلس و از فرانسه به پروفیسور هانری ماسه و پروفیسور ماسینیون و از پاکستان پروفیسور محمد شفیع و از ترکیه پروفیسور احمد آتش بیک و ده ها پروفیسور دیگر از کشورهای مختلف اشاره کنم. در این جشن سرلشگر زاهدی خطابه افتتاحیه را قرائت کرد. در اولین جلسه جشن ، علی اصغر حکمت به ریاست کنگره برگزیده شد.



ابو علی سینا



مجسمه ابو علی سینا در همدان



تمبرهای یادبود جشن هزاره ابوعلی سینا

بزرگداشت مرگب از پزشک
مطالعه درباره چگونگی بر

اطلاعات
ONLINE

شروع بنیاد مجبور و وحشت
انگیزی که اختراعات اطراف شهرستان
شاهرواد اهالی را مبتلا ساخته توجیه

امروز شاهنشاه آرامگاه ابوعلی سینا در همدان افتتاح فرمودند

اعلیحضرت همایونی بیاناتی مبنی بر تجلیل از مقام علمی و خدمات حکیم بزرگ ایران بیان نمودند

شاهنشاه و ملکه دفتر یادبود آرامگاه ابن سینا را امضا کردند و از نمایندگان صنعت دستی بازدید فرمودند

رئیس کنگره جشن هزاره، وزیر فرهنگ و فرماندار همدان هنگام افتتاح آرامگاه مطالبی به عرض رساندند

دیروز از مجسمه ابن سینا در همدان توسط وزیر دربار پرده برداشته شد

شاهنشاه و ملکه پس از نزول اجلال بندگان از برابر صف مستقرین و رؤسای ادارات همدان به دور میفرمایند. نیسار سپید زاهدی
نخست وزیر و بانو و سایر مدعوین در انتظام زکات ملوکانه هستند

ساعت ۹ صبح مراسم افتتاح آرامگاه
داشتند بزرگ ایران حکیم ابوعلی ابن
سینا در همدان در پیشگاه اعلیحضرت
همایون شاهنشاهی و علیا حضرت ملکه
فرمایند و بر کواگرد گردید

از ساعت یازدهم صبح آقایان
علامه وزیر دربار شاهنشاهی، عدل وزیر
کشاورزی، جعفری وزیر فرهنگ،
سرپرست دربار و وزیر فرهنگ و تلگراف
البلغان، قنصل و سرپرست جهانیان و وزیر
مستاور، روسای مجلسین، علی احمد
حکمت در تشریف کنگره جشن هزاره ابن سینا
همه از بنایندگان مجلسین و کلیه
آقایان مشرفین و دانشمندان خارجی
و داخلی و مدعوین در محل آرامگاه حضور
یافتند.

مقدون ساعت ۹ شاهنشاه و ملکه
از محل افتتاح اختصاصی به آرامگاه
ابن سینا تشریف فرما شدند
و از حضرت شاهپور عبدالرضا و
آقای نعت وزیر دربار و زکات ملوکانه
بودند.

ابتداءً، وزیر سلام نظامی را
نواخت و مراسم احترامات بعمل آمد.
پس به دو صفحه دوازدهم

چهارشنبه ۸ اردیبهشت ۲۶۶۲ مادی (۱۹۵۴ میلادی) همزمان با برگزاری هزاره ابن سینا در ایران با حضور چهره‌های علمی و فرهنگی ایرانی و خارجی بنای آرامگاه ابوعلی سینا دانشمند بزرگ در شهر همدان افتتاح شد. در مراسم افتتاح محمدرضا پهلوی و ملکه ثریا حضور داشتند. همچنین از مجسمه شاه با حضور عبدالرضا پهلوی برادر شاه در میدان پهلوی همدان پرده برداری شد. زنده یاد هوشنگ سیحون بنای ماندگار آرامگاه ابن سینا را طراحی و با سنگ خارا ساخته است.



آرامگاه ابوعلی سینا

بوعلی سینا از مشهورترین و تاثیرگذارترین فیلسوفان و دانشمندان ایرانی تبار ایران است که ۴۵۰ کتاب در زمینه‌های گوناگون و به خصوص علم پزشکی و فلسفه نگاشته و به اعتقاد بسیاری او را باید حکیم هزاره‌ها و جانشین بزرگ فارابی و شاید بزرگ‌ترین نماینده حکمت در تمدن ایران برشمرد.

آرامگاه ابن دانشمند بی‌نظیر و تکرار نشدنی که در زمره فیلسوفان بزرگ جهان قرار دارد در میانه میدانی به نام او در همدان واقع شده است که با درختان چنار کهنسال، باغچه‌های موزون، بنایی زیبا و تندیزی که معرف این میدان است، مکان زیبایی را به وجود آورده که چون نگینی در قلب این شهر کهن می‌درخشد.

این بنای یادبود حدود ۵۰ سال است که به نماد شهر همدان تبدیل شده است.

ساخت آرامگاه بوعلی آمیخته ای از هنرنمایی و چیره دستی معماری باستانی است که امروزه یکی از اثرها و یادمان های بزرگ تاریخی ایران زمین محسوب می شود

آرامگاه بوعلی دارای ۱۲ ستون و پایه است که ارتفاع هر کدام از پایه های آرامگاه بوعلی ۲۳ متر گزارش شده و گنبد آن هم که الهام گرفته از گنبد قابوس و به شکل مخروطی و حدود ۶ متر است.

همچنین در کنار آرامگاه پورسینا ۲ تالار ساخته شده که تالار جنوبی موزه آثار تاریخی و تالار شمالی نیز کتابخانه آرامگاه است که کتاب ها و دست نوشته های کهن و آثار گرانبهای بوعلی به زبان های گوناگون در این تالار موجود است.

طرح و نقشه بنای فعلی با معماری مهندس 'هوشنگ سیحون' به سبک معماری قرنی گنبدقابوس ساخته شده و با این تفاوت که به جای ۱۰ پایه در معماری آرامگاه پورسینا ۱۲ ستون بنا شده که بیانگر ۱۲ رشته علوم و دانشی است که این دانشمند نامدار و بزرگ در آنها تبحر داشته است.

ایوانی که در جلو بنا تعبیه شده با دری چوبی به سرسرای آرامگاه متصل می شود و در ۲ طرف سرسرا ۲ سنگ قبر مشاهده می شود؛ آنکه در سمت راست گذارده شده سنگ قبر قدیم بوعلی سیناست که قدمتش به ۱۱۰ سال می رسد و سنگ قبر دیگر مربوط به ابوسعید دخدوک دوست ابوعلی سینا است که شیخ مدتی نزد او مهمان بوده و منزلش در همین محل قرار داشته است

در بالای دیوارهای داخلی محوطه آرامگاه، ۲۰ قصیده معروف عینیه که از آثار شیوای ابن سینا در حکمت و فلسفه است روی ۴۰ لوح سنگ مرمر به خط ثلث مرقوم شده است و در طرفین سرسرای اولیه، ۲ تالار وجود دارد که یکی از آن ها به عنوان کتابخانه و دیگری به عنوان موزه مورد استفاده قرار گرفته است

تالار جنوبی آرامگاه به عنوان موزه به نگهداری سکه، سفال، برنز و سایر اشیای کشف شده مربوط به هزاره های قبل از میلاد و دوران پس از یورش و تازش اعراب اختصاص یافته و در تالار شمالی، کتابخانه ای مشتمل بر هشت هزار جلد کتاب خطی و چاپی نفیس

ایرانی و خارجی و غرفه‌هایی مربوط به آثار بوعلی سینا و شعرا و نویسندگان همدانی نگهداری می‌شود

تندیس بوعلی سینا که کتابی در دست دارد، کار استاد هنرمند ابوالحسن صدیقی از سنگ یک پارچه مرمر سفید قم ساخته شده است که بر فراز پایه تخته سنگ گرانبه در شرق میدان آرامگاه نصب شده و بر شکوه این مجموعه می‌افزاید.

کنگره بزرگ ابوعلی سینا به مدت ده روز ادامه داشت.

تاسیس کارخانه شیر پاستوریزه توسط شاهنشاه

به دستور شاهنشاه و به منظور عرضه کردن شیر سالم و کاهش بیماری‌های عفونی ناشی از مصرف شیرهای آلوده که توسط شیرفروشان دوره گرد در ظرف های غیر بهداشتی توزیع میشد مقدمات تاسیس کارخانه شیر پاستوریزه فراهم آمد. اینکار در ۲۶ خرداد سال ۱۲۶۲مادی (۱۹۵۴ میلادی) صورت گرفت.

طرح ایجاد اولین کارخانه تولید و بسته بندی شیر و محصولات لبنی به نام کارخانه شیر پاستوریزه تهران، با دو هدف عمده کمک به بهداشت و تغذیه مردم و همچنین توسعه صنعت دامپروری کشور از طریق امضای موافقت نامه از سوی سازمان برنامه و وزارت بهداشتی کشور ایران و موسسه یونیسیف وابسته به سازمان ملل در سال ۱۲۶۲ مادی (۱۹۵۴ میلادی) پی ریزی گردید. پس از اجرای امور ساختمانی و خرید و نصب ماشین آلات و تجهیزات کارخانه شیر پاستوریزه تهران با ظرفیت روزانه ۴۵ تن، در آبان ماه سه سال بعد رسماً افتتاح و به بهره برداری رسید . در اولین روز بهره برداری از کارخانه، بالغ بر ۴۸۰۰ کیلوگرم شیر خام دریافت و فرآوری شد. اولین محصولات تولیدی کارخانه تهران عبارت بود از: شیر پاستوریزه در شیشه های یک دوم و یک چهارم لیتری، شیرکاکائو در شیشه یک چهارم لیتری، ماست شیشه ای یک سوم لیتری کم چرب و پرچرب، دوغ شیشه ای یک دوم لیتری، بستنی لیوانی ۱۰۰ گرمی، بستنی کیلویی در انواع مزه ها، پنیر بسته بندی در حلب، پنیر پروسس، کره، پنیر خامه ای و کشک تولید و عرضه می شد.

احداث و راه اندازی چنین کارخانه ای نزدیک به نیم سده پیش تحولی اساسی در صنعت دامداری و دامپروری کشور فراهم آورد و مردم را با مصرف محصولات پاستوریزه که متضمن سلامت و بهداشت جامعه بود، آشنا ساخت.

وزارت تولیدات کشاورزی و مواد مصرفی در سال ۲۶۷۶ مادی (۱۹۶۸ میلادی) اساسنامه شرکت سهامی صنایع شیر ایران را با زیر مجموعه سه کارخانه در تهران، تبریز و شیراز تهیه و از تصویب کمیسیون های مربوطه و مجلس وقت گذراند.

در سال ۲۶۷۸ مادی (۱۹۷۰ میلادی) که کارخانه با افزایش شدید شیر خام روبرو شد، بنا به خواست شاه فقید در راستای تغذیه رایگان محصلین و بر اساس اهداف کارخانه و به منظور حل مشکل شیر خام دریافتی، طرح توزیع شیر رایگان در مدارس از سوی شاه به دولت ارائه شد که مورد موافقت قرار گرفت.

با تاسیس شرکت سهامی صنایع شیر ایران و لزوم افزایش ظرفیت کارخانه تهران، احداث واحدهای جدید آغاز و کارخانه های تولید شیر پاکتی استریل با ظرفیت ۵/۵ تن در ساعت به سال ۲۶۷۹ مادی (۱۹۷۱ میلادی) و کارخانه پانصد تنی و غذای کودک در سال ۲۶۸۴ مادی (۱۹۷۶ میلادی) مورد بهره برداری قرار گرفت.

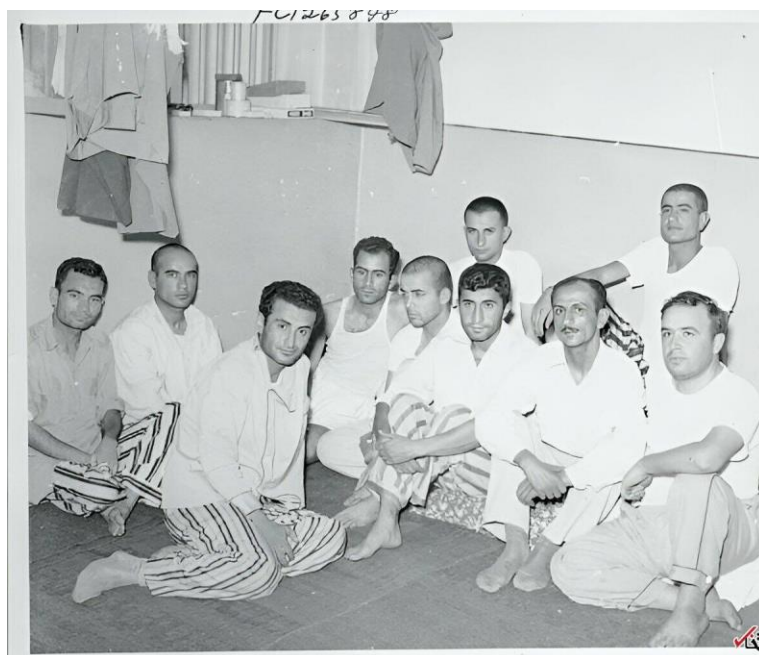
در سال ۲۶۸۱ مادی (۱۹۷۳ میلادی) شرکت تهیه و توزیع شیر ایران با سرمایه بانک های صنعت و معدن و کشاورزی تاسیس شد که در کارخانه های آن با شیر خشک و کره وارداتی ، شیر بازساخته تولید و در بسته بندی پاکتی سه گوش به مدارس ارائه شد .

پس از پیروزی فتنه خمینی و اشغال ایران ، تنها هنر ملایان این بود که یک نام پگاه به تاسیسات شیرپاستوریزه اضافه کنند.



توطئه حزب توده در سازمان های انتظامی و ارتش

در ۲۰ شهریور ۲۶۶۲ مادی (۱۹۵۴ میلادی) فرماندار ی نظامی تهران موفق شد تا در مورد توطئه حزب خائن و منحلّه توده به اسناد و مدارک بسیاری دست یابد و در این رابطه تعدادی افسران عضو این سازمان دستگیر شوند. در این اسناد تعداد قابل توجهی دفاتر رمز مشاهده میشد که موجب دستگیری ۴۵ افسر توده ای گشت. در اثر پی گیری مامورین محل اصلی و مخفی روزنامه و انتشارات حزب توده در داودیه کشف و اموال آن ضبط شد. دولت با قاطعیت در مورد افسران پشت به وطن کرده توده ای اقدام و در ۲۷ مهرماه همین سال ۹ تن از آنها در لشگر دو زرهی و با حضور تیمسار آزموده و سرتیپ بختیار تیرباران شدند. افسران توده ای تیر باران شده عبارت بودند از : سرهنگ سیامک ، سرهنگ مبشری ، سرهنگ نمینی ، سرگرد عطارد ، سرگرد وزیریان ، سروان مدنی ، سرگرد واعظ قاسمی ، سروان شفا ، ستوان یکم افراخته و یک غیر نظامی بنام مرتضی کیوان. در این زمان ما شاهد محاکمه دکتر حسین فاطمی ، دکتر سید علی شایگان و احمد رضوی در دادگاه شماره یک دادرسی ارتش هستیم که در آن دکتر حسین فاطمی به اعدام و دو تن دیگر به حبس ابد محکوم شدند. ریاست دادگاه این سه تن به عهده سرتیپ قطبی ، دانی علیاحضرت فرح بود. دادگاه دادرسی ارتش در محاکمه گروه دیگری از افسران توده ای چهار تن آنها را به اعدام و مابقی را به حبس ابد محکوم کرد. در پی اعدام افسران توده ای ، فرمانداری نظامی تهران موفق به کشف انبار بزرگی از مهمات و سلاح های سبک و سنگین حزب توده در تهران شدند. در ۱۷ آبان همین سال سرهنگ جلالی ، سرهنگ افشار بکشلو ، سرهنگ کاظم جمشیدی ، سرگرد وکیلی و ستوان یکم محمد باقر واله از افسران توده ای تیرباران شدند. دو روز پس از اعدام گروه دیگری از افسران توده ای ، دکتر حسین فاطمی وزیر امور خارجه مصدق در میدان تیر لشگر دو زرهی تیرباران شد.



افسران توده ای در زندان

حزب توده پس از تشکیل در سال‌های آغازین که شرح آن نوشته شده ، کم‌کم فعالیت‌های خود را گسترش داد؛ ولی در بهمن ۲۶۵۶ مادی (۱۹۴۹ میلادی) در پی سوءقصد انجام‌شده بر ضد شاه فقید در دانشگاه تهران و دستگیری‌های گسترده‌ی اعضای آن و نیز خروج برخی از رهبران حزب از کشور، افول آن آغاز شد. در ادامه نیز با اوج‌گیری نهضت ملی کردن صنعت نفت و طرفداری حزب توده از واگذاری نفت شمال به شوروی، تقریباً در هیچ‌یک از این تحولات، نقشی نیافت و گاه به مثابه عاملی مخرب و بازدارنده به ایفای نقش پرداخت. در واقع، عامل اصلی از دست دادن جایگاه رهبری سیاسی و اجتماعی حزب توده را به شکست ایدئولوژی برون‌زای مارکسیستی و انترناسیونالیستی حزب توده... و خیانت آن به ایران و ایرانی می‌توان نسبت داد

یکی دیگر از ابعاد سردرگمی ایدئولوژیک حزب توده به ماجرای «انقلاب سفید شاه و ملت» باز می‌گردد. از آن جا که اکثر اعضای این حزب بر مبنای تحلیل مارکسیستی، شاه را نماینده طبقه فئودال می‌دانستند، با این کارشاه فقید ، آنها دچار سرگشتگی شدند. یکسال پس از انقلاب شکوهمند شاه و ملت ، روابط رژیم شاه با اتحاد جماهیر شوروی سابق و کشورهای اروپای شرقی بهبود یافت و مطبوعات شوروی همچون مطبوعات جهان غرب از اصلاحات اقتصادی شاه حمایت کردند و در سال ۲۶۷۵ مادی (۱۹۶۷ میلادی) ، شوروی به ایران اسلحه فروخت. با این اقدامات، حزب توده در تنگنا قرار گرفت؛ چرا که ناگزیر بود از کمک‌های شوروی ستایش کند و تلویحاً بر اصلاحات رژیم صحنه بگذارد احسان طبری یکی از نظریه‌پردازان اولیه این حزب، مراحل مختلف تحولات حزب توده را به هشت دوره تقسیم کرده است:

از تأسیس تا فرقه دموکرات ، از فرقه تا کابینه‌ی قوام ، از کابینه قوام تا ترورناموفق شاه ، از ترور شاه تا ۲۶۵۹ مادی (۱۹۵۱ میلادی) ، دوران ملی شدن صنعت نفت ، از قیام ۲۸ مرداد تا متلاشی شدن کامل حزب ، دوران فرار از ایران ، و پس از پیروزی فتنه خمینی تا چهار سال پس از آن .

طبری در این تقسیم‌بندی هشت‌گانه سیر فراز و فرود حزب توده را شرح داده، معتقد است که پس از پیروزی فتنه خمینی نیز حزب مذکور به استمرار جمهوری اسلامی باور نداشت

حزب خائن توده از روز اول به منظور خیانت به ایران، جاسوسی به نفع شوروی، وابستگی حزب توده به شوروی و ارائه اطلاعات سیاسی- نظامی ایران به شوروی، نگهداری سلاح، تشکیل سازمان مخفی، تشکیل شبکه مخفی افسران توده‌ای در ارتش و جاسوسی نظامی از طریق این شبکه به وجود آمد. بعدها در زمان ملایان محمدعلی عمویی، عضو هیأت سیاسی و دبیر کمیته مرکزی و مسئول روابط عمومی حزب توده، ضمن بیان تخلفات و خیانت‌های حزب مذکور، انحلال حزب را اعلام می‌نماید. او در جمع‌بندی اعترافات سران حزب توده، در واقع اظهارات آن‌ها را اعلام جرمی علیه حزب از زبان مسئولان آن و دارای بار بسیار سنگین می‌داند، که تنها با انحلال حزب و خارج ساختن آن از صحنه سیاست کشور و رهانیدن جوانان از دام فریب‌هایشان می‌تواند پاسخ شایسته رفتارهای خود را دریافت نماید. حزب خائن توده در سال ۲۶۹۱ مادی (۱۹۸۳ میلادی) و در جمهوری جهل و جنون و جنایت اسلامی دفترش برای همیشه بسته شد و پشت به وطن کرده‌های آن در خارج از میهن همچنان سنگ آنرا بجای اینکه به مغز پوکشان بزنند به سینه می‌زنند. البته اگر حزب خائن توده منحل شد ولی روسها این بار از دروازه وارد شدند تا جائیکه رهبر ناقص العضو و ناقص العقل آن بدون اجازه پوتین آب نمی خورد.

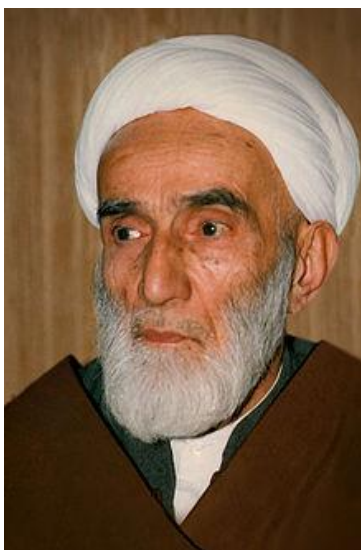
شاه به نویسندگان ایرانی جایزه بهترین اثر سال را میدهد

در فروردین سال ۲۶۶۳ مادی (۱۹۵۵ میلادی) شاه فقید در کنار بخشش نزدیکان و وزیران کابینه دکتر محمد مصدق نظیر کریم سنجابی و مهندس حسینی دست به ابتکار جدیدی در خصوص باروری فرهنگ ایران زد و آن جایزه دادن به بهترین کتاب سال بود. در آن سال محمد حجازی ، ذبیح الله صفا و شجاع الدین شفا موفق به ربودن جوایز شدند. جایزه کتاب سال نخستین بار با عنوان جایزه سلطنتی کتاب سال آغاز شد. با اشغال ایران توسط دستاربنان جایزه کتاب سال هم بشکل کامل حکومتی در آمد و به دور از مرجعیت فرهنگی که مورد نظر شاه فقید بود. در یکی از دوره های جایزه سلطنتی کتاب سال ، کتاب همرمز بزرگم زنده یاد دکتر مسعود انصاری تحت فرمان ناسیونالیسم و مبارزات ضد استعماری کشور های افریقای شرقی در سال ۲۶۷۵ مادی (۱۹۶۷ میلادی) لرنده شد و

ایشان جایزه خود را از دست شاه فقید دریافت داشتند. بخاطر فقر فرهنگی در جمهوری
جهل و جنون و جنایت اسلامی و بی ارزش بودن اثر قلم مزد به دست های رژیم از
آنجائیکه این مراسم در دهه فجر به لودگی و مسخرگی کشیده شد ، نظام آخوندی تصمیم به
تعطیلی آن گرفت و آخرین نمایش آن در سال ۲۷۲۸ مادی (۲۰۲۰ میلادی) چهار سال
پیش بود. در رژیم آخوندی وقتی معصومه ابتکار گروگان گیراعضای سفارت آمریکا عضو
هیت داوران باشد باید فاتحه این نمایش مسخره را خواند.

داغ ننگی که هرگز پاک نمی شود

سوم اردیبهشت سال ۲۶۶۳ مادی (۱۹۵۵ میلادی) به مناسبت فرارسیدن ماه رمضان و
کشته شدن دژخیم محمد ، علی در مزگت سلطانی تهران مراسم روضه خوانی بر پا بود و
آخوند جنایتکار بدنهاد ، محمد تقی فلسفی از جو مجلس استفاده و به بهائیان تاخت و به شاه
و دولت هشدار داد که برای جلوگیری از فتنه این فرقه ! جلوی آنها را بگیرد. سخنان این
آخوند جنایتکار و قشری از رادیو ایران پخش زنده میشد . با تحریک او مردم خردگم کرده
و بازاریان به خیابانها ریختند و دامنه اغتشاش به شهرستانها رسید. هرروزه این تظاهرات
ادامه می یافت تا اینکه در تاریخ ۱۶ اردیبهشت مردم با بیل و کانگ و در پیشاپیش آنها
آخوند بد کردار فلسفی برای تخریب حوضه القدر ، مرکز اجتماع بهائیان بحرکت در
آمدند.



آخوند جنایتکار محمدتقی فلسفی

ویرانی حظیره القدس یکی از نکات تاریک سلطنت شاه فقید است که چطور از مثنی دستار بند وطن فروش حساب برده و می ترسید. مردم ما ویران کردن حظیره القدس با توطئه آخوند فلسفی و اجرای آن توسط تیمسارنادر باتمانقلیچ را فراموش نمی کنند.



حظیره القدس ساختمان مرکز اداری بهئیان در تهران بود . که با دسیسه آخوند محمد تقی فلسفی به دست ارتش تخریب شد. آخوند فلسفی میگفت : چون گنبد این ساختمان شبیه مساجد مسلمانان است !!! باید تخریب شود. در حقیقت کسی که خواهان خراب کردن حظیره القدس بود ، آخوند ابوالقاسم کاشانی بود.



سپهبد باتمانقلیچ با کلنگ در حال تخریب حظیره القدس

در همان زمان در شیراز مردم خرد گم کرده خانه سید علی محمد باب را ویران کردند که دولت مجبور به برقراری حکومت نظامی کرد ! و آخوند حکومتی حسین بروجردی مرجع عالی شیعیان !! از خدمات فلسفی تقدیر کرد. آخوند سید محمد بهبهانی هم به حضور شاه

رسید و از او تشکر کرد! جای شکرش باقی بود که شاه و دولت برای قتل عام بهائیان تدابیری اندیشیدند.



آخوند محمد تقی فلسفی در حال خراب کردن حظیره القدس

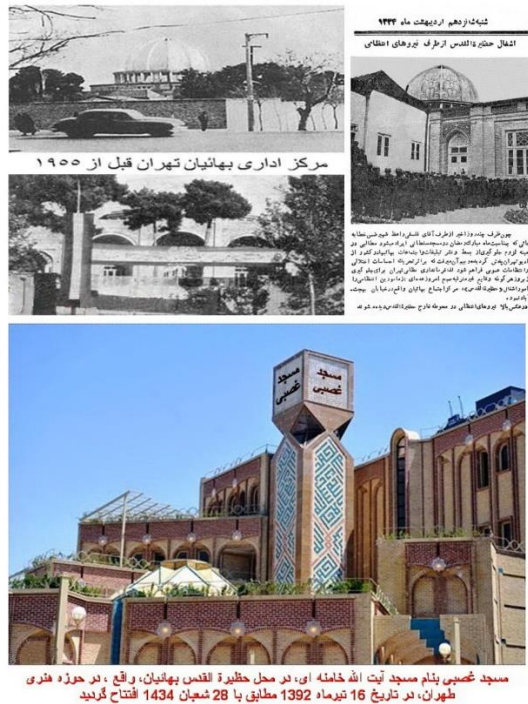
کیمیا
شنبه ۲۱ اردیبهشت ماه ۱۳۴۴ - شماره دو دیال

از امروز تخریب گنبد حظیره القدس شروع شد
قریب ۲۰ نفر عمله، بنا، نجار و آهن بر از صبح زود بکار پرداختند
مرهنگ حریری مأمور تخریب گنبد حظیره القدس است
وقتی که «علی» عمله اولین کلنگ را بر گنبد حظیره القدس فروه آرد شبهه ای که یکی از آرم‌های بزرگ بهائیان بر آن متفوق بود شکست و فرو ریخت
رئیس ستان ارتش و فرماندار نظامی تهران از عملیات تخریب حظیره القدس بازدید کردند

پس از اعلام غیر قانونی بودن فرقه بهائی در مجلس، دولت تصمیم به تخریب حظیره القدس مرکز تبلیغات بهائیان تهران گرفت و در روز ۲۱ اردیبهشت فرمانداری نظامی تهران به آرم‌های مرهنگ حریری فرمانده نیروهای مستقر در حظیره القدس که افسر رفته مهندس است و مسئولان دوازده نفره گردان بنا کرده است؛ دستور داده شد که گنبد مسمیات تخریب بنای بر داشته و پایه‌های و بنا و دیوار و آهن بر پایه‌ها در سیمه

پس از مبارزه فراوان حل اختلافات ایران و شوروی
ع همکداری فنی ایران و شوروی و ازوم توسعه ن فرهنگي دو کشور را مطرح ساخته است
ت با مبارزه فراوان در این امکانات جدیدی برای توسعه روابط فرهنگی و همکاری فنی با ایران دست آورده
اختلافات ایران و شوروی به تحکیم صلح و امنیت در خاورمیانه و نزدیک یکدیگر می‌گردد

دیس ستان ارتش و فرماندار نظامی در بازدید از تخریب گنبد حظیره القدس دیس ستان هنگام زدن کلنگ به گنبد



در رژیم جهل و جنون و جنایت اسلامی در محل حظیره القدس مسجدی بنا کردند که نام آن مسجد آیت الله خامنه ای است.

بنا به گزارش خبرگزاری‌ها، نیروهای امنیتی حکومت اسلامی ایران در اقدامی هماهنگ یکشنبه ۹ مرداد ۱۴۰۱، به‌خانه شماری از بهائیان در شهرهای مختلف ایران یورش بردند، وسایل شخصی آن‌ها را ضبط و شماری را نیز بازداشت کردند. تا آن تاریخ مشخص شده است که نیروهای امنیتی در تهران، کرج، قزوین، مشهد، گنبد، شیراز و ساری به خانه اعضای جامعه بهایی ریخته‌اند.

وب‌سایت زمانه در گزارشی در این مورد نوشت: در تهران، ماموران مهوش ثابت و فریبا کمال‌آبادی را بازداشت و خانه‌های شخصی نیما و نازیلا حقار را تفتیش کردند. آن‌ها در کرج عقیف نعیمی و سامان استوار را بازداشت و خانه‌های شخصی سابین یزدانی، کامیار حبیبی، مظفر نبیلی، سارا شعبان‌پور، نصیر هروی، بیتا ممتازی، ژینا اخترخاوری و پویا صراف را تفتیش کردند.

در سال ۱۳۷۲، فیض الله مخود باد ۷۷ ساله را بجرم جاسوسی برای آمریکا دستگیر، ابتداء چشمان این پیرمرد را در آورده و پس از ۵ سال زجز و شکنجه در سال ۱۳۷۷ او را که کور بود اعدام کردند.

یکی از پزشکان نامدار ایران که بجرم بهائی بودن توسط ملایان اعدام شد پروفیسور منوچهر حکیم بود. او از موسسین بیمارستان میثاقیه تهران بود.

عدم تحمل اقلیت مذهبی ، خصوصا بهائی ها و کشتار آنها از همان فردای پیروزی فتنه خمینی نشان داد که این آخوند جنایتکار همچون پیشوایش آخوند فضل الله نوری به آزار و اذیت و کشتار اقلیت های مذهبی برخاسته است.

در روز شنبه ۲۸ خرداد ۱۳۶۲ ده زن بهائی را که مونا محمود نژاد ۱۷ ساله هم جزو آنها بود در میدان چوگان شیراز اعدام کردند.

«نمی دانستم که این آخرین ملاقات است و هر وقت به آن روز فکر می کنم صورت زیبای خواهرم به یادم می آید که چگونه بوسه بر دست خودش می زد و بر شیشه می چسباند تا از این طریق محبت بی کران خودش را به من نشان دهد. من هم متعاقبا بوسه بر دست خود می زدم و درست در مقابل دست خواهرم قرار می دادم. با وجود این که در بین دو دست ما شیشه ی قطور دو سه سانتی بود، اما گرمای محبت مان به یکدیگر به اعماق قلب مان می رسید و آتشی بر وجودمان می زد که شراره اش تا ابد فروزنده خواهد ماند.»

بخشی از گفته های ترانه، خواهر مونا محمود نژاد، دختر ۱۷ ساله بهایی که در ۲۸ خرداد ۱۳۶۲ به همراه نه زن بهایی دیگر به اتهام اعتقادات دینی خود در شیراز اعدام شدند.



دوران کودکی و نوجوانی مونا

مونا محمودنژاد در ۱۹ شهریور ۱۳۴۴ در شهر عدن در کشور یمن به دنیا آمد. در آن زمان، خانواده محمودنژاد در شهر «لحج» (Lahij) مهاجر بودند و زندگی‌شان از نظر مالی در سطح پایینی قرار داشت. پیش از تولد مونا، پدر و مادر فرزند دوم خود را که پسر بود، بر اثر سهل‌نگاری تنها پزشک شهر در طی زایمان از دست داده بودند. آنان نمی‌خواستند فرزند جدیدشان هم به سرنوشت فرزند از دست رفته‌شان دچار شود. با آنکه تاریخ تولد مونا مقارن با جنگ اعراب و انگلیس بود و در همه منطقه حکومت نظامی برقرار بود ولی آنان خود را به عدن رساندند و در آن شهر مونا به دنیا آمد.

«یدالله محمودنژاد»، پدر مونا در سال ۱۳۱۱ در شهر تبریز در خانواده‌ای مسلمان به دنیا آمد. او را همه جمشید صدا می‌زدند. جمشید در جوانی بهایی شد و سپس به کشورهای عربی مهاجرت کرد.

مونا چهار یا پنج ساله بود که همراه خانواده به ایران بازگشت. پدرش ابتدا در اصفهان

مشغول به کار شد ولی بعد به کرمانشاه و تبریز منتقل شد و سرانجام در شیراز اقامت گزیدند. جمشید در شیراز ابتدا در یک عینک‌سازی و بعد در یک مغازه تعمیرات رادیو و تلویزیون و پیش از دستگیری به عنوان حسابدار مشغول به کار بود.

انشای مونا با موضوع آزادی

مونا قلم روان و رسایی داشت. او از کودکی احساسات خود را با صراحت و شیوایی بر روی کاغذ می‌آورد. مونا کلاس یازدهم دبیرستان «پیرنیا» بود که معلم موضوع «میوه اسلام، آزادی و آزادنشی است، هر که طعم آن را چشید، بهره برد» تعیین کرد. روز دیگر، انشای مونا باعث به هم ریختن کلاس درس شد. معلم مونا را به دفتر مدرسه فرستاد و در آنجا مدیر و ناظم مدرسه او را مورد استتطاق قرار می‌دهند، ولی مونا با شجاعت و صراحت آنها را مجاب می‌کند. سرانجام، پدر و مادر مونا به مدرسه احضار می‌شوند و آنان دخترشان را آرام می‌کنند.

مونا محمودنژاد در این انشا نوشته است:

«آزادی کلمه‌ای است پر فروغ میان همه کلمات درخشنده موجود در دنیا. انسان همیشه خواستار آزادی بوده و هست. پس چرا این آزادی از او سلب شد چرا از آغاز زندگی انسان، آزادی وجود نداشت چرا همیشه افرادی زورگو در دنیا هستند. چرا افرادی برای حفظ منافع

خود دست به هرگونه زور و ستمی می‌زنند... چرا شما نمی‌گذارید من آزاد باشم تا ... بگویم که هستم و چه می‌خواهم، دینم را بشناسانم. چرا به من اجازه بیان و قلم نمی‌دهید که در مطبوعات بنویسم و در رادیو تلویزیون سخن بگویم. بلی آزادی موهبتی الهی است و این موهبت الهی باید شامل حال ما هم باشد. اما شماها نمی‌گذارید. چرا نمی‌گذارید تا من هم به‌عنوان یک فرد بهایی آزادانه سخن بگویم.»

ماجرای دستگیری مونا و پدرش

خانم محمودنژاد، مادر مونا در کتاب «طلایی منزل مقصود» تعریف می‌کند:

«در زدند من گفتم کیست؟ اما منتظر جواب نشدم. فوراً در را باز کردم. ساعت حدود ۹ شب بود. دیدم چند مامور هستند، وارد شدند. فوراً من و جمشید را به کنار رانده گفت که از اینجا حرکت نکنید. مونا هم روی مبل نشسته بود و بی‌خیال داشت درس حاضر می‌کرد. او سال

آخر دبیرستان بود. داشت انگلیسی حاضر می‌کرد. هر از گاهی اشکالی هم اگر داشت از ماموران اجازه می‌گرفت و می‌پرسید. تا آن‌که ماموران خسته شدند و گفتند: بشین، لازم نیست درس بخوانی. مونا گفت آخر شما می‌روید ولی من هستم که فردا باید امتحان بدهم. آنها گفتند نه دیگر حق نداری سوال کنی. چند تا از مامورها هم در اتاق‌ها مشغول تفتیش بودند. من مطمئن بودم که جمشید را آخر کار خواهند برد، اما اصلاً احتمال نمی‌دادم که مونا را ببرند. جمشید آرام کناری ایستاده بود و دعا می‌خواند تا آن‌که مامورها از اتاق‌ها بیرون آمدند و یکی از آنها گفت یدالله محمودنژاد و مونا محمودنژاد هر دو حاضر شوید، برویم.»

مادر مونا می‌گوید: «من خیلی ناراحت شدم. گفتم آخر او دیگر برای چه؟ او بچه است. مگر چه کار کرده؟ آن مامور با عصبانیت پاسخ داد او بچه است؟ ببین این را در اتاقش پیدا کردیم (آن انشای مونا بود به نام چرا بهایی هستم که برای شرکت در مسابقات بین نوجوانان بهایی نوشته بود). بعد افزود او با این نوشته‌هایش دنیا را به آتش می‌کشد. او بچه است؟ من گفتم تو را خدا او را نبرید. در این حین، مونا که مشغول تعویض لباس بود از اتاق بیرون آمد و گفت مامان چرا به این‌ها التماس می‌کنی؟ مگر جنس قاچاق در خانه بوده؟ مگر من دختر بدی بودم؟ غیر از اینکه به‌خاطر اعتقاد مرا می‌برند؟»

آن شب اول آبان ۱۳۶۱ بود. در آن شب ۴۰ بهایی دیگر در شیراز دستگیر شدند. مونا اولین زن بهایی بود که وارد سالن تاریک بازداشت‌گاه سپاه شیراز شد. ساعت حدود ۱۲ نیمه شب بود. دقایقی بعد، چند خانم بهایی دیگر هم به سالن آوردند. هر کدام از خانم‌های بهایی که مونا

را در آنجا می‌دید، تعجب می‌کرد و می‌پرسید: تو دیگر چرا؟ مونا در پاسخ فقط می‌خندید. همه گمان می‌کردند که مونا به زودی آزاد خواهد شد.

بازجویی در سپاه چگونه بود

بازجویان سپاه سعی می‌کردند تا از بازداشت‌شدگان اسامی بهاییان دیگر، اعضای فعال جامعه بهایی شیراز و تشکل بهایی که عضو هستند را به‌دست بیاورند. در کتاب «طلایی منزل مقصود» نوشته شده:

«مونا در تمام بازجویی‌ها سخنی بر لب نمی‌آورد نه اسم همکاران خود را می‌گوید و نه اسم تشکلی که در آن عضو بوده، تا آن‌که یک بار در حالی که چشمش بسته بوده، پدرش را می‌آوردند. پدرش می‌گوید مونا هر چه می‌دانی بگو ما تشکیلات زیرزمینی نداریم. تشکیلات ما سیاسی نیست مذهبی است هر چه می‌دانی بگو. مونا باز هم چیزی نمی‌گوید. بازجو تهدید به تعزیر می‌کند. مونا می‌گوید آماده‌ام. پدرش که از این وضعیت ناراحت بوده به بازجو می‌گوید: یک بار دیگر به من فرصت بدهید تا با مونا صحبت کنم. این بار با لحنی التماس آمیز به مونا می‌گوید: مونا جان دخترم بگو، هر چه می‌دانی بگو. مونا به بازجو می‌گوید: پس اول اجازه دهید من پدرم را ببینم. بعد بازجو چشم‌بند او را برمی‌دارد. پدرش را می‌بیند و خود را در آغوش او می‌اندازد و هر دو اشک می‌ریزند. سپس مونا می‌گوید که معلم درس اخلاق بوده...»

یک بار مونا با مادر و خواهرش در سپاه ملاقات کرد. ترانه در یادداشتی برای دوستش شرح این دیدار چند دقیقه‌ای را این‌گونه نوشته است:

«شنبه ۲۸ آبان، سرانجام به ما اجازه ملاقات بدون تکلم را دادند. ساعت ۱ بعدازظهر رفته بودیم به محل ملاقات و ساعت ۷ شب آن‌ها را آوردند. آن‌ها را به ردیف در پشت دیوار شیشه‌ای به صف کرده بودند و ما در این طرف به آن‌ها می‌نگریستیم. من از شوق اشکم درآمده بود. مونا با اشاره به من گفت گریه نکن من فوراً اشک‌هایم را پاک کردم نمی‌توانستم به او بگویم که پرنده زندانی زیبا، اشک من از شدت شوق دیدار دوست ولی مطمئن هستم که او فهمیده بود فقط دلش نمی‌خواست اشک ما را ببیند. روبرویش ایستادم. مادر ساکت نگاهش می‌کرد. او هم به ما و هم به دیگران می‌نگریست.»

ترانه در ادامه نوشته: «مونا در زندان برای مادرش تعریف کرده که آن روز او را از ساعت ۱ تا ۳ بعد از نیمه شب بازجویی می‌کردند و در بین آن چند دقیقه‌ای برای ملاقات آورده بودند. او روز بسیار سختی را گذرانده بوده... اصولاً مونا دوست نداشت از دوران زندان سپاه سخن بگوید زیرا او عالمی دیگر داشت و سخن گفتن از زندان سپاه او را به عالم تهمت‌ها و حرفهای زشت و سوال‌های بی‌جا می‌کشاند.»

انتقال به زندان عادل آباد و انجام محاکمه

پس از ۳۸ روز زندانیان بهایی از سپاه به زندان عادل آباد منتقل شدند. در آن روز، چهل بهایی دیگر در شیراز دستگیر شده و جایگزین انتقالی‌ها شدند. پس از انتقال زندانیان به «عادل‌آباد»، بازپرسی و محاکمه بهاییان هم شروع شد. دادگاه غیرعلنی، چند دقیقه‌ای و بدون حق دسترسی به وکیل برای متهمان برگزار شد.

بهاییان تصمیم گرفته بودند که در دادگاه بحث نکنند و جواب خود را صریح، قاطع و مختصر بیان نمایند زیرا حجت الاسلام قضائی، حاکم شرع شیراز اصلاً حاضر به گوش دادن نبود و اگر بهاییان حرفی می‌زدند، او بیشتر توهین می‌کرد لذا همگی در دادگاه جز چند کلمه معمولی که پاسخ سوال او بود نمی‌گفتند. یکی از همبندی‌های مونا جریان دادگاه او را چنین تعریف می‌کند:

«وقتی مونا به دادگاه رفته بود، آقای قضایی در کیفرخواست او عضویت محفل را ذکر کرده بود. مونا گفت که وقتی کیفرخواستم را خواند، پرسید: آیا اعتراضی دارید؟ گفتم: خیر، فقط من عضو محفل نبوده‌ام زیرا هنوز به بیست و یک سالگی نرسیدم و سن ۲۱ سالگی از شرایط عضویت محفل است. اما او قبول نکرد و شروع به فحاشی و داد و بی داد کرد. من چون نمی‌خواستم که با او به بحث بپردازم لذا جوابش را ندادم. بالاخره او گفت: اعدام یا اسلام. من هم جواب دادم که اسلام را قبول دارم، ولی بهایی هستم... مونا می‌گفت: خیلی دلم می‌خواست که جوابش بدهم اما طبق قولی که با هم داده بودیم، جوابش را ندادم. (کتاب گل‌های شیراز)

دستگیری مادر

پنج‌شنبه ۲۳ دی، آن روز صبح مادر برای کسب اطلاع از وضعیت پرونده همسر و دخترش به مراجع قانونی و سپاه مراجعه کرده بود که خودش را نیز بازداشت کردند. خانم محمودنژاد پس از چند روز به زندان عادل‌آباد منتقل شد.

مونا از آمدن مادرش خیلی خوشحال شد. شب نخست، در حالی که بر روی زمین خوابیده و مادر بر روی تخت او خوابیده بود، دست مادر را آرام گرفته و نجواکنان به او گفت: «می‌خواهم از تو خواهش نمایم که دوست ندارم در مقابل جمع مرا ببوسی و یا از بقیه به من بیشتر محبت کنی، به‌خاطر این‌که نمی‌خواهم حتی یک لحظه فکر کنند که مونا، مادرش در کنارش هست و ما اینجا تنها هستیم، تو باید بیشتر از من به دیگران مادری نمایی و اگر به من نرسیدی یا راه نرفتی مهم نیست، بیشتر به بقیه برس... مادر تا آخرین روز که می‌خواست آزاد شود دیگر مونا را نبوسید و با او کمتر از دیگران راه رفت.

از حس دوستی و همبستگی مونا، نوجوان هفده ساله با سایر زنان بهایی خاطرات زیادی نقل شده است. یکی از این خاطرات این بوده که به بهاییان اجازه خوردن هر میوه‌ای در زندان

داده نمی‌شد. فصل گوجه سبز که می‌شود یکی از زندانیان غیربهایی یک دانه گوجه به نصرت یلدایی، یکی از زنان میان‌سال بهایی می‌دهد. خانم یلدایی هم که بیشتر از همه خوردن این گوجه برایش خوب بوده، آن را نمی‌خورد و می‌گوید این را به کوچک‌ترین زندانی می‌دهم. او مونا را صدا می‌کند و گوجه سبز را به او می‌دهد تا بخورد. مونا گوجه را می‌گیرد و پس از مدتی برمی‌گردد در حالی که یک پیش‌دستی کوچکی در دست داشته و در آن گوجه سبز را به ۱۶ قسمت به تعداد زنان بهایی زندانی تقسیم کرده به طوری که هر کس یک تکه بسیار کوچک نصیبش می‌شود.

اعدام پدر

در ۲۳ بهمن، روزنامه محلی «خبر جنوب» با انتشار اطلاعیه‌ای از سوی دادگاه انقلاب شیراز از صدور حکم اعدام ۲۲ بهایی خبر داد. ۳ اسفند ۱۳۶۱، حجت‌الاسلام قضایی، رییس دادگاه‌های انقلاب شیراز در گفت‌وگویی با روزنامه مذکور، ضمن تایید حکم اعدام بهاییان بازداشتی، به سایر بهاییان هم هشدار داد تا دیر نشده مسلمان شوند.

روز بعد، به دستور حجت‌الاسلام «ضیاء میرعمادی»، دادستان انقلاب شیراز ماموران بهاییان زندانی را در سالی جمع کردند. دادستان در این جلسه که آن را جلسه اتمام حجت می‌نامید به بهاییان اعلام کرد که حکم اعدام آنان بجز چند نفر در شورای عالی قضایی تایید شده ولی او هنوز امضا نکرده است. هر کدام از بهائیت برگردد و مسلمان شود، آزاد در غیر این صورت اعدام خواهد شد. در پایان جلسه، هیچ کدام از بهاییان به ترک اعتقادات دینی خود رضایت ندادند. میرعمادی هم گفت: «بسیار خوب! پس قضیه حل است شما عاشق

شهادت هستید. ما هم آماده کشتن شما.» (نقل از کتاب گل‌های شیراز، خاطرات یکی از زندانیان بهایی)

روز ۲۱ اسفند ۱۳۶۱، یدالله محمودنژاد به همراه دو بهایی دیگر (یک زن و یک مرد) به دلیل خودداری از ترک مذهب اعدام شدند. میرعمادی تهدید خود را با اعدام این سه زندانی بهایی اجرا کرد. اعدام این سه تن، مقدمه اعدام دسته جمعی بهاییان در خرداد ۶۲ بود.

بقیه واقعه را از زبان «ترانه محمودنژاد» می‌خوانیم:

«مادر می‌گوید روزی که من خبر شهادت پدر را به آن‌ها دادم هنگامی که از ملاقات به سلول خود برگشتند تمامی زندانیان چه بهایی و چه غیربهایی آمدند و به دلجویی و همدردی با او و مونا پرداختند. عده‌ای می‌گریستند و قلب‌هایشان بی‌نهایت حساس شده بود. مونا گفت: خواهش می‌کنم گریه نکنید، من احساس تنهایی نمی‌کنم و واقعا شما را در غم خود شریک می‌دانم زیرا شما همه مانند عمه‌های من هستید و به جوانترها اشاره کرد و گفت شما مانند خواهران من می‌مانید، ما باید تا می‌توانیم توان‌مان را حفظ کنیم و نیروی‌مان را از بین نبریم. سپس آرام آرام شروع به خواندن سرودهای دینی کرد و چند تن از زنان دیگر هم شعرهایی خواندند و آن روز بدین ترتیب گذشت.»

اعدام مونا ی هفده ساله

سه ماه بعد، میرعمادی به ترابپور، رییس زندان ابلاغ کرد که تا از هر کدام از بهاییان چهار مرتبه استتابة گرفته شود و اگر توبه نکردند، آن‌ها را اعدام کنند. هشت تن از زنان زندانی را برای استتابة بردند ولی هیچ‌کدام از اعتقاد خود برنگشتند. این هشت تن چند روز بعد با مونا اعدام شدند.

در ۲۳ خرداد، «فرخنده انوری»، (محمودنژاد) مادر مونا به طور ناگهانی آزاد شد. در ۲۶ خرداد، شش زندانی بهایی از بند مردان زندان عادل‌آباد در میدان «چوگان» شیراز اعدام شدند. ۲۸ خرداد، وقتی زنان بهایی پس از ملاقات کوتاه با خانواده‌های خود به صف شده تا به سلول‌های خود برگردند، رییس زندان ده تن از آنان از جمله مونا محمودنژاد، نوجوان ۱۷ ساله بهایی از سایر زندانیان بهایی جدا کرد و همراه خود به اتاق دیگری برد. فردای آن روز خبر اعدام این ده زن بهایی به خانواده‌هایشان رسید. از این زنان هیچ وصیت‌نامه یا یادداشتی پیش از اعدام به دست خانواده‌هایشان نرسیده است. ماموران اجساد آنان را بدون حضور و

اطلاع خانواده‌هایشان در قبرستان بهاییان شیراز دفن کردند. این قبرستان در سال ۱۳۶۳ از سوی دولت مصادره شد و در همان زمان سنگ‌های قبور با خاک یکسان شد. نیروهای امنیتی در ساری بهروز رحمانی و همسرش سها رحمانی را با خود به مکانی نامعلوم منتقل کردند و در تفتیش خانه نوید میثاقی وسایل شخصی او را ضبط کردند. تفتیش و ضبط وسایل در مشهد برای هدیه غیابی، شادی خاصه و فریده هدایتی رخ داد و در شیراز احسان جابری و بهار بنگاله و راحله کشانی تجربه مشابهی از سر گذراندند. آزادی یقینی و افسانه تشکر، ساکنان بهایی گنبد، و شفق فهندژ، افسون مودی، شکیب معصومی، ندا طائفی و شقایق پورعنایتی، ساکنان بهایی گرگان با هجوم ماموران امنیتی به خانه‌ها و ضبط وسایل

شخصی‌شان مواجه شدند. در قزوین نیز بهنام ممتازی پس از تفتیش خانه‌اش بازداشت شد. در تیرماه سال جاری، جامعه جهانی بهائی در تازه‌ترین گزارش خود درباره نقض حقوق شهروندان بهایی در ایران، از احضار، بازداشت، محاکمه و زندانی شدن دست‌کم ۴۴ بهایی در ماه ژوئن سال ۲۰۲۲ خبر داده بود.

این گزارش اعلام می‌کرد که با دستگیری، برگزاری دادگاه و زندانی شدن حداقل ۱۸ شهروند بهایی در سراسر کشور، کارزار سیستماتیک حکومت ایران برای سرکوب اقلیت دینی بهائی بار دیگر سرعت گرفته است.

بهاییان ایران اقلیت مذهبی غیرمسلمان این کشور هستند که دهه‌هاست در معرض سرکوب و آزار و اذیت قرار دارند.

پیش از انقلاب ۱۳۵۷ بهایی‌ها، گاهی سرکوب می‌شدند و دلیل نیز انحراف افکار عمومی از دیگر مشکلات جامعه بود.

پس از انقلاب ۱۳۵۷، گروه‌های مختلف شیعه به رهبری خمینی، سایر انقلابیون را سرکوب کردند و حکومت را در دست گرفتند که نه تنها برای پیروان بهایی جایی در «هویت ملی» موردنظرشان قائل نبودند؛ بلکه در این بیش از چهار دهه، هر شهروند ایرانی که کوچک‌ترین مخالفتی با حکومت اسلامی کرده، شدیداً سرکوب شده است.

حقوق بهاییان ایران در قانون اساسی جمهوری اسلامی لحاظ نشده است و دین آن‌ها به رسمیت شناخته نشده. ممنوعیت از تحصیل در دانشگاه، محرومیت از طیف گسترده‌ای از مشاغل، اخراج از بخش دولتی و ایجاد محدودیت‌های متعدد در بخش خصوصی، از جمله محدودیت‌ها و اقدام‌های سرکوب‌کننده علیه شهروندان بهایی در حکومت اسلامی است.

از بدو حیات حکومت اسلامی و با مبنا قرار گرفتن ایدئولوژی شیعه در عرصه‌های حکومتی در ایران، پیروان بهایی بیش از گذشته و به صورتی سیستماتیک از سوی نهادهای امنیتی و قضایی تحت آزار و اذیت هستند.

گزارش جامعه جهانی بهائیت

جامعه جهانی بهایی اخیراً با انتشار بیانیه‌ای به بازداشت و محاکمه ۶۴ شهروند بهائی طی ۵۰ روز گذشته، از افزایش قابل توجه «فشارهای سیستماتیک» حکومت اسلامی بر شهروندان بهایی در ایران خبر می‌دهد. جامعه جهانی بهایی در بیانیه خود این گونه اقدامات را نشان‌دهنده تشدید کارزار سیستماتیک حکومت اسلامی علیه شهروندان بهایی در ایران عنوان کرده است.

بر اساس این بیانیه از ابتدای ماه جاری میلادی، ۲۰ شهروند بهایی در شهرهای شیراز، تهران، یزد و بجنورد بازداشت شده‌اند و با احتساب ۴۴ بهایی دیگر، که طی ماه پیش بازداشت یا محاکمه شده بودند، در مجموع ۶۴ شهروند بهائی در بازه زمانی ۵۰ روزه مورد آزار سیستماتیک جمهوری اسلامی قرار گرفته‌اند و محل کسب و کارشان مورد بازرسی قرار گرفته یا تعطیل شده است.

این بیانیه در ادامه با یادآوری «فشارهای سیستماتیک» جمهوری اسلامی علیه اقلیت دینی غیرمسلمان در کشور، از افزایش قابل توجه این فشارها در ماه‌های اخیر خبر داده است.

در بیانیه جامعه جهانی بهایی از قول خانم بانی دوگال، نماینده ارشد جامعه جهانی بهایی در سازمان ملل متحد آمده است: «در چند هفته گذشته بیش از ده‌ها بهایی دستگیر، محاکمه یا زندانی شده‌اند و به‌نظر نمی‌رسد این آزار و اذیت‌ها را پایانی باشد. آنچه ماه‌هاست نسبت به آن هشدار داده بودیم اکنون در حال وقوع است. حکومت ایران باید فوراً تعهدات حقوق بشری خود و مسئولیتش نسبت به تمامی ایرانیان را به جا بیاورد و این سرکوب‌ها را بلافاصله متوقف کند.»

خانم دوگال می‌گوید: «بهاییان بیش از ۴۴ سال است که به دلیل اعتقادات خود متحمل سرکوب‌های همیشگی بوده‌اند، اما موج کنونی آزار و اذیت‌ها بیش از حد نگران‌کننده است.»

زندگی بهاییان در وحشت دائمی

بر اساس اعلام گزارشگر ویژه سازمان ملل در امور حقوق بشر ایران، بهاییان ایران در ۴۰ سال اخیر از «ناعادلانه‌ترین نوع سرکوب، تضییقات و قربانی شدن» رنج برده‌اند.

بر اساس اعلام گزارشگر ویژه سازمان ملل در امور حقوق بشر ایران (شهریور ماه ۱۳۹۸)، در ۴۰ سال اخیر بهائیان به عنوان بزرگترین اقلیت دینی غیرمسلمان در ایران از «ناعدالانه‌ترین نوع سرکوب، تضییقات و قربانی شدن» رنج برده‌اند. آزار و اذیت بهائیان در ایران از سوی دولت و افراد و نهادهای وابسته به حکومت به شکل‌های مختلف صورت می‌گیرد.

جاوید رحمان، هم‌چنین در گزارش خود مجموعه‌ای از موارد نقض حقوق انسانی جامعه بهائیان ایران و دیگر اقلیت‌های قومی و دینی را ترسیم کرده و چندین توصیه به مقامات ایرانی ارائه کرده است. او با اشاره به اعدام بهائیان در ایران گفته است:

«از سال ۱۹۷۹ تا به حال بیش از ۲۰۰ ایرانی بهایی صرفاً بر مبنای باورهای دینی خود اعدام شده‌اند که تقریباً نیمی از آن‌ها از نمایندگان انتخاب شده شوراهای بهایی در سطح محلی یا ملی بوده‌اند. از آن‌جا که مقامات ایرانی و نظام عدالت کیفری ایران بهائیان را «کافر حربی» به شمار می‌آورند، قتل بهائیان با مصونیت قضایی همراه بوده و نقض حقوق انسانی‌شان پیگیری و بررسی نشده است.» در جای دیگری از این گزارش آمده است:

«از آن‌جا که آیین بهایی با عنوان «فرقه ضاله» شناخته می‌شود و شعائر و مراسم دینی بهایی کفر قلمداد می‌شود، بهائیان اغلب با اتهاماتی از قبیل «اقدام علیه امنیت ملی»، «تبلیغ علیه نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران» یا «فعالیت‌های تبلیغی علیه رژیم و به نفع فرقه بهایی» روبرو هستند.»

گزارشگر ویژه سازمان ملل با اشاره به اعمال فشار و سخت‌گیری مداوم دستگاه‌های قضایی و امنیتی علیه بهائیان ایران گفته است از سال ۲۰۱۳ تا به حال بیش از ۸۰۰ مورد نقض حقوق اقتصادی بهائیان وجود داشته که پلمب خودسرانه مغازه‌ها، اخراج ناعدالانه از شغل و حرفه و لغو یا تهدید به لغو مجوز تجاری بهائیان را نیز شامل می‌شود. هم‌چنین گزارش شده که در سال ۲۰۱۸ جمعاً ۹۵ شهروند بهایی دستگیر شده‌اند. شمار بازداشت‌شدگان بهایی در سال ۲۰۱۷ حداقل ۸۴ نفر و در سال ۲۰۱۶ حداقل ۸۱ نفر بوده است:

«این نشان می‌دهد هر چند تعداد بازداشت‌های خودسرانه در این سال‌ها نوسان داشته، تضییقات از میان نرفته است.»

در این گزارش در زمینه اعمال قوانین تبعیض‌آمیز علیه بهائیان و دیگر اقلیت‌های دینی از سوی حاکمیت جمهوری اسلامی آمده است:

«فقدان به رسمیت شناختن قانونی اقلیت‌های غیر رسمی در قانون اساسی، محرومیت پیروان آن اقلیت را از حقوق اساسی خود به همراه دارد. عدم مشمولیت اقلیت‌های غیر رسمی مانند بهاییان، نوکیشان مسیحی و دراویش در چارچوب قوانین ملی، آنها را هدف اعمال قوانین تبعیض‌آمیز قرار می‌دهد.»

جامعه جهانی بهایی به‌عنوان یکی از سازمان‌های غیر دولتی وابسته به سازمان ملل که فعالیت خود را از اواخر دهه ۲۰ میلادی آغاز کرده است، ضمن استقبال از انتشار این گزارش از سوی جاوید رحمان، گزارشگر ویژه سازمان ملل در امور حقوق بشر ایران از مقام‌های جمهوری اسلامی خواسته است به توصیه‌های مندرج در این گزارش، عمل کند. بانی دوگال، نماینده ارشد جامعه جهانی بهایی در سازمان ملل پس از انتشار این گزارش با اشاره به سرکوب وسیع بهاییان در ایران گفت:

«مقامات ایران به طور مکرر در مجامع سازمان ملل و در جاهای دیگری تکذیب کرده‌اند که سرکوب بهاییان بر مبنای دین آن‌هاست. این گزارش جدید و بسیار مستند، واقعیت‌هایی را که به وضوح رخ داده نمایان می‌کند. امید خالصانه ما این است که حکومت ایران سرانجام به آن توجه کند. شمار وقایعی که در گزارش آمده تنها نمونه‌ای از وسعت حقیقی سرکوبی است که ده‌ها هزار شهروند بهایی را از تحصیلات دانشگاهی و تعداد زیادی از خانواده‌ها را از منابع مالیشان محروم کرده است.»

به گفته بانی دوگال، بهاییان ایران هدفی جز بهزیستی همکیشان و هموطنان ایرانی خود ندارند. این عضو ارشد جامعه جهانی بهایی همچنین گفت:

«جامعه بهایی در انتظار روزی است که این تضییقات بی‌معنی علیه بهاییان به پایان برسد و بهاییان و اقلیت‌های دیگر با صلح و صفا در کنار هموطنان خود زندگی کنند.»

با آغاز شکل‌گیری آیین بهایی در دوران قاجار در ایران، پیروان و رهبران این آیین همواره از سوی دستگاه حکومتی مورد تبعیض و سرکوب واقع شده‌اند.

سرکوب سیستماتیک بهاییان در حکومت اسلامی ایران

البته درد و رنجی که در حکومت اسلامی بر ایرانیان بهایی می‌رود، تازه نیست و به اندازه عمر نکبت بار حکومت اسلامی سابقه دارد. فقط هربار موجی به راه می‌افتد و پس از مدتی، متأسفانه به فراموشی سپرده می‌شود.

فشار بر شهروندان بهایی حد و مرز ندارد. از محرومیت‌های اجتماعی و اقتصادی و تخریب آرامستان‌ها و عدم مجوز خاک‌سپاری درگذشتگان تا حرکت ضدانسانی و تحقیرآمیز گرداندن آن‌ها در شهر! بهار ۱۳۹۰ بود که وجیه‌الله گلپور روستایی ۷۱ ساله را از روستای صفرآباد در حوالی ساری به جرم بهایی بودن به شهسوار بردند تا در خیابان «بگردانند»!

جامعه‌دفاع از حقوق بشر در ایران نسخه‌ای از جمع‌بندی جلسه «خیلی محرمانه» در تاریخ ۳۱ شهریور ۱۳۹۹ شهر ساری مرکز استان مازندران را دریافت کرده بود که در آن کمیسیون بلندپایه دولتی تصمیم‌هایی برای افزایش قابل توجه سرکوب اقلیت‌های دینی ناپذیرفته در قانون اساسی جمهوری اسلامی، به ویژه پیروان آیین بهایی، گرفته است.

مصادره زمین‌های ۲۷ خانواده بهایی کشاورز روستای ایول که در محدوده اداری شهر ساری قرار دارد، در تاریخ ۲۲ مهر ۱۳۹۹ شاید یکی از نتایج فوری این جلسه باشد.

بر اساس این سند، جلسه «کمیسیون اقوام، فرق و مذاهب» در ساری با شرکت نمایندگان ۱۹ سازمان امنیتی و اطلاعاتی دولتی در مورد «بررسی آخرین وضعیت دراویش و فرقه ضاله بهائیت» برگزار شد.

این جلسه در مورد «کنترل دقیق تحرکات فرقه ضاله بهائیت و دراویش» و «برنامهریزی در حوزه دستگاه‌های فرهنگی و آموزشی» تصمیم‌هایی گرفت.

علاوه بر این، شرکت‌کنندگان تصمیم گرفتند کلیه فعالیت‌های پیروان آیین بهایی را به دقت کنترل کنند و به مسئولان آموزش و پرورش برای شناسایی و نظارت بر دانش‌آموزان بهایی و «جذب آنان به دین اسلام» رهنمود بدهند.

عبدالکریم لاهیجی، رییس جامعه‌دفاع از حقوق بشر در ایران و رییس افتخاری فدراسیون بین‌المللی جامعه‌های حقوق بشر، گفت:

«این اقدام‌ها نشان‌دهنده افزایش آزار دولت ایران علیه پیروان آیین بهایی است. دولت‌مردان در مغایرت با تعهدهای بین‌المللی حقوقی کشور، این پیروان را مرتد می‌دانند، دین آن‌ها را ممنوع می‌کنند و عمل به آیین بهایی را اقدام ضاله می‌دانند.»

جامعه‌دفاع از حقوق بشر در ایران (LDDHI) و فدراسیون بین‌المللی جامعه‌های حقوق بشر (FIDH) جامعه بین‌المللی را فرا می‌خوانند تا در دیدارهای دو جانبه و چند جانبه با دولت‌مردان ایران از آن‌ها رعایت حق آزادی دین یا عقیده را بر اساس تعهدهای حقوقی ایران در ماده ۱۸ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی که ایران عضو متعاهد آن است، بخواهند.

آیین بهایی در قانون اساسی ایران به رسمیت شناخته نشده است. بیش از ۲۰۰ تن از پیروان آن پس از انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ اعدام شده و بعضی دیگر از پیروان آن به قتل رسیده‌اند. پیروان آیین بهایی به‌خاطر اعتقاد خود مورد آزار قرار می‌گیرند، بازداشت می‌شوند، پیوسته

در معرض آزار قضایی و پیگرد غیر عادلانه قرار دارند و گاهی قربانی قتل‌های فرا قضایی می‌شوند.

تخریب گورستان تاریخی بهاییان شیراز به دست سپاه پاسداران

این مرکز در گزارشی که روز پنج‌شنبه ۱۱ اردیبهشت ۱۳۹۳ در وبسایت خبری خود منتشر کرد، می‌گوید که تخریب قبور و خاکبرداری از این گورستان آغاز شده و کامیون‌ها به سرعت در حال انتقال خاک‌ها هستند.

این گزارش می‌گوید اخبار دریافتی حاکی از آن است که مامورین سپاه پاسداران در مساحتی حدود دویست متر مربع و عمق یک متر و نیم خاکبرداری کرده‌اند.

بانی دوگال، نماینده‌ی ارشاد جامعه جهانی بهایی در سازمان ملل متحد با تایید این خبر گفت که سپاه پاسداران قصد ساختمان‌سازی در این محل را دارد.

دوگال تاکید کرد که بهاییان مقیم شیراز به شکل مستقیم از سپاه پاسداران خواستند که ساختمان مورد نظر خود را در بخشی از گورستان که قبری وجود ندارد، احداث کند. اما سپاه پاسداران به این خواسته توجهی نکرده است.

جامعه جهانی بهایی از حسن روحانی خواسته تا تخریب این فضای تاریخی را که بیش از ۹۵۰ بهایی در آن به خاک سپرده شده‌اند، متوقف کند. این گورستان از سال ۱۲۹۸ میلادی به بهاییان تعلق داشته و یکبار نیز در سال ۱۳۶۳ از طرف دولت مصادره و سنگ‌قبرها در آن زمان تخریب شد.

قبر ۱۰ زن بهایی نیز که در خرداد ماه ۱۳۶۲ و در روزهای اوج اعدام بهاییان به دار آویخته شدند، در این گورستان است. مونا محمودنژاد، دختر نوجوان ۱۷ ساله بهایی یکی از این زنان بود که اعدام او واکنش‌ها و خشم بسیاری را در جهان به دنبال داشت.

گزارش جامعه جهانی بهائی می‌گوید: در فاصله سالهای ۱۳۸۳ تا ۱۳۹۰ بالغ بر ۴۲ گورستان بهائی‌ها در شهرهای مختلف ایران مورد حمله قرار گرفت.

قبرستان بهاییان تهران در اوایل دهه هشتاد به شکل کامل تخریب و در زمین آن یک فرهنگسرا ساخته شد.

نگاهی به تاریخ و سرنوشت بهاییان در ایران

در دوران قاجار، فساد و عقب ماندگی فرهنگی و اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و نیز هرج و مرج و دخالت کشورهای بیگانه، وجود داشت. این آشفتگی‌ها وضعیت زندگی بهاییان و بابیان را بدتر کرده و باعث تجاوز به حقوق و پایمال شدن جان و مال آنان از سوی حکومت قاجاریه می‌شد.

بر اثر تحریک ملاها و فقیهان اسلامی، زندگی بهاییان (مانند بابیان)، بسیار تلخ و ناگوار شده و به دردناکترین شیوه‌ها کشته می‌شدند و خانواده‌هایشان نابود می‌شد.

در دوره قاجاریه، برخی از زرتشتیان و یهودیان و مسلمانان، از جمله، شماری از فقیهان و مبلغان اسلامی، بابی شده و البته بسیاری‌شان بعدها بهایی شدند.

درباره شمار بابیان قتل‌عام شده، عدد دقیقی در دست نیست؛ یکی از پژوهش‌های متاخر، این عدد را کمی بیش از ۳۰۰۰ تن، برآورد کرده‌است که بیش‌ترشان در درگیری‌های طبرسی، نیریز و زنجان، کشته شدند. تعداد، احتمالاً از این مقدار، بیش‌تر است، به‌ویژه به دلیل این‌که نام‌ها و مسئله اعدام بابیانی که در سال ۱۸۵۲ کشته شدند، در جایی ثبت نشده است. بیش‌تر کشته‌شدگان، مرد بودند؛ البته به فهرست کشته‌شدگان مورد نظر، آن دسته از زنان، کودکان و سالمندانی که از سختی و گرسنگی، درگذشتند نیز باید افزود. در منابع بهایی، عدد کشته‌شدگان را کم و بیش، **بیست هزار تن**، اعلام شده است. برخی از افراد قتل‌عام‌شده پیش‌گفته، بهایی بودند.

پیروان بهائیت از زمان شکل‌گیری این دین در نیمه دوم قرن ۱۹ میلادی (نیمه دوم قرن سیزدهم هجری) همواره با حمله و خشونت یا سکوت در برابر اعمال خشونت از سوی حکومت‌ها، روحانیون شیعه و مردم ایران روبه‌رو بوده‌اند. نمونه‌های متعددی از پیگرد و حبس و شکنجه و اعدام آنان در تاریخ ثبت شده و نقض حقوق انسانی و شهروندی آنان تا امروز هم ادامه دارد.

قدرت علمای شیعه در دوره قاجار (۱۷۹۶-۱۹۲۵) افزایش یافت. شاهان قاجار مانند شاهان صفوی ادعای نیابت امام و رهبری دینی نداشتند. بنابراین نقش نایب امام غائب مهدی در این دوره خودبخود به فقهای شیعه سپرده شد. همچنین مفهوم «نیابت عامه» که در اواخر دوره صفوی شکل گرفته بود در دوره قاجار بیش‌تر تقویت شد. در قرن نوزدهم هم شمار مجتهدان شیعه بسیار افزایش یافت و هم سلسله مراتب در میان روحانیون شکل گرفت که در صدر آن مرجع تقلید به عنوان مجتهدی دارای بالاترین توانایی‌ها در میان مجتهدان قرار می‌گرفت. بدین ترتیب روحانیون هم درجات مختلف پیدا کردند و همه از سطحی که در آن بودند راضی نبودند. در این دوره همچنین علما گام به گام امتیازهای منتسب به امام غائب را از آن خود کردند، امتیازهایی چون سهم امام، امامت نماز جمعه، صدور احکام حد، امر به معروف و نهی از منکر و امر به جهاد. استفاده علما از «تکفیر» برای حفظ ارتدکسی و

منزوی کردن تفاسیر دیگری که آن را «بدعت» می‌نامیدند نیز از همین دوره در تاریخ ثبت شده است.

در دوره قاجار فقر و بیعدالتی بیداد می‌کرد. دو کشور روسیه و انگلیس نیز با هم در رقابت بودند تا نفوذ هر چه بیشتری در منطقه و از جمله ایران داشته باشند. در حالی که گروهی از سیاستمداران و بازرگانان در روبه‌رویی با پیشرفت‌های فرنگستان، از جمله در عرصه نظامی، به فکر یافتن علل عقب‌ماندگی ایران و جبران آن با روی‌آوری به مظاهر تجدد برآمدند، بسیاری دیگر، چه معمم و چه مکلا، سرخورده از وضع موجود و حکومت و روحانیون به دنبال کسی می‌گشتند که نجاتشان دهد.

در همین دوره بود که جنبش شیخیه پا گرفت. بسیاری از شیخی‌ها انتظار بازگشت امام دوازدهم را در سال ۱۲۶۰ / ۱۸۴۴ داشتند، یعنی هزار سال پس از غیبتش. تکفیر علما این جنبش را به حاشیه راند.

پس از آن یک سید جوان بازاری به نام علی‌محمد شیرازی (متولد ۱۸۱۹) نخست در سال ۱۲۵۹ / ۱۸۴۳ اعلام کرد که در آغاز سال ۱۲۶۱ هجری (۱۰ ژانویه ۱۸۴۵) امام غائب در کربلا ظهور می‌کند و خود را نیز «باب» امام دوازدهم خواند.

علی‌محمد شیرازی با وجود چند بار تکفیر علما و شرکت در مناظره با آن‌ها و تحمل حبس و شکنجه در شیراز و اصفهان و آذربایجان در پایان سال ۱۸۴۷ ادعا کرد که امام غائب شیعیان خود اوست و به‌عنوان مهدی و قائم، قوانین اسلام را ملغاً اعلام می‌کند چون آخر زمان رسیده است. روحانیون ادعای او را تعرضی به اسلام شیعه می‌دانستند به‌خصوص که او وعده داده بود که پیامبری جدید نیز در راه است.

از این دوره تاریخ بابی‌ها و بعدها بهاییان، تاریخ اذیت و آزار و سرکوب و شکنجه و اعدام است.

خشونت میان شیعیان و بابی‌ها بالا گرفت تا این‌که نیروهای دولت قاجار برای سرکوب بابی‌ها و قتل عام آن‌ها مداخله کردند. باب را نیز بعد از شورش مسلحانه طرفدارانش در مازندران و زنجان در ۸ ژوئیه ۱۸۵۹ (۱۲۶۶) به دستور امیرکبیر، صدراعظم ناصرالدین شاه، در تبریز اعدام کردند.

میرزا حسینعلی نوری، بهاءالله (متولد ۱۸۱۷ در تهران)، یکی از چهره‌های مهم بابی بود که در این رابطه به زندان افتاد اما بیگناه شناخته شد. ناصرالدین شاه او را با توافق سلطان عثمانی عبدالعزیز، نخست به عراق و سپس به استانبول و ادرنه تبعید کرد. برادر جوان‌ترش، میرزا یحیی نوری صبح ازل که باب او را جانشین خود خوانده بود نیز او را در تبعید همراهی می‌کرد. باب از ظهور یک فرد موعود دیگر، یک پیامبر تازه نیز سخن گفته بود.

بهاءالله در سال ۱۸۶۳ در بغداد به چند تن از پیروان نزدیکش گفت که او آن شخص موعود است. اما صبح ازل و اقلیتی از بابی‌ها که پیروانش بودند و به «ازلی‌ها» شهرت یافتند، آراء بهاءالله را نپذیرفتند.

در سال ۱۸۶۸ امپراطور عثمانی بهاءالله و برخی پیروان نزدیکش را به عکا در فلسطین تبعید کرد که امروزه در خاک اسرائیل واقع است. بهاءالله دو سال در زندان عکا و ۷ سال در حبس خانگی بود.

او در تمامی سال‌های تبعید راه‌هایی می‌یافت، از جمله از طریق پیروان نزدیکش یا «مبلغین» که به عثمانی سفر می‌کردند، تا نوشته‌های خود را به دست بابی‌ها در ایران برساند. او در سال ۱۸۷۳ در پاسخ به درخواست‌هایی که از ایران به او برای تدوین کتابی دربرگیرنده آراء او و قوانینی برای پیروی رسیده بود کتاب «اقدس» را تنظیم کرد که به مثابه جانشین قرآن بود و نیز کتاب قوانین باب را که «بیان» نام دارد.

بهائیان معتقد به خدای واحد هستند و جهان پس از مرگ و وحدت جوامع بشری، که این اصول تفاوت چندانی با اصول دیگر ادیان یکتاپرست ندارد. آن‌ها پیامبران ادیان دیگر را نیز پیامبر خدا می‌دانند اما معتقدند که بهاءالله پیامبر زمان کنونی است. آن‌ها همچنین معتقدند به وحدت ادیان، تعلیم و تربیت کودکان هر دو جنس، هم‌گوهی و هم‌ارزشی زن و مرد، بی‌نیازی به روحانیونی که به‌طور رسمی آموزش ببینند تا مراسم مذهبی را اجرا کنند و تشکیل کمیته‌های منتخب «بیت العدل» برای رسیدگی به امور مذهبی.

با انتشار کتاب‌های بهاءالله بر شمار بهائیان در ایران نه تنها در میان شیعیان بلکه در میان پیروان ادیان دیگر افزوده شد. بهائیت در سطح بین‌المللی هم در دهه‌های ۱۷۶۰ تا ۱۸۹۰ رشد کرد.

بهاءالله بزرگ‌ترین پسرش عبدالبهاء را جانشین خود کرد که رهبری جامعه بهاییان را پس از فوت پدرش در سال ۱۸۹۲ به دست گرفت. عبدالبهاء هم تا سال ۱۹۰۸ از همان عکا تبلیغاتش را ادامه داد و تازه با روی کار آمدن ترک‌های جوان در سال ۱۹۰۸ و آزادی همه زندانیان سیاسی دوره عثمانی توانست نقل مکان کند. او به حیف و نزدیکی مقبره باب رفت که پیش از آن ترتیب انتقال پیکرش از ایران را داده بود و از همان زمان مرکز جهانی بهائیت در حیف تاسیس شد که امروزه در خاک اسرائیل واقع است.

تا سال ۱۹۲۱، بهائیت به رشد خود در ایران و بسیاری از دیگر کشورهای جهان ادامه داد. پس از قتل ناصرالدین شاه در سال ۱۸۹۶ توسط میرزا رضا کرمانی که طرفدار جمال‌الدین افغانی بود ولی بابی یا بهایی پنداشته می‌شد، در چند شهر ایران بابی‌ها و بهائیان تعقیب و سرکوب شدند.

از دوره سلطنت رضا شاه (۱۵ دسامبر ۱۹۲۵ تا ۱۶ سپتامبر ۱۹۴۱) به عنوان دوره آرامش نسبی بهاییان نام می‌برند. در حالی که این دوره هم دوره‌ای چندان راحت برای بهاییان نبود با این حال با افزایش امنیت در کشور و کاهش نفوذ و قدرت علمای شیعه از خشونت علیه بهائیان نیز کاسته شد.

در ابتدای این دوره بهائیان از ثبت دین پیشینیان‌شان در گذرنامه و سایر اسناد رسمی خودداری و ازدواج‌شان را در دفاتر عقد ازدواج بهایی ثبت می‌کردند. آن‌ها اجازه بودند نشست‌های عمومی برگزار و مدارس خاص خودشان را بر پا کنند.

در واقع حکومت رضاشاه هم به نظم نهادهای بهایی به عنوان چالشی برای خود می‌نگریست. از این رو مدارس بهاییان در سراسر ایران را بست. همچنین حاضر به پذیرش اعتبار اسناد ازدواج بهاییان نشد، چاپ و پخش منابع آنان را ممنوع کرد، برخی مراکز محلی‌شان را بست، مکاتبه آنان با همکیشان‌شان در خارج از کشور را ممنوع کرد، برخی از کارمندان بهایی را اخراج کرد و درجه نظامی برخی از افسران بهایی را تنزل داد.

پس از روی کار آمدن محمدرضا شاه در سال ۱۹۴۱، در ابتدا تغییر خاصی در وضعیت حقوقی بهاییان پدید نیامد. در این دوره، نفوذ روحانیون به بهاییان نیز افزایش یافت. در این دوره بهاییان برنامه‌ای را برای ترقی جایگاه زنان و مبارزه با بی‌سوادی بزرگسالان تدوین کردند.

در سال‌های بعد از آن که ایران دست‌خوش رویارویی نخست‌وزیر محمد مصدق و محمدرضا شاه بود، شاه تضعیف شده برای محکم کردن پایه‌های قدرت‌ش به پشتیبانی روحانیون شیعه روی آورد. در سال ۱۹۵۵، در حرکتی که به نظر می‌رسد هم برای به دست آوردن دل علما بود و هم برای منحرف کردن توجه مردم از سیاست‌های اتخاذی دولت مانند پیوستن ایران به پیمان سنتو که با هدف مبارزه با نفوذ شوروی و مارکسیسم شکل گرفته بود، ارتش شاه با تشویق روحانیون گنبد مرکز بهاییان در تهران را ویران کرد.

سپهبد نادر باتمانقلیچ، نخستین کلنگ تخریب عبادت‌گاه بهایی‌ها در تهران را زد؛ حجت‌الاسلام فلسفی از ارتش قدردانی کرد. در این زمان علما و نمایندگان طرفدار آنان در مجلس شورای ملی از فرصت استفاده کردند تا بهائیت را ممنوع اعلام کنند، کسانی را که آشکارا می‌گفتند بهایی هستند دستگیر و زندانی کنند و دارایی‌هایشان را مصادره کنند. در این دوره مغازه‌ها و مزارع بهاییان و نیز شماری از خود بهاییان مورد حمله اوباش قرار گرفتند. اگرچه دولت محمدرضا شاه رفته رفته از این سیاست فاصله گرفت ولی این دوره تا پایان دهه ۱۹۵۰ به تقویت علما انجامید.

در دهه ۱۹۵۰، هم‌چنین انجمن حجتیه توسط شیخ محمد حلبی با هدف مبارزه با رشد بهائیت شکل گرفت. برخی از اعضای این تشکیلات ضد بهائی بعدها در دوره حکومت اسلامی مسئولیت‌های مهمی را بر عهده گرفتند.

در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ برخی از بهاییان توانستند به پیشرفت‌های اجتماعی دست پیدا کنند، اگر چه آن‌ها با محدودیت‌های قانونی و سخت‌گیری‌های پنهان اجتماعی روبه‌رو بودند. در سال ۱۹۷۵ محمدرضا پهلوی از همه ایرانی‌ها خواست که عضو تنها حزب کشور «رستاخیز» شوند. این موضوع موجب ترس بهاییان شده بود چون طبق اصلی که در طول تاریخ بدان رسیده بودند باید غیرسیاسی می‌ماندند و اجازه پیوستن به حزبی را نداشتند. در دهه ۱۹۷۰ بهاییان زیر نظر دستگاه امنیتی شاه ساواک بودند. آن‌ها نمی‌توانستند آثار و نوشته‌هایشان را به‌صورت علنی به شکل کتاب منتشر کنند.

چند تن از بهائیان مثل هژبر یزدانی و حبیب‌الله ثابت در دوره محمدرضا شاه به چهره‌های قدرتمند و مهم اقتصادی کشور تبدیل شدند. در نتیجه افکار عمومی می‌پنداشتند که همه بهاییان مرفه و سرمایه‌دار هستند، از سیاست‌های دیکتاتوری شاه حمایت می‌کنند و به خانواده سلطنتی نزدیک هستند. این باعث ایجاد حس خشم نسبت به جامعه بهایی می‌شد. اما در واقعیت بهائیت یک جنبش توده‌ای بود که بسیاری از شرکت‌کنندگان در آن روستایی، تاجر، پیشه‌ور و کارگر بودند و جمعیتی سیصد تا چهارصد هزار نفری را تشکیل می‌دادند. محفل ملی روحانی بهاییان، پیوستن آنان به احزاب سیاسی را ممنوع کرده بود و بنابراین رفتار و تصمیم‌گیری سیاسی آن‌ها موضوعی شخصی و خصوصی بود.

با به قدرت رسیدن حکومت اسلامی، بار دیگر آزار و اذیت بهاییان در ایران شدت گرفت. حکومت اسلامی نزدیک به دویست تن از بهاییان فعال و سرشناس را به اتهاماتی چون نقض قوانین اسلامی، توطئه و جاسوسی برای «صیهونیسم» و «امپریالیسم» جهانی اعدام کرد.

از آغاز انقلاب چندین مورد تخریب گورستان‌های بهائیان و درآوردن اجساد مردگان‌شان در شهرهای مختلف دیده شده و همچنین حمله به خانه‌های بهائیان، شعارنویسی بر دیوارهای شهر علیه آنان و آزار و اذیت‌شان و تحقیر کودکان بهائی در مدارس و معابر به‌دلیل باورهای دینی والدین‌شان.

بسیاری از اعضای محفل‌های بهایی (شوراهای ۹ نفره در هر شهر یا روستا که با رای مستقیم بهاییان انتخاب می‌شوند و مسئولیت اداره امور جامعه بهائی را بر عهده دارند) را ربود و تا امروز هم از سرنوشت آنان خبری در دست نیست. بسیاری دیگر را با حمله به خانه‌هایشان

بازداشت و اعدام کرد. بعضی دیگر از آنان را به اتهامات یاد شده اذیت و شکنجه و به زندان افکند.

بهایانی که به دیدار مقبره بهاءالله و باب در اسرائیل رفته بودند یا کمک مالی برای مرکز جهانی بهایی فرستاده بودند متهم به حمایت از صهیونیسم شدند، اگرچه تاسیس این مرکز به سال‌های پیش از تاسیس دولت اسرائیل برمی‌گردد.

حکومت اسلامی به سیستماتیک اموال و دارایی‌های شرکت‌های متعلق به بهاییان را مصادره کرد، کارمندان، دانشجویان و استادان بهایی را اخراج کرد، کارمندان بهایی بازنشسته را محروم از دریافت حقوق بازنشستگی کرد و محفل‌های محلی و ملی بهاییان را نابود کرد.

حکومت اسلامی، همچنین مراسم ازدواج بهاییان را نامشروع و غیرقانونی می‌داند، دفتری که ازدواج بهاییان را ثبت کرده بودند متهم به رواج فحشا شدند. مجلس شورای اسلامی پدران و مادران بهایی را از آموزش بهاییت به فرزندان‌شان منع کرده است. مدارس از ثبت نام کودکان بهایی امتناع می‌کردند، به بهاییان کارت سهمیه مواد غذایی نمی‌دادند و تا امروز جلوی تحصیل دانشجویان بهایی را گرفته‌اند.

«نگار متحده» در پژوهش خود درباره زنان دوره قاجار، برخاستن باب را نقطه عطفی در تاریخ معاصر می‌داند که در سفرنامه‌های اروپاییان نیز ثبت شده است. پس از ظهور باب زنی که با دیگران فرق داشته و از خود صاحب فکر و نظر بوده است را بابی می‌نامیده‌اند. متحده در این رابطه اشاره دارد به خاطرات شاهزاده قاجار تاج‌السلطنه، دختر ناصرالدین‌شاه که نوشت:

«تا هیجده سالگی به من آموخته بودند آسمان با زنجیرهایی که در دست ملایک هست از بالا آویخته شده و رعد و برق نشان غضب و خشم خداست... وقتی که در مطالعات (علمی) خود پیش‌تر رفته‌ام روز به روز بی‌دین‌تر گردیدم. چون این افکار برایم تازه بود بسیار مایل بودم که آن‌ها را با مادرم، بستگانم و فرزندانم در میان بگذارم. اما تا دهان باز می‌کردم که در این مسائل چیزی بگویم، مادرم مرا نفرین می‌کرد و می‌گفت تو هم بابی شده‌ای و بستگانم گوش‌هایشان را می‌گرفتند و از خدا برای من طلب بخشایش می‌نمودند.» (ص ۳۸۲)

هما ناطق که خود از پژوهش‌گران تاریخ مشروطه است در کتاب «ایران در راهیابی فرهنگی» می‌نویسد: «معیار ما در هر زمینه، در هر آرمان و هر جا که باشیم مذهبی است. چه معتقد به مذهب باشیم و چه نباشیم. داوری تاریخی برایمان حکم تکبیر یا تکفیر دارد. یا بزرگداشت مطلق است و یا طرد مطلق. مردان تاریخ یا منجی هستند و برگردانی از امام زمان و یا ملعونند و چهره‌ای از ابلیس...»

کتاب و همن به شرح دقیق سرکوب و کشتارهای بابیان و بهائیان می‌پردازد، که از جمله می‌توان نام برد از: فاجعه بهایی‌کشی در یزد سال ۱۲۸۲ به تحریک یک امام جمعه سی‌ساله که در پی بای‌کشی اصفهان در پی شهرت و محبوبیت در یزد بود؛ بهایی‌کشی در خراسان (تربت حیدریه)، کشتار بهائیان و غارت خانه و اموال آن‌ها در شاهرود در

سال ۱۳۲۴، قتل دکتر سلیمان برجیس، رییس محفل روحانی کاشان به دست مسلمانان افراطی و تبرئه قاتلان در دادگاه؛ اشغال نظامی و تخریب مرکز اداری بهائیان ایران (حظیرةالقدس) در تهران به تحریک حجت‌الاسلام فلسفی با حمایت شهربانی؛ آزار و پیگرد بهائیان و تاراندان آن‌ها از خانه و زندگی در شهرهای آباد، اردستان، نیریز، ده بید، نجف‌آباد، منشاد، نطنز، کاشان، بیرجند، رشت، کرج ماه‌فروزک، مشهد، حصار خراسان در دهه ۱۳۳۰.

تشکیل انجمن ضد بهائیت حجتیه نقطه عطفی در مبارزه مسلمانان افراطی شیعه علیه پیروان دیانت بهایی بود. این انجمن که رهبری آن را شیخ محمود ذاکرزاده تولایی موسوم به حلبی برعهده داشت، می‌کوشید با توجیه جلوگیری از نفوذ بهائیان در ارگان‌های دولتی نفوذ کند. فعالیت‌های این انجمن در دوران پس از انقلاب ادامه یافت و برخی آن را «مافیای حجتیه» نامیدند. (ص ۲۷۶)

از نظر فریدون و همن، تمامی رژیم‌های سیاسی معاصر، چه در دوره قاجار و چه در دوره پهلوی، هرگاه که حکومت به بحران در غلتیده و خود را در شرف تحول، دگرگونی و فروپاشی دیده، جامعه بهایی را به زیر ضرب برده است. هدف از این شگردی که با همکاری درباریان و روحانیان عملی می‌شده، منحرف کردن مردم از ستیز با حاکمیت و راه‌انداختن جنگ‌های مذهبی بوده است.

در واپسین ماه‌های حیات حکومت پهلوی یک رشته یورش‌ها علیه جامعه بهائیت توسط ساواک با همکاری برخی روحانیان آغاز شد که دنباله آن به سال‌های پس از انقلاب کشیده شد. در کشتار و آتش‌سوزی که در قریه سعدیه شیراز در آذر ۱۳۵۷ صورت گرفت، صدها مغازه و خانه بهائیان غارت شد و شماری کشته شدند. یورش بر بهائیان بویراحمدی در دی‌ماه ۵۷ و اشغال مرکز بهائیان اصفهان (حظیرةالقدس) در اردیبهشت ۵۸ آغازگر موج جدید بهایی‌ستیزی در ایران اسلامی پس از انقلاب بود.

از آن پس رهبران جامعه بهایی ایران در شهرهای مختلف یا ربوده و سربسته نیست شدند و یا آن‌ها را به جرم جاسوسی برای اسرائیل به جوخه‌های اعدام سپردند، بی‌آنکه جرم آنها اثبات شده باشد. و همن شرح موج دستگیری‌ها و اعدام‌ها را به همراه عکس قربانیان در پاره دوم کتاب به تفصیل آورده است.

ویران ساختن اماکن مذهبی و تاریخی بهایی، ضبط اموال موروئی بهاییان، اخراج بهاییان از مشاغل دولتی و خصوصی و محرومیت از تحصیل از جمله مواردی است که فریدون وهمن به آن می‌پردازد.

از عصر قاجار بدین سو، «نجاست» بهاییان به «جاسوسی» آن‌ها برای بیگانگان آمیخته شد و پیروان دیانت بهایی را به طعمه‌ای برای قربانی کردن بدل ساخت؛ و این امر گواهی است بر نفوذ مذهب بر سیاست. توکلی طرقي در این زمینه نوشت: «کیشی برآمده از بطن فرهنگ دینی ایران را به کل ساخته استعمارگران تلقی کردند ... و این کار در واقع شگردي برای دگرسازی و پاک‌سازی دگردینان و دگرانديشان از گستره زندگی سیاسی و دینی ایران بود.» (ص ۴۳۷)

به گزارش خبرگزاری فارس، روز پنج‌شنبه ۱۳ آذر ۱۳۹۳ عباس رمضانی‌پور، امام‌جمعه رفسنجان در جمع مسئولان این شهر اظهار داشت که برخی از بهاییان در بین مردم عادی زندگی کرده و بر اثر بی‌اطلاعی مردم به کسب و کار مشغولند.

او با اشاره به این‌که برخی یهودیان نیز در بازار رفسنجان به کسب و کار مشغولند، تاکید کرد که بهائیان با یهودیان تفاوت دارند و بر اساس فتوای مراجع «نجس» هستند. امام‌جمعه رفسنجان انجام معامله با بهاییان را حرام اعلام کرد.

او با اشاره به این‌که این موضوع در قرآن هم آمده تصریح کرد: «این فرقه کارها و برنامه‌های زیادی در شهرمان به وجود آوردند و خواسته به‌حق مردم که نباید در این شهر باشند، باید تحقق یابد.»

آخوند خامنه‌ای، رهبر حکومت اسلامی، در پاسخ به سئوالی که از او درباره بهاییان شده، این‌گونه پاسخ داده است: «جميع افراد فرقه ضاله بهایی محکوم به کفر و نجاست هستند و از غذا و سایر چیزهایی که با رطوبت مسری در تماس با آن‌ها بوده است باید اجتناب کرد و بر مومنین واجب است که با حيله و فسادگری این فرقه گمراه مقابله کنند.»

بهاییان با ۳۰۰ هزار تن بزرگ‌ترین گروه اقلیت مذهبی ایران را تشکیل می‌دهند. آن‌ها طبق قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان اقلیت دینی شناخته نشده‌اند و در نتیجه طبق همین قانون جزو اقلیت‌های دینی‌ای نیستند که «در انجام مراسم دینی خود آزادند و در احوال شخصی و تعلیمات دینی بر طبق آیین خود عمل می‌کنند.»

خمینی قبل از این‌که به قدرت برسد دشمنی خود با بهاییان را اعلام کرده بود و واضح ساخته بود که اقلیت سیصد هزار نفره بهاییان ایران که بزرگ‌ترین اقلیت دینی کشور بود از حقوق پایه انسانی که سایر اقلیت‌های دینی برخوردار بودند محروم خواهند شد. اما پس از انقلاب قانون اساسی جدید کشور به عمد بهاییان را به رسمیت نشناخت و برای آن‌ها هیچ حقی قائل

نشد. دادگاه‌های حکومت اسلامی ایران به نوبه خود از بهاییان در برابر قتل و ضرب و تعرضات دیگر حمایت نمی‌کنند و آنان را مشمول حق دریافت خسارت ندانسته به این ترتیب هر آزار و تجاوزی به بهاییان مجاز انگاشته می‌شود و مصونیت قضایی دارد.

آمار دقیقی از بهاییان ایران وجود ندارد. تعداد بهاییان ایران در آمارهای رسمی حدود ۳۰۰ هزار نفر برآورد می‌شود. از زمان انتشار این آمار تاکنون بسیاری از بهاییان به دلیل فشارهای اجتماعی و امنیتی، اجباراً ایران را ترک کرده‌اند.

سرکوب و بازداشت و اعدام بی‌پایان بهاییان در سال‌های اخیر تا حدودی کاهش یافته، یورش به خانه‌های مسئولان آموزشی و علمی این جامعه و بستن دانشگاه آنلاین آن‌ها، اخراج بهاییان از دانشگاه‌ها و ممانعت از استخدام آن‌ها در ادارات، از جمله شیوه‌هایی هستند که برای منزوی کردن پیروان این آیین اعمال می‌شوند.

می‌بینیم که طرد بهاییان تنها به باورمندان زنده محدود نمی‌شود. مردگان آن‌ها نیز از حملات در امان نیستند. به موازات تخریب خانه‌های بهاییان در شهرستان‌های ایران، سنگ مزار برخی درگذشتگان بهایی نیز شکسته می‌شود. در پاره‌ای موارد، خاک و گور هم از بهایی فوت کرده دریغ می‌شود.

لازم به تاکید است که در ایران، تنها بهایی‌ها سرکوب نمی‌شوند هر کسی و نهادی که حکومت آن‌ها مخالف خود تشخیص دهد با بی‌رحمی سرکوب می‌گردد. رسانه‌های گروهی در حکومت اسلامی، از جمله روزنامه، تلویزیون و رادیو، یا در انحصار کامل حکومت هستند یا زیر محدودیت و سانسور شدید قرار دارند. دسترسی به اینترنت هم با محدودیت و سانسور همراه است. وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی خط به خط کتاب‌ها را پیش از انتشار بازنگری می‌کند. اطلاعات مطلوب حکومت به طور گسترده در دسترس همگانی است، اما مردم عادی نمی‌توانند به راحتی به عملکردها و سیاست‌های واقعی حکومت دسترسی داشته باشند.

به علاوه، نه تنها ۷۸۰ نماز جمعه هر هفته در گوشه گوشه کشور برپا می‌شود، بلکه بسیار از آن‌ها پخش مستقیم رادیویی می‌شوند و خبرهای آن‌ها در رسانه‌های رسمی کشور بازپخش می‌شوند که همگی در خدمت سیاست‌های ارتجاعی حکومت هستند.

آزار و سرکوب بهاییان در ایران از آغاز ظهور این آئین در ایران آغاز شد اما با به قدرت رسیدن حکومت اسلامی، سرکوب بهاییان و محروم کردن آن‌ها از حق شهروندی به طور سیستماتیک اجرا شده است.

بهاییان جدا از باورهای دینی‌شان شهروندان ایران هستند و باید از حق شهروندی آن‌ها حمایت کرد و جنایت‌های حکومت اسلامی علیه بهاییان را شدیداً محکوم کرد!

در جامعه‌ای که نگاهی دو فاکتو و تبعیض‌آمیز به شهروندان وجود داشته باشید در آن جامعه، دیکتاتورها حاکمیت می‌کنند. قاعدتا حکومت حق ندارد در زندگی خصوصی و شخصی و آزادی فردی و جمعی شهروندان دخالت پلیسی کند و یا آن‌ها را مورد تفتیش عقاید قرار دهد. انسان‌ها آزادند هر نوع سیاسی و مذهبی و مسلکی را برگزینند. اما تا آن‌جا که به مذهب مربوط است باور شخصی شهروندان است نه باور جمعی. بنابراین، مذاهب حق ندارند در امر خصوصی و سیاسی و اجتماعی شهروندان دخالت کنند. چنین دخالتی به سلطه و حاکمیت فاشیسم مذهبی منجر می‌گردد که متأسفانه در جامعه ایران شده است.

با توجه به همه آنچه که در بالا اشاره شد ، دین بهایی نیز همانند سایر دین‌ها، خرافی و ارتجاعی است. بهائی‌ها مانند مسلمانان با قصه پردازی های کودکانه از امام یازدهم که مقطوع النسل بود و بچه دار نمی شد ، مهدی را ساختند که در این مورد خواندن کتاب " مهدی بیا " نوشته دکتر روزبه آذربرزین را توصیه می کنیم. این نوشتار از نظر بررسی مصائبی که بر این دگر باوران آمده نگاشته شده و به هیچ وجه نبایستی آنرا به حساب حمایت از این باور گذاشت. با این وجود برخی‌ها، این دین را فرقه‌ای جدا بافته از سایر فرقه‌های مذهبی معرفی می‌کنند. انسان باید فارغ از هرگونه دین و باور خرافی، قادر باشد مشکلات خود و جامعه‌اش را حل کند، در غیر این صورت، همیشه به جای این که عقل و منطق خود را به کار بیندازد درمانده به دنبال نیروهای ناشناخته آسمانی برای درمان دردها و سایر مشکلاتش می‌گردد. در حالی که انسان باید برای درمان بیماری‌ها و مشکلاتش به دنبال راه‌حال‌های زمینی با فکر و اندیشه باشد نه آسمانی! معجزه‌ای در کار نیست مگر در تبلیغات و منفعت‌طلبی‌های رمال‌ها و آخوندها و خرافه‌پرستان. اسلام آلوده به تمام مفاسد که برای ایران و ایرانی نکبت و تیره روزی به ارمغان آورده کم است که پذیرای شاخه دیگری از آن باشیم.

قانون بیمه های اجتماعی کارگران به دستور شاه فقید به مرحله اجراء در آمد

اول مهرماه ۲۶۶۳ مادی (۱۹۵۵ میلادی) به دستور شاه فقید قانون سازمان بیمه های اجتماعی کارگران به مرحله اجرا درآمد. به موجب این قانون کارگران کشور از مزایای بیمه حوادث ، بازنشستگی ، بیماری و از کار افتادگی و فوت برخوردار شدند. طرح شاه فقید کامل کننده مواردی بود که سابقا در راستای رفاه کارگران صورت گرفته بود.

تاریخچه تأمین اجتماعی در ایران به تصویب اولین قانون استخدای کشوری در سال ۲۶۳۰ مادی (۱۹۲۲ میلادی) بازمی‌گردد که طی آن، نظامی برای بازنشستگی به وجود آمد. در

این قانون، سه اصل تأمین اجتماعی که عبارت بودند از فراهم کردن «حقوق و تأمین خاص» برای کسانی که پس از خدمت، توانایی فعالیت خود را از دست می‌دهند، «مقرری خاص» برای کسانی که به علت حادثه‌ای، علیل و از کار افتاده شوند و «حمایت کارفرمایان» از خانواده هر مستخدم که فوت شود، به چشم می‌خورد. در اولین اقدام، طرح تشکیل «صندوق احتیاط کارگران راه‌آهن» در سال ۲۶۳۸ مادی (۱۹۳۰ میلادی) به تصویب دولت رسید. در این مصوبه، دولت تسهیلات خاصی را برای کارگران ضایعه دیده یا فوت شده در حین احداث راه‌آهن پیش‌بینی کرد. در سال ۲۶۴۴ مادی (۱۹۳۶ میلادی) «نظام‌نامه کارخانجات و موسسات صنعتی» برای کارگران بخش صنعت به تصویب هیئت دولت رسید.

در سال ۲۶۵۴ مادی (۱۹۴۶ میلادی)، قانون کار از تصویب هیئت دولت گذشت. طبق این قانون، کارفرمایان، علاوه بر اینکه مکلف به رعایت قانون بیمه کارگران بودند، باید دو صندوق شامل صندوق بهداشت (برای کمک به کارگر در مورد بیماری‌هایی که ناشی از کار نباشد) و صندوق تعاون (برای کمک در امور ازدواج، عائله‌مندی، بیکاری، از کار افتادگی، بازنشستگی، حاملگی و غیره) را در هر کارگاه تشکیل می‌دادند. در سال ۲۶۵۷ مادی (۱۹۴۹ میلادی)، وزارت کار رسماً تأسیس گردید و طبق ماده ۱۶ قانون کار مصوب ۱۷ خرداد همان سال، مقرر شد صندوقی به نام صندوق تعاون و بیمه کارگران برای معالجه و پرداخت غرامت کارگران تشکیل شود. در ادامه در اواخر سال ۲۶۶۰ مادی (۱۹۵۴ میلادی) و در دوره نخست‌وزیری مصدق، «لایحه قانونی بیمه‌های اجتماعی کارگران» برای اولین بار به تصویب رسید و طبق آن سازمان مستقلی به نام سازمان بیمه‌های اجتماعی کارگران تأسیس شد. این سازمان مکلف و متعهد شد کمک‌ها و مزایای مقرر در لایحه را در مورد کارگران و کارمندانی که بیمه می‌شدند، اعمال کند. در پی مجموعه تحولات یادشده، به موجب تصویب‌نامه‌ای که در فروردین ۲۶۷۱ مادی (۱۹۶۳ میلادی) به تصویب هیئت وزیران رسید، سازمان بیمه‌های اجتماعی کارگران به «سازمان بیمه‌های اجتماعی» تغییر نام یافت تا زیر نظر وزارت کار و امور اجتماعی به فعالیت خود ادامه دهد. بیمه‌های اجتماعی روستاییان در سال ۲۶۷۶ مادی (۱۹۶۸ میلادی) به تصویب رسید که سه سال مانده به پیروزی فتنه خمینی در سازمان تأمین اجتماعی ادغام شد. در سال ۲۶۸۰ مادی (۱۹۷۲ میلادی) با تصویب قانون تأمین خدمات درمانی، مستخدمان دولت، سازمان تأمین خدمات درمانی تشکیل شد. تشکیل وزارت رفاه اجتماعی، تحول دیگری بود که در سال ۲۶۸۲ مادی (۱۹۷۴ میلادی) روی داد. این وزارتخانه، و رفاه قشرها مختلف جامعه را تحت پوشش خود تقریباً تمامی امور مربوط به بیمه درمان

قرار داد. در این میان، تصویب قانون تأمین اجتماعی و تشکیل سازمان تأمین اجتماعی را می‌توان آغازگر تحولی نو در نظام تأمین اجتماعی کشور دانست.

در رژیم غارتگر جمهوری اسلامی بجای آنچه در نظام شاهنشاهی معمول بود و رایگان بیمه اختیاری تأمین اجتماعی را جایگزین کرده اند که فرد باید برای پوشش های درمانی، بازنشستگی و از کار افتادگی و مرگ پول بدهد. امروزه در جمهوری جهل و جنون و جنایت اسلامی همه چیز پولی است و این زمانی است که رژیم بهترین تسهیلات درمانی، از کار افتادگی و... را برای تروریست های عرب و گروه های نیابتی خود تأمین می کند.

در سازمان به اصطلاح تأمین اجتماعی انواع بیمه به دو دسته اجباری و خویش فرما!! تقسیم میشود که بیمه خویش فرما!! خود شامل دو دسته، بیمه اختیاری و بیمه صاحبان مشاغل آزاد میباشد. کسانی که بیمه اختیاری دارند باید پول بیمه را بپردازند. افراد تحت پوشش بیمه اختیاری، از بیمه بیکاری برخوردار نمی شوند. در بیمه اجباری، بیمه کارگران باید توسط کارفرما پرداخت شود و دولت آخوندی هیچگونه مسئولیتی در قبال سلامت کارگر اعم از بیماری، از کار افتادگی و مرگ ندارد. درسد حق بیمه اختیاری برابر ۲۷ در صد است که با بیمه اجباری فرق می کند. در رژیم جهل و جنون و جنایت اسلامی به کسانی که بیمه اختیاری دارند و بابت آن پول میدهند، بیکاری، دوران بارداری، کمک هزینه از کار افتادگی تعلق نمی گیرد. هزینه بیمه اختیاری برای هر فرد ۱/۵ میلیون تومان است.

از آنجا که آمار دقیقی از جمعیت کارگران، یا به بیان دیگر، نیروی کار شاغل در بخش صنعت، خدمات و کشاورزی در ایران وجود ندارد. آمارهای منتشرشده از سوی سازمان تأمین اجتماعی هم بر اساس شمار کارگران شاغل دارای بیمه، تهیه و تنظیم شده است

آخرین آمار منتشرشده توسط سازمان تأمین اجتماعی، مربوط به سه سال پیش است (۲۷۲۹ مادی (۲۰۲۱ میلادی) است و پس از آن، این سازمان، هیچگونه آمار دقیقی از تعداد نیروی کار بیمه شده در واحدهای صنعتی، خدماتی و کشاورزی ارائه نداده است

این در حالی است که کارفرمایان هم لیست بیمه های کارگری را صرفا بر طبق اظهارات شخصی خود و به نیابت از کارگران به سازمان تأمین اجتماعی ارائه می دهند و پس از پرداخت حق بیمه توسط کارفرما، این لیست در اکثر موارد از سوی این سازمان بازنگری یا راستی آزمایی نمی شود

همچنین، کارفرمایان در ایران، به‌ویژه کارفرمایان بخش خصوصی، طبق روال جاری و به‌دلیل نبود نظارت کافی از سوی دستگاه‌های دولتی، عمدتاً بخشی از کارگران خود را بیمه نمی‌کنند. از سوی دیگر، این کارفرمایان با سوءاستفاده از خلأهای قانونی و نظارتی، حتی برای آن بخش یا همه کارکنان خود که در لیست بیمه قرار داده‌اند هم مدت‌زمان کارکرد آنها را به سازمان تأمین اجتماعی اعلام نمی‌کنند یا برای پرداخت حق بیمه کمتر، عناوین شغلی نیمه وقت و یا تمام وقت کارکنان خود را غیرواقعی اعلام می‌کنند

اگر خارج شدن کارگاه‌های کوچک در ایران از شمول قانون کار را هم به موارد بالا اضافه کنیم، می‌توان نتیجه گرفت که حتی آمارهای فعلی ارائه‌شده از سوی سازمان تأمین اجتماعی درباره شمار نیروی کار بیمه‌شده در کشور دقیق و درست نیست

در سایت وزارت کار هم آمار مشخصی از شمار نیروی کار در ایران درج نشده و این وزارتخانه در آخرین سالنامه آماری خود، یعنی سالنامه سال ۲۷۲۹ مادی (۲۰۲۱ میلادی) ، صرفاً به انتشار درسد افزایش یا کاهش شمار جمعیت شاغل کشور بدون ذکر تعداد دقیق این جمعیت بسنده کرده است

از سوی دیگر، گزارش‌های آماری مرکز ملی آمار ایران، درباره جمعیت شاغل در کشور هم از روی سایت این نهاد دولتی حذف شده است

همچنین "طرح تمام شماری کارگاه‌های مشمول قانون کار در سراسر کشور" که برای سرشماری از تعداد شهروندان مشمول قانون کار در کشور اجرا می‌شد، از بیست سال پیش به طور کامل متوقف شده و بدین ترتیب مشخص نیست در حال حاضر چه تعداد از جمعیت کشور به‌عنوان نیروی کار شاغل مشمول قانون کار هستند

در سایه نبود تشکلهای سندیکاهای کارگری، به‌مثابه نهادهایی برای دفاع از حقوق کارگران در ایران از یک‌سو، و همچنین به‌دلیل عدم نظارت کافی دستگاه‌های دولتی از سوی دیگر، کارفرمایان و صاحب‌کاران (به‌ویژه کارفرمایان بخش خصوصی) در بسیاری از مواقع کارگران را بدون حق بیمه استخدام می‌کنند

بر اساس گزارش‌ها و شواهد موجود، شمار زیادی از نیروی کار در ایران به‌دلیل بیکاری گسترده در ایران اسلام زده به ناچار، بدون بیمه تن به کار می‌دهند.

فارغ از اینکه اجرای چنین طرحی نظیر دیگر سیاست‌های حکومت ایران، به تضعیف هرچه بیشتر موقعیت طبقه کارگر در کشور دامن خواهد زد، نقض آشکار تعهدات بین‌المللی درباره قوانین کار از سوی حکومت جمهوری اسلامی نیز خواهد بود

از سوی دیگر، باز گذاشتن دست کارفرمایان برای بهره‌کشی بیشتر از خیل عظیم نیروی کار بیکار در ایران، قدرت چانه‌زنی کارگران بر سر دستمزد و بهبود شرایط کار را بیش از پیش شکننده خواهد کرد. به بیان دیگر، کارفرمایان پس از اجرای "طرح مهارت‌آموزی در محیط کار واقعی" این امکان را دارند تا برای کم کردن از هزینه‌ها و کسب سود بیشتر، کمتر به فکر استخدام نیروی کار ثابت باشند و به‌جای آن، بخشی از نیروی کار مورد نیاز خود را میان از کارورزهایی "بدون حق بیمه و بدون دستمزد" استخدام کنند.



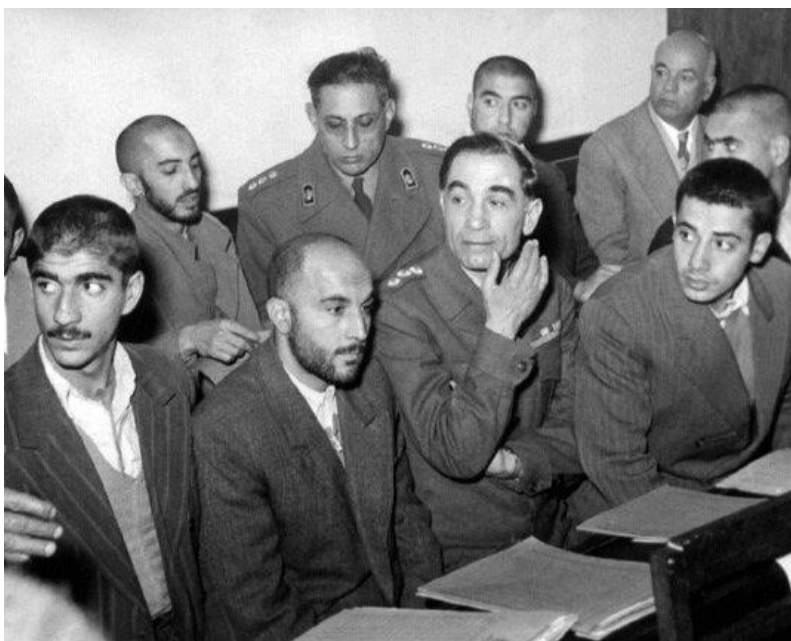
ترور حسین علاء نخست وزیر توسط فدائیان اسلام



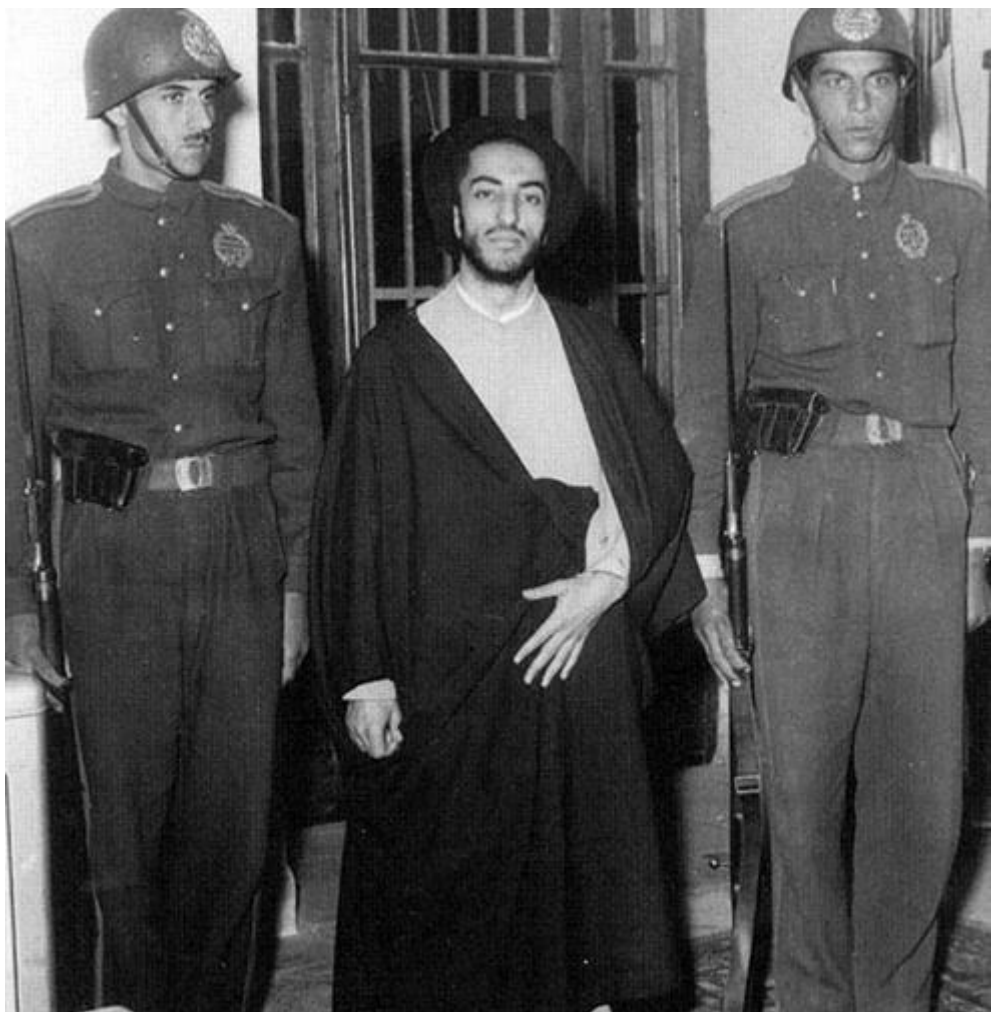
حسین علاء نخست وزیر وقت محمد رضا شاه پهلوی ، تصمیم گرفت تا ایران را به پیمان سنتو ملحق سازد، پیمانی که بین ایران ، ترکیه ، عراق ، پاکستان ، انگلیس و با حضور وزیر امور خارجه آمریکا در قصر گلهای بغداد تشکیل شد و هدف آن صرفاً دفاع مشروع از حقوق ملی ایران و هم پیمانها بود.. این عمل بامخالفت فدائیان اسلام مواجه گردید!! و آنان نیز ترور علاء را پی ریزی می کنند. دو روز پیش از ترور نافرجام حسین علاء سید مصطفی کاشانی فرزند آخوند ابوالقاسم کاشانی بطور ناگهانی در میگذرد و بنا میشود که در ۲۵ آبان به مناسبت درگذشت سیدمصطفی مراسمی در مزگت شاه تهران برگزار گردد . در ساعت چهار بعداز ظهر این روز ، حسین علاء نخست وزیر وارد مزگت گردید. در شبستان مزگت، به طرف او شلیک شد ولی گلوله در لوله گیر کرد و خارج نشد. در نتیجه، ضارب با اسلحه به شدت به سر علاء کوبید که این عمل، خونریزی مختصری در سر او ایجاد کرد. پس از دستگیری ضارب، معلوم شد که وی عضو جمعیت فدائیان اسلام و مظفر علی ذوالقدر نام دارد. او به دستور سیدمجتبی نواب صفوی رهبر فدائیان اسلام به ترور نخست وزیر مبادرت کرده بود. با این حال، علاء زنده ماند و دو روز بعد جهت شرکت در افتتاحیه پیمان، راهی بغداد شد. این ترور باعث شد که رژیم به فکر دستگیری اعضای سازمان تروریستی فدائیان اسلام اییفتد!

حسین علاء در طول عمر هشتاد و چند ساله اش، هفت بار به وزارت (فوائد عامه، امور خارجه، دربار) رسید؛ یک بار وکیل مجلس شورای ملی شد و در اواخر عمرش به عنوان سناتور انتصابی در مجلس سنا، حضور یافت. او در دو برهه حساس نخست وزیری را به عهده گرفت: نخست در سال ۲۶۵۸ مادی (۱۹۵۰ میلادی) و بار دوم در ۲۶۶۳ مادی (۱۹۵۵ میلادی) او در دوره دوم، حامی پیوستن ایران به پیمان بغداد- موسوم به سنتو- بود، به همین خاطر ترور او در دستور کار فدائیان اسلام قرار گرفت.

در این زمان آخوند سرخ سید محمود طالقانی در پنهان کردن فدائیان و آخوند کاشانی در حمایت از آنان نقش داشتند.



ترور ناموفق حسین علا بهانه‌ای محکم به فرماندار نظامی تهران داد تا ابتدا حجت‌الاسلام سید مجتبی نواب‌صفوی رییس جمعیت فداییان اسلام را در تاریخ اول آذر ۱۳۳۴ دستگیر کند و پنج روز بعد، سه عضو موثر دیگر جمعیت فداییان اسلام شامل سید عبدالحسین واحدی، خلیل‌الله طهماسبیان و مظفر علی ذوالقدر را بازداشت و زندانی کند.



تروریست خطرناک نواب صفوی به هنگام دستگیری

فرمانداری نظامی پس از دستگیری نواب صفوی و یارانش پس از چند جلسه دادگاه نظامی، آنان را به اشد مجازات محکوم کرد. حسین آزموده دادستان وقت ارتش ادعای خود علیه نواب را صادر کرد و محاکمه آنان توسط سرلشکر قطبی آغاز شد. دادگاه پس از هشت روز حکم نهایش را صادر کرد. طبق این حکم نواب و یارانش به جرم قیام مسلحانه بر ضد سلطنت مشروطه، بدون تخفیف در مجازات به جوخه اعدام سپرد شدند و رکن دو ارتش، سه نفر از آنان را در میدان تیر پادگان لشکر دو زرهی تهران، تیرباران کرد.

متهم چهارم یعنی سید عبدالحسین واحدی نیز در روند رسیدگی دادگاه به دلیل مشاجره لفظی با تیمور بختیار فرماندار نظامی وقت تهران با شلیک مستقیم او به سرش به شهادت رسید.

به فرمان شاهنشاه لوله کشی آب زاهدان تکمیل و مورد بهره برداری قرار گرفت

روز ۱۸ اردیبهشت سال ۲۶۶۴ مادی (۱۹۵۶ میلادی) آب لوله کشی یکی از محرومترین شهرهای ایران در استان سیستان و بلوچستان تکمیل و مورد بهره برداری قرار گرفت.

آب آشامیدنی این شهر توسط لوله از طریق انتقال آب از شهرستان زابل و هامون تامین میشود. زاهدان پیش از دودمان ایران ساز پهلوی ده کوچکی بود بنام دزد آب. آب آشامیدنی روستای دزد آب از طریق چند رشته قنات تامین میشد. در زمان رضا شاه بزرگ به آبادانی و توسعه دزد آب که اینک نام زاهدان گرفته بود همت گماردند. این شهر بخاطر نزدیکی به افغانستان و پاکستان و موقعیت تجاری آن با کشور هند، خیلی زود پیشرفت کرد و تجار مشهدی و یزدی به این شهر آمدند و سکونت گزیده اند. در آن سالها زاهدان دو دبیرستان بنام های پروین و ۱۵ بهمن داشت و تنها یک بیمارستان که پشت خیابان شهرداری بود و یک پزشک سیاه پوست داشت که مردم به آن بیمارستان : بیمارستان دکتر سیاه، می گفتند. بعدها وزارت بهداری در این شهر بیمارستان بوعلی سینا را ساخت. اگر در دودمان ایران ساز پهلوی به سیستان و بلوچستان محروم توجه میشد، امروزه در جمهوری جهل و جنون و جنایت اسلامی این استان پهناور در کنار محرومیت های حقوقی و سرکوب بی وقفه، آب آشامیدنی برای خوردن ندارد.

دومین استان پهناور ایران با مساحتی دو برابر کشور پرتغال، با جمعیتی در حدود یک و نیم میلیون تن، در عین حال، دومین استان کم جمعیت ایران است.

سیستان و بلوچستان همچنین از نظر درآمد سرانه سالانه فقیرترین استان ایران است. اگر فرصت های اشتغال، حجم سرمایه گذاری دولتی و خصوصی، گستره زیربناها، امکانات آموزشی و فرهنگی و به طور کلی شرایط زندگی در یک رفاه نسبی را در نظر بگیریم، باز هم سیستان و بلوچستان در میان ۳۱ استان ایران در آخر خط قرار می گیرد. بدین سان، شگفتی آور نیست که استان محروم ما از دید مهاجرت به دیگر نقاط ایران و دیگر کشورها در صدر استان ها قرار دارد و از نظر جذب جمعیت به سوی خود در قعر جدول.

مشکلاتی که داریم، فهرست طولانی تری عرضه می کند و به گزارش وزارت کشور، سیستان و بلوچستان با کمتر از ۲ درصد جمعیت ایران بیش از ۳۰ درصد زندانیان سیاسی و عقیدتی را دارد. سهم استان محروم از اعدام ها نیز در حدود ۳۵ درصد است. در بسیاری از

روستاهای سیستان و بلوچستان مردها دیده نمی‌شوند، زیرا همگی یا اعدام شده‌اند یا در زندان‌اند یا از ایران رفته‌اند.

گردانندگان جمهوری جهل و جنون و جتایت اسلامی، گاه، از عدم توجه به سیستان و بلوچستان سخن می‌گویند. اما مشکل اصلی عدم توجه نیست، توجه به دلایل به شکل نادرست است. پس از کسب قدرت از سوی روح‌الله خمینی، حکومت اسلامی با دید امنیتی به سیستان و بلوچستان نگریست، آن‌هم با تصویری نادرست هم از مخاطرات و هم از فرصت‌ها. این نگاه امنیتی بیش از ۶۰ درصد از اهالی استان را که مسلمانان سنی مذهب‌اند، دشمن بالقوه نظام شیعی‌گرای نوپا می‌انگاشت و در همان حال میدانی از فرصت‌ها برای ترویج تشیع، آن‌هم در نسخه ولایت‌فقیه‌اش، می‌پنداشت.

پیش از پیروزی فتنه خمینی و در زمان شاه فقید، سیستان و بلوچستان امن‌ترین و آرام‌ترین استان ایران بود. این استان یک‌سوم از مرزهای آبی و یک‌پنجم مرزهای خاکی کشور را در برمی‌گرفت. نزدیک به ۱۰۰۰ کیلومتر مرز خاکی تنها با حضور ۳۰۰ مرزبان در امنیت کامل بود. مرزهای دریایی در دریای عمان با چند قایق گشتی و چند فروند هلی‌کوپتر به‌خوبی اداره می‌شد. در همان زمان، دولت مرکزی طرح‌های بزرگی را برای توسعه اقتصادی استان آغاز کرده بود. بنای تاسیسات گسترده نظامی در ساحل دریای عمان نیز به رشد و تحول استان کمک می‌کرد. شاه به منابع اورانیوم، مس و سنگ آهن کشف شده در راستای بالا بردن اقتصاد مردم سیستان و بلوچستان توجه داشت که توطئه جهانی و خام‌اندیشی مردم ایران او را از این کار دور کرد.

طرح بزرگ سازمان‌دهی منابع آب استان، به‌ویژه با بهره‌گیری از رودخانه‌های سرباز، جکیگور و بمپور، مد نظر بود. در زمان شاه فقید بخاطر جاذبه‌های توریستی این استان از آتشفشان خاموش تفتان که در حقیقت یلو استونی در خاورمیانه بود و بنا بود که با طرح دست‌کم ۱۰ فرودگاه جدید در شهرهای این استان، خطوط راه‌آهن، جاده‌های تمام فصولی و از همه مهم‌تر، هتل‌ها و مهمانسراهایی با استانداردهای بین‌المللی ساخته شود، که با اشغال ایران توسط تازی پرستان دود شد و به هوا رفت.

پنج سال مانده به فتنه خمینی دولت زنده یاد امیر عباس هویدا با شعار «مرد جوان به جنوب برو!» کوشید تا تمامی استان‌های ساحل جنوبی ایران را در مسیر توسعه سریع قرار دهد.

در طی کمتر از ۱۰ سال سهم مدیران محلی از مجموعه کادر مدیریت دولت در سیستان و بلوچستان از ۱۰ درصد به ۴۰ درصد افزایش یافت. این جهش با روی کار آمدن آخوند خمینی نه تنها متوقف شد، بلکه در جهت معکوس قرار گرفت. نگاه خمینی به استان محروم سبب شد که مدیران محلی یا بومی به صورت دشمنان احتمالی بازترسیم شوند.

اعزام سدها روحانی، طلبه، مداح، قاری و تعزیه‌گردان شیعی به استان، به سرعت شکل یک هجوم دینی به خود گرفت. نمایندگان «امام» در زابل، زاهدان، ایرانشهر، خاش، سراوان، چابهار و دیگر شهرهای استان به صورت شبکه‌ای از قدرت موازی با نهادهای دولتی رسمی مستقر شدند.

در کنار این شبکه، و تحت کنترل آن، شبکه عنکبوتی دیگری از عاملان امنیتی نظام شکل گرفت و این تصور را که نظام کنونی، درواقع، سیستان و بلوچستان را به نوعی یک سرزمین اشغال شده می‌داند تقویت کرد.

تاریخ‌پژوهان می‌دانند که نگاه امنیتی تقریباً همیشه و همه‌جا باعث ناامنی می‌شود. این نگاه با این فرض که ناامنی وجود دارد شکل می‌گیرد، و سپس، برای رویارویی با ناامنی فرضی یک شبکه امنیتی می‌سازد. آن شبکه امنیتی، سپس، برای توجیه وجود خود و خواستن منابع روزافزون، ناامنی تصویری را نه تنها حفظ می‌کند، بلکه با اقدامات غالباً نمایشی، مانند استقرار مراکز بازرسی، بازداشت‌های به اصطلاح پیشگیرانه، حضور مسلحانه در شهرها، هجوم به خانه‌ها و دیگر اماکن به اصطلاح مشکوک، توسعه می‌دهد.

با همین دید امنیتی، نظام خمینی گرا کوشید تا کنترل بازرگانی فرامرزی بین ایران و پاکستان را به دست گیرد. بدیهی است که بخش مهمی از این بازرگانی را می‌توان قاچاق کالا و ایجاد بازار سیاه دانست.

در همان حال، مرز ایران هم با پاکستان و هم با افغانستان همواره گذرگاهی برای ورود مواد مخدر به ایران و عبور غیرقانونی افراد از هر دو طرف بوده است. نظام خمینی گرا تصور می‌کرد که رویارویی با این چالش‌ها تنها با نگاه امنیتی ممکن است. اما در دوران

پیش از فتنه خمینی و در زمان شاه فقید دولت مرکزی می‌کوشید تا با برقراری حوزه‌های مشخصی برای بازرگانی فرامرزی حجم قاچاق را کاهش دهد و منابع انسانی و مالی موجود را برای مبارزه با قاچاق مواد مخدر به کار گیرد.

نظام خمینی گرا در دوران ریاست جمهوری محمود احمدی‌نژاد کوشید تا همان سیاست را در سطحی محدودتر، و به شکلی غیرحرفه‌ای‌تر، به کار گیرد. بدین‌سان یکی دو مرکز مبادلات مرزی، به‌ویژه در منطقه پیشین تاسیس شد. اما اینجا نیز، دخالت ملایان محلی و شبکه فساد آنان به‌سرعت مشکل‌آفرین گردید.

نگاه امنیتی نظام خمینی گرا بخشی از مردم بلوچ را به‌سوی مبارزه مسلحانه، یعنی در تحلیل نهایی تروریسم، کشاند. در اینجا نیز عکس‌العمل تهران اعمال زور بود. قاسم سلیمانی، که اکنون سپهبد شهید خوانده می‌شود، صعود خود را به قله قدرت در نظام ملایان، مدیون چند ماه نبرد با گروه‌های مسلح بلوچ بود و تا امروز نیز تنها گزارش قابل‌بررسی بی‌طرفانه از شرکت او در یک نبرد به همان چند ماه محدود می‌شود.

با این حال، سرکوب اولیه نه‌تنها بی‌نتیجه ماند، بلکه پیدایش گروه‌های تروریستی دیگر را تشویق کرد. جانشین سلیمانی برای مقابله با «تروریست‌های بلوچ» سرتیپ محمد شوشتری بود که در زمان خود ستاره رو به اوج سپاه به شمار می‌رفت – ستاره‌ایی که بعداً الگویی شد برای ساختن کیش شخصیت برای سلیمانی که استاد روابط عمومی بود. اما شوشتری در یک حمله «تروریست‌ها» به شهادت رسید – حمله‌ای که سرآغاز ده‌ها درگیری مسلحانه بود- درگیری‌هایی که سدها کشته و هزاران مجروح را رقم زد.

در ۲۰۱۷ میلادی، پس از حذف گروه «جندالله» (ارتش خدا)، سپاه پاسداران اداره مرز ایران با افغانستان را به ارتش محول کرد تا خود بتواند مرز پاکستان را به روی بیش از ۸۰ گروه مسلح مستقر در پاکستان بر بندد.

در همان زمان، سرلشکر محمد باقری، رئیس ستاد اسلامی، خواستار منابع مالی لازم برای استخدام ۴۰۰۰ مرزبان جدید شد. اما، تا آنجا که می‌دانیم، این خواست هرگز برآورده نشد، زیرا با افزایش قدرت سرلشگر سلیمانی، پیش از مرگ او، توزیع منابع در جمهوری اسلامی بر اساس اولویت به حزب‌الله در لبنان، حشدالشعبی در عراق، لشکر فاطمیون در سوریه و گروه انصارالله در یمن شکل می‌گیرد.

بدین ترتیب، سیستان و بلوچستان نه تنها از منابع لازم برای توسعه اقتصادی، رویارویی با بحران محیط زیستی، مشکلات ناشی از کاهش و جابجایی جمعیتی محروم است، بلکه حداقل منابع برای حفظ امنیت مرزی را نیز به دست نمی‌آورد.

سرتیپ وحیدی که می‌گوید: «مشکلاتی داریم»، همچنین تلویحاً می‌گوید باید کاری بکنیم! اما برای این «کاری که باید بکنیم» نه فکر دارد، نه برنامه و نه منابع انسانی و مالی لازم. در نتیجه، او مانند همگانش در نظام فکسنی خمینی‌گرایان، یک طرح نمایشی را زمزمه می‌کند: تقسیم سیستان و بلوچستان به سه استان – سیستان، سرحد (یعنی شمال بلوچستان) و مکران، یعنی مناطق ساحلی دریای عمان.

اما برای اینکه نگویند هدف او تقسیم کردن بلوچ‌هاست، وحیدی می‌خواهد این بازی استان‌سازی را از کرمان، پهناورترین استان ایران و همسایه سیستان و بلوچستان آغاز کند. برای این طرح، کرمان به دو استان تقسیم خواهد شد.

مانند همیشه، جمهوری اسلامی در رویارویی با هر مسئله، مشکل و چالش فقط دو گزینه عرضه می‌کند، سرکوب بی‌رحمانه و بازی‌های نمایشی، آن هم در چارچوب نگاه امنیتی. این مختصری بود از حال و روز سیستان و بلوچستان در زمان اشغال تازیان.

کنگره جهانی هفتادمین سال وفات خواجه نصیرالدین توسی

در راستای احیای فرهنگ گهر بار ایران، شاهنشاه در ۷ خرداد ماه سال ۲۶۶۴ مادی (۱۹۵۶ میلادی) کنگره جهانی هفتادمین سال وفات خواجه نصیرالدین توسی را در تالار ابن سینای دانشگاه تهران می‌گشایند. در این کنگره دانشمندان و ایران شناسان ۲۱ کشور جهان حضور پیدا می‌کنند. در چنین روزهایی شورای دانشگاه تهران تحصیل در این مرکز آموزش را مجانی اعلام می‌کند.

ابوجعفر محمد بن محمد حسن توسی معروف به نصیرالدین، در توس خراسان به دنیا آمد. در جوانی راهی نیشابور شد و از محضر بزرگان آن دیار همچون فریدالدین داماد نیشابوری و عطار نیشابوری استفاده‌های فراوان برد. توسی در طی سالیان متمادی به کسب دانش پرداخت و به مدارج والای علمی دست یافت. در زمان حضور او در عراق، واقعه هجوم سپاهیان مغول به ایران روی داد و او به ایران بازگشت. خواجه نصیرالدین از

آن پس به دعوت یکی از حاکمان فرقه اسماعیلیه به قهستان و سپس به قلعه الموت در نزدیک قزوین رفت و نزدیک به ۲۶ سال در این قلعه ها به سر برد، اما در این دوران، لحظه ای از تلاش علمی باز نایستاد و کتابهای متعددی به رشته تحریر درآورد. با هجوم مغولان و فروپاشی اسماعیلیان، خواجه درسدد برآمد تا به هر نحو ممکن، از خونریزی و ویرانگری قوم مغولان جلوگیری نماید. از اینرو با استفاده از موقعیت علمی خود، به هلاکوخان مغول نزدیک شد و پس از مدتی از مقربان درگاه او گردید. مقام علمی و ارزش فکری خواجه نصیرالدین موجب شد تا هلاکو او را در شمار بزرگان دانسته، نسبت به حفظ و حراست از جان وی کوشا باشد. خواجه نصیرالدین در طول سالیان بعد، به شهرها و کشورهای مختلفی مسافرت نمود و شاگردان فرهیخته ای را پرورش داد که علامه حلی، کمال الدین میثم بن علی بحرانی، سید رکن الدین استرآبادی و مجدالدین توسی از آن جمله اند. وی همچنین با نفوذ خود مانع از قتل عام مردم و دانشمندان میگردد و در حفاظت از میراث فرهنگی و علمی ایران سعی زیادی نمود. خواجه نصیرالدین توسی در علوم همچون ریاضیات، فلسفه، کلام، اخلاق، ادبیات، هیئت و نجوم و... مهارتی بسزا داشت و آثار متعددی از اوجا مانده است که قواعدالعقاید، اخلاق ناصری، اوصاف الاشراف، اساس الاقتباس و زیج ایلخانی از آن جمله اند. وی سرانجام در ۷۶ سالگی جان به جان آفرین تسلیم کرد.



خواجه نصیرالدین توسی

زاد روز این دانشمند بزرگ ایرانی در پنجم اسفند را روز مهندس نامگذاری کرده اند.



تندیس خواجه نصیر الدین توسی



تمبر یادبود کنگره جهانی خواجه نصیر الدین توسی

اجازه نصب تلویزیون به بخش خصوصی داده شد.

در سوم دیماه سال ۲۶۶۴ مادی (۱۹۵۶ میلادی) محمد رضا شاه پهلوی در اقدامی حیرت انگیز در آن زمان که تلویزیون انحصارا در خدمت دولت ها و سیاست آنها عمل میکرد و اصطلاحا دولتی بود ، اجازه نصب تلویزیون را به بخش خصوصی واگذار کرد.



فکر راه اندازی تلویزیون در ایران در آن سال اولین بار به جوانی بنام کازرونی اهل اصفهان که پدرش محمد حسین کازرونی معروف به کاکو حسین از تجار ثروتمند اصفهان بود و کارخانه نساجی او مشهور عام و خاص بر می گردد. او در خارج کشور، کارگردانی سینما خوانده بود به این فکر افتاد که در ایران تلویزیون تاسیس کند و از این طریق یک منبع درآمد مطمئنی را برای خود ایجاد کند. حتی با شرکت های خارجی ای که فرستنده های تلویزیونی تولید می کردند وارد مذاکره شد اما این صحبت ها به نتیجه نرسید و توافقی انجام نشد.

انگار قرار بود سند این کار به نام و به کام فردی دیگر زده شود. آن فرد «حبیب الله ثابت پاسال» بود؛ بازرگانی که با پیش دستی، زودتر از بقیه آستین هایش را بالا زد و توانست تاسیس تلویزیون در ایران را به نام خود ثبت کند. دولت در آن زمان به منظور راه اندازی

تلویزیون در ایران کلیه لوازم خریداری شده را از معافیت گمرکی برخوردار کرد. در گام بعدی دولت از گرفتن مالیات بر کسب تا پنج سال نیز چشم پوشی کرد.

اولین برنامه تلویزیونی در ساعت ۵ بعد از ظهر جمعه یازدهم مهر ماه سال ۲۶۶۶ مادی (۱۹۵۸ میلادی) پخش شد.

مراسم طبق وعده از ساعت ۵ آغاز شد. پخش پیام محمدرضا شاه پهلوی که از کاخ اختصاصی اش قرائت شد به اضافه پخش فیلم مسافرت شاه فقید به ژاپن، قرائت پیام نخست وزیر و صحبت های وزیر پست و تلگراف و حبیب الله ثابت و پسرش ایرج (مدیر عامل تلویزیون) و پخش چند برنامه نمایشی و موسیقایی از دیگر برنامه های روز افتتاح تلویزیون بود.

در آن روز حبیب الله ثابت پاسال خطاب به مخاطبان تلویزیون گفت: از شما تمنا داریم که ما را در اجرای این خدمت یاری کنید و نه تنها معایب و نقایص را گوشزد فرمایید بلکه ما را از آنچه برای بهبود و تکمیل برنامه ها به نظرتان می رسد کتباً یا شفاهاً برخوردار و قرین امتنان نمایید. ما برای این گونه پیشنهادهای جوائز ترتیب خواهیم داد که در آینده به اطلاع شما خواهد رسید

فرستنده ثابت پاسال نامش «تلویزیون ایران» بودو در شروع کار هر روز ساعت ۶ بعد از ظهر تا ۱۰ شب به پخش برنامه می پرداخت. تلویزیون ایران به صورت خصوصی اداره می شد و درآمدهای خود را از آگهی های تجاری و تبلیغاتی کسب می کرد. گفته شده که تنها یک سال پس از تأسیس، تعداد گیرنده ها به بیش از ۳۰ هزار عدد رسید. در دهمین سال فعالیت تلویزیون در ایران تنها ۷٫۸ درصد از جمعیت کشور تحت پوشش تلویزیونی قرار داشتند و این میزان معادل با ۲۲ درصد جامعه شهری کشور بود

در سال ۲۶۶۹ مادی (۱۹۶۱ میلادی) فرستنده دیگری در آبادان و یک فرستنده تقویتی در اهواز نصب شد. به مرور دولت در تأسیس یک شبکه تلویزیونی جدی تر شد و در سال ۲۶۷۲ مادی (۱۹۶۴ میلادی) قرار بر این شد که یک گروه فرانسوی بررسی و طراحی یک مرکز تلویزیونی را بررسی کند. در نهایت پخش برنامه های «تلویزیون ملی ایران» به صورت آزمایشی در سال ۲۶۷۴ مادی (۱۹۶۶ میلادی) آغاز شد. در ۱۷ مرداد ۲۶۷۶ مادی (۱۹۶۸ میلادی) اولین مرکز تلویزیون ملی در شهرستان رضائیه افتتاح شد و مدتی پس از آن مرکز بندرعباس آغاز به کار کرد.

روزنامه اطلاعات در مقاله ای دو روز بعد از افتتاح فرستنده تلویزیون در صفحه دوم خود به کم و کیف این اتفاق پرداخت و آن را یک جهش اجتماعی خواند. نویسندگان یادداشت درباره تلویزیون که تازه میهمان ایرانیان شده بود، نوشت: «... صرفنظر از اختراعات وحشت‌انگیز جنگی، هنوز تلویزیون آخرین و جدیدترین اختراعی است که علم و تمدن انسانی به آن دست یافته... تلویزیون تنها وسیله تفریح و تفنن نیست بلکه در درجه اول از حساس‌ترین وسایل ارتباطی بوده و در تمام کشورهای که از آن بهره‌مندند مورد استفاده آموزشی و هنری قرار می‌گیرد. با کثرت رفتاری‌هایی که در زندگی جدید برای انسان‌ها به وجود آمده است زمان آنقدر کوتاه به نظر می‌رسد که می‌توان گفت دیگر ظرفیت در بر گرفتن تمام کارها را ندارد و باید بسیاری از کارها را در ضمن کار دیگر انجام داد. کارگری که ضمن کار در کارخانه فیلم تماشا می‌کند و یا سخنان یک شخصیت علمی و اجتماعی را که در اطاق خود سخن می‌گوید می‌شنود و خود او را هم می‌بیند، چندین کار را در آن واحد انجام می‌دهد، زن خانه‌داری که ضمن پرستاری کودک و انجام کارهای خانه خود از حضور در یک جلسه سخنرانی و یا مصاحبه مطبوعاتی محروم نمی‌شود از وقت خود چندین استفاده به عمل می‌آورد که اکنون با داشتن تلویزیون این قبیل استفاده‌ها برای مردم کشور ما نیز میسر و ممکن می‌شود...»

به این ترتیب با تأسیس نخستین فرستنده تلویزیونی در ایران گام اول برای باز شدن پای جعبه جادو به خانه ایرانیان برداشته شد. این تازه آغاز داستان تلویزیون در این سرزمین بود. زمان زیادی باید می‌گذشت تا تلویزیون از یک کالای لوکس به جزیی از لوازم زندگی عموم جامعه تبدیل شود. راه درازی در پیش بود تا تلویزیونی که آن زمان برد خیلی محدودی داشت، به همه نقاط ایران گسترش پیدا کند؛ دستگاهی که با گذر سال‌ها گرچه تغییرات زیادی کرد ولی هیچ وقت جایی را که در خانه مردم پیدا کرده بود، از دست نداد. تلویزیون مثل خیلی اختراعات دیگر با سر و صدا آمد اما برخلاف خیلی اختراعات دیگر با گذشت زمان کهنه نشدوماندنی شد.

به مرور دولت در تأسیس یک شبکه تلویزیونی جدی تر شد و در سال ۲۶۷۲ مادی (۱۹۶۴ میلادی) قرار بر این شد که یک گروه فرانسوی بررسی و طراحی یک مرکز تلویزیونی را بررسی کند. در نهایت پخش برنامه های «تلویزیون ملی ایران» به صورت آزمایشی در سال ۲۶۷۴ مادی (۱۹۶۶ میلادی) آغاز شد. در ۱۷ مرداد ۲۶۷۶ مادی (۱۹۶۸ میلادی) اولین مرکز تلویزیون ملی در شهرستان رضائیه افتتاح شد و مدتی پس از آن مرکز بندرعباس آغاز به کار کرد. پس از پیروزی فتنه خمینی ، نام تلویزیون ملی ایران به «سیمای جمهوری اسلامی ایران» تغییر کرد و در قالب دو شبکه که نزد مردم بنام

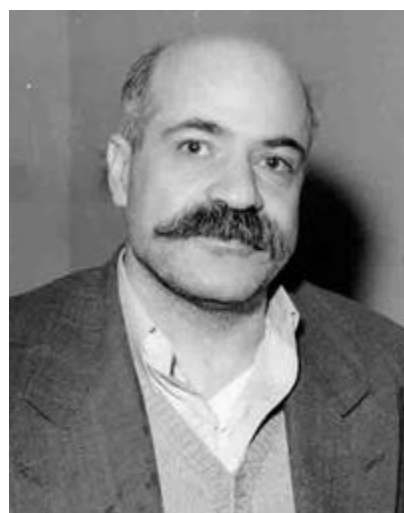
تلویزیون پشم و شیشه بود! بکار خود ادامه داد تا بطور کامل بلندگوی مشتی اشغالگر تازی پرست باشد.

می توان گفت در زمانی که تلویزیون به ایران راه یافت در بیشتر کشورهای آسیایی هنوز خبری از تلویزیون نبود. این دوران کمی بعد از دوران طلایی تلویزیون در سال های ۱۹۵۳ تا ۱۹۵۵ میلادی بود؛ دورانی که در ایالات متحده برنامه های تلویزیونی به مرور در حال فاصله گرفتن از فرمت رادیویی بودند. شوربختانه پس از پیروزی فتنه خمینی تلویزیون های پارسی زبان خارج از کشور بخاطر نداشتن امکانات به فرمت رادیویی باز گشتند.



دستگیری خسرو روزبه افسر سازمان نظامی حزب خائن توده و قاتل محمد مسعود

در ۱۵ تیر ماه سال ۲۶۶۵ مادی (۱۹۵۷ میلادی) خسرو روزبه افسر سازمان نظامی حزب توده که مدتی مخفی بود در خیابان اسماعیل بزاز شناخته و در جریان تبادل آتش بین او و مامورین انتظامی مجروح و دستگیر میشود.



خسرو روزبه مسئول شعبه اطلاعات کل تشکیلات شاخه نظامی حزب توده و از جنجالی ترین چهره های کمونیستی - استالینیستی در ایران بود . او دومین فرزند خانواده ضیا لشگر بود که در سال ۲۶۲۳ مادی (۱۹۱۵ میلادی) در سامن به دنیا آمد . علاقه او به ریاضیات بود ولی بنا به علل مادی به دانشکده افسری رفت . در سال ۲۶۵۱ مادی (۱۹۴۳ میلادی) به حزب خائن توده پیوست . حزب آرداشس آوانیسیان را به عنوان مسئول سازمان نظامی برگزیده بود. با بازگشت کامبخش از باکو ، مسئولیت سازمان نظامی به خسرو روزبه داده شد. در تابستان سال ۲۶۵۳ مادی (۱۹۴۵ میلادی) سرهنگ پشت به وطن کرده عبدالرضا آذر به اتفاق سرگرد علی اکبر اسکندانی که هر دو عضو سازمان افسران توده بودند تصمیم به قیام مسلحانه علیه شاه فقید گرفتند. آنها حرکت خود را از ترکمن صحرا آغاز که به قیام خراسان مشهور شد ولی خوشبختانه خیلی زود سرکوب شد. در آن موقع مامورین به دنبال خسرو روزبه بودند که چون او در مرخصی بود ، پنهان شد. البته خسرو روزبه قبلاً توسط رکن دوم ستاد ارتش دستگیر شده بود و قرار بود در آذربایجان و در دادگاه زمان جنگ محاکمه و تیرباران شود که در روز ملاقات عمومی زندانیان دژبان مرکز به کمک تنی از اعضای شاخه نظامی حزب توده گریخت . یکبار دیگر که خسرو روزبه به همراه کیانوری ، مرتضی یزدی ، جودت ، نوشین و قاسمی

دستگیر شده بود از زندان قصر فرار کرد که شرح کامل آنرا در بخش های پیشین نوشته ام.

خسرو روزبه بار آخر که دستگیر شد ابتداء جهت مداوا به بیمارستان و سپس به زندان قزل قلعه منتقل شد و در همان زندان تیرباران شد.

خسرو روزبه در بازجوئی به قتل محمد مسعود روزنامه نگار مستقل و هم چنین چهار تن از اعضای حزب توده به خاطر خیانت و فروش اطلاعات حزب !! پس از قیام ۲۸ مرداد به فرمانداری نظامی تهران اعتراف کرد. یکی از این چهار تن حسام لنکرانی فرزند یک آخوند شناخته شده آذربایجانی بود.

حزب توده پس از تیرباران شدن روزبه، او را به مقام عضویت در کمیته مرکزی رساند و هم‌رده تقی ارانی شناسائی کرد. حزب خائن توده در خارج از کشور تندبسی از او در ایتالیا ساخته و احمد شاملو پشت به وطن کرده که دشمنی او با خاندان ایران ساز پهلوی و با فرهنگ ایران بر کسی پوشیده نیست شعری بنام خطابه تدفین در هجو نامه اش بنام دشمن در دیس در تمجید از خسرو روزبه سروده است. البته احمد شاملو پس از اینکه متوجه شد ، قاتل محمد مسعود خسرو روزبه بود از سرودن شعرش برای او اظهار پشیمانی کرد.

نشریات روسی هم خسرو روزبه در قالب مردی که افسانه شد به خوانندگان روس خود معرفی کردند. در خارج از ایران نیز عباس میلانی از خسرو روزبه پشت به وطن کرده بنام اسطوره حزب توده یاد می کند .

شاهنشاه ساختمان جدید فرودگاه بین المللی مهر آباد را افتتاح می کند

در ۱۴ مرداد سال ۲۶۶۶ مادی (۱۹۵۸ میلادی) شاهنشاه ساختمان جدید فرودگاه مهرآباد را که باهزینه ۵۱ میلیون و سیصد هزار تومان ساخته شده بود را افتتاح کردند .



این فرودگاه در زمان رضا شاه بزرگ و در سال ۲۶۴۶ مادی (۱۹۳۸ میلادی) ساخته شد. نام این فرودگاه از نام ده مهرآباد جنوبی گرفته شده است. نام اصلی مهرآباد ، حسین آباد بود که در تملک حاجی میرزا آقاسی نخست وزیر محمد شاه قاجار بود.



پشت اسکناس ۲۰ ریالی تصویر فرودگاه مهرآباد دیده میشود

فرودگاه مهرآباد نقش مهمی در تحولات سیاسی ، هوایی و اقتصادی ایران بازی کرده است. در زمان شاه فقید و به هنگام افتتاح ساختمان جدید فرودگاه مهرآباد ، این مجموعه بزرگترین فرودگاه خاورمیانه بود. در آن زمان ایران به عضویت سازمان بین المللی هوانوردی جهان (ای کا ئو) در آمده بود. با پیروزی فتنه خمینی ، فرودگاه مهرآباد را صرفا برای پروازهای داخلی و زیارتی اختصاص داده اند.

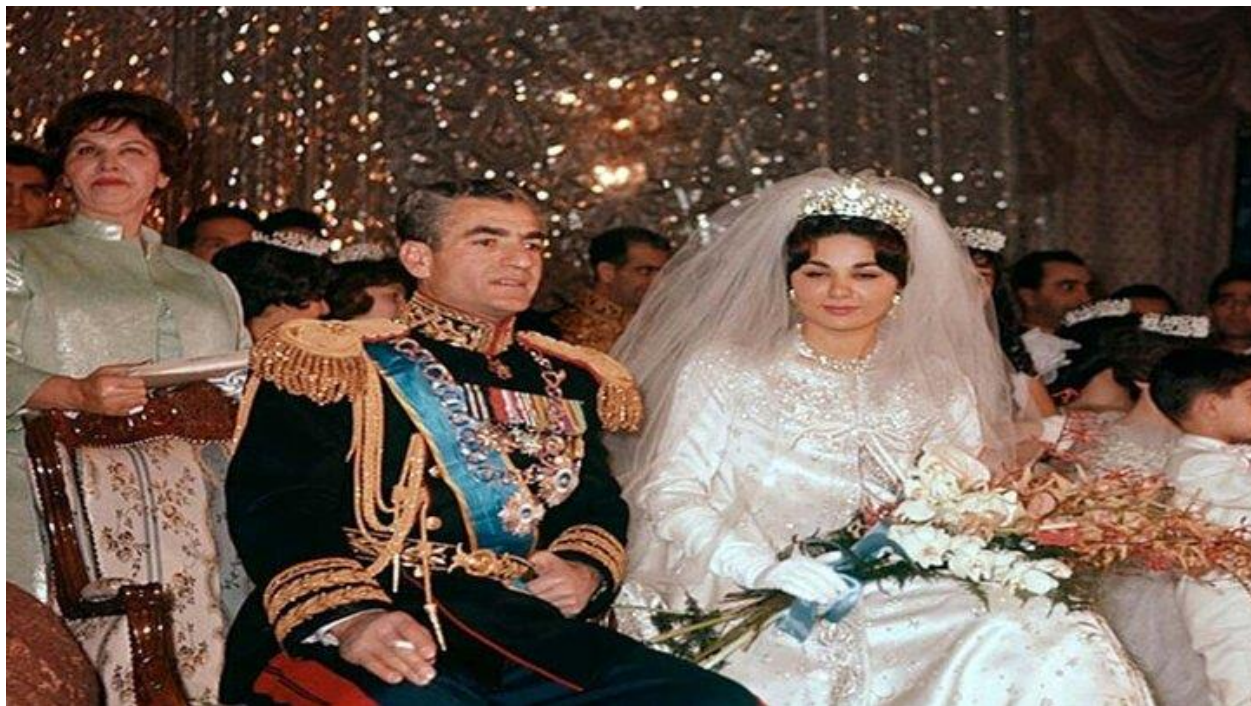
در زمان سلطنت شاهنشاه روزی نبود که یک کار عمرانی – رفاهی و فرهنگی انجام نشود.

غرفه فرش ایران در نمایشگاه جهانی بروکسل مدال طلا میگیرد. شهرهای ایران یکی پس از دیگری صاحب فرستنده رادیویی میشوند. کنگره های پزشکی بطور مرتب برگزار میشود. عملیات جاده سازی در سراسر کشور صورت میگیرد. لایحه از کجا آورده ای به مرحله اجراء در می آید که تمامی مامورین دولتی میبایستی با سند و مدرک ثابت کنند ، دارائی خود را از کجا و به چه شکلی کسب کرده اند. سازمان تهیه مسکن در بانک رهنی به کمک مردم می آید تا صاحب خانه شوند. مبادله دانشجود با کشورهای همسایه انجام گرفته و ساختمانهای کوی دانشگاه ساخته و در اختیار دانشجویان قرار میگیرد. شهرهای ایران صاحب سیستم گاز لوله کشی میشوند . هر روز شاهد افتتاح یک کارخانه جدید در صنعت های مختلف هستیم. برای بزرگداشت مقام رودکی و هزار و سدمین سال تولدش مراسم باشکوهی برپا میشود. لایحه ایجاد سد لار و لتیان در مجلس تصویب میشود. دانشگاه اهواز توسط شاهنشاه افتتاح میشود . در آمد نفت به ۸۸ میلیون پوند میرسد. ارتباط تلفنی شهرهای ایران با خارج برقرار میشود. بانک توسعه صنعتی ایران و بانک تجارت خارجی ایران تاسیس میشود. ایران صاحب تاسیسات پیشرفته در امر هوا شناسی میگردد و ده ها کار عمرانی – رفاهی دیگر.

جنگ لفظی بین ایران و شوروی

در پایان سال ۲۶۶۶ مادی (۱۹۵۹ میلادی) بخاطر نزدیکی ایران و آمریکا و موافقت نامه استفاده غیر نظامی از انرژی اتمی بین دو کشور ، روسها برآشفته میشوند . خروشچف طی نطقی در پارلمان روسیه ، شاه را به باد انتقاد میگیرد که آمریکا ، ایران را مبدل به یک پایگاه نظامی آمریکا کرده است ! او شاه فقید را عروسک آمریکا نامید ! ایران به

خروشچف اطلاع داد : آن قسمت از قرارداد ۱۹۲۱ که به استناد آن نیروی شوروی بخود حق میدهد ، تحت شرایطی وارد خاک ایران شود از درجه اعتبار ساقط است. ایران در گام بعدی موافقت نامه دفاعی دو جانبه ایران و آمریکا که در آن پاکستان و ترکیه هم وجود داشتند را امضاء می کند . لازم به یادآوری است که عبدالکریم قاسم رهبر عراق ، این کشور را از پیمان سنتو خارج کرده بود. روسها در واکنشی غیر طبیعی در رادیو مسکو و رادیوهای کشور های کمونیستی تبلیغات موهن و زننده ای علیه شاه فقید راه انداختند. روزنامه های روسی تهدید کردند : ما نمی گذاریم آمریکا در ایران علیه ما پایگاه نظامی بسازد!! خروشچف طی نطقی گفت : شاه ایران از مردم خود می ترسد! لذا برای حفظ خود با آمریکا قرارداد می بندد! ولی نمی داند هیچ نیروی خارجی کسی را از دست ملت خویش نجات نخواهد داد ! وزیر امور خارجه ایران ، سفیر شوروی در تهران را احضار و به تبلیغات توهین آمیز رادیو مسکو اعتراض کرد . عین همین کار با سفیر چکسلواکی و لهستان صورت گرفت. روسها در اقدامی ابلهانه در مرز ایران و روسیه بلندگو نصب کردند تا مرز نشینان یاوه های آنها را گوش کنند. نمایندگان مجلس شورای ملی و سنا از حملات شوروی به شاه فقید ابراز انزجار و تنفر کردند. جنگ لفظی بین ایران و شوروی در ماه های نخست سال ۲۶۶۷ مادی (۱۹۵۹ میلادی) به اوج رسید. سفارت روسیه در تهران در ۲۷ اردیبهشت این سال اقدام به عملی نمود که در عرف سیاسی کم سابقه بود و آن پخش اوراق و نشریات تبلیغاتی علیه شاه در بین مردم توسط ماشین سفارت بود . مامورین انتظامی این ماشین را با چهار سرنشین توقیف کردند. این بار حضور مردم در خیابانها و در مقابل سفارت شوروی که به نفع شاه و علیه روسیه شعار میدادند موجب خاموشی اعضای سفارت شد. دامنه تظاهرات ضد شوروی خیلی سریع به تمام شهرهای ایران کشیده شد. شاه برای بار دیگر به خروشچف پیام داد : قرارداد نظامی ما با آمریکا جنبه تهاجمی نداشته و دفاعی است. در شهریور همان سال پگوف سفیر شوروی پس از ۶ ماه دوری از ایران با پیام خاص خروشچف وارد تهران شد . ورود سفیر شوروی مقدمه قطع جنگ تبلیغاتی بین دو کشور شد. ایران نیز عبدالحسین مسعود انصاری سفیر ایران در مسکو را به محل ماموریت خود در شوروی فرستاد. در این گیر و دار عبدالکریم قاسم که گرایشات کمونیستی داشت ادعای مالکیت پنج کیلومتر از خاک ایران را نمود!! و لشکر خوزستان برای تجاوز احتمالی عراق بحال آماده باش در آمد و از کرمانشاه و تبریز نیز نیروهای تقویتی عازم جنوب شدند. قاطعیت و قدرت شاه خیلی زود قاسم را سر جایش نشاندد.



ازدواج شاهنشاه با فرح دیبا

در ۲۹ آذر ماه سال ۲۶۶۷ مادی (۱۹۵۹ میلادی) مراسم ازدواج شاه فقید با علیاحضرت فرح که ۲۸ روز از نامزدی آنها گذشته بود انجام شد.

بیش از هفتاد و هفت سال از اولین باری که شهبانو فرح برای نخستین بار شاه را دید می‌گذرد. یک نظر دیداری در میانه دهه بیست خورشیدی وقتی فرح کوچک مدرسه می‌رفت و شاه سرمست از یکی از نخستین پیروزی‌هایش بر مسند قدرت. او می‌گوید: "نخستین تصویری که از پادشاه جوان در ذهن دارم مربوط به سال ۲۶۵۴ مادی (۱۹۴۶ میلادی) است. محمدرضا شاه که پنج سال بود به سلطنت رسیده بود توانست با کمک سیاستمدار کاردان، قوام السلطنه که هم پادشاه و هم افکار عمومی از او حمایت می‌کردند استالین را به اجرای قول خود وادار کند و بدین سان ارتش شوروی، شمال ایران به جز آذربایجان را ترک کرد و آذربایجان اعلام خود مختاری کرده بود. سرانجام ارتش ایران توانست در ۲۱ آذر همان سال وارد آذربایجان شود و تبریز را آزاد کند. خانواده ما از شادی در پوست خود نمی‌گنجیدند. هنگامی که خبر شدیم پادشاه در بازگشت از آذربایجان از مرکز تهران هم می‌گذرد مردم به خیابان‌ها ریختند. شاه می‌بایست از خیابانی که کوچه ما در آن بود بگذرد و ما بر بام گاراژی که در آن نزدیکی

بود به تماشا رفتیم. عاقبت شاه در میان جمعیت ظاهر شد. برای من که کودکی ۸ ساله بودم، منظره حیرت‌آوری بود.

دیدار اصلی اما دوازده سال و اندی بعد از آن بهار است. فرح دیبا که دانشجوی جوان معماری در پاریس است خبر دار می‌شود که پادشاه ایران قصد جدایی از همسرش، ملکه ثریا، دارد. روزنامه‌ها می‌نوشتند که شاه برای ازدواج در جستجوی دختری جوان است. از آن پس همین می‌شود موضوع شوخی و خنده هم دوره‌ای‌های غیر ایرانی فرح جوان با او.

هنوز خاطره این روزهای به گفته خودش شاد را به یاد می‌آورد: "آنها می‌گفتند تو که زیبا هستی، چرا شاه با تو ازدواج نکند؟ من هم به شوخی می‌گفتم برایش نامه‌ای بنویسید. میرمن، دوست دختر افغانم که با هم در پاریس بودیم یک بار از سفر اسپانیا برایم کارت پستالی امضا کرده بود و به شوخی نوشته بود فرح دیبا = فرح پهلوی و به این ترتیب هنوز خبری نشده، نام من را با خاندان سلطنت همراه کرده بود. این کارت را هنوز دارم. چند ماه بعد پادشاه برای دیدار رسمی به فرانسه آمده بودند و چنان که معمول بود بنا شد تا سفارت ایران چند نفر از ایرانی‌ها برای ملاقات با ایشان دعوت کند که من هم از منتخبین بودم. آن روز را خوب به خاطر دارم چون همان شب هم دیدار را برای مادرم در نامه‌ای نوشتم: شاه چقدر دوست‌داشتنی است. موهایش تقریباً سفید شده و چشمانی محزون دارد. نمی‌دانی چقدر از دیدن او خوشحال شدم ولی مطابق معمول دانشجویان چنان اطراف او را گرفته بودند که من با پاشنه‌های هفت‌سانتی به زحمت او را دیدم. وابسته فرهنگی دستم را گرفت تا جلو بیایم و معرفی بشوم. یکی از افرادی که در جلسه حاضر بود بعداً به من گفت که وقتی از سالن خارج می‌شدم او من را با چشمانش دنبال کرد.

در تابستان همان سال، او برای تعطیلات به ایران می‌رود و قصد می‌کند تا هر طور شده بورس تحصیلی بگیرد. آن موقع‌ها، داماد "خوش مشرب و معاشرتی" شاه، اردشیر زاهدی، مسئول امور دانشجویان در خارج از کشور است. اسفندیار دیبا، عموی فرح که نظامی و آجودان شاه بود اردشیر زاهدی را از نزدیک می‌شناخت و ترتیب ملاقاتی میان آن دو را فراهم می‌کند.

این دیدار سرنوشت آن دانشجوی معماری جوان را برای همیشه تغییر داد. وصف چند ماه "رومانتیک" بعدش را تنها باید از زبان "معشوقه" داستان شنید. تصویری کمتر دیده و شنیده شده‌ای از شاه خصوصاً در رسانه‌های امروز ایران.

فرح پهلوی می‌گوید: "آقای زاهدی بعد از آن دیدار و پرسش درباره کارهایم گفت که مایل است من را به همسرش، شاهدخت شهناز (دختر ارشد محمدرضا شاه پهلوی از ملکه فوزیه) معرفی کند. دیدار در خانه آنها در حصارک در شمال شمیران اتفاق افتاد. در میانه دیدار

صدای رفت و آمد شنیدم و ناگهان در باز شد و پادشاه وارد شد. او بسیار خندان بود. آنقدر با خوشرویی و گرمی با من شروع به صحبت کرد که فوری موقعیت را فراموش کردم. بعد از چندی که هنوز در تهران بودم، بار دیگر به منزل شاهدخت شهناز دعوت شدم و بار دیگر شاه را آنجا یافتم. رابطه ما بدانجا رسید که او گاه به گاه من را با اتوموبیل خودش به گردش می‌برد. یک بار هم برای پرواز با یک جت کوچک رفتیم (که به دلیل نقص فنی چرخ‌هایش باز نشد و خطر مرگ وجود داشت). حتی یک بار هم از من دعوت کردند تا در چله گرم تابستان تهران برای شنا به استخر کاخ بروم. دیگر می‌دانستم که رابطه‌ام با اعلیحضرت در حال تغییر است. با خودم فکر کردم لابد شاه می‌خواهد شکل بدنم را ببیند

تابستان به سرعت می‌گذرد اما بعد از چند بار دید و بازدید، برای مدت چند هفته از شاه خبری نشد. زمان باز شدن دانشگاه‌ها و بازگشت به پاریس نزدیک می‌شود. در دل دختر جوان محبوب شاه، بلوایی برپاست. او می‌گوید که در این چند روز سکوت بیش از همیشه دریافته که شیفته شاه شده است: " از خودم می‌پرسیدم اگر او جای مهمی در زندگی من باز کرده، دلیل نبود بر این که او نیز همین علاقه را به من پیدا کرده باشد. فقط به او فکر می‌کردم. من شیفته او شده بودم. شیفته چشم‌ها، مژه‌های بلند و دستانش. من فقط به او فکر می‌کردم. او بدون شک قبل از اینکه به من بیانیشد باید به هزارو یک مشکل غیرقابل تصور فکر می‌کرد. شاید من را فراموش کرده بود؟ آیا باید بی‌سر و صدا به پاریس بر می‌گشتم؟

سر انجام بعد از چند روز بی‌خبری بار دیگر پیام آمد که مهمانی دیگری در منزل شاهدخت شهناز و اردشیر زاهدی برپاست: "من از دیدار پادشاه خوشحال و آرام بودم. گفتگو به دور مسایل عادی می‌گشت و پادشاه لبخند به لب داشت. کم‌کم احساس کردم همه مهمانان یکی پس از دیگری سالن را ترک می‌کنند تا جایی که من و پادشاه با هم روی یک کاناپه تنها ماندیم. بعد از توضیح درباره دو ازدواج گذشته در حالی که در چشمان من می‌نگریست سوال کرد: آیا با من ازدواج می‌کنی؟ که جوابم بلادرنگ مثبت بود.

چهارم آبان آن سال شاه ۴۰ ساله شد و در آذر همان سال، خنچه‌بران برپا! شرح مراسم عروسی که در تصاویر به جا مانده از آن شاه خندان است و سیگار به دست، از زبان شهبانوی پیشین ایران جزئیاتی دارد که کمتر شنیده شده است: " بر خلاف رسم که عروس باید بعد از سه بار به سوال عاقد که آیا مایل است با داماد ازدواج کند یا نه پاسخ دهد، من همان بار اول بله را گفتم. آنجا بود که فهمیدیم هیجان زیادی یکی از مهم‌ترین رسوم ازدواج را از یادمان برده! بله من برای شاه حلقه ازدواج نخریده بودم! یعنی با خودمان گفتیم که برای شاه چه حلقه‌ای می‌توانیم بخریم! آقای زاهدی همانجا حلقه را از دستش باز کرد و به من داد. حلقه‌ای که پادشاه تا آخرین روز حیاتش در دستش بود و حالا در دست من است.

ازدواجی که تا پایان عمر شاه بر جا ماند و دانشجوی جوان معماری در پاریس را تا ده‌ها سال بعد به موثرترین چهره دفاع از کارنامه سیاسی شاه در نبودش بدل کرد.

همسر شاه، او را انسانی خجالتی و مهربان توصیف می‌کند. همسری که در زندگی خانوادگی هرگز عصبانی نمی‌شد و از کسی تلخی به دل نمی‌گرفت. او می‌گوید در تمام طول سالهای همسری شاه، تنها یک بار صدایش را بلند کرد و آن وقتی بود که شاه اتومبیل کورسی‌اش را در نوشهر می‌راند و فرح در کنار او و ترسان از سرعت! شاه در پاسخ به گلایه‌های همسرش درباره رانندگی با سرعت زیاد می‌گوید که "بس کن. من پنجاه سال است که راننده‌ام." فرح پهلوی می‌گوید هیچ بار دیگری را به خاطر ندارد که شاه عصبانی شده باشد.

فرح پهلوی می‌گوید که همسرش و او کار و زندگی مجزایی نداشتند. کارشان همان زندگی‌شان بود و زندگی‌شان در گرو کارشان. او می‌گوید: "پادشاه صبح زود از خواب برمی‌خاست و در حال صرف صبحانه اخبار را از طریق روزنامه‌های داخلی و خارجی و رادیو دنبال می‌کرد و به گزارش‌هایی که در کیف قفل شده به او می‌دادند می‌پرداخت. او پس از ساخته شدن کاخ نیاوران و سامان داده شدن به کاخ جهان‌نما (صاحب‌قرانیه) برای کار به دفترش در کاخ جهان‌نما می‌رفت. من هم ساعت ۱۰ در دفتر مخصوص بودم. حوالی ساعت ۱:۳۰ بعد از ظهر با هم ناهار می‌خوردیم. این ناهارها کم کم به جلسه کاری بین من و پادشاه بدل شد. سر ساعت ۲ بدون وقفه به اخبار رادیو گوش می‌داد. سپس قبل از اینکه کارش را دوباره آغاز کند کمی استراحت می‌کرد. قبل از شام بار دیگر روزنامه‌ها را می‌خواند و بعد با هالتر و وزنه ورزش می‌کرد. دوشنبه شب‌ها را معمولاً با خانواده ایشان می‌گذراندیم و جمعه‌ها برای دوستان بود. او به مملکت عشق داشت و می‌خواست همه چیز را پیش ببرد. گاهی بحث فلان جاده یا درمانگاه یا دیدار با مقامات حتی پیش از خواب و در اتاق خواب هم ادامه داشت.

شهبانوی ایران می‌گوید که شاید کسی باورش نشود که شاه ایران بسیار خجالتی بود. او می‌گوید: "خاطر من هست که آقای بود که به امور ورزشی کاخ می‌رسید. این آقا همیشه از همه چیز گله داشت و به محض اینکه اعلیحضرت از در کاخ بیرون می‌آمدند شروع می‌کرد به گله از حقوقش و همکارانش و اعلیحضرت رویش نمی‌شد به او بگوید که آقا هر روز این حرفها را نزن یا یادم هست یکی از پیشخدمت‌ها بوی تند عرق می‌داد و نه پادشاه و نه من رویمان نمی‌شد به او بگوییم. خجالت می‌کشید.

در میانه دهه چهل و پس از انقلاب سفید، به تصمیم محمدرضا شاه و در زمان دولت امیرعباس هویدا، فرح پهلوی که پس از به دنیا آمدن ولیعهد، رضا، شهبانو لقب گرفته بود، به مقام نیابت سلطنت منصوب شد. فرح پهلوی آن موقع ۲۷ سال داشت و شاه ۴۶ ساله بود. او می‌گوید: آن موقع در انتظار سومین فرزند، علیرضا، بودیم و عمیقاً احساس خوشبختی می‌کردیم. این تصمیم که بعد از انقلاب سفید و اعطای حق رای به زنان بود، اهمیتی ویژه داشت. با انتخاب من به این سمت زمام امور مملکت در آینده به دست یکی از زنان سپرده می‌شد و این ابتکار در کشوری مسلمان بیش از نیم سده پیش بسیار چشمگیر بود."

چهارم آبان چهلمین سال تولد شاه، هم برای او بسیار ویژه بود و هم برای ملکه فرح. در سال ۲۶۷۵ مادی (۱۹۶۷ میلادی) با اینکه ربع سده از سلطنت محمدرضا پهلوی می‌گذشت، هنوز تاج‌گذاری نکرده بود. او می‌گفت قصد دارد وقتی تاج‌گذاری کند که "مردم کشورش از رفاه نسبی برخوردارند". در آن سال ولیعهد هم هفت ساله شده بود. شاه اما تصمیم می‌گیرد علاوه بر تاج‌گذاری خودش برای اولین بار در تاریخ، ملکه ایران هم تاج‌گذاری کند. تاجی که می‌گوید "از آن تمام زنان ایران بود و گامی برای تساوی حقوق میان زنان و مردان".





فرتوری از خاندان شاهنشاه از راست به چپ : شاهزاده علیرضا ، شاهنشاه با شاهزاده لیلا ، علیاحضرت فرح ، شاهزاده رضا و شاهزاده فرحناز پهلوی

سال ۲۶۶۸ مادی (۱۹۶۰ میلادی) سالی پر بار برای مردم ایران بود. یک میلیون و دویست هزار تن در تهران از آب تصفیه شده استفاده میکردند . هتل هیلتون تهران ساخته شد. لایحه بیمه کارمندان و خانواده آنها به تصویب رسید. اساسنامه دانشگاه ملی تصویب شد. دولت در اقدامی فوری نسبت به بازسازی شهر لار که زلزله آنرا ویران کرده بود همت گمارد. قانون تاسیس سازمان بنادر و کشتیرانی تصویب و به اجراء گذاشته شد. سد دز ساخته شد. قانون روابط مالک و مستاجر تصویب شد. در تهران کارخانه دارو سازی تاسیس گردید. اساسنامه شرکت شیلات تصویب گردید. برنامه های رادیو ایران ۲۴ ساعته شد. روابط بین ایران و اسرائیل با درایت شاهنشاه بسیار حسنه شد. ساختمان تازه و مرکز مخابرات افتتاح شد. بانک رفاه کارگران موجودیت پیدا کرد. تظاهرات زنان برای برابری حقوق زن و مرد برای اولین بار روی داد. بانک مرکزی ایران رسماً شروع به کار کرد. کارخانه پارچه بافی ممتاز با ظرفیت روزانه ۱۰۰ هزار متر پارچه هی نخی در جاده شهر ری شروع به کار کرد.

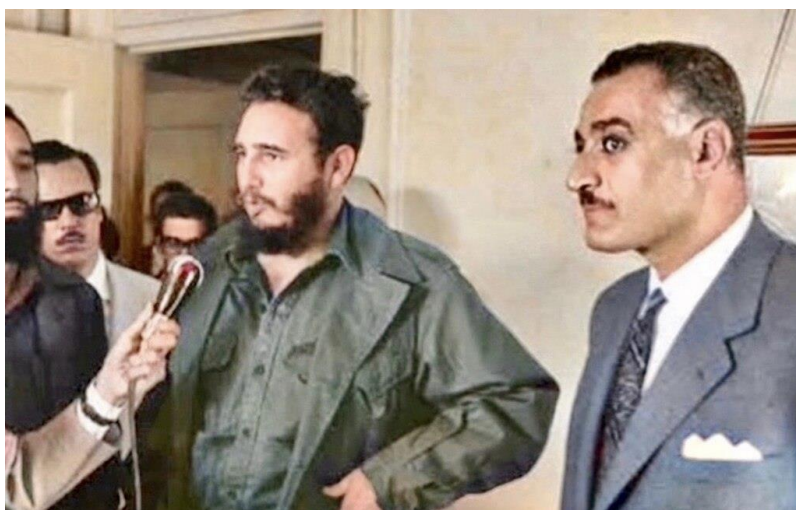
دشمنی جمال عبدالناصر رهبر مصر با شاه



جمال عبدالناصر

عبدالناصر دومین رئیس جمهور مصر بعد از محمد نجیب بود. پس از ملی کردن کانال سوئز و پیروزی سیاسی ناصر در بحران سوئز محبوبیت او در مصر به طور چشمگیری افزایش پیدا کرد. در سوم مرداد ماه سال ۲۶۶۸ مادی (۱۹۶۰ میلادی) معلوم نشد که بر چه اساسی عبدالناصر ، شاه را متهم کرد که در بحران کانال سوئز علیه مصر اقدام کرده است. با این بهانه و از طرفی بخاطر نطق شاه که در اول مرداد همان سال گفته بود : ایران ده سال است که اسرائیل را به رسمیت می شناسد ، عبدالناصر دستور به بستن سفارت ایران در قاهره و اخراج سفیر ایران جمشید قریب را داد . همزمان شیخ شلتوت رئیس دانشگاه الازهر مصر ، شاه را که کشور اسرائیل را به رسمیت شناخته مورد شتمات قرار داد ! شاه نیز در پاسخ شیخ گفت : ایران در ۱۹۵۰ میلادی اسرائیل را به رسمیت شناخته و این روزها اقدام تازه ای انجام نداده. با خصومت عبدالناصر ، روابط سیاسی ایران و مصر قطع شد و به سفیر مصر اخطار شد که ظرف ۲۴ ساعت خاک ایران را ترک کند. در این بین سوریه ، متحد مصر نیز حملات شدید خود را از طریق رادیو و مطبوعات آغاز کرد و عبدالناصر از شیخ نشینان خلیج فارس خواست تا علیه شاه و ایران به مبارزه برخیزند. ایران قطع رابطه خود با مصر و سوریه را به آگاهی اعضای پیمان سنتو رساند.

در خارج از ایران دانشجویان وطن پرست ایرانی علیه مصر دست به تظاهرات زدند. تمامی مطبوعات ایران نیز عبدالناصر و سیاست او را به باد انتقاد گرفتند. اتحادیه عرب در اقدامی احمقانه و کودکانه اعلام کرد که نام خلیج فارس ، خلیج عربی !!! است و خوزستان هم جزء لاینفک خاک عربستان است !!! عبدالناصر در جریان جنگ شش روزه بین اعراب و اسرائیل شکست خورد و استعفاء داد و در ۱۹۷۰ میلادی سکنه کرده و میمیرد.



عبدالناصر و فیدل کاسترو

شاه انتخابات دوره بیستم مجلس را غیر قانونی دانست

در ۲۷ مرداد سال ۲۶۶۸ مادی (۱۹۶۰ میلادی) به مناسبت دخالت حزب دولتی ملیون به دبیر کلی دکتر نصرت الله کاسمی در انتخابات مجلس شورای ملی و اعتراض منفردین (حزب مردم) که این انتخابات درست نبوده و حزب دولتی ملیون اعمال نظر کرده تا نمایندگان خود را به مجلس ببرد ، اعلام جرمی علیه وزارت کشور که مسئول انتخابات بود ارائه داده شد. در چند حوزه تهران بین کاندیدا های اکثریت و اقلیت و منفردین زد و خورد روی داد . دامنه این کار به شهرستانها کشیده شد و انتخابات در بسیاری از حوزه های شهرستانها از طرف مقامات قضائی توقیف شد . در مدرسه عالی سپهسالار تهران بین طرفداران حزب ملیون و حزب مردم نزاع رخ داد که بسیاری مجروح شدند. بنا به دستور شاه فقید و با آگاهی در امر تقلب ، دکتر نصرت الله کاسمی از کار برکنار و شاه در یک کنفرانس مطبوعاتی شدیداً انتخابات را مردود دانست و عدم رضایت خود را اعلام داشت. مطبوعات نیز از شاه خواستند تا دکتر منوچهر اقبال را بر کنار کند. دکتر مظفر بقائی ، حسین مکی ، دکتر علی آبادی و حاج سید جوادی در اتاق دادستان تهران حاضر شده و علیه انتخابات اعلام جرم کردند. با فشار مطبوعات دکتر منوچهر اقبال استعفاء داد و شاه آنرا پذیرفت و بجای اقبال ، جعفر شریف امامی مسئول تشکیل کابینه شد. شاه از نمایندگان انتخاب شده خواست تا دسته جمعی استعفاء دهند و دست دولت را در انتخابات درست و بیطرفانه باز بگذارند. نمایندگان انتخاب شده همگی به درخواست شاهنشاه پاسخ مثبت دادند.

به ابتکار شاه سازمان اوپک تشکیل میشود

در ۱۹ شهریور سال ۲۶۶۸ مادی (۱۹۶۰ میلادی) به علت کاهش بهای نفت به ابتکار شاهنشاه کنفرانس کشور های نفت خیر در بغداد تشکیل و ایران رهبری سازمانی بنام اوپک که نماینده کشورهای صادر کننده نفت بود را به عهده گرفت تا در سیاست نفتی کشورهای عضو اوپک هماهنگی ایجاد و از نوسانات بازار جلوگیری کند. اعضای آن زمان اوپک ایران ، عراق ، عربستان ، کویت و ونزوئلا بودند.



سازمان کشورهای صادر کننده نفت با نام اختصاری اوپک یک کارتل نفتی است (کارتل شرکت‌هایی هستند که در یک رشته خاص فعالیت می کنند و با حفظ استقلال مالی و حقوقی خود با یکدیگر متحد می شوند و در مورد تقسیم بازار میان خود و حجم تولید و قیمت کالا با یکدیگر به توافق می رسند.) که متشکل از کشورهای الجزایر، ایران، عراق، کویت، لیبی، نیجریه، قطر، عربستان سعودی، امارات متحده عربی، اکوادور، آنگولا و ونزوئلا است. در حال حاضر عضویت اندونزی در اوپک مورد بازنگری و تجدید نظر واقع شده است؛ چرا که این سازمان دیگر اندونزی را به عنوان یکی از صادرکنندگان اصلی نفت در نظر نمی گیرد

مقر بین‌المللی اوپک در شهر وین در کشور اتریش قرار دارد هدف اصلی این سازمان، آنچنان که در اساسنامه بیان شده، به این شرح است: "هماهنگی و یکپارچه سازی سیاست‌های نفتی کشورهای عضو و تعیین بهترین راه برای تامین منافع

جمعی یا فردی آنها، طراحی شیوه‌هایی برای تضمین ثبات قیمت نفت در بازار نفت بین‌المللی به منظور از بین بردن نوسانات مضر و غیر ضروری؛ عنایت و توجه ویژه به کشورهای تولیدکننده نفت و توجه خاص به ضرورت فراهم کردن درآمد ثابت برای کشورهای تولید کننده نفت؛ تامین نفت کشورهای مصرف کننده به صورت کارآمد، مقرون به صرفه و همیشگی؛ و بازده مناسب و منصفانه برای آنهایی که در صنعت نفت سرمایه گذاری می‌کنند

تصمیماتی که اوپک اتخاذ می کند تأثیر بسیار زیادی بر قیمت نفت در جهان دارد. با وجود این، تأثیر اوپک بر اقتصاد نفت همیشه ثبات بخش نبوده است. توسعه بیش از حد میادین نفتی خلیج مکزیک، دریای شمال که کاهش سهم اوپک در تولید جهانی را منجر شده و بی ثباتی روزافزون بازار موجب شده است توان اوپک در ارتباط با کنترل قیمت نفت در مقایسه با دوران طلایی آن کاهش زیادی داشته باشد. با این حال اوپک هنوز هم تأثیر فراوانی بر قیمت نفت دارد. از این سازمان معمولاً به عنوان نمونه‌ای از یک کارتل یاد می شود.

حق عضویت در اوپک سالانه ۵ میلیون دلار است و تنها کشورهای صادر کننده نفت می‌توانند عضو این سازمان باشند

در سپتامبر ۱۹۶۰ به ابتکار شاه فقید کشورهای عراق، کویت، عربستان سعودی و ونزوئلا به اجلاسی در بغداد دعوت شدند تا در مورد کاهش قیمت مواد خام تولید شده توسط کشورهای دعوت شده به مذاکره بپردازند. در نتیجه این مذاکرات، اوپک با هدف یکپارچه سازی و هماهنگ کردن سیاست‌های ناظر بر نفت کشورهای عضو تأسیس شد. ایران، عراق، کویت، عربستان سعودی و ونزوئلا اعضای اولیه اوپک بودند. این سازمان بین سال‌های ۱۹۶۰ تا ۱۹۷۵ گسترش یافت و قطر، (۱۹۶۱)، اندونزی (۱۹۶۲)، لیبی (۱۹۶۲)، امارات متحده عربی (۱۹۶۷)، الجزایر (۱۹۶۹) و نیجریه (۱۹۷۱) و بعدها اکوادور و گابن نیز به اوپک پیوستند.

یازده عضو اوپک ۴۰ درصد نفت جهان را تولید می کنند. این کشور ها صاحب ۶۵ درصد ذخایر نفتی جهان میباشند.

از آنجائیکه رژیم آخوندی در تحریف حقایق و در راستای عناد و دشمنی با خاندان ایران ساز پهلوی دست به هر دروغی میزند در مورد اوپک میگوید : مبتکر اوپک ونزوئلا و عربستان بوده اند . اگر مبتکر اوپک آنها بودند پس چرا ریاست اوپک با ایران بود ؟ مثلث شوم ملا- مجاهد و چپی میگویند این عراق بود که از ایران و کویت ، عربستان و ونزوئلا دعوت کرد تا در بغداد کنفرانس برقرار شود . قابل توجه این پشت به وطن کرده ها باید

بگویم : بغداد بخاطر سابقه در امر پیمان سنتو برای اینکار انتخاب شد نه اینکه عراق مبتکر اینکار باشد.

تولد فرخنده شاهزاده رضا پهلوی

در روز ۹ آبان سال ۲۶۶۸ مادی (۱۹۶۰ میلادی) ولیعهد ایران شاهزاده رضا پهلوی در زایشگاه فرح بنگاه حمایت مادران و نوزادان به دنیا آمدند. زایشگاهی که ده سال افتخار کار کردن در آنرا داشتم و زمانی که فتنه خمینی پیروز شد عضو شورای اداره کننده زایشگاه بودم و تا سال ۱۹۸۵ میلادی همراه با دیگر همکاران وطن پرستم نگذاشتیم تا اتفاقی که شاهزاده رضا پهلوی در آن متولد شده بود را انجمن اسلامی زایشگاه تبدیل به انبار کند.

به فرمان رضا شاه بزرگ ، در کنار ده ها کار بنیادی دیگر ، بنگاه حمایت مادران و نوزادان با سی تخت خواب در بیست و پنج آذر (روز مادر) سال ۲۶۴۸ مادی برابر با ۱۹۴۰ میلادی افتتاح شد .

اوج توسعه بنگاه حمایت مادران از سال ۲۶۶۷ مادی برابر با ۱۹۵۹ میلادی به بعد بود . ریاست این بنگاه بر عهده علیاحضرت فرح بود . در سالهای ۲۶۷۱ و ۲۶۷۲ مادی برابر با ۱۹۶۳ و ۶۴ میلادی آموزشگاه های مامائی و بهیاری نیز به منظور تربیت کادر مامائی و پرستاری زایشگاه های بنگاه حمایت مادران و نوزادان در سراسر کشور ، گشایش یافت .

هفتمین اصل از مبانی انقلاب سفید که بدون شک از بنیادی ترین اصلاحات در طول تاریخ ایران است ، اختصاص به تشکیل سپاه بهداشت دارد . این کار بزرگ باعث شد تا دور افتاده ترین روستاها از برکت وجود پزشک ، دندانپزشک و درمانگاه بر خوردار شود . کاری که با روی کار آمدن دستار بندان بی وطن به تعطیلی کشیده شد و آنچه تا دیروز رایگان بود ، به شکل پولی در آمد و در حکومت مستضعفان ! بسیاری بخاطر نبود پزشک و دارو حتی در شهر های کوچک جان خود را از دست میدهند . برای مثال در ایرانشهر سیستان و بلوچستان بخاطر نبود متخصص زنان و ماما ، هرساله ده ها تن از زنان حامله با حاملگی دشوار جان خود و نوزادانشان از دست میدهند . شهری که در زمان شاه فقید ، دارای زایشگاه حمایت مادران و نوزادان با چند متخصص زنان و ده ها ماما بود . در آن زمان بنگاه حمایت مادران و نوزادان دور افتاده ترین نواحی کشور را پوشش درمانی میداد

بخش بهداشت و تنظیم خانواده بنگاه حمایت مادران از سال ۲۶۷۵ مادی برابر با ۱۹۶۷ میلادی کار خود را آغاز کرد . مدد کارانی که در آموزشگاه بهیاری فرح آموزش دیده بودند . به خانه مادرانی که در زایشگاه فرح ، زایمان کرده بودند ، میرفتند و راهنمایی های لازم در امر بهداشت مادر و نوزاد را همراه با نیاز های آنان انجام و تامین می نمودند .

تامین کادر متخصص ماما از سال ۲۶۷۲ مادی برابر با ۱۹۶۴ میلادی که در بنگاه حمایت مادران صورت گرفت ، نه تنها مربوط به شهر های بزرگ و موسسات خیریه آنها ، بلکه تمام روستاهای ایران را پوشش داد .

دهه ۲۶۶۹ مادی (دهه ۶۰ میلادی) را میتوان زیباترین بخش تاریخ معاصر ایران از دید توسعه و پیشرفت اجتماعی دانست . در سال ۲۶۷۰ مادی برابر با ۱۹۶۲ میلادی ، موهبت های انقلاب سفید به ملت ایران داده شد و چه دردا که ملت ناسپاس ایران قدر آنرا ندانسته و دیدیم که چطور با دست خود ، آنچه را که رضا شاه بزرگ و شاه فقید میهن خواه انجام دادند و ساختند ، نابود کردند .

دکتر لیوسا پیرنیا

از مدیر عاملی بزرگترین مرکز بهداشت و درمان زنان ایران (بنگاه حمایت مادران و نوزادان) ، از کاندیداتوری دوره بیست و دوم مجلس شورا و دوره پنجم مجلس سنا ، از ریاست کانون بانوان پزشک ایران ، و از نایب رئیس بودن کنگره پزشکان زن در وین اتریش ، تا بی صدا و گمنام در غربت مردن .

زندگی این خادم راستین میهن که تمام عمرش را صرف خدمت به زنان و کودکان ایران کرد و در عمر پر بارش به نجات جان بیش از دویست هزار کودک بیمار شتافت را جهت آگاهی آن دسته از یاوه گویانی که پس از چهل و پنج سال که غارتگری هولناک دستار بندان و آقا زاده های آنها را ندیده گرفته و هم چنان فریاد بر می آورند که شاه و انصارش ایران را چاییدند ، می نویسم .



دکتر لیوسا پیرنیا نمونه بارز یکی از پاک ترین ، فداکارترین ، مومن ترین ، خدمت گزار ترین ، با سواد ترین ، مدیر ترین و از فرزندان پر افتخار زمان شاه فقید بود .

دکتر لیوسا پیرنیا (حمزاوی) طبیب مخصوص شاهزاده رضا پهلوی ، شاهزاده خانم فرحناز ، زنده یاد ، شاهزاده علیرضا و زنده یاد شاهدخت لیلا پهلوی بود . تخصص این پزشک گرانقدر ، اطفال بود ، و تحصیلات پزشکی خود را در آلمان سپری کرده بودند . در طول زمانی سی و پنج سال طبابت در ایران ، بیش از دویست هزار کودک را در بخش نوزادان بنگاه حمایت مادران و بیمارستان بانک ملی زیر نظر داشتند .

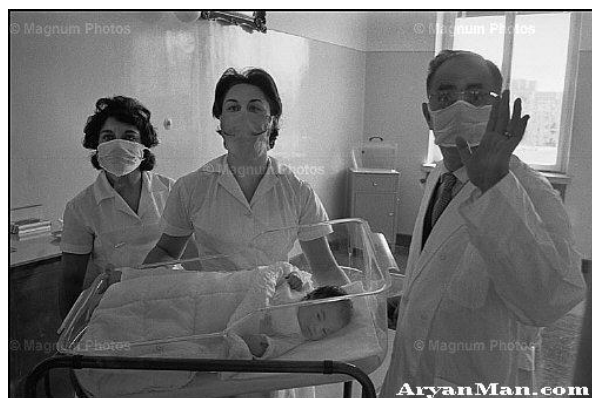
دکتر لیوسا پیرنیا ، همسر دکتر ابوالقاسم پیرنیا ، پزشک و متخصص قلب و بنیانگذار بیمارستان قلب در ایران بودند . حاصل ازدواج ایشان با دکتر ابوالقاسم پیرنیا یک دختر بنام ندا و دو پسر به نام های پیروز و جهانگیر است .

در زمان مدیر عاملی دکتر لیوسا پیرنیا ، بنگاه حمایت مادران و نوزادان به اوج پیشرفت و خدمت خود به محروم ترین طبقات جامعه رسید . در زایشگاه فرح ، در جنوب تهران و خیابان مولوی با دویست و پنجاه تخت خواب برای زنان و دویست و پنجاه تخت برای نوزادان ، سالیانه بیش از چهل و پنج هزار نوزاد به دنیا می آمدند (هر ده دقیقه یک نوزاد) . در درمانگاه این زایشگاه هر روز سیصد و پنجاه بیمار زن تحت معاینه و درمان قرار می گرفتند و تمام خدمات اعم از معاینه ، التراسوند ، آزمایشگاه ، رادیو گرافی ، مامو گرافی ، دارو ، شیر خشک ، لوازم بهداشتی و آموزش رایگان بود . بستری شدن ، زایمان بشکل طبیعی ، اپیزیوتومی و یا سزارین و کلیه خدمات ژنتیکی ، شامل بررسی کروموزوم ها ، تشخیص های پیش از تولد ، مشاوره ژنتیک ، تست های معمول در بیماریهای متابولیک و در برخی موارد که بیمار نیاز به متخصص دیگر داشت ، متخصص مربوطه به زایشگاه

دعوت میشد و هزینه او را زایشگاه می پرداخت. ، تمامی سرویس ها رایگان بود . تنها در زایشگاه فرح ، چهل متخصص زنان و نازائی و زایمان بکار مشغول بودند . بنا به دستور شخص علیا حضرت فرح ، کسی مجاز نبود بیماری را بخاطر نداشتن تخت نپذیرد . در ماه های آخر بهار و ابتدای تابستان که بر میزان زایمانها افزوده میشد ، در راهرو های سه طبقه ساختمان زایشگاه تخت اضافی گذاشته میشد . سرویس غذائی زایشگاه از چنان کیفیتی بر خور دار بود که پزشکان ترجیح میدادند در زایشگاه غذا میل کنند . پس از زایمان ، مادر و نوزاد با سرویس مخصوص زایشگاه به خانه شان انتقال می یافتند .

زایشگاه بزرگ و هزار تخت خوابی نظام آباد در شمال شرقی تهران در زمینی به وسعت چهل و سه هزار متر مربع بنا گردیده بود و یازده طبقه داشت . زایشگاه های بزرگ بنگاه حمایت مادران و نوزادان به غیر از تهران در شهر های رشت ، ساوه ، سرخس ، چادگان ، چالشر ، قروه ، ایذه ، بابل و ایرانشهر سیستان و بلوچستان وجود داشتند که مددکاران آنها هزاران روستا را پوشش درمانی میدادند .

تحت مدیریت دلسوزانه خانم لیوسا پیرنیا ، آنچه از آن روزگار بیاد میآورم ، تنها عشق بود و خدمت و لبخند رضایت مردمی محروم ولی قدر شناس .



شاهزاده رضا پهلوی به هنگام تولد . دکتر جهانشاه صالح ، دکتر لیوسا پیرنیا (وسط فرتور) و خانم ایزدی .

به فرمان شاه تشکیل اجتماعات سیاسی در جلالیه آزاد شد.

بر خلاف ادعا های مثلث شوم ملا – مجاهد و چپی بر سرکوب هر حرکت حق طلبانه مردم و سازمانهای سیاسی زمان شاه فقید، در ۱۹ اردیبهشت ۲۶۶۹ مادی ((۱۹۶۱ میلادی) آزادی اجتماعات در محل جلالیه از سوی شاه فقید آزاد اعلام شد . با این اقدام آزادی

خواهانه بهانه از دست دشمنان ایران و ایرانی گرفته شد ، علیرغم اینکه آنها می خواستند وقتی در خیابانها تظاهرات به راه اندازند بیشتر هدفشان غارت مغازه ها و آسیب رساندن به اموال عمومی مردم بود. اولین سازمانی که در کمال آزادی و امنیت متینگی خود را در جلالیه برگزار کرد جبهه ملی بود.

در چنین حال و هوا مهندس مهدی بازرگان طی نامه ای به دکتر محمد مصدق در احمد آباد ، تاسیس جمعیت نهضت آزادی را به اطلاع او رساند !!

شاهنشاه در ادامه پاکسازی ارتش در امر فساد ، دستور به توقیف چهار تن از امرای ارتش که به اتهام سوء استفاده از مقام خود مرتکب حیف و میل کردن اموال دولتی شده بودند را صادر کرد. این افراد عبارت بودند از : سپهبد مهدی قلی علوی مقدم وزیر کشور ، سپهبد علی کیا ، رئیس اداره دوم ، سر لشگر علی اکبر ضرغام وزیر دارائی و سرتیپ فرج الله نویسی رئیس شیلات شمال .

روحانیون ایران علیه هالیوود اعلام جرم کردند !!!

در اول مهرماه سال ۲۶۶۹ مادی (۱۹۶۱ میلادی) آخوند های ایران به تحریک و سرکردگی آخوند بهبهانی نسبت به تهیه فیلم زنباره و گردنه زن عرب محمد توسط هالیوود دست به اعتراض و تظاهرات زدند ! بعدها در سال ۱۹۷۶ میلادی فیلم محمد تحت نام پیامبر که سناریوی آن به تائید دانشگاه الازهر مصر رسیده بود توسط کارگردان عرب تبار هالیوود مصطفی عقاد سازنده فیلم های هالوین ساخته شد که در آن آنتونی کوئین و ایرن پاپاس بازی میکردند. جالب توجه اینجاست که در جمهوری جهل و جنون و جنایت اسلامی با صرف چند صد میلیون تومان کارگردان پشت به وطن کرده مجید مجیدی فیلم محمد رسول الله را میسازد که در آن مهدی پاکدل ، علیرضا شجاع نوری ، محسن تنابنده ، ساره بیات ، مینا ساداتی و رعنا آزادی ور بازی می کنند.



محمد رسول الله مجید مجیدی

از دید آخوند اگر فیلم محمد را هالیوود بسازد گناه و اگر جمهوری اسلامی آنرا تهیه کند صواب دارد !

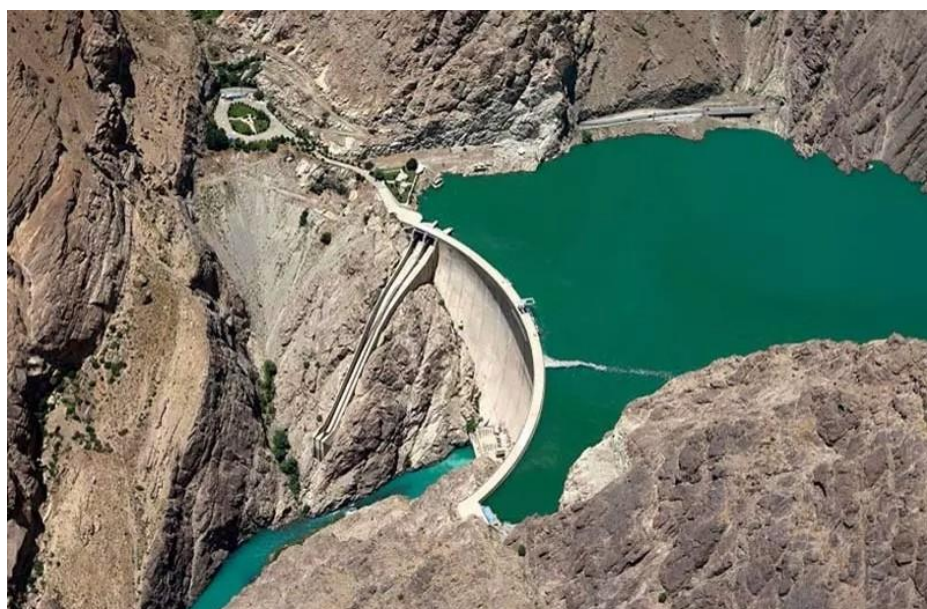
شاهنشاه سد امیرکبیر را افتتاح و بتون ریزی سد دز آغاز میشود

در آبان سال ۲۶۶۹ مادی (۱۹۶۱ میلادی) شاهد افتتاح سد امیرکبیر بر روی رودخانه کرج توسط شاهنشاه و آغاز بتون ریزی سد دز بر روی رودکارون هستیم. سد امیرکبیر سالانه ۱۱۵ میلیون متر مکعب آب و ۷۵ هزار کیلو وات برق خواهد داد . هزینه ساخت این سد ۴۵۰ میلیون تومان بود. سد دز نیز به ارتفاع ۲۰۳ متر با هزینه ۶/۵ میلیون دلار تمام منطقه خوزستان را آبیاری می کند.



سد امیرکبیر

سد کرج یا امیرکبیر در مسیر جاده چالوس و در ۲۵ کیلومتری کرج قرار دارد. این سد کاربری های صنعتی ، کشاورزی و تفریحی دارد.



سد کرج از دیواره‌های قوسی بلند بتنی ساخته شده است. طول تاج سد امیرکبیر ۳۹۰ متر و بلندای این سد از پی آن ۱۸۰ متر است. در بدنه سد کرج ۶ دریچه تخلیه آب وجود دارد که میزان آب پشت سد با استفاده از این دریچه‌ها کنترل می‌شود.

مساحت دریاچه سد کرج بیش از ۷۶۰ کیلومتر مربع است و مقدار متوسط جریان آب این دریاچه به ۴۷۲ میلیون متر مکعب در سال می‌رسد. عرض سد کرج در نقطه اتصال به رودخانه در حدود ۳۰ متر است و ارتفاع این سد از رودخانه به حدود ۱۶۳ متر می‌رسد. دریچه‌های سد تنظیمی امیرکبیر با تجهیزات هیدرولیک کنترل می‌شوند.

دریاچه سد امیرکبیر وظیفه آبرسانی به زمین‌های کشاورزی شهرستان کرج را به عهده دارد. همچنین این دریاچه در طول نیم سده اخیر به شبکه برق ملی متصل بوده است و ظرفیت تولید برق ۹۰ مگاواتی دارد. در دریاچه سد کرج گونه‌های مختلف ماهی مانند قزل‌آلای رنگین‌کمانی، قزل‌آلای خال‌قرمز، ماهی سفید و ماهی سیاه یافت می‌شوند.

سد کرج نقش مؤثری در کنترل سیلاب‌های بهاری رودخانه کرج دارد و بخش زیادی از آسیب‌های طغیان رودخانه‌ای در کرج را در طول سال‌های گذشته کنترل کرده است. دریچه‌های تخلیه آب این سد در هر ثانیه ۱,۵۵۰ متر مکعب آب تخلیه می‌کنند. ظرفیت سرریز تخلیه سد کرج نیز ۱,۴۵۰ متر مکعب بر ثانیه است.

نیروگاه آبی سد کرج در خط انتقال نیرو به طول ۶۰ کیلومتر با ۱۰۷ برج فولادی تا نیروگاه طرشت تهران امتداد دارد. کناره‌های سد کرج بر سنگ‌های گرانیتی استوار است.

نخستین زمزمه‌های ساخت سد کرج در مسیر رودخانه کرج در سال ۲۶۵۷ مادی (۱۹۴۹ میلادی) آغاز شد. هدف از طراحی و ساخت این سازه، ایجاد سدی چندمنظوره برای بهره‌برداری در زمینه‌های مختلف در مسیر رودخانه کرج بود. کنترل سیلاب‌های بهاره، کاهش تلفات هنگام وقوع سیل، تامین آب شرب تهران، آبیاری زمین‌های کشاورزی و باغ‌های کرج و تولید انرژی برق برای کاهش بار شبکه سراسری در ساعت‌های اوج مصرف، به‌عنوان دلایل اصلی لزوم احداث سد کرج مطرح شد.

شرکت‌های مهندسی عمران فرانسوی و آمریکایی از گزینه‌های مورد نظر برای انعقاد قرارداد ساخت سد کرج بودند؛ اما طراحی مهندسان آمریکایی به‌دلیل ارتفاع بیشتر ۱۰ متری در دیواره‌های بتنی این سد، مستلزم صرف ۱۰۰ میلیون تومان هزینه بیشتر نسبت به طراحی مهندسان فرانسوی بود. در نهایت ایران با شرکت فرانسوی قراردادی منعقد کرد و در سال ۲۶۶۵ مادی (۱۹۵۷ میلادی)، کار ساخت سد کرج آغاز شد.

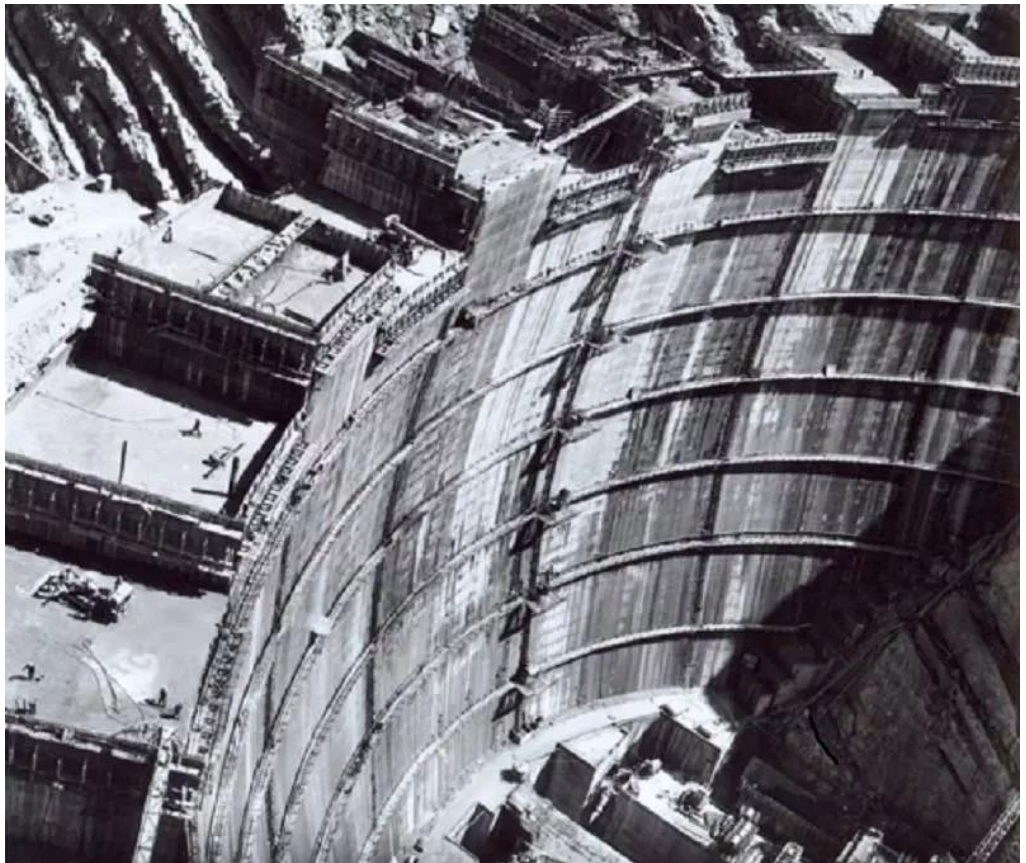
مراحل ساخت سد کرج چهار سال طول کشید و این سد در سال ۲۶۶۹مادی (۱۹۶۱ میلادی) به بهره‌برداری رسید. در طرح نهایی سد کرج، مهندسان فرانسوی دیواری نازک‌تر از طرح مهندسان آمریکایی ارائه دادند؛ اما ارتفاع دیواره‌ها را چهار متر بیشتر کردند.

این سد در زمان افتتاح، رتبه چهارم سدهای قوسی جهان را از نظر ارتفاع به دست آورد. ساخت دیوارهای نازک بتنی با مقاومت بالا در بخش پایینی سد کرج، با کمک پیشرفته‌ترین تکنیک‌های روز امکان‌پذیر شد. ابزار و ماشین‌آلات مورد نیاز در این پروژه از طریق شرکت در مناقصه‌های جهانی و خرید از شرکت‌های ژاپنی و آمریکایی تامین شدند و سیمان مورد استفاده در این سد نیز در کارخانه سیمان تهران تولید شد.

از خواننده کتاب درخواست می‌کنم تا سدهائی که در زمان محمد رضا شاه پهلوی ساخته شده اند را با آنچه در رژیم چهل و جنون و جنایت اسلامی ساخته شده اند که یک نمونه آن فاجعه ای بنام سد گتوند در کنار کوه های نمک آجاری است و بخاطر شوری آب سد (۳۴۰ گرم نمک در یک لیتر آب) سدها دهات را از مردم تخلیه کرد و میلیون ها نخل را خشک مقایسه کنید.

سد دز





پیش از آغاز عملیات ساخت سد دز، مطالعات گسترده‌ای در زمینه طراحی، انتخاب محل و روند ساخت سد انجام پذیرفت.

سد دز در ۲۶ کیلومتری شمال شرقی اندیمشک بر رودخانه دز در استان خوزستان احداث شده است. رودخانه دز از به هم پیوستن دو رود سزار و بختیاری در جنوب استان لرستان تشکیل می‌شود؛ این رود از ارتفاعات قالیکوه، اشترانکوه و بخشی از سلسه جبال زاگرس سرچشمه می‌گیرد و با گذر از شهرهای الیگودرز، دزفول، اندیمشک، شوش و شوشتر به رود کارون می‌ریزد.

حوزه آبرگیری رودخانه مساحتی در حدود ۲۲۵,۰۰۰ کیلومتر مربع دارد. سد بتنی دز با ارتفاع ۲۰۳ متر در زمان ساخت خود، بلندترین سد ایران و ششمین سد از نظر ارتفاع در جهان به شمار می‌رفت. این سد با حجم مخزن ۳/۳ میلیارد متر مکعب در فهرست بزرگ‌ترین سدهای ایران است. در همین ایام سد سفید رود هم با گنجایش ۱۸۰۰ میلیون مترمکعب و ۴۲۰ هزار کیلو وات برق آماده بهره برداری شد.

جبهه ملی سنگ مردم الجزایر را به سینه میزند

در ۱۴ آبان ۲۶۶۹ مادی (۱۹۶۱ میلادی) با تحریک جبهه ملی ، دانشگاه تهران به آشوب کشیده شد و دانشجویان ظاهرا به عنوان همدردی با مردم الجزایر !! دست به تظاهرات وسیعی علیه شاه و دولت علی امینی زدند. شورای دانشگاه تهران ضمن دادن اعلامیه خطاب به دانشجویان متذکر شد که : دانشگاه محیط تعلیم و تربیت و تحقیق است . دانشجویان نبایستی تحت تبلیغات دشمنان ایران کاری بکنند که دولت در امور دانشگاه دخالت کند. تحریک و تظاهرات دانشجویان همچنان ادامه داشت تا اینکه در اول بهمن همان سال بین دانشجویان و پلیس زد و خورد شدیدی روی داد که از طرفین دویست تن مجروح شدند. در این تظاهرات دانشجویان با شکستن شیشه های دانشگاه به آزمایشگاه ها یورش برده و لوازم آزمایشگاهی و میکروسکوپ ها شکستند و به تاسیسات مراکز اتمی دانشگاه خسارت های سنگین وارد شدو دانشگاه به دستور دولت تعطیل شد. با بررسی های انجام شده دولت متوجه شد که پشت ناآرامی های دانشگاه به غیر از جبهه ملی ، مالکان و عمال کمونیسم دست داشته اند. دولت علی امینی دستور بازداشت دکتر صدیقی ، سنجابی ، آذر ، حسینی ، زیرک زاده ، امیر علانی و داریوش فروهر را که قبلا پس از سرنگونی مصدق

بازداشت شده بودند و مورد عفو شاهنشاه قرار گرفته بودند ، صادر کرد در کنار بازداشت شده ها نام برادران رشیدیان سرمایه دار و صادق بهداد برده شده است. نکته قابل توجه در تظاهرات دانشجویی حضور و دخالت ماموران سفارت شوروی در تهران بود که با واکنش شدید وزارت امور خارجه ایران نسبت به پکوف سفیر شوروی در ایران همراه بود . در این بین رادیو های کشورهای کمونیستی دانشجویان را تشویق به تظاهرات ضد شاه و دولت امینی میکردند. در ۷ بهمن همان سال از طرف شهربانی دکتر شاپور بختیار ، مهندس خنجی و مسعود حجازی دستگیر شدند. دولت انگیزه این تظاهرات را اصلاحات ارضی که در شرف انجام بود شناسائی کرد. در پایان این سال اسناد مالکیت کشاورزان قریه ورجوی مراغه تقسیم شد و این اولین برنامه اصلاحات ارضی شاه فقید بود. دانشگاه پس از ۷۲ روز تعطیلی بازگشائی شد. بازگشائی دانشگاه همزمان با استعفای علی امینی و نخست وزیری اسدالله علم بود.

شانزده آذر ۲۶۶۹ مادی (۱۹۶۱ میلادی)

۱۶ آذر (روز دانشجو) که آغاز آن به سال ۲۶۶۱ مادی (۱۹۵۳ میلادی) بر میگردد. در آن زمان در پی حمله نیروهای انتظامی به دانشجویان دانشکده فنی دانشگاه تهران بخاطر اعتراض به سفر ریچارد نیکسون ، معاون رئیس جمهور آمریکا به ایران و کشته شدن سه تن از دانشجویان که شرح آن در بخش های پیشین آمده ، هر ساله دانشجویان این روز را گرامی داشته و آنرا روز دانشجو نامیده اند.

در طول زمستان و بهار ۱۹۶۲ میلادی شورش های کور دانشجویی در ایران به اوج میرسد. در ۱۶ آذر ۲۶۶۹ مادی (۱۹۶۱ میلادی) تظاهرات وسیعی در دانشگاه تهران با حضور ۱۵۰۰ دانشجو خرد گم کرده انجام میشود. ابوالحسن بنی صدر، نماینده دانشجویان دانشکده حقوق دانشگاه تهران با سخنرانی های خود دانشجویان ایرانی در اروپا و آمریکا را جهت حمایت از دوستان دانشجوی خود در ایران ترغیب و تهیج می کند. بنی صدر و حسن حبیبی از شاگردان احسان نراقی یکی از موسسان بنیاد فرهنگ ایران که زیر نظر علیاحضرت فرح پهلوی اداره میشد بودند که با بورس تحصیلی دولت به فرانسه رفتند تا دانش خیانت آبیآموزندوبنی صدر اولین رئیس جمهور نظام فاشیستی اسلامی و حسن حبیبی معاون اول برخی از روسای جمهوری اسلامی شوند.

در فرانسه او را به عنوان یک ناسیونالیست اسلام گرا می شناختند. در فرانسه بنی صدر با قطب زاده همواره درگیری داشت . بنی صدر تمایل به جبهه ملی داشت و قطب زاده به نهضت آزادی. با ورود خمینی به فرانسه ، بنی صدر به استقبال او رفته و جزو همراهان او شد.



بنی صدر در زمان دانشجویی



خمینی ، بازرگان و بنی صدر



ابوالحسن بنی صدر

به تظاهرات روز ۱۶ آذر ۲۶۶۹ مادی اشاره کردم. تظاهرات مشابهی در دانشگاه های اصفهان ، مشهد ، شیراز ، تبریز ، اهواز و آبادان روی داد. نا آرامی سیاسی بر دانش آموزان دبیرستانها هم اثر گذاشت که منجر به اخراج ۱۵ هوادار جبهه ملی از دبیرستان دارالفنون و مروی گشت. در اول بهمن آن سال نیروهای کماندوئی ویژه داخل دانشگاه شدند تا تظاهرات را در هم بشکنند. حاصل کار نسنجیده مجروح شدن ده ها دانشجو بود که با استعفای دکتر احمد فرهاد رئیس دانشگاه و برخی از روسای دانشکده ها همراه شد. فرهاد استعفاء نامه خود را برای علی امینی بشرح زیر فرستاد:

آقای نخست وزیر

به دنبال گفتگوی ما در ساعت ۱۱ صبح سربازان نیروهای چتر باز ، دانشگاه تهران را اشغال کردند . هیچ عذری برای نقض حقوق و قوانین حریم دانشگاه موجه نیست .

سربازان و نیروهای چتر باز پس از ورود به دانشگاه پسران و دختران را یکسره مورد حمله قرار دادند. بسیاری از دانشجویان تا سر حد مرگ کتک خوردند. من هرگز در این حمله بیرحمی ، سادیسم ، خشونت و دشمنی با علم و هنر را از جانب ماموران حکومتی نه دیده بودم و نه شنیده بودم . پس از بازدید از دانشگاه ، گوئی ارتشی از بربرها به سرزمینی متعلق به دشمن یورش آورده اند .

به عنوان رئیس دانشگاه ، علیه این عمل رزیلانه و جنایتکارانه اعتراض می کنم . مادام که افراد مسئول این اعمال شریرانه به سزای اعمالشان

نرسند ، من به همراه سایر روسای دانشکده ها استعفای خود را اعلام میداریم.

به دنبال یورش ارتش به دانشگاه ، رهبران جبهه ملی دوم بازداشت شدند

در بین افراد زندانی شده اسامی زیر به چشم میخورد : **بیژن جزنی ، ابوالحسن بنی صدر و شکراله پاکنژاد .** در این زمان یک دانش آموز دبیرستان بنام مهدی کلهر به ضرب گلوله ماموران پلیس کشته شد.

درگیری های داخل ایران ، همزمان با تظاهرات دانشجویان در اروپا و آمریکا صورت گرفت. در بیست و سوم ژانویه ۱۹۶۲ دانشجویان سفارت ایران در واشنگتن را اشغال کردند. دادستان کل آمریکا رابرت کندي به دانشجویان قول داد تا اوضاع و احوال ایران را مورد تحقیق قرار دهد !!

کنفدراسیون دانشجویان ایرانی که نمایندگی سیزده هزار دانشجو در اروپا و شش هزار دانشجو در آمریکا را داشت با ارسال التیماتوم خواهان موارد زیر شد : آزادی فوری دکتر مصدق . آزادی دانشجویان زندانی و مجازات جنایتکاران وقایع دانشگاه . استعفای فوری دولت علی امینی. تشکیل فوری مجلس بدون دخالت مقامات غیر مسئول در نهاد قانونگذاری این درخواست درست مشابه درخواست و سیاست های جبهه ملی دوم بود.

در دهم اپریل ۱۹۶۲ شاه فقید برای دیداری رسمی وارد آمریکا شد . در فرودگاه نیویورک او با تظاهرات دانشجویان ایرانی مواجه و مجبور به خروج از در اضطراری شد. در این زمان سازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا زیر نظر و رهبری کامل هواداران جبهه ملی قرار داشت.

مصطفی چمران که در دانشگاه برکلی کالیفرنیا تدریس میکرد به خاطر خدماتش به جنبش دانشجویی به عنوان اولین عضو افتخاری دائمی انجمن دانشجویان ایرانی ایالات متحده انتخاب شد .

جانشینی اسدالله علم بجای علی امینی باعث آشتی اپوزیسیون و دولت ایران نشد.

قطعه نامه کنفدراسیون دانشجویان ایرانی در ژانویه ۱۹۶۳ میلادی رنگ و بوی دیگری پیدا کرد : **زبان شاه ، زبان گلوله هاست ! باید با همان زبان با او سخن گفت .**

در سال ۲۶۷۱ مادی (۱۹۶۳ میلادی) پیروان آخوند سیاه کار بد طینت خمینی وژن و طلاب حوزه علمیه قم در کنار دانشجویان خرد گم کرده دانشگاه تهران در خط مقدم

اپوزیسیون قرار گرفتند. آنها مخالف انقلاب سفید بودند. فتنه ۱۵ خرداد آن سال اوج فعالیت های ایران بر باد ده خمینی بود .

لایحه جدید تشکیل انجمن های ایالتی و ولایتی شاه و آغاز توطئه ملایان و مالکان بزرگ زمین

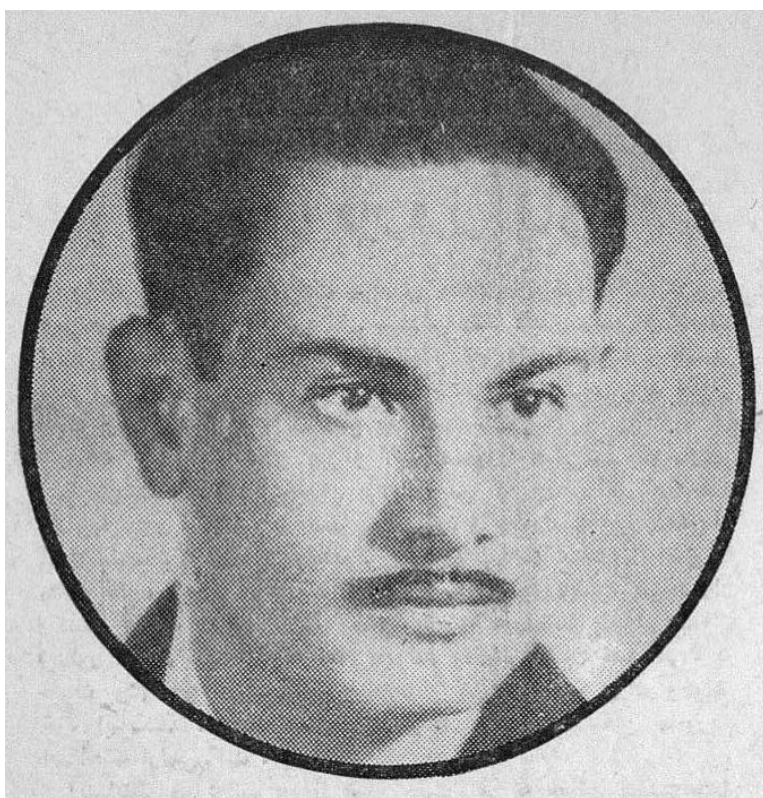
در ۱۵ مهرماه سال ۱۶۷۰ مادی (۱۹۶۲ میلادی) به فرمان شاه فقید ، هیت وزیران لایحه جدید تشکیل انجمن های ایالتی و ولایتی را تصویب و در آن قید اسلام از شرایط انتخاب شنوندگان و انتخاب کنندگان حذف و بجای سوکند به قرآن ، سوگند به کتاب آسمانی منظور شد . به دنبال صدور تصویب نامه از سوی دستار بندان قم از جمله آخوند روح الله خمینی ، آخوند گلپایگانی ، آخوند شریعتمداری و آخوند حائری مخالفت بی سابقه ای آغاز شد که وامصیبتا که اسلام نابود شد ! شاه به زنان حق رای داده و بهائیان هم میتوانند انتخاب شده و انتخاب کنند! این چهار آخوند بدکردار وبد سرشت تصمیم گرفتند از شاه بخواهند تا این لایحه را لغو کند و اگر شاه اینکار را نکرد حکم جهاد علیه شاه بدهند ! سیل تلگراف از سوی دستار بندان بسوی شاه برای لغو این لایحه جاری شد. شاهنشاه در پاسخ دستار بندان تلگراف زیر را به قم مخابره کرد : جناب مستطاب !! حجت الاسلام دامت افاضاتهم !! تلگراف جنابعالی واصل شد و از ادعیه خالصانه ای که اظهار داشتید خوشوقتی و امتنان داریم !! پاره ای قوانین که از طرف دولت صادر میشود چیز تازه ای نیست و یاد آور می شویم که ما بیش از هرکس در حفظ شعائر دینی کوشا هستیم !! و این تلگراف برای دولت ارسال میشود . ضمنا توجه جنابعالی را به وضعیت زمانه و تاریخ و همچنین به وضع سایر ممالک دنیا جلب می نمایم . توفیقات جناب مستطاب !! را در ترویج مقررات اسلامی !! و هدایت افکار عمومی !! خواهانیم . شاه

در مورد این تلگراف ترجیح میدهم سکوت کنم و عواید و ضرر های آنرا به عهده خواننده بگذارم ، هر چند که پیامد های آنرا دیدیم.

دستار بندان پس از مشاهده تلگراف شاه فقید ، حمله خود را به اسدالله علم آغاز کردند . خمینی وژن بد کردار در تلگرافی به نخست وزیر نوشت : در تعطیلی طولانی مجلسین دیده میشود ، دولت اقداماتی را در نظر دارد که مخالف شرع اقدس اسلام و مباین صریح قانون اساسی است !! مطمئن باشید که تخلف از قوانین اسلام !! برای شخص شما و دولت ایجاد

مسئولیت شدید در پیشگاه خداوند قادر و قاهر و نزد ملت مسلمان و قانون خواهد کرد . علما ی اعلام ! در امور مخالف شرع ساکت نخواهند ماند. ملت خرد گم کرده مقلد هم به دنبال دستار بندان راه افتاده و با آنها همزبان شدند. تحصیلکرده های نهضت آزادی ، کودن تر از ملایان مغز فندقی نیز دولت را برای این لایحه و اینکه به زنان حق رای داده میشود به باد استهزاء و مسخره گرفتند.

اجرای اصلاحات ارضی در فارس در بین ایلات و عشایر جنبش هائی ایجاد کرده ، عده ای از روسای عشایر به تجهیز قوا پرداخته تا مقابل دولت به ایستند. در ۲۲ آبان همان سال مهندس ملک عابدی رئیس سازمان اصلاحات ارضی فیروز آباد فارس به قتل میرسد.



مهندس شاپور ملک عابدی

سخنگوی دربار شاهنشاهی به آگاهی رساند که با شهادت مهندس ملک عابدی مامور اجرای قانون اصلاحات ارضی در استان فارس شاهنشاه سرپرستی فرزند ۹ ساله مهندس ملک عابدی را خود پذیرفتند. ۲۹ آبان ماه همان سال وزیر کشاورزی به همراه فرهاد ملک عابدی فرزند مهندس ملک عابدی کشته شده به دست مالکان بزرگ فارس به پیشگاه شاهنشاه باریافتند. در این شرفیابی شاهنشاه به فرهاد ملک عابدی مهربانی بسیار کردند و به بنیاد پهلوی دستور دادند که هزینه تحصیل فرهاد ملک عابدی در ایران و خارج از کشور را فراهم سازند.

روز ۲۲ آبان ماه مهندس ملک عابدی رئیس سازمان اصلاحات ارضی فیروزآباد به همراه آقای نظامیان رئیس دارایی فیروزآباد، مهندس همت وحیدی با جیب اداره کشاورزی استان فارس و با راننده جیب سید احمد از شیراز رهسپار فیروزآباد شدند. ساعت ۱۷ و ۳۰ دقیقه هنگامی که جیب از "تنگه هلال" در ده کیلومتری فیروزآباد می‌گذشت ناگهان گروهی مسلح با برنامه از پیش ریخته شده، جلوی دیگر خودروهای در جاده را گرفتند و به سوی جیب مهندس ملک عابدی و همراهان یورش بردند و جیب را متوقف کردند، مهندس ملک عابدی را از جیب بیرون کشیدند و همان جا وی را به باران گلوله بستند. قاتلان همه تفنگ‌های شکاری کوچک با فشنگ‌های چهار پاره به دست داشتند و دو تن از آنان با هفت تیر بودند. این تفنگ‌ها ویژه شکار حیوانات مالکان بود و دیگران به آن دسترسی نداشتند.

در روز چهارشنبه ۲۳ آبان ماه به دستور دولت در شیراز حکومت نظامی اعلام شد و استاندار فارس جای خود را به سپهد وهرام داد. در پی کشته شدن مهندس ملک عابدی به دست مالکان بزرگ استان فارس درنحستنی به ریاست آقای علم نخست وزیر و وزیران و رئیس‌های سازمان‌های انتظامی، نخست وزیر به آگاهی رساند که تصمیم استوار دولت برای ادامه اصلاحات ارضی با این قبیل مقاومت‌ها و تحریکات دچار تزلزل نخواهد گردید، و نخست وزیر گفت که به زودی قاتلان و مسببین قتل مهندس ملک عابدی دستگیر و مجازات خواهند شد، تا کیفر آنها درس عبرتی برای دشمنان اصلاحات ارضی باشد.

دکتر ارسنجانی وزیر کشاورزی گفت که این جنایت به تحریک ملاکین بزرگ فارس بوده و آنها جلسات سری تشکیل می‌دهند و حتی پول‌هایی نیز تاکنون برای تحریکات خود بر ضد اصلاحات ارضی در منطقه فارس خرج کرده‌اند... همان دسته‌ای که اتومبیل مرحوم ملک عابدی را متوقف کردند و او را به قتل رسانده‌اند. ارسنجانی افزود که در ده روز گذشته گزارش‌های پی در پی دایر بر اینکه مالکان بزرگ و برخی از عناصر دیگر پیوسته در فیروزآباد گرد هم می‌آیند تا برای کارشکنی در کار اصلاحات ارضی در فارس توطئه نمایند

به دولت رسیده است. حتی گزارش‌هایی رسیده که مالکان بزرگ با گروه قاتل زد و بند کرده‌اند و پول نیز برای کشتن دست اندرکاران اصلاحات ارضی به آنان داده‌اند

راننده جیپ گفت که قاتلان مسلح بی درنگ با دیدن جیپ سازمان، آن را بازایستاندند همه آنها که ۲۰ تا ۲۵ تن می‌شدند تفنگ در دست داشتند و به جیپ یورش بردند و مهندس ملک عابدی را از جیپ بیرون کشیدند و نام او را پرسیدند و سپس مهندس ملک عابدی را از چند سو تیرباران کردند، نزدیک به ۵۰ گلوله به سینه و پشت مهندس ملک عابدی شلیک شده بود



مهندس ملک عابدی و همسرش



فرهاد ملک عابدی که شاهنشاه سرپرستی او را پذیرفت

روز ۲۳ آبان ماه پیکر مهندس ملک عابدی در آیین باشکوهی با بودن دکتر ارسنجانی وزیر کشاورزی، معاونین و ۲۵ تن از بلندپایگان دیگر وزارتخانه‌ها و با بودن انبوه مردم شیراز

از خیابان زند آغاز شد. و در شاه چراغ زیارتگاه بزرگ مردم شیراز در آرامگاه خانوادگی وی به خاک سپرده شد

وزیر کشاورزی که در این آیین با دیگر بلندپایگان وزارتخانه‌ها بودند گفت: پرچم اصلاحات ارضی را شاهنشاه به دوش کشیده‌اند و اگر عمل مهاجمین تکرار شود به قیمت نابودی همه آن افراد تمام خواهد شد

در روز ۵ دی ماه همان سال شاهنشاه برای دادن سند مالکیت زمین‌های کشاورزی به دهقانان فارس با هواپیمایی از گونه "وایکانت" که خود خلبان آن بودند به شیراز پرواز کردند

شاهنشاه در شیراز مادر زنده یاد مهندس ملک عابدی و فرزند وی فرهاد ملک عابدی را مورد مهربانی و تفقد قرار دادند.

سخنان شاهنشاه در بنای یادبود مهندس ملک عابدی

روی بنایی با شما صحبت می‌کنم که یادبود مردی است فداکار، کسی که در راه انجام وظیفه برای یک امر بزرگ ملی جان خود را از دست داد. این فرد از فرزندان همین استان است. استانی که سوابق تاریخی آن مایه افتخار ایرانی است و حتی مایه افتخار بشریت می‌باشد. این سرزمین در تاریخ گذشته محل بهترین نوع حکومت در زمان خود بوده است، مهد بزرگترین امپراتوری‌های دنیا بوده، امپراتوری که نه فقط بر اساس کشورگشایی بنا نهاده شده بود، بلکه بر اساس تشکیلات صحیح اداری، بر اساس منتهای عدالتی که در آن زمان ممکن بود به تصور برسد، بر اساس امپراتوری کورش، آن کسی که در واقع اولین اعلامیه حقوق بشر را صادر کرده بود، بر اساس طرز تفکری که پس از کشورگشایی به ملتی که سرزمین آن را فتح کرده بود آزادی می‌بخشید و آن سرزمین را از شر ظلم و ستم رهایی می‌داد و آنان را آزادانه به زندگی خود تشویق می‌کرد

در یکی دو قرن اخیر انحطاط مملکت ایران این سرزمین با عظمت را تبدیل به یک مملکت بی تشکیلات کرده بود، مملکتی که حکومت مرکزی آن حتی قادر به اداره پایتخت خودش نبود. در پایتخت مملکت یعنی شهر تهران موقعی که هوا تاریک می‌شد کسی جرأت نداشت از خانه اش بیرون برود و در سر هر کوی و برزنی هر کسی که یک قدری گردن

کلفت تر بود، هر کسی که چاقویی به پهلویش می‌بست حاکم محله بود، و در خارج از شهر تهران در چند فرسنگی نایب حسین کاشی بود و لازم نیست که بگویم در فارس وضعیت از چه قرار بود. این اوضاع بهم خورد و در زمان حکومت پدر من در این مملکت امنیت برقرار شد. مثلی بود معروف که حتی یک پیرزن می‌توانست با یک طشت طلا پیاده داخل این مملکت قدم بزند و کسی معترض او نشود. ولی شهریور سال ۱۳۲۰ پیش آمد، شهریور ۲۰ در این مملکت دگرگونی‌های زیادی پیش آورد. مملکت به وسیله قوای اجنبی اشغال شد. قوای اجنبی در موقعی که این مملکت را اشغال کرده بودند، هیچ چیزی را بیشتر از این نمی‌پسندیدند که این مملکت آشفته باشد. برای اینکه خیال آنها راحت تر باشد یک عده‌ای را تشویق کردند به اینکه هر گردن کشی برای خودش در یک قسمت ادعایی بکند و این منجر به ضعف حکومت مرکزی بشود و دیگری را تشویق می‌کردند که احزاب منحل حکومت، و کسانی که زیر همه چیز می‌زنند مملکت را تضعیف بکنند. در سرزمین شما اشخاصی باشند که هر موقعی، هر موسمی به مناسبتی ماسکی به صورت خودشان بزنند، یک روز طرفدار یک سیاست خارجی، و روز دیگر سیاست مخالف آن، و روز دیگر یک سیاست دیگر، ولی هیچ وقت اینها طرفدار یک سیاست ایرانی متأسفانه نبودند و الان هم نیستند و افراد آنها هرجایی که بتوانند خنجر از پشت سر به این مملکت فرو می‌برند. این وضع را اینها چطور می‌توانستند حتی برای مدتی موقتی درست بکنند؟ آنها از رعیت ایرانی به عنوان رعیت خود یا به عنوان عضو ایل خود به آن طریق که دیدیم استفاده می‌کردند. روسای دیگر ایلاتی ما داشتیم و داریم و امروز هم اینجا ایستاده‌اند که اینها مردمان وطن پرستی بودند هیچ وقت از راه وطن خارج نشدند و شاید پدران اینها هم یک روزگاری حافظ این مملکت بودند. مرزبان این مملکت بودند و در مقابل اجنبی ایستادگی می‌کردند. من خطابم به آنها نیست، خطاب من به آنهاست است که خودشان هم می‌دانند که هستند، کسانی که صریحا به این مملکت خیانت کردند. آنها از این رعایا و افراد ایل برای چاپیدن، برای آتش زدن، برای کشتن، برای تهدید کردن، استفاده می‌بردند. اینها را وادار می‌کردند که دار و ندار خودشان را ببرند بفروشنند و تفنگی بخرند و چند

فشنگی هم ذخیره بکنند و گلوله‌ها را به قلب افراد خدمتگزار این مملکت بزنند تا مقاصد شوم و پلید آنها سرانجام بگیرد. این افراد دیگر نیستند و نخواهند بود و نامشان و اعمالشان از صفحه روزگار این مملکت محو و نابود خواهد شد.

مهمترین وسیله برای اینکه این قبیل افراد سفاک و خونخوار در مملکت هیچ وقت نمو نکنند، آزادی رعیت سابق و دهقان امروزی ایران است. یک فرد آزاد غیر از نفع جامعه و نفع خودش و بخصوص نفع مملکتی که در آن از مواهب آزادی و زندگی شرافتمندانه بهره‌مند است به دنبال کار دیگر نخواهد رفت. هیچ وقت دیگر او آلت دست این عناصر نخواهد شد. این اصلاحات ارضی در ایران معانی مختلف دارد. این کار فقط هدفش این نیست که ما فقط سندی روی کاغذ به یک عده اشخاصی بدهیم و بگوییم که اینها صاحب زمین اند. خیر! اینها افراد آزادی خواهند بود که با گردنی افراشته، با روحی مستقل، با امیدواری به آینده، نه فقط صاحب آن زمینی که در آن می‌کارند خواهند بود، بلکه صاحب آینده فرزندان خود و سهم در اداره فعلی و آینده مملکت نیز خواهند بود.

مملکتی که اکثریتش روی این اصل قرار داشته باشد دیگر دستخوش هوی و هوس یک مشت مردم محلی و از آنها بالاتر نخواهد بود. هر بدخواهی نسبت به این مملکت باید بداند که سر و کارش با تمام افراد این مملکت خواهد بود و اگر این اتحاد بین افراد مملکت باشد و اگر این اتحاد بین افراد مملکت محکم باشد، هیچ نیرویی در روی زمین نیست که چنین مملکتی را بتواند در تحت انقیاد خودش در بیاورد. استان فارس با این قدم‌هایی که برداشته می‌شود، به چندین هدف خواهد رسید. یکی اینکه افراد آزاد فعلی در آبادی این منطقه خواهند کوشید و این منطقه زرخیز روز به روز آبادتر خواهد شد. امنیت در این مملکت بیش از هر موقع دیگری برقرار خواهد شد. از راه ملکداری با آن وضع ناهنجار و غیرسالم گذشته وقت خودشان را صرف می‌کردند، امروز از راه دیگری شرافتمندانه، از راهی که بسیار نفعش برای خودشان و برای مملکت بیشتر خواهد بود وارد خواهند شد و آن راه، راه صنعتی کردن مملکت است. به تمام افرادی که یا روی جهل و نادانی یا روی تشویق آن کسانی که از آنها بهره‌برداری می‌کردند و تا به حال به وسیله داشتن یک سلاح

غیرمجاز، یا سرگردنه می‌ایستادند یا آلت دست قرار می‌گرفتند توصیه می‌کنم که در اولین فرصت قبل از اینکه دولت اعلام خلع سلاح را مجدداً بکند، خودشان به اولین پست نظامی و ژاندارمری مراجعه بکنند و اسلحه نامبارکی که به دست آنها هست تسلیم بکنند. اسلحه را موقعی باید به دست گرفت که در راه دفاع از وطن در برابر خطر باشد. در آن موقع که خدا نکند هیچ وقت برسد هر کس که خواست در این راه قدم بردارد و دوش به دوش سربازان ایران با اسلحه‌ای که ارتش ایران به او خواهد داد بیاید و با برادرهای سرباز خود در میدان نبرد شرکت بکند والا عوض اسلحه باید بیل به دست بگیرد، باید پشت ماشین زراعتی بنشیند و باید توی کارخانه کار بکند و یک موجود مفید و تولید کننده‌ای برای مملکت باشد.

این آینده این استان خواهد بود. این استان دیگر محلی برای کسی که غیر از این فکر بکند نخواهد بود. انشاءالله همه با هم در یک آینده نزدیکی شاهد چنان ترقیاتی باشیم که بر خود ببالیم و افتخار بکنیم و مطمئن باشیم که خودمان در دوران زندگی خود و به خصوص باشیم که خودمان در دوران زندگی خود و به خصوص فرزندانمان در نسل آینده جزو افراد خوشبخت و مترقی این مملکت زندگی خواهند کرد و من به این موضوع اطمینان قاطع دارم، برای اینکه می‌بینم چه احساساتی در نهاد و قلب شما هست، چه روحیه‌ای در شما زار عین هست. امروز که با شما صحبت کردم روحیه‌ای در تمام افراد این استان می‌بینم که بسیار قابل توجه است. داوطلبینی از دانشگاه پیدا شده‌اند و این طور از روی کمال فداکاری وارد خدمت شده‌اند و به استقبال هر پیش آمدی رفته‌اند. همه در این قبیل اصلاحات یک دل و یک تن شرکت می‌کنند. شرکت آنها از روی اعتماد و صمیم قلب است، برای اینکه می‌بینند این اقدامات مورد پشتیبانی تمام افراد این مملکت است.

هر کس در داشتن سلیقه مختار است و می‌تواند برای خودش سلیقه‌ای داشته باشد، ولی این طوری که من می‌بینم حتی کسانی که سلیقه آنان مطابقت با این اقدامات نمی‌کند یارای مخالفت با آن را ندارند و این بهترین علامتی است که چطور تمام افراد این مملکت دنبال این اصلاحات می‌باشند. پس از درگاه خداوند توفیق هر کسی را که به نحوی بتواند در

اقدامات اصلاحی شرکت داشته باشد خواستارم و همگی را در این راه به درگاه او می‌سپارم.

در روز ۶ دی ماه شاهنشاه به هنگام دادن سند مالکیت کشاورزان فیروزآباد فرمودند:

این مراسم و جریان کامل نخواهد بود اگر یادی از مهندس شهید ملک عابدی که در چند کیلومتری همین محل به دست افراد از خدا بی خبر گمراهی از بین رفت، نکنیم. نمونه فداکاری این جوان، سرمشقی خواهد بود برای تمام جوان‌های این مملکت

این دیگر اختصاص به رفقا و دوستان اصلاحات ارضی ندارد بلکه نمونه‌ای است برای تمام جوانان مملکت که چطور در راه انجام وظیفه در موقعش باید فداکاری بکنند. این افتخار برای خودش، برای خانواده اش، برای کارمندان اصلاحات ارضی هست و تا ابد باقی خواهد بود و در عین حال زحمات کارمندان وزارت کشاورزی، اصلاحات ارضی و کسانی که بدانها پیوسته‌اند و داوطلبینی که از دانشگاه شیراز آمده‌اند که این طور در مدت قلیلی که تا حدی تقریباً باورنکردنی است توانسته‌اند این همه اسناد را حاضر کنند که دیروز و امروز ما به دست دهقان‌های امروز بسپاریم قابل کمال تقدیر است. این همه کار فقط از اشخاصی ساخته است که با ایمان و با جان و دل شبانه روز دنبال یک هدف مقدسی بروند تا این همه آثار خوب را در مدتی کم از خود باقی بگذارند. امیدوار هستم این برنامه عظیم ملی ما در مدت خیلی کمی یعنی تا سه ماه دیگر تمام بشود و این رستاخیز عظیم باعث نجات آزادی اکثریت ملت ایران بشود و با این افتخارات به سوی آینده و با سری بلند و قلبی شاد به خواست خداوند پیش برویم.

در اقدامی حیرت انگیز در ۸ آذرماه همان سال هیئت وزیران به شکست خود در مقابل آخوند ها اعتراف و شرکت زنان در انجمن های ایالتی و ولایتی را لغو کرد . اسدالله علم برای یکایک دستار بندان تلگراف زد و گفت : خواست شما !! در جلسه هیئت دولت مطرح و شرکت زنان لغو شد!!! این پیروزی ملا ها ، هموار کننده راه برای نابودی ایران بود.

خمینی وژن خطاب به علم نوشت : بیچاره ها !!! فتح کشور که چیزی نیست . فتح قلوب مهم است !!
پس از عقب گرد دولت و تسلیم در مقابل آخوندها ، تعدادی از شیرزنان
تهرانی به تظاهرات در مقابل نخست وزیری پرداختند و اسدالله علم به
آنها وعده مساعد داد!

سپاه دانش ، سپاه سواد آموزی و روشنگری

در اول دی ماه سال ۲۶۷۰ مادی (۱۹۶۲ میلادی) طرح تازه دولت مبنی بر سپاه دانش
برای مبارزه با بیسوادی آغاز شد . به موجب این طرح همه ساله عده ای از مشمولین نظام
وظیفه که دارای مدرک لیسانس و دیپلم بودند بجای خدمت در سربازخانه برای تعلیم سواد
آموزی به روستا ها می روند . طبق معمول دستار بندان که همواره فقر اندیشه را خواهان
بودند و هستند به مخالفت برخاسته و بار دیگر اسلام عزیز آنها بخطر افتاد و فریاد بر
آوردند : دولت با اعزام جوانان عذب !!! می خواهد فحشاء را به روستا ها ببرد !!

سپاه دانش در حقیقت اصل ششم انقلاب سفید شاه و مردم بود

سپاه دانش بود که برای گسترش سوادآموزی در کشور با بهره گیری از نیروی دانش
آموخته در سراسر کشور بنیاد گذاشته شد و در سال بعد کار خود را آغاز کرد. در سطح
کشور و در میانگین رده های سنی ۸۵٪ ایرانیان در بیسوادی کامل زندگی می کردند تنها
راه بیرون آمدن از نکبت بیسوادی بهره گرفتن از نیروی دانش آموخته ایران بود که هم
میهنان خود را از تاریکی بیرون آورند و بدانها خواندن و نوشتن بیاموزند. دانش آموختگان
این رسالت بزرگ ، دارنده دیپلم دبیرستان بودند.

آموزگاران سپاه دانش یک دوره ۴ ماهه را در مراکزهای آموزشی ارتش می گذراندند و با
درجه گروهبانی برای خدمت در سپاه دانش به وزارت آموزش و پرورش گمارده می شدند.
خدمت آنان در سپاه دانش، خدمت زیر پرچم آن ها به شمار می آمد.

تا پیروزی فتنه خمینی بیست و هشت دوره از پسران و هجده دوره از دختران در سپاه
دانش خدمت کردند که شماره آنها به بیش از یک صد هزار تن رسید. بسیاری از این دختران
و پسران ایران پرست پس از پایان دوره سپاهیگری به استخدام وزارت آموزش و پرورش

در آمدند و کار پر افتخار آموزگاری را ادامه دادند. برخی دیگر در راه خانه‌های انصاف به خدمت دولت در آمدند. هزینه مدرسه‌های سپاه دانش یک سوم مدرسه‌های ردیف خود بود. همه خدمت‌های فرهنگی و اجتماعی را سپاهیان به رایگان انجام می دادند.

سپاه دانش پیروزی شایانی به دست آورد، تنها در روستاهای کشور در درازای پانزده سال، شمار دانش آموزان مدرسه‌های سپاه دانش ۶۹۲٪ افزایش یافت هم چنین در درازای پنج سال نخست ۵۱۰۰۰۰ پسر و ۱۲۸۰۰۰ دختر و هم چنین ۲۵۰۰۰۰ مرد سالمند و ۱۲۰۰۰ زن سالمند را خواندن و نوشتن آموختند.

دختران و پسران ایران اعم از دیپلمه، لیسانسیه، فوق لیسانس و آنهایی که دارای درجه دکترا چه در رشته‌های پزشکی و یا رشته‌های دیگر هستند که خدمت زیر پرچم را می بایستی انجام دهند، پس از یک دوره کار آموزی چهار ماهه بین سه سپاه دانش، سپاه بهداشت و سپاه ترویج و آبادانی تقسیم می شوند تا چهره روستا ها را عوض کنند.





کنگره عظیم دهقانان در تهران

در ۱۹ دیماه سال ۲۶۷۰ مادی (۱۹۶۳ میلادی) ۳۵۰۰ تن کشاورز به نمایندگی از سوی شرکت و اتحادیه های کشاورزی در تهران به حضور شاهنشاه رسیدند .شاه فقید در این کنگره طی نطقی مواد ششگانه زیر را بنام اصلاحات اجتماعی مطرح و خواست تا آنها به رفراندوم عموم گذاشته شوند. این موارد در حقیقت زیر بنای انقلاب سفید شاه و مردم بود . انقلابی که در جهان یکتا بود و براستی سفید .

الغای رژیم ارباب و رعیتی با تصویب اصلاحات ارضی

ملی کردن جنگلها در سراسر ایران

فروش سهام کارخانجات دولتی به عنوان پشتوانه اصلاحات ارضی

سهیم کردن کارگران در سود کارخانه ها

اصلاح قانون انتخابات

ایجاد سپاه دانش به منظور تسهیل در اجرای قانون تعلیمات عمومی و اجباری سواد آموزی

شاهنشاه فرمودند : نه فقط رعیت و کلمه رعیت را از بین بردیم ، بلکه او را یک تن دهقان آزاده و حاکم بر سرنوشت خود کردیم.

نخست وزیر روز ۶ بهمن آن سال را روز رفراندوم اعلام کرد

اولین آخوند زشت رفتار وژن که با لوائج رفاهی و انقلابی شاه فقید مخالفت کرد ، روح اله خمینی بود که رفراندوم را خلاف شرع دین مبین اسلام دانست !!!

با تحریک آخوند ها ، بازار بسته شد و کسبه بیرون بازار دکانهای خود را بستند بدون اینکه بفهمند کارشان برای چه بوده . در خیابان بوذرجمهری ، آخوند بهبهانی به جمع تظاهر کنندگان پیوست و آخوند جنایتکار محمد تقی فلسفی شدید ترین حمله ها را به شاه نمود . آتش بیار معرکه آخوندخوانساری بود. دانشجویان خرد گم کرده که در ظاهر و در قالب شعار هایشان کشاورز و کارگر را همه کاره دولت ها میدانستند آنقدر تحت تبلیغات دشمنان ایران قرار گرفته بودند که با شعور فرسنگ ها فاصله گرفتند و نفهمیدند که شاه میگوید : نه تنها دیگر رعیت نداریم ، بلکه از رعیت کشاورز آزاده و حاکم بر سرنوشتش ساخته ایم. دانشجویان خرد گم کرده حتی معنی سهیم کردن کارگران در سود کارخانجات را هم نفهمیدند. در مقابل دستار بندان و

بازاریان و دانشجویان ، ۱۵ هزار کشاورز به تهران آمدند تا خواهان آزادی باشند. این کشاورزان بدون اینکه اتوبوس آتش بزنند و کیوسک تلفن را از جایش در آورند با آرامش در تظاهرات خود خواستشان را گفتند و به دهات خود برگشتند.

با واکنش خصمانه آخوند ها علیه لویح ششگانه شاه ، زنان سلحشور ایرانی به خیابانها آمدند تا مقابل آخوند ها به ایستند و چه غرور انگیز است که این زنان شیردل ایرانی هستند که همواره مقابل دستار بند تازی پرست ایستاده است . امروز نیز تمام امید مردم به زنان و دختران دهه هشتادی است که لرزه به تن آخوند ها انداخته است. در ۳ بهمن همان سال بانوان آموزگار و دبیر و کادر آموزشی وزارت فرهنگ به عنوان اعتراض به عدم حضور زنان که نیمی از جامعه را تشکیل میدهند در فراندوم دست از کار کشیدند و مدارس تعطیل شد. آنها در تظاهرات پرشکوه خود فریاد بر آوردند : زنان ایران بپا خیزید . ما را در ردیف ورشکستان و جنایتکاران و بیگانگان قرار ندهید.

آخوند جنایتکار روح الله خمینی از کسبه قم خواست تا مغازه های خود را ببندند. او مردم را به قیام علیه شاه فراخواند و مردم خردگم کرده در خیابان آستانه با چوب و چماق به مامورین انتظامی حمله و معاون شهربانی قم و تعداد زیادی پاسبان را مجروح کردند. در سوم بهمن واحد کمکی از منظریه به قم رسید و کانون فساد و توطئه ، فیضیه را محاصره کرد .

پشت به وطن کرده های نهضت آزادی ، انقلاب سفید شاه را توطئه علیه تمامیت ارضی ایران اسلامی برآورد کردند !!!

روز چهارم بهمن ، شاه فقید وارد قم شد و ضمن دادن اسناد مالکیت کشاورزان گفت : ما بساط مفت خوری را در ایران بر چیدیم ... از ارتجاع سیاه بیش از مخربین سرخ کینه دارم ... امروز ماسکها برداشته شد و قیافه های حقیقی نشان داده شد.. سرمشق ایده آلی اینها حکومت مصر است که میگوید : ارتش نمی خواهیم ولی همین حکومت مصر متجاوز از هزار میلیون دلار اسلحه خریده . به قول این آقایان ما باید ارتش را منحل کنیم . ۱۵ میلیون دهقان را صاحب زمین کردیم ولی رهبر آقایان عبدالناصر مصری حداقل ۱۵ هزار زندان سیاسی دارد و نه مجلس و نه انتخاباتی.

در جریان اغتشاش و تحریک مردم آخوند سرخ سید محمود طالقانی ، مهندس بازرگان ، یداله سحابی و چند تن دیگر از اعضای نهضت آزادی که پس از سقوط مصدق به سوراخ موش رفته بودند و بار دیگر چون مار کرخت شده از سرما که گرمای آخوندی به آنها خورده باشد جان گرفتند ، در بین دستگیر شدگان بودند.

در روز رفراندوم یعنی ۶ بهمن ، شاه که از نیت شوم ملاها و ملی - مذهبی ها آگاه شده بود به زنان حق رای داد و زنان سلحشور ایرانی با حضور گسترده مهر تائید به لوایح ششگانه شاه زدند.

در ۱۹ بهمن ، عبدالسلام عارف در عراق کودتا کرد و دشمن شاه عبدالکریم قاسم را به قتل رساند. سه روز پس از کودتا ، دولت ایران حکومت جدید عراق را به رسمیت شناخت.

آخوند وژن روح الله خمینی که قافیه را باخته بود نوروز سال ۶۷۷۱ مادی (۱۹۶۳ میلادی) را تحریم و آنرا به عنوان عزا شناسائی و به امام مهدی غائب !!!! تسلیت گفت.

در اول فروردین ۶۷۷۱ مادی در قم اعلامیه آخوند خمینی مبنی بر نداشتن عید و جنایات شاه !! بین زائران معصومه پخش شد.

دوم فروردین به مناسبت مرگ امام جعفر صادق در مدرسه فیضیه مراسم عزا داری بر پا بود که مامورین نظامی داخل مدرسه شدند . طلبه های مدرسه از صحن بالای مدرسه با سنگ و آجر بسوی مامورین حمله کردند که تعدادی از کادر انتظامی مجروح شدند. تعدادی از طلاب دستگیر و برخی مجروح شدند. عین همین ماجرا در مدرسه طالبیه تبریز نیز اتفاق افتاد . آخوند خمینی دولت را به مغولها تشبیه کرد. خوشبختانه پس از درگیری های مدرسه فیضیه قم جامعه مفت خور روحانیا تهران ، قم ، مشهد ، اصفهان و شیراز به مدت یک هفته اعتصاب و از رفتن به مزگت ها و اقامه نماز وحشت آفرین جماعت خود داری کردند. بازاریان که همواره دستشان در دست دستار بندان بود نیز سه روز بازار را تعطیل کردند. در مشهد مردم خرد گم کرده تاق نصرت هائی که برای ورود شاه ساخته شده بود را به آتش کشیدند.

آخوند سید محسن حکیم بخاطر اتفاقات قم و تبریز از خمینی خواست تا به عتبات برود ولی خمینی وژن در پاسخ گفت : از آنجائیکه ملت مسلمان در شکنجه و عذاب الیم هستند !! مصلحت نیست که من میدان را خالی کنم !

در اول اردیبهشت آن سال دولت در اقدامی صحیح به مفت خوری دستار بندگان پایان داده و این خیل انگل را به سربازی احضار کرد . اقدامات شاه و دولت ، امید تجدید دوران طلایی رضا شاه بزرگ در ضدیت با تازی پرستان انگل را در دل مردم روشن کرده بود.

به مناسبت نزدیکی محرم خمینی وژن از دیگر آخوند ها خواست تا سر منبر از مصائبی که بر قشر روحانیت روا میشود سخن بگویند ! تا میتوانند خطر اسرائیل را بزرگنمایی کنند !! به مردم بگویند خطر شاه برای اسلام عزیز کمتر از بنی امیه نیست !!

در ۱۳ خرداد آن سال به مناسبت عاشورا در قم ، خمینی به منبر رفت و سخنان تندى علیه شاه به زبان آورد. در ۱۵ خرداد ساعت ۳ بامداد ده ها کماندو و چتر بازهمراه با سرباز گارد خانه خمینی را محاصره کردند. خمینی دستگیر و به تهران منتقل میشود.

بلوای ۱۵ خرداد

بخاطر دستگیری آخوند خمینی شهر قم یکپارچه تعطیل میشود و در تهران بازاریان طبق معمول حجره های خود را می بندند.

بار فروشان تهران به رهبری گنده لات طیب حاج رضائی مسلح به چوب و آهن و سلاح های سرد به تخریب اماکن عمومی ، کتابخانه ها و آتش زدن اتوبوسها می پردازند . بنا به اظهار احمد نفیسی ، شهر دار تهران ، بیش از دوازده میلیون و پانصد هزار ریال ، تنها به شهرداری خسارت وارد میشود.



گنده لات ، طیب حاج رضائی

گنده لات لومپن ، طیب حاج رضائی ، در سال ۲۶۱۹ مادی (۱۹۱۱ میلادی) در تهران متولد شد و در یازده آبان ۲۶۷۱ مادی (۱۹۶۳ میلادی) در پادگان حشمیته تیر باران گشت . اسطوره رژیم آخوندی که حتی سینمای جمهوری اسلامی ، فیلمی از او ساخته است ، در ابتدا از موافقین رژیم شاهنشاهی بود و بعد ها بخاطر فریبی که خورد به انقلابیون !!! نهضت اسلامی پیوست . محل تولد این لومپن ، محله صابون پز خانه تهران بود . پدر او ، حسین علی حاج رضائی از اهالی سگمس آباد قزوین بود ، که پس از آمدن به تهران سوخت چوب تنور نانوائی ها را تامین میکرد . طیب بعدها از میدان داران تره بار و میوه شد .



طیب در جوانی

طیب همزمان دو زن داشت که از آنها هفت فرزند متولد شدند .

این گنده لات بکرات بخاطر خلاف به زندان افتاده بود . او مرتکب قتل هم شده بود که بخاطر آن به بندر عباس تبعید شد . او یک متعصب مذهبی بود که در ماه محرم ، ریش و سبیلش را نمی زد . بیژن حاج رضائی ، پسر طیب در مورد پدرش میگوید : پدرم ، حساسیت عجیبی به خاندان عصمت و طهارت ، امام حسین داشت !! طیب هر چه در می آورد ، یک قسمت آنرا صرف خود و خانواده اش میکرد و نیمی از آنرا صرف امام حسین !! این گنده لات لومپن ، دارای یک دسته عزاداری بود که در تاسوعا و عاشورا از میدان انبار شرکت نفت به سمت مرکز شهر حرکت میکردند . او بکرات با زنده یاد شعبان جعفری درگیری داشت . همانطوریکه اشاره کردم ، طیب در نخست ، طرفدار شاه بود ولی بخاطر فریبی که آخوند سید رضا زنجانی از طریق دو تن از دوستانش ، حسین کلانتری و قاسم سماور ساز ، خورد ، جزو مخالفین شاه شد.

طیب بکرات به دیدار آخوند بی وطن کاشانی رفته بود .

۷۷



آخوند کاشانی در میانه فرتور به همراه گنده لات های آن زمان :

شماره یک : حاج حسین علم . شماره دو : طاهر حاج رضائی . شماره سه : شعبان جعفری . شماره چهار : حسین مهدی قصاب . شماره پنج : طیب حاج رضائی . شماره شش : اکبر حاج رضائی . شماره هفت : سید اکبر خراط .

طیب و اسماعیل ریاحی در دادگاه ویژه شماره یک لشکر گارد به ریاست سر تیپ حسین زمانی و دادستانی احمد دولو قاجار و با وکالت تسخیری تیمسار شایانفر پس از سیزده جلسه محاکمه و محکوم به اعدام شدند .



صحنه اعدام طیب و اسماعیل ریاحی در میدان تیر حشمتیه

در پانزده خرداد چهل و دو ، در تهران حکومت نظامی اعلام شد و سپهبد نصیری رئیس شهربانی با حفظ سمت ، فرماندار نظامی تهران شد . در قم سر لشکر محسن مبصر به فرمانداری نظامی منصوب تا جلوی اغتشاش فریب خورده ها را بگیرد . خمینی وژن را از باشگاه افسران به زندان قصر انتقال دادند . علم به خبرنگاران خارجی گفت : بزودی پانزده تن از مذهبیین اغتشاشگر محاکمه خواهند شد که ایکاش اینکار را میکردند و با اعدام این چند دستار بند که خمینی وژن در بین آنها بود ، آینده نگری کرده و موجب ویرانی ایران به دست این تازی پرستان بی وطن نمی شدند .

ایلات و عشایر که همواره حافظ ایران و ایرانی بودند ، فریب آخوند ها را خورده و عبدالله ضرغام پور رئیس ایل بوی احمدی ، علیه دولت دست به اسلحه میبرد که کشته شده و جسدش را در میدان بهبهان به نمایش میگذارند .

ساواک که متوجه خطر دستار بندان شده است ، اقدام به دستگیری آخوند شیخ بهاء الدین محلاتی ، آخوند سید مهدی دستغیب ، آخوند سید عبدالحسین دستغیب و آخوند قمی می کند .

بار دیگر دولت در مقابل فشار آخوند ها مبنی بر آزادی روح الله خمینی عقب نشینی می کند و سرلشکر پاکروان رئیس ساواک در پادگان عشرت آباد به دیدار این آخوند جنایتکار دون صفت رفته و اظهار میدارد شما آزاد هستید!!!!!! سرهنگ مولوی ، خمینی و آخوند قمی را به خانه ای در داودیه قلّهک میبرند . اینک روح الله برای مردم خرد گم کرده ما بصورت بتی در آمده بود که برای دستبوسی اش به داودیه میرفتند . اشتباه ساواک این بود که از ابتداء جلوی اینکار را نگرفت و پس از چند متوجه خطایش شد .

نهضت آزادی و پشت به وطن کرده هائی چون طالقانی و بازرگان دمی از توطئه علیه دولت و نظام دست نمی کشیدند . در شانزده آذر همان سال دادگاه ویژه شماره یک دادرسی ارتش ایندو را به ده سال حبس محکوم کرد . همراه با این دو تن ، دکتر یدالله سبحانی ، دکتر عباس شیبانی و احمد علی بابائی به شش سال حبس و مهندس عزت سبحانی ، ابوالفضل حکیمی و مهدی جعفری به چهار سال حبس انفرادی و پرویز عدالت منش به یکسال حبس تادیبی محکوم شدند.

در اسفند آن سال ، امیر اسداله علم استعفا میدهد و حسن علی منصور دبیر کل حزب ایران نوین مامور تشکیل کابینه میشود . سر لشکر پاکروان هم چنان در ریاست ساواک ابقاء میگردد .

نخست وزیر حسن علی منصور و وقایع دوران او و شرح ترور او به دست فدائیان اسلام

از ویژه گی های کابینه حسنعلی منصور که در حقیقت رخ داد فرخنده ای بود

برای اولین بار دو زن مقام مدیر کلی میگیرند . خانم غفت نخوی در وزارت آب و برق و خانم عذرا ضیائی در وزارت آبادانی و مسکن . این انتخابات به هیچ وجه خوشایند آخوند های ضد زن نبود . اظهار نظر نخست وزیر جدید ، حسنعلی منصور راجع به انگل های مفت خور اجتماع ، یعنی آخوند ها از اشتباهات بزرگ زندگی او بود . منصور گفته بود : ما معتقد هستیم که ملت و دولت ایران یک ملت و دولت مسلمان و دین اسلام یکی از مترقی ترین و بر جسته ترین ادیان جهان است !! مقام روحانیت برای ما با ارزش است و اینجانب

ماموریت دارم تا مراحم و عطوفت خاص شاهنشاه را به مقامات روحانی ابلاغ نمایم ! . در این زمان جواد صدر وزیر کشور در قیطریه پیش آخوند وژن خمینی می‌رود و از طرف شاه و دولت ، آزادی مطلق او را اعلام می‌کند . خمینی به قم باز می‌گردد و روزنامه اطلاعات در سر مقاله خود می‌نویسد : چقدر جای خوشوقتی است که جامعه روحانیت نیز اکنون با همه مردم همگام در اجرای برنامه های انقلاب شاه و مردم شده است !! . به راستی برای این خام اندیشی و سطحی نگری باید گریست .

آخوند روح الله خمینی پس از آزادی و رفتن به قم ، زمانی که استقبال مردم خرد گم کرده آن زمان را می‌بیند ، گستاخ تر شده و به مبارزه علیه شاه شکل شدیدتری می‌دهد . ضعف دولت در قالب رفتن دکتر جواد صدر وزیر کشور به قم و دیدارش با آخوند دون پایه روح الله خمینی و اظهار مراتب اخلاص و ارادت هیت دولت و شخص نخست وزیر به خمینی ، از احمقانه ترین کار هائی بود که دولت مرتکب شد . شاه فقید با بینشی که داشت قصد هلاک کردن خمینی را داشت که اطرافیان به دلانلی که خواهم گفت ، او را منصرف می‌کنند . اول ، حمایت بی قید و شرط آخوند شریعتمداری از خمینی و دادن درجه افتخاری آیت الله به دستار بند ایران بر باد ده که او را مرجع تقلید معرفی می‌کنند . دلیل بعدی شفاعت ابلهانه سر لشکر حسن پاکروان ، رئیس جدید ساواک است که از شاه می‌خواهد از هر اقدام خشونت آمیزی خود داری نماید . پاکروان به شاه می‌گوید : از بخشش خمینی فایده بیشتری خواهیم برد !! هم خشم روحانیون فرو کش خواهد کرد و هم آرامش به مملکت باز خواهد گشت .

با آزادی خمینی از پادگان حشمتیه و رفتن او به قم ساواک از قول خمینی در نشریات اعلام میدارد : من (خمینی) منبعدم سیاست دخالت نمی‌کنم و هیچ اقدامی علیه نظام نخواهم کرد . خمینی نیز در دیدار دانشجویان خرد گم کرده دانشگاه تهران که به قم و برای دیدار او رفته بودند می‌گوید : سر مقاله اطلاعات دروغ محض است . اگر مرا دار بزنند ، من نفاهم نخواهم کرد .

در جشنی که بمناسبت آزادی خمینی در قم بر پا میشود ، قطعنامه ای بشرح زیر قرائت میشود :

اجرای قوانین اسلامی بصورت کامل و مشابه صدر اسلام !! احیای تمامی سنت های اسلامی !! انحلال مجلسین !! قطع ایادی استعمار و عمال صیہونیسم . جلوگیری از ظلم و فساد !!! اجرای قانون اساسی به معنای واقعی خود، به ویژه اصل دوم متمم آن ، الغاء تصویب نامه و لوایح ضد دینی .

سئوالی در اینجا مطرح میشود : از بهار ۲۶۷۲ مادی (۱۹۶۴ میلادی) تا زمستان ۲۶۸۶ (۱۹۷۹ میلادی) ، مگر چند سال گذشته بود که مردم مسخ شده و روشنفکران پشت به وطن کرده ، خواست آنروز خمینی را از یاد ببرند که قصدش بردن کشور به صدر اسلام بود ؟ پیاده کردن قوانین کپک زده و ضد انسانی اسلام بود . به راستی این گناه حماقت آمیز قابل بخشش است ؟

در اقدامی بنیادی ، شهربانی کل کشور با صلاحدید ساواک ، قمه زنی و تعزیه خوانی و دسته راه انداختن را ممنوع می کند . تشکیل مجالس عزاداری حسین تازی موکول به کسب اجازه قبلی از شهربانی است.

در بیست و پنج اردیبهشت ۲۶۷۲ مادی (۱۹۶۴ میلادی) ، مجلس سنا قرارداد وین را به تصویب میرساند و بخش کاپیتولاسیون آنرا بکل باطل می شمارد ولی آخوند دروغگو ودغلکار از نا آگاهی مردم و سکوت روشنفکران پشت به وطن کرده سود جسته و آنرا پیراهن عثمان می کند . خمینی وژن عربده کشان میگوید : ریشه ی تمام درد های ما از آمریکا و اسرائیل است . وکلای مجلس ما آمریکائی هستند ، آمریکا تمامی آنها را خریده است .

پاکروان و ساواک ، پشیمان از نرزش خود در مقابل این دشمن قسم خورده ایران و ایرانی و با موافقت شاه فقید ، او را در سیزده آبان آن سال دستگیر کرده و به طرابوزان ترکیه تبعید می کنند . با اینکار نهنگ دریای تشیع را در تنگی زیر نظر ام آی تی (پلیس مخفی ترکیه) نگه میدارند و خواهم گفت ، چگونه بر اثر یک اشتباه بزرگ سیاسی ، این نهنگ از تنگ خارج و در دریای تشیع در عتبات عراق رها میشود .

پس از تبعید خمینی وژن به ترکیه ، ساواک اعلامیه صادر می کند که از رادیو پخش میشود : طبق اطلاع موثق و شواهد ودلائل کافی ، چون رویه آقای خمینی و تحریکات مشارالیه بر علیه ملت و امنیت و استقلال و تمامیت ارضی کشور تشخیص داده شد ، لذا از تاریخ سیزده آبان ماه از ایران تبعید گردید . سازمان اطلاعات و امنیت کشور .

مقامات ترکیه ، آخوند خمینی را به شهر پورسا در چهار صد و شصت کیلومتری آنکارا نزدیک دریای مرمره منتقل کردند .

پس از خمینی نوبت پسرش سید مصطفی بود که او نیز دستگیر و پیش پدرش فرستاده شد .

تبعید خمینی به ترکیه و ندانم کاری سران رژیم پهلوی آغاز گر توطئه بزرگی بود که زمان وقوع آن سال ۱۹۷۹ میلادی بود. پس از شکست خمینی در خرداد ماه سال ۲۶۷۱ مادی (

۱۰۶۳ میلادی) و تبعید او به ترکیه، این آخوند سفاک و حيله گر به نکته مهم و استراتژیک پی برد که بدون کمک خارجی و بدون اتکا به قدرتهای بزرگ و سرویس های جاسوسی آنها کاری از پیش نخواهد برد. بنا بر همین اصل بود که با وساطت آخوند خوئی که مرجع تقلید وقت عراق بود و روابط گرمی با سرویس های جاسوسی انگلیس داشت، ترتیب آشنائی و تماس سرویس های جاسوسی غربی با خمینی پیش آمد. پس از توافق های مقدماتی، تحت فشار همین سیستم های جاسوسی بود که خمینی را از آبگیر کوچک ترکیه به اقیانوس بزرگ تشیع عراق فرستادند. خمینی و مصطفی پسرش بمدت یکسال و ده روز در ترکیه ماندند و در این مدت فعالیت های سیاسی آنها کاملاً قطع شد. خود آنها نیز در محدودیت بودند و از ظهور در خیابان و مجامع عمومی و حتی مسجد محروم. در ترکیه آن زمان سو استفاده از لباس آخوندی کاملاً ممنوع بود. آنها کاملاً به صورت حصر خانگی بسر میبردند. در این راستا علمای قم با وساطت امام موسی صدر و سیستم های جاسوسی اشاره شده درخواست انتقال خمینی را از ترکیه به عراق مطرح ساختند و سیاست پیشه های ایرانی و ساواک بی خبر از فرق بین ترکیه و نجف با درخواست آنها موافقت کردند. بدین ترتیب اختاپوس محبوس در برکه ترکیه راه به اقیانوس نجف باز کرد. اگر دیپلماسی ایران کمی شعور سیاسی داشت نباید اجازه میداد تا خمینی از ترکیه خارج شود چه برسد که او را به نجف که نبض دنیای تشیع در آن میزد بفرستند. در تاریخ ۲۳ آبان ۲۶۷۳ مادی (۱۹۶۵ میلادی) خمینی و مصطفی وارد نجف شدند.



فرتور روز انتقال خمینی و مصطفی پسرش به عراق

خمینی در این باره گفته: «ما که از ترکیه وارد عراق شدیم، بعد هم وارد نجف، از طرف دولت عراق کراراً آمدند و اظهار داشتند که عراق مال شماست، و هر جا باشید، هر جا بخواهید، هر کاری داشته باشی انجام می دهیم !! تا دولتها تغییر کرد. یکی پس از دیگری تغییر کرد، و منتهی شد به این اواخر، که ما مقتضی دیدیم بیشتر از آن مدت در عراق فعالیت بکنیم. کم کم دولت عراق به طور تدریج در صدد جلوگیری شد.» (صحیفه خمینی، ج ۱۰، ص ۱۹۴)

طبق موافقت های بعدی ، همسرش بتول ثقفی ، دختر و دامادش فریده و آیت الله اشراقی نیز به او ملحق شدند.

خمینی از بدو ورود به نجف با ارسال نامه ها و پیک هایی به ایران، ارتباط خویش را با مخالفین شاه حفظ نموده و آنان را در هر مناسبتی به پایداری در پیگیری اهداف

قیام ۱۵ خرداد فرا می خواند. خمینی در گفتگویی با نماینده سازمان الفتح فلسطین در ۱۹ مهر ۲۶۷۶ مادی (۱۹۶۸ میلادی) دیدگاه های خویش را درباره مسائل جهان اسلام و جهاد ملت فلسطین تشریح کرد و در همین مصاحبه بر وجوب اختصاص بخشی از وجوه شرعی زکات به مجاهدان فلسطینی فتوا داد. زمانیکه اختلافات بین رژیم شاه و حزب بعث عراق بر سر مرز آبی دو کشور شدت گرفت. رژیم عراق جمع زیادی از ایرانیان مقیم این کشور را در بدترین شرایط اخراج کرد. حزب بعث بسیار کوشید تا

از دشمنی خمینی با رژیم ایران در آن شرایط بهره گیرد. چهار سال تدریس، تلاش و روشننگری خمینی توانسته بود تا حدودی فضای حوزه نجف را دگرگون سازد. اینک در سال ۲۶۷۷ مادی (۱۹۶۹ میلادی) علاوه بر مخالفین بی شمار داخل کشور مخاطبین زیادی در عراق، لبنان و دیگر بلاد اسلامی بودند که نهضت خمینی را الگوی خویش می دانستند.

استقرار در نجف ، فرصت طلایی مورد نظر خمینی را که با محدود بودن او در ترکیه در خطر فراموشی افتاده بود ، به او باز گرداند.

رژیم شاه و ساواک گرگ در بند از پا افتاده ای چون خمینی را رها کردند تا جان تازه ای بگیرد و خود را باز یابد . کاری که سیاست پیشه های ایرانی کردند. در نجف بود که خمینی دکترین خود را تحت نام ولایت فقیه نوشت . همه چیز در روی زمین متعلق به خداست و حکومت یا ولایت فقیه از آن نمایندگان خدا یعنی پیامبر و امامان می باشد. البته ولایت فقیه خمینی کپی شده نوشته های آخوند کاشف الغطاء است.



خمینی در نجف



روز اول بهمن ۲۶۷۲ مادی (۱۹۶۵ میلادی) ، شاهد رخدادی غم انگیز هستیم . ساعت ده صبح ، نخست وزیر حسن علی منصور هنگام پیاده شدن از اتوموبیل در جلوی در ورودی مجلی شورای ملی هدف گلوله قرار میگیرد . ضاربین او چه کسانی بودند ، خواهم گفت .



حسنعلی منصور ، نخست وزیر

هیئت متلفه اسلامی گروهی بود که در زمان شاه فقید مشغول مبارزه با حکومت شاه بود و شامل سه هیئت مذهبی متحد بودند که بصورت مسلحانه و غیر مسلحانه فعالیت داشتند و معروفترین اقدام آنها ترور حسنعلی منصور وزیر شاه بود. این گروه عقاید خود را از انجمن حجتیه که تشکیلاتی بود که برای مبارزه با بهائیت و زمینه سازی برای فراهم کردن ظهور امام زمان بود گرفته و شکل داده بودند .

هسته اولیه این گروه را افرادی مانند صادق امانی، صادق اسلامی، حسین رحمانی، مهدی بهادران، هاشم امانی، لاجوردی، احمد قدیریان، مهدی شفیق، عسگر اولادی، مهدی عراقی، میرمحمد صادق و ابوالفضل توکلی تشکیل داده بودند.

این گروه در شکل گیری پانزده خرداد و بلوای خمینی نیز نقش داشته و بعد از این تاریخ به این نتیجه رسیدند که مبارزه سیاسی با رژیم شاه بی فایده است و وارد فاز مسلحانه شدند.

در اول بهمن آن سال ، محمد بخارایی جوان هفده ساله ای از نزدیکان مجتبی نواب صفوی ، رهبر گروه تروریستی فدائیان اسلام ، حسنعلی منصور را در مقابل مجلس شورای ملی ترور کرد. هنگامی که ماشین منصور در برابر مجلس توقف کرد بخارایی با نامه ای به طرف حسنعلی منصور می دود و اسلحه را از زیر نامه در آورده و پنج تیر به طرف حسنعلی منصور شلیک می کند. بخارایی هنگام فرار در مقابل مسجد سپهسالار توسط ماموران دستگیر می شود. منصور بعد از شش روز در هفتم آبان در بیمارستان پارس تهران

جانش را از دست می دهد و در آرامگاه رضا شاه دفن می شود که بعد از انقلاب قبر وی نیز همراه بقیه افرادی که آنجا دفن شده بودند به دستور خلخالی تخریب می شود.

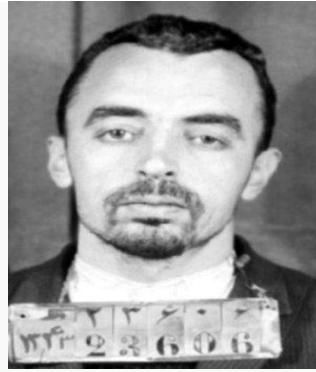


عاملین ترور نخست وزیر : محمد بخارایی ، صادق امانی ، مرتضی نیک نژاد و رضا هرندی که تمامی تیرباران شدند.

حبیب الله عسکراولادی نیز پس از تحمل سیزده سال حبس در فتنه خمینی آزاد میشود . این جنایتکار بعد ها در رژیم آخوندی خود را کاندید پست رئیس جمهوری می کند .



فرتور مربوط به دادگاه اعضای هیئت مؤتلفه اسلامی . عسکر اولادی در ردیف دوم نفر وسط دیده می شود.



حبیب الله عسگر اولادی

اجداد عسگر اولادی یهودیان ثروتمندی از دماوند بوده اند که در زمان ناصر الدین شاه به اسلام گرویده بودند و به همین خاطر اسم فامیل وی عسکراولادی تازه مسلمان بود . وی خودش همیشه از پرداختن به این موضوع امتناع می ورزید
عسگر اولادی در زمان شاه نیز از تمکن مالی زیادی برخوردار بود و همزمان با تحصیل در حوزه در بازار مشغول آهن فروشی بود و به عقاید حجتیه علاقه مند شده بود .

عسگر اولادی در گفت وگویی درباره اتهامات خود در مورد ترور منصور گفته است: اتهام بنده در پرونده اعدام انقلابی حسنعلی منصور سه مورد بود. مورد اول نمایندگی وجوهات آیت الله خمینی بود که نزد من بود . اتهام دوم این بود که شهید صادق امانی و یارانش از من خواسته بودند که از امام فتوا بگیرم ؛ چون از آیت الله میلانی، آیت الله مطهری و آیت الله فومنی فتوای اعدام را گرفته بودند. اتهام سوم هم این بود که چمدان حاوی اسلحه و نارنجک را به امانت از شهید امانی و شهید عراقی گرفته بودم که به منزل خواهرم فرستاده بودم. این سه اتهام باعث شد که برای من درخواست اعدام کنند و در نهایت به حبس ابد محکوم شوم.

بعد از انقلاب نیز عسگر اولادی رهبری تشکیلات را بر عهده گرفت و وارد فعالیت های گسترده مالی شد و تقریبا کنترل بازار تهران را در دست گرفت و در چهارمین دوره انتخابات ریاست جمهوری بعنوان کاندید شرکت کرد و در دوره اول دولت میرحسین موسوی بعنوان وزیر بازرگانی منصوب شد. ثروت او را تا مبلغ چهار صد میلیون دلار ارزیابی می کنند در حالی که برادرش اسدالله عسکراولادی ثروتی بسیار زیادتر از برادرش دارد.

کاندیداهای انتخابات



سید محمود کاشانی



حبیب‌الله عسگر اولادی



آیت الله سید علی خامنه ای

کاندیداهای چهارمین دوره انتخابات ریاست جمهوری : آخوند سید علی خامنه ای ، حبیب الله عسگر اولادی و سید محمود کاشانی.



هیئت متلفه بعد از فتنه ی خمینی ، جزو گروه های اصول گرا به شمار می رفت که در انتخابات ریاست جمهوری سال هفتاد و شش از علی اکبر ناطق نوری، در انتخابات ریاست جمهوری سال هشتاد و چهار از علی لاریجانی، در انتخابات ریاست جمهوری سال هشتاد و هشت از محمود احمدی نژاد و در انتخابات ریاست جمهوری ایران نود و دو از علی اکبر ولایتی حمایت کرد.

در زمان فتنه خمینی ، تمام آتش سوزی های سینما ها ، بانکها ، کاباره ها و مراکز دولتی به دستور هیت موتلفه اسلامی توسط گروه های تروریستی توحیدی صورت پذیرفت که یک فقره آن فاجعه سینما رکس آبادان بود که در آن رابط هیت موتلفه اسلامی با گروه توحیدی شهاب ، آخوند جنایتکار سید علی خامنه ای بود .

اسدالله بادامچیان ، قائم مقام حزب موتلفه اسلامی به مجری تلویزیونی شبکه یک صدا و سیما میگوید : پس از قضایای پانزده خرداد به این نتیجه رسیدیم که برای مبارزه با نظام شاه باید مسلحانه عمل کرد . ما توانستیم هفت قبضه سلاح کمری با فشنگ تهیه کنیم . یکی از این اسلحه ها که حسنعلی منصور را به قتل رساند ، توسط آقای هاشمی رفسنجانی داده شده بود و قرار ما این بود تا ایشان زنده هستند این راز بر ملا نشود . ایشان این اسلحه را دادند . با به قتل رسیدن حسنعلی منصور توسط تروریست های اسلامی ، امیر عباس هویدا وزیر دارائی ، مامور تشکیل کابینه شد . در پست وزیر اطلاعات ، سر لشکر پاکروان ابقاء شد ، هرچند ریاست ساواک به سپهبد نعمت الله نصیری سپرده شد .

شاهنشاه کارخانه اتوموبیل سازی ایران ناسیونال را افتتاح می کند

در ۲۸ اسفند سال ۲۶۷۱ مادی (۱۹۶۴ میلادی) کارخانه اتوموبیل سازی ایران ناسیونال توسط محمد رضا شاه پهلوی افتتاح شد. در ابتداء تولید این کارخانه اتوبوس بود و روزانه چهار دستگاه اتوبوس ساخته میشد. ایران ناسیونال را به عنوان مادر پیکان می شناسند . این شرکت در ابتداء با سرمایه ده میلیون تومان در خیابان اکباتان تهران تاسیس شد .



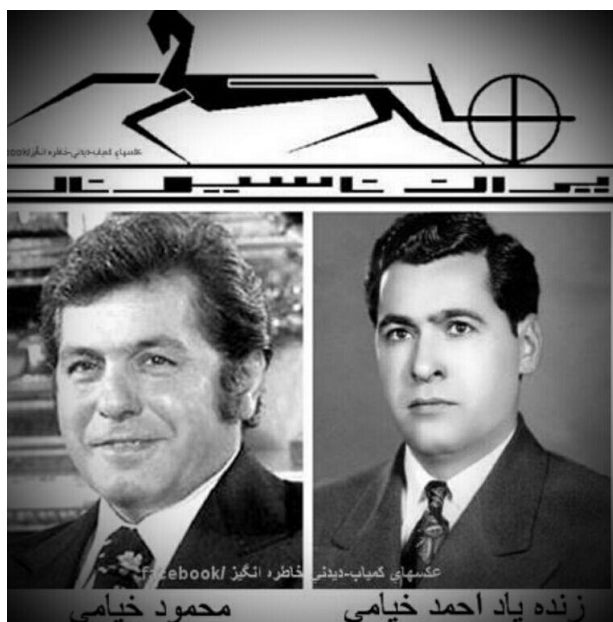


مقارن ساعت ۱۰:۳۰ دقیقه صبح روز شنبه بیست و سوم اردیبهشت ماه ۲۶۷۵ مادی (۱۹۶۷ میلادی) ، ۵۷ سال پیش قسمت سواری سازی کارخانجات ایران ناسیونال رسماً توسط شاهنشاه آریامهر افتتاح شد.

نخستین خودروی سواری ساخت داخل که کلید آن در یکی از جلسات پنجشنبه ای زده شد که علینقی عالیخانی، وزیر اقتصاد با مشاورانش برگزار می کرد. هرچند که در آن جلسه اشاره مستقیمی به کارخانه تولید خودروی سواری در ایران نشد اما در نهایت خروجی آن نشست سرنوشت ساز، هموار کردن مسیری بود که به تولید خودروی پیکان در ایران منتهی شد. یکی از تصمیمات مهم برآمده از آن جلسه حمایت از سرمایه گذاران و جلوگیری از مونتاژ بود که طبق آن بنا شد، هر کارخانه تولیدی هنگام تقاضای پروانه ساخت باید برنامه زمانی برای ساخت کامل کالای تولیدی خود در ایران ارائه دهد و در اولین سال هم حداقل ۲۰ درصد از قطعات خود را در ایران بسازد

رضا نیازمند، معاون وزیر اقتصاد در خاطراتش درباره این تصمیم می نویسد: مهم ترین صنعت در آن روزها تاسیس کارخانه اتومبیل سازی بود که در مورد آن قرار شد پروانه به کسی داده شود که از سال اول بدنه اتومبیل را در ایران بسازد. چند روز پس از اتخاذ این تصمیم آن گونه که نیازمند در خاطرات خود بیان می کند، شخصی آلمانی به دفترش آمده و تقاضای پروانه ساخت اتومبیل مرسدس بنز مشهورترین اتومبیل آن روزها را می کند. نیازمند از او می خواهد که برنامه ساخت آن را برایش بیاورد و از سال اول هم بدنه آن در

داخل ایران ساخته شود؛ خواسته‌ای که طرف خارجی را متعجب می‌کند و موجب کنایه او به نیازمند می‌شود: تکنولوژی در ایران طوری عقب مانده است که تا ۱۵ سال دیگر حتی علامت ستاره مرسدس را هم در ایران نمی‌توان ساخت. نیازمند نیز با اعتمادبه‌نفس تمام پاسخ می‌دهد: با کمال معذرت ما هم به شما پروانه نمی‌دهیم و این آلمانی دست خالی به کشورش باز نمی‌گردد. دست رد معاون وزیر اقتصاد بر سینه نماینده مرسدس بنز آلمان ظاهراً به گوش شاه می‌رسد و شاه در یکی از جلسات سه‌شنبه خود با عالی‌خانی پیام اولتیماتومی را برای نیازمند می‌فرستد: «نیازمند ۶ ماه مهلت دارد که اتومبیل‌سازی را در ایران راه بیندازد و الا باید برود. معاون وزیر اقتصاد، پس از این تهدید هر چند می‌تواند شخصی (علی‌اصغر قندچی) را پیدا کند که با ساخت اتاق جیب او را از این تنگنا خارج سازد اما افق‌های دور دست‌تری را می‌بیند؛ او سخت درس‌د تاسیس کارخانه اتومبیل‌سازی در ایران است. در همین اثنا و درست در جایی که باید، سر و کله جوانی در دفترش پیدا می‌شود که از او تقاضای پروانه ساخت اتومبیل سواری می‌کند و نیازمند که مترصد چنین فرصتی است با آغوش باز تقاضای او را می‌پذیرد: نام او احمد خیامی بود. گفت ما دو برادر هستیم که در مشهد یک گاراژ بزرگ داریم و انواع کارهای اتومبیل را انجام می‌دهیم. گفت برادرم از من جوان‌تر و ماهرتر است. گفتم چقدر پول دارید؟ گفت دو میلیون تومان هم پول داریم. گفتم این مبلغ بسیار کم است ولی اگر مشکلات دیگر را حل کنید من به بانک توسعه صنعتی و معدنی توصیه می‌کنم که به شما وام دهد.



نیازمند، خیامی را برای دریافت اساسنامه تاسیس شرکتی که بتواند خرید و فروش سهام کند، نزد دکتر یگانه معاون اقتصادی وزارت اقتصاد می‌فرستد. پس از ثبت شرکت توسط خیامی، معاون وزیر اقتصاد که به گفته خود روز و شب در فکر ساخت اتومبیل بود، در روزنامه می‌خواند که کارخانه اتومبیل‌سازی آلمانی به نام دکاو ورشکست شده و می‌خواهد کارخانه خود را بفروشد. فوراً به خیامی تلفن می‌کند و از او می‌خواهد برای خرید کارخانه ورشکسته به آلمان برود. خیامی به آلمان می‌رود و پس از گذشت ۲۰ روز با یک قرارداد ساخت نزد نیازمند بازمی‌گردد. معاون وزیر اقتصاد حالا خیامی را با در دست داشتن این قرارداد، برای مذاکره و جلب نظر ایتالیایی‌ها برای ساخت فیات به ایتالیا می‌فرستد (که ظاهراً مذاکرات با ایتالیایی‌ها به جایی نمی‌رسد). پس از ایتالیا گام آخر در جهت ساخت نخستین خودروی سواری در ایران فرستادن خیامی به انگلستان توسط نیازمند و با هدف انعقاد قرارداد ساخت با کارخانه «روتس»، مالک شرکت تالبوت و مشهورترین سازنده موتور اتومبیل است. «خیامی رفت و به زودی با خوشحالی برگشت با یک قرارداد بسیار جالب که قرار شده بود کارخانه روتس قسمتی از سرمایه را به صورت وام به خیامی بدهد و مهندس متخصص به ایران بفرستد که در ساخت کارخانه به خیامی کمک کند. علاوه بر آن قرار بود پول قطعات ارسالی برای ساخت کارخانه با اقساط درازمدت از طرف خیامی به کارخانه روتس پرداخت شود. بدین ترتیب کارخانه اتومبیلی به نام پیکان در ایران ساخته شد.

احمد خیامی، جوانی که در آن بزنگاه تاریخی به دفتر نیازمند رفت و تقاضای پروانه ساخت اتومبیل سواری کرد، در سال ۲۶۳۲ مادی (۱۹۲۴ میلادی) در مشهد به دنیا آمد. در دوران مدرسه وقتی که می‌خواست بنا به توصیه پدرش سید علی‌اکبر خیامی تمام هم و غم خود را مصروف درس و مشق کند، به دلیل اشغال شمال ایران و از جمله مشهد توسط سربازان بلشویک، از این هدف بازماند؛ چراکه در شرایط جنگ و ناامنی شمال ایران، وضعیت اسفناکی در مشهد به وجود آمده بود، سربازان بلشویک نیز گاراژ و ماشین‌های سید علی‌اکبر، پدر احمد خیامی را مصادره کردند؛ بنابراین احمد از همان کودکی مجبور به کار کردن شد تا برای گذران زندگی به خانواده کمک کند. او به محض اینکه از مدرسه بیرون می‌آمد، لنگی در دست می‌گرفت و به شست‌وشوی اتومبیل‌هایی که در کوچه و خیابان بود می‌پرداخت.

عشق و استعداد او به اتوموبیل از همین مقطع نمایان شد؛ شوقی که رفته‌رفته در وجود او شعله‌ورتر می‌شد و افق‌های روشنی را در پیش چشمش قرار می‌داد. کمی که بزرگتر شد با پولی که پس‌انداز کرده بود یک دوچرخه خرید و به تعمیرکار دوره‌گرد خودروهای مشهد تبدیل شد

کلید روزهای روشن زندگی احمد خیامی از نقطه‌ای زده شد که بلشویک‌ها عقب‌نشینی کردند و هر چند که کامیون‌های پدر را با خود بردند اما گاراژ را به حال خود رها کردند. او که حالا تقریباً به یک تعمیرکار اتومبیل حرفه‌ای تبدیل شده بود، گاراژ پدر را به محلی برای کرایه دوچرخه و موتور تبدیل کرد. گاهی نیز اتومبیل‌های افرادی را که از نمایندگی‌های تهران خریداری می‌کردند به مشهد می‌برد. همین رفت‌وآمدها موجب آشنایی او با فریدون سودآور نماینده اتومبیل‌ها و اتوبوس‌های مرسدس بنز و سازنده کامیون خاور شد؛ آشنایی که به همکاری ختم گردید و در نهایت احمد را به محیطی کشاند که در آن مجال مانور بیشتری بر روی استعداد خود داشت. او در سن ۲۵ سالگی گاراژ مشهد را به برادر کوچکتر خود محمود سپرد و برای تحقق آرمان‌هایش راهی تهران شد

احمد خیامی کار خود را در تهران با اجاره مغازه کوچکی برای فروش قطعات یدکی در خیابان اکباتان آغاز کرد و برای اینکه جز از برادران نمازی (نمایندگی فیات) و فریدون سودآور که با او آشنایی داشتند نمی‌توانست جنس امانی بگیرد با زیرکی تمام بر سر در مغازه تازه‌تاسیس خود تابلوی فروشگاه تضامنی برادران خیامی را نصب کرد؛ تابلویی که قید واژه تضامنی در آن به فروشنده‌های دیگر هم اطمینان می‌داد که برای وصول مطالبات خود به خیامی اعتماد کنند. شرکت تضامنی برادران خیامی بسیار زودتر از انتظار و بسیار بیشتر از آنچه فکر می‌شد با استقبال روبه‌رو شد به طوری که ابتدا مغازه‌های اطراف و اتاق‌های طبقات بالای ساختمان را اجاره کرد و بعد از مدتی همه آن را خریداری نمود

کسب و کار خیامی رونق زیادی گرفته بود اما او به افقی وسیع‌تر می‌اندیشید؛ بنابراین تصمیم به ساخت اتاق اتوبوس گرفت، کاری که از مدت‌ها پیش آرزویش را داشت. با همین هدف قطعه زمینی در جاده کرج بین جاده مخصوص و اتوبان کرج به قیمت متری یک

تومان خریداری کرد و سالن بزرگی در آن ساخت. با پشتکار خیامی کارخانه ساخت اتاق اتوبوس بالاخره به اتمام رسید و وی کار خود را آغاز کرد؛ کارخانه کم‌کم با تولید اتاق‌های جدید اتوبوس که از اتاق‌های قدیمی بسیار راحت‌تر بود به شهرت رسید و نام او نه تنها به

واسطه تولیدات خلاقانه‌اش که به دلیل رسیدگی به وضع کارگران، مثل ارائه ناهار رایگان به آن‌ها، تامین وسیله ایاب و ذهاب و مهم‌تر از همه ساخت خانه در محله نیروی هوایی تهران برای آن‌ها بر سر زبان‌ها افتاد.

آرزوهای بزرگ احمد اما در همین‌جا پایان نیافت، پس از اینکه خاطرش از جانب آسایش کارگران آسوده شد، برادر خود محمود به همراه چند نفر از پرسنل زبده گاراژ مشهد را به تهران آورد تا بخشی از کارها را به او واگذار کند و با خیال راحت به سراغ بزرگترین آرزویش یعنی مونتاژ و ساخت اتومبیل سواری برود. گام نخست را در این راه با پیشنهاد شراکت به فریدون سودآور برای مونتاژ اتومبیل مرسدس بنز برداشت؛ پیشنهادی که با مخالفت سودآور مواجه شد، استدلال او این بود که این کار به صرفه نیست

خیامی «بارها و بارها شرح زندگی و کار هنری فورد سازنده اتومبیل‌های فورد را خوانده بود و همواره با عشق و علاقه از پشتکار او صحبت می‌کرد و اغلب نزد همه عنوان می‌کرد مگر چه چیزی از فورد کم دارد که نتواند یک اتومبیل سواری در ایران

بسازد. پس برای کسب تجربه راهی چند کشور اروپایی و آمریکا شد. او در این سفر از کارخانه‌هایی چون فیات در ایتالیا و فورد در اسپانیا که اتومبیل کوچکی به نام «فی‌یتسا» تولید می‌کرد دیدن کرد و به کارخانه‌هایی چون فولکس واگن، مرسدس بنز، دکا، پژو، روتس، ساپ و ولوو در آلمان، فرانسه، انگلستان، سوئد و آمریکا سر کشید. هر چند در این میان خودروی «فی‌یتسا» ساخت کارخانه فورد نظر او را بیش از همه جلب کرد اما در بازگشت و در کمال تعجب مهندسانی که در جلسه‌ای برای رایزنی در این زمینه شرکت کرده بودند گفت که قصد دارد اتومبیل «آرو» از محصولات کارخانه «روتس» انگلستان را مونتاژ کند؛ کارخانه‌ای که سازنده اتومبیل‌های هیلمن، آرو، اونجرو، جگوار و تقریباً در آن زمان رو به ورشکستگی بود. عده‌ای اعتقاد داشتند انگلستان با راه‌هایی که به آن روش‌های انگلیسی نام می‌دهند سبب شد تا شرکت تالبوت جای شرکت‌های آلمانی و فرانسوی را بگیرد.

یکی از دوستان نزدیک خیامی از او می‌پرسد: «مگر خودت نگفتی روتس یک کارخانه ورشکسته است پس این انتخاب چه معنی دارد؟ خیامی با چهره‌ای ناراحت پاسخ می‌دهد: در زندگی انسان همیشه مختار نیست هر کاری را که مطابق میل و سلیقه‌اش است انجام دهد، و بعد بلافاصله با اعتمادبنفس اضافه می‌کند: اما خواهی دید که من این مدل ورشکسته را به یکی از معتبرترین اتومبیل‌های جهان تبدیل می‌کنم

هرچند که شرح سفرهای خارجی خیامی برای بازدید از کارخانه‌های خودروسازی در کتاب «کارآفرینی به شیوه برادران خیامی» با آنچه نیازمند می‌گوید کمی متفاوت است؛ اما به هر روی جمله نخست خیامی به دوستش که می‌گوید «انسان همیشه مختار نیست»، نشان می‌دهد در فرایند تاسیس «ایران ناسیونال» رد پای نیازمند در تصمیمات خیامی بسیار پررنگ بوده است

ایران ناسیونال نامی بود که احمد خیامی برای شرکت خودروسازی‌اش در نظر گرفت؛ با آرمی با علامت گردونه‌ای باستانی که به وسیله اسبی کشیده می‌شد. برای پی بردن به فلسفه انتخاب این نام باید نگاهی به تاریخچه سیاسی زندگی خیامی انداخت؛ زندگی او در برهه بعد از شهریور ۲۰ تا قیام ۲۸ مرداد ۳۲ با سیاست گره خورده بود. او با تمایلاتی ملی‌گرایانه به شعبه مشهد حزب «ایران» پیوست و «چون جوان ورزشکار و قوی‌جثه‌ای بود بارها او را در صف اول مبارزه میان احزاب و گاه زدوخوردهای گروه‌های مختلف سیاسی می‌شد دید.

اما این فعالیت‌ها تنها تا ۲۸ مرداد ادامه یافت و پس از آنکه فضا بسته شد و بسیاری از اعضای حزب ایران محکوم و زندانی شدند، احمد نیز در حالی که تمایلات ملی‌گرایانه‌اش را حفظ کرد اما به کلی از سیاست فاصله گرفت. از همین رو زمانی که برای کارخانه‌اش به دنبال نامی مناسب می‌گشت «ایران ناسیونال» را برگزید: ایران به سبب حزب ایران و ناسیونال به معنای ملی و به سبب عضویتش در جبهه ملی

برای مارک اتوموبیل نیز از آنجا که قرار بود خودروی «آرو» شرکت روتس در ایران تولید شود، احمد خیامی نامی را برگزید که هم فارسی و هم به همان معنای آرو باشد. واژه آرو در فارسی به معنای تیر، خدنگ و پیکان است که از میان این سه، گزینه آخر بیش از همه نظر احمد را به خود جلب کرد و «پیکان» شد نام نخستین خودروی سواری ایرانی

سرانجام در ۲۳ اردیبهشت ۲۶۷۵ مادی (۱۹۶۷ میلادی)، آرزوی بزرگ احمد خیامی محقق و کارخانه ایران ناسیونال افتتاح شد؛ فردای آن روز، روزنامه کیهان نیمی از صفحه نخست خود را به این آگهی اختصاص داده بود که نوید عظیم‌ترین برنامه تلویزیونی در ساعت ۸:۳۰ دقیقه شب و در سه کانال ۷، ۹ و ۱۳ تلویزیون ملی بود و در آن وعده نمایش جشنی را به افتخار پیروزی کارگران ایرانی در ساخت اتومبیل پیکان می‌داد، به همراه یک

قرعه‌کشی بزرگ بی‌سابقه که «همه هموطنان در آن شرکت خواهند داشت». جایزه تعیین‌شده ۳ دستگاه اتومبیل پیکان بود

کیهان در صفحه ۹ همان شماره گزارشی مفصل از مراسم افتتاحیه با حضور محمدرضا شاه پهلوی و علیاحضرت فرح آورده بود. افتتاح نخستین کارخانه اتومبیل سواری در ایران آن‌قدر مهم و هیجان‌انگیز بود که به گزارش کیهان در مراسم افتتاح آن علاوه بر شاه و ملکه، هویدا نخست‌وزیر، روسای مجالس سنا و شورای ملی، وزیر دربار شاهنشاهی، وزیر اقتصاد و چند تن دیگر از وزیران کابینه، شهردار پایتخت، روسای سازمان‌های اقتصادی کشور، گروهی از روسای بانک‌ها و شخصیت‌های مختلف اقتصادی و بازرگانی حضور پیدا کردند

نیازمند در خاطرات خود درباره روز افتتاح کارخانه ایران ناسیونال این‌گونه می‌نویسد: «خیامی سه عدد از اتومبیل‌ها را گذاشته بود در سطحی بالاتر از زمین. اتومبیل‌ها با نورافکن می‌چرخیدند و زیبایی اتومبیل ساخت ایران را نشان می‌داد. یاد آن آلمانی افتادم که می‌گفت ایران نمی‌تواند تا ۱۵ سال دیگر حتی این ستاره اتومبیل بنز را هم بسازد

شاه فقید در سخنرانی خود در مراسم افتتاحیه، آغاز این صنعت در ایران را در ادامه حرکت رو به جلوی صنعتی کشور خواند: «امروز از دیدن این کارخانه که به همت ایرانی و با کوشش خستگی‌ناپذیر و علاقه‌ای که در کار شما کارگرا برای به ثمر رساندن نقشه ایجاد صنعت اتومبیل و اتومبیل‌سازی در ایران به دست آمده است، خود شما به اندازه من خوشوقت و احساس غرور و شادی می‌کنید. اگر به خاطر داشته باشید تا چند سال پیش امکانات صنعتی ما بسیار محدود بود، دکان‌های کوچکی که احیاناً لوله‌نگی حلبی با شیروانی‌ها را می‌توانستند بسازند امروز از آن شیروانی‌هایی که با ورقه‌های حلبی می‌ساختند، کار ما به پرس کردن بدنه‌های ماشین و پرس‌های ۱۴۰۰ تنی رسیده است. این مدت زمانی طولانی نبوده و این خود نشانه نبوغ، ابتکار و استعداد ایرانی را به خوبی مبرهن و واضح می‌نماید. کارگر ایرانی موفق به نشان دادن این استعداد بوده است... در اجتماع این مملکت در حال و به خصوص در آینده وظیفه بسیار خطیری را به عهده دارد. با همین بازدید این کارخانه می‌بینیم که امکان صنعتی شدن این مملکت تا چه حدی آسان و فراهم است... آینده یک مملکت مترقی و پیشرو بستگی به میزان صنعتی شدن آن دارد. ما برای ایجاد کار برای پیشرفت جامعه، برای ترقی، برای به دست آوردن سطح زندگی بالاتری مسلماً برنامه صنعتی کردن مملکت را قویاً در آتیه دنبال خواهیم کرد. این موسسه

باید به حداکثر تکمیل بشود. موسسات از قبیل این باید به تعداد بیشتری در مملکت زیاد بشود. کارگرهایی مثل شما زحمتکش با استعداد روز به روز در مملکت باید بیشتر بشوند

عالیخانی، وزیر اقتصاد نیز تاسیس این کارخانه را نتیجه انقلاب سفید خواند و آماری از توان تولید روزانه آن ارائه داد: «موسسه‌ای که امروز به قدوم شاهنشاه آریامهر مباحی شده نتیجه مستقیم انقلاب پرخیز و ثمری است که به ابتکار و تحت عنایات مستمر شاهنشاه به تدریج قیافه عمومی کشور را از ریشه تغییر می‌دهد. اینک روزانه ده دستگاه اتوموبیل سواری و هفت دستگاه اتوبوس و وسائط نقلیه دیگر در کارخانه ایران ناسیونال ساخته می‌شود و این ظرفیت در مورد اتومبیل سواری تا دو ماه دیگر به روزی بیست دستگاه و در مورد سایر وسائط نقلیه تا پایان سال جاری به روزی چهار دستگاه خواهد رسید

خیامی هم در سخنان خود پس از خوشامدگویی به شاه اظهار داشت: «... این نخستین گام اساسی در راه صنایع اتومبیل‌سازی کشور است. این خدمتگزار، نه تنها امیدوار است بلکه ایمان راسخ دارد در آینده نزدیک، میهن ما در این صنعت که مادر بسیاری از صنایع دیگر است مقامی را که شایسته ایران است در جهان احراز خواهد نمود... هدف ساخت حداقل ۹۰ درصد یک خودرو است. برای رسیدن به این هدف قسمت عمده سرمایه‌گذاری لازم انجام شده است و ما برای انجام بقیه آن فقط مقداری وقت لازم داریم... آنچه تاکنون بر حسب وظیفه ملی انجام داده‌ایم بسیار ناچیز و کوچک است. هدف ما این است که ضمن تامین رفاه و آسایش بیشتر برای همکاران کارگر، با ساخت تمام قسمت‌های اتومبیل و ایجاد صنایع بزرگتر قسمتی از دین خود را به میهن عزیز ادا نموده و نشان دهیم که لیاقت پیشرفت داریم. از خدای بزرگ مسئلت می‌نماییم ما را خجل‌زده نکند. پاینده باد ایران

سال ۲۶۷۸ مادی (۱۹۷۰ میلادی) ترانه «تولد تولد» توسط انوشیروان روحانی برای جشن روز رونمایی از پیکان آن سال ساخته شد. بعدها این ترانه به آهنگ ثابت همه جشن تولدها تبدیل و همچون پیکان بخش جدانشدنی زندگی ایرانیان گشت.

از آن سال تا پیروزی فتنه خمینی پیکان در مدل‌های مختلف کار، لوکس، جوانان، استیشن و وانت و اتوبوس در مدل‌های اتوبوس ۳۰۲ شهری، بیابانی و سوپرلوکس و مینی‌بوس و آمبولانس تولید شد. تولید از سال آن سال شروع و سرانجام پیش از اشغال ایران توسط تازی پرستان حدود ۹۸ هزار دستگاه پیکان تولید گردید.

هرچند که اقتصاد ایران در زمان تولد پیکان در قله رشد خود قرار داشت، اما نمای کلی جامعه نوین نبود؛ مردم بیشتر به دو دسته متمکن و فقیر تقسیم می‌شدند و طبقه متوسط به معنای امروزه وجود نداشت؛ بنابراین تا پیش از ورود پیکان به زندگی مردم ایران تنها طبقات مرفه خودروی سواری داشتند که از نمایندگی‌های شرکت‌های مختلف خارجی در ایران چون بیوک، کرایسلر، کادیلاک و جاگوار خریداری می‌کردند. با ورود پیکان اما طبقات فقیر جامعه نیز امکان خرید خودروی سواری را پیدا کردند و این‌گونه پیکان به صورت تمام‌قد به متن زندگی ایرانی‌ها وارد شد و زندگی بخش اعظمی از جامعه را به هم نزدیک کرد؛ وجه مشترکی که عباس کاظمی در کتاب امر روزمره در جامعه پساانقلابی در توضیح آن از اصطلاح «وحدت پیکانی» استفاده می‌کند و این ماشین را نشانه جامعه‌ای یکدست می‌داند زیرا به زعم وی طبقه متوسطی که صرفاً می‌توانست پیکان سوار شود همان طبقه مستضعف، فاقد ذائقه و بدون حق انتخاب بود. هیچگاه کلام زنده یاد یاد امیر عباس هویدا را فراموش نمی‌کنم که برای برخورداری تمام اقشار جامعه آرزو داشت: روزی فرا برسد که تمام ایرانیان صاحب اتوموبیل پیکان شوند.

ضعف حسن علی منصور نخست وزیر در مقابل آخوند خمینی و پیامد های آن

اول فروردین سال ۲۶۷۲ مادی (۱۹۶۴ میلادی) با انتصاب حسن علی منصور به نخست وزیری تغییرات وسیعی در سطح کشور داده شد و نزدیک به ۳۰۰ حکم و فرمان جدید صادر شد. برای اولین بار دو بانو به مقام مدیر کلی رسیدند. خانم عفت نخوی در وزارت آب و برق و خانم عذرا ضیائی در وزارت آبادانی و مسکن. خام اندیشی حسن علی منصور و به عبارتی دیگر سیاست او در قبال دستار بندان فاجعه بار بود. در ۱۶ فروردین ایشان اظهار داشتند: ما معتقدیم که ملت و دولت ایران یک ملت و دولت مسلمان و دین اسلام یکی از مترقی ترین و برجسته ترین دین جهان است!! مقام روحانیت برای ما با ارزش است!

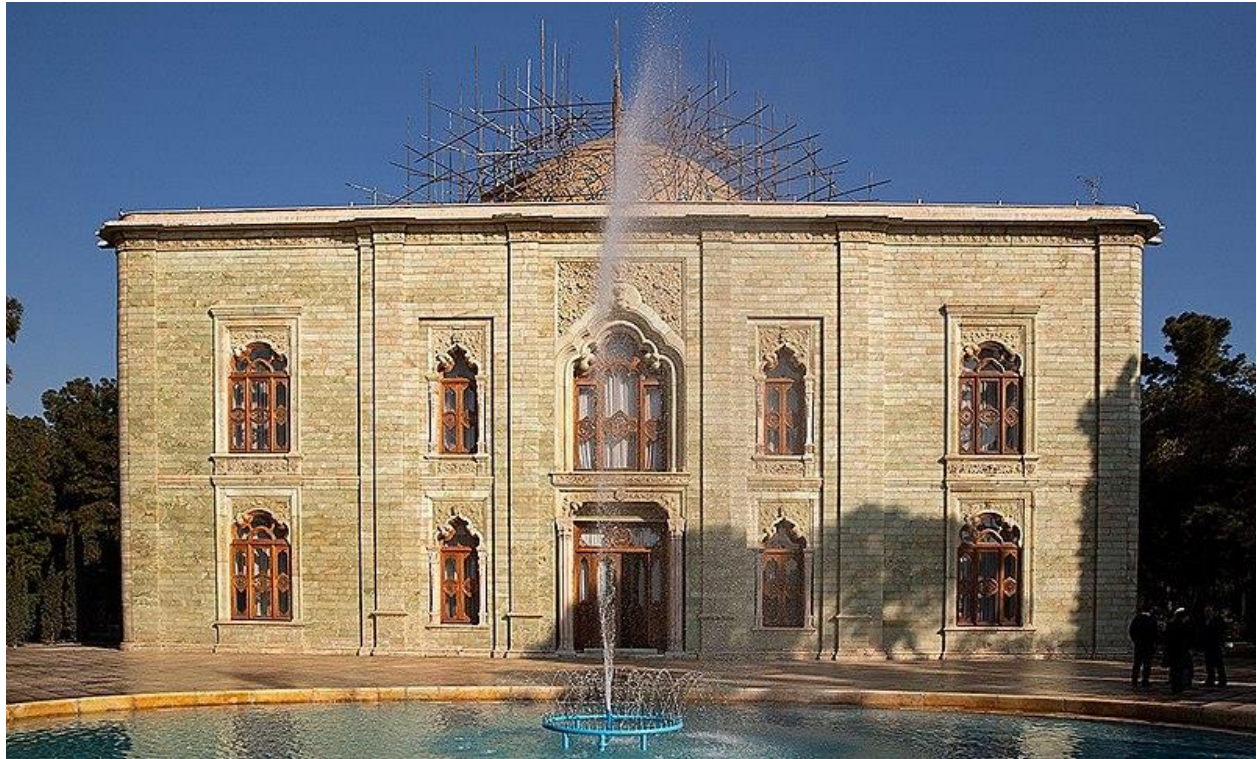
اینجانب ماموریت دارم تا مراحم و عطوفت خاص شاهنشاه را به مقامات روحانی ابلاغ نمایم! در این زمان جواد صدر وزیر کشور به قیصریه رفته و از طرف شاه، آزادی مطلق آخوند خمینی را شادباش میگوید!! خمینی هم همان روز عازم قم میشود. روزنامه اطلاعات و نویسنده خام اندیش آن می نویسد: چقدر جای خوشوقتی است که جامعه روحانیت اکنون

با مردم و در کنار مردم گام برداشته و در اجرای برنامه های انقلاب شاه و مردم شریک شده است !! مردم خرد گم کرده قم به مناسبت آمدن آخوند خمینی شهر را آذین بسته و چراغانی می کنند. وزیر کشور ، جواد صدر به قم میرود تا رشوه دولت به آخوند وژن خمینی را چرب تر کند. او مراتب اخلاص نخست وزیر را به ایشان با آب و تاب تعریف می کند . خمینی مقاله روزنامه اطلاعات را مضحک دانسته و میگوید : اگر مرا دار بزنند در اجرای برنامه انقلاب شاه و مردم شریک نخواهم شد. خمینی در همان زمان خواهان اجرای قوانین صدر اسلام ، انحلال مجلسین ، قطع رابطه با اسرائیل ، الغاء تصویب نامه و لوایح ضد دینی و عدم مشارکت زنان در رای دادن میشود. او مدیر کلی دو زن را برخلاف شرع مقدس اسلام میداند !! دولت کرسی ریاست مجلس سنا را به شریف امامی و نیابت آنرا به عباس مسعودی و دکتر سجادی میدهد. روزنامه های مصری به طرفداری از آخوند خمینی تحریکات شدیدی را علیه شاه و ایران آغاز کردند. در ۱۰ اردیبهشت علیرغم مخالفت های شدید دستار بندان قانون مربوط به شرکت بانوان در انتخابات مجلسین تصویب شد. در گام بعدی شهربانی کل کشور قمه زنی ، تعزیه خوانی و شبیه سازی را ممنوع اعلام کرد. در ۴ آبان همان سال آخوند خمینی نطق معروف خود را علیه کاپیتولاسیونی که وجود نداشت ایراد و شدیدترین حمله ها را به شاه ، آمریکا و اسرائیل کرد. سخنرانی این آخوند جنایتکار بر روی نوار کاست ضبط و در سراسر ایران پخش گردید. در ۱۳ آبان عده ای کماندو و چتر باز خانه خمینی را محاصره و او را دستگیر و به فرودگاه مهرآباد تهران انتقال دادند. خمینی به ترکیه تبعید شد. در دی ماه همان سال مصطفی خمینی نیز به نزد پدرش در ترکیه فرستاده شد. در اول بهمن همان سال در ساعت ۱۰ صبح حسن علی منصور در جلوی مجلس شورای ملی ترور شد. ضارب محمد بخارائی عضو فدائیان اسلام بود که امکانات ترور از سوی هیئت موتلفه اسلامی تامین و اسلحه ای که او با آن نخست وزیر را کشت توسط آخوند جنایتکار هاشمی رفسنجانی در اختیار او قرار گرفته بود.

در تاریخ ۷ اردیبهشت سال ۲۶۷۳ مادی (۱۹۶۵ میلادی) محاکمه ۱۳ تن از متهمان به قتل حسن علی منصور در دادگاه نظامی ارتش آغاز شد . این ۱۳ پشت به وطن کرده جنایتکار عبارت بودند از : محمد بخارائی ، مرتضی نیک نژاد، رضا صفار هرنندی ، صادق امانی همدانی ، هاشم امانی همدانی ، امید عراقی ، حمید ایپکچی ، محی الدین انواری ، ابوالفضل حیدری، محمد تقی کلافچی ، حبیب الله عسگر اولادی ، احمد شاهید اوغلو و عباس مدرسی فر. دادگاه برای محمد بخارائی ، صفار هرنندی ، صادق امانی و نیک نژاد حکم اعدام و برای مابقی حبس صادر کرد.

ترور شاهنشاه برای بار دوم

در ۲۱ فروردین سال ۲۶۷۳ مادی (۱۹۶۵ میلادی) ساعت ۹ صبح زمانی که شاه فقید به دفتر کار خود در کاخ مرمر رهسپار بود ، سرباز وظیفه رضا شمس آبادی او را به مسلسل می بندد . دو تن از محافظین شاه کشته و تروریست به دست مامورین به قتل میرسد.



کاخ مرمر محل ترور شاهنشاه

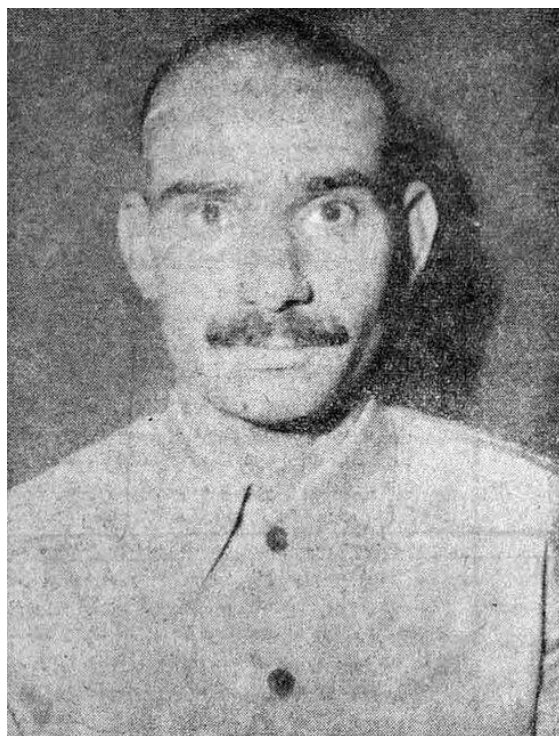
روز ۲۱ فروردین ، شاه توسط یکی از سربازان گارد، در مقابل کاخ مرمر مورد سوء قصد قرار گرفت .. سربازی که قصد ترور شاه را داشت، در دم کشته شد. این دومین بار بود که شاه مورد سوء قصد قرار می گرفت.

سازمان انقلابی حزب خائن توده در آذر ۲۶۷۲ مادی (۱۹۶۴ میلادی) در تیرانا پایتخت آلبانی، فعالیت خود را اعلام کرد. این سازمان ایدئولوژی خود را مارکسیسم - مائوئیسم و خطمشی خود را مبارزه قهرآمیز اعلام نمود. تشکیل سازمان در واقع اعتراض نیروهای جوان به حزب توده بود که مشیی سازشکارانه برگزیده بود.

اولین اقدام عملی سازمان، اعزام يك گروه به رهبری پرویز نيكخواه به ایران بود. پرویز يك دانشجوی ایرانی در انگلیس بود که از طرف سازمان مأمور شد تا برای مطالعه و تهیه

برنامه برای شورش‌های دهقانی و جنگ‌های پارتیزانی به سبک فیدل کاسترو به همراه چند تن دیگر به ایران سفر کند. پرویز همراه فیروز شیروانلو به ایران آمد و مهندس احمد منصوری و منصور پورکاشانی نیز به آنها پیوستند.

اولین اقدام گروه، برنامه‌ریزی يك كوهنوردی برای شناسایی روستاها برای عملیات پارتیزانی بود. اعضای گروه هر کدام به شغلی مشغول و با افراد مخالف رژیم آشنا می‌شوند. مهندس منصوری با فردی به نام احمد کامرانی آشنا میشود. کامرانی، در دوران مدرسه خود با شخصی به نام رضا شمس‌آبادی دوست شده بود که در آن زمان سرباز گارد و از محافظین کاخ مرمر بود. رضا که در يك خانواده مذهبی، ولي بسیار فقیر بزرگ شده بود، مورد مغز شوئی ملایان قرار گرفته و تصمیم به ترور شاه فقید می‌گیرد. ترور صورت می‌گیرد و دو تن از محافظین شاه به قتل رسیده و استوار ساری و استوار بابائیان رضا شمس‌آبادی را به هلاکت میرسانند.



رضا شمس آزادی

به دنبال پیگیری نیروهای امنیتی پیرامون رفت و آمدهای شمس‌آبادی، کامرانی بازداشت میشود و سپس اعضای گروه نيك‌خواه دستگیر گردیدند. متهمین در دادگاه نظامی محاکمه شدند و سرانجام دادگاه تجدیدنظر در آذرهمان سال پرویز نيك‌خواه را به ده سال، منصور

پورکاشانی را به هشت سال و فیروزشیروانلو را به پنج سال زندان و احمد منصوری و احمد کامرانی را به اعدام محکوم کرد. منصوری و کامرانی بعداً مورد عفو شاهنشاه قرار گرفتند.

شیروانلو پس از يك سال و نیم زندان مورد عفو قرار گرفت و در دفتر هنری علیاحضرت فرح مشغول به کار شد. پرویز نیکخواه پس از پنج سال حبس با نوشتن نامه، مقاله و مصاحبه رادیو تلویزیونی مورد عفو شاه فقید قرار گرفت و مسئول برنامه ریزی تلویزیون ملی ایران شد.

پیشینه رضا شمس آبادی

رضاشمس آبادی تنها فرزند علی اکبر و سیده منور در نهم اردیبهشت ۲۶۵۰ مادی (۱۹۴۲ میلادی) در حاشیه کویر در ده شمس آباد از توابع روستای نوش آباد کاشان متولد شد. روستای نوش آباد در آن دوران فاقد ملا یا بی بی ملا و مکتب خانه بود به همین دلیل رضا به مکتب نرفت.

پدر رضا شغل مشخصی نداشت و او از کودکی به همراه مادر در مزارع روستا و زمین های اطرافش خوشه چین بودند. رضا در ۱۲ سالگی به همراه پدر و مادر به کاشان کوچ کردند و مادرش به چرخ ریزی و پدرش به باربری مشغول شدند. پدر رضا چند سال بعد هنگام بلند کردن باری سنگین به دلیل از دست دادن تعادل خود به درون انبار افتاد و جان سپرد.

او در کاشان در کارگاه نساجی آقا محمود طالبزاده و سپس در کارگاه استاد حسین جوکار، نخریسی و دستبافی یاد گرفت. رضا روزها کار کرد و شبها به کلاس «اکابر» رفت و تا کلاس ششم درس خواند.

به دنبال فضای باز سیاسی در سال ۲۶۶۸ مادی (۱۹۶۰ میلادی) که متأثر از سیاست جان اف کندی رییس جمهور وقت آمریکا در ایران ایجاد شد، جبهه ملی و دیگر گروه های سیاسی بار دیگر به صحنه سیاسی – اجتماعی کشور بازگشته و در تهران و برخی شهرها از جمله کاشان گردهمایی برگزار کردند.

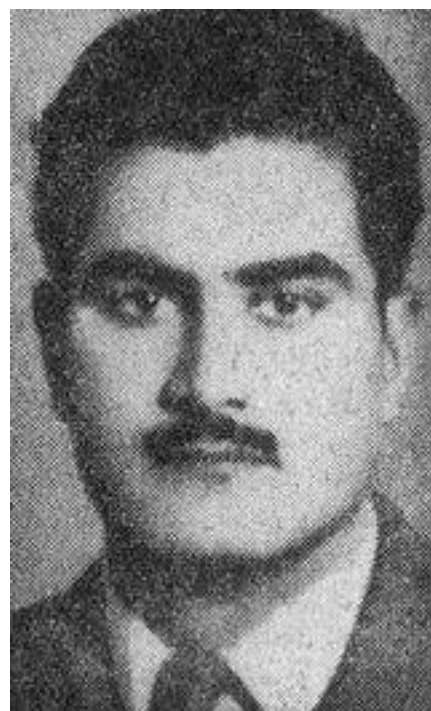
رضا که در دومین دهه زندگی به سر می‌برد به تشویق احمد کامرانی از دوستان دوران اکابر و شخصی دیگر به نام حسن شریف از اعضای حزب مردم ایران به مسائل سیاسی وارد شد. او در این حزب در بخش سوسیالیست‌های خدایست فعالیت کرد، اما به زودی متوجه تفاوت دیدگاه عمیق خود با اعضای حزب شد و از آنان جدا شد و از آن پس به عضویت هیچ حزب و گروهی در نیامد.

رضا بعد از جدایی از این حزب به یکی از دوستانش گرفت: از این حزب‌ها و حزب بازی‌ها آبی گرم نمی‌شود.

او، با آغاز فعالیت‌های آخوند خمینی در مسئله تصویب‌نامه انجمن‌های ایالتی و ولایتی، در مجالس و عطر روحانیون دوست‌دار آخوند روح‌الله حضور یافت و فعالانه به همراهی با دوست‌داران خمینی وژن مشغول شد.

رضا ضمن درخواست از دوستان و اقوامش برای همراهی با موج مبارزات خمینی به پخش اعلامیه و نوارهای سخنرانی او مبادرت ورزید.

رضا در فتنه خونین ۱۵ خرداد ۱۳۵۷ در منطقه آران کاشان حضوری فعال داشت. همراه مردم کوچه و بازار و در مدرسه شاه تجمع کرد و در راهپیمایی خیابانی حضور فعالی یافت.



استوار دوم محمد علی باباییان قمصری

با وجودی که رضا سه بار به سربازی فراخوانده شد و هر بار به دلیل کفالت مادر پیرش معاف شد، در نهایت تصمیم گرفت به خدمت نظام برود. با وجودی که قدش دو سانتی متر کوتاه‌تر از حد استاندارد بود، با سفارش یکی از اقوامش به نام استوار دوم محمدعلی باباییان قمصری به عنوان گارد وظیفه پذیرفته و محافظ کاخ‌های سلطنتی شد.

ترور حسنعلی منصور به دست محمد بخارایی از جمعیت فداییان اسلام برای رضا الهام‌بخش و الگو دهنده بود.

رضا در روز واقعه نگهبان رده دوم گارد جاویدان بود، رفت و آمدهای شاه را برای مدتی زیر نظر گرفت تا متوجه شد او هر روز ساعت ۹ صبح با ماشین به کاخ مرمر می‌آید و چند دقیقه‌ای برای دریافت گزارش روزانه مقابل دفترش می‌ایستد. اما روز واقعه پیش‌بینی و برنامه‌ریزی رضا درست از آب در نیامد.

شاه فقید برخلاف همیشه با تأخیر به دفترش رسید و به دلیل گرفتن گزارش روزانه در داخل کاخ، دیگر در محوطه باز کاخ توقف نکرد. همین مسئله باعث شد پس از پیاده شدن از اتومبیل بی‌درنگ به سمت دفترش برود با این حال رضا به محض رسیدن ماشین شاه مقابل کاخ مرمر اتاقک نگهبانی را ترک کرد و خود را به سرعت از بین گارد آهنی که مسیر عبور شاه را کنترل می‌کرد عبور داد و با مسلح کردن اسلحه یوزی در دستش به سوی شاه که در حال وارد شدن به سرسرای دفترش بود رگبار بست.

با مشاهده این صحنه استوار دوم محمدعلی باباییان قمصری با شلیک رگبار مانع رضا شمس آبادی شد. در آتش متقابل بین رضا و قمصری، قمصری از پا درآمد و رضا شمس آبادی به شدت مجروح شد.

شدت جراحت رضا به حدی بود که دیگر نتوانست خود را به سرعت به سرسرا برساند از این رو هر طور بود خود را به طور سینه‌خیز به آنجا رساند. بعد از ورود او به کریدور اتاق شاه، دیگر ماموران محافظ کاخ خود را به سرسرا رساندند و رضا با آنان درگیر شد و در شلیک متقابلی که انجام شد استوار دوم آیت‌الله لشکری به شدت زخمی شد.

با تمام شدن گلوله‌های خشاب سلاح رضا، او به سرعت خشاب‌گذاری کرد، اما شلیک‌های ممتد استوار لشگری سلاح رضا را هدف قرار داد و از کار انداخت. در این حین محافظ دیگری به نام گروه‌بان ساری زابلی به سوی رضا شلیک کرد و او را کشت.

در روز حادثه شاه فقید همراه با سید ضیاء الدین طباطبائی با اتومبیل رو باز به میان مردم رفت تا سلامتی خود را به اطلاع مردم برساند.



استوار دوم آیت‌الله لشگری

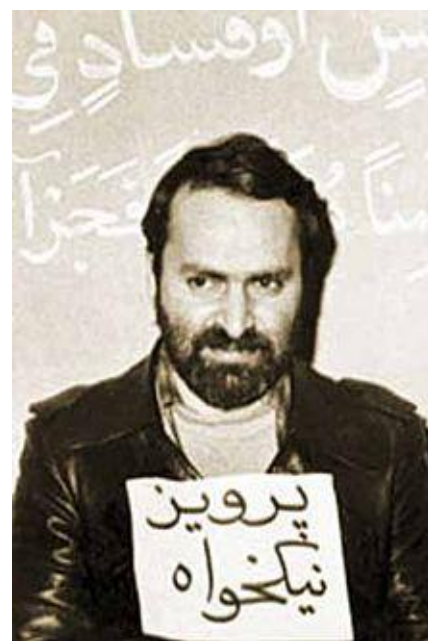
در این حادثه دو تن از فرماندهان گارد به نام‌های بابایی و لشگری کشته شدند و یک باغبان و یک خدمتکار مجروح شدند.

بعد از این حادثه خونین، ساواک به گروه‌های سیاسی مخالف از جمله کمونیست‌های حزب توده بدبین شد و دست به دستگیری و محاکمه آنان زد، اما هیچ رابطه سازمانی و فکری قابل قبولی بین رضا شمس‌آبادی و آنان پیدا نکرد.

احمد کامرانی از دوستان نزدیک و صمیمی دوران مدرسه رضا شمس‌آبادی مدتی قبل از این حادثه توسط رضا در جریان سوء قصد به محمدرضا شاه قرار گرفت.

کامرانی موضوع را برای یکی از همشهریانش به نام احمد منصوری که چند ماه بعد به عضویت حزب توده ایران درآمد، اینگونه تعریف کرد: «.. دوستی در باغ شاه دارم که جزو سربازان نگهبان کاخ مرمر است. جوانی است فوق‌العاده پرشور و تندخو که قصد ترور شاه را دارد.

منصوری هم در جواب او گفت: این کار منافعی دارد، ولی مضاری هم دارد و باید کاری کرد که این سرباز فعلاً این کار را نکند و بهتر است که این دوست سرباز را برای بعدها ذخیره نمود و به عبارت بهتر او را وادار نمایی که تقاضای خدمت در گارد جاوید را بنماید و چنانچه این شخص از تصمیم خود دایر به سوءقصد انصراف حاصل نکرد، به نحوی او ما را از تاریخ احتمالی موضوع مستحضر نماید.



پرویز نیک خواه که توسط شاه فقید بخشیده شده بود توسط دستار بندان اشغالگر تیرباران شد.

او یکی از رهبران اصلی کنفدراسیون دانشجویان ایرانی مخالف شاهنشاه بود که با دیدن مراحم شاه کمر به خدمت مردم بسته و بخاطر همین کار توسط ملایان در جریان پیروزی فتنه خمینی اعدام شد.

فرمان تاسیس دانشگاه صنعتی آریا مهر توسط شاهنشاه صادر شد

در ۱۱ آبان سال ۲۶۷۳ مادی (۱۹۶۵ میلادی) فرمان تاسیس دانشگاه صنعتی آریامهر با یک هیئت امنای سی تنی توسط شاهنشاه صادر شد. دکتر محمد علی مجتهدی نایب التولیه این دانشگاه تازه تاسیس بود. دانشکده های این دانشگاه عبارت بودند از : دانشکده صنعتی و مکانیک ، ذوب آهن ، پترو شیمی ، نفت ، صنایع قند سازی و نساجی.





دکتر مجتهدی و اعضای علمی دانشگاه

اعضاء هیأت علمی دانشگاه صنعتی آریامهر در سال‌های آغازین ردیف جلو، از راست به چپ: دکتر بیژن اعلامی، دکتر محمود نحوی، آقای گریگور ترپوگوسیان، دکتر بهمن مهری، دکتر سیاوش مهنا، دکتر محمدعلی مجتهدی، دکتر حسینعلی انواری، دکتر کاظم کرمی، دکتر مارکار گریگوریان، دکتر فرهنگ زند زردنشستی، دکتر حبیب اله خاکزاد. ردیف پشت از راست به چپ: دکتر داود اردبیلی، دکتر رضا تنباکوچی، دکتر محمد یلپانی، دکتر احمد دادگر، دکتر فریدون معطر، دکتر فریدون هژبری، دکتر ابوالقاسم نجفی، آقای فیروز پرتوی، آقای مسعود نراقی، آقای علی اکبر پیمان، آقای حسین نوحدانی.

فرمان تاسیس دانشگاه صنعتی آریامهر در آبان ماه ۲۶۷۳ مادی (۱۹۶۵ میلادی) و در راستای برنامه سوم توسعه کشور توسط محمد رضا پهلوی صادر شد. وی شخصاً تولیت این دانشگاه را به عهده گرفت و اداره دانشگاه تحت نظر مستقیم او انجام می‌شد. در فرمان تاسیس دانشگاه چنین آمده است:

پیشرفت برنامه های توسعه اقتصادی و صنعتی کشور ایجاب می کند که نیروی انسانی متناسب با احتیاجات جامعه صنعتی آینده ایران تامین شود. اجرای این برنامه ها در مراحل تکاملی به ایجاد صنایع سنگین منجر خواهد شد که جهت اداره آنها به تعداد کافی نیروی واجد صلاحیت نیاز می باشد.

برای نیل بدین هدف مقرر شد دانشگاه صنعتی تجهیز تاسیس گردد که قادر باشد از یک طرف متخصصینی با وسعت نظر علمی و مهارت فنی تربیت نماید و از طرف دیگر با انجام تحقیقات علمی و فنی خود را در طراز موسسات مشابه کشورهای پیشرفته نگهدارد. برای انتخاب استادان این دانشگاه علاوه بر افراد شایسته ای که در ایران وجود دارند از برجسته ترین دانشجویان ایرانی خارج کشور که از دانشگاه های معتبر با درجات ممتاز فارغ التحصیل گردیده یا می شوند استفاده خواهد شد.

اساسنامه این دانشگاه در ۲۵ بند در یکصدمین جلسه شورای مرکزی دانشگاه ها به تصویب رسید. بر اساس مفاد اساسنامه نظارت دانشگاه به عهده هیئت امنا خواهد بود. در تشکیلات دانشگاه شورای دانشگاه مرکب از رئیس دانشگاه، روسای دانشکده ها و دو نفر از میان استادان هر دانشکده در نظر گرفته شده است. ضمناً برای دانشکده ها شورایی متشکل از رئیس و اعضای هیئت علمی دانشکده در نظر گرفته شده است. در دور نخست ۳۰ تن به عنوان هیئت امنا تعیین گردند که دکتر محمد علی مجتهدی و مهندس تیمور لکستانی در زمره آنان بودند. اولین جلسه هیئت امنا در کاخ مرمر در حضور شاهنشاه تشکیل گردید. نهایتاً در روز اول آذرماه همان سال طی حکمی دکتر محمد علی مجتهدی عضو هیئت علمی دانشگاه تهران به سمت رئیس دانشگاه منصوب شد.

دکتر مجتهدی از تاریخ ۱۵ اسفندماه آن سال تا دهم خردادماه سال بعد به مدت ۸۷ روز به کشورهای اطریش، سوئیس، آلمان، فرانسه، انگلستان، کانادا و آمریکا مسافرت نموده و از جوانان ایرانی مقیم کشورهای مزبور که در رشته های علمی و فنی از دانشگاه های معتبر فارغ التحصیل گردیده و اکثراً مشغول تدریس و تحقیق در مراکز عالی تعلیماتی و یا سرگرم کار در مؤسسات بزرگ تولیدی و صنعتی جهان بودند برای کار آموزشی در دانشگاه دعوت به عمل آورد.

یکصد و بیست و پنج تن از فارغ التحصیلان وطن پرست خارج با ارسال مدارک تحصیلی آمادگی خود را برای مراجعت به ایران و خدمت در دانشگاه اعلام داشتند. با توجه به احتیاجات سال اول و دوره عمومی دانشگاه و در چهارجوب برنامه آموزشی تدوین شده، ۳۶ تن از عده مزبور انتخاب گردیدند. علاوه بر آنها ۱۸ تن از فارغ التحصیلان ممتاز و جوان دانشکده های مهندسی ایران نیز جهت کار آموزشی در آزمایشگاه ها و کارگاه ها در نظر گرفته شدند و مجموعاً ۵۴ تن در گروه های آموزشی رشته های مختلف ریاضی، فیزیک، کارگاه های فنی، رسمی فنی و طراحی استخدام گردیدند. از این عده ۸ تن دارای درجه دکترا، ۲۰ تن فوق لیسانس، ۳ تن لیسانس و ۵ تکنسین بودند.

در ابتدا ۶ دانشکده در این دانشگاه پیش بینی شده بود که عبارتند از دانشکده مهندسی برق، دانشکده مهندسی مکانیک، دانشکده مهندسی شیمی، دانشکده مهندسی متالورژی، دانشکده علوم شامل رشته های ریاضی و فیزیک و نهایتاً دانشکده مدیریت صنعتی و اقتصاد مهندسی برای دوره تکمیلی مهندسی تخصصی.

برای سال تحصیلی ۲۶۷۳-۲۶۷۴ مادی (۱۹۶۵-۱۹۶۶ میلادی) مسابقه ورودی با شرکت ۵۳۲۱ نفر داوطلب در روزهای چهارم و پنجم تیرماه ۲۶۷۴ مادی (۱۹۶۶ میلادی) انجام گرفته و از مواد ریاضیات، مکانیک، فیزیک، شیمی، رسم فنی امتحان به عمل آمد. جمعاً ۴۱۲ تن دانشجو به ترتیب معدل نمرات مسابقه پذیرفته شدند.

دکتر مجتهدی مجدداً به اروپا و آمریکا مسافرت نمود و ضمن مسافرت ۸۲ روزه خود با رؤسای دانشگاه های سوئیس، انگلستان، آلمان، فرانسه و آمریکا و همچنین ایرانیان دانشمند مقیم این کشورها ملاقات نمود. وی در این سفر با دانشگاه های امپریال کالج، آخن، مونیخ، گرنوبل، پلی تکنیک لوزان مذاکراتی انجام داد. دکتر مجتهدی در آمریکا با فارغ التحصیلان ایرانی دانشگاه های آن کشور ملاقات و مذاکره نمود و منظور از ایجاد دانشگاه صنعتی را برای آنان روشن ساخت. وی این جوانان را تشویق به مراجعت به ایران نمود. در نتیجه با ۱۲ تن از فارغ التحصیلان دکترا قرارداد منعقد نمود. ۱۰ تن دیگر نیز که سال قبل به ایران آمده بودند پس از مراجعت دکتر مجتهدی به ایران در دانشگاه مشغول به کار شدند.

بودجه دانشگاه از طریق اعانات و مبالغ اهدائی توسط سازمان های مختلف به ویژه سازمان خدمات اجتماعی و شرکت ملی نفت ایران و صدها نفر افراد خیر به میزان ۱۴۳ میلیون ریال تامین شد و در سال نخست صرف تجهیز و امور مختلف دانشگاه گردید.

دانشگاه صنعتی آریامهر به عنوان دانشگاه ام آی تی ایران مشهور است .

پس از اشغال ایران توسط تازی پرستان ، نام این دانشگاه به نام تروریست مجاهد
مجید شریف واقعی از رهبران سازمان مجاهدین خلق ، دانشگاه صنعتی شریف
خوانده شد.



لازم به تذکر است که لقب آریامهر به معنی خورشید آریائی یا روشنائی و فروغ قوم
ایرانی توسط صادق رضا زاده شفق برای محمد رضا شاه پهلوی عنوان و پیشنهاد
شد.

لقب آریامهر از سال ۲۶۷۴ مادی (۱۹۶۶ میلادی) در کنار عنوان شاه بر روی
سکه‌های رایج نیکلی ضرب و بر روی سکه‌های طلا و نقره ریالی که در سال

۲۶۷۹ مادی (۱۹۷۱ میلادی) به مناسبت دوهزار و پانصدمین سال شاهنشاهی
ضرب شده بود ، استفاده گشت.



تعرض عراق به ایران در زمان شاه فقید

در سال ۲۶۷۳ مادی (۱۹۶۵ میلادی) دولت عراق بر سراروند رود (شط عرب) و تسلط بر آن دست به مانور های بچگانه ای زد . برای مثال در ۱۶ آذر ماه آن سال یکصد تن از تفنگداران چریک دولتی همراه با شرطه (پلیس) به قصد سرقت احشام مرز نشینان حمله و پاسگاه مرزی ایران را زیر آتش توپخانه و خمپاره قرار دادند . در اقدام بعدی توپخانه مرزی عراق چند روستا را گلوله باران کرد و میگ های روسی ارتش عراق چند دهکده را به رگبار مسلسل بستند . پس از این تعرضات سفیر عراق به وزارت امور خارجه احضار و شدیداً مورد اعتراض واقع شد . شاه فقید بلافاصله به لشکر کرمانشاه و نیروی دریائی جنوب آماده باش داد و ارتش تمام نقاط مرزی را به کنترل خود درآورد . دولت عراق در اقدامی بچگانه تر مقررات قرنطینه ضد وبا را لغو کرد . در این زمان عشایر شورشی عراق علیه دولت متخاصم خود وارد عمل میشوند و عراق ، ایران را متهم می کند که به شورشیان عراق اسلحه

میدهد. مطبوعات عراق حملات خود را علیه ایران آغاز و با تحریک دولت عراق ، مردم آن کشور در بغداد جلوی سفارت ایران دست به تظاهرات میزنند. آنها به سفارت حمله و در و پیکر سفارت را می شکنند. کرد های عراقی ۵۰ دهکده آن کشور را تصرف و حمله خود را بسوی شهر های بزرگ عراق آغاز می کنند. در یورش کردها ۸۰۰ سرباز عراقی کشته و مجروح میشوند. در این بین روابط بین ایران و لبنان بشدت تیره شده و طرفین سفرای خود را احضار می کنند. هر روزه بین مرز داران ایرانی با مهاجمان عراقی زد و خورد صورت میگیرد.

با مرگ رئیس جمهور عراق ، عبدالرحمن عارف برادر متوفی بجای برادر می نشیند. در دوم خرداد سال ۲۶۷۴ مادی (۱۹۶۶ میلادی) جت های جنگی عراق ، یک پاسگاه و دهکده مرزی ایران را بمباران می کنند. برای یکسال عراق نه تنها دست به تعرض نزد بلکه عبدالرحمن عارف و همسرش برای یک دیدار رسمی وارد تهران شدند. اینک عراق متوجه جبهه دیگری شده بود ، اتحاد با مصر و جنگ با اسرائیل. جنگی که در مدت ۶ روز به نفع اسرائیل خاتمه پیدا کرد .

درگیری ایران و عراق بر سر مسئله اروند رود در اواسط دهه ۱۹۷۰ میلادی از سر گرفته میشود. درگیری که منجر به کشته شدن ۱۰۰۰ تن شد. ایران عهد نامه انگلیس و عثمانی در نوامبر ۱۹۱۳ میلادی را قبول نداشت . شاه فقید می خواست تا مرز تا نقطه تالوگ ، یعنی عمیق ترین محل قابل کشتیرانی در اروند رود باشد . باطل شمردن عهد نامه ۱۹۱۳ میلادی توسط ایران موجب تنش های شدید بین ایران و عراق شد. در سال ۱۹۷۵ میلادی عراقی ها با استفاده از تانک به ایران حمله کردند که با مقابله ارتش شاهنشاهی شکست سختی خوردند. قدرت نیروی هوایی ایران اعجاب بر انگیز بود. پس از این شکست ، اروند رود به تسلط کامل ایران در آمدو مرز ایران و عراق خط تالوگ قرار گرفت. در ۲۲ آپریل ۱۹۶۶ میلادی

کشتی بازرگانی ایرانی ابن سینا، با حمل محموله ای از تیر آهن و برافراشتن پرچم ایران، توسط کشتی های به شدت مسلح نیروی دریایی شاهنشاهی ایران وهم چنین جنگنده های جت همراهی شدو به مدت ۶ ساعت در یک سفر ۸۰ مایلی از خلیج فارس بسوی اروند رود حرکت کرد. عراق علیرغم تهدید قبلی وقتی توان نظامی ایران را دید دست از پا خطا نکرد.

کشتی آریافر سه روز بعد با چهار قایق مسلح ، بدون هیچ گونه مزاحمتی از کنار اروند رود عبور کرد.

در این سالها دولت عراق ، ایرانیان مقیم کشورش را اخراج میکرد و همراه آوارگان ماموران نفوذی خود را به ایران می فرستاد . تنها در خوزستان حسین زاهدی و یارانش در ساواک توانستند از ۵۴ هزار آواره ایرانی ۲۵۰ مامور نفوذی عراق را شناسائی کنند. در سال ۲۶۷۸ مادی (۱۹۷۰ میلادی) لواسانی کاردار سفارت ایران در عراق متوجه میشود که خواهر عبدالکریم قاسم ، رئیس جمهور عراق ارتباط نامشروع با رئیس اداره جاسوسی عراق دارد. او با ضبط دیدارهای خواهر رئیس جمهور عراق و معشوقش تقاضای ملاقات با رئیس اداره جاسوسی عراق می کند. لواسانی به محض ورود به دفتر کار رئیس جاسوسی عراق به او پیشنهاد می کند : بهتر است شما برای ساواک کار کنید !! ما ماهانه شانزده هزار دلار بشما میدهیم. رئیس اداره جاسوسی عراق که سخت دلخور و خشمگین بود از جایش بلند شده و تپانچه اش را بیرون می کشد که لواسانی عکس ها روی میز او پرت می کندو رئیس اداره جاسوسی عراق وقتی عکس ها می بیند و مرگش را حتمی به پیشنهاد لواسانی پاسخ مثبت میدهد. لواسانی مامور کسب اطلاعات پیش از هر جلسه اوپک بود. این ساواک بود که اطلاعات فنی در باره کشور های ساحلی خلیج فارس را در اذای همکاری به سازمانهای جاسوسی و اطلاعاتی غرب ، منجمله فرانسه میداد. فرانسه نیز اطلاعات مربوط به فعالیت های ضد رژیم دانشجویان ایرانی در اروپا را در اختیار ساواک قرار میداد.

مبادله اطلاعات با آلمان بسیار پر بار بود. تعداد زیادی از مخالفان نظام از اقامتشان در آلمان غربی برای رفتن به آلمان شرقی و دوره دیدن سود می جستند. در ۲۶۸۴ مادی (۱۹۷۶ میلادی) سرویس ضد جاسوسی آلمان به خانه خان باباتهرانی در اشتوتگارت دستبرد زد. خان بابا تهرانی مائوئیست بودو او بمدت سه سال در چین بسر برده بودو یکی از رهبران کنفدراسیون دانشجویان پشت به وطن کرده در اروپا بود. اطلاعات کسب شده وقتی به تهران رسید و در روزنامه های تهران چاپ شد ، مردم دیدند که آقایان انقلابی با پول هائی که از لیبی و کشور های کمونیستی میگیرند از چه زندگی اشرافی بر خوردارند.



مزدور بی وطن مهدی خان بابا تهرانی که بارها با چهره معلوم الحال لس آنجلسی، علی لیمونادی مصاحبه کرده است.
مهدی خان بابا تهرانی یکی از اعضا سابق حزب توده و از پایه‌گذاران سازمان انقلابی حزب توده و کنفدراسون دانشجویان ایرانی خارج از ایران است. او برای مدتی در زمان انقلاب فرهنگی چین در رادیو پکن مشغول به کار بود و پس از انقلاب اسلامی نیز مدتی عضو شورای ملی مقاومت بوده است.



آیا بار خیانت و عمری در خدمت بیگانگان بودن گردن او را خم کرده و یا گذشت سالهای پر نکبت و پیری؟

پر سروصدا ترین کار ساواک در اواخر عمر نظام شاهنشاهی دستگیری یک سر لشکر ارتشی بود که به نفع روسها کار میکرد.

در سال ۲۶۸۳ مادی (۱۹۷۵ میلادی) ، ارتشبد اویسی به درز پیدا کردن اطلاعات نظامی در ستاد ارتش مظنون میشود. هر بار که ارتش ایران در مرز ایران و عراق جابجا می شد ، ارتش عراق در همان نقطه بر ارتش ایران پیشی میگرفت .حدس اویسی این بود که اطلاعات نخست به روسها داده میشود و سپس روسها آنها را در اختیار عراقی ها میگذارند. اویسی از ساواک کمک می خواهد. اداره هشتم مامور پی گیری میشود. مظنون سر لشگر احمد مقربی بود که ماموران کا گ ب در زمان دانشجویی با او در ارتباط بودند. ماموران ساواک خانه مقربی را تحت نظر میگیرند و متوجه میشوند هر چند گاهی یک وانت متعلق به سفارت شوروی در حوالی خانه مقربی توقف می کند و راننده از آن پیاده شده و پس از قفل کردن در ماشین از آنجا دور میشود. ماموران ساواک در یک تصادف ساختگی ، وانت مذکور را توقیف می کنند . در داخل وانت دستگاه گیرنده پیشرفته ای پیدا می کنند که فرستنده اش در خانه سرلشگر مقربی پیدا میشود. سر لشگر مقربی اطلاعاتش را را با پیام رادیویی به روسها میداد و آنها در اختیار عراقی ها می گذاشتند. مقربی خائن پس از دو محاکمه به اعدام محکوم و به جوخه اعدام سپرده شد.



سر لشکر بی وطن احمد مقربی

در آن سالها تیمور بختیار که به عراق گریخته بود فعالیت شدیدی علیه شاه فقید انجام میداد محکوم و اموال او که بالغ بر ۵۰۰ میلیون تومان بود مصادره شد. دولت فرانسه نیز از تحویل دادن بختیار خود داری کرد و گفت : بختیار تابعیت عراقی دارد. در تهران صادق بهداد مدیر روزنامه جهان برای همکاری با تیمور بختیار دستگیر شد.

تیمور بختیار کیست ؟



پس از قیام ۲۸ مرداد و سرنگونی مصدق ، حکومت وقت برای تثبیت و تحکیم موقعیت خود در مقابل مخالفان بیشمار خود دستگاه‌ها و سازمان‌های اطلاعاتی و امنیتی کشور را تقویت و این تشکیلات را که وابسته به نیروهای انتظامی و نظامی نظیر ارتش، شهربانی، ژاندارمری و چندین واحد مستقل دیگر بود، به سرعت گسترش کمی و کیفی داد. در نهایت رژیم شاه فقید در سال ۲۶۶۴ مادی (۱۹۵۶ میلادی) ، برای حفظ امنیت کشور سازمان ساواک را تأسیس کرد. (کتابی تحت فرنام : من ساواک را تبرئه می کنم توسط نویسنده این کتاب به زبانهای فارسی و انگلیسی چاپ شده که اطلاعات کافی راجع به ساواک در آن آمده است.) این سازمان به منظور تقویت هر چه بیشتر خود و نفوذ هرچه گسترده‌تر در کشور، از وجود افراد تأثیرگذاری همچون تیمور بختیار که پیش از این قدرت و توانایی خود را در راستای خدمت به رژیم به اثبات رسانده بودند، بهره برد.

بختیار به تدریج قدرت خود را گسترش داد. وی که پیش از این در مقام فرمانداری نظامی تهران، به سرکوب مخالفان رژیم به ویژه عناصر توده‌ای پرداخته بود، بی‌شک گزینه‌ای مناسب به منظور کسب مقام نخستین رئیس ساواک به شمار می‌رفت.

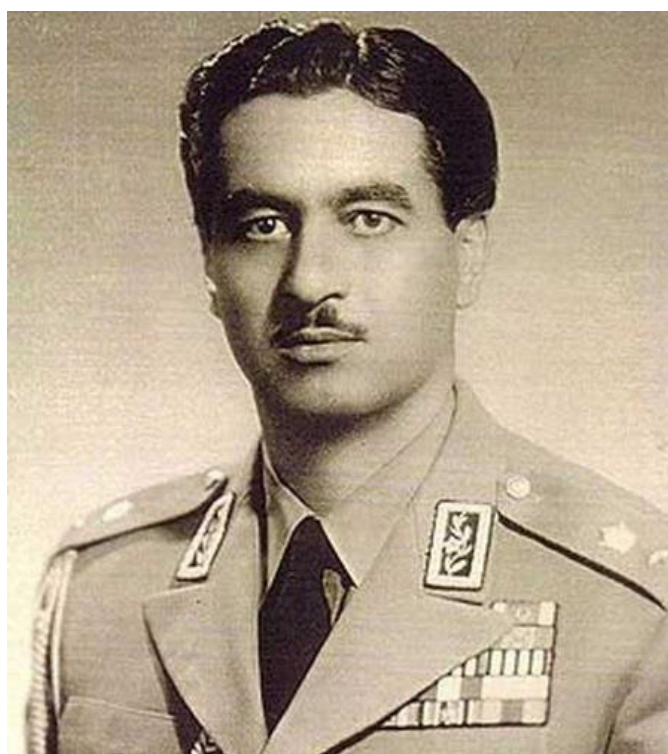
تیمور بختیار در سال ۲۶۲۲ مادی (۱۹۱۴ میلادی) در روستای دزک از توابع شهرکرد استان چهارمحال بختیاری و در قلعه دزک، که محل زندگی خاندان بختیاری بود، متولد شد. پدر وی فتح‌علی‌خان معروف به سردار معظم بختیاری فرزند لطف‌علی‌خان امیرمفخم، در ادوار هشتم، نهم و دهم مجلس شورای ملی نماینده ایل بختیاری در مجلس بود و مادرش نیز بی‌بی‌کوکب بختیار فرزند نصیرخان بختیار یکی از خوانین ایل بختیاری به شمار می‌آمد..

تیمور بختیار تحصیلات ابتدایی و دبیرستان را در اصفهان، در دبیرستان ادب (معروف به کالج انگلیسی) گذراند. زمانی که وی علاقمند شد به دانشکده افسری برود، مصادف گردید با مغضوب واقع شدن خویشاوند صاحب‌نامش سردار اسعد بختیاری که وزیر جنگ و محرم اسرار و فرد مورد علاقه‌ی رضاشاه بزرگ در آن زمان بود. رضاشاه بزرگ درباره بختیاری‌ها چند دستور صادر کرد که یکی هم این بود که پسران ایلخانان بختیاری، حق تحصیل در دانشکده افسری ایران را ندارند. امیر مفخم بختیاری که عشق نوه‌اش تیمور را به فنون نظامی دید، یک بار دیگر شانس او را آزمایش کرد. در سفر رضاشاه بزرگ به آن دیار، ماجرا را به عرض شاه مقتدر رساند. ظاهراً رضاشاه بزرگ نسبت به این تقاضا روی موافق نشان نداد.].

چندی بعد تیمور توسط عمویش ابوالقاسم‌خان بختیاری همراه با شاپور بختیار به لبنان رفت و در مدرسه لائیک دوره دوم متوسطه را پایان داد و به اخذ دیپلم نائل آمد و زبان فرانسه را نیز به خوبی آموخت. در آن جا بود که با عده‌ای از جوانان لبنانی آشنا شد. بعضی از این جوانان بعدها در لبنان به فرماندهی ارتش و ریاست ستاد ارتش لبنان رسیدند و همین‌ها بودند که در جریان بازداشت سپهبد بختیار در بیروت، برای آزادی او نقش مهمی بازی کردند.]. وی سپس برای تکمیل تحصیلاتش به فرانسه رفت و وارد دانشگاه سن‌سیر فرانسه شد. دو سال بعد این مدرسه را با درجه ستوان دومی ترک کرد و به ایران بازگشت و در هنگام حمله جمشیدآباد تهران مشغول به کار شد.

تیمور بختیار طی سال‌های ۲۶۴۴ مادی (۱۹۳۶ میلادی) و بعد از آن که عشایر توسط رضاشاه بزرگ خلع سلاح شده بودند، داوطلب خدمت در ارتش شد. رضاشاه بزرگ آن قدر

به ارتشی که به وجود آورده بود، علاقه داشت که حاضر نمی‌شد از یک افسر جوان «سن سیر» دیده صرف نظر کند، حتی اگر از ایل بختیاری باشد. بدین ترتیب بختیار با درجه ستوان دومی مشغول خدمت در ارتش شد. وی توانست مدارج ترقی را به سرعت طی کند. در سال ۲۶۴۵ مادی (۱۹۳۷ میلادی) متصدی آجودانی هنگ ۲۲ سواره لشکر ۸ مکران و در سال بعد به ترتیب متصدی رکن ۴ لشکر ۸ مکران، فرمانده و ستوان یک گردید. مقارن جنگ جهانی دوم وی به اصفهان منتقل شد و سپس در سال ۲۶۵۰ مادی (۱۹۴۲ میلادی) با درجه سروانی به تهران بازگشت. صلاحیت و قابلیت‌های فردی بختیار به زودی از او یک فرمانده هنگ ساخت.



در جریان رفع غائله آذربایجان، بختیار داوطلبانه برای سازماندهی نیروهای پارتیزانی به منطقه خمسه زنجان که زیر نفوذ برادران ذوالفقاری بود، اعزام شد. وی در این زمان با درجه سرگردی، فرمانده هنگ سوار شاپور بود. درباره حضور وی در جنگ علیه نیروهای دمکرات، دو روایت نسبتاً متفاوت وجود دارد. اسکندر دلدن در کتاب «خاطرات من و فرح پهلوی» در این رابطه می‌نویسد: «در حوادث ۲۱ آذر ۲۶۵۴ مادی (۱۹۴۶ میلادی) که قوای ارتش برای سرکوب فرقه جدایی طلب دمکرات به تبریز و اطراف آن اعزام شدند، تیمور بختیار فرماندهی یکی از گردان‌های تحت امر سرلشکر ضرباتی را برعهده داشت و به خاطر خلق و خوی عشیره‌ای و ایلیاتی و جسارتی که داشت، در مسیر

میانہ - مراغه و تبریز سلحشوری زیادی نشان داد. در این پاکسازی ها ذوالفقاری‌ها (فتودال‌های بزرگ زنجان) هم نیروهای تحت امر سرگرد بختیار را یاری می‌دادند. سرگرد بختیار در بازگشت به تهران، مورد تفقد ملوکانه قرار گرفت و به درجه سرهنگی دست یافت. و به فرماندهی تیپ زرهی کرمانشاه منصوب گردید. اما ارتشبد حسین فردوست ماجرای حضور بختیار در آذربایجان را چنین روایت می‌کند: «در زمان حوادث آذربایجان مطلع شدم که تیمور برحسب خوی خود، داوطلبانه به ستون اعزامی به آذربایجان پیوسته و در ستون دوم تحت امر سرلشگر ضرابی در مسیر میانہ - مراغه - تبریز به آن دیار رفته و در حوالی مراغه، داوطلب سرکوب یک پایگاه فرقه دمکرات شده است. جنگ سختی کرده و به کمک ذوالفقاری‌ها با جسارت کامل به دمکرات‌ها حمله برده و تعدادی را کشته و بقیه را فراری داده است. این تنها نبرد واقعی علیه نیروهای دمکرات بود و تیمور به خاطر آن، به درجه سرهنگی و اخذ نشان نائل شد. در مجموع همان‌گونه که اکثر منابع متفق‌القولند بختیار نقش مهمی در سرکوب فرقه دمکرات ایفا کرد و با کمک ذوالفقاری‌ها و جنگ‌های پارتیزانی، زنجان را از تصرف دمکرات‌ها خارج ساخت. اقدامات او در این برخورد، مورد توجه مقامات نظامی قرار گرفت؛ نشان افتخار و یک سال ارشدیت گرفت و پس از مدتی فرمانده سوار هنگ ماکو گردید و بعد درجه سرهنگ دومی گرفت. او برای ادامه تحصیل به دانشگاه جنگ رفت و در سال ۲۶۵۸ مادی (۱۹۵۰ میلادی) با احرار شاگرد اولی و کسب نشان درجه اول دانش به سمت رئیس ستاد لشکر گارد شاهنشاهی تحت فرماندهی سرتیپ حسین منوچهری (بهرام آریانا) مشغول به کار شد و در زمان نخست‌وزیری دکتر مصدق، فرمانده تیپ زرهی مستقر در کرمانشاه شد.

یکی از رویدادهایی که منجر به موقعیت و ترقی بیشتر بختیار شد، دفع غائله ابوالقاسم خان بختیاری است. ابوالقاسم خان عموی تیمور بختیار از خوانین بانفوذ ایلات بود. وی در سال ۲۶۶۰ مادی (۱۹۵۲ میلادی) تیپ اعزامی ارتش را خلع سلاح و نابود کرد و هر از گاهی علیه حکومت نافرمانی‌هایی داشت. دکتر محمد مصدق، نخست‌وزیر وقت، سرهنگ بختیار را مأمور سرکوب غائله ابوالقاسم خان کرد. انجام موفقیت‌آمیز این مأموریت او را به فرماندهی یکی از تیپ‌های تهران رساند ولی با تصمیم دکتر مصدق مبنی بر انحلال لشکر گارد و انجام تغییراتی در پادگان‌ها، سرهنگ بختیار به فرماندهی تیپ زرهی کرمانشاه منصوب شد. بدین‌سان قدرت‌نمایی و مانور سرهنگ بختیار در وادار کردن ابوالقاسم خان بختیار به تسلیم، که چند ماه بود طغیان کرده بود و تا آن زمان کسی از نظامیان نتوانسته بود او را خلع سلاح کند، سبب شد دکتر مصدق نسبت به سرهنگ تیمور بختیار توجه خاصی پیدا کند. با ازدواج محمدرضاشاه پهلوی و ثریا اسفندیاری بختیاری که دختر عموی تیمور

بود، مقام و رتبه او افزایش یافت. به طوری که به مهمانی‌های دربار دعوت می‌شد و جایگاه خاصی نزد شاه پیدا کرد..

رویداد مهم دیگری که می‌توان رد پای بختیار را در آن مشاهده نمود، قیام ۲۸ مرداد بود. حضور تیمور بختیار و نقش‌آفرینی وی در مهم‌ترین جریان‌های این دوره را می‌توان ناشی از میل و علاقه‌ی وافر وی به کسب قدرت دانست، به ویژه آن که حضور وی در برخی از این جریان‌ها، داوطلبانه بود.

بعد از ظهر ۲۸ مرداد سرهنگ بختیار با تیپ کرمانشاه به تهران حرکت کرد ولی در آخرین تماس با تهران سرتیپ اخوی به او اطلاع داد تهران سقوط کرده و به دست قوای ارتش و دولت زاهدی افتاده و دیگر بیم مقاومت واحدهای زرهی به طرفداری از دکتر مصدق در بین نیست و بنابراین لزومی ندارد توپخانه و تانک‌های تیپ کرمانشاه به تهران حرکت کنند و فقط نفرات پیاده را به تهران برسانید.

تیمور بختیار پس از کودتای ۲۸ مرداد به درجه سرتیپی ارتقا یافت و سپس به فرماندهی لشکر ۲ زرهی مرکز و عضویت در دادگاه عادی نظامی و در نهایت به فرمانداری نظامی تهران منصوب شد. بدین ترتیب وی بعد از کودتای ۲۸ مرداد دومین چهره نظامی کشور محسوب می‌شد. عده‌ای معتقدند این حرکت به دنبال تقاضای سرلشکر زاهدی برای کمک به قیام‌کنندگان صورت گرفت. بختیار پس از ورود به تهران، قوای تحت امر خود را در نقاط مختلف و حساس این شهر مستقر کرد و خود را به سرلشکر فضل‌الله زاهدی معرفی نمود. بنابراین پس از بازگشت شاه فقید از ایتالیا تیمور بختیار به درجه سرتیپی ارتقاء مقام یافت و پس از مدت کوتاهی به جای سرتیپ دادستان به سمت فرماندار نظامی تهران و حومه راه‌آهن سراسری منصوب شد.

بختیار از معدود افسرانی بود که در اوضاع پر آشوب و بی‌نظم پس از قیام توانست نظم را برقرار کرده و مخالفان را سرکوب نماید. او در این دوره در رأس بازوی اجرایی تعقیب و دستگیری مخالفان حکومت از جمله هواداران نهضت ملی، اعضای حزب توده و اعضای فدائیان اسلام قرار گرفت.

بختیار در دوره تصدی مقام فرمانداری نظامی تهران موفق شد محل چاپ زیر زمینی روزنامه‌های «ظفر» و «مردم» را در داودیه و تعدادی از انبارهای اسلحه سبک و نیز مراکز پخش جراید توده‌ای را کشف کند. بزرگترین موفقیت بختیار در سال ۲۶۶۲ مادی (

۱۹۵۴ میلادی) با کشف سازمان نظامی حزب توده در داخل ارتش انجام گرفت. با کشف این سازمان، بیش از ۶۰۰ افسر، درجه‌دار و دانشجوی پیوسته به حزب توده در ارتش شناسایی شدند. همچنین وی در زمان تصدی مقام مذکور، سه نفر از معروف‌ترین چهره‌های مخالف حکومت شاه را دستگیر و اعدام نمود: ۱- دکتر حسین فاطمی وزیر امور خارجه مصدق. ۲- تروریست نواب صفوی عضو برجسته و معروف فدائیان اسلام. ۳- خسرو روزبه افسر ارتش و عضو برجسته حزب توده.

تا پیش از دهه ۲۶۵۹ مادی (۱۹۵۱ میلادی)، سیستم اطلاعاتی و امنیتی فراگیری در ایران وجود نداشت. سیستم امنیت کشور عملاً به دو بخش کما بیش مشتق و متمایز از هم تقسیم می‌شد: یکی در ارتش و دیگری در شهربانی. امور مربوط به اطلاعات و ضد اطلاعات بر عهده‌ی رکن دوم ارتش بود که مرکزیت آن در ستاد ارتش مستقر بود و شعبات آن در واحدهای زیر مجموعه ارتش فعالیت می‌کردند. با وجود این، در ارتش تنها به گردآوری اطلاعات که شامل اخبار و اطلاعات نیروهای نظامی بود پرداخته می‌شد و کار ضد اطلاعات عملاً انجام نمی‌گرفت. در شهربانی نیز نیروی پلیس آگاهی، وظیفه کنترل اوضاع سیاسی کشور را عهده‌دار بود و فعالیت احزاب، سندیکاها، کارگری، مطبوعات و فعالان سیاسی کشور را زیر نظر داشت. قیام ۲۸ مرداد به عنوان یکی از سرفصل‌های مهم تاریخ معاصر ایران، تأثیرات زیادی در اوضاع سیاسی و امنیتی مملکت بر جای گذاشت که از جمله می‌توان به ارائه تعریف جدیدی از امنیت، اطلاعات و ضد اطلاعات اشاره کرد.

شاه فقید در سایه اقدامات امنیتی فرمانداری نظامی و سر و سامان گرفتن نسبی اوضاع، تصمیم گرفت با تشکیل ساواک اقدامات اطلاعاتی و امنیتی را در تشکیلات خاصی قرار دهد و با تصویب مجلس در واقع به این اقدام جنبه قانونی دهد.

بدین ترتیب قانون تأسیس ساواک در اواخر سال ۲۶۶۴ مادی (۱۹۵۷ میلادی) در مجلس سنا و سپس مجلس شورای ملی به تصویب رسید و این سازمان رسماً از اوایل سال بعد، فعالیت خود را به ریاست سپهد بختیار آغاز کرد

در این ایام اقدامات مهمی همچون کشف سازمان نظامی حزب توده و دستگیری فدائیان اسلام، بختیار را به مهره محبوب تبدیل کرده بود

تلاش‌های بختیار طی سال‌های ریاست بر ساواک متوجه دو وجه شخصی نیز بود: کسب قدرت سیاسی و افزایش ثروت و دارایی و املاک کلان. با افزایش قدرت تیمور بختیار، ویژگی اساسی فعالیت‌های وی تلاش برای کسب منصب نخست‌وزیری شد. در این راستا بختیار از طریق ارتباطات گسترده با شخصیت‌های داخلی و خارجی سعی نمود موقعیت سیاسی خود را ارتقا بخشیده و زمینه‌های کسب مدارج بالاتر را فراهم نماید. همان‌گونه که فردوست اشاره می‌کند، بختیار در ساواک به شدت به دنبال جمع‌آوری ثروت افتاد. بنا به گفته‌ی بختیار در سال‌های ریاست بر ساواک، ثروتش به میلیاردها تومان رسید و مجموعه‌ی طلاجات و اشیای عتیقه‌ی او بی‌نظیر شد.

بختیار از سالی که ساواک رسماً تاسیس شد تا زمانی که از کار برکنار شد، ریاست این سازمان را به عهده داشت. از این زمان تا خروج وی از ایران در بهمن ۲۶۶۹ مادی (۱۹۶۲ میلادی) بختیار فعالیت نسبتاً گسترده‌ای را آغاز کرد و دو چهره از وی در محافل رسمی و غیر رسمی، برجسته و مشخص بود. یکی مربوط به فعالیت بختیار در زمینه مذهبی، شرکت در مراسم و تکایای مذهبی و ارتباط با روحانیون مذهبی بود. در واقع در این دوران کوشید به عنوان شخصیتی محبوب عامه درآید. در این زمینه اسنادی موجود است که حاکی از حضور بختیار در مراسم‌ها و عزاداری‌های مذهبی می‌باشد؛ از جمله شرکت در مراسم عزاداری دستجات مختلف در بازار و بازدید از مجالس عزاداری و تکایا و حضور در منازل آخوند بهبهانی و آخوند چهل‌ستونی. تماس با برخی از رهبران جبهه ملی و وعده همراهی با آن‌ها در اجرای خواسته‌هایشان در صورت احراز نخست‌وزیری.

تیمور بختیار از معدود افسرانی بود که در اوضاع پر آشوب و بی‌نظم پس از قیام توانست نظم برقرار کرده و مخالفان را سرکوب نماید و به تدریج فعالیت‌های خود را به کسب منصب نخست‌وزیری معطوف کرد. اما بنا به گفته‌ی فردوست در حالی که تیمور روی ثریا حساب می‌کرد و امید داشت که هر چه زودتر، نخست‌وزیر یا رئیس ستاد ارتش شود، شاه از خوی بختیار به وحشت افتاده بود.

درباره‌ی برکناری بختیار و خروج او از کشور دلایل بسیاری عنوان کرده‌اند. مسئله دارایی‌های بختیار یکی از مسایل بسیار مهم در زندگی اوست، به حدی که می‌توان گفت شاید یکی از عواملی که از بختیار یک عنصر ناراضی علیه رژیم ساخت، مایملک و زمین‌های فراوان وی بود. ثروت کلان بختیار موضوع اتهامات و بهانه کنار گذاشتن وی از ساواک بود. برای این کار ابتدا شایعات و سپس مطالبی در مطبوعات کشور مبنی بر

سوءاستفاده‌ها و حیف و میل مأمورین دولتی درج شد و بسیاری بر اصل از کجا آورده‌ای قانون تأکید کردند! در مراحل بعد خصوصاً پس از خروج بختیار از کشور و شروع فعالیت سیاسی و عملیات نظامی علیه رژیم پادشاهی گزارشات مربوط به اموال و اختلاس وی گسترده‌تر و نهایتاً منجر به برپایی دادگاه غیابی و حکم به مصادره‌ی اموال وی گردید، که بدان اشاره کردم .

هم‌زمان با طرح ادعاهایی علیه ثروت کلان بختیار، امینی نخست‌وزیر وقت، بختیار را عامل شورش‌ها و حرکات‌های سال ۲۶۶۹ مادی (۱۹۶۱ میلادی) و از شاه تقاضای بازداشت وی را کرد. از اوان حکومت دکتر امینی، زمزمه‌هایی دائر بر مخالفت سپهبد بختیار با دولت امینی به گوش می‌رسید. پیش از انتصاب امینی به نخست‌وزیری، بسیاری شانس سپهبد بختیار را برای کسب این مقام زیاد می‌دانستند و برخی از روزنامه‌ها از سپهبد بختیار در رأس نامزدهای نخست وزیری نام می‌بردند. پس از انتصاب امینی، بختیار به مخالفت و تحریک علیه دولت وی پرداخت. دکتر امینی طی گفتگویی با شاه، تمام بلواهای اخیر را زیر سر تیمسار بختیار دانست و به شاه گفت تا زمانی که بختیار آزادانه می‌گردد و دست از تحریک برنداشته، ممکن است این وضع ادامه یابد. امینی از شاه تقاضا کرد که موافقت نماید تیمسار بختیار بازداشت گردد. اما شاه با این ادعا که اگر بختیار بازداشت گردد به پرستیژ ارتش لطمه وارد می‌شود به خصوص که وی مبارزات زیادی با توده‌ایها و غیره نموده، خواستار خروج او از ایران شد. [با این حال به نظر می‌رسد دلایل مهم‌تر و عمیق‌تری نیز در این رابطه وجود داشته و در حقیقت شاه از موقعیت استفاده کرده و به بهانه این که دولت دکتر امینی مایل به همکاری با بختیار نیست، وی را از ریاست ساواک برکنار کرد و سرلشگر حسن پاکروان را جایگزین وی نمود.

باری روبین ضمن اشاره به این جریان می‌نویسد: «این موضوع را کریمیت روزولت در مصاحبه‌ای با نویسنده‌ی این کتاب (باری روبین) در بیستم مارس سال ۱۹۸۰ فاش ساخت. بختیار در سفری به آمریکا قبل از روی کار آمدن امینی به ملاقات آلن دالس رئیس سیا و کریمیت روزولت رفته و از آن‌ها برای ترتیب یک کودتا علیه شاه کمک خواسته بود. شاه در جریان این امر قرار گرفت و در اولین فرصت مناسب او را از کار برکنار کرد. سفر بختیار به آمریکا و گفتگوی محرمانه‌ی با کندی، از نگاه بسیاری از منابع عامل مهم سوءظن شاه و برکناری بختیار بود. محمود طلوعی در این باره می‌گوید: «بختیار چه در زمانی که ریاست سازمان امنیت را به عهده داشت و چه بعد از برکناری از این سمت،

تماس‌های محرمانه‌ای با عالی‌ترین مقامات آمریکایی برقرار کرده و زمینه را برای به دست گرفتن قدرت فراهم کرده بود.

عوامل دیگری نیز در سوءظن شاه نسبت به بختیار دخیل بود. علاوه بر تلاش گسترده بختیار برای رسیدن به مقام نخست‌وزیری که برخی از فعالیت‌های وی در این رابطه توضیح داده شد، تماس وی با عشایر ایل بختیاری، رفت و آمدهای متعدد وی به منطقه اصفهان و چهارمحال، نزدیکی و ایجاد ارتباط با اشرف و استفاده از نفوذ وی برای رسیدن به این مقام و همچنین ارتباط با شیخ‌نشین‌های عربی در منطقه خود، حاکی از نیت خطرناک وی برای شاه می‌توانست باشد. بدین ترتیب شاه منتظر فرصت بود تا در اولین زمان ممکن بختیار را برکنار کند و این اتفاق در بهمن ماه رخ داد.

همانند هر فرد مطرود و یا حتی مخالفی در این دوران، بختیار کوشید از زمینه‌های مناسب برای مطرح ساختن خود، نزدیکی به مراکز قدرت و نزدیکی به افراد و گروه‌های مخالف بهره ببرد. بختیار بلافاصله پس از ورود به اروپا و در فرودگاه رم طی مصاحبه‌ای، دولت وقت را مورد حمله و انتقاد قرار داده و اعلام داشت که در ایران آزادی وجود ندارد. پس از آن کوشید به منظور دستیابی به قدرت و واژگونی رژیم شاه فقید، با مخالفان ارتباط برقرار کند. از جمله اقدامات بختیار در این زمینه تلاش برای ارتباط با آخوند روح الله خمینی بود. در پی قیام ۱۵ خرداد ۲۶۷۱ مادی (۱۹۶۳ میلادی)، گفته شد که تیمور بختیار در روز ۱۵ خرداد از اروپا به عراق سفر کرد تا اگر قیام به پیروزی برسد خود را به ایران برساند و از سفره آماده‌ای که گسترده می‌شود، بهره بگیرد. اسناد موجود حاکی از آن است که سپهد بختیار از ژنو به وسیله آقای مقدم سرکنسول شاهنشاهی در بغداد تقاضای روادید به منظور زیارت عتبات عالیات کرده بود، روز ۴ خرداد آن سال موافقت مقامات عراقی به ژنو اعلام و طبق اطلاع از شرکت هواپیمایی میدل‌ایست، بعد از ظهر سه‌شنبه جاری به بغداد وارد شد. لیکن این تلاش او بیهوده بود. زیرا نه تنها در جریان قیام ۱۵ خرداد بختیار و عوامل او نتوانستند به آخوند خمینی نزدیک شوند، بلکه در سال‌های ۲۶۷۷ و ۲۶۷۸ مادی (۱۹۶۹-۱۹۷۰ میلادی) که تیمور بختیار با همکاری بعضی‌ها بساطی بر ضد شاه در عراق راه انداخته بود، علی‌رغم همه‌کوشش‌ها و دست و پا زدن‌ها حتی نتوانست یک جلسه با آخوند خمینی به گفتگو و مذاکره بنشیند. از سوی دیگر بختیار در ژنو اظهار داشت با انجمن‌های دانشجویان ایرانی در اروپا به منظور رهبری تبلیغات علیه رژیم ایران تماس داشته و مخصوصاً از فعالیت دانشجویان ایرانی در فرانسه اظهار رضایت کرده بود.

برخی از اسناد ساواک نیز حاکی از ارتباط بختیار با برادران قشقایی می‌باشد. بر اساس این اسناد بختیار با عناصر و عوامل ناراضی مقیم اروپا از جمله برادران قشقایی (ناصر و خسرو) ارتباطاتی برقرار کرده و در نظر داشت با کمک‌های مادی قابل توجهی که از طرف وی در اختیار ناصر و خسرو قشقایی گذاشته می‌شد، فعالیت‌های تخریبی خود را در خارج و داخل کشور توسعه دهند. در اجرای این هدف نامبردگان در صدد تهیه اسلحه و مواد منفجره از انواع مختلف و ارسال آن‌ها به طرق گوناگون به داخل کشور برآمده بودند.

بختیار در اروپا وارد فعالیت‌های سیاسی شد و در سوئد با تشکیل جلساتی در خانه‌خود با شرکت همفکرانش، توطئه‌چینی علیه شاه فقید را از سر گرفت. ولی به امید سقوط دولت دکتر امینی و اجازه بازگشت به ایران، فعالیت‌هایش مخفی بود، اما بعد از عزل امینی برخلاف انتظارش به او اجازه ورود به ایران داده نشد، و به همین دلیل از این زمان به بعد مبارزات خود را علنی کرد و لبه تیز حملات خود را متوجه شاه نمود.

بختیار به تدریج دامنه تحریکات خود را به کشورهای عربی توسعه داد و بقیه این دهه را در خاورمیانه به رفت و آمد پرداخت و پشتیبانانی جمع کرد. وی در پانزدهم اردیبهشت ۲۶۷۶ مادی (۱۹۶۸ میلادی) به دعوت رهبران عراق، به بیروت رفت تا از آن جا به بغداد برود. اما در روز ۲۳ فروردین همان سال به اتهام حمل اسلحه قاچاق، توسط عوامل رکن دوم لبنان بازداشت و به زندان «حبس الرمال» تحویل گردید. اسلحه‌های مزبور در داخل یک دستگاه اتومبیل لندروور جاسازی شده بود و هنگام پیاده کردن لندروور از کشتی توسط مأمورین مربوطه کشف و ضبط گردید. گذرنامه وی توسط دادستان نظامی بیروت اخذ و محاکمه مقدماتی روز ۲۵ فروردین آن سال در دادگاه نظامی شروع شد. تیمور در دفاع خود مدعی شد قصد وی از مسافرت شکار بوده است. اما بر اساس اظهارات شاپور زندنیا کارمند سابق شرکت نفت و عضو اوپک که همکار بختیار در این جریانات بود، هدف بختیار مسافرت به کشورهای سوریه، عراق و سپس عربستان سعودی بوده است. [بعدها زندنیا در مطلبی تحت عنوان «سفری از دریای پارس به دریای رم و بازگشت»، در مورد سفرش به بیروت تصریح کرد که قرار بود به اتفاق بختیار با شناسنامه جعلی از طریق عراق به ایلات بختیاری که قشلاق خود را در نزدیک دزفول می‌گذراندند ملحق شوند.

دولت ایران از دولت لبنان درخواست کرد که نامبرده را به دلیل داشتن شاکی خصوصی و جرائمی مانند قتل به ایران تحویل دهد. دادستان کل لبنان به پرونده‌های مجرمیت او رسیدگی

کرد و یکی از آن‌ها را که درباره ضرب منتهی به نقص عضو بود، کامل تشخیص داد و با استرداد بختیار پس از حصول تضمین‌هایی که پیشنهاد نموده بود، موافقت کرد.

در این مدت بختیار به انحاء مختلف تلاش کرد از استردادش به دولت ایران خودداری شود. علاوه بر تماس با دوستان قدیمی‌اش در لبنان و خرج هزینه‌های گزاف برای جلب رضایت مقامات لبنانی، تلاش وی برای جلب حمایت برخی از انجمن‌های دانشجویان خارج از کشور جالب توجه بود. بر اساس سندی از ساواک، بختیار به صورت تلگرافی به همسر خود اطلاع داد که دادگاه وی در لبنان به منظور جواب درخواست دولت ایران مبنی بر استرداد وی به زودی تشکیل خواهد شد و از همسرش خواست فوراً توسط فرهاد بختیار با انجمن دانشجویان لوزان تماس گرفته و از آن‌ها بخواهد اعلامیه‌ای مبنی بر همکاری بختیار در زمینه فعالیت‌های او منتشر کنند و اقامت او را در سوئیس توأم با فعالیت‌های سیاسی ضد رژیم وانمود نماید.

همچنین بر اساس اسناد موجود ساواک، عوامل آمریکا در لبنان به وسیله روابط عمومی سفارت آمریکا در این کشور، با مقامات لبنانی و با وکیل بختیار مرتباً در تماس بودند. بر اساس سندی از ساواک «از منابع قابل اعتمادی در بیروت شنیده شده است که سفارت آمریکا در بیروت برای جلوگیری از تحویل بختیار به دولت شاهنشاهی اعمال نفوذ و فعالیت بسیار نمود و مبالغی برای این منظور به مقامات لبنانی داد. بر اساس همین اسناد مقامات کشورهای انگلیس و فرانسه مایل به عدم استرداد بختیار به ایران بوده‌اند و گویا در این رابطه تلاش‌هایی کرده بودند. از جمله این که وزیر امور خارجه ایران تلگرافی به سفیر شاه در فرانسه مخابره کرده و اعلام نموده بود که چند ژنرال و افسر ارشد فرانسوی از دولت رئیس‌جمهوری لبنان آزادی بختیار را به عنوان یک افسر عالی رتبه، درخواست کرده‌اند. بختیار از طریق ارتباط با برخی از ژنرال‌های فرانسوی دوست خود که با رئیس‌جمهور فرانسه دوستی نزدیکی داشتند، مذاکره کرده و از رئیس‌جمهور فرانسه خواست نزد رئیس‌جمهوری لبنان وساطت کند و از تحویل بختیار به ایران جلوگیری کند.

دشمن شاه فقید که در مورد بختیار دخالت کرده، جمال‌الناصر بود. همچنین امیر کویت و چند نفر از سران شیخ‌نشین‌ها نیز که با بختیار دوستی داشته‌اند توصیه کردند که رئیس‌جمهور لبنان، بختیار را به ایران تحویل ندهند.

دولت لبنان در نهایت استرداد بختیار را نپذیرفت و رئیس‌جمهور لبنان لایحه‌ی استرداد را رد کرد. عدم استرداد بختیار موجب قطع روابط سیاسی ایران و لبنان شد و دولت ایران به این عمل دولت لبنان که نه تنها بی‌احترامی به قول و قرار نمایندگان رسمی خود، بلکه بی‌اعتنایی به یک دولت دوست بود، اعتراض نمود. علی‌رغم همه‌این اعتراضات، سرانجام بختیار آزاد و با دریافت ویزای ورود به سوئیس از لبنان خارج شد.

خروج بختیار از لبنان آغاز دوران جدیدی از حیات او بود که موجب گردید بختیار به مخالفت و مبارزه سازمان‌دهی شده علیه نظام شاهنشاهی بپردازد. احمد حسن البکر رئیس‌جمهور وقت عراق پیام مخصوصی برای بختیار فرستاد مبنی بر این که دولت عراق حاضر است با کمال افتخار به ژنرال بختیار گذرنامه سیاسی عراقی بدهد و آمادگی دارد از هر زمان تا هر زمان که ژنرال بختیار مایل باشد از او در عراق پذیرایی کنند. ورود بختیار به عراق در سال ۲۶۷۷ مادی (۱۹۶۹ میلادی)، مصادف با اوج جنگ سرد بین عراق و ایران و در واقع شروع تشکیل ستاد عملیاتی علیه دولت ایران بود. بختیار در این راستا با جدیتی تمام مشغول فعالیت‌هایی گردید که هدف از آن‌ها براندازی نظام شاهنشاهی بود. با نگاهی به اسناد مربوط به فعالیت‌های وی در عراق می‌توان راه‌های مختلفی را که برای سرنگونی رژیم شاه در نظر گرفته بود، به روشنی دریافت.

تیمور بختیار جهت براندازی رژیم شاه، سعی در جذب و به همکاری گرفتن ناراضیان داخلی و خارجی رژیم کرد. وی تلاش کرد از قشرهای مختلف برای اهداف مورد نظر خود بهره‌برداری کند. در این زمینه مجموعه ارتباطات بختیار با ایرانیان را می‌توان به چهار زیر مجموعه ارتباط با دانشجویان خارج از کشور، گروه‌ها و تشکلهای سیاسی، روحانیون و رهبران ایلات و عشایر تقسیم کرد.

در رابطه با تلاش‌های بختیار در جهت جذب دانشجویان خارج از کشور، اسناد ساواک چنین گزارش می‌دهد که بختیار به وسیله طرفداران خود سعی کرده بود که با فدراسیون دانشجویان ایرانی در آلمان و سایر ممالک اروپایی تماس حاصل نماید. برخی از این اسناد احتمال تماس کنفدراسیون با تیمور را را عنوان کرده‌اند. در سندی در این زمینه آمده: به طوری که جسته گریخته در کنگره فدراسیون آلمان شنیده شده دانشجویانی که از طرف کنفدراسیون برای تماس با [آخوند خمینی به عراق رفته بودند در آن جا با تیمور بختیار نیز تماس گرفته‌اند. بختیار خود نیز شخصاً از بغداد عازم بیروت و اروپا شد تا با دانشجویان ایرانی مقیم اروپا ملاقات نماید.]

علی‌رغم برخی رفت و آمدها و همکاری‌های جسته و گریخته، تلاش‌های بختیار و رژیم عراق جهت همکاری و جذب کنفدراسیون دانشجویان ایرانی، در نهایت موفقیت‌آمیز نبود. اسناد و گزارش‌های ساواک و همچنین مقاله‌ای که در نشریه کنفدراسیون در مورد بختیار و وابستگی او به رژیم پهلوی درج شد، احتمال همکاری و ارتباط بین دانشجویان و بختیار را تا حد زیادی پایین می‌آورد. بر اساس سند مورخ اول دی ۲۶۷۷ مادی (۱۹۶۹ میلادی)، کنگره کنفدراسیون قصد داشت قطعنامه‌ای علیه دولت عراق به علت پشتیبانی از بختیار صادر کند زیرا دولت عراق به اعتراضات دانشجویان در مورد اخباری که رادیو عراق درباره همکاری دانشجویان با بختیار منتشر نموده ترتیب اثر نداده بود.

علاوه بر دانشجویان ایرانی خارج از کشور، تیمور بختیار تلاش کرد با گروه‌های سیاسی مخالف حکومت نیز ارتباط برقرار کرده و آنها را در راه اجرای برنامه‌های ضد رژیم خود همسو سازد. بر همین اساس است که وی حتی از حمایت کمونیست‌هایی که قبلاً در زمان ریاستش بر ساواک آنان را قلع و قمع کرده بود، استفاده نمود. طبق سندی در این رابطه، هشت نفر از اعضای حزب منحل‌شده ایران مقیم آلمان شرقی به عراق آمدند تا به خواست دولت عراق یک نیروی مخالف بر علیه ایران در عراق تشکیل دهند. مرکز اصلی فعالیت در استان کرکوک یا سلیمانیه بود و برای این منظور چندین تن با بختیار به طور مخفیانه به شهرهای کرکوک و سلیمانیه مسافرت کرده تا محل مناسبی برای تشکیل پایگاه انتخاب نمایند. قرار بوده پس از انتخاب محل و تشکیل هسته مرکزی کلیه متواریان ایرانی در اختیار بختیار گذارده شوند که ضمن آموزش‌های لازم و تجهیز به سلاح‌های مختلف به وسیله اکیپ‌های چند نفری در سردشت و بانه شروع به فعالیت و خرابکاری نمایند.

میزان حمایت گروه‌های کمونیست از بختیار چندان مشخص نیست، اما به نظر می‌رسد برخی از کمونیست‌ها حاضر به همکاری شدند در حالی که برخی از افراد برجسته‌ی آنها به این همکاری تن ندادند. بختیار تلاش داشت مجموعه حرکت‌های مخالف رژیم را متمرکز و سازمان‌دهی کند و به نوعی رهبری و هدایت مخالفان را به عهده بگیرد. البته وی در ایجاد چنین سازمانی عملاً موفق نبود و نتوانست حمایت روحانیون و دانشجویان به عنوان محورهای اصلی مبارزه ضد شاه را به دست آورد. این دو گروه بختیار را جزئی از ساختار رژیم ایران می‌دانستند و حمایت رژیم صدام از وی را عامل منفی در مبارزات وی قلمداد می‌کردند.

یکی از عمده‌ترین محورهای فعالیت بختیار در عراق، ایجاد ارتباط با ایلات و عشایر ایران جهت ایجاد ناآرامی و اغتشاش بود. هدف بختیار براندازی رژیم شاه فقید از هر راه ممکن بود، بنابراین یکی از راه‌های رسیدن به این هدف را ایجاد بلوا و آشوب و ازدیاد شکاف‌های قومی- محلی در میان اقوام ایرانی و حکومت مرکزی می‌دانست. بختیار که در خارج از ایران به عنوان عنصر ناراضی علیه رژیم شاه فقید مشغول فعالیت بود، کوشید تا با ارسال نامه‌های دوستانه و پرداخت کمک‌های مالی برخی از برنامه‌های خود را در نواحی مرزی و داخلی کشور به مرحله اجرا گذارد و بدین وسیله اعتماد آنان را برای انجام فعالیت‌های بعدی خود جلب کند. در این باره وی نامه‌هایی به منظور جلب محبت سران ایل بختیاری، خوانین کهگیلویه و بویراحمد، شیخ سوسنگرد (شیخ فیصل طرفی) و برخی دیگر از شیوخ خوزستان ارسال داشت. همچنین مرتباً برای سران ایل بختیاری پول حواله می‌داد که به وسیله برادرش و مباشرش بین آنان به نسبت مقام و موقعیتی که دارند، تقسیم شود.

اما از سوی دیگر ساواک که در مناطق ایل‌نشین نسبت به فعالیت‌های افراد خصوصاً در مناطق مرزی حساس بوده و به شدت نامه‌ها و تردد افراد این مناطق را کنترل می‌کرد، با بسیاری از افراد ایل در تماس بوده و در نتیجه از نامه‌نگاری‌ها، ملاقات‌ها و فعالیت‌های بختیار و همکاران و طرفدارانش مطلع بود. بنابراین در بسیاری از موارد پاسخ نامه‌های بختیار به هدایت ساواک صورت می‌گرفت.

از دیگر اقداماتی که بختیار در جهت متمرکز کردن و جهت دادن ناراضیان انجام داد، تحریک و حمایت از اکراد علیه حکومت تهران بود. در سندی در این رابطه آمده: «سلیمان معینی رهبر شورشیان اکراد ایران به بغداد رفته و ضمن ملاقات با جلال طالبانی و مقامات مسئول عراق به قاهره عزیمت و در آن جا با تیمور بختیار ملاقات و مذاکرات لازم به منظور ایجاد اغتشاش و ناامنی در منطقه غرب ایران به عمل آورده و در نظر داشته‌اند که با گسترش و توسعه عملیات به سراسر منطقه غرب سرقت‌های مسلحانه آنها را به عنوان شورش اکراد ایرانی برای کسب امتیازاتی از دولت شاهنشاهی عنوان و قلمداد نمایند. جلال طالبانی در مسافرت خود به بیروت و اروپا شخصاً با تیمور بختیار تماس گرفته و مذاکرات و موافقت لازم به منظور تقویت و پشتیبانی عوامل فوق وسیله افراد پیشمرگان طرفدار خود به عمل آورده است.

از دیگر اقدامات بختیار در راستای مبارزه و فعالیت ضد رژیمش فعالیت‌های تبلیغی بود. وی کوشید تا با برجسته کردن محدودیت‌ها و کمبودهای موجود در فضای سیاسی ایران

همچون آزادی، دموکراسی و مشکلات اقتصادی زمینه مناسبی در میان ملت ایران برای اقدامات آتی خویش باز نماید. از این رو به انتشار جزوه آئین انقلاب ما، ایراد سخنرانی، ارسال پیام رادیویی و کارهایی از این قبیل دست زد. وی در مناطق مرزی مهاباد، سردشت، بانه، مریوان و اورامان، به پخش اوراق تبلیغی علیه رژیم شاه می‌پرداخت.

از دیگر اقداماتی که بختیار در جهت براندازی حکومت شاه فقید تدارک دیده بود، اجرای عملیات نظامی در داخل ایران بود. بدین منظور وی فعالیت خود را در دو جهت متمرکز کرد. از یک سو اقدام به ترور مقامات نظام را در دستور کار خود قرار داد، تا بدین وسیله موجبات اغتشاش و ناآرامی را در کشور به وجود آورد و همچنین با انجام عملیات مرزی و اقدامات خرابکارانه در داخل شهرها موجبات بی‌ثباتی و مخالفت را در داخل کشور ایجاد کند. از سوی دیگر درصدد برآمد با استفاده از نظامیان و ارتشیان ناراضی در درون نظام که توسط اقوام ناراضی حمایت و کمک می‌شدند، و با پشتیبانی عراق، شاه فقید را از بین برده و حکومت مطلوب خود را رسمیت دهد. بر همین اساس بختیار به تشکیل گروه خرابکاری از متواریان ایرانی در منطقه جلولا اقدام کرد. [همچنین بنا بر اسناد، عده زیادی چریک در نواحی عمار به فرا گرفتن تعلیمات چریکی و خرابکاری‌های گوناگون مشغول شدند. این عده از عشایر اطراف قصر شیرین (کلهر) و ایلام و دیگر مناطق غربی تشکیل گردیده بود.

رهبری و طرح‌ریزی عملیات چریکی توسط عناصر عراقی در خاک ایران زیر نظر سازمان‌های دولتی عراق انجام می‌گرفت. این سازمان‌ها شامل وزارت دفاع و ستاد ارتش عراق و وزارت کشور بوده و با همکاری سازمان‌های امنیتی و استخبارات (رکن ۲) ستاد ارتش عراق انجام می‌گرفت. هرچند که در نهایت، این اقدام بختیار مانند بسیاری از اقدامات دیگرش عقیم ماند و عملی نگردید، ولی بختیار در یاری گرفتن از این راه جهت از بین بردن رژیم شاه فقید به شدت مصمم بود.

به دنبال گسترش فعالیت‌های بختیار در عراق و ایجاد ارتباط گسترده با گروه‌ها و افراد مختلف در ایران، آموزش نظامی و مسلح کردن طرفدارانش در عراق، تلاش جهت اجرای عملیات نظامی در ایران و گسترش محبوبیت و مقبولیت وی به عنوان عنصر ضد رژیم و حمایت عراق از وی، در حالی که بین دو کشور ایران و عراق روابط خصمانه‌ای وجود داشت، جملگی منجر به افزایش اتهامات وی گردید. دولت ایران اقدام به ضبط و مصادره اموال بختیار کرد. بر اساس قانون، چون خیانت تیمور بختیار بر ملت ایران مسلم است لذا

عناوین نظامی و امتیازات و حقوق اجتماعی مشارالیه سلب و کلیه اموال او اعم از منقول و غیر منقول و وجوه نقد و اوراق بهادار و سهام کارخانجات و شرکتهای به نفع دولت ضبط می‌شود. هرگونه نقل و انتقال اموال مزبور از طرف نامبرده از تاریخ صدور امر تعقیب وی از درجه‌ی اعتبار ساقط است.

بختیار سرانجام در مرداد ۲۶۷۸ مادی (۱۹۷۰ میلادی) هنگامی که به اتفاق چند تن برای شکار به منطقه دیاله در حوالی بغداد رفته بود، به دست یکی از همراهان خود کشته میشود. درباره ترور بختیار ظن قوی این است که این اقدام به دست عوامل ساواک انجام گرفته است.

ترور بختیار بر اساس طرح ساواک توسط یکی از مأمورین نفوذی ساواک صورت پذیرفت. اگلن ماطاواسیان با نام مستعار فرهنگ یکی از افراد تیپ نیروهای مخصوص به جهت مهارت در تیراندازی برای این امر انتخاب شد. وی توسط ساواک به مجموعه بختیار نفوذ داده شد و در فرصت مناسب ضربه را وارد نمود، پس از ترور وی دستگیر، شکنجه و نهایتاً توسط رژیم عراق اعدام شد.

سازمان گسترش و نوسازی صنایع کشور (ایدرو)

در ۲۱ شهریور سال ۲۶۷۵ مادی (۱۹۶۷ میلادی) به فرمان شاه یکی از بنیادی ترین سازمانها در راستای توجه به جنبه های نرم توسعه با فعالیت هایی همچون مدیریت ، هدایت و حمایت از تکمیل زنجیره ارزش صنایع و رقابت پذیر بودن صنایع موجود در کشور به وجود آمد. به باور بسیاری این کار را میتوان در راستای انقلاب سفید شاه و مردم قرار داد. این سازمان در زمینه سرمایه گذاری و مدیریت بر حوزه های انرژی ، شیمیائی ، بازرگانی ، خودرو سازی ، کشاورزی ، کشتی سازی و راه آهن فعالیت داشت.

در برنامه سوم، سیاست بر این بود که با اجرای همزمان اصلاحات ارضی و با انتقال سرمایه زمینداران، اولین هسته‌های سرمایه‌گذاری صنعتی شکل گیرد. از آنجایی که سرمایه‌داران نوپا با مفاهیم مدیریت صنعتی آشنا نبودند، سازمان مدیریت صنعتی برای

جداکردن مدیریت از مالکیت و بانک توسعه صنعتی برای کمک به منابع مالی و تقویت بنیان‌های تشکیل سرمایه ایجاد شدند. در جریان اجرای برنامه سوم ضرورت وجود مؤسسه‌ای توانمند و فراگیر برای توسعه بخش صنعت و تسریع در صنعتی‌شدن، موردتوجه قرار گرفت؛ لذا سازمان گسترش و نوسازی صنایع ایران به فرمان شاه فقید تأسیس شد.

در طول این دوره تا پیروزی فتنه خمینی، ۱۳۶ شرکت مختلف صنعتی - تولیدی و مهندسی، با سرمایه‌گذاری تقریبی ۱۲۷ میلیارد ریال ایجاد شده بود، که هدف آن تکمیل زنجیره صنعتی، با استراتژی جایگزینی واردات بود.

با اشغال ایران توسط تازی پرستان خط مشی این سازمان دگرگون شد و با سوء مدیریت و وابسته کردن صنایع کشور به بنجل‌های چینی آنرا به ورطه نابودی کشاندند. در جمهوری جهل و جنون و جنایت اسلامی صنعت سنگین ایران را که در زمان شاه فقید و با مدیریت صحیح کارشناسان گاه‌های بنیادی در امر توسعه صنعت برداشته بود بخدمت سپاه پاسداران در پشتیبانی از جنگ ایران و عراق گرفتند.

در زمان شاه فقید ایدرو به عنوان مهمترین سازمان توسعه صنعتی کشور در جهت اجرای ماموریت گسترش و نوسازی صنعتی به کارکردهای زیر مشغول بود :

توسعه صنعت کشور با ایجاد صنایع مبتنی بر فناوری‌های نوین

توسعه مدیریت و منابع انسانی بخش صنعت کشور از طریق ارائه آموزش، تحقیقات و مشاوره‌های مورد نیاز

نوسازی و بازسازی و اصلاح ساختار صنایع مهم در جهت افزایش

تولید و بهره‌وری

سرمایه‌گذاری و حمایت از سرمایه‌گذاران بخش خصوصی داخلی و خارجی در مناطق کمتر توسعه‌یافته و صنایع خطرپذیر

تأمین منابع مالی طرح‌ها و سرمایه‌گذاری‌ها از منابع خارجی و جذب سرمایه‌های داخلی

توسعه تحقیقات کاربردی و دانش فنی با رویکرد تقویت توسعه طراحی و مهندسی ساخت داخلی

حمایت از ساخت تجهیزات و ماشین‌آلات سنگین مورد نیاز صنعت نفت،
برق و حمل و نقل ریلی و دریایی

ارتقاء توان رقابت‌پذیری صنایع جهت حضور در بازارهای جهانی

سرمایه‌گذاری در صنایع پیشرفته خارج از کشور در جهت ارتقاء مدیریت
و نوآوری و کسب درآمد ارزی

مشارکت در اجرای طرح‌های بزرگ صنعتی و زیربنایی کشور



برخی از مهم‌ترین این فعالیت‌ها عبارت بودند از: تأسیس شرکت‌های ماشین‌سازی اراک،
ماشین‌سازی تبریز، تراکتورسازی تبریز، آلومینیم ایران (ایرالکو)، هپکو، کشتی‌سازی
خلیج فارس، کشتی‌سازی اروند، واگن‌سازی پارس، موتوژن و پمپیران.
صنایع ایجاد شده در زمان شاهنشاه که برخی از آنها در زیر مجموعه سازمان گسترش و
نوسازی صنایع ایران فعالیت میکردند بشرح زیر است :

کارخانه ذوب آهن آریامهر که نخستین و بزرگترین تولید کننده فولاد ساختمانی و ریل در ایران بود. این کارخانه ، بزرگترین شرکت فولاد در ایران از لحاظ تنوع محصولات بود. تا پیش از پیروزی فتنه خمینی و اشغال ایران توسط تازی پرستان ظرفیت این کارخانه ۳,۶ میلیون تن محصول در سال بود. روس ها در اذای صادرات گاز ایران به شوروی متعهد شدند تا کارخانه ذوب آهن آریامهر و ماشین سازی اراک را احداث کنند.

کارخانه ذوب آهن آریامهر در جنوب غربی اصفهان و در شهرستان لنجان قرار دارد. شرکت ملی صنایع مس ایران نیز تحت عنوان شرکت سهامی معادن مس سرچشمه در شهرستان رفسنجان تاسیس شد. این شرکت همراه با مس ۷۰۰ تن کنسانتره تلا و نقره تولید میکرد. در زمان شاه فقید این شرکت از سود آورترین شرکت های ایران بود.

شرکت آلومینیوم ایران . موضوع بنیانگذاری کارخانه ایرالکو در زمان شاه فقید به تصویب هیئت دولت رسید و نصب تاسیسات و ساختمان آن با مشارکت شرکت رینولدز آمریکا صورت گرفت . پیش از اشغال ایران توسط ملایان دو خط تولید این کارخانه با ظرفیت ۴۵ هزار تن آلومینیوم در سال احتیاجات داخلی را بر آورده میکرد.

پترو شیمی آبادان . پس از تاسیس پالایشگاه آبادان به عنوان نخستین پالایشگاه ایران و با توجه به وجود گاز فراوان همراه با نفت استخراجی و همچنین کشف میادین گازی ،

نیاز به محصولات پتروشیمی مطرح شد و در سال ۲۶۷۱ مادی (۱۹۶۳ میلادی)

انستیتو نفت فرانسه از طریق سازمان برنامه و بودجه مامور شد تا مکان یابی صنایع پترو شیمی را بررسی کند. شهر آبادان برای این پروژه بزرگ انتخاب و ساخت آن با مشارکت ۷۴ درصد شرکت ملی پتروشیمی ایران و ۲۶ درصد سهم شرکت بی اف گودریچ آمریکا آغاز شد.

ظرفیت اولیه پتروشیمی آبادان در زمان شاه فقید شامل تولید سالانه ۲۰ هزار تن پی وی سی ، ۱۰ هزار تن دودسیل بنزن و ۲۴ هزار تن سود سوزآور بود. در سالهای بعد ظرفیت تولید پی وی سی به ۶۰ هزار تن در سال رسید.

شرکت پترو شیمی ایران و ژاپن . در زمان شاهنشاه آریامهر ایران صاحب دومین تاسیسات پتروشیمی شد. این شرکت با مشارکت شرکت ملی صنایع پترو شیمی ایران و شرکت میتسوئی ژاپن شکل گرفت.

پتروشیمی رازی . در سال ۲۶۷۸ مادی (۱۹۷۰ میلادی) به فرمان شاهنشاه آریامهر تاسیس و به بهره برداری رسید. در این کارخانه انواع کود های شیمیائی و آمونیاک تولید میشد.

پتروشیمی شیراز . شرکت پتروشیمی شیراز بعنوان اولین واحد تولیدی صنایع پتروشیمی ایران در سال ۲۶۷۱ مادی (۱۹۶۳ میلادی) به فرمان شاه فقید به منظور تولید کودهای شیمیایی ازته آغاز به فعالیت نمود.

این شرکت در ۴۵ کیلومتری شهر شیراز، در مجاورت رودخانه کر و در نزدیکی مرودشت واقع گردیده است. وسعت شرکت ۳۰۰ هکتار است که از این مقدار ۷۲ هکتار آن را محوطه صنعتی تشکیل می دهد. شروع به کار شرکت با بهره برداری از ۴ واحد تولید آمونیاک، اوره، اسید نیتریک و نیترات آمونیوم و نیز واحد تأمین سرویسهای جانبی (آب، برق، بخار و هوای فشرده) توأم بوده و پس از آن با توجه به نیاز کشور، طرحهای توسعه متعددی به مرحله اجرا درآمده است.

کابل سازی پایکا کرج . این شرکت با مشارکت ایران و آلمان در زمان شاه فقید راه اندازی شد.

شرکت لوله سازی اهواز این شرکت توسط شرکت نفت در ابتدای سال ۲۶۷۵ مادی (۱۹۶۷ میلادی) تاسیس شد. پس از پیروزی فتنه خمینی و اشغال ایران این تاسیسات به بخش خصوصی و زیر نظر آقا زاده ها نظیر شرکت سرمایه گذاری صدر تامین و هوشنگ احمدی سر صحرا به عنوان مدیر عامل اجرائی و زاهد مراقی به عنوان رئیس هیئت مدیره ، قرار گرفت . در زمان شاه بزرگترین تولید کننده لوله در خاورمیانه بشمار میرفت. زمینه کاری این شرکت ساخت خط لوله انتقال نفت خام و گاز طبیعی بود.

شرکت ایدم در سال ۲۶۷۷ مادی (۱۹۶۹ میلادی) شرکت ایران ناسیونال که شرح کامل آن در بخش های پیشین آمده است، کارخانه تولید موتور دیزل اتوبوس و کامیون را در تبریز با عنوان شرکت تولید موتورهای دیزل ایران و مشارکت دایملر بنز آلمان تاسیس کرد . در همان سال ایران ناسیونال موفق به راه اندازی کارخانه تولید گیربکس کامیون و اتوبوس با نام شرکت چرخشگر شد.

شرکت تراکتور سازی تبریز در سال ۲۶۷۶ مادی (۱۹۶۸ میلادی) شرکت تراکتور سازی تبریز به صورت شرکت سهامی خاص توسط شاهنشاه آریامهر افتتاح شد. نخستین تولیدات این شرکت تراکتورهای یونیورسال و پس از آن تراکتور های مسی فرگوسن در چهار گونه بود.

شرکت هپکو این شرکت در سال ۲۶۸۰ مادی (۱۹۷۲ میلادی) در اراک با هدف تولید تجهیزات سنگین ، توسط سازمان گسترش و توسعه صنایع ایران (ایدرو) و برادران رضائی تاسیس شد.

در آن زمان آقای رضائی ۱۱۴ هکتار زمین بین شرکت آلومینیوم و ماشین سازی اراک خرید و ساخت بزرگترین کارخانه تولید ماشین آلات عمرانی و معدنی خاور میانه بنام هپکو آغاز شد.

رضایی موفق شد نخستین گروه از کارکنانش را برای آموزش تخصصی به آلمان و آمریکا بفرستد. از سال ۲۶۸۳ مادی (۱۹۷۵ میلادی) هپکو با همکاری

شرکت های نویستار انترنشنال آمریکا ، پوکلین فرانسه ، صنایع سنگین ساکائی ژاپن ، داینپاک سوئد ، و لوکومو فنلاند رسماً آغاز به فعالیت کرد. شرکت هپکو در نظر داشت تا دامنه فعالیت خوئی را به خودرو سازی نیز افزایش دهد. با اشغال ایران توسط دستار بندان اموال خانواده رضائی که ۱۲۰ میلیون دلار برآورد میشد ، مصادره گشت و هپکو به تصرف تازی پرستان در آمد. قرار داد با کاتر پیلار لغو شد و جمهوری جهل و جنون و جنایت اسلامی بسوی آلمانها رفت.

هپکو اولین و بزرگترین سازنده تجهیزات سنگین در ایران و خاورمیانه بود . این شرکت سازنده ماشین آهات کشاورزی ، تولید انواع واگن ، کامیون ، جرثقیل ، لیفتراک ، ماشین

آلات صنایع فولاد و مس ، تجهیزات معدن ، حفاری ، نیروگاه ها ، سدها ، فمآوری هسته ای ، بنادر و تجهیزات نفت و گاز بود.

چنین تاسیساتی که با فکر شاه فقید و توسط کارشناسان و متخصصین وطن پرست ساخته شده بود به یک بار به دست دستار بندان مغز فندقی که دانششان در حد گذاشتن پای راست به داخل مستراح به هنگام ورود بود افتاد و بخاطر عدم دانش و بی لیاقتی مثنی لومپن به نابودی کشیده شد.

ماشین سازی تبریز قرار داد ساخت و تکمیل و توسعه کارخانه ماشین سازی تبریز با هدف تولید انواع ماشین آلات صنعتی به فرمان شاه فقید و پیگیری های جمشید آموزگار در سال ۲۶۷۵ مادی (۱۹۶۷ میلادی) بین ایران و چکسلواکی منعقد شد . پیش از پیروزی فتنه خمینی بخش هائی از از این شرکت از مجموعه ماشین سازی جدا و به صورت مستقل نظیر شرکت ریخته گری ماشین سازی تبریز و شرکت گسترش صنایع ریلی ایران در آمد

شرکت موتوژن شرکت موتوژن در سال ۲۶۸۱ مادی (۱۹۷۳ میلادی) با نام «گلد الکتریک ایران» به منظور تولید الکتروموتورهای کولری، تحت لیسانس شرکت وستینگهاوس آمریکا، با سرمایه گذاری مشترک بانک صنعت و معدن و سازمان گسترش و نوسازی صنایع ایران در منطقه صنعتی غرب تبریز تأسیس گردید. با خرید سهام این شرکت توسط سازمان گسترش و نوسازی ایران ، نام مجموعه به شرکت موتوژن تغییر یافت.

صنایع پمپ سازی ایران (پمپیران) این شرکت در سال ۶۸۳ مادی (۱۹۷۵ میلادی) تأسیس شد. تولید انواع پمپ و الکترو موتورهای شناور در برنامه کار این موسسه قرار داشت. محل شرکت در تبریز بود.

کمپرسور سازی تبریز (کمپید رو) اولین و بزرگترین تولید کننده کمپرسورهای معدنی و صنعتی در کل منطقه خاورمیانه بود. تولیدات این کارخانه شامل کمپرسور های معدنی ، صنعتی ، ابزارهای بادی و گاز کمپرسور بود.

پمپ و توربین (پتکو) این شرکت با سرمایه گذاری سازمان گسترش و نوسازی ایران (ایدرو) تاسیس شد . هدف از تاسیس این شرکت ، تولید پمپ های مورد نیاز در امر نفت ، گاز ، پتروشیمی ، صنایع نیرو گاهی ، خطوط انتقال آب و توربین های کوچک آبی و متوسط بود.

لیفتراک سازی سهند مجتمع لیفتراک سازی سهند اولین تولیدکننده در خاورمیانه در زمینه تولید لیفتراک، یدککش و انواع ماشین آلات انبارداری و جا به جایی، فعالیت خود را به عنوان تنها تولیدکننده لیفتراک و یدککش از سال ۲۶۸۴ مادی (۱۹۷۶ میلادی) آغاز نمود. این شرکت با دارا بودن پرسنل مجرب و کارآمد از بدو تأسیس، فعالیت های خود را با همکاری برترین مارک های اروپائی همچون :

ROBERYOWEN و PERKINS , CLIMAX , CONVEYANCER انگلستان
HURTH ایتالیا و BALKANCAR بلغارستان شروع کرد.

کنتور سازی ایران اولین و بزرگترین تولیدکننده و صادر کننده کنتورهای هوشمند برق در خاورمیانه با پشتوانه بیش از نیم سده تجربه و افتخار در تولید انواع کنتورهای برق، یکی از پیشتازان صنعت برق در سطح کشور، خاورمیانه و آسیای میانه می باشد. این شرکت در سال ۲۶۷۶ مادی (۱۹۶۸ میلادی) توسط وزارت نیرو و با مشارکت شرکت آ.ا. گ اینترنشنال در اولین شهر صنعتی کشور (شهر صنعتی البرز) در زمینی به وسعت ۴۰/۰۰۰ متر مربع با بیش از ۳۰/۰۰۰ متر مربع بنا (ساختمانها و سالنهای تولیدی و مجموعه

اداری) در استان قزوین تأسیس گردید و از آن زمان تا کنون تأمین کننده نیاز کشور به انواع کنتورهای برق بوده است.

شرکت بلبرینگ ایران

شرکت گسترش صنعت بلبرینگ ایران در ۸ آبان ۲۶۷۷ مادی (۱۹۶۹ میلادی) با مشارکت شرکت اس کا اف سوئد، تأسیس شد. این کارخانه، بلبرینگ و رولر برینگ‌های مخروطی را بر اساس مشخصات ارائه شده توسط سازمان استاندارد جهانی تولید می‌کرد. شرکت با مساحت بیش از ۱۴ هکتار در شهر تبریز واقع شده و بالغ بر ۳/۶ میلیون عدد از بلبرینگ و رولر برینگ مخروطی و همچنین بالغ بر ۱۲ میلیون عدد انواع ساچمه و رولرهای مخروطی در سایزهای مختلف تولید می‌کرد. این کارخانه با پیشرفته‌ترین تکنیک‌های تولید با بهترین مشخصات کیفی و نظام کنترل کیفی بسیار قوی و دقیق تجهیز شده بود.

شرکت صنایع الکترونیک ایران با ایده دکتر ابوالمفتح اردلان از مهندسين نیروی دریائی و استقبال شاه فقید ایجاد شد .

این شرکت اولین مؤسسه ای بود که اقدام به استخدام متخصصین از همه ملیتها از بهترین دانشگاه‌های دنیا می‌کرد و حقوق‌هایی در حد شرکتهای معتبر دنیا به آنها پرداخت می نمود . با این روش شرکت نه تنها متخصصین ایرانی مقیم خارج بلکه متخصصین خارجی را نیز جذب می‌کرد و برای اولین بار بود که کشور ایران محل جذب متخصصین جهانی شده بود. هدف ایجاد یک شرکت در سطح بهترین شرکتهای دنیا بود که محصولاتی با طراحی بومی تولید کند و بتواند با شرکتهایی نظیر هیوز ، موتورولا ، هیولت پاکارد و وستینگهاوس رقابت کند.

برای همین از دانشگاه‌های معتبر دنیا بازدید می‌کرد و دانشجویان را به شرکت خود جذب می‌کرد و با حقوق‌های رقابتی به ایران می‌آورد. ترمینالهای هوشمندی که

این شرکت در دهه هفتاد میلادی تولید می‌کرد دارای پردازنده داخلی بودند و پس از چند سال در اوایل دهه ۱۹۸۰ همین نسل از ترمینالها تبدیل به اولین رایانه‌های شخصی شدند و روانه بازار گردیدند. پیش از فتنه خمینی این شرکت ۳ هزار کارمند داشت که شامل ۸۵۶ تن پرسنل بالای لیسانس و ۴۵۰ نفر تحصیلکرده خارج از کشور از ملیتهای گوناگون بود.

شرکت ایز ایران این شرکت همزمان با شرکت صنایع الکترونیک ایران به منظور تولید ترمینالهای کامپیو تری تاسیس شد .

شرکت ایران کاوه شرکت سایپا دیزل در سال ۲۶۷۱ مادی (۱۹۶۳ میلادی) توسط اصغر قندچی با نام ایران کاوه تاسیس شد. این تشکیلات با مشارکت شرکت ماک تراکس به مونتاژ کامیونهای ماک در ایران پرداخت. تا پیش از اشغال ایران توسط دستار بندان این شرکت توانسته بود ۷۵۰۰ کامیون تولید کند. این شرکت نیز مثل مابقی افتخارات دوران شکوهمند سازندگی در زمان شاه فقید مصادره گردید.

شرکت ایران ناسیونال که شرح کامل آن در بخش های پیشین آمده است .

شرکت سایپا سازنده اتوموبیل های ژیان و وانت آکا در زمان شاه فقید به تولید اتوموبیل سواری و وانت با مشارکت کارخانه سیتروئن فرانسه پرداخت. در اقدام بعدی تولید این شرکت علاوه بر ژیان مهاری و ژیان پیکاپ به رنو ۵ در دو مدل منتهی شد.

شرکت پارس خود رو

این شرکت در سال ۲۶۶۴ مادی (۱۹۵۶ میلادی) و با نام شرکت «جیپ» تأسیس شد و با

واردات و فروش خود روهای جیب ویلیز و قطعات یدکی آن شروع به کار کرد.

شرکت در سال ۲۶۶۷ مادی (۱۹۵۹ میلادی) پس از احداث کارخانه در جاده مخصوص کرج مونتاژ انواع خودروهای جیب را در ایران آغاز نمود. در سال ۲۶۷۴ مادی (۱۹۶۶ میلادی) به دنبال احداث سالن های پرس و ساخت قطعات و توسعه

عملیات ، به تولید اتوموبیل های آریا و شاهین پرداخت. نام این شرکت بعد ها به ایران خود رو تغییر یافت.

شرکت ارج کارخانه ارج در سال ۲۶۴۵ مادی (۱۹۳۷ میلادی) در یک کارگاه کوچک در خیابان سی متری تهران با مشارکت ۸ کارگر که زیر نظر خلیل ارج استاد دانشکده فنی دانشگاه تهران کار میکردند به صنایع غیر دولتی ایران پیوست.

پس از فوت خلیل ارج مدیریت این کارخانه که بزرگ و توسعه یافته بود به برادران ارجمند محول شد. ارج در نخستین سالهای فعالیت ، صندلی تاشو میساخت. در سالهای پایانی دودمان ایران ساز پهلوی ارج در تولید آبگرمکن ، یخچال ، بخاری ، ماشین رختشویی و کولر سر آمد شد. این واحد تولیدی افتخار آمیز پس از اشغال ایران توسط ملایان با یک اختلاس ۲۰ میلیارد تومانی مواجه و برای همیشه پس از ۷۹ سال فعالیت سازنده تعطیل شد.

شرکت آزمایش محسن آزمایش این شرکت را با سرمایه ۳۰ میلیون ریال به ثبت رساند و بسرعت سرمایه شرکت در سال ۲۶۷۶ مادی (۱۹۶۸ میلادی) به ۲۰۰ میلیون ریال رسید . او زمینی به مساحت ۱۸۵ هزار متر مربع در کیلومتر ۱۰ جاده آبدلی خرید و کارخانه ای بزرگ بنا نهاد که در آن محصولاتی چون یخچال ، کولر ، آبگرمکن ، تختخواب فلزی ، بخاری و اجاق گاز ساخته میشد. این شرکت در ساوه و مرودشت نیز شعبه تولید داشت. پس از اشغال ایران توسط تازی پرستان بعثت مصادره و مدیریت ناکارآمد به ورشکستگی کشیده شد.

پاکشوما در زمان شاه فقید و سه سال مانده به پیروزی فتنه خمینی ، شرکت پاکشوما با طراحی صنعتی و تولید انواع ماشین لباسشویی پا به میدان گذاشت . تولید ماشین ظرفشویی و جارو برقی و کولر گازی نیز از تولیدات آن بود.

پاکسان این مجموعه در سال ۲۶۷۰ مادی (۱۹۶۲ میلادی) با عنوان شرکت تولیدی پاک کن با مسئولیت محدود به همت آقای لاجوردی آغاز بکار کرد .هشت سال که از فعالیت آن گذشت نامش را به پاکسان تغییر دادند. صابون معروف گلنار ، مایع ظرفشویی گلی و پودر لباس شویی سپید و برف و پودر کف شوی رخشاو شامپو شبنم از جمله تولیدات آن بود.

تولی پرس در سال ۲۶۷۲ مادی (۱۹۶۴ میلادی) با نام دتر جنت آغاز بکار کرد و هفت سال بعد نامش به تولی پرس تغییر یافت. خانواده معروف خسرو شاهی صاحبان ایت شرکت بودند. پودر لباس شویی شوما و دریا ، پودر کف شوی موج ، مایع نرم کننده هاله ، مایع ظرفشویی جام از محصولات تولی پرس بودند. پس از اشغال ایران این کارخانه توسط دستار بندان مصادره شد.

جانسون اند جانسون ایران .چهار سال مانده به فتنه خمینی یکی از بزرگترین تولیدکنندگان محصولات بهداشتی کودک در خاورمیانه با مشارکت شرکت آمریکایی جانسون اند جانسون و با هدف تولید محصولات بهداشتی مادران و کودکان آغاز به فعالیت نمود وپس از اشغال ایران به «فیروز» تغییر نام داد. انواع شامپو بچه، صابون، پودر و مایع لباسشویی کودکان و... از جمله محصولات این شرکت مصادره شده است.

شرکت مینو این شرکت در سال ۲۶۶۷ مادی (۱۹۵۹ میلادی) توسط علی خسرو شاهی بنیان نهاده شد و تولیدات غذائی ، آرایشی و بهداشتی خود را تحت نام شرکت صنعتی پارس مینو آغاز کرد. پس از روی کارآمدن ملایان این شرکت مصادره شد و برادران خسرو شاهی (علی و حسن) به کانادا مهاجرت کردند.

شرکت صنایع هواپیما سازی ایران در زمان شاه فقید به فرمان ایشان شرکت صنایع هواپیما سازی در شمال شاهین شهر اصفهان در زمینی به وسعت ۲۵ هکتار ساخته شد. هلیکوپتر های بل آگوستا در این شرکت ساخته میشد.

شرکت باتری سازی نیرو این شرکت در دهه ۲۶۶۹ مادی (۱۹۶۱ میلادی) به عنوان بزرگترین تولید کننده باتری در خاورمیانه به ساخت انواع باتری های استارتر خودرو و سبک و سنگین ، باتری های ساکن ویژه سیستم های برق اضطراری و سیستم های مخابراتی از اعتباری جهانی برخوردار بود. پس از اشغال ایران نام این شرکت به صبا باتری تغییر یافت و به دست آقا زاده ها افتاد.

مراسم فرخنده تاجگذاری شاهنشاه و شهبانو فرح

در ۴ آبان سال ۲۶۷۵ مادی (۱۹۶۷ میلادی) مراسم تاجگذاری محمد رضا شاه پهلوی و شهبانو فرح در کاخ گلستان انجام شد. در این مراسم به ترتیب دکتر سید حسین امامی ، امیر عباس هویدا ، رئیس مجلس سنا ، رئیس مجلس شورای ملی سخن گفتند و دکتر صورتگر قصیده ای که سروده بود خواند.

محمد رضا شاه پهلوی سوگند خورده بود که تا زمانی که نتواند مملکت خود را توسعه و رشد بدهد تاجگذاری نخواهد کرد. او به قول خود وفا کرد و در تاریخ ۴ آبان ، یعنی بیش از ربع سده پس از صعود بر تخت طاووس ، که ایران بزرگترین توسعه را در سده بیستم داشت اعلام کرد که تاجگذاری خود را در تهران انجام خواهد داد. او در آن سال همان سنی را داشت که پدرش رضا شاه بزرگ در زمان تاجگذاری خود داشت و درست مثل ۴۱ سال قبل ، شکوهی که قول داده شده بود را به بهترین نحوه به نمایش گذاشته شد. تاجگذاری محمد رضاشاه پهلوی بدون شک یکی از برترین و شکوهمند ترین مناسبت هایی بود که در تاریخ طولانی سلطنت در ایران اتفاق افتاد. این واقعه در سراسر دنیا با کنجکاو بی سابقه ای در مورد کشوری که معمولاً دور از زرق و برق سلطنتی بود تماشا شد.

این کنجکاوی شاید به این علت بیشتر بود که همسر او، ملکه فرح ، شهبانوی ایران اولین بانویی بود که در ۲۵۰۰ سال تاریخ به عنوان ملکه تاجگذاری میکرد . هدف شاه از این کار دادن نقش جدید به زنان در جامعه ایرانی بود (متمم قانون اساسی سال ۱۳۴۶ میگفت که اگر شاه قبل از بالغ شدن وارث تاج و تخت فوت کند ، شهبانو نایب السلطنه خواهد بود). به همین علت هم لازم بود که تاج جدیدی سفارش داده بشود. این افتخار نصیب جواهرساز معروف پاریسی ، وان کلیف و آرپل شد که توانست تاج فوقالعاده زیبایی درست کند. آنها همچنین مجموعه جواهراتی برای خواهران شاه هم تهیه کردند تا در روز تاجگذاری استفاده کنند. کالسکه ای برای تاجگذاری به ژوزف کلیکمن در وین سفارش داده شد که توسط هواپیما به تهران فرستاده و در آنجا مونتاژ شد.





تصمیم بر این شد که مراسم تاجگذاری در تالار بزرگ کاخ گلستان برقرار بشود. این تالار خیره کننده محل سکونت خاندان قاجار بود که نام دیگر آن تالار تاج و تخت بود. در این تالار باشکوه تخت خورشید یا تخت طاووس جلوه میکرد و از زمانی که ساخته شد هدف آن اتاق موزه بوده است. این تالار فوق العاده طولانی ۱۵۰ متر طول دارد و برای این مناسبت مرمت شد. تالار بزرگ ظرفیت ۵۰۰ مهمان را بیشتر نداشت و به همین علت در باغ گلستان سکوهائی مخصوصی ساخته شد تا بتواند از ۵۰۰ مهمان دیگر پذیرائی کند.



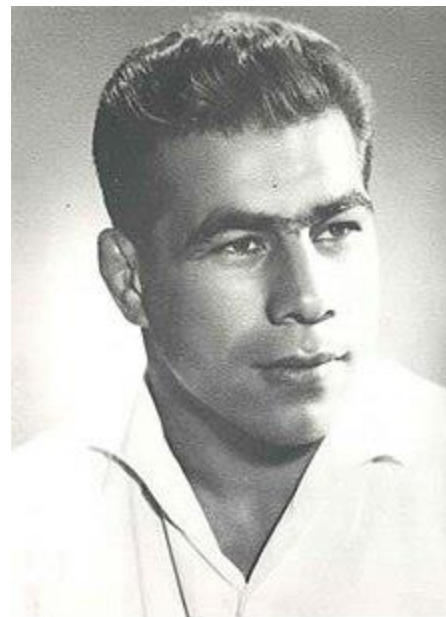
از راست به چپ : والاحضرت شمس ، شهبانو فرح ، شاه ، شاهزاده رضا پهلوی ،
والاحضرت فرحناز پهلوی ، والاحضرت شهنواز پهلوی و والاحضرت اشرف پهلوی



جشن تاجگذاری در امجدیه

مرگ جهان پهلوان تختی و شایعه های مسموم مثلث شوم ملا- مجاهد و چپی

در ۱۸ دیماه سال ۲۶۷۵ مادی (۱۹۶۸ میلادی) جهان پهلوان غلامرضا تختی ، قهرمان کشتی که شهرت جهانی داشت درگذشت . دشمنان شاه و خاندان پهلوی شایعه کردند که تختی به دستور شاپور غلامرضا به قتل رسیده است !



تختی در بازیهای المپیک ۱۹۵۶ ملبورن همراه با امامعلی حبیبی دومین مدال طلا را نصیب خود کند. او صاحب بازو بند پهلوانی ایران بود و سخت مورد توجه و علاقه شاه فقید. تختی بخاطر مشکلات خانوادگی در هتل اتلانتیک تهران خود کشی کرد و آن زمان شایعه قتل او توسط ساواک دهان به دهان می گشت. تختی در آبان سال ۲۶۷۴ مادی (۱۹۶۶ میلادی) با خانم شهلا توکلی ازدواج کرد که حاصل این پیوند کودکی بود بنام بابک . در جمهوری جهل و جنون و جنایت اسلامی بار ها از بابک خواستند تا بگوید ساواک پدرش را کشته که او هیچگاه زیر بار این دروغ نرفت و خصلت مردانه پدر را به نمایش گذاشت.

تختی دو روز پیش از خودکشی وصیت نامه اش را در دفتر خانه رسمی شماره ۲۰ تهران تحت شماره ۳۴۲۸ با تعیین کاظم حسینی به عنوان سرپرست فرزندش بابک به ثبت رسانده بود . از دیگر انگیزه های تختی برای خودکشی ناکامی هایش در

مسابقات آنهم در سالهای پایانی عمرش بود. بحث پیرامون کشته شدن تختی توسط ساواک به وسیله پشت به وطن کرده توده ای جلال آل احمد دامن زده شده بود .

یکی از افسران کلانتری تخت جمشید خبر خودکشی تختی و پیدا شدن جسدش در هتل آتلانتیک تهران را در همان دقایق اولیه اطلاع میدهد. . در آن زمان شایعه شده بود که ساواک تختی را کشته است ، اما واقعیت ماجرا این بود که دست نوشته وصیت وی و قرص های کنار جنازه اش، همگی تأیید بر خودکشی کردن تختی داشت

شهلا توکلی، همسر تختی، که از خانواده با طبقه اقتصادی بالاتری بود، بارها به بهانه های مختلف به تختی سرکوفت می زد و به مادر و خواهران تختی توهین می کرد و از آنها بد می گفت. تختی هم که علاقه شدیدی به مادر و خواهرانش داشت، از این موضوع بسیار ناراحت می شد. در دفترچه خاطرات تختی نوشته شده بود که روز قبل از حادثه، همسر تختی با یکی از خواهرانش در خانه دعوی شدید می کند و همسرش به وی می گوید که تو مردانگی نداری. تختی به قدری از این ماجرا ناراحت می شود که خانه را ترک می کند و به هتل می رود. سه عامل مهم کنار گذاشته شدن تختی از صحنه کشتی ، بیکاری و عدم دریافت حق و حقوق و بدهی های مختلف وی و مشکلات فراوانی که با همسرش داشت را از علل اصلی شکسته شدن این قهرمان و پهلوان ملی و در نهایت خودکشی وی می دانند.

او برای چهارمین بار در بازی های المپیک شرکت کرد و برای نخستین بار در این بازی ها مدالی کسب نکرد.

دشمنان ایران و ایرانی که عناد آنها علیه دودمان پهلوی بر هیچکس پوشیده نیست پس از پیروزی فتنه خمینی اظهار داشتند که تختی را ساواک کشته !! آنها علی عبده را قاتل تختی شناسائی کردند. علی عبده بنیانگذار باشگاه پرسپولیس و بولینگ عبده در جاده قدیم شمیران بود . حال یک بولینگ دار و یا فوتبالیست چرا باید تختی را بکشد ، یاوه هائی است که تنها از دهان آخوند و مجاهد در می آید. در رژیم آخوندی که گفته شد علی عبده ، تختی را کشته ، تمام اموال او و باشگاه پرسپولیس و بولینگش را مصادره کردند. شهردار فعلی تهران علیرضا زاکانی هم اظهار داشته که تختی را کشته اند! با انتشار خبر خودکشی تختی هفت تن در شهرهای مختلف ایران خودکشی کردند که مرگ قصاب کرمانشاهی درد ناک بود . او خود را به قناره که لاشه حیوان را به آن آویزان می کنند ، آویخته بود . او بر روی شیشه مغازه اش نوشته بود : جهان بی پهلوان ماندنی نیست .

ایران صاحب مدرسه عالی سینما و تلویزیون میشود

در ۲۴ فروردین سال ۲۶۷۸ مادی (۱۹۷۰ میلادی) مدرسه عالی سینما و تلویزیون توسط شاهنشاه آریامهر افتتاح میشود

پس از آغاز به کار سازمان رادیو و تلویزیون و گسترده‌گی فعالیت آن و بعد از فراهم آمدن مقدمات کار در سال ۲۶۷۸ مادی موسسه‌ای به نام «مدرسه عالی تلویزیون و سینما» به منظور تربیت نیروهای مورد نیاز رسانه کشور در آن زمان تشکیل شد که دانش‌آموختگان آن به فعالیت در سازمان رادیو و تلویزیون و حوزه سینما مشغول شدند. این مؤسسه کار خود را با یک دوره کوتاه مدت یک ساله آغاز کرد. بعدها این دوره به دو دوره دو ساله ارتقا یافت؛ و بعد دوره‌های کارشناسی ارشد تکنولوژی آموزشی ، تحقیق در ارتباطات جمعی و مهندسی الکترونیک در آن گنجانده شد.



رادیو تلویزیون ملی ایران

احیاء سازمان پیش آهنگی ایران

پس از کناره گیری رضا شاه بزرگ در سال ۱۹۴۱ میلادی ، سازمان پیش آهنگی ملی که شرح کامل آن در زمان سازنده ایران نوین در کتاب رضا شاه بزرگ نابغه دوران نگاشته شد، به تعطیلی کشیده شد.

در سال ۱۹۵۳ میلادی ، دکتر بنائی از آمریکا باز گشت، و پس از مذاکره با امان پادگرانی، استاد ورزش دانشگده افسری، و عضو همیشگی هیئت اُلمپیک ایران، تصمیم بر این شد که سازمان پیش آهنگی را دو باره زنده کنند.

گروهی به سرکردگی دکتر بنائی و همکاری امان پادگرانی، و یاری فرزند او جرج پادگرانی، سازمان جان گرفت و آغاز به تربیت سر رسد کرد. نخستین سررسان نخستین گروه پیش آهنگان را در دبستان نوبارتهران به سال ۱۹۵۳ میلادی سازمان دادند.

در سال ۱۹۵۴ میلادی از همه سررسان در بابل سر پذیرائی شد، و پیش آهنگی دو باره جان گرفت .

هر روز یک کار نیک انجام بده

این شعار پیش آهنگان زمان شاه فقید بود.



سازمان پیش آهنگی ایران

اندیشه تشکیل سازمان پیش آهنگی برای نخستین بار توسط احمد امین زاده در دوره پادشاهی رضا شاه بزرگ مطرح و مورد استقبال رضا شاه بزرگ قرار گرفت و وزارت معارف با پذیرش آن سازمان پیش آهنگی ایران را تاسیس نمود. پس از امین زاده ، سرپرست پیش آهنگی با رضا اخوی بود . با وقوع جنگ جهانی فعالیت های پیش آهنگی متوقف شد .

در سال ۲۶۶۱ مادی (۱۹۵۳ میلادی) دکتر حسین بنائی که تحصیلات عالی خود را در رشته تعلیم و تربیت ، روان شناسی و تربیت بدنی در آمریکا به پایان رسانده بود ، مامور تجدید سازمان پیش آهنگی در ایران شد.

با فعالیت های حسین بنائی و تشکیل اولین کلاس مربیان پیش آهنگی در آذرماه همان سال ، دوره جدید پیش آهنگی ایران آغاز شد.

در دوره دکتر بنائی گام های مهمی برای توسعه پیش آهنگی ایران برداشته شد. دو سال پس از شروع ، سازمان ملی پیش آهنگی ایران از طرف دفتر بین المللی پیش آهنگی به رسمیت شناخته شد. سال ۲۶۶۴ مادی (۱۹۵۶ میلادی) نخستین جمهوری ملی پیش آهنگان ایران تشکیل شد و همایش سال ۲۶۶۶ مادی (۱۹۵۸ میلادی) دومین جمهوری ملی پیش آهنگان ایران با شرکت بیش از چهار هزار تن پیش آهنگ تشکیل شد و در این جمهوری پیش آهنگان

کشورهای پاکستان ، ترکیه ، عراق ، اردن ، انگلیس ، ژاپن ، آلمان و پیش آهنگان آمریکائی مقیم ایران شرکت کردند. سومین جمهوری ملی پیش آهنگی ایران در سال ۲۶۶۸ مادی (۱۹۶۰ میلادی) با شرکت بیش از ده هزار تن پیش آهنگ ایرانی و خارجی تشکیل شد که نویسنده کتاب که آن زمان پیش آهنگ بود در منظریه به این گردهمائی با شکوه پیوست. . در آن سال اردوی منظریه از طرف دفتر بین المللی پیش آهنگی به عنوان یک مرکز بین المللی تربیت مربی و تشکیل کلاس ها شناخته شد، در همین سال دکتر بنائی به عضویت کمیته دوازده نفری پیش آهنگی جهان انتخاب شد. دو سال بعد انجمن طرفداران پیش آهنگی در ایران تشکیل شد و عده ای از شخصیت های سرشناس ایران عضویت این انجمن را پذیرفتند. در زمان شاه فقید بیش از یک صد کتاب تنها راجع به پیش آهنگی در ایران نوشته شد. کمتر روستائی را میتوانستید بیابید که در آن دختر و پسر پیش آهنگ نداشته باشد.

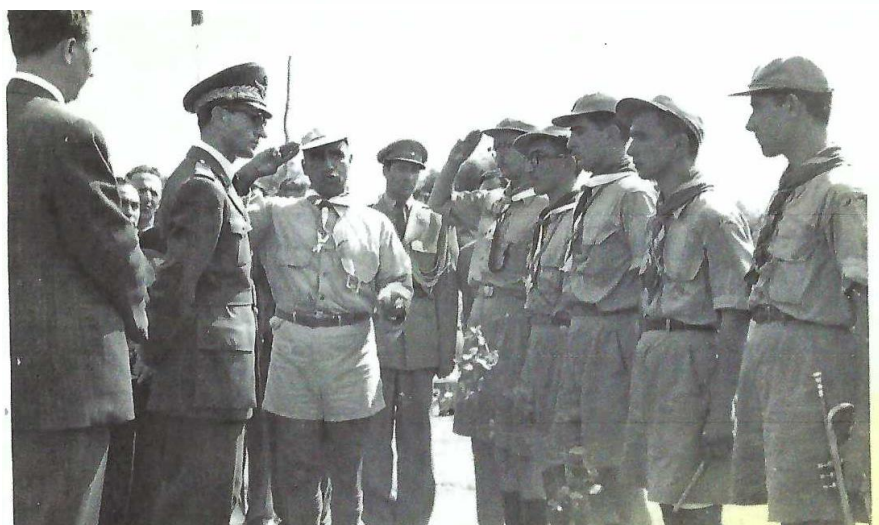
با پیروزی فتنه خمینی اولین سازمانی که به تعطیلی کشیده شد ، سازمان پیش آهنگی ملی ایران بود.



تمبر یادبود دهمین کنفرانس پیش آهنگی آسیا



دختران پیش آهنگ ایرانی



دکتر بنائی در حضور شاهنشاه



پیش آهنگان مدرسه نوبهار تهران

سازمان پیش آهنگی می کوشید در کنار شعار انسانگرایانه اش نوجوانان را با مهارت های گوناگون آشنا کند : اردو زدن ، آشنا شدن به نکات بهداشتی ، قوانین راهنمایی و رانندگی ، کاردستی ، بازی و نقاشی ، کمک های اولیه ، سرود و آداب معاشرت ، شعر ، دانستنی ها ، انواع گره طناب برای مصارف مختلف ، ساخت قایق ، عرابه برج و ماکت و ده ها مهارت دیگر که می توانست در رشد ذهنی و جسمی نوجوانان مفید واقع شود. این تشکیلات برای خود منصب و درجه هائی داشت که پیش آهنگ با فعالیت و گذراندن مراحل آن موفق به کسب آنها میشد ، برای مثال : رسد پیش آهنگی ، سر رسد ، رسد یار ، سرجوخه ، جوخه یار ، شپیور زن ، پیوستگان ، سر پیش آهنگ ، شیر بچگان ، گرگ بچگان ، فرشتگان ، جویندگان

و.....



روستا زادگان پیش آهنگ ایرانی در ۶۰ سال پیش

جشن هنر شیراز

جشنواره با شکوه و جهانی هنر شیراز آمیخته ای از هنر نمایش و موسیقی بود که از سال ۲۶۷۵ تا ۲۶۸۵ مادی (۱۹۶۷ - ۱۹۷۷ میلادی) در پایان تابستان در شهر شیراز و پارسه برگزار میشد. این جشنواره زیر نظر شهبانو فرح و با مدیریت فرخ غفاری برگزار میشد. جشن هنر شیراز ۳۳ تن اعضای هیئت امنا و پنج عضو هیئت مدیره و کمیته های تاتر ، موسیقی ، سینما ، نمایشگاه و دفاتر پروژه های فنی داشت. وظیفه این سازمان : تهیه و تدارک برنامه های فستیوال نمایشی و موسیقی ، و برقراری پیوند با سازمانهای جهانی هنری و تبادل برنامه جشنواره بود.

یازدهمین و آخرین دوره آن در ۲۶ مرداد سال ۲۶۸۵ مادی (۱۹۷۷ میلادی) همزمان با نخستین روز ماه رمضان گشایش یافت که با مخالفت شدید دستار بندان مواجه شد. سازمان جشن هنر برای گسترش هنر و بزرگداشت هنرهای اصیل ملی و به منظور بالا بردن سطح هنر در ایران و بزرگداشت هنر هنرمندان ایران و شناساندن هنر و هنرمندان خارجی در

ایران بنیاد گذاری شد.

در طی دوران برگزاری این جشنواره، هنرمندان بسیاری از نقاط گوناگون جهان به اجرای آثار خود در زمینه‌های مختلف هنری پرداختند، فرصتی استثنایی و یکتا (تا آن هنگام) در تاریخ ایران و جهان به دست آمد تا هنرمندان سراسر جهان در یک مکان به

تبادل فرهنگی بپردازند. جشنواره ای که مشابه آنرا در هیچ کشوری نمی توانستید بیابید.

در طول برگزاری این جشن سعی شد برنامه ریزی دقیق و منظمی برای ورود میهمانان خارجی در نظر گرفته شود، تا بی نظمی و اخلالی در طول این جشن ها صورت نگیرد. مسولیت سازمان بر عهده یک گروه به ریاست فرخ غفاری بود. او پیشگامانی را به جستجوی هنرمندان به دورافتاده نقاط ایران فرستاد و نقالان، گروه‌های موسیقی و دسته‌های

کوچک خیمه شب بازی را پیدا کرد. آیا این جشنواره هنر شیراز نبود که جهانیان را با موسیقی فولکلوریک ایران آشنا کرد؟ با هنرمندان بومی که هیچگاه به بازی گرفته نمی شدند

هدف از برگزاری جشن هنر شیراز، بزرگداشت و معرفی فرهنگ غرب به شرق و شرق به غرب بود. جشن هنر چون پلی میان هنر شرق و غرب پیوند ایجاد می‌کرد و میعادگاهی برای برخورد هنرهای نمایشی و سنتی و معاصر بود. از آنجا که پدیده‌های نوین اندک اندک شناخت هنر اصیل را برای مردم دشوار می‌ساخت تنها چنین جشنواره‌ای می‌توانست در بازشناساندن هنر سنتی و اصیل ایران گام‌های سودمندی بردارد. هدف دیگر کوشش برای شناخت هنر نوین در زمینه‌های گوناگون بود و این که پژوهش در گوشه‌های هنر ایرانی انجام شود. جشن هنر شیراز در جستجوی راهی بود برای پیوند هنر شرق و غرب و جایی مناسب برای نمایش آخرین و نوین‌ترین کارهای هنری هنرمندان بزرگ جهان. با اینکه مایه اصلی جشن هنر شیراز موسیقی نبود، برنامه‌های موسیقی بخش بزرگی از برنامه‌های جشن بود زیرا موسیقی یک زبان جهانی است. این کوشش برای ایرانی‌ها رد پای ژرفی بر جای

گذاشت. در برنامه های جشن هنر شیراز در حافظیه دنیا با استاد تهرانی و استاد عبادی آشنا شد. دنیا محمد رضا شجریان را شناخت. در جشن هنر شیراز بود که موریس بژار با سه تار جلال ذوالفنون و با الهام از اشعار سعدی باله ای طراحی کرد که دنیا را به تحسین واداشت. در جشن هنر شیراز بود که پریسا چهره هنرمند زن ایرانی را به جهانیان عرضه کرد. به

راستی شرم بر مثلث شوم ملا- مجاهد و چپی که دشمنان واقعی فرهنگ ایران همین ها بودند.

این ایران و جشن هنر شیراز بود که توانست تمام هنرمندان جهان را زیر یک سقف جمع کند . یک نمونه و سند بیاورید که گروه تاتری نو ژاپن اجرای خارج از کشورش را داشته باشد. در کدام کشوری طولانی ترین نمایش تاتری جهان به نام کوهستان کا ، با اجرای رابرت ویلسون نویسنده و کارگردان آمریکائی به مدت ۷ شبانه روز (۱۶۴ ساعت) بدون وقفه اجرا شد؟ در این نمایش ۴۷ بازیگر هفت روز پی در پی در صحنه ای که در باغ تکیه هفت تنان در دامنه کوه چهل مقام ساخته بودند بازی میکردند.

در جشن هنر شیراز بود که حماسه رستم و سهراب توسط گروه کاتا کالی هندوستان به صحنه رفت. آنچه در این جشنواره اتفاق می افتاد صرفا در راستای شناخت بیشتر از فرهنگ گهر بار ایران و کسب هویت ملی بود.



آخوند وژن روح الله خمینی در روز ۶ مهر ۲۶۸۵ مادی (۱۹۷۷ میلادی) در اعتراض به جشن هنر شیراز، در مسجد شیخ انصاری نجف سخنرانی کرد: نمی‌دانید که اخیراً چه فحشایی در ایران شروع شده است. گفتنی نیست. در شیراز شروع شده و در تهران می‌گویند بناست که عمل شود. آقایان ایران هم حرف نمی‌زنند. من نمی‌دانم چرا حرف نمی‌زنند. این همه فحشا دارد می‌شود و این دیگر آخری است یا نمی‌دانم آخرتر هم دارد. در بین تمام مردم و جمعیت هم صحبت از فحشا و گرایش به اعمال جنسی هست. اگر ملت همه با هم به مطالبی اعتراض کنند و احکام اسلام را بایستند و بگویند، امکان ندارد که همچون قضایایی واقع شود!!!

دشمن دیگر فرهنگ ایران آخوند بهاء الدین محلاتی در مزگت مولا شیراز هم گفت : خدا لعنت کند مسببین جشن هنر را. خداوند لعنت نماید برگزارکنندگان جشن هنر را. خدا لعنت کند شرکت‌کنندگان در جشن هنر را و [مردم] همه با صدای بلند آمین می‌گویند. سپس آیت‌الله محلاتی پیشنهاد کرد ائمه جماعات مساجد، دیگر هم پس از اقامه نماز جماعت به روشنگری پرداخته و به جریان جشن هنر که هدفی جز تخریب باورهای مذهبی و فرهنگ غنی ایرانی ندارد اعتراض کنند!!

واکنش آخوند دستغیب به جشن هنر شیراز از دیگر دستار بندان شدیدتر بود. او در سخنرانی‌های متعدد در مسجد جامع به برگزاری این جشن اعتراض کرد:.... یک چیزی شنیدم جشن خوک، عجیب اسمی هم دارد. آنها که به اینجا می‌روند نر و ماده با هم از خوک هم پست‌ترند، ای لعنت بر آنها، مؤسس آن هم خوک است. لعنت بر آنها باد، تا کی این مملکت و این جوان‌ها را می‌خواهید گمراه کنید و به‌دست استعمار بدهید و منحرف کنید. این اولیا چه کار می‌خواهند بکنند. شیراز اهل علم بوده حال کرده‌اندش رقااص‌خانه. نمی‌گذارند دهن ما بسته باشد.

در این میان برخی از قلم مزد به دست ها در مجله فردوسی ، کیهان و اطلاعات به جشن هنر شیراز حمله کردند و القابی نظیر شنیع ، چندهش آور و کثیف در مورد این رخداد بزرگ فرهنگی بکار بردند.

اپوزیسیون دانشجویان ایرانی مخالف شاه در خارج از کشور

قصه پردرد دانشجویانی که توسط رضا شاه بزرگ و فرزندش محمد رضا شاه پهلوی جهت کسب دانش و مهارت و با پول مردم ایران بخارج اعزام شدند تا پس از اخذ مدرک و مهارت های لازم به میهن بازگشته تا به مردم خدمت کنند ، خنجرى شد که در قلب مردم ایران فرو رفت. در دوران رضا شاه بزرگ تعداد نخبگان و تحصیلکرده ها با نیت خیر این پادشاه ایران ساز در حال فزون بود . بودند کسانی چون علی اکبر داور، تحصیلکرده سوئیس که نظام قضائی ایران را دگرگون کرد و دست دستاربدان را با قوانین بربر گونه اسلامی کوتاه کرد و عبدالحسین تیمور تاش که از تحصیلکرده های آکادمی نظامی سنت پترزبورگ بود و اقداماتی در راستای سیاست خارجی انجام داد و همچنین محمد حسین آیرم رئیس پلیس قدرتمند رضا شاه بزرگ ، اما اینها کافی نبود . چون دشمنان ایران و ایرانی بسیار بودند که سنگ دموکراتیک را به سینه میزدند ولی خود از هر دیکتاتوری ، دیکتاتور تر بودند. پس از استعفای رضا شاه بزرگ و روی کار آمدن شاه فقید ، دشمنان ایران جان تازه ای گرفتند و از پيله های خود خارج شدند که نمونه بارز آن تشکیل جبهه ملی بود. تمامی اعضای پشت به وطن کرده جبهه ملی مثل فاطمی ، شایگان ، سنجابی ، بقائی و... از تحصیلکرده های خارج بودند که با بورس دولت کسب مدرک خیانت کردند. بسیاری از آنها به خارج رفتند تا درس ایده لوژی مارکسیستی بگیرند تا بتواند انقلاب بلشویکی روسیه را در ایران پیاده کنند که در حقیقت کارگزار منافع روسها در ایران باشند. یکی از این پشت به وطن کرده ها مهندس مهدی بازرگان بود که در زمان شاه فقید به بسیاری از مشاغل کلیدی کشور در سطح مدیر کلی دست یافت. او در اروپا رهبر جنبشی را بر عهده داشت تا بتواند اسلام زمخت را روتوش و آرایش کند و به دانشجوی خام اندیش بفروشد . کار او درست شبیه این بود که یک پیرزن عجوزه را با نقاب و پوشاک اسلامی بجای نو عروسی ۱۸ ساله با دانشجوی بدبختی به حجله بفرستد. در ۱۹۲۰ میلادی شاخه چپ دانشجویی حزب کمونیست ایران را تشکیل دادند. تلاش آنها این بود که در ایران جمهوری سوسیالیستی از نوع شوروی پیاده کنند. رضا شاه بزرگ با اینکه این پشت به وطن کرده ها را سرکوب کرد ولی جاذبه کاذب ایده لوژی الگوی شوروی تا پیروزی فتنه خمینی و سقوط دودمان پهلوی با وجود حزب خائن توده و سازمانهای فدائیان خلق و... ادامه پیدا کرد. حزب خائن توده در زمان شاه فقید تجلی گاه اصلی

جنبش کمونیستی ایران شد. جنبش های دانشجویی خارج از کشور در سالهای بین ۱۹۶۰ تا ۱۹۷۰ میلادی شدیداً تحت تاثیر ایده لوژی و رفتار های سیاسی حزب خائن توده بودند. در آن سالها چهره شاخص اپوزیسیون دانشجویی ایرج اسکندری بود که بعدها در کادر رهبری حزب توده قرار گرفت. فعالیت او بخاطر عمویش سلیمان میرزا اسکندری که از سوسیالیست نسل پیشین بود آغاز شد. سلیمان میرزا بود که ایرج را با محفل دانشجویی حزب کمونیست در برلین آلمان به رهبری مرتضی علوی آشنا کرد. پس از آن بود که ایرج اسکندری مامور فریب دانشجویان ایرانی در فرانسه شد. در حزب کمونیست ایرانیان در اروپا، تقی ارانی نیز حضور داشت که دانشجوی دانشگاه برلین بود. تقی ارانی مثل خلیل ملکی با بورس دولتی به برلین آمده بود. خلیل ملکی پشت به وطن کرده بخاطر گرایشات چپ از بورسیه دولت محروم شد و نتوانست دکترای خود را بگیرد و به ایران بازگشت. این اسکندری بود که توانست رضا رادمنش را بفریبد و او در آینده بتواند از رهبران حزب توده شود. مرام دانشجویان خام اندیش ایران در آن زمان این بود که: **ایران کشوری است زیر دست و تحت تسلط اجنبی!! و عقب مانده که شایسته محصلین ایرانی نیست!!!** چنین تفکری را از یک فرد منگول هم نمی توان انتظار داشت. اگر رضا شاه بزرگ و محمد رضا شاه پهلوی شما را به اروپا و آمریکا فرستاد بخاطر این بود که برگردید و کشور را بسازید و از عقب ماندگی در آورید، نه اینکه ایران را شایسته ندانید و در عمل بخواهید آنرا مستعمره شوروی کنید.

شعار آن عده در آن زمان این ها بودند: نابود باد حکومت استبدادی رضاشاه و ملاکین!! نابود باد اصول فئودالی و تسلط انگلیس بر ایران. زنده باد انقلاب زحمتکشان. زنده باد جمهوری کارگران و کشاورزان!!

این یاوه ها خوراک نشریات اروپا بود. حزب کمونیست ایران در برلین در ۱۵ فوریه ۱۹۳۱ میلادی نخستین شماره مجله پیکار را انتشار داد. دولت آلمان بخاطر خواست رضا شاه بزرگ جلوی انتشار پیکار را گرفت و مرتضی علوی را از خاکش اخراج کرد. اما توطئه پایان نیافت. مزدور شوروی فرخی یزدی که از ایران گریخته بود در دادگاهی که حزب کمونیست در برلین علیه رضا شاه بزرگ مبنی بر سرکوب ترتیب داده بود، شهادت داد و جو نا آگاه مطبوعات برلین نیز به آن پر و بال دادند و دادگاه رای به سیاست های سرکوبگرانه رضا شاه بزرگ داد و

اپوزیسیون این را به حساب پیروزی خود گذاشت. رضا شاه بزرگ که دید اعزام دانشجو بخارج مار در آستین پروردن است ، فرمان به تاسیس دانشگاه تهران داد .

مرتضی علوی که از آلمان اخراج شده بود به آغوش مادر خود ، شوروی پناه برد و در جریان تصفیه های استالین تیرباران شد. اشاره کردم که ایرج اسکندری پس از قطع بورسیه بخاطر فعالیت های ضد رژیم نتوانست درس خود را تمام کند و به ایران برگشت. او همراه با تقی ارانی و بزرگ علوی ، برادر مرتضی علوی که نویسنده و داستان سرا بود در تهران محفل کمونیستی مخفی تشکیل دادند. نام این محفل ، دنیا بود. هدف این محفل بیشتر دامن زدن به اعتصابات و شورش های دانشگاهی بود. آنها عامل اصلی اعتصابات دانشجویان دانشسرایعالی تربیت معلم در سال ۲۶۴۴ مادی (۱۹۳۶ میلادی) بودند. در آن سالها محفل دنیا موجب تعطیلی دانشکده فنی شدند. اعضای محفل ارانی در سال ۲۶۴۵ مادی (۱۹۳۷ میلادی) دستگیر و با نام گروه ۵۳ نفر تحت محاکمه قرار گرفتند. تقی ارانی در زندان مرد ، اسکندری ، ملکی ، علوی و رادمنش پس از استعفای رضا شاه بزرگ حزب خائن توده را تشکیل دادند.

در سال ۲۶۷۰ مادی (۱۹۶۲ میلادی) شاهد اتحاد شوم کنفدراسیون دانشجویان اروپا ، دانشگاه تهران و سازمان دانشجویان آمریکا بودیم. در اروپا و آمریکا چند نشریه دانشجویی به مخالفت با شاه فقید منتشر میشد. در اواخر ۱۹۵۰ میلادی تحرک دانشجویان پشت به وطن کرده شتاب بیشتری پیدا کرد. در این سال بود که انجمن دانشجویان ایرانی در فرانسه شکل گرفت. علی اصغر حاج سید جوادی خائن به عنوان دانشجو به پاریس آمده بود . او نشریه ای بنام اندیشه که دست نویس بود انتشار میداد . او همراه با هواداران نیروی سوم از طریق محمد علی خنجی که دانشجوی اقتصاد بود با گروه خلیل ملکی در ایران ارتباط داشتند. آنها با دانشجویان طرفدار حزب توده در نزاع بودند. از اعضای نیروی سوم در فرانسه میتوانم به امیر پیشداد اشاره داشته باشم. آنها در ۲۱ جون ۱۹۵۲ میلادی نام جدیدی بر تشکیلات ضد ایرانی خود گذاشتند و آن : اتحادیه دانشجویان ایرانی در فرانسه ، بود.

دانشجوی دیگری بنام مولود خانلری که طرفدار حزب توده بود در دانشگاه نول فرانسه درس می خواند و به عنوان منشی انجمن انتخاب شده بود. در آن زمان زنده یاد امیر عباس هویدا و برادرش فریدون در همین دانشگاه درس می خواندند.

در سال ۱۹۵۸ میلادی فعالیت دانشجویان ایرانی در فرانسه دور جدیدی را آغاز کرد. در این زمان تصمیم بر آن شد تا اختلاف با حزب توده را کنار بگذارند تا بهتر و آسانتر به آرمانهای ایران خواهانه شاه فقید خیانت کنند. در ماه می ۱۹۵۹ میلادی نامه پارسی به عنوان ارگان رسمی دانشجویان ایرانی در اروپا انتشار یافت. پشت به وطن کرده هائی چون امیر پیشداد ، منوچهر هزار خانی و ناصر پاکدامن به اتحادیه جان تازه ای بخشیدند و بعدها در جریان فتنه خمینی همین ناصر پاکدامن و هزار خانی بودند که دانشگاه را به اعتصاب علیه شاه و به نفع خمینی وژن واداشتند. ناصر پاکدامن و منوچهر هزار خانی توانستند دانشجویان ایرانی خرد گم کرده انگلیس ، آلمان ، سوئیس ، اتریش ، ایتالیا و بلژیک را کنار هم گرد آورند.

از نویسندگان نامه پارسی میتوانم به جهانگیر تفضلی ، حمید عنایت ، مهرداد بهار و پرویز مرآت اشاره کنم. در دهه ۱۹۶۹ میلادی ۷۰۰۰ دانشجو ایرانی در اروپا تحصیل میکردند. شاخه دوم فدراسیون دانشجویی ایرانی که بعد ها کنفدراسیون دانشجویان ایرانی در اروپا نام گرفت در انگلیس تشکیل شد. در ۱۹۶۷ میلادی ۱۵۰۰ دانشجوی ایرانی در انگلیس تحصیل میکردند. از مخالفان شاه فقید در آن زمان میتوان به پرویز نیک خواه ، منوچهر ثابتیان ، حسن رسولی و پرویز اوصیا نام برد. ثابتیان در سال ۱۹۴۷ میلادی بشکل یک هوادار حزب توده وارد لندن شده بود. در پراگ او با بابک امیر خسروی سرپرست سازمان دانشجویی دانشگاه تهران و از مخالفان شاه فقید ملاقات کرد. امیر خسروی اعتقاد داشت دانشجویان ایرانی در اروپای شرقی نمی توانند بطور مستقل از حزب توده و یا کشور میزبان فعالیت کنند. انجمن دانشجویان ایرانی در انگلیس با انتشار نشریه پژوهش با قلم حمید عنایت ، حمید محامدی و مهرداد بهار راه ملایمتری را در پیش گرفت و بیشتر به مسائل صنفی و تامین هزینه تحصیلی و کمک دولت ایران به دانشجویان می پرداخت. در آن زمان نشریات زیر در انگلیس چاپ و انتشار می یافتند: کارون ، پژوهش ، پیمان ، پاد و پگاه .

در دهه ۱۹۵۰ میلادی ، کشور آلمان و شهر برلین به صورت بزرگترین تجمع دانشجویان ایرانی پشت به وطن کرده در آمده بود. حزب خائن توده نشریه سداما را منتشر میساخت و در شهرهای هامبورگ ، هایدلبرگ و هانوور سازمانهای دانشجویی مخالف شاه فقید شکل گرفته بودند. گروهی از فعالین حزب توده بطور پنهانی با خسرو قشقائی یکی از رهبران جبهه ملی و مخالف شاه ارتباط داشتند .

نشریه باختر امروز در اصل ارگان جبهه ملی بود. خسرو قشقائی و همراهان چپی او ۴۵ شماره از باختر امروز را تحت عنوان ارگان جبهه ملی ایرانیان خارج از کشور منتشر ساختند.

در فاصله سه روز ۱۵ تا ۱۸ آپریل ۱۹۶۰ میلادی ، نمایندگان سازمانهای دانشجویی ایرانی در فرانسه ، آلمان و انگلیس در هایدلبرگ آلمان جمع شدند و کنفدراسیون محصلین و دانشجویان ایرانی در اروپا را تشکیل دادند. در این گردهمایی نمایندگان انگلیس عبارت بودند از : حسن رسولی ، منوچهر ثابتیان ، شیرین مهدوی ، ژیلای سیاسی و ظروفچیان . نمایندگان آلمان عبارت بودند از : منوچهر آشتیانی و علی شیرازی و از فرانسه تنها هزار خانی آمده بود.

در ۱۹۶۰ میلادی یک سازمان دانشجویی در آمریکا پا به عرصه گذاشت .

آنها در مقابل انجمن دوستان آمریکائی خاورمیانه که طرفدار شاه فقید بود ، سازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا را تشکیل دادند که در آن افرادی مثل شاهین فاطمی ، خواهر زاده دکتر حسین فاطمی وزیر امور خارجه مصدق ، صادق قطب زاده و محمد نخشب فعالیت داشتند. صادق قطب زاده که همراه با آخوند خمینی به ایران آمد و توسط خمینی اعدام شد از یک خانواده بازاری ثروتمند و عضو انجمن دانشجویان مسلمان بود که در سال ۱۹۵۸ میلادی به آمریکا رفته بود. محمد نخشب هم از بنیانگذاران انجمن سوسیالیست های خدا پرست و حزب مردم بود که شرح کامل آنها در ابتدای کتاب نوشته شده است. آنها مساعی خویش را بر تبلیغات اسلامی متمرکز کردند. در این زمان در نیوانگلند آمریکا مجید تهرانیان و پرویز متحده با انتشار نشریه پندار شدیدترین حملات را به شاه فقید آغاز کردند. سیاسی شدن سازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا در هشتمین گرد همائی سالیانه در سپتامبر ۱۹۶۰ میلادی در میشیگان به نقطه عطفی رسید که در آن ۱۷۰ دانشجو از ۲۵ ایالت آمریکا شرکت داشتند. ریاست این گردهمائی با شاهین فاطمی بود. در این گردهمائی اردشیر زاهدی هم حضور داشت و زمانی از ماهیت برگزار کنندگان آگاه شد !! با عصبانیت جلسه را ترک و به یکی از همراهانش گفت : به این حرامزاده ها دیگر چیزی ندهید. گردهمائی با سخنرانی صادق قطب زاده و نخشب پایان یافت. گردهمائی اینک صاحب هیت مدیره شده بود : صادق قطب زاده (منشی) ، منصور صدری (خزانه دار) مجید تهرانیان (معاون رئیس) ، شاهین فاطمی (رئیس) و محمد نخشب (سردبیر نشریه دانشجو). افراد شرکت کننده در گردهمائی خواهان

سرنگونی شاه فقید و تاسیس دولتی ملی بر اساس دموکراسی !!! شدند. آنها خواهان انحلال مجلس به ریاست منوچهر اقبال هم بودند.

در ۱۹۶۱ میلادی و در جریان سفر شاهنشاه به فرانسه نصرالله انتظام سفیر ایران در فرانسه با نماینده اتحادیه دانشجویان ایرانی در فرانسه برنامه ای تنظیم کرد تا دانشجویان در دیدار با شاه نکته نظر و خواست های خود را مطرح سازند که از ۱۰۸ دانشجو ۱۰۰ تن آنها دیدار با شاه فقید را رد کردند. آنها نادانسته و ناآگاهانه شاه را مسئول سقوط دولت مصدق و سرکوب پس از سقوط مصدق شناسائی کردند. این دانشجویان گفتند : چون در ایران آزادی مطلق وجود ندارد !! ما با شاهنشاه گفتگو نمی کنیم. با این اقدام کنفدراسیون بطور آشکار موضع خصمانه ای نسبت به شاه فقید گرفت.

در آمریکا نیز قطب زاده و شاهین فاطمی را که پاسپورت آنها منقضی شده بود اخراج نکردند و برای روز موعود در آب نمک خواباندند. پشت قضیه قطب زاده و فاطمی هاریسون ویلیامز سناتور نیو جرسی بود که خواستار منع اخراج این دو تن شده بود. هرچند که فاطمی از حمایت رابرت کندی دادستان کل آمریکا هم بر خوردار بود. در خلال اسناد موجود به نظر میرسد که برادران کندی خواستار بر کناری شاه فقید بودند . دانشجویان پشت به وطن کرده ایرانی در آمریکا بطور مستمر از انجمن ملی دانشجویان ایالات متحده آمریکا که همه کاره اش رابرت کندی بود پول دریافت میکردند و فکر میکردند که این تشکیلات یک موسسه لیبرال منش است !!!

کنفدراسیون دانشجویان ایرانی در اروپا رسماً مورد تائید سازمان دانشجویان دانشگاه تهران بود . در ۱۹۶۲ میلادی کنفدراسیون به دست جبهه ملی و بهتر بگویم مذهبی ها افتاد. دانشجویان ایرانی کنفدراسیون تمام اقدامات بنیادی شاهنشاه را به حساب خود گذاشتند که این ما بودیم که به زنان حق رای دادیم و این ما بودیم که سپاه دانش و بهداشت را بنا نهادیم و.....

در طول زمستان و بهار ۱۹۶۲ میلادی شورش های دانشجویی در ایران به اوج رسید و در ۱۶ آذر که شرح آن در بخش های پیشین آمده ۱۵۰۰۰ هزار دانشجو خرد گم کرده دست به اغتشاش زدند که در نتیجه دخالت پلیس سه دانشجو کشته شدند. این اغتشاش به خارج هم سرایت کرد و در روزهای ۱۲ و ۱۳ ژانویه همان سال دانشجویان ایرانی آمریکا مقابل دفتر سازمان ملل در نیویورک تجمع کرده و

علیه شاه فقید شعار دادند. در ۲۳ ژانویه دانشجویان سفارت ایران در واشینگتن را اشغال کردند. رابرت کندی آشکارا از دانشجویان معترض حمایت میکرد. او به دانشجویان قول داد تا اوضاع ایران را بررسی کند !!

کنفدراسیون در اقدام بعدی به شاه فقید التیماتوم داد : کنفدراسیون دانشجویان ایرانی که نمایندگی ۱۳۰۰۰ دانشجو در اروپا و ۶۰۰۰ دانشجو در آمریکا را بر عهده دارد تقاضای خود را بشرح زیر به اطلاع میرساند و تا جمعه ۲۶ ژانویه فرصت دارد تا پاسخ مثبتی بدهد !!! در غیر این صورت ما خارج از کشور بهر وسیله ممکن چهره واقعی افراد حاکم در ایران را به جهان نشان خواهیم داد !!

آزادی جناب آقای دکتر محمد مصدق رهبر ملت ایران !!

آزادی فوری دانشجویان زندانی و مجازات مرتکبین جنایات اخیر !

استعفای فوری دولت غیرقانونی علی امینی !!

تشکیل فوری مجلس بدون دخالت مقامات غیر مسئول در نهاد قانونگذاری !!

این تقاضا ها در راستای خواست جبهه دوم ملی بود.

در این زمان مصطفی چمران در دانشگاه برکلی تدریس میکرد و به عنوان اولین عضو افتخاری دائمی انجمن دانشجویان ایرانی آمریکا انتخاب شد. قطعنامه های کنفدراسیون اینک برای دبیر کل سازمان ملل ، نخست وزیر ایران و مطبوعات بین المللی فرستاده میشد. کار بجائی رسید که سازمان ملل برای بررسی وضع دانشجویان هیتی را به ایران فرستاد تا با فعالین دانشجویی و آنهایی که در زندان هستند ملاقات کنند. در تابستان ۱۹۶۲ میلادی و با وقوع زلزله بوئین زهرا سران غرب در یک نمایش انسان دوستانه !! که به نفع مخالفین شاه ، یعنی اعضای کنفدراسیون دانشجویی تمام شد یک تیم پزشکی شامل ۳۵ پزشک به ایران اعزام ، و ۲۰ تن دارو و ۹۰ هزار مارک به دانشجویان دانشگاه تهران تحویل دادند. نکته قابل توجه این است که بنا به گزارش خزانه دار کنفدراسیون در آمد سالیانه آنها به ۸۰۰ دلار در سال هم نمیرسید. در فرودگاه مهرآباد اسداله علم به پیشباز آنها رفت و مطبوعات چی های خام اندیش ما هیچگاه به اهداف دشمنان ایران پی نبردند.

در ژانویه ۱۹۶۴ میلادی در قطعنامه کنفدراسیون به بندی بر می خوریم که نشان آشکار ضدیت کنفدراسیون و اعلام جنگ رسمی با شاهنشاه بود : زبان شاه ، زبان

گلوله است !! باید با همان زبان با او سخن گفت . در سال ۲۶۷۱ مادی (۱۹۶۳ میلادی) و در جریان فتنه اول خمینی در ۱۵ خرداد طلاب فیضیه در کنار دانشجویان خرد گم کرده قرار گرفتند. رهبری جبهه ملی دوم سیاست صبر و انتظار پیشه کرده بود و آخوند خمینی و طرفدارانش انقلاب سفید شاه و مردم را توطئه دیگری میدانستند که شاه برای تحکیم خودش بکار برده است. اینک شاه با دو گروه بزرگ از دشمنان خود طرف بود : مذهبی های درون کشور و چپ گرایان برون کشور که در بین کنفدراسیون دانشجویی ابتکار عمل را به دست گرفته بودند.

در ژانویه ۱۹۶۳ میلادی دومین کنگره کنفدراسیون دانشجویی در شهر لوزان سوئیس تشکیل شد که در آن محمد توسلی از نهضت آزادی و جزایری که هر دو دانشجوی دانشگاه تهران بودند ، شرکت داشتند. قابل توجه اینجاست که محمد توسلی پس از پیروزی فتنه خمینی ، شهردار تهران شد. هیت دبیران این کنگره عبارت بودند از : صادق قطب زاده ، فرج الله اردلان ، علی برزگر، شاهین فاطمی وحسن لباسچی . این کنگره مصدق را رهبر شجاع و دانشجویان را سربازان گمنام او شناسائی کرد. در پایان سال ۲۶۷۱ مادی (۱۹۶۴ میلادی) کنفدراسیون سومین کنگره خود را در لندن برگزار کرد . هیت اجرایی این بار چهره های جدیدی چون حسن ماسالی ، کیوان زرین کفش ، ایرج دهقان ، محمود راسخ افشار و پرورش بودند. ابوالحسن بنی صدر به ریاست کنگره برگزیده شد. در این کنگره اصلاحات شاه در قالب انقلاب سفید شاه و مردم غیر قانونی !!!! قلمداد شد. مبارزات ضد استعماری ملت عرب !! خلق آنگولا ! موزامبیک ! افریقای جنوبی ! کوبا و ویتنام جنوبی ! مورد تحسین قرار گرفت ! کنگره از مبارزات دانشجویان آمریکا علیه نژاد پرستی دفاع کرد. کنگره لندن ، از فتنه خمینی در ۱۵ خرداد به عنوان یک انقلاب بزرگ ! یاد کرده است. دانشجویان شرکت کننده ازملایان روح الله خمینی ، کاظم شریعتمداری و محمد هادی میلانی تجلیل کردند. پیدایش اپوزیسیون اسلامی در خارج از کشور به حوادث ۱۹۶۴ میلادی مربوط میشود. تا پیش از فتنه اول خمینی در ۱۵ خرداد اسلامگرایانی چون علی شریعتی ، مصطفی چمران ، محمد نخشب و صادق قطب زاده در جمع سیاسیون غیر مذهبی کنفدراسیون و یا در تشکیلات جبهه ملی فعالیت داشتند . پس از فتنه اول خمینی اپوزیسیون اسلامی از بطن ناپاک جبهه ملی دوم زائیده شد. زمانیکه علی شریعتی اصرار داشت تا بگوید : رهبر مذهبی ایران آخوند خمینی است و رهبر سیاسی ایران محمد مصدق . این گفتار به مذاق علی شاکری و علی راسخ افشار خوش نیامد و آنها گفتند : ایران فقط یک رهبر دارد

و آن مصدق است. پس از این گفتگو علی شریعتی قهر کرده و به ایران بر میگردد تا به خیانت هایش در راستای فریب مردم ، خصوصا دانشجویان خام اندیش و خرد گم کرده ادامه دهد . بنی صدر و قطب زاده هم در پاریس اقدام به تاسیس مرکز اسلامی گرفتند. در سال ۱۹۶۴ میلادی اتحادیه انجمن های اسلامی دانشجویان در اروپا تاسیس شد. نشریه : اسلام ، مکتب مبارز !! ارگان رسمی آنها شد. در آمریکا نیز مصطفی چمران و ابراهیم یزدی انجمن دانشجویان مسلمان را بنا نهادند. این **انجمن از کمک مالی عربستان سعودی پر خوردار بود.** در ۱۹۶۴ میلادی کنفدراسیون برخورد خصمانه با شاه فقید در اتریش داشت. در این برخورد دانشجویان یونانی و عرب علیه شاه فقید شعار دادند و حمایت خود را از کنفدراسیون دانشجویان ایرانی اعلام کردند . در مواجهه با این نا آرامی ها ، شاه فقید سفرهایش را به آلمان و سوئیس لغو کرد. شاهنشاه در دهم فوریه آن سال وارد فلورانس ایتالیا شد که کنفدراسیون به همراه رهبران چپگرای ایتالیا و سازمانهای کارگری آن کشور علیه شاه فقید دست به تظاهرات زدند که پلیس فلورانس مجبور به دخالت شد.

در آمریکا و در جریان سفر شاهنشاه به نیویورک و همچنین لس آنجلس کنفدراسیون دانشجویان ایرانی دست به تظاهرات شدید علیه شاه زدند . سفر شاهنشاه به آمریکا از نظر آکادمیک بسیار سود آور بود چون دانشگاه معتبر جان هاپکینز و دانشگاه کالیفرنیا جنوبی به او دکترای افتخاری دادند.

در سال ۱۹۶۵ میلادی جناح های جبهه ملی در غرب گرایش به چپ را دنبال کردند . سازمان انقلابی حزب توده هم شکل گرفته بود که شرح آنرا در بخش ترور دوم شاه فقید نوشتم. اسلام گرا ها نیز با ترک کنفدراسیون برای خود سازمانهای مستقلی تشکیل دادند. الجزایر و فلسطین برای این عده الگوی مبارزاتی شده بود. برای دانشجویان چپی نیز کوبا قبله عالم !!! شده بود. خسرو شاکری از جبهه ملی که می خواست به کوبا برود و در کنار فیدل کاسترو بجنگد !! در مکزیک دستگیر شد. او بود که با مقامات سفارت مصر در لندن تماس هائی گرفت تا مقدمات یک نشست مخفیانه را فراهم آورد. عبدالناصر به دانشجویان جبهه ملی قول مساعد داده بود تا در سرنگونی حکومت شاه فقید به آنها کمک کند !! فعالین جبهه ملی خواستار برپائی یک ایستگاه رادیویی در قاهره بودند تا علیه شاه لجن پراکنی کند. در بهار ۱۹۶۴ میلادی ، شاکری به الجزایر رفت و با احمد بن بلا رئیس جمهور آن کشور ملاقات کرد . البته رژییم بن بلا خیلی زود سرنگون شد و ارتباط پشت به وطن کرده

های ایرانی با آن قطع گردید. در آن زمان علی شریعتی ، ابراهیم یزدی و مصطفی چمران با ترجمه جزوه های جنگ های چریکی و ارسال آنها به داخل ایران ، خواهان تشکیل یک سازمان مخفی نظامی در درون جبهه ملی شدند. آنها همراه با صادق قطب زاده نزد عبدالناصر هم رفتند و در مصر سازمان اتحاد و عمل را به منظور سرنگونی شاه فقید ایجاد کردند. در سال ۱۹۶۶ میلادی بین مقامات مصری و سازمان اتحاد و عمل بر سر اعزام چریک ایرانی به مصر و آموزش آنها اختلاف هائی بروز کرد که منجر به تعطیلی این سازمان شد. دانشجویان خرد گم کرده متوجه شدند که موضع عبدالناصر ، تنها شاه نیست ، بلکه او خواهان نابودی کامل ایران است. برای دانشجوی خام اندیش ایرانی مارکس و استالین کم بود که سرو کله مائو پیدا شد . در سال ۱۹۶۸ میلادی به دنبال حمله نیرو های پیمان ورشو به چکسلواکی ، حزب کمونیست چین ، روسها را سوسیال امپریالیزم شناسائی کرد که ماسک سوسیالیزم به چهره زده اند . چینی ها رسماً گفتند که : شوروی ها یک قدرت امپریالیتی به مذاتب خطرناک تر از آمریکا هستند. با این اظهار نظر خرده آهن های دانشجوی به آهن ربای مائو چسبیدند. ماجرای پرویز نیک خواه را در بخش ترور دوم شاه فقید بخوانید. حزب خائن توده نیز هر روز با انشعابی جدید مواجه بود. در سال ۱۹۶۷ میلادی سازمان مارکسیستی – لنینستی توفان شکل گرفت . سه تن عضو ارشد کمیته مرکزی حزب توده یعنی : احمد قاسمی ، غلامحسین فروتن و عباس سقائی اخراج شدند و به سازمان انقلابی حزب توده پیوستند. پیوند آنها دوام نیاورد و بخاطر اختلاف سلیقه در پذیرش استالینیسم و مائوئیسم و کاستروئیزم !!! دشمن سازمان انقلابی حزب توده شدند. این سه تن استالین را رهبر راستین طبقه کارگر میدانستند !!

در روزهای سوم تا هفتم ژانویه ۱۹۶۵ میلادی چهارمین کنگره کنفدراسیون در شهر کلن آلمان تشکیل و قطعنامه آن در خصوص محکوم کردن تبعید آخوند خمینی بود. آنها مشروعیت سلطنت شاه فقید را مردود شمرده و آنرا غیر قانونی !!!! اعلام کردند. آنها آمریکا را بخاطر جنگ در ویتنام محکوم کردند !! آنها حکومت شوروی را بخاطر حمایت از شاه محکوم کردند !! این عقب مانده های ذهنی اعلام کردند که : اعطای حق رای به زن ایرانی از جانب شاهنشاه عملی ریاکارانه بوده است !! در همان سال کنفدراسیون اقدام به تماس با آخوند روح الله خمینی در ترکیه کرد. کنفدراسیون از عصمت اینو نو رئیس جمهور ترکیه خواست تا وسائل آسایش مطلق آخوند خمینی را مهیا سازد و دست او را در مسائل سیاسی باز بگذارد!

کنگره کنفدراسیون دانشجویان ایرانی در اروپا در سال ۱۹۶۶ میلادی در اشتوتگارت آلمان تشکیل شد. اعضای دبیر خانه آن بشرح زیر بود: زهره کاویانی، حسن ماسالی، منوچهر حامدی، رحمت خسروی و جمشید انور. این کنگره عضو جدیدی بر تشکیلات خود افزود و آن جذب دانشجویان پشت به وطن کرده در ترکیه بود. سرپرست دانشجویان ایرانی در ترکیه پرویز پور مهدی بود که ایران خواهان استرداد او شده بود ولی ترکها با استرداد او مخالفت کرده و پور مهدی با اخذ ویزای سوریه به آن کشور رفت.

کنگره هفتم کنفدراسیون در سال ۱۹۶۷ میلادی از رونق افتاده بود. هیت دبیران این کنگره عبارت بودند از: حسن ماسالی، بهمن نیرومند، چنگیز پهلوان، رحمت خسروی و محمد اعلی. این اعضا جزو جبهه ملی و سازمان انقلابی حزب توده بودند که سر مسئله مدت عزاداری برای مرگ مصدق که چهل روز باشد یا کمتر !! میانه شان شکر آب شد. در این سال دانشجویان ایرانی در بلغارستان و لهستان خواستار جذب به کنفدراسیون شدند. در سال ۱۹۶۸ میلادی دانشجویان ایرانی در دانشگاه پاتریس لومومبای مسکو هم تمایل خود را برای عضویت در کنفدراسیون اعلام کردند. این کنگره رژیم شاه فقید را دست نشانده و وطن فروش !!! شناسائی کرد. آنها دانشجویان ایرانی را قشری از جامعه معرفی کردند که در نبردی بی امان با شاه است. در کنگره هشتم فرانکفورت، کنفدراسیون ۲۹۰ کیلو گرم دارو برای ویتنامی ها جمع آوری !! و به آن کشور فرستاد.

کنگره نهم کنفدراسیون در ژانویه ۱۹۶۹ میلادی در شهر کلن آلمان برگزار شد. این کنگره نتوانست اعضای هیت دبیران را بخاطر اختلافات ایده لوژیکی تعیین کند هرچند که مائوئیست توانستند جلسه را اداره کنند. سرپرست مائوئیست با حسن جداری بود. در این کنگره دفاع از آخوند سرخ محمود طالقانی، آخوند حسین علی منتظری و آخوند علی اکبر هاشمی رفسنجانی در دستور کار قرار داشت. خسرو شاکری که دبیر انتشارات کنفدراسیون بود با مصطفی خمینی، پسر بزرگ آخوند روح الله خمینی مکاتباتی داشت. در ماه آگوست همان سال مجید زربخش و محمود رفیع به اردن رفته تا در پنجمین کنگره سراسری دانشجویان فلسطینی شرکت کنند. آنها در نجف به دیدار آخوند روح الله خمینی رفتند. آخوند خمینی به آنها گفت: مطالب اسلامی در نشریه شما خیلی باید باشد، ایران کشور اسلامی است، مردم اسلام را می خواهند.

آغاز عملیات چریکی شهری که در بخش های آینده بدانها اشاره می کنم ، باعث شد تا شاه فقید در سال ۱۹۷۱ میلادی کنفدراسیون دانشجویان دانشجوئی را غیر قانونی اعلام کند . البته به قاطعیت باید اظهار داشت که بخاطر اختلافات ایده لوژیکی بین جبهه ملی – سازمان انقلابی حزب توده – گروه توفان – گروه کارگر – گروه ستاره – گروه اتحاد کمونیستی – سازمان انقلابیون کمونیست – اتحادیه کمونیست های ایرانی، اتحادیه انجمن های اسلامی در اروپا و آمریکا ، فدراسیون دانشجویان ایرانی در شوروی ، سازمان دانشجویان ایرانی در ژاپن و... کار کنفدراسیون به انتها رسیده بود. در جلسه نبود که شاهد زد و خورد اعضا با هم نباشیم . کتک کاری احمد طهماسبی با محافظ بهمن نیرومند را همه بیاد دارند.

در ۱۹۷۵ میلادی دفتر مملو از خیانت کنفدراسیون دانشجویان ایرانی در اروپا و آمریکا برای همیشه بسته شد.

رفتار سرلشگر حسن پاکروان با تروریست ها



سرلشگر حسن پاکروان ، رئیس ساواک

همزمان با دستگیری آخوند روح الله خمینی ، افراد دیگری هم دستگیر شدند که یکی از آنها بیژن جزنی ، ایده لوگ فدائیان خلق بود.



بیژن جزنی

جزنی به مدت نه ماه در زندان بود ، اما هرگز دیده نشد تا او نزد اقوام و دوستانش از بد رفتاری ماموران ساواک شکوه کند . سر لشکر پاکروان اهل خشونت نبود . او شخصا به دیدار زندانیان میرفت . روزی در حین بازدید از بازداشتگاهی ، صدای ناله یکی از زندانیان توجه او را جلب می کند . او می پرسد : اینجا چه خبر است ؟ زندانی میگوید : مرا زده اند ، قوزک پایم ورم کرده است . پاکروان می پرسد : چه کسی اینکار را کرده ؟ زندانی میگوید : نامش را نمیدانم ، ولی اگر ببینم ، او را می شناسم . پاکروان بلافاصله شش مامور ساواک را به خط می کند و زندانی یکی از آن شش تن را نشان میدهد . پاکروان از مامور می پرسد : چرا اینکار را کردی ، میدانی که من بد رفتاری را با زندانیان قدغن کرده ام و آنگاه در مقابل چشمان بهت زده زندانی سیلی محکمی به گوش مامور ساواک میزند و میگوید : ده روز بازداشت انضباطی . تغییر رفتار در همه مراتب ساواک به چشم میخورد . در تهران دختر جوانی بنام گیتی کشاورز که توده ای بود دستگیر میشود . والدین دختر احضار میشوند و پاکروان ضمن صحبت با دختر از برادرش می خواهد تا خواهرش را ارشاد کند و او را با وطن دوستی آشنا کند . ساواک گیتی کشاورز را آزاد می کند . در زمان پاکروان بر خلاف تمام نوشته های آخوند ها و توده ای های بی وطن ، عزت نفس در زندانیان سیاسی حفظ شده بود . پاکروان هیچگاه رشوه نگرفت و رشوه نداد . او با حقوقی که میگرفت ، گذران عمر میکرد . روزی در جلسه هیئت دولت ، زمانیکه وزیر اطلاعات بود ، یادداشتی به زبان فرانسه مقابل هوشنگ نهاوندی میگذارد که رویش نوشته بود : آقای وزیر میدانید چه زمانی حقوق میدهند ؟ نهاوندی می پرسد : منظور شما چیست ، بیست و هشتم. پاکروان میگوید : خرید هائی در پیش دارم . این پاسخ در کشوری که وزیرش با

حقوق وزارتتش گذران کند شگفت انگیز بود . آن زمان را با امروز جمهوری اسلامی مقایسه کنید تا به گوشه ای که من میزنم واقف شوید .

پاکروان به شاه فقید وفا دار بود . البته باید اشاره کنم که در گفتگو با چند تن از افراد باقیمانده ساواک که در خارج از کشور زندگی می کنند ، تمامی آنها اظهار داشتند : نرمش سر لشگر پاکروان در مقابل دشمنان قسم خورده ایران و ایرانی را محکوم می کنیم . امتیازهایی که پاکروان به تروریست ها میداد ، آنها را گستاخ تر کرده بود . برخی از این افراد گفتند : در حقیقت سرانشگر پاکروان قدرت کنترل و اداره کردن کشور را از ساواک سلب کرد . هر چند که او محبوب شاه فقید بود . ترور حسنعلی منصور و واقعه کاخ مرمر ، دو برگ ضعف در کارنامه پاکروان بود که البته باید ذکر کنم که پاکروان پس از قتل منصور بود که بر کنار شد . پاکروان پس از برکناری ، مدتی وزیر اطلاعات بود و بعد سفیر ایران در پاکستان و فرانسه شد . رژیم دستار بندان در سال پنجاه و هفت ، در محاکمه ای چند دقیقه ای او را بجرم ساواکی بودن اعدام کرد .

احمد شاملو ، پست به وطن کرده بی هویت

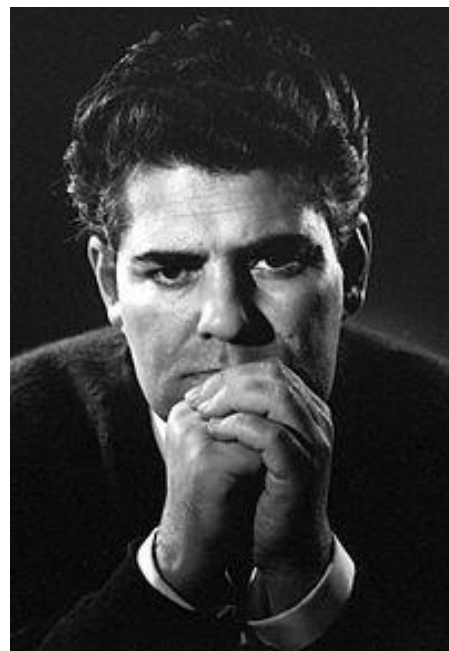
چه سخت است فهماندن چیزی به فردی که برای نفهمیدن آن پول میگیرد . این کلام که از زبان فردی خارج شده است که بر ضد رژیم شاهنشاهی شعر می سرود ، ولی مخارج خود و درمانش را از سفارت ایران می گرفت . کسی که قلم مسمومش را در ضدیت با فرهنگ ایران و ایرانی و فردوسی بزرگ و سعدی بحرکت در می آورد و عاشقانه به فدریکو گارسیا لورکا و بل الوار عشق می ورزید . او شاعر ، فیلمساز ، روزنامه نگار ، پژوهشگر !! ، مترجم ، فرهنگ نویس !! و از دبیران کانون نویسندگان ایران بود . او احمد شاملو بود .

با در نظر گرفتن مشاغل این پشت به وطن کرده ، تاسفی عمیق بر دل می نشیند که چه کسانی جامعه اسلام زده ما را هدایت میکردند .

پیش از پرداختن به احمد شاملو و قلم مسمومش در ضدیت با احیاء و زنده نگهدارنده زبان و فرهنگ ایران زمین ، فردوسی بزرگ ، به کلامش بر میگردم . چاپلوسان عبا و عمامه که

موجب میگیرند تا دام باقی بمانند مورد نظر من نیست . روی سخنم با آنهایی است که ادعای روشنفکری دارند . آنهایی که سواد خواندن و نوشتن دارند ، ولی دریغ از خواندن یک نوشته و مقاله . در خارج از ایران ، پنج میلیون آواره از ستم دستار بندان اشغالگر وجود دارد و چنانچه تنها یکی از هزار تن آنان به خواندن و آگاه شدن از آنچه سالیان دراز توده های بی وطن و ملایان قشری بخوردش دادند و ذهنش را مسموم کردند علاقه نشان دهد و خاموشی و بی تفاوتی را کنار بگذارد . دست کم ، نوشته های تحقیقی که توسط

اندک پژوهشگران ایران پرست نوشته میشود ، میبایستی چهار تا پنج هزار خواننده داشته باشد . اما درد آور اینجاست که مشتریان این نوشته ها، مزدوران رژیم آخوندی در خارج از کشورند که برای خوش رقصی مطالب را در اختیار سازمان های اطلاعاتی نظام جهل و جنون و جنایت اسلامی قرار میدهند . در کنار این درد ، درد بزرگتری هم وجود دارد و آن فعالیت بیشرمانه پشت به وطن کرده های چپی ، مجاهدین و ملی – مذهبی هاست . این گروه ها با وقاحتی تام ، هنوز از آرمانهای ضد خلقی و ضد ایرانی خود دفاع می کنند . کمتر کسی است که از کمک های بیدریغ آمریکائی ها ، عربهای عربستان سعودی و برخی از کشور های اروپائی به مجاهدین خلق بی اطلاع باشد . کمتر کسی است که از خزانه غیبی کمک به گروه های چپ آگاه نباشد . پس از چهل و شش سال تیره روزی و آوارگی ، تعداد کسانی که از ایران نفس می گیرند ، در مقابل کسانی که نفس ایران و ایرانی را میگیرند ، آنقدر کم است که بیان آن ترسناک است .



احمد شاملو

پس از ماجرای بیست و هشت مرداد سی و دو و برکناری دکتر محمد مصدق ، احمد شاملو مجموعه اشعارش را بنام شعر آهن و احساس در مدح مصدق و ضدیت با شاه انتشار میدهد . در بازرسی خانه اش به ترجمه کتاب تلا در لجن اثر زیگموند موریس بر می خورند و بخش عمده ای از کتاب پسران مردی که قلبش از سنگ است اثر مور یوکائی را توقیف می کنند . این کتاب در زمان ملاحا چاپ میشود . با دستگیری پشت به وطن کرده دیگری بنام مرتضی کیوان ، آثار دیگر شاملو نظیر ، مرگ زنجره و سه مرد از بندر بی آفتاب توسط پلیس ضبط میشود . ضدیت احمد شاملو با نظام شاهنشاهی موجب دستگیری او شده و به عنوان زندانی سیاسی به زندان قصر منتقل میشود . در زندان است که او مجال کافی می یابد تا علیه بزرگمرد تاریخ ادبیات ایران و زنده کننده پارسی ، فردوسی بزرگ قد علم کند . مرتضی کیوان توده ای به همراه نه تن از افسران حزب توده اعدام میشود و احمد شاملو پس از یکسال حبس ، از بند آزاد شده و خود را برای مصاف جدی تری با ایران و ایرانی آماده می کند .



بنیانگذاران انجمن ادبی شمع سوخته از راست به چپ : هوشنگ ابتهاج، سیاوش کسرائی ، نیما یوشیج ، احمد شاملو و مرتضی کیوان

پس از فتنه ی خمینی ، آخوند ها او را به بازی نمیگیرند . خودش می گفت که تمایل به رفتن از ایران ندارد . او گفته بود : بار غربت سنگین تر از توانش میباشد . چراغم در این

خانه می سوزد !!!! حال بیگانه ای با فرهنگ ایران زمین ، چگونه حرف از خانه و وطن می زند از آن حرفهاست . آخوند ها اجازه هیچگونه فعالیت ادبی و هنری به شاملو نمیدهند . کتاب کوچه او و دیگر آثارش را ملایان توقیف می کنند . در این زمان دوزاری احمد شاملو می افتد که چگونه با از دست دادن کشور و فرهنگش و واگذاری آنها به مستی تازی پرست اشغالگر اجازه داد تا فرهنگ زمخت و بیابانی اسلام جایگزین همه چیز شود . بیماری امان شاملو را بریده و در بیست و شش اردیبهشت ۲۷۰۵ مادی (۱۹۹۷ میلادی) در بیمارستان ایران مهر ، پای راست او را بخاطر دیابت از زانو قطع می کنند . احمد شاملو با کارنامه ای مردود شده در ضدیت با فرهنگ ایران در ساعت نه شب یکشنبه دوم مرداد ۲۷۰۸ مادی (۲۰۰۰ میلادی) در فردیس کرج در میگذرد و پیکرش را در امامزاده طاهر کرج خاک می سپارند و در جمهوری اسلامی بکرات سنگ قبر او را می شکنند . آخوند ها حتی اجازه ندادند تا مراسم یادبود او برگزار شود . نیروهای امنیتی رژیم آخوندی ، ضمن جلوگیری از مراسم یادبود ، به دستگیری کسانی که در محل گور حضور یافته بودند ، اقدام کردند .

در هجده فروردین ۲۶۹۸ مادی (۱۹۹۰ میلادی) بنا به دعوت مرکز پژوهش و تحلیل مسائل ایران در دانشگاه برکلی کالیفرنیا که هدف آن بررسی هنر و ادبیات ایران بود از احمد شاملومی خواهند تا سخنرانی کند . شاملو بنا به چه علل نامعلوم و بادر دست داشتن چه مدرکی و سندی ، فردوسی بزرگ را به دروغ گوئی متهم کرده و از ضحاک پشتیبانی می کند و او را بینوا خطاب می کند . شاملو ادعا می کند که ضحاک با رهبری توده ها علیه نظام جابرانه جمشید شاه قیام کرده است . شاملو به یکباره تمام کار های فردوسی بزرگ را نهی کرده و تصویر سازی فردوسی از کاوه آهنگر را نادرست میداند . او فردوسی را متهم می کند که صرفا بخاطر منافع شخصی ، نه احیای فرهنگ ایران زمین قدم بر داشته است . در آن زمان بهرام بیضائی ، جلال خالقی و محمود امید سالار ضمن اعلام تاسف ، گفتار شاملو را متأثر از نوشته علی حصوری دانسته و خالقی مطلق ، گفته های شاملو را ناشی از نا آگاهی و بی اطلاعی از شاهنامه میداند .

در اقدامی دیگر شاملو دست به تصحیح دیوان حافظ می زند که با مخالفت حافظ پژوهانی چون بهاء الدین خرمشاهی مواجه میشود .



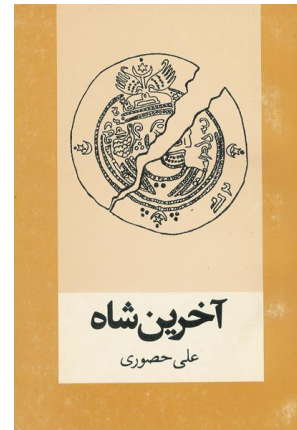
فرتوری از ریا کاری آخوندی . آخوند جنایتکار سید علی خامنه ای در نمایشگاه کتاب تهران ، کتاب احمد شاملو را می خواند .

علی حصوری که احمد شاملو را تحت اطلاعات نادرست و مغرضانه خود قرار داده کیست ؟



علی حصوری

زبان شناسی که در حال حاضر در سوئد زندگی می کند . او زمانی استاد موسسه آسیائی دانشگاه شیراز بود و پنج سال سر دبیری پژوهشنامه موسسه آسیائی را عهده دار بود . این پشت به وطن کرده تازی پرست که استادی موسسه آسیائی را یدک می کشید ، به یکباره در کتاب آخرین شاه خود منکر یورش اعراب صدر اسلام به ایران شده و اظهار میدارد که پیش از حمله اعراب به ایران ، ایرانیان اسلام آورده بودند !! و برای اینکه بشکلی نرم ، خیانتش را توجیه کند می نویسد :



درباره اشغال ایران به دست عرب‌ها دو روایت مخالف وجود دارد:

نخست آن که عرب‌ها در پی جنگ‌هایی بس عظیم با سپاهیان ایران و در چند نوبت، ساسانیان را شکست داده و ایران را به تصرف خود درآوردند. **دوم این که، پیش‌تر ایرانیان اسلام را – بدون جنگ – پذیرفتند و چند جنگی که رخ داد، فاقد آن عظمتی است که تاریخ‌نویسان دوره اسلامی به آن اشاره می‌کنند و شاهنشاهی بزرگ ساسانی در پی فشار عاملان درونی (مانند اختلاف طبقاتی، نزاع‌های اعضای خاندان شاهی، خودسری موبدان، از هم پاشیدگی عوامل مدیر، سخت‌گیری‌های مالیاتی، اختلاف و رقابت شدید فرقه‌های مذهبی زرتشتی و پیدایش دیگ فرقه‌های مذهبی) و در یک انقلاب درونی فرو ریخت. به عبارت دیگر، فرو ریختن شاهنشاهی ساسانی نیاز به نیروی نظامی زیادی نداشته است، به علاوه حکومت‌های متمدن آسیب پذیرترند. از سویی دیگر تعیین استعداد بخش محروم شبه جزیره عربستان، آن هم در هزار و چهارصد سال پیش برای تدارک نیروی نظامی، دشوار نیست. کتاب «آخرین شاه» علی حسوری در تبیین این موضوع است. در زمان شاه فقید، خائن به معنی واقعی آن کم نداشتیم. آیا خیانت‌های سید حسین نصر، احمد فردید، توده‌ای بی وطن ناصر پورپیرار، علی شریعتی، حسین عماد زاده اصفهانی، غلامرضا طباطبائی مجد، مصطفی رحیمی، جلال متینی و..... قابل اغماض است؟ مگر دکت‌ر عزت الله همایون‌فر نبود که بارها تکرار کرده است که به اسلام خیانت شده است!!!! به مبانی و اصول دین اسلام چه صدمه‌ها که زده‌اند!!!! ای اسلام چه جنایت‌هایی که به تو شده است!!!!**

دکت‌ر علی حسوری به استناد پژوهش‌های «مرتضا العسگری» محق و تاریخ اسلام، و بدون اینکه شعور و درایتش را حاکم کند و ببیند که اسلام چگونه کشور ما را به ژرفای نکبت و تیره‌روزی فرو برد، پایه اطلاعات بسیاری از تاریخ نویسان را در آثار سیف بن عمر تمیمی، محدث، راوی و تاریخ نویس سده دوم هجری می‌بیند که فرد اخیر شخصی دروغ

ساز و متهم به مانوی گری شناسائی می کند که جنگ های عرب ها را نه تنها با فتوحات درخشان، بلکه با معجزات و کرامات همراه کرده است. این پشت به وطن کرده حتی حاضر نشده تا تاریخ طبری، ابن خلدون، ابن هشام و الوکیدى را بخواند.

علی حسوری هم چنین بر پایه سکه های به دست آمده در پایان دوران ساسانی و اوایل دوران اسلامی ایران، ثابت می کند که: پس از کشته شدن یزدگرد، موناشرشی ساسانیان از بین می رود و انبوهی الیگارشى جانشین آن می شود که هر یک در پی منافع خود بوده اند. برای همین در بخش هایی از ایران، شاهان (استاندارها) اسلام را پذیرفته و بی خونریزی پذیرای آن شده اند!! که این موضوع از سکه هایی که یک سوی آن چهره ی سردار عرب ضرب شده و سوی دیگر، چهره ی شاه / استان دار مزبور، به خوبی پیداست (معروف ترین این موارد، روی آوردن اهل سیستان به اسلام بوده است!!). گفتنی است جنگ های سیستان مربوط به زمانی است که ستم حکمرانان جدید در جامه نو، آغاز شد!

با این وجود، در دوره ی عباسی کوشش شده است تا برای جنگ های مسلمانان و به ویژه عرب ها، سابقه تراشی شود. معمولاً عمده حکومت هایی که در حقانیت خود تردید دارند، به چنین سابقه تراشی ها دست می زنند. از آن جا که حکومت عباسی در بغداد می خواست جانشین خلف ساسانیان باشد، علاوه بر جذب ثروت و ایجاد یک دربار باشکوه به چنین سابقه تراشی ها نیاز داشت. در این باره، طاهای حسین، پژوهش گر مصری ماهیت این جنگ ها را تبلیغاتی و به قصد ایجاد سابقه برای عباسیان توصیف کرده است. اما با وجود همه این واقعیات، سقوط دولت ثروتمند ساسانی نمی توانست تنها به چند جنگ و به سرعت و آن آسانی صورت گیرد که در منابع تاریخی دوره اسلامی آمده است.

عرب ها برای دست یافتن به ثروت که می توانست دوام دولت و تشکیلاتشان را تقویت کند، احتیاج به منبع درآمدی داشتند. یک دولت واحد و متمرکز در حجاز نمی توانست به غارت یا درآمد کاروان های تجارتی قناعت کند. به ویژه که قوانین جدید، برخی از کارهای قدیم (غارت، ربا، خرید و فروش شراب، خوک، ...) را منع می کرد (علی حسوری پیشروانه چشم بر روی کار های زنباره، دزد و گردنه زن اسلام، محمد بن عیدالله می بندد که حتی در ماه های حرام دست به غارتگری و کاروان زنی میزد). بدون ثروت هم حکومت ممکن نیست. چنین بود که عرب ها ناچار بودند از عربستان بیرون روند و برخورد با دولت ساسانی، نخستین برخورد خارجی ناگزیر بود. علی حسوری در کمال بی شرمی می گوید: دنبال کردن ماجرای جنگ ها تا به اکنون به نتیجه مهمی نرسیده است. علت چند چیز است: یکی پراکندگی روایت ها، آن هم در تمام منابع تاریخ اسلام و دیگر، نامعلوم بودن سرنوشت دولت ساسانی در طول این جنگ ها. چنان که می دانیم در طول ماجراهای جنگ،

تاریخ‌نویسان تنها شخص یزدگرد را تعقیب کرده‌اند. در واقع برابر فرهنگ جهان باستان برای آنان دولت ساسانی به معنی شخص یزدگرد است در حالی که در اواخر دوران ساسانی – پس از مرگ خسرو پرویز – ملاحظه می‌کنیم دستگاهی در دربار وجود دارد که در جهت منافع خود برای ایران شاه تدارک می‌بیند. آیا پس از نخستین حمله‌ها و آمدن یزدگرد به حلوان، آن سازمان از هم گسیخت؟

با تجاربی که کارگزاران دولت ساسانی در زمینه حکومت و جنگ‌ها داشتند، نه تنها چنین نشده بلکه طراح برخی از ماجراهایی که در آثار اسلامی به عنوان فتوحات مسلمین قلمداد شده، همان سازمان بوده است.

آنچه علی‌حضور، سید حسین نصر و فردی‌ها نوشته‌اند، در راستای نهی تاریخ ایران و جایگزین کردن آن با فرهنگ بیابانی عرب و اسلام است و معلوم نیست این پشت به وطن کرده‌ها بابت این خوش خدمتی چه میزان صله گرفته‌اند؟

چه کسی تیشه به ریشه امنیت کشور زد ؟



دکتر شاپور بختيار

شاپور بختيار فرزند محمد رضا (سردار فاتح بختیاری) و ناز بیگم در سال ۲۶۲۳ مادی (۱۹۱۵ میلادی) در منطقه چهارمحال و بختیاری به دنیا آمد. او نوه صمصام السلطنه بود که در سالهای پس از مشروطه دو بار به نخست وزیری رسید. تحصیلات ابتدایی اش را در شهرکرد و نیمی از تحصیلات متوسطه را در اصفهان گذراند، و دوران دبیرستان را در مدرسه فرانسوی بیروت با اخذ دیپلم ریاضی به پایان رساند.

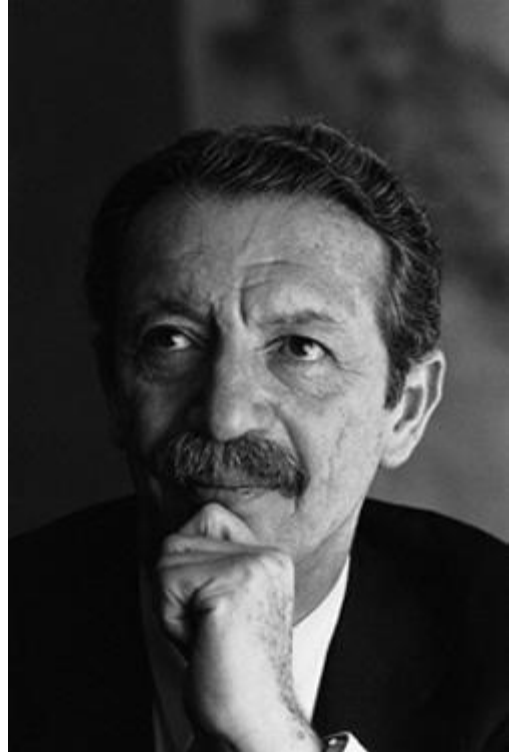
سال ۲۶۴۲ مادی (۱۹۳۴ میلادی) برای کسب تحصیلات عالی رهسپار فرانسه شد اما به دلیل اطلاع از اعدام چهار تن از اعضای خانواده اش در نتیجه اختلاف میان رضا شاه بزرگ و عشایر، مجبور شد به ایران بازگردد و بعد از گذشت دو سال، مجدداً به فرانسه مراجعت کرد و با دریافت دکترای حقوق بین الملل از دانشگاه سوربن راهی وطن شد و به استخدام وزارت کار و تبلیغات درآمد. در زمان نخست وزیری دکتر مصدق معاونت وزارت کار را به عهده داشت و تا زمان قیام بیست و هشت مرداد و سرنگونی مصدق در همان سمت انجام وظیفه نمود. بعد از سقوط دولت مصدق به همراه چند تن از پیروان مصدق از جمله مهندس بازرگان در تشکیل کمیته ای سری با نام نهضت مقاومت ملی همکاری داشت.

بختیار در جریان محاکمه مصدق به اتهام اخلال گری و توهین به مقام سلطنت بازداشت و به سه سال زندان تأدیبی محکوم گردید. اما پس از دو سال مورد عفو شاه فقید قرار گرفت و پس از آزادی از کارهای دولتی کناره گرفت و به عنوان عضو جبهه ملی به فعالیتهای مخفی پرداخت. در جریان فتنه نخست خمینی به دلیل مخالفت جبهه ملی با رفراندوم ششم بهمن به همراه عده‌ای دیگر از اعضای جبهه ملی دستگیر و تا شهریور همان سال در زندان به سر برد.

چهارده سال بعد همزمان با آغاز فتنه خمینی و توطئه‌های خارجی برای سرنگونی نظام پادشاهی و اوج گیری حرکت‌های انقلابی!!!! مردم فریب خورده علیه حکومت شاه، که فعالین سیاسی فرصتی برای طرح دیدگاه‌های خود به دست آوردند، بختیار و تنی چند از رجال سیاسی طی نامه سرگشاده‌ای به شاه با انتقاد از وضعیت نابسامان سیاسی - اجتماعی و اقتصادی کشور، خواهان انجام اصلاحات اساسی در حکومت شدند.

به دنبال ناکامی رژیم شاه در برنامه مهار فتنه خمینی که با تغییر سیاستها و کابینه‌ها همراه بود، رژیم با پیروی از خط مشی ملی - مذهبی توجه خود را به استفاده از شخصیت‌های ملی و غیر انقلابی معطوف ساخت که در واقع بزرگترین اشتباه رژیم بود. اغلب این افراد با توجه به اوضاع بحرانی کشور و ضدیت با شاه و اینکه آنچه برایشان مطرح نبود ایران بود، به درخواست رژیم پاسخ منفی دادند. در این میان شاپور بختیار نخست وزیری را پذیرفت.

او آخرین امید شاه برای نجات سلطنت پهلوی بود. بعد از سقوط دولت ازهارى در موقعیتی که فتنه به روزهای اوج و پیروزی خود نزدیک می‌شد بختیار پیشنهاد شاه برای احراز مقام نخست وزیری را طی شرایطی پذیرفت و علی رغم طرد شدن از سوی جبهه ملی کابینه خود را در روز شانزدهم دی ماه ۲۶۸۶ مادی (۱۹۷۹ میلادی) به شاه معرفی کرد



بختیار در نخستین روزهای زمامداری، دیدگاههای خود را درباره دولت و برنامه‌های آینده‌اش طی یک سخنرانی اعلام نمود تا شاید بتواند آرامشی در کشور ایجاد نماید. پس از قطعی شدن نخست وزیری بختیار خمینی وژن، واکنش صریح و قاطعی از خود نشان داد و دولت او و مجلسین را غیر قانونی خواند.

بختیار روز بیست و یک دی ماه در مجلس شورای ملی حضور یافت و ضمن معرفی وزیران خود رئیس برنامه دولت را به اطلاع نمایندگان رساند. دکتر جواد سعید ریاست مجلس را به عهده داشت و نمایندگانی که یک هفته پیش به او رای تمایل داده بودند، سرا پا گوش بودند تا نخست وزیر جدید، چون موسائی که ازکوه تور باعصای معجزه می آید، ده فرمان خود را به قوم سرگردان و خردگم کرده عرصه کند. بختیار یک کابینه چهارده تنی را برای غلبه بر فتنه خمینی فریبکار و ایران بر باد ده آماده کرده بود. او علاوه بر دو برنامه سیاست خارجی و سیاست داخلی، بجای ده فرمان موسی، هفده فرمان تحت ؛ رئیس برنامه های فوری دولت در آستین تدبیر داشت تا به مجلس ارائه دهد. بختیار سخنان خود را با حمد و ثنا از خدا شروع کرد و ادامه داد :

خداوندا، مرا یاری بده که در این لحظات حساس کشورم و در این مکان مقدس که فضای آن طنین انداز صدای راد مردانی از جان گذشته بوده ، جز خیر و صلاح مردم و جز راستی و صداقت کلمه ای نگویم.

..... در صورتیکه نمایندگان محترم که به اکثریت آراء بنده را کاندیدای نخست وزیری نمودید ، به دولت من رای اعتماد بدهید، می توانید اطمینان داشته باشید که روح و کلام قانون اساسی که پیوند ناگسستنی با مذهب اسلام دارد، همواره محترم شمرده خواهد شد. دولت من انقلابی است ! دولت من به اصول و اهداف جبهه ملی همواره چشم دوخته و در راه تحقق آن کوشش خواهد کرد !!
رئوس برنامه های فوری دولت من این است :
انحلال ساواک.

محاکمه سریع غارتگران و متجاوزان به حقوق ملت.
انتصاب یک کمیسیون بی نظر جهت رسیدگی به کار های گذشته و سوابق خدمتی ماموران ساواک !!
رئوس سه گانه نخست بختیار به مثابه رهبری است که در جنگ با دشمنان قسم خورده ایران و ایرانی بجای بر خورد جدی با آنها ، سرداران خود را، محافظان امنیت کشور را دسته جمعی اعدام کند و آنگاه از آخوند جنایتکاری چون خمینی بخواهد تا دست از مبارزه بکشد !!

آزادی کلیه زندانیان سیاسی، یعنی آزادی تمامی کسانی که تا امروز موجب اخلال در امر امنیت کشور شده و ایران را برای بیگانگان می خواستند.
اعاده حیثیت کلیه زندانیان سیاسی. اعاده حیثیت از جنایتکارانی چون سید علی خامنه ای، هاشمی رفسنجانی، عسگر اولادی و توده ای ها و چپی های بی وطن و مجاهدین خلق تروریست.

پرداخت غرامت به زندانیان سیاسی !!
پرداخت غرامت به بازماندگان زندانیان سیاسی که جان خود را از دست داده اند!
تا این لحظه، از هفده فرمان موسائی مرغ توفان که ذکر شد ، تمامی آنها در راستای باج به ویران کنندگان کشور بود.
لغو تدریجی حکومت نظامی.

اعلام رسمی کشته شدگان سیاسی اخیر به عنوان شهید !!
پایان دادن به اعتصابات با همکاری مراجع محترم تقلید !!
ایجاد یک زمینه نزدیک بین دولت و روحانیت !!!!
ترمیم خرابی های اخیر.

به جریان انداختن امور تولیدی.
برنامه ریزی برای ایجاد یک انتخابات آزاد !

اخراج کلیه کارمندان و کارگران خارجی !!

ایجاد امنیت اجتماعی در پناه قانون !!

از هفته فرمان مرغ توفان، نه فرمان آن به ساواک مربوط بود.

هر کسی آن روز سخنان نخست وزیر جدید را شنیده بود، تصورش این بود که این همه غوغا، اعتصاب، کشتار، آتش زدن بانکها و کاباره ها و....، و شعارهای اسلامی سر دادن، تنها بخاطر ساواک بوده است و اگر تیشه به ریشه امنیت کشور زد و ساواک را منحل ساخت، همه چیز حل و آرامش به مملکت بر میگردد!!!

حتی یکی از نمایندگان مغز فندقی مجلس از جای خود بلند نشد و به نخست وزیر جدید بگوید: جناب نخست وزیر؛ آیا هفته ماده شما با هفته ماده درخواستی ملایان در روزهای تاسوعا و عاشورا (نوزده و بیست آذر ماه، که در میدان آریامهر خوانده و خواستار آن شدند) ارتباطی دارد؟

آیا دکتر شاپور بختیار و طراحان هفته فرمان و حداقل خود ایشان که در روز بیست و پنج مهر طی دیداری با جی.دی. استمپل مامور ارشد سیا در ایران و استفن سولارز، نماینده کنگره آمریکا و استفان شالوم، نماینده صیهونیست های آمریکا از تظاهرات وسیع در ایام تاسوعا و عاشورا خبر داده بود، بخود زحمت نداده تا متن قطعنامه هفته ماده ای فتنه گران را بخوانند؟ تا دریابند که هفته ماده آنها با هفته ماده فتنه گران چه تفاوتی دارد؟
متن قطعنامه هفته ماده ای فتنه گران:

در این روز بزرگ تاریخی، روز عاشورا!! روز شهادت شکوهمند و الهام بخش سرور آزادگان، پیشوا و امام مسلمین جهان!! حسین بن علی علیه السلام و یاران رزمنده و وفادارش، ملت مبارز ایران!! با راهپیمائی بزرگ و کم نظیر خود که به دست نمایندگان اکثریت قاطع مردم ترتیب داده شده، قبل از هر چیز پیوند و پیمان خود را با قیام تاریخی و تاریخ ساز کربلا و اهداف مقدس، بار دیگر تجدید می کنند و مواد زیر را به عنوان قطعنامه این گرد همائی پر شکوه اعلام میدارند:

حضرت آیت العظمی امام خمینی رهبر است.

سقوط و بر چیده شدن بساط سلطنت.

برقراری حکومت عدل اسلامی !!

اعلام میداریم که که نه تنها تامین حقوق فطری و طبیعی بشر از اساسی ترین هدف

های جنبش ماست !!! بلکه اسلام خود مبتکر حقیقی حقوق بشر است !!!

ریشه کن کردن استثمار و استعمار بیگانه !!!!

مراعات حقوق اجتماعی و سیاسی کلیه افراد جامعه ، اقلیت های مذهبی!!!!

آزادی واقعی زنان !!!! که اسلام به آنها داده !!!!

اجرای عدالت اجتماعی و تامین حقوق کارگران و دهقانان!!!!

ریشه کن کردن هر گونه تبعیض حقوقی و اجتماعی!!!!

استقلال شرافتمندانه اقتصادی و احیای کشاورزی و پیشرفت صنعتی!!!!

تائید اعتصابات شکوهمند کارکنان موسسات دولتی و بخش خصوصی که نظام را

فلج کرده است !!!!

از احتکار و گران کردن کالاهای مصرفی احتراز کردن!!!!

ارتش ایران باید بداند که وظیفه اسلامی رو درروئی با دشمن خارجی است نه مردم

خود !!!!

تبلیغات بی اساس رژیم ، آتش زدن اماکن به منظور بد نام کردن مبارزات مسلمانان

، مبارزه بی امان مردم ما را سست نخواهد کرد !!!!

ما به روان پاک شهدای پانزده خرداد که سهم شایانی در پیشبرد اهداف مبارزه دارند

، درود می فرستیم !!!!

آزادی کلیه زندانیان سیاسی که بجرم دفاع از اسلام عزیز گرفتار شده اند باید بخانه

های خود بازگردند !!!!

پیروز باد مبارزه حق طلبانه ملت مسلمان ایران به رهبری امام خمینی !!!

امروز عکس تمام خواسته های کمیته بر گزاری راه پیمائی تاسوعاوعاشورا بر مردم

ما روشن شده است و توده های فریب خورده دانستند که چه کلاه گشادی بر سرشان

گذاشته اند. اما مقایسه میان قطعنامه فتنه گران و رئوس برنامه های فوری شاپور

بختیار برای حل مشکلات کشور، این واقعیت را روشن میسازد که خود بختیار و

کابینه اش هیچ درک درستی از فتنه دشمنان قسم خورده ایران و ایرانی

نداشتند.بختیار در حقیقت راه سقوط نظام را به دست ملایان هموار کرد. انحلال

ساواک بزرگترین خیانت او به ایران بود. در قطعنامه فتنه گران بر خلاف رئوس

برنامه دولت بختیار هیچ اشاره ای به ساواک نشده بود و تنها در بند شانزده آن

خواهان آزادی زندانیان صرفا مسلمان از بند شده بودند و برایشان زندانیان سیاسی

چپی مطرح نبود.

به این ترتیب در ساعت نه و نیم صبح روز چهارشنبه چهار بهمن ۲۶۸۶ مادی (

۱۹۷۹ میلادی) ، بختیار لایحه انحلال ساواک و محاکمه افراد ساواکی را به مجلس

تقدیم کرد !! این لایحه زمانی به مجلس داده شد که سیزده روز پیش از آن ، بختیار

شصت و پنج تن از زندانیان سیاسی که بیشترشان مذهبی بودند آزاد و آنها را به صف ویرانگران ایران اضافه کرد. شصت و پنج تنی که با تجربیات خونین خود از اردوگاه های فلسطین ، کوباو چین به قدرت فزاینده موتور فتنه خمینی افزودند. به برخی از این افراد اشاره می کنم تا متوجه خیانت بختیار بشوید :مرتضی اعلائی، محمود صلواتی، شکرالله پاکنژاد، حمید خادمی، نسترن رضائی، بهروز غیاثوندحاجی آبادی، علی خاوری، مهدی بخارائی ، حسین داعی السلام، محمد ابراهیم جوهری، مهدی تقوائی، عبدالعلی توسلی، جعفر امینی نژاد، مهدی برادران ، خسرو شاهی، مسعود رجوی، محمد رحیم خانی، و.....

با آزاد سازی این افراد که محکومیت بیشتر آنها بخاطر قتل، سرقت بانکها، خیانت به ایران ، جاسوسی و نوکری بیگانه بود، در های زندانهای به اصطلاح سیاسی باز شدو دکتر شاپور بختیار مرتکب عملی شد که با این کارش سند نابودی ایران را امضاء کرد.

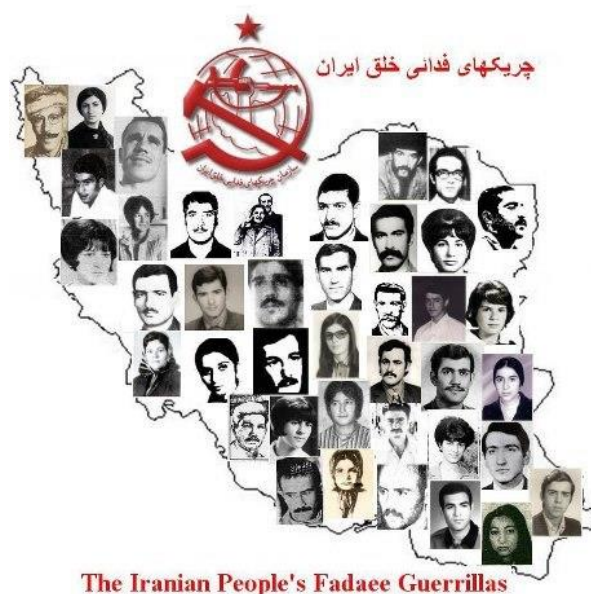
و چه وقیح و بیشرم هستند افراد نهضت مقاومت ملی در خارج از کشور که هر ساله در اوج بیشرمی یاد او را گرامی میدارند و از او به عنوان سرباز وطن !!!! یاد می کنند .

سازمان چریکهای فدائی خلق

شاید باور کردن این واقعیت که سازمان چریکهای فدائی خلق صرفا بر روی موج احساسی ناشی از مطالعه چند کتاب به وجود آمد ، باعث تعجب شما شود. مادر نوشته ماکسیم گورکی، چگونه فولاد آب دیده شد اثر نیکلای استروسکی، بر میگردیم گل نسترن می چینیم و رز فرانس نوشته ژان لافیت و خرمگس اثر اتل لیلیان وینچ کتابهایی بودند که موجب پیدایش سازمان تروریستی فدائیان خلق شدند.

میگویند :سازمان فدائیان خلق ایران در سال ۲۶۷۹ مادی (۱۹۷۰ میلادی) از وحدت دو گروه ، جزنی – ضیا ظریفی و پویان – احمد زاده به وجود آمد. این گفته به دلایلی که اشاره می کنم درست نیست. زمانیکه گروه جزنی و گروه پویان پس از چند ماه مذاکره در هم ادغام شدند ، از گروه جزنی فقط چند تن باقی مانده بودند، در حالیکه گروه پویان، سازمانی منسجم و منظم بود. هیچکدام از بازماندگان سیاهکل در گروه جزنی ، واجد موقعیت خاص و ویژه ای نبودندکه بتوان به آنها کردیت داد . بین دو گروه یک آشفتگی وجود داشت که مربوط به مبارزه در شهر و یا در کوه بود، که به کدام یک باید الویت داد. حمید اشرف از تابستان

۲۶۷۸ مادی (۱۹۷۰ میلادی) تا واقعه سیاهکل ، نقش پشتیبان و لجستیک تیم کوه را به عهده داشت.



بیژن جزنی

بیژن جزنی در سال ۲۶۴۵ مادی (۱۹۳۷ میلادی) در تهران به دنیا آمد، پدرش حسین جزنی ، ستوان یکم ژاندارمری بود که پس از شکست فرقه دموکرات به شوروی گریخت. بعدها اواز طریق سپهبد مبصر ، رئیس شهربانی کل کشور ، از شاه طلب عفو کرده و شاه او را می بخشدو حسین جزنی که اینک استادی تاریخ دانشگاه تاشکند را دارد ، در دانشگاه به تدریس درس تاریخ پرداخته و همسر دومش که روس است در دانشکده ادبیات ، زبان روسی تدریس می کند.

مادر بیژن جزنی ، عالم تاج کلانتری نظری ، عضو کمیته زنان حزب توده بود. زمانی که بیژن همراه پدر و بدون مادر از ایران می‌رود . عالم تاج با یک تکنسین اسرائیلی ازدواج می‌کند. برادر عالم تاج ، منصور کلانتری در جاده قدیم شمیران ، جنب سینما مولن روژ ، آموزشگاه تعلیم رانندگی داشت .

از عموهای بیژن، رحمت الله و حشمت الله هر دو عضو کمیته ایالتی حزب توده بودند. تمامی دایی های بیژن ؛ ناصر،منصور،مسعود،منوچهر، مشعوف و فریدون کلانتری نظری به فعالیت های سیاسی گرایش داشته و سه تن اول، از اعضای سازمان جوانان حزب توده بودند.

جزنی تحصیلاتش را تا سوم متوسطه در دبیرستان ناصر خسرو و پانزده بهمن گذراند. او در سال ۲۶۶۶ مادی (۱۹۵۸ میلادی) بشکل متفرقه توانست دیپلم خود را بگیرد و سپس در آزمون دانشگاه شرکت و برای رشته فلسفه دانشکده فلسفه و علوم تربیتی دانشگاه تهران که بعد ها نامش به دانشکده ادبیات و علوم انسانی تغییر پیدا کرد ، پذیرفته شد. جزنی هرگز نتوانست صاحب مدرکی از این دانشکده بشود.

جزنی با مهین قریشی که عضو سازمان جوانان حزب توده بود ازدواج کرد.

در هفده آبان ۲۶۶۸ مادی (۱۹۶۰ میلادی) ، با پیروزی جان اف کندی ، فضای سیاسی در ایران نیز گشایشی نسبی یافت. شاه فقید در همان سال وعده انتخابات حزبی را داد که هر حزبی که بتواند رای بیشتری بیاورد ، مامور تشکیل کابینه خواهد شد. در آن زمان اللهیار صالح از جبهه ملی خود را کاندید نموده و بیژن جزنی به سازمان دانشجویی جبهه ملی پیوست.

در تظاهرات پی در پی که پس از تقلب دکتر منوچهر اقبال در امر انتخابات روی میدهد و موجب بر کناری او و روی کار آمدن جعفر شریف امامی میشود ، بیژن جزنی دستگیر و به هنگام بازجویی خود را احمد دامغانی ، اهل کاشان و نقاش معرفی می‌کند، اما مامورین او را شناسائی کرده و به مدت دو ماه در حبس میماند و سپس آزاد میشود. بیژن جزنی به محض آزادی، فعالیت شدیدش را در جبهه ملی از سر میگیرد.

در دوران صدارت علی امینی ، بار دیگر جزنی را در تظاهرات دانشجویی دستگیر و به مدت پنج ماه حبس می‌کنند.

در سال ۲۶۷۱ مادی (۱۹۶۳ میلادی) ، گزارش ساواک از فعالیت بیژن جزنی ، همسرش مهین قریشی، برادر همسرش بهمن قریشی و خواهرش سودابه جزنی و

این بار به نفع حزب منحلۀ توده خبر میدهد.

در اول خرداد ۲۶۷۳ مادی (۱۹۶۵ میلادی) ، ماموران ساواک از منزل او در خیابان پرواز ، کوچه خیام ، پلاک سی و هشت بازدید می کنند. ماموران صورت جلسه ای را مبنی بر آنچه پیدا کرده بودند مقابل جزنی گذاشته و از او می خواهند تا آنرا امضاء کند که جزنی اینکار را نمی کند. اتهام جزنی مشخص بود : توزیع و پخش بیش از پانصد نشریه پیام دانشجو.

جزنی بار دیگر به مدت نه ماه در زندان بسر میبرد و پس از آزادی در تبلی فیلم مشغول به کار میشود.

در اوایل سال ۲۶۷۴ مادی (۱۹۶۶ میلادی) ، خط مش جزنی تغییر پیدا کرده و او راه مبارزه را در ایجاد جنگهای چریکی دنبال می کند. اینجاست که او با حسن ضیا ظریفی که او را از طریق جبهه ملی می شناخت طرح همکاری می ریزد. فرد دیگری که به گروه کوچک آنها می پیوندد ، عباس سورکی است. کسی که بیشترین تاثیر را برای گرایشات چپی و مارکسیتی روی سورکی داشت ، سید محمد تقوی بود. سورکی ، تقوی و اسماعیل ترابی گروهی بنام رزم آوران حزب توده درست کردند. سورکی که می خواست چریک تربیت کند ، از سارق مشهور شاهرود ، محمد باصری دو قبضه سلاح خرید.

گروه رزم آوران حزب توده در ارتفاعات پس قلعه با شرکت آقایان عباس سورکی، مهدی شهیدی، عبدالحسین مدرسی، ناصر آقایان و حسین نعمتی تشکیل میشود . در این دیدار ، جنگهای پارتیزانی کوبا و اجرای عملیات پارتیزانی در ایران موضوع اصلی گفتگوی آنها بود. عامل نفوذی ساواک در جمع آنها ناصر آقایان بود.

پس از چند جلسه در منزل عباس سورکی ، افرادی که در خانه او جمع شده بودند به این نتیجه رسیدند که : گرچه نمی شود با عده کمی انقلاب!!! کرد ولی به هر حال تدارک انقلاب را باید دید.

توافق دیگر اعضاء این بود که پیش از عملیات پارتیزانی ، باید سازمان دهی برای تدارکات کار انجام شود و بنا شد در جلسه دیگر افراد زیر شرکت کنند: جزنی، کلانتری، ظریفی، سورکی ، زاهدیان و صمغ آبادی.

صمغ آبادی را عباس سورکی آورده بود که مرد میانسال بالای پنجاه سال بود که هیچگونه تحرک و کارائی نداشت. در جلسه بعد ، این فرد حذف شد. در اولین جلسه جدی سازمان فدائیان خلق در منزل سورکی ، انتخاب نام مستعار پیشنهاد شد. جزنی ، نام اخلاقی را برای

خود بر گزید و سورکی ، معینی. زاهدیان ، جلال. منوچهر کلانتری، ابهری و ظریفی نام مستعار سعدآبادی را برای خودش انتخاب کرد. در گروه کلانتری و زاهدی فرد دیگری بنام دکتر شهرزاد با نام مستعار کفائی حضور داشت.

مسئولیت جزنی، سورکی و ظریفی ، توسعه شبکه سیاسی برای فریب دیگر افراد بود. آنها توانستند قاسم رشیدی ، فارغ التحصیل پلی تکنیک ، مجید احسن، دانشجوی حقوق و عضو فعال جبهه ملی و فرخ نگهدار را بخود جذب کنند. بیژن جزنی هم روابط خود را با هدایت الله متین دفتری، داریوش فروهر و هوشنگ صدر حفظ کرده بود.

منوچهر کلانتری خیلی زود با بهانه درمان بیماری و رفتن به اروپا خودش را از قید قضایا آزاد کرد. پس از سه ماه جزنی ، نامه ای برای او می فرستد و خواهان بازگشت او به ایران میشود که کلانتری به نامه پاسخ نمیدهد و کاملاً خود را از سیاست کنار می کشد. در جلسات سازمان روی فعالیت های قهر آمیز تکیه میشد. جزنی خوب میدانست که در ایران، نه آن سازمان سیاسی مقتدری که در چین مبارزات مردم را سازمان میداد وجود دارد و نه نیروی نظامی نظیر آنچه در ویتنام وجود داشت که علیه ژاپنی ها و فرانسوی ها می جنگیدند. تنها نمونه ای که برای او الگو شده بود ، مبارزات کوبا بود.

جزنی اعتقاد خود را به مبارزه در کوه همواره حفظ می کند. با چنین درکی ، در مرحله نخست سه هدف در دستور کار قرار میگیرد: سازماندهی افراد در گروه های ده – پانزده نفری، مسلح ساختن آنها با خرید اسلحه قاچاق، و کوشش برای جذب نیروهای ملی.

جزنی در شعار تروریسم را نفی می کند ولی با ترور فرسیو این نفی خود را انکار می کند. ترور سپهبد ضیا الدین فرسیو، رئیس دادرسی ارتش به دست سازمان فدائیان خلق ، مبارزه مسلحانه بود؟ آیا کشتن پاسبان کلانتری قلهک کار خلقی بود ؟



سپهبد ضیاء الدین فرسیو

سپهد ضیال‌الدین فرسیو رییس دادرسی ارتش؛ بامداد روز هجده فروردین ماه ۱۳۷۹ مادی (۱۹۷۱ میلادی) خورشیدی توسط سه تن از چریک‌های فدایی خلق که با مسلسل و کوکتل مولوتف به خودروی سرلشگر فرسیو یورش بردند و سرلشگر را به مسلسل بستند، ترور شد. سپهد فرسیو ساعت یک بامداد روز یکشنبه بیست و دو فروردین ماه پس از نود ساعت تلاش پزشکان ، در بیمارستان ژاندارمری جان باخت. چهارده گلوله به بدن سپهد فرسیو شلیک شد که شش گلوله به شکم و سینه سرلشگر فرسیو رییس دادرسی ارتش خورده بود، این گلوله‌ها از مسلسل ربوده شده از پاسبان کلانتری قل‌هک بود. در شامگاه چهارده فروردین ماه پنج تن از چریک‌های فدایی خلق به کلانتری قل‌هک یورش بردند و سرپاسبان عباس پارسی کشته و مسلسل وی را دزدیدند.



سر پاسبان عباس پارسی



همسر و دختر کوچک پاسبان عباس پارسی

عباس مفتاحی، حمید اشرف، جواد سلاحی، محمد صفاری آشتیانی، امیر پرویز پویان، احمد زیبرم، رحمت "محمد" پیرو نذیری، منوچهر شهابی پور، اسکندر صادقی نژاد شجاعی کسانی بودند که درکشتن پاسبان کلانتری و این ترور شرکت داشتند.

قاتلان سپهبد فرسیو پس مانده‌های سه گروه جنگل و احمدزاده و جزنی، همان انیرانیان و دشمنان ایران و ایرانی بودند که به پاسگاه ژاندارمری سیاهکل حمله بردند و چند مامور ژاندارمری و یک سپاه دانش و رئیس خانه انصاف سیاهکل را به قتل رساندند

تیمسار سپهبد فرسیو در ۲۶۲۷ مادی (۱۹۱۹ میلادی) در آلاشت سوادکوه ، زادگاه رضا شاه بزرگ به دنیا آمد. سپهبد فرسیو دانش آموخته دانشکده افسری بود، وی پس از به پایان رساندن دوره دانشکده افسری دوره‌های مقدماتی توپخانه، مشترک تکمیلی و فرماندهی و ستاد را گذراند و سپس از دانشکده حقوق دانشگاه تهران لیسانس گرفت. تیمسار سپهبد ضیاالدین فرسیو دوره‌های پرسنلی، فرماندهی ستاد، دانشگاه جنگ و دوره قضایی را نیز در ایالت متحده امریکا گذراند. پس از معاونت دادستانی ارتش تیمسار فرسیو، چند سال مقام دادستان ارتش را داشت تا این که به ریاست دادرسی ارتش منصوب شد

ساعت شش و نیم بامداد روز هجده فروردین ماه ۲۶۷۹ مادی (۱۹۷۱ میلادی) هنگامی که رئیس دادرسی ارتش سرلشگر فرسیو به همراه فرزند شانزده ساله خود فرزاد با خودرو از خانه خود در خیابان دولت قلعهک، کوی لاجوردی بیرون می‌آمد، تنی چند از چریک‌های فدایی خلق پیرامون خودروی وی را گرفتند نخست یک کوکتل مولوتف به سوی اتومبیل رئیس دادرسی ارتش پرتاب کردند که بی‌درنگ پس از خوردن به خودرو آتش گرفت. سرلشگر فرسیو در خودرو را بازکرد و بیرون آمد و در همین هنگام باران گلوله به سوی وی شلیک شد

اهالی خانه سرلشگر فرسیو با شنیدن صدای گلوله و انفجار از خانه بیرون آمدند ولی چریک‌ها آنان را به تهدید به قتل کردند و آنان را به درون خانه بازگرداندند. سرلشگر فرسیو با گلوله‌هایی که به بدن وی شلیک شده بود بر زمین افتاد ولی هنوز بیهوش نشده بود، بی‌درنگ از جای برخاست و نزدیک به سه متر به سوی خانه رفت، واز هوش رفت. فرزاد فرسیو نیز تیر خورد. تروریست‌های چریک فدایی خلق رحمت پیرو نذیری، اسکندر صادقی نژاد، صفاری آشتیانی، منوچهر بهایی پور و یکی دیگر نیز پا به فرار گذاشتند.



امیر پرویز پویان اسکندر صادقی نژاد رحمت پیروندیری



احمد زیبرم منوچهر شهابی پور عباس مفتاحی



جواد سلاحي



محمد صفاری آشتیانی

در اوایل سال ۲۶۷۵ مادی (۱۹۶۷ میلادی) دکتر شهرزاد فردی را با نام مستعار ناصری (محمد مجید کیان زاد) به مشعوف کلانتری (سعید) که برادر کوچک منوچهر کلانتری است معرفی می کند که او نیز با فردی بنام اصفهانی (حمید اشرف) در ارتباط بود. کیان زاد سمپات دیگری بنام غفور حسن پور اصل شیر پشت با نام مستعار ایرج داشت. این فرد در دانشکده پلی تکنیک تحت تاثیر محمد الهی پناه قرار گرفت.



حمید اشرف

حسن پور به تدریج به حزب خائن توده گرایش پیدا می کند. او با الهی پناه و شعاع الدین مشیدی جلساتی تشکیل میدهند. او در پخش نشریه پیام دانشجو که بهزاد نبوی ، محمد الهی پناه و خانم صور اسرافیل به دانشکده می آورد ، فعال بود. با روی کار آمدن ملایان ، بهزاد نبوی، که از اعضای ارشد سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی بود به معاونت محمد علی رجائی نخست وزیر نظام آخوندی رسید. در دولت میر حسین موسوی او وزیر صنایع سنگین بود که بعدا نماینده و نایب رئیس مجلس در دوره ششم شد.

در سال ۲۶۷۶ مادی (۱۹۶۸ میلادی) ، بهزاد نبوی به همراه مصطفی شعاعیان ، رضا عسگریه و پرویز صدری که جبهه دموکراتیک خلق ایران !!! را که تشکیلاتی مسلح بود به راه انداختند . نام مستعار بهزاد نبوی ، حمید جهان بین بود. در مرداد ۲۶۸۰ مادی (۱۹۷۲ میلادی) ، ساواک موفق به دستگیری این مهره خطرناک شد. بهزاد نبوی به مدت بیست ماه در زندان بود. در زندان اوین بود که او با محمد علی رجائی آشنا شد.

بهزاد نبوی برای بار دوم بخاطر تبلیغ بر علیه نظام آخوندی به یکسال زندان محکوم شدولی با پرداخت ده میلیون تومان آزاد شد.



بهزاد نبوی

در سال ۲۶۷۴ مادی (۱۹۶۶ میلادی) ، غفور حسن پور به دعوت کیان زاد در جلسه ای در خانه ناصر طلوعی در حوالی میدان فوزیه شرکت می کند که در آن این دو با ضیا ظریفی آشنا میشوند. غفور حسن پور گروهی را در لاهیجان با شرکت ؛ ابوالقاسم طاهر پرور، رحمت پیرو نذیری (قاتل سپهبد فرسیو) ، گدا علی بوستانی، رضا عابدین پور و اسکندر رحیمی تشکیل میدهد. **تهیه پول برای سازمان فدائیان خلق تمامی بر پایه سرقت بود.** در جریان تهیه پول و نا کامی در این مورد ، دکتر شهرزاد هم کناره گیری خود را اعلام کرد. شهرزاد پیش از کناره گیری ، افراد مرتبط خودش را که فرخ نگهدار، مجید احسن و قاسم رشیدی بود به ظریفی منتقل می کند. فرخ نگهدار با نام حافظی ، در دانشگاه ، فعالیتش محدود به ایجاد شرکت تعاونی بود و بنا به گفته ظریفی آنقدر جوان بود که هنوز تفکر خاصی نداشت. این مهره پشت به وطن کرده بعدها از بزرگترین خائنین به ایران و ایرانی شد.



فرخ نگهدار

فرخ نگهدار از رهبران جناح اکثریت سازمان فدائیان خلق ایران بود که با حکومت پادشاهی ایران مبارزه مسلحانه می‌کرد. او سال‌هاست که در لندن ساکن است و با حضور در رسانه‌های مختلف از سیاست‌های جمهوری اسلامی دفاع و به مخالفان آن حمله می‌کند.



دارو دسته مسلح فرخ نگهدار در فتنه خائمانسوز خمینی.

در راستای تهیه اسلحه برای عملیات پارتیزانی ، دو – سه قبضه اسلحه کمری را که در کوه های دارآباد (شاه آباد) دفن کرده بودند ، بیرون آورده و سورکی هم دو قبضه اسلحه از سارق مشهور شاهرود می خرد و در ساعت پنج و چهل و پنج دقیقه بعدازظهر روز نوزده دیماه ۲۶۷۵ مادی (۱۹۶۷ میلادی) به همگام رد و بدل کردن آنها در خیابان ملک تهران به دام ماموران سازمان امنیت می افتند.

در دیماه ۲۶۷۵ مادی (۱۹۶۸ میلادی) ؛ مشعوف کلانتری، عزیز سرمدی، علی اکبر صفائی فراهانی، محمد مجید کیان زاد، محمد صفاری آشتیانی، محمد چوپان زاده، و حمید اشرف به شمال ایران و به علمده میروند. وعده دیدار بعدی آنها با سرمدی که برای تهیه خانه امن به تهران برگشته بود در قهوه خانه ای در رودهن بود. در این بین عزیز سرمدی نیز توسط ساواک دستگیر میشود. ضیا ظریفی که در خانه ایرج واحدی فر مخفی شده از عامل نفوذی ساواک ، یعنی عباس شهریاری طلب کمک می کند که صدای ما را از پیک ایران و اعلامیه های سازمان را در شهر های مختلف پخش کنید.

با اطلاعات داده شده شهریاری ، ظریفی و افشار به راحتی به دام ساواک می افتند.

از زمان تشکیل نخستین هسته های چریکی ، چگونگی تامین پول برای خرید اسلحه از موضوعات بغرنج بشمار میرفت. صفاری آشتیانی باورش این بود که تنها با سرقت از بانکها میتوان این مسئله را حل کرد. گروه از رضا عابدین پور که کارمند بانک در سیاهکل بود می خواهد تا موجودی بانک را برداشته و در اختیار گروه بگذارد. عابدین پور هم هفتاد و پنج هزار تومان پول بانک را دزدیده و تحویل گروه میدهد، ولی با پیشنهاد کیان زاد و پافشاری حسن پور ، مبلغ دزدیده شده را سر جایش میگذارند.

سازمان فدائیان خلق که خطر سرقت از بانک را بالا تشخیص داده بودند دست به سرقتی تاسف بار و بیشرمانه میزنند. سرقت از وانتی که که لاشه گوسفند حمل میکرد و پول قصاب ها را جمع آوری میکرد. برای اینکار خلقی !! صفاری به میدان گمرگ میرود و یک دست لباس پاسبانی می خرد و آنرا به اسکندر صادقی نژاد و جلیل انفرادی میدهدو آنان با استفاده از موتوری که شبیه موتور پلیس سوار بود ، وانت حمل پول را به بهانه داشتن قاچاق در خیابان ژاله ، حوالی آب سردار متوقف و پول قصابها را به سرقت میبرند.

با پول دزدیده شده، خانه ای میخرندو خانه اجاره ای پشت مجلس شورا را که مدتی فراهانی،حسن پور، صفاری، چوپان زاده و کیان زاد در آنجا زندگی میکردند ، تخلیه می کنند.

افراد سازمان فدائیان خلق، بخاطر برخورد با کاستی ها و ناکامی های پی در پی ، تصمیم به خروج از ایران و پیوستن به سازمان تروریستی الفتح میگیرند. توجیه آنها این است : در الفتح ما هم علیه آمریکا جهان خوار می جنگیم و هم علیه اسرائیل اشغالگر !! (این شعار بعدها توسط آخوند ها بکرات مورد استفاده قرار گرفت). برای خروج از ایران صفائی فراهانی و کیان زاد مامور تهیه پاسپورت تقلبی شدند. صفائی در میدان مولوی با بزهکاری بنام محسنی آشنا میشود و او مدارک مورد نیاز گروه را تهیه می کند. بنا میشود که آنها به

خرمشهر رفته و از راه آب به بصره بروند و همانطوریکه پیش از این به مسئله دستگیری آنها اشاره کرده بودم به دام ماموران ساواک که ملبس به لباس ژاندارم بودند می افتند.



عباسعلی شهریاری نژاد معروف به عباس شهریاری تا قبل از فتنه مصدق ، از کارگران شرکت نفت و از فعالان امور سندیکائی در خوزستان بود.

با سرنگونی دولت مصدق از شرکت نفت اخراج شدو مدتی در مازندران کار میکرد. شهریاری در جریان لو رفتن حزب توده و دستگیری توده ای ها به کویت فرار کردو در آنجا شعبه حزب توده را در کویت تشکیل داد.

با اصرارپدرزنش که از بختیاری های خوزستان و از همکاران تیمور بختیار بود به خدمت ساواک در آمده و مورد عفو قرار گرفت.توده ای ها او را به نام عباسعلی اسلامی نیا می شناختند.

شهریاری را عامل لو رفتن بسیاری از گروه های سیاسی در دهه ۲۶۶۹ مادی (۱۹۶۱ میلادی) می دانند. شهریاری توسط افراد سازمان چریکهای فدائی خلق در خیابان پرچم ترور و کشته شد. بهروز ارمغانی با تعقیب دختر شهریاری ، محل زندگی او را شناسائی می کند. بهمن روحی آهنگران کسی بود که با شلیک گلوله،شهریاری را می کشد.

صفائی فراهانی و صفاری آشتیانی ، دو تن از اعضای سازمان چریک های فدائی خلق ، پیش از دستگیری مشعوف کلانتری و افرادش توانسته بودند که به عراق بگریزند. ساواک بی درنگ برای بر گرداندن آنها به ایران اقدام می کند.ساواک ازپلیس بین المللی (

اینترپول) نیز درخواست کمک می کند. به سفارت ایران در بغداد هم مشخصات محمد صفاری آشتیانی که با پاسپورت جعلی ، بهرام وهاب زاده فرار کرده بود داده میشود.

صفائی و صفاری یک شب در بصره مانده و روز بعد به بغداد میروند و در مسافر خانه ارزانی اتاق میگیرند. همان شب ماموران عراقی به مسافر خانه رفته و هر دو را دستگیر می کنند. صفائی و صفاری از مقامات عراقی می خواهند تا آنها را به سازمان الفتح و یا به سوریه تحویل دهند. آنها در زندان امن عراقی ها بودند که کودتای حزب بعث در عراق اتفاق می افتد و این دورا تحویل مرزبانان سوریه میدهند. در درعا ، این دو پشت به وطن کرده از مقامات اردنی می خواهند تا آنها را به فلسطینی تحویل دهند. یکی از فرماندهان فلسطینی ، بنام ابو حلمی ، آندو را به یکی از مراکز نظامی فلسطینی ها میبرد. در فلسطین، صفائی فراهانی کمونیست ، نام ابو عباس را برای خودش انتخاب می کندو میشود فرمانده یکی از کمپ های فلسطینی و صفاری هم انبار دار آن کمپ میشود. در ایامی که این دو با سازمان تروریستی الفتح همکاری داشتند، غفور حسن پور، بنای سازمان جدید چریکهای فدائی خلق را پی ریزی می کند. از حسن پور به عنوان فعالترین عضو گروه سیاهکل یاد می کنند. با تلاش حسن پور سازمان جدید فدائیان خلق در سه تیم شکل می گیرد: تیم شهر با مشارکت؛ فاضلی، مهدی سامع، صفائی (سیف دلیل) و هوشنگ دلخواه . تیم کوه ، با مشارکت؛ حمید اشرف ، نوشیروان پور و دانش بهزادی. تیم اسلحه، که در آن حسن پور ، اسکند رحیمی و رحمت پیرو نذیری عضویت داشتند.

در زمستان ۲۶۷۷ مادی (۱۹۶۹ میلادی) ، صفائی فراهانی در اندیشه بازگشت به ایران است. او با کمک یک عراقی اهل بصره که عضو جبهه آزادی خلق بود توانست خود را تا نزدیکی خط آهن خرمشهر – تهران رسانده و به تهران بیاید. او به محض رسیدن به تهران بسراغ هوشنگ دلخواه میرود. دلخواه بر گشت صفائی را به آگاهی حسن پور میرساند. قرار دیدار آنها در منزل وفا(سیف دلیل صفائی) بود. مذاکرات صفائی با حسن پور و حمید اشرف، آنان را به این نتیجه میرساند که زمان انجام عملیات پارتیزانی فرا رسیده است . بنا میشود که صفائی فراهانی به اردن بازگشته و تا آنجا که امکان دارد اسلحه با خود بیاورد. فراهانی و اسکندر صادقی نژاد راهی اهواز میشوند. در اهواز ، ابوالقاسم طاهر پور به آنها ملحق میشود. اسلحه هائی که بنا بود به ایران وارد شود در مرز عراق و اردن لو میرود، ولی با وساطت سازمان الفتح و سرگرد عبدالرحیم التکریتی آنها را به فراهانی باز میگردانندو فراهانی و صفاری اسلحه را در نزدیکی جاده خرمشهر خاک می کنند. در اقدام بعدی گروه ، پنج اسلحه کمری، دو قبضه مسلسل دستی ، دوازده عدد نارنجک و مقداری فشنگ و دینامیت به تهران منتقل میشود. اینک برای هزینه های خرابکاری نیاز به پول

بود. بنابر این تا بانک ملی، شعبه وزرا مورد دستبرد قرار گیرد. برای این منظور فردی بنام معینی عراقی از سوی فاضلی مامور میشود تا بانک را در ساعات مختلف تحت نظر بگیرد و بهترین ساعتی که خیابان خلوت و عبور و مرور کم است را به اطلاع گروه برساند. ساعت یک بعد از ظهر را مناسب حمله به بانک تشخیص میدهند. به دستور حمید اشرف، معینی عراقی و مشیدی یک اتوموبیل و دو پلاک ماشین می دزدند. سرقت بانک با موفقیت همراه بوده و آنها به صد و شصت هزار و نهصد تومان دست می یابند. که این پول در اختیار فاضلی قرار میگیرد. با این پول، خرید بخشی از وسائل مورد نیاز در کوهستان تامین میشود. یارگیری سازمان شتاب بیشتری پیدا می کند. آنها به سراغ هادی بنده خدا لنگرودی، دانشجوی اخراجی پلی تکنیک، جلیل انفرادی، دانش بهزادی و ایرج صالحی میروند.

افراد تیم کوه، با دو دستگاه سواری کرایه عازم چالوس شدند. آنها مکارود که دهی بعد از سیاه بیشه و کلادک بود انتخاب کرده بودند. تلاش حسن پور برای متقاعد کردن ابراهیم نوشیروان پور چابکسرائی و محمود عبد محمودی جهت پیوستن به تیم کوه بی حاصل بود. ابراهیم نوشیروان پور که تازه ازدواج کرده بود، رغبتی به فعالیت های سیاسی نداشت و بخاطر عدم همکاری با فدائیان خلق! به دست آنها به قتل میرسد. گروه به ارتفاعات کندی چال رسیدند و دو روز در آنجا استراحت کردند. آنها در کوهستان به تمرین تیراندازی پرداختند. آنها در ناحیه زیارت چال، تعدادی اسلحه انبار کردند. محل قرار گروه با حمید اشرف در جواهر دشت بود. بنا شد که محل نگهداری مواد غذایی در جواهر دشت باشد. کاکوه در سی کیلومتری سیاهکل، دومین محل ملاقات گروه کوه با گروه شهر بود. حمید اشرف، اسکندر رحیمی و ایرج نیری با خود مواد غذایی و پوشاک آورده بودند. سومین دیدار دو گروه شهر و کوه در ونیم (و نه بنه) دهی در بخش سیاه مزگی فومن بود. که این بار فاضلی، رحیمی و منوچهر بهائی پور سر قرار آمدند. در این محل گروه به دو بخش تقسیم شد. هادی بنده خدالنگرودی، صفائی فراهانی، مهدی اسحاقی و اسکندر رحیمی به طرف امامزاده اسحاق و دانش بهزادی، رحیم سماعی و جلیل انفرادی بسوی افسر سر رفتند. در ارتفاعات لپندان (لپووندان) بخشی از مواد غذایی را انبار کردند. با این حساب گروه کوه مرحله اول شناسائی اش را با رسیدن به جاده اسالم- خلخال پایان داده بود. در مرحله دوم شناسائی مرزن آباد و چالوس در دستور کار آنها قرار گرفته بود. در این میان ایرج صالحی به هنگام جمع آوری هیزم خود را به جاده هراز رسانده و فرار می کند. ایرج صالحی بعد ها اظهار میدارد: رضایت مندی روستائیان از شخص شاهنشاه نظرم را جلب کرد. این عامل باعث شد تا گروه را ترک گویم

مرحله دوم شناسائی با رسیدن به کوه شاه دار و دشت شاهرود پایان یافته بود و آنها با سه اتوموبیل جیب، فولکس و وانت بطرف سیاهکل و بالارود حرکت کردند.

سازمان چریکهای فدائی خلق، سیاهکل را به عنوان نقطه آغازین عملیات انتخاب کرده بودند. بررسی های انجام شده حکایت از آگاهی سیاسی و اجتماعی بیشتر روستائیان سیاهکل نسبت به سایر جا ها داشت. هدف هایی که در سیاهکل دنبال میشد عبارت بودند از : نقشه کامل شهر و بانکها، نقشه ژاندارمری، پاسگاه های جنگلداری و سینما منتصری که بنا بود به آتش کشیده شود و هم چنین کارخانه چای خشک کنی منتصری و در آخر نقشه منزل جعفر طیاری که در سیاهکل نزولخوار بود!

همزمان با ورود گروه به سیاهکل، احمد فرهودی با نام مستعار ستار از گروه احمد زاده در اختیار گروه جنگل قرار گرفت. پیش از عملیات سیاهکل، ساواک ضربه ای کارساز به تیم شهر وارد می کند. به دنبال دستگیری غفور حسن پور، مهدی سامع، ابوالحسن خطیب، مهدی فردوسی، مسعود نوابخش، ایرج محمدی افراکتی و عبدالرضا نواب بوشهری، ساواک از ضد اطلاعات ارتش می خواهد که شش تن از افسران وظیفه را که دارای عقاید کمونیستی هستند، دستگیر و به آن سازمان تحویل دهند. این عده عبارت بودند از : عبدالله سلیمانی، حجت جمشیدی، ایرج حسن پور، مهدی سامع (دستگیر شده بود)، عبدالله حاجتی و ابراهیم نو شیروان پور. سازمان ضد اطلاعات ارتش به ساواک میگوید : ایرج حسن پور شناسائی نمی شود. این اشتباه از آنجا پیش می آید که به هنگام دستگیری ایرج محمدی افراکتی، او حسن پور را با نام کوچک ایرج لو میدهد، در حالیکه نام کوچک حسن پور غفور بود. این شخص در حقیقت فدائی خطرناک، غفور حسن پور اصیل شیرجو پشت، فرزند کریم است که در ساواک پرونده داشت.

در روز شانزده بهمن آن سال، برای آخرین بار حمید اشرف با صفائی فراهانی در کوه گفتگو می کنند و اشرف او را از بازداشت افراد تیم شهر و اسکندر رحیمی آگاه می کند. گفتگوی افراد کوه با مردم سیاهکل، موجب هوشیاری ساواک و ژاندارم ها میشود. در همان روز یک گروه از افراد ساواک وارد لاهیجان میشوند.

در این زمان، چریک فدائی خلق!!! هادی بنده خدالنگردی توسط اهالی سیاهکل مورد ضرب و شتم قرار گرفته و مردم او را دستگیر می کنند.

در حمله به پاسگاه ژاندارمری، ابتداء صفائی فراهانی داخل پاسگاه میشود. نگهبان پاسگاه سعی می کند که او را بگیرد که دانش بهزادی نگهبان را میزند. هوشنگ نیری به هنگام بالا رفتن از پله های پاسگاه، صدای تیر می شنود و می پندارد، مامورین طبقه بالا صفائی

را هدف قرار داده اند. او با شتاب وارد اتاق شده و صفائی با گمان اینکه او یکی از ژاندارم هاست ، او را هدف قرار میدهد. رئیس پاسگاه که با صفائی در گیر است با قنداق مسلسل یکی از افراد گروه ، او را رها می کند. جلیل انفرادی ، وظیفه جمع آوری سلاح های پاسگاه را به عهده دارد. آنها موفق میشوند تا ده قبضه اسلحه از پاسگاه بدزدند. پس از خلع سلاح پاسگاه ، افراد فدائی با ازدحام مردم که دور و برشان را گرفته بودند ، مواجه میشوند. آنها با شلیک تیر هوائی از مردم می خواهند تا متفرق شوند. همزمان با شلیک تیر ، اعلامیه هائی بین مردم پخش می کنند :

برادران و خواهران هموطن! حکومت ظالم و اربابان خارجی اش سالیان درازی است که بر دوش این ملت رنج دیده سنگینی می کند!! جنگل، دریا و سایر منابع طبیعی را به اسم ملی شدن غارت می کند. چای را مفت خریده و گران می فروشد. مالیاتهای سنگین هر روزه به شکلی بر مایحتاج ملت فقیر می بندند. آیا میتوان دست روی دست گذاشت و با ظلم و گرسنگی و بیکاری و بیماری ساخت!! آیا میتوان با التماس و عریضه حق را گرفت؟ بپایخیزید تا این دستگاه ظلم و جور را بر اندازید. یگانه راه جواب زور با زور دادن است. حق گرفتاری است. دیگر نباید ساکت بود. تنها راه بر انداختن ظلم ، شرکت کارگران، دهقانان و روشنفکران!!! در مبارزه مسلحانه و سخت و طولانی است. پیروز باد اتحاد دهقانان و شهری های مبارز!!! جنبش مسلحانه انقلابی ایران.

از هجوم افراد سازمان فدائیان خلق به پاسگاه ژاندارمری سیاهکل، شاه فقید بلافاصله مطلع شده و بنابه درخواست تیمسار اویسی، فرمانده کل ژاندارمری کشور، سه فروند هلیکوپتر گشتی ، دو افسر و هشتاد تن سرباز برای شناسائی مهاجمان به منطقه اعزام میشوند. در تاریخ بیست بهمن ماه ، سرلشگر پاسدار ، ریاست رکن سوم ستاد ژاندارمری به سیاهکل میرود. افراد سازمان فدائیان خلق ، بدون آگاهی از برنامه دولت، از محل دور شده و تا صبح روز بعد به راه پیمائی خود ادامه دادند. در این بین دولت با یک برنامه حساب شده و ضربتی، ده بانان و اعضای انجمن های دهات اطراف سیاهکل را جمع کرده و از آنها می خواهد ؛ به محض مشاهده تازه واردی به دهات ، ماموران دولت را آگاه کنند. افراد گروه به ارتفاعات ترین یا تبرین (منطقه کوهستانی در ضیاء کوه ، شرق لاهیجان و سیاهکل) رسیدند که در آنجا برف سنگینی در حال باریدن بود. نیمه شب به قهوه خانه تابستانی ترین که در آن زمان تعطیل بود رسیده و یک روز در آن ناحیه استراحت کرده و سپس به سوی جواهر دشت رفتند. در جواهر دشت ، چهار قبضه اسلحه را پنهان کرده و چند بار خود را

از دید هلیکوپتر های تجسسی پنهان کردند. در کاکوه ، افراد گروه به دنبال مواد غذایی بسراغ چند انبار سری خود میروند و آنها را خالی می یابند. پیش از آنها چوپانان و افراد محلی این انبار ها را خالی کرده بودند. با تقسیم افراد گروه ، صفائی فراهانی (قاتل گروهبان ژاندارم وظیفه ، اسماعیل رحمت پور) ، هوشنگ نیری و جلیل انفرادی به ده چهل ستون رفته و از اهالی طلب غذا کردند. یکی از اهالی آنها را بخانه خود برده و به آنها شام میدهد. ساعت ده شب افراد گروه از صاحب خانه می خواهند که با در اختیار گذاشتن راهنما به آنها اجازه دهند تا بروند، که اهالی ده که در حیاط منزل جمع شده بودند به

داخل اتاق آمده و اقدام به دستگیری فراهانی، نیری و انفرادی می کنند. نیری اسلحه خود را در آورده و به مهر علی نوروزی یکی از اهالی ده ذاکله بر ، شلیک می کند. تلاش افراد گروه بی نتیجه است . فراهانی فریاد میزند: ما بخاطر شما جانمان را بخطر انداخته ایم و با نظام فاسد و زورگوی شاه می جنگیم که مهر علی نوروزی که در خون افتاده میگوید : خفه شو. اهالی ده ، هر سه تن آنها را طناب پیچ کرده و تحویل ژاندارم ها میدهند. با دستگیری این سه تن، یک قبضه مسلسل، دو نارنجک و سه قبضه کلت با کارد کمری به دست ژاندارم ها می افتد.

افراد گروه دوم که از گروه فراهانی جدا شده بودند، با اکیپ تعقیبی دولت مواجه شده و یکی از آنها بر اثر اصابت گلوله مجروح ولی همگی بخاطر مه شدید و تاریکی با بجا گذاشتن سه عدد کوله پشتی موفق به فرار میشوند. از این کوله پشتی ها ؛ دو پوند تی ان تی و چند عدد چاشنی الکتریکی به دست می آید.

هادی بنده خدالنگرودی که به دام مامورین افتاده ، انبارهای مواد غذایی بالارود را لو میدهد.

روز بعد، فرهودی،سماعی،دانش بهزادی و اسحاقی به خاطر عدم شناسائی توسط هلیکوپتر های گشتی از صبح تا غروب زیر بوته ها پنهان میشوند.آنها راه پیمائی خود را با رسیدن شب شروع می کنند. آنها به ده آهندان در جنوب لاهیجان میرسند. از یکی از اهالی محل راه رفتن به لاهیجان را جویا میشوند. مرد روستائی به طرفی اشاره می کند که افراد گروه با شکی که به او کرده بودند ، راه مخالف را انتخاب کرده و به توسکا پشت میرسند. در توسکا پشت ، آنها به محاصره نیرو های امنیتی و ژاندارم ها افتاده و سماعی یک گروهبان ژاندارم را می کشد. تبادل آتش بین ماموران و افراد سازمان فدائی خلق تا غروب ادامه پیدا می کند. فرد دیگری از اهالی ده بنام یحیی بشر دوست هم به دست فدائیان به قتل میرسد. گروهبان سوم ژاندارم علی کمان کش و یکی از اهالی ده بنام ستار غلامی که بشدت

مجروح شده اند به بیمارستان پهلوی لاهیجان منتقل میشوند. با تاریکی هوا، افراد گروه خط محاصره را شکسته و با سود جوئی از گلوله های منور توانستند خود را به خط الراس کوه برسانند. در خط الراس کوه با پست نگهبانی مواجه شده و راه رفته را بر میگردند. در نزدیکی کلبه ای به سماعی، فرهودی، اسحاقی و دانش بهزادی فرمان ایست میدهند و از آنها نام شب را می پرسند. سماعی میگوید : نام شب را نمیدانیم. ما آمده ایم تا تسلیم شویم. صدای فریادی از داخل کلبه بگوش میرسد که : جناب سرهنگ محاصره شده ایم! و گلوله بسمت افراد گروه فدائی باریدن می کند. سماعی و اسحاقی به ضرب گلوله ژاندارم ها کشته میشوندو فرهودی و دانش بهزادی دستگیر میشوند. این دو تن را جهت بازجوئی به ناصر نوزری و سرگرد شقاقی می سپارند. احمدمحدث قندچی با نام مستعار اسماعیل هم در قریه اشگالی در شرق سیاهکل ، نزدیک پلنورودشت هم دستگیر میشود. با دستگیری این فرد ، گروه کوه پاشیده میشود. انبارکهای مهمات و مواد غذائی گروه در اسالم، شفت ، بالارود، توتکی،جواهر دشت، رودسر و خرماسییسکوه هم لو میرود.

در جریان نبرد فدائیان خلق!!!! پنج درجه دار و یک غیر نظامی کشته میشوند:

گروهبان یکم نریمان عبادی ، رئیس پاسگاه مرکزی رشت

گروهبان یکم سید تقی مهدی نژاد مظفری جمعی هنگ گیلان

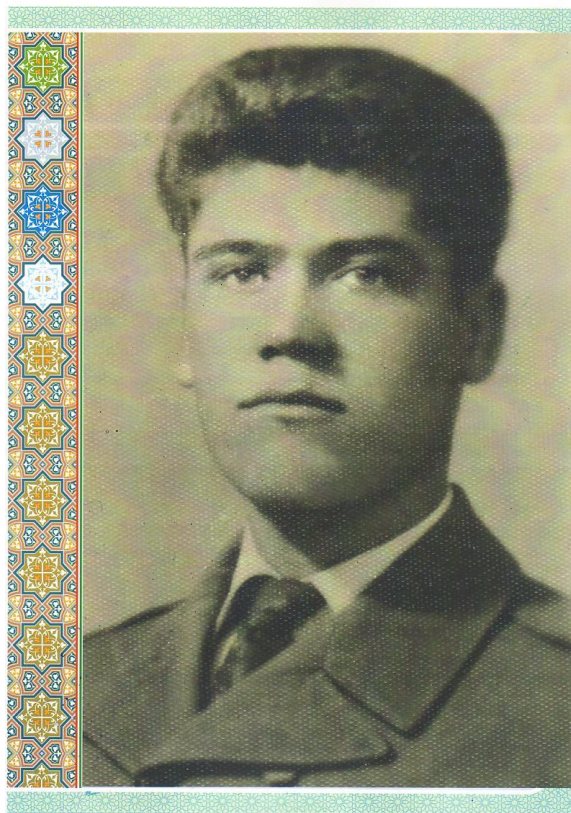
گروهبان وظیفه اسماعیل رحمت پور ، جمعی پاسگاه سیاهکل

گروهبان سه محمد اسماعیل روشن ، اعزامی مرکز

گروهبان سه نعمت الله نصیری چهرفی ، اعزامی مرکز

غیر نظامی یحیی خان فروش ، اهل شرم لنگه

دو افسر ، پنج درجه دار و سه تن از اهالی محل نیز مجروح شدند.



گروهبان یکم نریمان عبادی

در ساعت هفت صبح روز چهارشنبه نوزده اسفند همان سال ، محاکمه افراد دستگیر شده تیم کوه و چند تن از افراد تیم شهر آغاز شد.

در بیست و شش اسفند ماه ، دوازده تن از افراد سازمان چریکهای فدائی خلق به حکم دادگاه نظامی که متهم به حمله به پاسگاه سیاهکل و قتل شش تن شده بودند، تیر باران شدند. نکته قابل توجه در این محاکمات ، آزادی های افراد سازمان در دفاع از خود بود و تمام اوراق دفاعیات صفائی فراهانی در دفاع از مرام مارکسیستی و مبارزات گروه ها در چین، آسیای جنوب شرقی ،شوروی و کوبا و اینکه ما می خواستیم با کسب این تجارب !! به شرایط ایران بهبود ببخشیم !!! وجود دارد.

اگر ما به کوه رفتیم ، اگر ما هسته های مبارزاتی چریکی درست کردیم ، برای به دست آوردن آزادی های اولیه !!!!بود.برای تشکیل ارتش توده ای بود. برای به دست آوردن شرایطی دموکراتیک !!!!بود. شرایطی که ملت ما بتواند آزادی بیان وانتقاد داشته باشد.

محمد علی محدث قندچی در دفاع از خود میگوید: سازمان ما هیچگاه قصد ترور شاه و ربودن ولیعهد را نداشت. ما مارکسیست ها اصولا با ترور مخالفیم !!! (ذهن فراموشکار قندچی ، آن زمان به ترور تیمسار فرسیو و پاسبان کلانتری قلهمک قد نمیدهد) . ما هیچگاه به دنبال قتل و غارت نبوده ایم !!! (قتل یحیی خان فروش (بشر دوست) غیر نظامی و سرقت از بانک ملی ، یعنی خدمت به خلق و حفظ جان و مال و ناموس مردم)

آرزوی ما در سازمان چریکهای فدائی خلق : زندگی بهتر با استفاده از کلیه مواهب و امکانات اجتماعی برای فرد فرد هم میهنمان بود!! در مدت سه ماهی که ما در کوه بودیم ، هیچ چیزی را مجانی از مردم نگرفتیم . به زنان روستائی مادر و یا خواهر خطاب میکردیم. حال چگونه آقای دادستان بما اشرار خطاب می کند ؟ من هیچ گونه مقاومتی در مقابل نیروی انتظامی نشان نداده ام.

دانش بهزادی هم در دفاع از خود به نکات مشابه در دفاعیات فراهانی و قندچی اشاره دارد. البته نکته ای که دانش بهزادی در پایان دفاعیات خود گفت تامل بر انگیز است : اعدام ما جز خسارت برای جامعه ، هیچ سودی ندارد!! باید بما اجازه دهید تا از نیروی کار انسانی ما جامعه سود ببرد !!

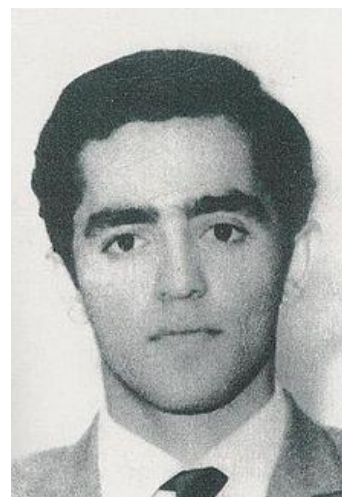
جلیل انفرادی در دفاع از خود میگوید : ما هیچگاه در مردم ایجاد ترس و وحشت نکردیم!! تیر اندازی ما هوائی بود.

تمامی متهمان ، وقت کافی و آزادی مطلق داشتند تا خود دفاع کنند. فروزه ای که هیچگاه در نظام آخوندی نصیب هیچ متهمی نشد.

دادگاه تجدید نظر ارتش در تاریخ بیست و چهار اسفند به ریاست سرلشگر احمد بهرون تشکیل و کلیه متهمین را بمرگ محکوم کرد.

از میان اولین گروه بازداشت شدگان ، همگی بجز احمد خرم آبادی اعدام شدند. احمد خرم آبادی ، نوه دختری حجت الاسلام حاج سید محمد غروی مجتهد بروجرد بود که از سید کاظم شریعتمداری می خواهد تا از شاه بخواهد که نوه او را ببخشد . البته با دانستن خصوصیات شاه که توطئه علیه امنیت کشور را نمی بخشید ، اینکار بی اثر ماند و با تاخیر احمد خرم آبادی را اعدام کردند. بعدها نامه احمد خرم آبادی به مادرش صدیقه غروی از رادیو بغداد پخش گردید.

تاریخ گذشته هر ملتی همواره در برگیرنده وقایع و گره گاه های پر اهمیتی میباشد، که بازگوئی آن همیشه برای نسل های بعدی و بخصوص نسل جوان دارای اهمیت می باشد. نسل جدیدی که می کوشد از کم و کیف مبارزات اجتماعی و سیاسی نسل های گذشته و فریبی که آنها خورده و دیگران را دادند که عاقبت آن روی کار آمدن نظام ضد بشری ، خون ریز و آزادی کش ملایان بود، آگاه شده و با پی بردن به نقاط ضعف و قوت آن و همچنین بکار گیری تجارب گذشتگان ، از آن در حرکات اجتماعی ، سیاسی، خود سودجسته و برای نسل های آینده زندگی پر نشاط، عادلانه و سالم تری رابه ارمغان آورند. تاریخ ما نیز پر است از وقایع، جنبش ها، حوادث و حرکات اجتماعی و سیاسی متنوع از پشت به وطن کرده های ریز و درشت گوناگون می باشد که شرح و بررسی آنها از وظایف مهم محققان و تاریخ نگاران و همچنین افراد و شخصیت هایی که خود در آن حرکات اجتماعی نقش آفرین بوده و یا شاهد و ناظر آن وقایع بودند، می باشد. متأسفانه در شرح و بازگوئی مسائل تاریخی میهنمان ، همیشه فقدان تحقیق علمی در تاریخ نگاری و بررسی جنبش ها و رویداد های مهم اجتماعی و سیاسی مشهود بوده و حقایق در پرده ابهام غرض ورزی و دروغ مثنی توده ای بی وطن و آخوند تازی پرست اشغالگر و فریبکار و راویان بیگانه مغرض و نا آشنا به شرایط اجتماعی بومی و منطقه ای که آن جنبشها در آن شکل گرفته است، پرداخته اند. ضمناً اثر گذاری و نقش آن جریانات در روند تحولات اجتماعی نادیده انگاشته شده و این نکته بزرگ که عملکرد به اصطلاح خلقی این گروه ها چگونه موجب روی کار آمدن ملایان و نابودی همه جانبه ایران گشت ، از نظر ها دور مانده است. لازمه تاریخ نگاری، بررسی همه جانبه رویدادها و شرح همه کامیابی ها، نامرادی ها، زشتی ها و زیبایی ها در ظرف زمانی مشخص می باشد. مورخ باید در تجزیه تحلیل حوادث به روح تاریخ توجه نماید. به گفته فریدون آدمیت: کار مورخ با آدمیان است و سرگذشت آدمی پراز زشتی ها و اندکی زیبایی است. آدمیت، توجه نکردن به این تجارب متفاوت و نفی ارزش ها در تاریخ نگاری را منتهی به نهیلیسم می داند که خود سخت از آن گریزان است. از دیگر موانع و نارسایی در امر تاریخ نگاری محققین و مولفین ایرانی دسترسی نداشتن آنها به مستندات و مکتوبات تاریخی و همچنین موانع مختلفی که بر سر راه آنها جهت ارتباط و گفتگو با شاهدان و مطلعین تاریخی وجود دارد می باشد.



مسعود احمدزاده در یک خانواده مذهبی و سیاسی در شهر مشهد متولد شد. خانواده احمد زاده از دوران رضا شاه بزرگ به فعالیت های سیاسی علیه رژیم پهلوی پرداخته بودند و از حامیان دکتر محمد مصدق بودند. او از زمان تحصیل در دبیرستان با امیر پرویز پویان همکلاس بود. او در دبیرستان گروه دانش آموزان مسلمان !! را تشکیل داده بود. دوستی وی با پویان به شکل گرفتن گروه احمدزاده-پویان منجر شد که یکی از گروه ها در شکل گیری سازمان فدائیان خلق بود.

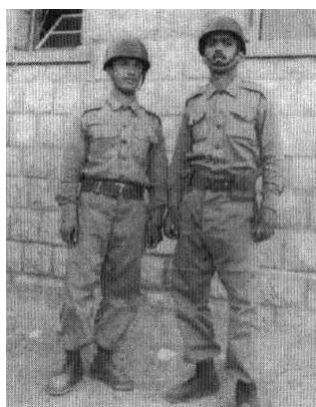
برادر مسعود بنام مجتبی احمد زاده پس از فتنه خمینی ، توسط آخوند ها اعدام شد. پدر مسعود ، طاهر احمد زاده از زندانیان سیاسی ملی – مذهبی زمان شاه بود که بر صندلی نخستین استاندار خراسان پس از فتنه خمینی تکیه زد.



نقی حمیدیان

عباس مفتاحی

عباس مفتاحی ، یکی از بنیانگذاران سازمان چریکهای فدائی خلق بود. او اهل ساری بود و در دوران تحصیل با نقی حمیدیان و احمد فرهودی و رحیم کریمیان آشنا شد. آنها در باره همه چیز و همه مسائل از زاویه تفکر جبهه ملی، و در زنجیره شاه، دکتر محمد مصدق و علل شکست نهضت ملی شدن صنعت نفت از طریق نقطه نظرات احمد فرهودی، واکنش نشان میدادند. در جمع چهار نفری آنها ، تنها عباس مفتاحی به دانشگاه راه یافت. عباس مفتاحی شاگرد اول کلاس بود. بعد از دیپلم، دانشجوی دانشکده فنی رشته معدن دانشگاه تهران شد. او مدام مطالعه میکرد. از کتابهای درسی گرفته تا هر کتاب دیگری. او در پانزده سالگی (در تابستان سال ۲۶۶۸ مادی (۱۹۶۰ میلادی)) به طور تصادفی در پشت بام منزل یکی از هم کلاسی هایش با کتابها و نشریات سالهای قبل حزب توده و برخی آثار مارکس، انگلس و لنین آشنا شده بود. از همان زمان شیفته عقاید مارکسیستی شد و می کوشید بر دوستان و هم کلاسیهای مطمئن تأثیر بگذارد. درست بعد از فتنه نخست خمینی در پانزده خرداد، عباس در جریان امتحان کنکور سراسری در تهران به فعالیتهای سیاسی از قبیل پخش نشریات و غیره می پرداخت.... بحثهای عباس و احمد فرهودی عمدتاً حول جنبش ملی شدن صنعت نفت، اشتباهات و ناتوانی های آن دور میزد. عباس برای جذب احمد فرهودی می بایست تفکر طبقاتی مارکسیستی را در او تقویت میکرد. به عبارت دیگر عباس می کوشید آگاهی های سیاسی احمد را به سوی پذیرش اندیشه مارکسیستی سوق دهد. برای این کار می بایست ناکارآمدی گرایشات ملی- مردمی احمد را برای حل معضلات و بیعدالتیهای اجتماعی- اقتصادی و سیاسی !!! جامعه به ثبوت برساند. عباس می کوشید نقی و رحیم را نیز به طرف تفکر مارکسیستی جذب کند. بعد از دیپلم سه تن مانده به خدمت سپاهی دانش رفتند. شرایط روستا ، آنها را به کام تئوری های شعار گونه و دوراز واقعیت مارکسیستی انداخت.



احمد فرهودی و نقی حمیدیان در پادگان رضائیه

در سال ۲۶۷۴ مادی (۱۹۶۶ میلادی) هر سه تن آنها به استخدام اداره دارائی درآمدند. در دوره آموزشی چند ماهه وزارت دارائی در تهران، منزل اجاره‌ای آنها ، مرکز آمد و شد دوستان گوناگون سیاسی و غیرسیاسی بود. آنها از دایره نفوذ خواسته‌ها و توقعات سنتی خانواده‌های خود فاصله می‌گرفتند. دیگر آن زمان‌ها گذشته بود که پدران آنها با وعده پول توجیبی به نماز خواندن تشویقشان میکردند. آن زمان چپ گرایی نوعی پز و افتخار بشمار میرفت !!! در همین ایام بود که مارکسیست- لنینیست شدند. آشنائی آنها با مارکسیسم و پذیرش آن زیر تأثیر شخصیت عباس مفتاحی از يك سو و خلأ فکری و نظری و همانطوریکه اشاره کردم افه آمدن و پز دادن از سوی دیگر صورت گرفت. این انتخاب در واقع يك انتخاب آزاد نبود. آنها با دریافت جزوه و کتاب "از کجا باید آغاز کرد"؟ و چه باید کرد؟ ولادیمیر ایلچ لنین، هرچند ناقص آن هم در فرصتی بسیار کوتاه و سفارشات مخفی کاری خاص که از الزامات و ضروریات امنیتی آن زمان بود، نظریات و تئوریهای مارکسیستی را پذیرفتند. با توجه به این شرایط میتوان گفت که آنها همگی قربانی يك پذیرش ناگزیر سیاسی- ایدئولوژیک که با فریب و نیرنگ رنگ خورده بود ، شدند. این نحوه پذیرش مارکسیسم در حقیقت يك انتخاب صرفاً سیاسی و عاطفی بود و نه انتخاب آزادانه يك ایدئولوژی سیاسی! به همین دلیل از همان آغاز سرشار از ایمان و اعتقاد و تعصب بود. بدین ترتیب پیوند سیاسی- نظری آنها با عباس مفتاحی با شتاب بیشتری عمق پیدا کرد. دیدارهای آنها منظم‌تر و شوق فعالیت در آنها تشدید شد. به ابتکار عباس مفتاحی این سه تن و فرد دیگری به نام محمد رضا ملک زاده، محفلی مخفی با صندوق مالی و تقسیم کارهای مقدماتی تشکیل دادند.



امیر پرویز پویان حمید اشرف عباس مفتاحی

عباس مفتاحی بعد از ورود به دانشگاه، با محیط باز و گسترده‌ای روبرو می‌شود. محیط دانشگاه و خوابگاه دانش‌جویان، کوهنوردی‌های جمعی و غیره در مقایسه با فضای ساکت و مرده شهر ساری، امکانات بی‌سابقه‌ای برای وی ایجاد میکرد... عباس در چنین محیطی

خیلی سریع به فعالیت‌های عمدتاً مخفی در برقراری روابط تازه و یافتن دوستان هم‌فکر به تلاش پرداخت. در همین روند بود که با امیرپرویز پویان آشنا شد. این آشنائی با واسطه دوست مشترکی بنام علی طلوع صورت گرفته بود... این دو در همان ملاقات اولیه خیلی سریع یکدیگر را درک کردند!!!! دیدار اول به دیدارهای بعدی منجر شد و بالاخره بدوستی عمیق فکری سیاسی میان آن دو انجامید. پویان به واسطه فعالیت‌های سیاسی اجتماعی و قلمی روابط گسترده‌ای با فعالین مختلف داشت. وی روابط خود را با دوستان مشهودی حفظ کرده بود. در آن روابط که مربوط به دوره فعالیت‌های محافل مذهبی (کانون نشر حقایق دینی) در سنین چهارده سالگی بود دوستانی مانند مسعود احمدزاده هم بودند. اگر چه پویان تغییر عقیده فکری داده بود، اما مناسبات صمیمانه میان این دو کماکان ادامه داشت. طبعاً دوستی‌های عاطفی بستر و زمینه اصلی برای تأثیر پذیری یا تأثیر گذاری فکری و نظری متقابل بود.عباس در مورد مسعود می‌گفت: مسعود آدم فکور و ژرف اندیشی بود. او به سادگی و بدون استدلال قانع کننده نظرات قبلی خود را ترک نمی‌گفت. مسعود در واقع به جز جنبه فلسفی، سایر اجزاء تئوریهای مارکسیستی-لنینیستی را تقریباً همانند پویان قبول داشت. جالب این که بعد از تشکیل گروه، مسعود با حفظ همین مسئله در گروه فعالیت داشت. به هر حال قرار شد که وی برای مطالعات نهائی، کتاب فلسفی «لودویک فوئر باخ و پایان فلسفه کلاسیک آلمان» فردریش انگلس را خودش ترجمه کند. در همین رابطه بود که نام مستعار مسعود را «فردریش» گذاشته بودند.



مجید احمد زاده

مسعود احمد زاده

طبق گفته عباس مفتاحی؛ گروه را پویان و او در اوایل سال ۲۶۷۵ مادی (۱۹۶۷ میلادی) از طریق سازمان دادن امکانات ارتباطی در تهران، مشهد و تبریز و مازندران پایه گذاری کردند. مسعود در تشکیل گروه نقش مستقیمی نداشت. اما وی پس از حل مسئله فلسفی خود به سرعت جایگاه مناسب خویش را یافت. او در کنار عباس و پویان در مرکزیت گروه قرار گرفت. عباس در مورد توانائی های مسعود می گفت : او در نوشتن، بسیار چیره دست بود. قدرت تصمیم گیری، اراده عمل و وسعت هوش و استعدادش مورد تحسین بود. در دانشگاه مشهد، دوستان دیگری چون بهمن آژنگ، غلامرضا گلوی، حمید توکلی، سعید آراین و مهدی سوالونی فعال بودند.

آن ها با پویان روابط فکری تنگاتنگی داشتند. مجموعه روابط سیاسی پویان در مشهد به صورت یک شبکه تشکیلاتی، سازمان دهی شد و نهایتاً به صورت یک شاخه تشکیلاتی «گروه» در آمد. این شاخه از طریق پویان به گروه وصل میشد.

ازسوی دیگر عباس از طریق برادر کوچکترش اسداله مفتاحی که دانشجوی پزشکی دانشگاه تبریز بود، با محافل مارکسیستی دانشجویی تبریز در ارتباط بود. عباس در عین حال با دوستانی چون چنگیز قبادی و اطرافیان وی و برخی از فعالین سیاسی در شهر بابل رابطه داشت

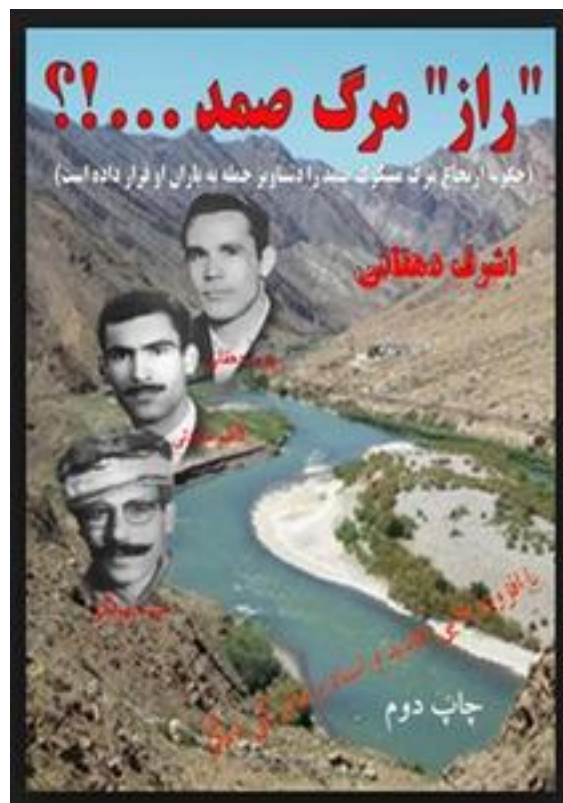


عباس مفتاحی

اسدالله مفتاحی

بعد از تشکیل گروه، تلاش برای گسترش امکانات ادامه یافت. یکی از آن ها، شبکه نسبتاً متشکل حول وحوش صمد بهرنگی در تبریز بود. در شهریور سال ۲۶۷۶ مادی (۱۹۶۸)

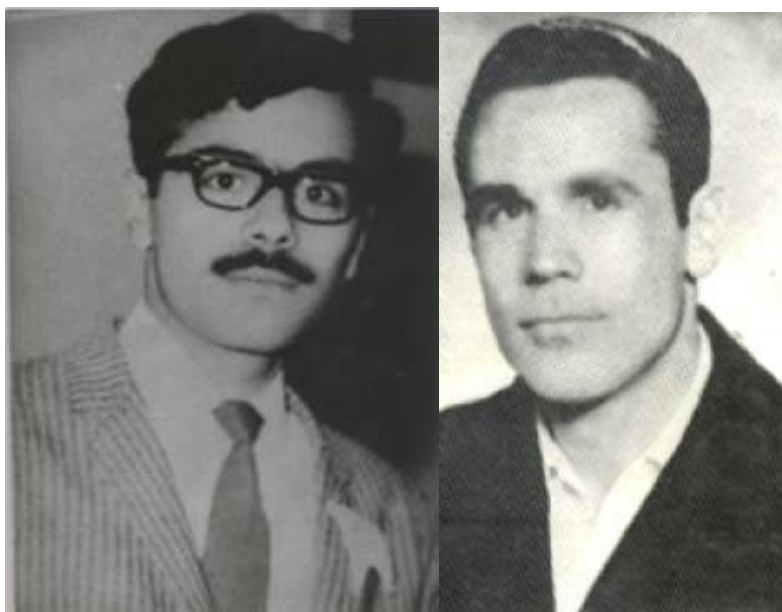
میلادی) صمد بهرنگی در رودخانه ارس غرق شد. طبق معمول پشت به وطن کرده توده ای جلال آل احمد مرگ صمد بهرنگی را به گردن ساواک انداخت.



مرگ صمد ضربه سختی برای عباس مفتاحی و پویان بود. صمد به دوستان و رفقای نزدیکش، تنها از کاراکتر، شخصیت و قدرت فکری پویان بدون ارائه هیچ نشانی معینی صحبت کرده بود. دوستان صمد با تعاریفی که از زبان صمد شنیده بودند، ندیده به پویان علاقمند شدند. اما مرگ نا به هنگام صمد این رابطه را از دو سوی قطع کرد. این امر در موقعیتی رخ داد که عباس و پویان بعد از سال‌ها تدارک و فراهم کردن مقدمات و تشکیل گروه زیر زمینی مورد نظر خود، به گسترش آن مشغول بودند. به همین دلیل چشم امیدشان به صمد و دوستانش بود! مفتاحی گفت که صمد شنا بلد نبود و به همین خاطر در رودخانه غرق شد. او در همان زمان به ما گفت که دوستی از دوستان بسیار نزدیک صمد که افسر ارتش بوده (حمزه فراحتی) تنها همراه و هم سفر صمد در کنار رودخانه ارس بود. او حتا گفته بود که این افسر از شدت ناراحتی بقصد خودکشی با قند شکن به سر خود کوبید. در این زمان پشت به وطن کرده خائن جلال آل احمد و همپالگی اش غلامحسین ساعدی، مرگ صمد را به گردن ساواک انداختند. به هر حال شاخه تبریز گروه، شامل دو بخش جداگانه بود. یک بخش از طریق عباس - اسد مفتاحی که عمدتاً دربرگیرنده دانش‌جویان دانشگاه

تبریز و از آن طریق تعدادی از دوستان مقیم رضائیه و یا جاهای دیگر بود. بخش دیگر شامل شبکه دوستان و محافل متعدد مرتبط با صمد و عده‌ای از شاگردان و همکاران و دوستاران متعدد صمد بود. با مرگ صمد ارتباط گروه با تشکیلات مرتبط با صمد نیز قطع شد. پیدا کردن رفقای صمد در تبریز و برقراری رابطه تشکیلاتی گروه با آنان خود ماجرای جالبی دارد. این موضوع را مستقیماً از زبان عباس هوشمند در زندان مشهد می‌شنوید. گروه برای پیدا کردن دوستان صمد به تلاش‌های مکرر دست زد. اما به هیچ‌وجه موفق نمیشد. ... به هر حال قرار شد پویان به اتفاق هوشمند که ترک زبان بود به این سفر بروند. این قضیه گویا در اواخر سال ۲۶۷۶ مادی (۱۹۶۸ میلادی) رخ داد. آندو به کتابفروشی شمس مراجعه می‌کنند. به شکل گنگی چیزهایی در باره صمد و آن نام مبهم، به زبان می‌آورند. کتاب فروش بدون این که به رویش بیاورد، مشکوک شده، آن‌ها را دست به سر کرده و هیچ جواب مشخصی نمیدهد. آن‌ها خداحافظی کرده و می‌گویند که روزی دیگر خواهند آمد. کتاب فروش به فکر فرو میرود. او به دلیل شغل کتابفروشی در رژیم شاه، غالباً و اجباراً با افراد ساواک سرو کار داشت. اما در وجود و سرو وضع این دو جوان، نشانی از آن رفتارها ندیده بود. در اولین فرصت با دوستانی مانند بهروز دهقانی تماس گرفته ماجرا را تعریف می‌کند. گویا بهروز و دیگران مانند علیرضا نابدل و مناف فلکی و برخی دیگر، در تماس با یکدیگر، موضوع را مورد بررسی قرار می‌دهند. بعد از گمانه زنیهای مثبت و منفی به این نتیجه میرسند که تماس با آنان به خطرش می‌ارزد. قرار گذاشتند صاحب کتابفروشی در مراجعه بعدی آن دو جوان، بیشتر با آنها گرم بگیرد و در نهایت قرار ملاقاتی به عنوان مهمان در منزل کتابفروش یا یکی از دوستان وی بگذارد. هوشمند می‌گفت که ما خیلی نگران بودیم. اما به خطرش می‌ارزید. در منزل سر گفتگو باز میشود. از هر دری... و بالاخره معلوم می‌شود که تیر به هدف خورده است.

این دسته از مبارزین !!!! تبریز، شبکه گسترده‌ای برقرار کرده و عملاً خود به یک گروه سیاسی نسبتاً بزرگ تبدیل شده بودند. به همین دلیل می‌خواستند پویان را بیابند. از آن پس با رعایت پنهان کاری، در تماس‌های بعدی گفتگوهایی در باره رابطه سیاسی و تشکیلاتی انجام دادند. مشاهده کردند که افکار و نظریات سیاسی شان بسیار به هم شبیه است. نهایتاً به این نتیجه میرسند که شبکه تشکیلات تبریز با حفظ مرکزیت خود که متشکل از بهروز دهقانی، علیرضا نابدل، مناف فلکی و کاظم سعادت‌ی بود، یکجا در گروه پویان- مفتاحی ادغام گردند.



بهرز دهقانی علیرضا نابدل



صمد بهرنگی، کاظم سعادت و بهروز دهقانی

امیر پرویز پویان در سلسبیل تهران به دنیا آمد. او چهار ساله بود که همراه خانواده اش به مشهد رفت. در آنجا بود که به دام مسلمانان و کانون نشر حقایق اسلامی !! محمد تقی شریعتی مزینانی، پدر فریبکار بزرگ و بی وطن علی شریعتی مزینانی افتاد. در شاخه دانش آموزی کانون نشر حقایق اسلامی ، افراد دیگری چون مسعود احمد زاده هروی و برادرش مجید هم

وجود داشتند که پدر خرد گم کرده آنان، طاهر احمد زاده در جلسات درس کانون، کتابهای تنبیه الامه و تنزیه المله آخوند نائینی را تدریس میکرد.



پشت به وطن کرده وژن محمد تقی شریعتی در کنار فرتور پسر فریبکارش علی شریعتی

در مورد محمد تقی شریعتی بی وطن تازی پرست ، ملایان تا توانسته اند مدح گفته اند :استاد!! به روزگار حاکمیت جهل !! او ستم!! و گسترش کفر و الحاد !!در خراسان یک تنه علیه جهل گستری ها، دین ستیزی ها و فضیلت سوزی ها حاکمیت شیطانی پهلوی به پا خاست، و با تلاشی سترگ و حرکتی خستگی ناپذیر و خروشی بی آرام در پیشگاه خداوند سبحان ادای دین کرد. آنانکه سالیان در محضر استاد تلمذ کرده اند و یا با استاد همدلی و همراهی و همکاری داشته اند بر بینادلی، پاک نهادی، ژرف اندیشی، مرز داری، حق گستری و حقیقت گویی، غیرت دینی، ادب نفس و ادب بحث داشتن، و چونان شمع سوختن و روشنایی دادن و زندگی و جان و تن را در مسیر هدف ایثار کردن یک داستانند، به اندکی از داوری علامه بزرگ استاد شهید مرتضی مطهری بنگرید(در اینجا دم روباه به عنوان شاهد مورد استفاده ملایان قرار میگیرد). متن بالا را گذاشتم تا کسانی که آنرا می خوانند با مقایسه ای ساده بین زمان شاه فقید و زمان حامیان محمد تقی شریعتی متوجه شوند که چه کس و کسانی حامی جهل بوده و هستند و چه کس و کسانی فضیلت را خاکستر کردند و چه نظامی شیطانی بود .

آخوند نابکار و ضد ایران و ایرانی مطهری در مورد محمد تقی شریعتی میگوید :استاد شریعتی که از یک خانواده اصیل روحانی و دانشمند !!! خراسان است و ایمان و اعتقاد عمیق به قرآن در اعماق روحش خانه کرده است نمی توانست به تعلیم و تربیت نوجوانان بسنده کند!! آتشی در دل داشت که او را آرام نمی گذاشت، در تحولات پس از شهریور بیست که تبلیغات ضد اسلامی و ضد خدایی در سطح فرهنگیان و دانش آموزان اوج گرفت، استاد شریعتی یک تنه در خراسان بپا خاست و جهادی که احساس می کرد بر عهده

اوست آغاز کرد. کار این جهاد آنچنان دشوار بود که سالهای متوالی خواب و خوراک و آسایش او را به حداقل ممکن رساند!!

آخوند جنایتکار و بدکاره خامنه ای که همدلی و همراهی بسیاری باشریعتی وژن داشته دربارہ وی نوشته است:

این رادمرد دینی!! از پیشروان و پایه‌گذاران اندیشه «بازگشت به قرآن و نهج‌البلاغه» و خود مفسر قرآن و مدرس و شیفته نهج البلاغه بود. خدمت ارزنده او در تعلیم و تربیت اسلامی نسل جوان و مبارزه پی‌گیر و دشوار او با تفکرات الحادی، آن هم در هنگامی که روشهای مناسب برای این مقابله فکری و سیاسی کمتر شناخته شده و میدان در برابر تبلیغات گروههای الحادی وابسته، کاملاً گشوده بود، یکی از صفحات درخشان زندگی اوست.

شریعتی مفسر بزرگ قرآن از آن بلند همتان و تلاشگران خستگی‌ناپذیر میدان تبیین حق! ، تبلیغ دین و تفسیر آیات مبین بود که با بیان و بنان به تفسیر آفتاب!!! نشست و آموزه‌های والای مکتب را تبیین کرد و معارف نابیدا کرانه قرآن ، نهج‌البلاغه و معارف اهل‌بیت! را بگستراند .

یکی از آثار شوم محمدتقی شریعتی مزینانی کتاب فایده و لزوم دین است که بازنگری و بازنگاری هجده سخنرانی او در رادیو خراسان است خلاصه گفتار این است که بشر امروز نیاز مبرم به دین دارد !! و این نیاز را تقریباً دارد احساس می‌کند ولی دینی جز اسلام نه بجا مانده و نه سودی که انتظار و توقع می‌رود از هیچ یک از ادیان و مذاهب موجود می‌توان برد و اسلام حقیقی و صحیح هم همانی است که بوسیله خاندان پیغمبر و از طریق مذهب تشیع به ما رسیده است و در حال حاضر چهل و یکسال است که مردم خوشبخت و شاد ایران از مواهب تنها دین انسان ساز بجا مانده یعنی اسلام بهره مند شده اند!

گرد همائی های خرد باختگان تازی پرست در کانون نشر حقایق اسلامی از دید ساواک خراسان پنهان نمانده بود. هاشمی رئیس ساواک خراسان، طی نامه ای به مدیریت کل اداره سوم گزارش میدهد : از چندی قبل اطلاعاتی به ساواک داده شده ، مبنی بر اینکه جمعیتی به نام جبهه اسلامی، منتسب به جبهه ملی از طرف عده ای از دانش آموزان و بازاری ها تشکیل و افراد این جمعیت که بیست و هشت تن میباشند، روز های پنجشنبه دور هم جمع و در باره مسائل روز بحث می کنند. در ضمن از هر عضو ماهیانه ده ریال به عنوان حق عضویت دریافت میشود. از این وجوهات نشریاتی تهیه و منتشر میشود. طاهر احمد زاده ، عضو جبهه ملی در این جلسات شرکت می کند و مبانی اسلامی تدریس می نماید. مقارن

تشریف فرمائی اعلیٰحضرت همایونی به مشهد ، این جمعیت اعلامیه ای صادر کرده اند که مضره تشخیص داده شده است. بررسی ما نشان میدهد که این اعلامیه توسط احمد طوسی، پرویز خرسند، امیر پرویز پویان ، رضا توکلی دانش آموزان دبیرستان فیوضات و حسن قاسمی کارگر نوشته شده است. ما موفق به دستگیری حسن قاسمی، پرویز خرسند و رضا توکلی شده ایم ، ولی امیر پرویز پویان و احمد طوسی متواری هستند.

متن اعلامیه از جملات امام تازی، حسین گرفته شده بود و حرکت او در کربلا و شهادتش را که آخوند ها به عنوان آزادیخواهی نه ربودن زن یزید بخورد مردم مسخ شده و اسلام زده ما دادند به شاه فقید مرتبط کرده و از شاه ، به عنوان یزید که دشمن آزادی و آزادگی است!!!! یاد می کنند. این اعلامیه علاوه بر مشهد ، در تهران هم پخش میشود.

امیر پرویز پویان در فتنه نخست خمینی هم حضور چشمگیری داشت. او در مزگت بنا ها به منبر میروند!! و علیه شاه و به جانبداری از خمینی وژن سخنرانی می کند.

پویان در سالهای آخر دبیرستان، به تدریج از اسلام فاصله گرفت و بنا به گفته دوستش محمد رضا حکیمی ؛ روزی پویان به دم مدرسه آمد و گفت: بای بای به دینتان و رفت. علت سر خوردگی پویان از کانون نشر حقایق اسلامی را مشابه سر خوردگی بیژن جزنی از حزب توده و جبهه ملی بخاطر بی تحرکی آنان میدانند که این دو تحرک را در مبارزات مسلحانه علیه نظام شاهنشاهی جستجو می کنند.

ورود پویان به دانشکده علوم اجتماعی ، موجب گرویدن او به مارکسیسم میشود.

پویان با پشت به وطن کرده قلم به دست ، ضد فرهنگ و نهی کننده فردوسی بزرگ، احمد شاملو هم آشنائی و نزدیکی داشت. او هر روز به تریای دانشکده فنی میرفت و به بحث راجع به مسائل مارکسیستی می پرداخت.

پویان – احمد زاده و مفتاحی در آغاز تنها به راه اندازی هسته های تشکیلاتی فکر میکردندو تدوین استراتژی مبارزه مارکسیستی را در توان خود نمیدند. امید آنها این بود که یک حزب مارکسیستی در سراسر ایران تشکیل شود. آنها با توجه به تجربه روسها و چینی ها !!! وجود حزب را ضروری میدانستند.

عباس مفتاحی میگوید : بیشترین کوشش ما در آن زمان جمع کردن افراد بود. ما فکر میکردیم که باید افراد اطراف خود را بسازیم !! ما با دادن کتاب و جزوه سطح دانش !! تئوریک آنها را بالا میبردیم.بر اساس پیشنهاد سه گانه پویان ، عضو می بایست این سه مرحله را بگذراند. مرحله سمپات اولیه ، سمپات نیمه پیشرفته و سمپات پیشرفته ! (مرحله

آغازین بیگانه شدن با مملکت و مردم آن ، مرحله فاصله گرفتن از آرمانهای ملی و ناسیو ناسیونالیسم ملی و نهایتاً دشمن ایران و ایرانی شدن) . اعضاء فریب خورده میبایستی این مراحل را باخواندن جزوه و کتابهایی که گروه میداد طی کنند. اعتقاد پویان این بود که هیچ کودکی در سازمان نباید با عمل سزارین به دنیا بیآید! آنها با تشکیل هسته مرکزی، طرح مطالعه روستا ها، تاریخ ایران (البته آنچه که توده ای های بی وطن نوشته بودندو در کنار خود پشت به وطن کرده ای چون احمد شاملو داشتند) ، مطالعه انقلاب شوروی! چین! کوبا! را آغاز کردند. هدف از مطالعه روستاها ، بررسی نتایج حاصل از اصلاحات ارضی و اینکه چه نیروئی جایگزین فئودالیزم شده، بودند.

تعدادی از روستاهای تبریز و مازندران مورد بررسی قرار گرفت. کسانی که در این زمینه کار کردند عبارت بودند از : پویان ، احمد زاده، بهروز دهقانی، علیرضا نابدل و مناف فلکی. بخاطر این مطالعات ، افراد سازمان به این نتیجه رسیدند که : رشد بورژوازی کمپرادور(دارامندی، سر مایه داری شریک) در مقابل تضعیف بی سابقه بورژوازی ملی و پاک کردن فئودالیزم مطرح میباشد.

باور افراد سازمان این بود که بورژوازی کمپرادور عامل سیاست امپریالیستی و دشمن استقلال ملی است و چه تاسف بار بود که عملکرد این افراد و مجاهدین ، توده های بی وطن و ملی – مذهبی ها نه تنها ایران را از سلطه امپریالیست نرهانید ، بلکه آنرا به کام عقب مانده ترین سیستم قرون وسطائی و بربر گونه اسلامی انداخت و موجب شد تا بار دیگر کشور ما به اشغال نوادگان اعراب در آید.

سازمان فدائیان خلق ، راه رستگاری مردم ایران و خصوصاً طبقه کارگر را در تفنگ یافتند! البته اختلاف سلیقه در بین رهبران همواره موجب پیدایش انشعاب در آنها میشد. در یکجا عباس مفتاحی بخاطر مقاله ای که پویان علیه جلال آل احمد توده ای نوشته و عضو دیگری بنام هیرمن پور پویان را به باد انتقاد میگیرد ، از همکاری با هیرمن پور صرف نظر کرده و از گروه جدا میشود. هیرمن پور در مقاله خود می نویسد : کار بجائی رسیده که زاویه های مارکسیستی با هم در تضاد قرار گرفته اند!!! اشاره او به پویان و پشت به فرهنگ و وطن کرده، جلال آل احمد بود. پویان در مقاله تند خود علیه آل احمد می نویسد : جلال آل احمد خرده بورژوائی است که هیچگونه پیوندی با زحمتکشان ندارد. و اصولاً زحمتکشان او را نمی شناسند و روزی که آل احمد مرد ، هیچ یک از افراد سازمان چریکهای فدائی خلق در تشیع جنازه او شرکت نکردند.

در پی مرگ آل احمد بی وطن توده ای ، رفقای او خواستند تا مرگ او را بگردن ساواک بیندازند که همسرش سیمین دانشور گفت : مزخرف نگوئید ، جلال را سیگار اشنو و عرق سگی کشت.



جلال آل احمد و همسرش سیمین دانشور

جلال در خانواده ای مذهبی در تهران متولد شد. مذهب در تمام ابعاد زندگی پدر جلال به طوری ریشه دوانده بود که او را برای تحصیل در رشته های علوم دینی به نجف فرستادند اما جلال هرگز علاقه ای به علوم دینی و مذهب نشان نداد و همین موضوع باعث آزرده گی خاطر پدر جلال از او شد. پدرش مخالف درس خواندن جلال بود اما وی تسلیم این تصمیم پدرش نشد و در دوره های شبانه دبیرستان دارالفنون به ادامه تحصیل پرداخت و دیپلمش را گرفت؛ این در حالی بود که تمام اوقات را خود کار می کرد و بطور پنهانی درس می خواند. سال های آخر دبیرستان بود که با کلام **احمد کسروی** آشنا شد و نهایتاً به حزب توده پیوست.

جلال در رشته زبان و ادبیات فارسی از دانشسرای عالی تهران فارغ التحصیل شد. او تحصیلات خود را در دوره دکتری در همین رشته نیمه تمام گذاشت و از ادامه تحصیلش انصراف داد. نخستین مجموعه داستان جلال، **دید و بازدید** است.

بعد از جدایی از **حزب توده** در ظاهر تا مدتی از فعالیت های سیاسی اش دست کشیده بود. با ملی شدن صنعت نفت و ظهور جبهه ملی و روی کار آمدن **دکتر مصدق** ، دوباره به سیاست روی آورد اما بعد ها به علت اختلاف داشتن با رهبران **نیروی سومی** از آن ها نیز جدا

شد. جلال در شهریور ماه ۲۶۷۷ مادی (۱۹۶۹ میلادی) در گذشت . شمس آل احمد برادر جلال، از جمله آن کسانی بود که معتقد بود، مرگ جلال به دست ساواک اتفاق افتاد. او در کتاب از چشم برادر، اعتقادات خود در این زمینه را بیان می کند. این در حالی است که سیمین، همسر جلال ، این موضوع را تکذیب کرد. او در کتاب غروب جلال، علت مرگ وی را مصرف بیش از اندازه الکل ذکر کرده است. از مقوله های اجتماعی در داستان های جلال می توان به نقش زن اشاره کرد. زن در آثار او به عنوان پدیده ای اجتماعی است که در فضایی مردسالار زیست می کند. آنچه جلال را برای آخوند ها عزیز کرده ، کتاب غربزدگی اوست. در نظام دستار بندان اشغالگر شاهراهی را بنام او نامگذاری کرده اند.

با اشاره به عضویت جلال آل احمد در حزب خائن توده و موقعیت برجسته حزبی او ، پویان می پرسد : آیا به راستی آل احمد یک مارکسیست بود؟ واقعا اندیشه ماتریالیستی داشت؟ پاسخ پویان به این سئوالات منفی است. پویان میگوید : آل احمد و دیگر انشعابیون از حزب توده علم و کتل رویو نیسم را آشکارا بر پا کردند. بر پایه باور پویان هیچ یک از انشعابهای حزب توده به قصد بازگشت به اصول مارکسیستی- لنینیستی نبوده است. پویان را شهادت آن نبود که بگوید : سر سپردگی و در خدمت بیگانگان بودن، با مرام مارکسیستی – لنینیستی سالهای نوری فاصله دارد. با مطالعه آثار جلال آل احمد بیگانه با ایران و ایرانی ، خط مشی فکری و قلمی او در نفی استالینیسم، نفی دیکتاتوری پرولتاریا، تائید یک سوسیالیسم نمایشی و نیم بند و سد در سد مدافع لیبرالیسم فریاد میزنند. جلال آل احمد ، بدون شناسه و هویت بود . او نه بنا بر آنچه در غربزدگی اش اظهار داشته مارکسیست بود که همانا بخاطر موضعش ضد استالینیسم شناسائی میشد. جلال آل احمد از سوسیالیسم بیشتر از سرمایه داری وحشت داشت و معلوم نیست بر چه اصلی کتاب غربزدگی را نوشت. آل احمد با فریب تظاهر به امپریالیسم و غرب ستیزی میکرد. در حقیقت او دشمن دیکتاتوری پرولتاریا و لیبرالیسم بود و به دروغ تظاهر به دشمنی با آنها میکرد. آل احمد ، خائنی بود که از مذهب خون ریز و واپسگرای اسلام به عنوان بنیان سیاسی فرهنگ ایران !!!!! یاد میکرد و اسلام را برای ایران و ایرانی یک پشتوانه ایده لوژیک میدانست.

عضو گیری سازمان فدائیان خلق ادامه داشت و در موج جدید ، حاجیان سه پله، حسین فولادی، ابراهیم تهرانی و جلال نقاش به عضویت سازمان در آمدند. بنا به پیشنهاد پویان ،

گروه بشکل هسته های سه نفره در آمد که بعد ها منجر به وارد شدن ضربات سنگین بر پیکره سازمان شد. در این زمان ، نام های مستعار آنهم خارجی آن مد شد. پویان را کامیلو صدا میزدند. احمد مسعود زاده را فردریک. عباس مفتاحی ، امانوئل. چنگیز قبادی، جواخیم. مهرنوش ابراهیمی ، سلیم خوانده میشدند. تنها بیژن هیرمن پور بود که نام مستعار کاوه داشت. دیری نگذشت که نوشته پویان با نام ؛ مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقا ، در کنار جزوه احمد زاده به عنوان مانیفست سازمان شناخته شد. بعد ها این نوشته ها مورد تجدید نظر قرار گرفته و نهایتا مبارزه مسلحانه ، هم استراتژی و هم تاکتیک ، جای آنها را گرفت. پس از وقایع سیاهکل ، بقایای گروه جزئی ، دو تیم مستقل تشکیل دادند. یک تیم پنج نفره و یک تیم سه نفره. رابط این دو تیم حمید اشرف با نام مستعار قاسم بود. گروه احمد زاده – پویان از سه شاخه تشکیل شده بود: شاخه تهران ، تبریز و مشهد. پویان شخصا برای تشکیل شاخه تبریز با بهروز دهقانی و علیرضا نابدل تماس گرفت. آشنائی پویان با دهقانی توسط صمد بهرنگی صورت گرفت.

نکته ای را که در اینجا باید بدان اشاره کنم این است که : در آئین کمونیست ها یک فریب و حقه وجود دارد و آن این است : وقتی می خواهند به قول معروف زیر بغل کسی هندوانه بگذارند، هر چیز خوب و یا بد را در فرد تحسین می کنند! مثلا اگر فرد از خود مقاومت نشان داد ، یک امتیاز مثبت بحساب آورده و با این روش فرد را مجبور به عقب نشینی می کنند. در این راستا نویسنده کتاب ماهی سیاه کوچولو که روشنفکران !!!! ما از او اسطوره ساختند ، استاد اینکار بود. صمد بهرنگی در تبلیغ خود ، اول هیچ حرفی از ایده لوژی کمونیستی نمی زد. او بیشتر به نویسندگان پایتخت نشین حمله میکرد و بعد می گفت : ادبیات باید در خدمت خلق باشد! و در نهایت مشتتش را باز میکرد که درد خلق با عمل (مبارزات مسلحانه) درمان میشود. این صمد بهرنگی بود که در خیابان فردوسی ، شعار نویسی میکرد. ایکاش مردم ما آن درایت را داشتند و فریب مشتی به اصطلاح روشنفکر عرق خوار بنگی را نمیخوردند. زمانیکه صمد بهرنگی در ارس غرق شد ، علیرضا نابدل به خدمت سربازی رفت و بهروز دهقانی نیز با بورسیه فولبرایت آمریکای جهانخوار به آن کشور اعزام شد، مابقی خیل روشنفکران به سر کردگی فریدون قره چورلوراجع به درد خلق زمانیکه مغزشان از حشیش و عرق بهم می ریخت ، بحث میکردند و به سلامتی مائو لیوان عرق خود را بالا میبردند. آنچه آن روز ها به چشم میخورد ، صرفا حقه بازی بود و در راس شارلاتانیسم گروه ، علیرضا نابدل قرار داشت.

سازمان چریکهای فدائی خلق ، مبارزه مسلحانه را به عنوان تنها راه پیروزی در انقلاب ایران بر گزیده بودند. باور آنها این بود که نباید صبر کرد تا حزبی ساخته شود و سپس دست به اسلحه برد. در این زمان اسدالله مفتاحی ، برادر عباس مفتاحی با محمد تقی افشانی نقده که همکلاسی او بود مامور شدند تا به رادیو پکن گوش کرده !!!! برنامه های آنرا ضبط و راجع به آنها بحث و تبادل نظر !!! کنند. از افراد دیگری که بدام فدائیان خلق افتادند باید به حسن جعفری ، اکبر موید، عبدالرحیم صبوری، ایزدی با نام مستعار بولیواجواد اسکوئی نام ببرم.

در این سالها که گروه های چپ یکی پس از دیگری مثل قارچ میروئیدند ، گروهی بر خود نام آرمان خلق گذاشته بودند که شاخص آن همایون کتیرائی بود.

گروه آرمان خلق



بهرام طاهرزاده ناصرمدنی هوشنگ ترگل ناصر کریمی همایون کتیرائی حسین کریمی

با پا گرفتن مبارزه مسلحانه در سیاهکل ، مابقی روشنفکران !!!وجودیک سازمان انقلابی !! دیگر را که مقابل دستگاه ستم شاهی!! به ایستد حس کردند. نطفه طفل نامشروع دیگری بنام گروه جاوید آرمان خلق در لرستان بسته شد. و چند تن با مطالعه آثار مارکسیستی و تحت تاثیر جو مبارزه مسلحانه این گروه را ساختند. این افراد از لرستان راهی تهران شدند تا با بانک زنی به آرمانهای خلقی خود برسند!! در جریان یکی از سرقت ها ، حسین کریمی کشته میشود. تلاش گروه آرمان خلق برای تماس با سازمان چریکهای فدائی خلق و آشنائی همایون کتیرائی و اسدالله مفتاحی باعث میشود تا همایون کتیرائی از گروه خود جدا شود. همایون کتیرائی در دبیرستان با دو تن از دوستانش بنام های بهرام طاهر زاده و ناصر

کریمی به کتابهای مارکسیستی روی آورده و مارکسیست میشوند. او در رشته روانشناسی دانشگاه تبریز پذیرفته شده و با کمک ناصر مدنی با مهندس عباس رضائی آشنا میشود و بعد ها با او و بهرام طاهر زاده اساسنامه سازمان آرمان خلق را می نویسند. در اولین اقدام گروه برای تامین هزینه های خلقی ! دستبرد به بانک صادرات ، شعبه ایزنهاور بود . عباس رضائی پس از مدتی بخاطر اختلاف در دیدگاه !! از گروه جدا میشود. بانک بعدی که مورد دستبرد قرار گرفت ، بانک ملی شعبه آرامگاه بود که در جریان آن بهرام طاهر زاده و ناصر کریمی توسط مردم دستگیر میشوند. برای سرقت بعدی بانک ، آنها تصمیم میگیرند تا اتوموبیلی را بدزدند. آنها از راننده پیکانی که مسافر کشی میکرد می خواهند تا آنها را به نیروی هوایی ببرد و همین که به منطقه خلوتی میرسند از راننده می خواهند تا پیاده شود و راننده که تنها منبع در آمدش آن اتوموبیل بود مقاومت می کند که حسین کریمی با چاقو او را میزند. همایون کتیرائی هم برای ترساندن راننده زخمی چند تیر شلیک می کند که توجه چند ژاندارم که از منطقه عبور میکردند را جلب می کند. در آتش میان ژاندارم ها و افراد گروه ، حسین کریمی کشته میشود و چهارتن باقیمانده فرار کرده ، ولی پس از مدت کوتاهی توسط افراد ساواک دستگیر میشوند. این افراد در هفده مهر ۲۶۷۹ مادی (۱۹۷۱ میلادی) به جوخه های اعدام سپرده شدند.

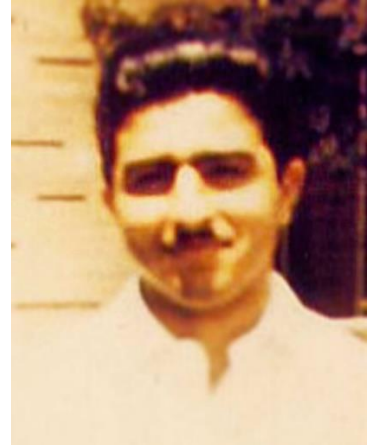
عملکرد سازمان فدائیان خلق در آستانه جشن های دوهزار و پانصد ساله

در این دوره حمید اشرف، علی نقی آرش و شاهرخ هدایتی با عباس جمشیدی رودباری در یک خانه تیمی بسر میبردند. شاهرخ هدایتی مامور شناسائی سرویس های اطلاعاتی و ساواک بود و کارش این بود که هرروز از ساعت هفت صبح تا دو بعدازظهر در سه راه ضرابخانه به ایستد و ماموران ساواک و سرویس آنها را شناسائی کند! تا در بیست و دو مهرماه با کوکتل مولوتف آنها را مورد حمله قراردهند.

شناسائی هتل هائی نظیر هیلتون، اینتر نشنال، اینتر کنتیننتال که در آنها بمب منفجر کنند، و همچنین شناسائی دکل های برق که در روز بیست و چهار مهرماه که مصادف با ورود مهمانان خارجی از شیراز به تهران بود ، دو دکل برق ، یکی در کن و دیگری در هاشم آباد منفجر شد که بخاطر اشتباه محاسباتی تنها به پایه های دکل ها آسیب رساند و قطعی برق به همراه نداشت. با دستگیری احمد رضا شعاعی نائینی ، او محل خانه تیمی افراد را که در درکه واقع بود به ماموران ساواک میگوید . در این خانه شاهرخ هدایتی در آتش

متقابل با ماموران ساواک و ژاندارمری کشته میشود. در آذر ماه ، سازمان فدائیان در منگنه ساواک گرفتار آمده و تامین پول بزرگترین دغدغه آنها بود. تنها منبعی که میتوانست برای آنها پولساز باشد ، سرقت بانکها بود. این بار بانک صادرات شعبه سمندگان انتخاب شده بود. افراد عمل کننده عبارت بودند از : حسن نوروزی، احمد زیبرم، فرخ سپهری، جمشیدی رودباری و علی اکبر جعفری. در سرقت از این بانک ، آنها توانستند تنها مبلغ چهار هزار و هفتصد تومان بدزدند. نکته تاثیر انگیز در اقدامات خلقی !!!رفقا ، کشته شدن افراد عادی منجمله راننده تاکسی بود. البته از کادر راهنمایی و رانندگی نیز ما قربانیانی داشتیم که یک نمونه آن ستوان اکبر چاوشی بود که به دست احمد زیبرم به قتل رسید. جرم ستوان چاوشی ، هدایت اتوموبیلها برای رفع راه بندان بود.

برنامه ضربه زدن به افراد ساواک توسط سازمان فدائیان خلق دنبال میشود. جمشیدی رودباری با موتور در تعقیب اتوموبیل گشت کمیته مرکزی در خیابان فردوسی بود که ظن ماموران ساواک را برمی انگیزد. به او فرمان ایست میدهند ، ولی او فرار کرده وارد خیابان لاله زار ، کوچه رفاهی میشود. تبادل آتش بین او و ماموران ساواک آغاز و او مجروح میشود. او را به بیمارستان شهربانی منتقل می کنند. ساواک به منظور جلوگیری از هر گونه نقل و انتقال خانه های امن در رادیو و رسانه ها اعلام میدارد که رودباری کشته شده است. این ترافند ساواک موثر واقع شده و افراد ساکن خانه امن سلیمانیه جابجا نمی شوند. در اول مرداد ماه ۲۶۸۰ مادی (۱۹۷۲ میلادی) ،اکیپ های صادق ، نصرت، کورش و پژمان کمیته مشترک ضد خرابکاری ساواک، خانه شماره بیست و هفت کوچه داریوش در سلیمانیه را محاصره می کنند. در ساعت یک و چهل و پنج دقیقه بعدازظهر محمد صفاری آشتیانی از خانه خارج میشود. ماموران او را تعقیب می کنند و در فاصله یک کیلومتری خانه ، زمانی که ماموران برای دستگیری او اقدام می کنند ، او دست به اسلحه برده و درتبادل آتش کشته میشود. صدای شلیک گلوله حمید اشرف و شیرین معاضد را نسبت به محاصره خانه هوشیار می کند. آنها مقداری از اسناد را آتش زده و قصد فرار دارند که با باران گلوله مواجه میشوند. یک تیر به پای شیرین معاضد میخورد.



حمید اشرف



شیرین معاضد (فضیلت کلام)

حمید اشرف مسلسل را بسوی شیرین میگیرد و می پرسد : بزمنت یا میتوانی فرار کنی !!
 که شیرین میگوید : فرار می کنم. آنها موفق به فرار میشوند. کشف خانه سلیمانیه برای
 ساواک بسیار با اهمیت بود. صرف نظر از سلاح و مواد منفجره اسنادی به دست ساواک
 افتاد که پرده از برنامه های سازمان برای ترور کارمندان دربار ، سفرای کشور های
 خارجی، شناسائی وابستگان مطبوعاتی خارجی در تهران ، مشخصات و محل زندگی
 ماموران ساواک، خصوصاً کمیته مشترک ، افسران اداره دادرسی ارتش ، نقشه کامل
 فرودگاه دوشان تپه (منازل افسران، اسلحه خانه، دفتر ضد اطلاعات و محل پارکینگ
 هواپیما ها)، شناسائی فرودگاه مهرآباد و سیستم های مخابراتی کشور و.... برداشت.

پنج روز پس از کشته شدن صفاری آشتیانی و فرار حمید اشرف و شیرین معاضد ، فرخ
 سپهری، فرامرز شریفی و مهدی فضیلت کلام ، برادر ناتنی شیرین معاضد در درگیری
 خیابان فرح آباد ژاله ، خیابان بیست و پنج شهریور کشته میشوند.

در ساعت پنج بامداد روز بیست و هشت همان سال ، پاسبان عامری در سرپل راه آهن
 چهار راه خانی آباد به احمد زیبرم که سوار موتور بود مشکوک شده و به او دستور ایست

میدهد که زیبرم سلاح خود را بسوی پاسبان عامری گرفته و او را هدف قرار میدهد. زیبرم با جا گذاشتن موتور از صحنه فرار کرده و به خانه امنی در انتهای خیابان نوبهار میرود. بلافاصله اکیپ های کمیته مشترک ضد خرابکاری (سهراب و طاهر) به محل رسیده و منطقه را محاصره کرده و احمد زیبرم را از پای در می آورند. بنا به گفته جمشیدی رودباری : احمد زیبرم ، چیزی از استراتژی سرش نمی شد. او بیرحم بود و هر مانعی که سر راهش سبز میشد ، می کشت.



احمد زیبرم

پس از دستگیری محمد حسن حجت انصاری، دانشجوی سال آخر دانشکده پزشکی دانشگاه تهران، مشخص شد که اسدالله بشر دوست، یکی از اعضای متواری سازمان با سه تن به اسامی اکبر دوستدار صنایع، مهدی زرعیان و شاهرخ توفیقی ارتباط دارد. البته هویت بشر دوست ، پیش از این توسط حمید ارض پیما برای ساواک روشن شده بود. اسدالله بشر دوست با نام مستعار علی، اتاقی در خیابان غیاثی ، اصفهانک، کوی باغ سرهنگ

اجاره می کند. دو روز بعد نزاعی بین اهالی خانه رخ میدهد و صاحب خانه به پاشگاه ژاندارمری سلیمانیه شکایت میبرد. گروهان سوم وظیفه حسین مصطفی پور از بشر دوست می خواهد تا همراه شاکی، محمد باقر مشایخی به عنوان شاهد به پاسگاه بیاید . بشر دوست، چریک فدائی خلق !!! با تصور اینکه ممکنست در پاسگاه برایش مشکلی پیش آید ، اسلحه خود را در آورده و گروهان سوم وظیفه مصطفی پور و شاکی بخت بر گشته مشایخی را از ناحیه سر مورد هدف قرار میدهد که هر دو تن آنها کشته میشوند. اکیپ راد

کمیتہ ضد خرابکاری ساواک برای دستگیری بشر دوست به اصفهان اعزام میشود و افراد ساواک ، بشر دوست را در خانه شماره هفت ، کوچه مهر محاصره کرده و در تبادل آتش او را به قتل میرسانند.

ازدواج های انقلابی - ایده لوژیکی در سازمان چریک های فدائی خلق و مجاهدین خلق !!

برای فریب افراد ، سران فدائی خلق و مجاهدین شگرد های مختلفی داشتند که بیشتر روانکاوانه بود. آنها با بزرگ کردن نقطه ضعف فریب خوردگان و محرومیت آنها ، راه حل های شوم خود را پیشنهاد میکردند و شخص فریب خورده را به راهی می انداختند که بازگشتی در آن وجود نداشت. برای نمونه فریب زهرا آقا نبی قلہکی بود که توسط معلمش نزہت السادات روحی آہنگران به تیرہ روزی افتاد. زہرا در خانوادہ ای مذہبی رشد کردہ بود کہ در آن کمبود محبت و توجہ در حد فاجعہ بود. پدر متعصب او اجازہ هیچکاری را بہ زہرا نمیداد . با راهنمایی خانم معلم! راه نجات برای زہرا ترک خانہ اش بود. وقتی نزہت السادات نتوانست با این حیلہ زہرا را متقاعد بہ ترک خانہ اش کند ، بہ او پیشنهاد کرد تا با یکی از افراد فدائی ازدواج کند !! نزہت ، علیرضا شہاب رضوی را تحت نام : ازدواج رفیقانہ و تاکتیکی !! برای زہرا کاندید کرد و با این پیوند شوم ، زہرا بہ دام فدائیان خلق افتاد . این شیوہ نامردمی و غیر اخلاقی و انسانی را بشکل کثیف ترش بین مسعود رجوی با مہدی ابریشم چی از اعضای رده بالا عضو شورای مقاومت ملی و همسرش مریم قجر عضدانلو دیدیم کہ چطور مسعود از مہدی ابریشم چی می خواہد تا زنش را طلاق بدهد تا او بتواند با او بخوابد و نامش را گذاشتند : ازدواج انقلاب ایده لوژیکی !!!



سمبل های ازدواج فرخنده رهبری : مسعود رجوی، مهدی ابریشم چی و مریم قجر عضدانلو.

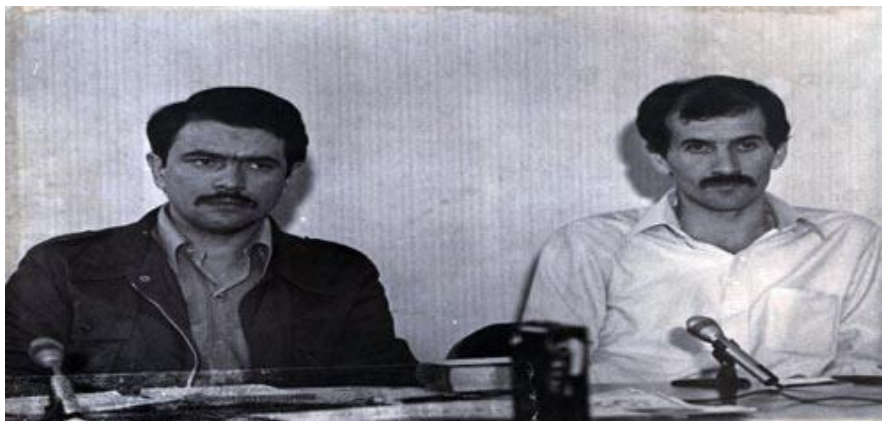




مهدی ابریشم چی با فرزندانش



مسعود رجوی با پسرش محمد که مادر اصلی اش اشرف ربیعی بود و اشرف دختر ابریشم چی



مسعود رجوی و مهدی ابریشم چی



ازدواج مسعود با مریم ، سومین ازدواج او بود که پس از آنکه فیروزه بنی صدر دختر ابوالحسن بنی صدر را طلاق داد یک هفته بعد با زن طلاق داده شده مهدی ابریشم چی ، مریم ازدواج کرد. جایزه مهدی ابریشم چی این بود که با مینا خواهر موسی خیابانی نوزده ساله در حالیکه خودش چهل و سه ساله بود ازدواج کند.

زهره قلعهکی با علیرضا شهاب رضوی ازدواج کرده و به خانه ای در کوی گیشا میروند. و در گام بعدی زهره به کارخانه کفش بلا رفته و استخدام میشود. زندگی علنی آنها دو ماه طول کشیده و بنا به دستور سازمان ، آنها از گیشا اسباب کشی کرده و به خانه امنی در خیابان حسام السلطنه میروند و زندگی مخفی آغاز میشود. پس از مدت کوتاهی ، نزهت روحی آهنگران ، ارژنگ و ناصر شایگان شام اسبی فرزندان ده و هشت ساله رفیق خود را به آنها می سپارند. زمانیکه شهاب رضوی از خیابان ری ، کوچه حمام نواب عبور می کند ، عمه زهره قلعهکی بنام عصمت نو آموز او دیده و سراغ برادر زاده اش را میگیرد . شهاب

می خواهد فرار کند که یکی از کسبه کوچه که فروشنده لوازم الکتریکی بود در صدد گرفتن شهاب بر می آید که با اسلحه شهاب مواجه میشود. بهر حال ، اهالی محل شهاب را دستگیر می کنند و او را تحویل ماموران کلانتری بازار میدهند. شهاب بخاطر خوردن قرص سیانور فوت می کند.

زهر اقلهکی ، بیوه تاکتیکی سازمان با جنایتکاری بنام نسترن آل آقا (قاتل سعید پایان) راهی اهواز میشود. در اهواز عباس کابلی به جمع آنها پیوسته و نقش شوهر زهر اقلهکی را بازی می کند. در خانه امن اهواز ، عباس کابلی به هنگام ساختن بمب دست ساز و بر اثر انفجار کشته میشود. در آن موقع زهر اقلهکی که بیرون خانه بود به همسایه ها میگوید : گاز یخچال ترکیده ، و دیگر به خانه بر نمی گردد و سه روز بعد همسایه ها به خاطر بوی شدید تعفن به کلانتری محل شکایت میبرند. ماموران ساواک به محل رفته و با جسد عباس کابلی طرف میشوند.

زهر اقلهکی بلافاصله اهواز را ترک کرده و به تهران می آید و پیش حسن جان لنگوری در خیابان خواجه عبدالله انصاری میرود. یک هفته بعد، اکپ گشت کمیته ضد خرابکاری در جاده قدیم شمیران بین سینما های ریولی و مولن روژ به لنگوری مشکوک میشود و زمانیکه برای شناسائی به او نزدیک میشود ، لنگوری شروع به تیراندازی می کند که کشته میشود. با مرگ لنگوری ، بهروز ارمغانی با زهر اقلهکی در خیابان کوکا کولا به اتفاق فرهاد صدیقی پاشاکی ، بهمن روحی آهنگران و فردی دیگر با نام مستعار احمد هم خانه میشوند. در این خانه بهروز و زهر اقلهکی زن و شوهر و بهمن نقش برادر زهر اقلهکی را بازی می کنند.

افراد بالا پاسگاه ژاندارمری سلیمانیه واقع در خیابان فرزانه تهران را منفجر می کنند. عامل گذاشتن بمب در پاسگاه زهر اقلهکی بود.

آنچه مایه تاسف است ، زیر پا گذاشتن تمام فروزه های نیک اجتماعی توسط فدائیان خلق و مجاهدین خلق است و در این میان تنها مرام اشتراکی که در این سازمان ها مشاهده میشود ، اشتراک زنان سازمان است که هر روز باید به ازدواج تاکتیکی مردان سازمان در آیند که ده ها مورد آنرا میتوان مثال زد. شهرزاد مهدوی با مهدی فوقانی ازدواج تاکتیکی می کند . مهناز صدیق تنکابنی با غلامرضا موذنی پور می خوابد . البته بازی کردن نقش زن و شوهر هم که جای خود دارد. در اینجا این سؤال برای من مطرح میشود : برای

پیشبرد ایده لوژی باید زنان را دستمایه باج و رشوه به مردان قرار داد ؟ شوربختانه این کلیت را در اسلام اهریمنی و چپی های بی وطن به وضوح میتوان دید.



زهرا آقا نبی قلهکی

بامداد روز دوشنبه دوازده اسفند سال ۲۶۸۲ مادی (۱۹۷۴ میلادی) ، سروان یدالله نوروژی فرمانده گارد دانشگاه صنعتی در حالیکه از منزل خود در نارمک خارج میشد، مورد یورش فدائیان قرار گرفته و کشته شد.

دردهه پنجاه از نظر پیشینه و دیدگاه سیاسی ، گروه های تروریستی ایران را به پنج گروه میتوان تقسیم کرد:

سازمان چریکهای فدائی خلق (مارکسیست های فدائی) که شرح کامل در مورد آنها صورت پذیرفت.

سازمان مجاهدین خلق (مجاهدین اسلامی)

سازمان مجاهدین خلق (مجاهدین مارکسیست) که پس از پیروزی فتنه خمینی نام پیکار را برای خود انتخاب کردند.

گروه های کوچک تروریستی مسلمان نظیر : ابوذر، شیعیان راستین، الله اکبر و الفجر که به ترتیب در نهاوند، همدان، اصفهان و زاهدان شکل گرفته بودند.

گروه های کوچک مارکسیست که دو دسته بودند: گروه های مستقل نظیر سازمان آزادی بخش خلق های ایران ، گروه لرستان، سازمان آرمان خلق، گروه توفان، سازمان انقلابی حزب توده ، حزب دمکرات کردستان و اتحادیه کمونیست ها .

از بین این پنج گروه ، فدائیان و مجاهدین اسلامی ، بسیار بزرگتر و گسترده تر از سایر گروه ها بودند. در مجموع سیصد و چهل و یک کشته این گروه ها که بیشتر بخاطر مصرف سیانور و مقابله مسلحانه با ساواک بود ، صد و هفتاد و دو تن فدائی ، هفتاد و سه تن مجاهد اسلامی، سی و هشت تن از گروه های کوچک چپ ، سی تن از گروه مجاهدین کمونیست، و بیست و هشت تن از گروه های کوچک مسلمان بود .

علیرغم تبلیغات وسیعی که دستار بندان علیه ساواک با ساختن موزه عبرت راه انداخته اند ، میزان تلفات این مفت خور ها حتی به یک درسد هم نمیرسد.

فتنه نخست خمینی وژن باعث شد تا شماری گروه های کوچک مارکسیست و اسلامی دست به اسلحه ببرند. در سال ۲۶۷۲ مادی (۱۹۶۴ میلادی) ، پنجاه و هفت تن با تشکیل حزب ملل اسلامی و اقدام برای تهیه اسلحه در تهران دستگیر شدند. در سال ۲۶۷۴ مادی (۱۹۶۶ میلادی) ، هفت تن ، جبهه آزادی بخش ملی ایران را تشکیل داده و اقدام به پخش جزوه هایی در باره انقلاب کوبا و کاسترو کردند . موسس این گروه ، دکتر کاظم سامی و نخستین وزیر بهداری نظام آخوندی بود که در جریان انتخابات ریاست جمهوری که رقیب هاشمی رفسنجانی بود ، در مطبش و مقابل چشمان زنش تکه تکه اش کردند. نام بعدی جبهه آزادی بخش ملی ایران ، جاما بود.

در سال ۲۶۷۷ مادی (۱۹۶۹ میلادی) ، دویست توده ای ، سازمان انقلابی کمونیست های ایران را تشکیل دادند . این عده خواهان خشونت و جنگ مسلحانه بودند.



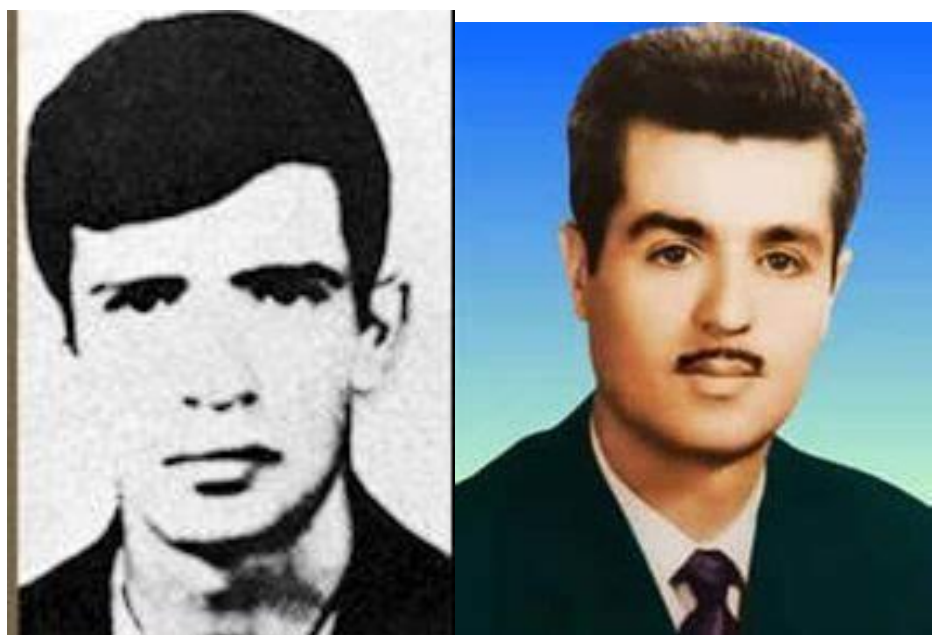
سازمان مجاهدین خلق ایران

سازمان مجاهدین خلق از بطن ناپاک جناح مذهبی جبهه ملی و نهضت آزادی به وجود آمد. موسسین آن عبارت بودند از : محمد حنیف نژاد، سعید محسن، محمود عسکری زاده، رسول مشکین فام، علی اصغر بدیع زادگان و احمد رضائی.



سعید محسن

محمد حنیف نژاد



علی اصغر بدیع زادگان رسول مشکین فام



احمد رضائی

محمود عسکری زاده

بنیانگذاران مجاهدین، محمد حنیف نژاد، سعید محسن و اصغر بدیع زادگان از دانش‌آموختگان دانشگاه تهران و هوادار نهضت آزادی، اما منتقد شیوه‌های عمل سران نهضت (بخش مذهبی جبهه ملی ایران) بودند.

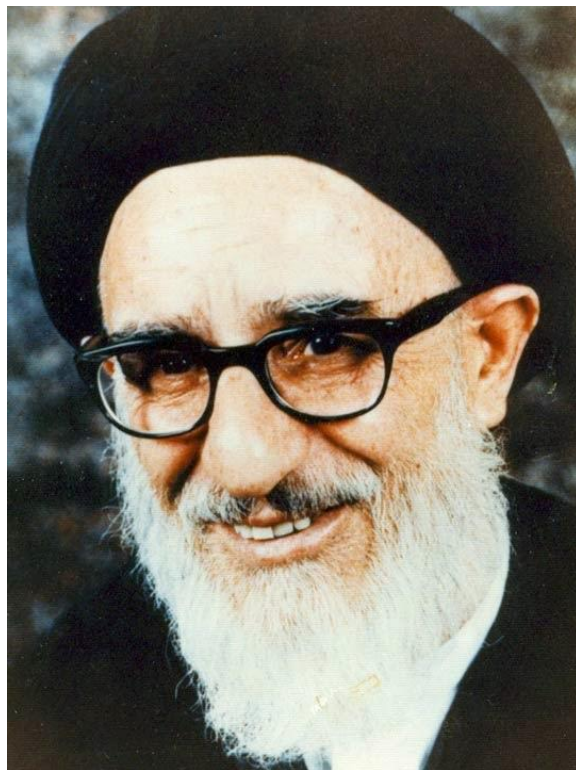
پس از فتنه نخست خمینی در پانزده خرداد سال ۲۶۷۱ مادی (۱۹۶۳ میلادی) ، بنیانگذاران در زندان به جمع‌بندی مبارزات سیاسی گذشته پرداختند و دریافتند که مبارزات پارلمانی و سیاسی موثر نبوده و به نتیجه مطلوب !!! نمی‌رسد، بنابراین مبارزه مسلحانه در آن مرحله، به‌عنوان شکل محوری مبارزه، یک ضرورت است. بر این اساس، گروهی را بنیان نهادند که چند سال بعد، سازمان مجاهدین خلق ایران نام گرفت. این گروه طی شش سال فعالیت مخفی به مطالعهٔ شرایط سیاسی و تدوین دیدگاه‌های خود در زمینه‌های مختلف سیاسی، استراتژیک و ایدئولوژیک همت گماشت. مهمترین دستاورد !!! محمد حنیف نژاد در زمینه ایدئولوژیک، کشف این حقیقت بود که به لحاظ اجتماعی-اقتصادی مرز واقعی، بین استثمارشده و استثمارگر است و نه بین معتقدان صوری و منکران خدا. این حقیقت، خط فاصل مشخص و خدشه‌ناپذیری بین مجاهدین خلق و انواع درک‌های مختلف از اسلام !!! که هر یک به ترتیبی و به درجه‌ای استثمار را می‌پذیرند، ترسیم کرد. با این استنباط ، مجاهدین روی هر آنچه آخوند ها در مورد آزادی و برابری و مذهب مستضعفان عالم بود خط کشیدند و حاصل کار و نتیجه همکاری آنها با آخوندها منجر به پیاده شدن اسلام ناب محمدی و مرگ افراد سازمان و سمپات های آنان و نابودی ایران شد.

در شهریور ۲۶۷۹ مادی (۱۹۷۱ میلادی) ، ساواک در آستانه برگزاری جشنهای دو هزار و پانصد ساله، هجوم گسترده‌یی را به سازمان و دیگر گروه ها به عمل آورد و طی آن حدود نود درصد اعضای سازمان و تمام کادر مرکزی آنرا دستگیر کرد. متعاقباً دادگاه نظامی بنیانگذاران و همه اعضای مرکزیت سازمان را به اعدام محکوم کرد. از میان آنها تنها حکم مسعود رجوی به دلیل ساواکی بودن برادرش کاظم رجوی که مامور ساواک در سوئیس بود با یک درجه تخفیف به حبس ابد تبدیل شد و او از اعدام نجات یافت.

در جو پر تلاطم آن زمان و فریبی که دانشجویان از این روشنفکران پشت به وطن خورده بودند، با مرگ هر کدام از آنها اسطوره ای ساخته میشد که تنها راه گشای تیره روزی و بدبختی یک ملت بود. دانشجویان خرد گم کرده به دنبال ماجراجویی به دام شوم این بی وطنان افتاده و آینده خود و کشورشان را به تباهی کشاندند. اما از سوی دیگر، برخی از مجاهدین کمونیست ، که شهادت بنیانگذاران و اعضای مرکزیت سازمان و اسارت مسعود رجوی را دیدند بر سازمان مسلط شدند، و طی یک کودتا و با قتل فجیع چند تن از اعضا و مسئولان مجاهد از جمله مجید شریف واقفی و محمد یقینی زیر عنوان مارکسیسم، موجودیت تشکیلاتی - ایدئولوژیک و موقعیت سیاسی - اجتماعی مجاهدین را به زیر کشیدند. مسعود رجوی بعد از شهادت بنیانگذاران، رهبری سازمان را در زندان به عهده داشت. پیش از پرداختن به شرح جنایات و خیانت های مجاهدین در پنجاه سال گذشته بشرح حال سران آن پرداخته و به ریشه یابی پیدایش این طاعون می پردازم.

محمد حنیف نژاد: در یک خانواده مذهبی در تبریز به دنیا آمد. او مسن ترین عضو گروه و مهندس ماشین های کشاورزی بود . تحصیلات ابتدائی را در مدرسه همام و دبیرستان را در دبیرستانهای منصور و فردوس تبریز به پایان رساند و برای ورود به دانشکده کشاورزی راهی تهران شد. او در دانشکده کشاورزی ، باشگاه اسلامی !!! به وجود آورد. قدم بعدی او ، پیوستن به نهضت آزادی و تحت مغز شویی قرار گرفتن توسط آخوند سرخ سید محمود طالقانی ، مهدی بازرگان و دکتر سبحانی بود. در بهمن سال چهل و یک او را بجرم فعالیت های ضد رژیم دستگیر می کند و در زندان او با سعید محسن آشنا میشود. در زمانیکه سرباز بود ، فرصت کافی داشت تا انقلابهای کوبا، الجزایر، و ویتنام را مطالعه کند!! در تهران او با کمک خرد باختگان همکلاسی اش و با راهنمایی های آخوند بی وطن و سر سپرده روسیه ، سید محمود طالقانی ، سازمان مجاهدین خلق را تشکیل داد.

آخوند سرخ سید محمود طالقانی



سهم امام باید در اختیار گروه های مجاهدین و فدائیان قرار گیرد تا صرف سرنگونی شاه شود . فتوای آخوند سرخ طالقانی

یکی از فریبکاران بزرگ که ساواک در تعقیب او بود، آخوند سر سپرده روس ها ، سید محمود طالقانی بود. بدون شک این آخوند وژن و بی وطن پدید آورنده حرکتی مسموم و باز دارنده در اندیشه گری جوانان میهنمان و گرفتار شدن آنها در پيله اسلام واپسگرا میباشد. این مهره پلید به مدت پنجاه سال به زهر افشانی مشغول بود و کار نا انسانی خود را از زمان به تخت نشستن محمد رضا شاه پهلوی آغاز کرد.

آخوند طالقانی در سال ۲۶۱۳ مادی (۱۹۰۵ میلادی) در دهستان گلیرد طالقان به دنیا آمد . در نوجوانی به قم رفته و رخت ناپاک و مفت خوری و خیانت طلبگی را بر تن کرد. او در مدرسه رضویه و فیضیه قم صاحب حجره بود. از افتخارات دوران جوانی اش که همیشه از آن یاد میکرد ، این بود که به گوش پاسبانی که چادری از سر زنی کشیده بود سیلی زده بود و بخاطر اینکارش مدت کوتاهی به زندان افتاده بود.

مردم فریبی در خانواده این آخوند وژن ، تاریخ درازی دارد . پدرش سید ابوالحسن با عباسقلی بازرگان ، پدر پشت به وطن کرده ابله و خالق بازسازی موش و گربه عبید زاکانی

(زمانیکه این مهره زشت کردار، به عنوان اولین رئیس کابینه حکومت خمینی اشغالگر منصوب شد و کشور در هرج و مرج و آشوب بسر میبرد ، او برای مردم قصه موش و گربه عبید را تعریف میکرد) ، دوستی نزدیکی داشت. این دو برای گمراه کردن جوانان و تبلیغات ویرانگر اسلام محفلی به راه انداخته بودند. پدر آخوند طالقانی از طرفداران پرو پا قرص نگهداری زنان در خانه بود. او صاحب رساله ای است بنام حجاب. شوهر خواهر محمود طالقانی ، آخوند شیخ مهدی حکمی زاده ، مدیر مدرسه رضویه قم بودو بهمین دلیل وقتی محمود به قم رقت ، در مدرسه رضویه جای گرفت و با پسر شوهر خواهرش علی اکبر که از زن اول شیخ مهدی بود ، هم حجره شد.

آخوند طالقانی در آن سالها کانون اسلام را تاسیس کرد و به تفسیر هجو نامه قرآن پرداخت. در این بین توده های مردم و خصوصا دانشجویان خرد گم کرده که چیزی از محتویات هجو نامه و مزخرف نامه قرآن نمیدانستند در دام این فریبکار بزرگ گرفتار آمدند. از شاگردان این آخوند باید به تروریست مخوف ، نواب صفوی ، رهبر فدائیان اسلام اشاره کنم.

بازرگان ابله هم افتخار میکرد که در محضر طالقانی به حقایق اسلام !!!!! پی برده است.

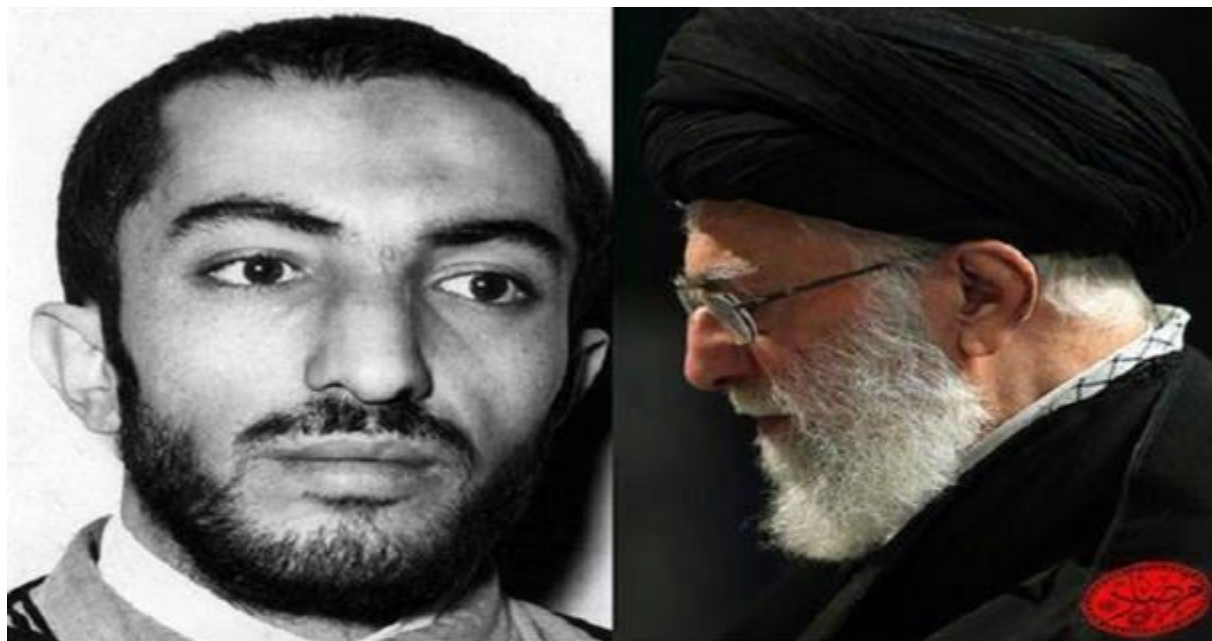
چرندیات دور از حقیقت او در باره هجو نامه قرآن سالها در نشریه آئین اسلام به مدیریت پشت به وطن کرده تازی پرست ، نصرت الله نوریانی چاپ میشد.

آخوند طالقانی یکی از نزدیکترین افراد به نواب صفوی بود .



طالقانی در کنار تروریست اسلامی ، نواب صفوی

اظهار نظر رهبر جنایتکار جمهوری اسلامی ، سید علی خامنه ای در مورد نواب صفوی هم حائز توجه است.



**باید گفت که اولین جرقه های انگیزش انقلابی
اسلامی به وسیله نواب در من به وجود آمد و هیچ شکی
ندارم که اولین آتش را در دل ما نواب روشن کرد.
۲۷ دی ماه سالروز شهادت سید مجتبی نواب صفوی گرامی باد.**

پس از ترور حسین علاء بدست فدائیان اسلام ، تا مدتها آخوند طالقانی که خانه اش امن بود ، میزبان نواب صفوی و دوستان جنایتکارش بود.
در سال ۲۶۶۳ مادی (۱۹۵۵ میلادی) ماموران امنیتی برای دستگیری خلیل طهماسبی و عبد خدائی به خانه آخوند طالقانی یورش بردند.
این آخوند بی وطن ، دیدگاه رادیکال افراطی علیه شاه و دودمان پهلوی داشت. او در یکی از سخنرانی هایش تحت فرنام ؛ آزادی تا شهادت به نقش فدائیان اسلام در ملی شدن صنعت نفت اشاره می کند !! و میگوید : همین فدائیان اسلام ، جوانان پر شور و مومن بودند که راه را باز و موانع را برطرف کردند (البته منظور طالقانی از باز کردن راه و برداشتن موانع ، ترور دولتمردان بود) . آخوند طالقانی در ظاهر خود را در مبارزات نهضت مقاومت

ملی شریک میدانست ، ولی هیچگاه در عمر پر نکبت خود به مسئله ملی گرائی و میهن دوستی پای بند نبود.

پس از فتنه نخست خمینی ، روسها به قدرت مذهبیون در ایران پی بردند و خود را به طالقانی نزدیک کردند.

آخوند طالقانی در سال ۲۶۶۷ مادی (۱۹۵۹ میلادی) همراه با میرزا خلیل کمره ای در کنفرانس بیت المقدس شرکت کرد و بعد ها گفت : اکرم ز عیترنامی پرونده بزرگی به من نشان داد که شامل اسناد حمایت شاه از اسرائیل بود.

در جریان فتنه ۱۵ خرداد خمینی ، ساواک محمود طالقانی را بجرم ضدیت با نظام دستگیر و او به ده سال زندان محکوم میشود که پس از چهار سال شامل عفو شده و آزاد میگردد. فسادکده هدایت در تهران ، محل فعالیت های مخرب او و فدائیان اسلام بود و در آن تروریست معروف واحدی تا پیش از دستگیری و اعدام در آنجا به منبر میرفت. جلسات آموزش او تحت نام پرتوی قرآن در بیراهه بردن جمع کثیری از دانشجویان خرد گم کرده نقش گذار بود . دو سال و نیم فعالیت ضد میهنی و مخفی مانده از چشم ساواک که بیشتر روی چپی ها متمرکز بود ، باعث شد که هزاران دانشجو به راهی قدم بگذارند که آخر آن تباهی خودشان و کشورشان بود.

عوام فریبی طالقانی در انتقاد از دستگاه سلطنت، فساد اخلاقی!!!! بی بند و باری!!!! و ستم ساواک !!! و فقر و فحشا !!!! بود. او رستگاری را در پیاده شدن قوانین انسان ساز !!!! اسلامی میدانست. امروز او زنده نیست تا جور و ستم و فساد و فحشا و فقر را در سایه حکومت عدل علی !! که توسط همایشانش به وجود آمده ببیند. این آخوند وژن از مدافعان سرسخت نزدیکی دین با سیاست بود. باور او این بود که حکومت از آن خدا است و حاکمیت از آن روحانیون. او از طرفداران پر و پا قرص کشتار بهائیان بود. این طالقانی بود که دست پرورده خود محمد حنیف نژاد را بجان جوانان ما انداخت . این طالقانی بود که مارکسیست های اسلامی را به وجود آورد تا جائیکه او را به عنوان مرتجع سرخ شناسائی کردند. در طبقه بندی ساواک ، طرفداران طالقانی را به پنج گروه تقسیم کردند: سران نهضت آزادی و جبهه ملی، دانش آموزان و دانشجویانی که به مزگت هدایت میرفتند، مهندسین انجمن اسلامی، افراد اداری و فرهنگیان و تجار و بازاریان.

طالقانی در سال ۲۶۸۳ مادی (۱۹۷۵ میلادی) توسط ساواک دستگیر میشود که در جریان فتنه دوم خمینی آزاد گردید. فرزند این آخوند نابکار از سران سازمان پیکار بود که این شرف را داشت تا خود را کمونیست بخواند و نظیر پدرش زیر عمامه و عبا خود را پنهان نکند. خمینی تا مدتی فریب طالقانی را خورد تا جائیکه او را ابونذر زمان و مالک

اشتر دوران ناامید . اما خیلی زود خمینی به دو دوزه بازی کردن او پی برده و این آخوند فریبکار خائن با مرگ ناگهانی خود پرده ابهام را به دور خود پیچیده و قتل او در همه‌مه خون ، دود ، باروت ، سم و ترور گم شد.

سعید محسن : در یک خانواده مذهبی در زنجان متولد شد. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در زنجان به پایان برد و برای ادامه تحصیل با بورس دولتی وارد دانشکده فنی شد و در آنجا به نهضت آزادی و باشگاه اسلامی پیوست. سعید محسن بار نخستنی که بجرم فعالیت های سیاسی ضد رژیم در سال ۲۶۷۰ مادی (۱۹۶۲ میلادی) زندانی شد، در زندان با محمد حنیف نژاد آشنا شد. اوبار دیگر پس از فتنه نخست خمینی در ۱۵ خرداد بمدت هشت ماه گرفتار و در زندان گذرانید. پس از آزادی به خدمت سربازی در جهرم رفت. او که فارغ التحصیل رشته تاسیسات دانشگاه تهران بود در کارخانه ارج و سپس سپینتا بکار اشتغال داشت.

محمود عسکری زاده : فارغ التحصیل رشته بازرگانی از اندک مجاهدینی است که به طبقه کارگر تعلق داشت. او در اراک به دنیا آمد و مانند سعید محسن با بورس دولتی به دانشگاه راه یافت. او در یک شرکت ماشین سازی در تهران و سپس تبریز بکار پرداخت. نکته حیرت انگیزی که باعث تاجر و تاسف بسیار است ، مسئله بورس دولتی برای کسانی است که با پول دولت تحصیل کردند تا بر ضد مردم خود و کشورشان عمل کنند. درسد بالائی از گروه پشت به وطن کرده پنجاه و سه نفری چپ و سران خائن حزب توده کسانی بودند که با بورس دولتی جهت تحصیل بی وطنی به اروپا رفتند و زمانیکه بر گشتند بخاطر حفظ منافع روسها خنجرشان را در قلب ریش هموطنانشان فرو بردند.

رسول مشکین فام : در شیراز به دنیا آمد. او فارغ التحصیل رشته مهندسی کشاورزی از دانشگاه تهران بود. برای سربازی به کردستان رفت و زبان کردی را فراگرفت. تحقیقات گسترده او در باره جنبش های مسلحانه کردستان بود. او در راستای تفکرات فئودالی خمینی وژن با اصلاحات ارضی مخالف بود.



رسول مشکین فام در آزمایشگاه دانشکده کشاورزی

علی اصغر بدیع زادگان : استاد جوان شیمی . زاده اصفهان . تحصیلات ابتدائی و دبیرستان او در اصفهان کرج و تهران بود. در دوران دانشجویی تحت تبلیغات آخوند وژن و سرخ سید محمود طالقانی و ابله جبهه ملی ، مهندس مهدی بازرگان به بیراهه رفت . در این زمان با سعید محسن و محمد حنیف نژاد آشنا شد. او به استخدام دانشگاه تهران در آمد و در سال ۲۶۷۴ مادی (۱۹۶۶ میلادی) به سازمان مجاهدین خلق پیوست. او به عنوان مسئول هماهنگی و فعالیت های سازمان مجاهدین خلق در خارج از کشور در پاریس، بیروت ، عمان و سوریه اقامت داشت. او آموزش نظامی خود را در اردوگاه های تروریستی الفتح گذراند. در سال ۲۶۷۹ مادی (۱۹۷۱ میلادی) به دنبال شکست طرح ربودن شهرام پهلوی نیا دستگیر و در میدان چیتگر تهران اعدام شد.

احمد رضائی : در یک خانواده تاجر خرده پا ساکن شمال شهر تهران به دنیا آمده و رشد می کند . در هنگام تحصیل دوران متوسطه به نهضت آزادی می پیوندد. در زمان خدمت با حنیف نژاد آشنا میشود و در جلسات مخفی که حنیف نژاد ترتیب میداد شرکت میکرد. او دوبرادر و خواهر کوچک خود را آلوده سازمان مجاهدین خلق می کند که همگی کشته میشوند.

احمد رضائی از آخوند جنایتکار و ایران بر باد ده ، خمینی تقلید و پای منبر آخوند طالقانی در مزگت هدایت می نشست. در روز یازدهم بهمن سال ۲۶۷۹ مادی (۱۹۷۲ میلادی) پس از آنکه خود را در محاصره افراد ساواک می بیند با خوردن سیانور و منفجر کردن نارنجک خودکشی می کند.



افراد خانواده رضائی : خلیل رضائی، احمد رضائی ، مهدی رضائی، رضا رضائی و هم چنین آذر رضائی که در فرتور نیست ، تمامی جانیشان را در راه ایده لوژی ضد انسانی و قرون وسطائی اسلام به قیمت نابودی کشورشان از دست دادند.

این هسته کم کم از تهران به دیگر شهرستانها بشکل قارچ گونه ای گسترش یافت. بدیع زادگان ، مشکین فام و چهار عضو جدید به اردن فرستاده شدند تا در سازمان آزادی بخش فلسطین آموزش های نظامی ببینند. نظریه پردازان سازمان مجاهدین به ویژه حنیف نژاد و رضائی اسلام را با دیدگاه نهضت آزادی تفسیر کرده و به نتایجی رسیدند که فریبکار بزرگ دکتر علی شریعتی رسیده بود. اندیشه های شریعتی با مجاهدین بقدری بهم نزدیک بود که برخی شریعتی را الهام بخش مجاهدین بحساب آوردند در حالیکه وقتی شریعتی در فساد کده حسینییه ارشاد مشغول سم پراکنی بود ، سازمان مجاهدین مبانی و چار چوب نظری خود را فراهم کرده بود.

نخستین اثر تئوریک مهم سازمان مجاهدین ، کتاب نهضت حسینی نوشته احمد رضائی بود. در این کتاب احمد رضائی به جامعه بی طبقه توحیدی !! که نظام مشترک المنافع و کاملاً همبسته اسلامی !! بود اشاره دارد. از دید کور احمد رضائی ، امام حسین علیه زمین داران فئودال !! و سر مایه داران استثمار گر !! قیام کرده بود. از دید بی نور رضائی و سایر مجاهدین فریب خورده ، وظیفه مسلمانان است که مبارزه خود را تا بر قراری جامعه بی طبقه توحیدی و هرگونه ظلم و ستم ادامه دهند و ایکاش که سران مجاهد زنده بودند تا تحقق آرمانهای خود را در این چهل و شش سال ببینند. و چه شرم آور است که بازماندگان مجاهد در خارج از کشور چون کبکی که سرش را زیر برف کرده ، هم چنان بر مواضع فکر ابلهانه خود ایستاده و فریب مریم رجوی ، راکاره سیاسی و جویای قدرت را می خورند. سازمان مجاهدین خلق ، عملیات نظامی خود را از مرداد سال ۲۶۷۹ مادی (۱۹۷۱ میلادی) و در آستانه جشن های دوهزار و پانصد ساله شاهنشاهی آغاز کرد. بمب گذاری در تاسیسات برق ، تلاش برای ربودن هواپیمای ایران ایر، نمونه کار های آن روز بود. با دستگیری نه تن از افراد مجاهد توسط ساواک ، شصت و هفت تن افراد سازمان لو رفته و گرفتار میشوند. با اعدام رهبران و بخشودگی مسعود رجوی ، سازمان به حیاتش ادامه میدهد و عامل بقای سازمان در کمک های مالی نهضت آزادی مهندس بازرگان، دکتر سحابی و دیگر پشت به وطن کرده ای ملی- مذهبی بود.

سازمان افرادی از خود را به ظفار اعزام می کند تا با شورشیان ظفار همکاری کنند. در آن زمان شش بانک توسط مجاهدین مورد حمله قرار میگیرد و موجودی آن بسرقت میرود ، یک مستشار آمریکائی و رئیس پلیس تهران ترور میشوند . در آرامگاه سازنده ایران نوین رضا شاه کبیر بمب میگذارند، دفاتر آژانس هواپیمائی اسرائیل را مورد حمله قرار میدهند به دفاتر شل، بریتیش پترولیوم و پرواز های برون مرزی بریتیش ایرویز حمله می کنند. سازمان مجاهدین خلق هیچگاه نتوانست در میان کارگران نفوذ کند. سازمان مجاهدین با

اینکه یدک اسلام را همواره با خود می کشید ، با ایده لوژی سازمانهای چپ تفاوت چندانی نداشت.

در سال ۲۶۸۵ مادی (۱۹۷۷ میلادی) شاهد تکوین و بالا گرفتن امواج انقلاب ضدسلطنتی بودیم؛ امواجی که به قول آخوند وژن طالقانی، از خون پیشتازان مجاهد برخاسته بود. با اوجگیری فتنه خمینی ، شاه ناچار از ترک کشور شد و چهارروز پس از آن، در شامگاه سی دی پنجاه و هفت ، آخرین دسته از زندانیان سیاسی شامل مسعود رجوی و موسی خیابانی از زندان آزاد شدند و به این ترتیب مرحله جدیدی از مبارزات مجاهدین آغاز شد.

در روز پانزده بهمن ۲۶۸۶ مادی (۱۹۷۹ میلادی) ، میان خمینی و مسعود رجوی دیداری صورت گرفت، خمینی گفت جوانان و دانشجویان حرف شما را می پذیرند، شما اعلام کنید که جریانهای غیرمذهبی حق فعالیت سیاسی ندارند، اما مسعود رجوی میگوید : حضرت آیت الله مگر خود شما در پاریس نگفتید که مارکسیستها در فعالیت سیاسی آزادند؟ خمینی که انتظار چنین جوابی را نداشت، با غیظ و بدون خداحافظی از اتاق خارج شد. خمینی پس از آن هم از طریق پسر خود احمد، به مجاهدین و شخص رجوی پیام داد که اگر شما مثل بقیه مردم، رهبری مرا بپذیرید، بالاترین مقامهای حکومتی در اختیار شماست. اما هر بار مسعود رجوی که خواب به دست گرفتن رهبری را می دید از پاسخگوئی طفره میرفت.

مجاهدین در آن زمان به بزرگترین نیروی متشکل انقلابی !!!! ایران تبدیل شدند؛ بهطوری که در سراسر ایران دفتر و مرکز داشتند و تیراژ روزنامه شان، مجاهد ، به مرز ۶۰۰ هزار نسخه رسید. خطری که خمینی و دارو دسته اش را تهدید میکرد و هر چه زودتر با کشتار مجاهدین میبایستی بر طرف شود.

از سوی دیگر، خمینی که از روز اول در اندیشه قبضه انحصاری تمام اهرمهای قدرت و تحکیم پایه های دیکتاتوری خود بود؛ توسط مجلس خبرگان که آن را جایگزین مجلس مؤسسان کرده بود، ولایت فقیه را به عنوان یک اصل، وارد قانون اساسی اش کرد.

مجاهدین در اولین انتخابات ریاست جمهوری رژیم نیز با معرفی مسعود رجوی به عنوان کاندیدای خود شرکت کردند تا شاید جایی برای خود در نظام جدید باز کنند. اما خمینی که دست مجاهدین را خوانده بود با این بهانه که رجوی به قانون اساسی ولایت فقیه رأی نداده او را از دور انتخابات حذف کرد.

خمینی همچنین با تقلبات گسترده مانع از آن شد که حتی یکی از کاندیداهای مجاهدین برای مجلس شورا (مریم رجوی) ، که از سراسر کشور در انتخابات شرکت کرده بودند، به

مجلس راه پیدا کند. رژیم خمینی توسط چماقداران سازمان یافته و پاسداران مسلح خود، حمله و هجوم به ستادها و دفاتر مجاهدین در سراسر کشور را مستمراً شدت می بخشید؛ همزمان با آن، حمله به دانشگاههای کشور و تعطیل آنها تحت عنوان انقلاب فرهنگی را آغاز کرد و فضای تنفس سیاسی را برای همه دگراندیشان، هر چه تنگتر ساخت. مجاهدین در روز سی خرداد سال ۲۶۸۹ مادی (۱۹۸۱ میلادی) ، اتمام حجت خود را با خمینی به عمل آوردند. در این روز بیش از نیم میلیون تن از مردم تهران در حمایت از آزادیهای فردی و عقب راندن دیو استبداد مذهبی به خیابانها ریختند و در یک تظاهرات مسالمت آمیز، بر مشروعیت سیاسی رژیم خمینی مهر پایان زدند. پاسداران به دستور شخص خمینی به روی مردم آتش گشودند و تظاهر کنندگان را به خاک و خون کشیدند و از همان عصر سی خرداد، دوران اعدامهای جمعی به منظور ریشه کن کردن مجاهدین و فدائیان را آغاز کردند. به این ترتیب تداوم مبارزه مسالمت آمیز سیاسی ناممکن شد .



ابوالحسن بنی صدر با لباس زنانه به همراه مسعود رجوی به فرانسه فرار کردند.

جنايات سازمان مجاهدين خلق

سازمان مجاهدین خلق هم در رقابت با چریکهای فدائی خلق در عمر پر نکبت بار خود دست به جنایات متعددی زدند که نمونه هایی از آنها بازگو می کنم. ترور زندی پور ، اولین رئیس کمیته مشترک ضد خرابکاری در کارنامه سیاه آنها قرار دارد.



سر تیپ رضا (بهمن) زندی پور



اسدالله عطوفی

اسدالله عطوفی راننده زندی پور که توسط مجاهدین به قتل رسید.

در روز بیست و شش اسفند ماه ۲۶۸۲ مادی (۱۹۷۴ میلادی) چهار تروریست سازمان مجاهدین خلق !! سر تیپ رضا زندی پور که با راننده خود رهسپار کار خود بود در یکی از

خیابان‌های فرعی خیابان فرح شمالی به گلوله بستند. سرتیپ زندگی پور و راننده اش اسداله عطوفی در این ترور جان باختند. وحید افراخته، سیدمحسن خاموشی، مرتضی صمدیه لباف از خطرناکترین تروریست‌های سازمان مجاهدین خلق به همراه تیم هفت نفری ترور، سرتیپ زندگی پور و راننده اش را کشتند.

با علامت منیژه اشرف زاده کرمانی برای آغاز کشتار، سیدمحسن خاموشی یکی از تروریست‌های مجاهد و پشتیبان تیراندازان به سرتیپ رضا زندگی پور، راه را در خیابان فرح شمالی بر خودروی سرتیپ زندگی پور بست. در همین هنگام تروریست دیگری از پشت خودرو، خود را به اتومبیل سرتیپ کوبید. بدین سان مجاهدین راه به جلو و عقب را به خودروی سرتیپ زندگی پور و راننده اش بستند. شتابان سید مرتضی صمدیه لباف و وحید افراخته پیاده شدند و پیش از آنکه سرتیپ زندگی پور بتواند واکنشی نشان دهد صمدیه لباف گلوله‌ای به سرتیپ زندگی پور شلیک کرد. صمدیه لباف گلوله دوم را چکاند ولی گلوله در اسلحه گیر کرد. وحید افراخته رهبر این ترور، تیر خلاص را به سرتیپ زندگی پور زد و اسداله عطوفی راننده را نیز کشت. پس از ترور سرتیپ زندگی پور و اسداله عطوفی، سیدمحسن خاموشی و دو تروریست دیگر سوار بر خودروئی به رانندگی محمد طاهر رحیمی متواری شدند. مهدی غیوران تروریست مجاهد با خودرویی دیگر چشم به راه رسیدن تیم کشتار بود و میان راه، خودروی فرار را با خودروی دیگر تعویض کرد. این تاکتیک را نیز تروریست‌های مجاهد در کشتن دو مستشار آمریکایی در قیصریه به کار بردند.

سرتیپ رضا زندگی پور از افسران برجسته دفتر ویژه اطلاعات گارد شاهنشاهی بود. وی دوره‌های اطلاعات و ضد اطلاعات و دوره ستاد فرماندهی را در آمریکا گذرانده بود. وی از افسران ورزیده‌ای بود که سازمان‌های تروریستی در ایران را به درستی شناسایی کرده بود. سرتیپ زندگی پور گارد نگهبان نداشت و تنها یک پاسبان راننده وی بود. سرتیپ زندگی پور بر این باور بود که تروریست‌های زن، هر چه زودتر آزاد شوند و زیاد در بند نمانند و به کار و زندگی عادی برگردند. در پاییز سال ۲۶۸۱ مادی (۱۹۷۳ میلادی)، سیمین تاج حریری دبیر دبیرستان و دانشجو از هموندان مجاهدین خلق دستگیر شد. در روز آزادی، سرتیپ زندگی پور شماره تلفن و آدرس خود را به سیمین تاج حریری داد و از وی خواست اگر نیازی به کمک داشت وی را آگاه سازد. بدین سان تروریست سیمین حریری با دیگر هموندان سازمان مجاهدین نقشه کشتن سرتیپ زندگی پور را کشیدند، خانه و هنگام رفت و آمد وی را شناسایی و کنترل کردند.

تروریست‌ها مرتضی صمدیه لباف قاتل سرتیپ زندی پور، وحید افراخته قاتل راننده سرتیپ زندی پور، محمدطاهر رحیمی راننده خودروی فرار، منیژه اشرف زاده کرمانی کارگردان و نگهبان ترور و آغازکننده ترور و مهدی غیوران مسئول جایگزین ساختن خودروی فرار تروریست‌ها با خودرویی دیگر بودند. در روز دوشنبه شش مرداد ۲۶۸۳ مادی (۱۹۷۵ میلادی) تروریست‌هایی که در ترور سرتیپ زندی پور و دو کلنل امریکایی ترنر و شفر و مترجم ایرانی کنسولگری آمریکا در تهران دست داشتند دستگیر شدند

مرتضی صمدیه لباف از تروریست‌های سازمان مجاهدین بود که با کتاب‌های مهدی بازرگان رهبر نهضت آزادی و با کوشش محمد یزدانیان به سازمان مجاهدین خلق پیوست. وی دانشجوی مهندسی فیزیک دانشگاه صنعتی آریامهر بود. از آنجا که وی از پس درس‌های دانشگاه بر نمی‌آمد و در آستانه اخراج از دانشگاه بود، زندگی در نهان را پیشه کرد و در یکی از خانه‌های امن سازمان مجاهدین جایگزین شد. آموزگاران وی در ترور و بمب سازی؛ لطف الله مئیمی، بهرام آرام، مجید شریف واقفی و وحید افراخته بودند. صمدیه لباف در بمبگذاری در دکل برق جاده کرج، بمبگذاری در دفتر کمپانی انگلیسی کری مکنزی، بمبگذاری در پست برق کارخانه ایرانا و بمب گذاری در کاروانسرا سنگی دست داشت.

در روز پنجشنبه سی و یکم فروردین سال همان سال روزنامه ها خبری بدین مضمون منتشر کردند: نه زندانی به هنگام فرار از زندان کشته شدند. آنها به هنگام جابجائی قصد فرار داشتند که تمامی به قتل رسیدند. این افراد عبارت بودند از : محمد چوپان زاده ، احمد جلیل افشار، عزیز سرمدی، بیژن جزنی، حسن ضیاء ظریفی، کاظم ذوالانوار، مصطفی جوان خوشدل، مشعوف کلانتری و عباس سورکی.



بهمن نادری پور (تهرانی)

بهمن نادری پور (تهرانی) بازجوی اخراج شده از کمیته مشترک ضد خرابکاری بخاطر فساد اخلاقی و دزدی که به کادر زندان اوین منتقل شده بود، به هنگام دستگیری توسط پاسداران و بسیجی های نظام آخوندی تمام تقصیر ها را بگردن همکاران سابق خود و شخص پرویز ثابتی که هیچگاه با زندانیان در تماس نبود می اندازد و علیرغم سابقه فرار مجاهدین و فدائیان از زندان قصر و قزل قلعه و حتی زندان اوین که فدائیان با ایجاد نقب با کمک استواری در درون زندان موفق به اجرای آن نشدند، مرگ نه تن زندانی بالا را بحساب عطار پور، ناصری و دیگران می گذارد.

آنچه مجاهدین خلق از دیروز تا امروز راجع به اسلام میگویند؛ دروغ محض است. اصولا اسلام فروزه ای به غیر از جهل و جنون و جنایت، فقر و فحشاء، دروغ و تزویر و چپاول ندارد که بتوان آنرا با افکار مارکسیستی – لنینیستی جمع زد.

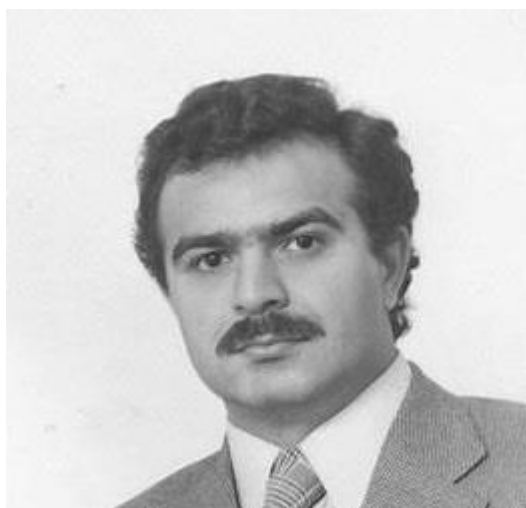
سازمان مجاهدین خلق در سال ۲۶۷۹ مادی (۱۹۷۱ میلادی) وارد مرحله جدیدی شد که طی این مرحله ، سازمان بر اساس جنگ مسلحانه کوشید تا عناصر و مهره های رژیم شاه و برخی از مستشاران خارجی را ترور کند. شرایطی که فدائیان در ماجرای سیاهکل به وجود آوردند که شرح مفصل آنرا خواندید، راه را برای شروع هر چه زودتر مبارزه مسلحانه در سازمان مجاهدین فراهم آورد. آخوندها نیز که از حرکت مارکسیست ها سر شکسته شده بودند می دیدند که پس از فتنه نخست خمینی تا آن زمان هیچکاری انجام نداده اند، بر حمایت و کمک های مالی خود به مجاهدین افزودند. سازمان از فردی توده ای بنام الله مراد دلفانی برای تهیه اسلحه درخواست کمک کرد که بعد ها یکی از مهم ترین عوامل لو رفتن سران مجاهد و ضربه مهلک به آنها بود.

پس از اعدام سران سازمان در چهارم خرداد ۲۶۸۰ مادی (۱۹۷۲ میلادی) ، هدایت سازمان به عهده احمد رضائی، و بهرام آرام قرار گرفت. کشته شدن احمد رضائی ، همزمان با فرار برادرش رضا رضائی ، سازمان مجاهدین را در شرایط شکنندگی قرار داد.

بعد ها ، محمد تقی شهرام با پیوستن به رضا رضائی و بهرام آرام ، سازمان را زنده نگه داشتند.



بهرام آرام



محمد تقی شهرام

با خودکشی رضا رضائی در جریان محاصره خانه تیمی توسط ساواک و هم چنین کشته شدن محمود شامخی که از آموزش دیده های سازمانهای تروریستی فلسطین بود و هم چنین دستگیری کاظم ذوالانوار ، کادر مرکزی مجاهدین به دست محمد تقی شهرام ، بهرام آرام و مجید شریف واقفی افتاد .

از محمد تقی شهرام که توسط موسی خیابانی عضو گیری شده بود به عنوان حراف، سفسطه گر و قالتاق و هفت خط یاد می کنند. برای این مجاهد خلق ناموس و چشم نداشتن به زن دیگران معنی نداشت. در زندان قصر ، هیچ زندانی سیاسی تمایل به معاشرت با او را نداشت. در زندان قصر بخاطر شاخ به شاخ شدن با مامورین ، او را به زندان ساری منتقل

کردند. ستوان امیر حسین احمدیان رئیس زندان ساری فریب چرب زبانی او را خورده و به کمک احمدیان با یک زندانی دیگر بنام حسین عزتی فرار می کند و خود را به عنوان یک فرد خشکه مذهب و مومن به اسلام به موسی خیابانی معرفی می کند. فردی که با شهرام از زندان ساری گریخت، حسین عزتی بود که از اعضای سازمان تروریستی - مارکسیستی ستاره سرخ بود. ورود شهرام به کادر مرکزی مجاهدین در حقیقت آغاز انفجار در ساختار ظاهری - مذهبی سازمان مجاهدین بود. در سال ۲۶۸۳ مادی (۱۹۷۵ میلادی) مرکزیت در اختیار شهرام ، آرام و حسین سیاه کلاه (قاتل مجید شریف واقفی) بود.

از زشتکاریهای محمد تقی شهرام یکی زیر پای لیلا زمردیان زن مجید شریف واقفی نشستن بود. روابط جنسی نا مشروع آنها ، اوراق سیاهی را در کارنامه مجاهدین و پیکاری ها گذاشته که پاک کردن آنها غیر ممکن است. لیلا زمردیان در همخوابگی با محمد تقی شهرام با اینکه در ظاهر مسلمانی دو آتشف بود و همسر داشت ، دست از اعتقادات خود کشیده و بنا به تز زنبارگی شهرام بصورت اشتراکی بین او و همسرش شریف واقفی انجام وظیفه !!!! میکرد. زمانی که شهرام طرح ترور شریف واقفی را با لیلا زمردیان مطرح می کند ، در کمال حیرت این زن راضی میشود تا شوهرش را به قتلگاه ببرد. لیلا زمردیان به راحتی همسرش را به محمد تقی شهرام و یاران او تحویل داده و آنها با کشتن شریف واقفی ، جسد او را به بیابانهای مسگر آباد برده و می سوزانند.



لیلا (صدیقه) زمردیان همسر قانونی مجید شریف واقفی و معشوقه محمد تقی شهرام

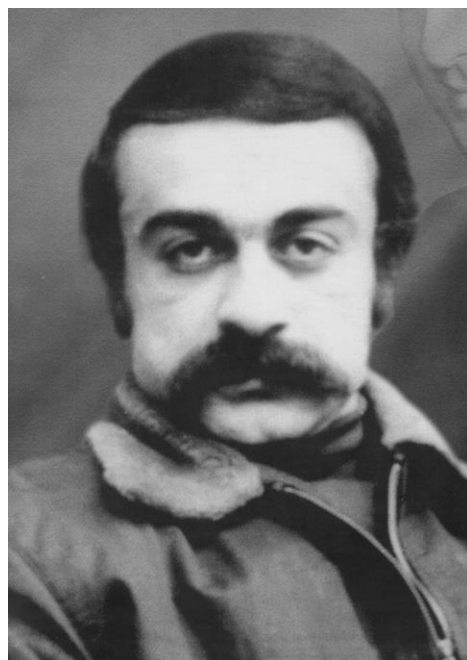
پشت به وطن کرده ای بنام خسرو گلسرخی

ان الحياه عقیده و الجهاد، سخنم را با گفته ای از امام حسین ، شهید بزرگ خلق های خاورمیانه !! آغاز می کنم. من که یک مارکسیست – لنینیست هستم ، برای نخستین بار عدالت اجتماعی را در مکتب اسلام !!! یافتم. و آنگاه به سوسیالیسم رسیدم. از اسلام سخنم را آغاز کردم . اسلام حقیقی !!! در ایران ، همیشه دین خود را به جنبش های رهائی بخش ایران پرداخته است!! سید عبدالله بهبهانی ها، شیخ محمد خیابانی ها نمودار صادق این جنبش ها هستند و امروز نیز اسلام حقیقی دین خود را به جنبش های آزادی بخش ملی ایران ادا می کند. مارکس میگوید : در یک جامعه طبقاتی ثروت در یک سو جمع میشود و فقر و گرسنگی و فلاکت در سوئی دیگر و مولا علی !! میگوید : قصری بر پا نمی شود مگر آنکه هزاران نفر فقیرگردند، نزدیکی بسیاری وجود دارد !!! چنین است که میتوان از مولا علی به عنوان نخستین سوسیالیست جهان !!! نام برد و نیز از سلمان پارسی ها !! و اباندر غفاری ها !!

یاوه های این خرد گم کرده ابله که زمانی بت جوانان مسخ شده ما بود آنچنان پرت و دور از واقعیت است که بیشتر به جوک شبیه است تا حقیقت. علی و سوسیالیسم !!! آیا خسرو گلسرخی از ماهیت دژخیم محمد و باغهای فدک او بی اطلاع بود. آیا گلسرخی از زنبارگی های سیدالشهوات حسین تازی که قصد فریب زن یزید را داشت و جاننش را برسر امیال جنسی اش گذاشت بی اطلاع بود که چنین دوغ را به دوشاب بخیه زد . آیا گلسرخی ابله از خیانت های سلمان پارسی نا آگاه بود؟ ایکاش گلسرخی و دانشیان زنده بودند تا عدالت اسلامی را که به دفاع از آن برخاسته بودند در این چهل و شش گذشته می دیدند.

گلسرخی ابله پشت به وطن کرده در ادامه یاوه هایش میگوید : زندگی مولا حسین ، نمودار زندگی اکنون ماست که جان برکف برای خلق های محروم !!!! میهن در این دادگاه محاکمه میشویم. مولا حسین در اقلیت بود و یزید ، بارگاه و قشون و حکومت و قدرت داشت. او ایستاد و شهید شد. هر چند یزید گوشه ای از تاریخ را اشغال کرد ولی آنچه در تداوم و تکرار است ، راه مولا حسین است!!! بدین گونه است که در یک جامعه مارکسیستی ، اسلام حقیقی به عنوان یک رو بنا قابل توجیه است!!!! ما نیز چنین اسلامی را ، اسلام حسینی را تائید می کنیم !!!! در آن زمان آخوند ها برای گلسرخی مارکسیست هورا کشیدند و برایش صلوات فرستادند و هیچ آخوندی پیدا نشد تا جلوی مزخرفات گلسرخی به ایستد.

در همان زمان آخوند خادمی که از طرفداران پرو پا قرص خمینی بود گفت : اسلام مذهبی است که میتواند هضم سایر افکار فلسفی و ابعاد اجتماعی را بنماید!! در تشیع پذیرش از افکار و اعتقادات فلسفی که جنبه اجرایی داشته باشد از جمله روش مارکسیستی ، امر مهمی نیست!! خاصه آنکه در قالب اسلام و در چهار چوبه دین ریخته شود !!!! اگر موازین مارکسیستی را منطبق با موازین اسلامی کرده باشند، ایرادی به آن وارد نیست !!



خسرو گلسرخی

خسرو گلسرخی در رشت به دنیا آمد. خسرو پنج ساله بود که پدرش را از دست میدهد و همراه مادر و برادرش فرهاد به قم میروند. پدر بزرگ خسرو گلسرخی، محمد وحید خورگامی از یاران پشت به وطن کرده میرزا کوچک خان جنگلی بود. خسرو گلسرخی آموزش ابتدائی را در دبستان حکیم سنائی و متوسطه را در دبیرستان حکیم نظامی قم به پایان برد. با مرگ پدر بزرگ آنها از قم به تهران آمده و در محله امین حضور سکنی گزیدند. زمانیکه سر دبیری بخش هنری روزنامه کیهان را داشت با عاطفه گرگین آشنا و ازدواج کرد. نشریه نگین نوشته های مسموم او را چاپ و بازتاب میداد. در اوج فعالیت های چریکی مجاهدین و فدائی ها، خسرو گلسرخی و کرامت الله دانشیان هم گروهی ساختند که هدفشان ربودن شاهزاده رضا پهلوی و شهبانو فرح بود. گروه دوازده نفری گلسرخی به

دنبال لو رفتن دانشیان توسط امیرحسین فطانت به دام مامورین ساواک می افتد. محاکمه آنها در یک دادگاه نظامی بصورت زنده پخش میشود. برخی از افراد گروه منجمله شکوه میرزادگی همسر اسماعیل نوری علاء خائن و تجزیه طلب ، از شاه طلب بخشش کرده و شاه آنها را می بخشد. پنج تن از افراد این گروه شامل گلserخی، دانشیان ، طیفور بطحائی، عباسعلی سماکارو رضا علامه زاده در دور اول دادگاه حاضر به طلب بخشش نشدند. گلserخی و دانشیان بیدرنگ اعدام شدند و سماکار، علامه زاده و طیفور بطحائی که اعدام رفقای خود را دیدند در دادگاه تجدید نظر از شاه طلب بخشش کردند. شاه آنها را بخشید و دادگاه آنها را با یک درجه تخفیف به حبس ابد محکوم کرد.

این زشتکاری خسرو گلserخی در دفاع از حسین و علی تازی در بین بی وطنان چپ سابقه طولانی دارد. در نشریه نامه رهبر ارکان رسمی حزب خائن توده در سر مقاله خود به ستایش از حسین تازی و نهضت آن می پردازد. بخشی از این دو دوزه بازی کردن ها را برایتان منعکس می کنم تا دریابید چگونه ایران در کام ملایان فرو رفت.

آنچه که به نظر ما (توده ای ها) در مطالعه احوال حسینی جالب توجه است، فقط آن نیست که در سرزمین کربلا عمل یزید بن معاویه علیه اللعنه، تیغ در سلاله مصطفی انداختند ؛ بلکه شهادت حسین علیه السلام حاوی فلسفه ای است که یکی از عالی ترین فلسفه های حیات بشری است !

در آن سالها زمانیکه ساواک از مجاهدین بنام مارکسیست های اسلامی یاد میکرد، روشنفکران ابله ما با کج و راست کردن ابرو و دهان و بینی و شکلک در آوردن آنها مسخره میکردند و پوزخند میزدند که این چه پرت و پلاگوئی است ؛ اسلام و کمونیست . گفته ساواک ، واقعیت داشت ولی نه گوش شنوایی بود و نه عقل درست و حسابی. ساواک به اسنادی دست یافته بود که هنوز بسیاری از مجاهدین خصوصا آنهائیکه در خارج از ایران بودند از آن بی اطلاع بودند. زمانیکه مجاهدین خلق تیمسار زندی پور و مستشاران آمریکائی را کشتند، آثار مذهبی از قبیل بسم الله و آیه های هجو نامه قرآن از اعلامیه های آنان حذف شده بود. آن موقع تروریست مجاهد اندرزگو به این مسئله واقف شد و گفت : مجاهدین دست از دین بر داشته اند. همان موقع رهبر فدائیان خلق، بیژن جزنی جزوه ای تحت فرنام اسلام مارکسیستی نوشت .

بنا به گفته مرضیه حدید چی ؛ روزی در هاید پارک لندن، یکی از مجاهدین بنام جواد که او را مستر جو صدا میزدند به بلندی رفت و گفت : مژده .. مژده .. بالاخره خواهران و برادران یا بهتر بگویم رفقای ما در زندان به این نتیجه رسیدند که اسلام نمی تواند پاسخگوی جامعی

به همه پرسش ها و مسائل باشد. آنها ایده ها و تفکرات جدیدی طرح کرده اند. آنان اعتقاد دارند که اصل مبارزه است و هر چیزی ، حتی نماز و روزه و حجاب یا هر یک از اعمال دینی و غیر دینی مانع این تحقق باید کنار گذاشته شود.

عزت الله سبحانه که همکاری مستمری با مجاهدین داشت در جریان کارهای ایده لوژیک آنها بود میگوید : از سال پنجاه احساس کردم که آنها بطرف مارکسیسم میروند و من سعی کردم آنها را روی خط توحیدی نگهدارم!!

در سال ۲۶۸۴ مادی (۱۹۷۶ میلادی) دو مجاهد مارکسیست بنامهای حسن آلاد پوش و محبوبه متحدین که هر دو از خانواده های مذهبی بودند و با فریبکار بزرگ علی شریعتی ارتباط داشتند به قتل میرسند. آلاد پوش پیش از مرگ به محمد علی نجفی (کارگردان فیلم سربداران و سر سپرده آخوندها در سینمای جمهوری اسلامی) میگوید : متعجبم که شما هم چنان در اسلام باقی مانده اید. جالب اینجاست که میر حسین موسوی نخست وزیر رژیم آخوندی هم با حسن آلاد پوش ارتباط داشت. دکتر علی شریعتی پس از کشته شدن آلاد پوش و متحدین ، قصه حسن و محبوبه را می نویسد که در آن حسن را در قالب امام اول شیعیان علی و محبوبه را در قالب زینب به تصویر می کشد.

در جریان پیروزی فتنه خمینی، زایشگاه فرح در خیابان مولوی که محل کار من (نویسنده نوشتار) بود، تغییر نام داد و نام محبوبه متحدین را روی زایشگاه گذاشتند و زمانیکه مارکسیست بودن او برای دستار بندان مشخص شد ، نام او را برداشته و چون یکی از رانندگان زایشگاه در جنگ کشته شده بود ، اسم زایشگاه را شهید اکبر آبادی گذاشتند.

در آن زمان سازمان مجاهدین خلق به رهبری مسعود رجوی از نام حسن آلاد پوش و محبوبه متحدین بهره برداری سیاسی میکرد که با اعتراض سازمان پیکار مواجه شدو عقب نشینی کرد.

چه کسانی ایران را به ورطه نابودی کشاندند؟

در کنار دستار بندان تازی پرست ، توده ای های خائن ، ملی – مذهبی های پشت به وطن کرده و خرد گم کردگان مسلمان و کمونیست ، نقش نویسندگان و شاعران و فیلمسازان را نباید از نظر دور بداریم. کسانی که تیشه به ریشه امنیت کشور زدند و ساواک با آنها کاری نداشت!! کسانی که دوربین و قلم و میکروفن در دست داشتند، از دولت پول و مستمری می

گرفتند و علیه نظام کار میکردند. در حالیکه جام های شراب و عرق خود را بالا میبردند ، هیزم بدرون تنور اسلام می ریختند تا مردم را در آتشی که بنا بود بسازند ذغال کنند. آنها با دستمایه نبود آزادی و اختناق ، آنچه می خواستند می گفتند ، می نوشتند و می ساختند. در طول این نوشتار بکرات نام پر ننگ جلال آل احمد را آوردم . برخلاف ادعای او که : ما در جنگ اختناق و سانسور اسیر هستیم . توانست بیست و پنج اثر مسموم خود را تا پیش از مرگ زودرس بخاطر افراط در نوشیدن عرق چاپ کندو پنج اثر دیگرش ، پس از مرگ چاپ شوند. اگر تاریخ اولین نوشته او را در سال ۲۶۵۳ مادی (۱۹۴۵ میلادی) و آخرین آنرا در سال ۲۶۹۲ مادی (۱۹۸۳ میلادی) در نظر بگیریم ، این فرد توانسته هر سال یک جلد کتاب در جو اختناق و سانسور و خفقان که نویسندگان حق نفس کشیدن نداشتند !! انتشار دهد.

جلال آل احمد هفت ماه پس از اشغال ایران توسط متفقین به عراق میرود ، آنهم برای اتمام درس طب لگی اش. شمس آل احمد ، برادر هفت خط و دروغگوی جلال در مقدمه کتاب سفر به ولایت عزرائیل می نویسد : جلال بخاطر اشغال ایران به وطن بازگشت !! جلال آل احمد طلبه مدرسه مروی که به شوق آخوند شدن به عراق رفته بود ، ناگهان

توده ای میشود. او در حزب توده انشعاب ایجاد کرده و می خواهد حزب سوسیالیست توده ایران را تشکیل بدهد که ناکام میشود. نوبت به رنگ عوض کردن میرسد و این بار جلال آل احمد را در هیبت حزب زحمتکشان دکتر مظفر بقائی می بینیم. او اینک همکار خلیل ملکی و انور خامه ای شده است. به محض اینکه آب بقائی با مصدق به یک جوی نرفت و حزب زحمتکشان ضعیف شد. جلال آل احمد با یارانش حزب نیروی سوم را با ملکی تشکیل دادند. این حزب پس از سقوط مصدق تعطیل شد و این بار جلال آل احمد جامعه سوسیالیست های نهضت ملی ایران را پایه ریزی کرد. ایکاش که سرگردانی این نویسنده پشت به وطن کرده و خائن میان اسلام سنتی و آخوندیسم ، توده ای مارکسیسم ، سوسیالیسم جهانی و ناسیو نالیسم نهضت ملی به همین جا ختم میشد و جلال را در لباس خمینیسم و تشویق از جامعه روحانیت سنتی یا آخوند های روضه خوان دو تومانی نمی دیدیم که بخواد اسلام و قرآن و تروریسم را کنار هم به ملت اسلام زده و مسخ شده ایران پیشکش کند. این پشت به وطن کرده وژن در کتاب غربزدگی اش می نویسد : اسلام وقتی به آبادیهای میان دجله و فرات رسید ، اسلام شد !!! و پیش از آن بدویت و جاهلیت اعراب بود. اسلام هرگز به خون ریزی بر نخاست !!!!!!! سلام اسلامی صلح جویانه ترین شعاری است که دینی در عالم داشته است !!!! ما ایرانی ها بودیم که از اسلام دعوت کردیم !! ما در تیسفون نان و خرما بدست در کوچه ها به پیشواز اعراب رفتیم !! این بیشرم دروغگو در ادامه یاوه هایش به دفاع از آخوند

شیخ فضل الله نوری و آخوند میرزای شیرازی بر می خیزد. آل احمد، دین را به عنوان آخرین سنگر مبارزات علیه غربزدگی می شناسد. آل احمد چشم خود را بر روی تمام تحولات دوران پهلوی بسته و تصویر او از ایران دوران شاه چنین است: بیست میلیون آدم که هفتاد و پنج درصد آنها روستائی هستند وزیر چادرو کپر بی خبر از ارزش های جدید! محکوم به رسوم ارباب و رعیتی، ماشین ندیده!! با ابزار کار بدوی!! خوراکشان نان جو و سوختشان تاپاله گاو!!!! و تنها چیزی که پهلوی ها به آنها داده اند؛ سرباز گیری!!! و رادیو ترانزیستوری!!! است. مردم ما در روستا ذغال را نمی شناسند!!! در چنین شرایطی اصلاحات ارضی راه می اندازند که زمین های قابل کشت را بدل به تار عنکبوت کنند!!!! که بشود قبرستان تراکتور های پوسیده!!! پریشان گوئی های این وژن بی وطن باعث میشود که در نظام آخوندی بزرگراهی را بنام او بگذارند.

بزرگترین انتقاد این بی شرم بی آرم این بود که چرا در تهران چهار هزار و هفتصد سلمانی وجود دارد که سر مردم را اصلاح کنند!!!!

آیا میتوان نوشته های سراپا دروغ آل احمد راجع به مرگ صمد بهرنگی در مجله آرش را ندیده گرفت و در کنار دروغ های آل احمد به خیانت های دکتر منوچهر هزار خانی بی تفاوت بود؟ این توده ای بی وطن پس از کلی دم جنبانی برای آخوند ها زمانیکه از کانون نویسندگان بخاطر توده ای بودنش اخراج شد به مجاهدین خلق پیوست.

غیر از جلال آل احمد، راکاره ادبی دیگری بنام غلامحسین ساعدی با تخلص گوهر مراد داشتیم که نوشته های مسموم او مورد استفاده فیلمسازان و اهل تاتر بود. ساعدی از زمانیکه عضو فرقه دموکرات آذربایجان بود تا هنگام مرگ که در شورای مقاومت مجاهدین خلق به فعالیت ادامه میداد جز خیانت به مردم ایران و فرهنگمان کار دیگری نکرد. نظام شاهنشاهی برای این پشت به وطن کرده بیشرم همه چیز مهیا کرده بود. بهترین مکان با زبده ترین هنر پیشه های تاتر در خدمتش بودند و او نیز از اختناق و سانسور و ستمگری سخن می گفت. این نویسنده دون پایه در اوج بیشرمی میگوید: من در سازمان جوانان فرقه دموکرات که می خواستند آذربایجان را از ایران جدا کنند کار میکردم و مسئول سه تا روزنامه بودم. مسئول همه کارشان بودم. در پل سنگی تبریز منتظر شدیم تا بما اسلحه بدهند. پیشه وری آدم فوق العاده ای بود!! در مورد او خیلی ظلم شده بود!! او یک آدم انتلکتوئل به معنی واقعی بود!!! زمانی که من درس می خواندم، در کلاس چهارم ابتدائی، قصه های ماکسیم گورکی تو کتابها بود. قصه های چخوف توی کتابهای ما بود. زمانیکه من بچه بودم، تمام

امور دست روسها بود. و دردا که در زمان شاه فقید به این بی پدر و مادران بیگانه پرست چه میدانهای که ندادند.

غلامحسین ساعدی در اظهاری دیگر اعتراف می کند که با سازمان فدائیان خلق ارتباط نزدیکی داشته است. من بیشتر آنها را در مطب خودم می دیدم . هرکدام آنها که وسیله ساواک کشته میشدند ، سوژه داستان و نمایشنامه من بود !!!! برای من غرور آمیز بود که بچه های فدائی آن سرمایه دار گردن کلفت کرجی (منظور ساعدی محمد صادق فاتح صاحب جهان چیت است) را کشتند !!!! من حاضر بودم هر کاری که از دستم بر می آمد برای فدائیان خلق بکنم. سید احمد خمینی برای من اعلامیه های حوزه علمیه قم را می آورد. این بی شرم دون صفت در مدت عمر پر ننگش هشتاد و چهار اثر از خود بجای گذاشت که از میان این تعداد پنجاه و هفت نوشته اش بسیار معروف است که تمامی در دوران خفقان و استبداد شاه !!!!! چاپ و منتشر شده است.

کسانی که بانوشته های مسموم خود موجب تزلزل جامعه شدند که عاقبت آن افتادن کشور به دست ناپاکان دستار بند بود ، کم نبودند. یکی از بی وطنان دیگر دکتر رضا براهنی بود. این بی شرم هم سقوط پیشه وری و نجات آذربایجان را مرگ فرهنگ آذری و زبان آن میداند. براهنی تلویحا در نوشته هایش اشاره می کند که صمد بهرنگی در راه فرار از ایران و رفتن به اتحاد جماهیر شوروی و ساختن وطن دیگر !!!! به آب زد و غرق شد. اگر ناظم حکمت ترک توانست براحتی از هاوانا تا مسکو برود ، پس چرا صمد بهرنگی نتواند !!! در زمره بی وطنان قلم بدست میتوانم به احمد بنی احمد هم اشاره ای داشته باشم . فردی که مشاور فرهنگی و بررسی تاریخ ایران و نویسنده کتاب تاریخ رضا شاه بزرگ بود و با پیدا شدن سر و کله خمینی وژن روزه بگیر سیاسی شد.

نکته مهمی که در پایان این نوشتار باید بدان اهمیت خاص داد این است که : هیچ مبارزه آرمانی ، علیه نظام شاهنشاهی سبب کیفر های سخت از قبیل شکنجه ، حبس ابد و یا اعدام نشده است. بر خلاف تبلیغات توده ای های بی وطن ، ملی – مذهبی های پشت به وطن کرده و راست و چپ افراطی و در راس تمام ملایان ، میتوانم نام ده ها تن را ببرم که مدعی سی و هفت سال مبارزه با شاه و نظام شاهنشاهی بوده اند. اما در همان سالها همانند دیگر افراد مملکت از تمامی امکانات رفاهی ، اجتماعی، خدماتی و اقتصادی مملکت سود جسته اند . کسی محل کار آنها را مهر و موم نکرد . کسی از ادامه تحصیل آنها جلوگیری نکرد . کسی آنها را ممنوع الخروج نساخت و کسی آنها را در مناقصه های دولتی محروم نکرد. بسیار بودند مبارزانی که حتی یکروز رنگ زندان را ندیدند .

بسیاری با اظهار ندامت بخشوده شدند و به مشاغل بالای دولتی دست یافتند. در اینجا با ذکر نام برخی ها که شما خوب آنها را می شناسید و کارنامه هر کدام آنها برای شما روشن است ، در خواست می کنم تا شرف و شعور خود را ملاک تمام نوشته های این کتاب قرار دهید و در شنیده های مغرضانه و مسموم راجع به شاه فقید تجدید نظر کنید.

دکتر غلامحسین صدیقی، دکتر مظفر بقائی، دکتر شاپور بختیار که نخست وزیر آخر شاه بود. حسن نزیه، عبدالکریم لاهیجی، حسین مکی، آخوند زنجانی، آخوند میلانی، داریوش فروهر، شایان، دکتر کریم سنجابی، مقدم مراغه ای، هدایت الله متین دفتری، خود خمینی وژن که رژیم در اوج فعالیت های خرابکارانه او تنها به تبعید او اقدام کرد. مهندس مهدی بازرگان، دکتر یدالله سحابی، جلال آل احمد، احمد شاملو، دکتر کاظم سامی کرمانی، کشاورز صدر ، حسن صدر، علی اصغر حاج سید جوادی، حسینی، مهدی آذر، اسلام کاظمیه، شمس آل احمد، آخوند کافی، ناصر کاتوزیان و ده تن دیگر که مخالفان سر سخت شاه و نظام او بودند و بنا به اعتراف پیش و پس از فتنه خمینی در توطئه ، تماس با مقامات جاسوسی دول دیگر شرکت داشتند.

آیا شما در پیشینه این افراد نشانی از حبس و شکنجه و آزار می بینید. در هر نظامی کسانیکه بانک بزنند . ترور کنند و با بمب گذاری موجب قتل شهروندان هر کشور شوند ، مجازات خواهند شد. مهندس مهدی بازرگان در رده یکی از ثروتمندان ایران بود. حسن نزیه و متین دفتری کارمندان عالی رتبه دولت بودند. اگر سید احمد مدنی صلاحیت خدمت در نیروی دفاعی مملکت را نداشت ، ولی در امر تدریس در مدرسه عالی قزوین کسی جلوی او را نگرفت. احمد شاملو دشمن شماره یک فرهنگ ایران و فردوسی ، سالها سر دبیر مجلات فرهنگی نظیر خورشید بود. علی اصغر حاج سید جوادی به عنوان سر شناس ترین عضو هیئت تحریریه کیهان هر چه دلش خواست نوشت. رسول پرویزی نویسنده توده ای یا فریدون توللی توده ای تا مقام معاونت نخست وزیری بالا رفتند. محمود جعفریان ، افسر توده ای شهربانی تا پست قائم مقامی رادیو و تلویزیون ملی ایران پیش رفت. پرویز نیکخواه از پایه گذاران کنفدراسیون و طراح ترور شاه از مقامات تصمیم گیرنده رادیو و تلویزیون شد. نظام اگر خلیل طهماسبی ، نواب صفوی، سید محمد واحدی، مظفر ذوالقدر را اعدام کرد ، بخاطر جنایات آنها بود . اگر فدائیان را اعدام کرد ، بخاطر جنایات ، بمب گذاری ها و بانک زنی آنها بود ، مشابه آنچه در مورد مجاهدین اعمال شد. در مورد افسران توده ای اگر خشونت ابراز شد ، چون آنها در خدمت روسها بودند و برای آنها جاسوسی میکردند که امری بود کاملاً واضح در ارتش و قوانین آن.

بودند کسانیکه نظیر رضا براهنی تروتسکیست ، سیاوش کسرایی برژنفیست ، سیمین دانشور ، غلامحسین ساعدی که بر دستهای ناپاک خمینی وژن بوسه زدند و جلال سرفراز ملک الشعراى حزب خائن توده به هنگام ورود ایران بر باد ده ، آخوند خمینی سرود :

می آئی تا دروازه های بسته تاریخ را بگشائی

بر مردمی که پیش اینت بگرمی ستوده اند

در فوران خون شهیدی

که آزادی را ارج می نهاد

در نگاهت .. آینه ای می بینم به وسعت آزادی !!!!!!!

پشت به وطن کرده دیگری بنام میم آزر (نعمت میرزاده) که تمام رشدش و به بازی گرفتنش در نظام شاهنشاهی بود گفت :

زبان همه خلق ایران درودم تو را باد ای رهبر بر گزیده !!

رضا براهنی استاد دانشکده ادبیات دانشگاه تهران به همراه دکتر ابوالحمد ، دکتر پاکدامن ، احمد اشرف ، هما ناطق ، دکتر شریفی ، دکتر عراقی ، دکتر آشوری ، دکتر حریری و... سر از فاضلاب انقلاب اسلامی بدر آورده و دانشگاه را به تعطیلی می کشند. دکتر آشوری در مزگت محلشان تنفنگ بدوش می گیرد و همچون لومپن های محله بدنام که هر کدامشان پس از پیروزی فتنه خمینی به جاه و مقامی رسیدند ، شب تا صبح به پاسداری انقلاب خمینی وژن کشیک میدهد. دکتر عزت الله عراقی ، رئیس شورای پاکسازی دانشگاه تهران میشود. او به دستور بهشتی دسته دسته اساتید دانشگاه را اخراج می کند. کتاب رازهای سرزمین من ، با قلم مسموم رضا براهنی ، نفرت این دون پایه از شاه را نشان میداد . از دید براهنی ترقیات و پیشرفت ایران در زمان شاه فقید هیچ عایدی جز خفقان و مرگ نداشت !!!! براهنی که آنهمه از مدرنیسم سخن می گفت چگونه به ذلت اسلام به عنوان واپسگرا ترین دین عالم افتاد ؟ غیر از آن است که تمامی نویسندگان و به اصطلاح روشنفکر نما های ما افسون ایسم های مختلف شده بودند و مارکسیست بودن چینی یا روسی و یا کوبائی تا تشیع سرخ علوی قبله آمال آنها بود. ایدئولوژی هائی عموم روشنفکران ما تحولات عظیم اقتصادی، اجتماعی، هنری و فرهنگی را نمی دیدند. تحلیل های رایج چنان بود که آزادی را به آزادی سیاسی فرو می کاست بی آنکه گفته شود که مثلاً آزادی زنان و دادن حق رأی به نیمی از جمعیت جامعه می توانست تبلوری از آزادی سیاسی باشد. با چنین دیدگاهی،

روشنفکران ایران خود را از دیدن تحولات جاری در جامعه، بی نیاز می‌دیدند و از این رو، به جای اندیشیدن، «نقل قول» می‌کردند. در واقع، این سخن افلاطون که: «ای فرزندگان! اگر شما از حکومت دوری کنید گروهی ناپاک آنرا اشغال خواهند کرد» بوسیله روشنفکران ما ناشنیده ماند. آنها با تشکیل جبهه امتناع هم جامعه و هم رژیم شاه فقید را از داشتن روشنفکران راستین و وطن دوست که ایران را برای ایرانی بخواهند نه برای روسها یا چینی و کوبائی ها و نه برای تازی ها و تازی پرستان محروم کردند.

روشنفکران ما، در آن سال ها حتی با جشن هنر شیراز، جشنواره توس، بنیاد فرهنگ ایران، تالار رودکی و فرهنگسرای نیاوران میانه‌ای نداشتند. در واقع، هرچه از بالامی آمد، بو می‌داد و اشرافی، بورژوائی یا لانه فساد تلقی می‌شد. زمانی که رضا براهنی بخاطر خیانت هایش به زندان افتاد به دستور شهبانو فرح آزاد و به آمریکا رفت تا با نوشتن مقالات تند علیه شاه در جریان مناقشات ایران و آمریکا بر سر مسئله نفت باعث شد که جرالد فورد موضع خصمانه ای مقابل شاه فقید بگیرد. سخنان تند براهنی ها و دشمنان شاه دولتمردان آمریکائی در کاخ سفید را مصمم کرد که سرنگونی شاه را در برنامه خود قرار دهند. سرمدمدار این طرح شیطانی ویلیام سایمون وزیر دارائی در دولت های نیکسون و فورد بود. سایمون همراه با دونالد رامسفلد به تکمیل طرح خود پرداختند. در چنین شرایطی رضا براهنی هر روز با مصاحبه و حضور در کنگره و مجلس نمایندگان سخن از وجود هزار زندانی سیاسی که ساواک ناخن دست و پای تمامی آنها را کنده و جلوی شوهر و پدران آنها ماموران ساواک به زنان زندانی تجاوز می کنند، افکار عمومی آمریکا را علیه شاه بر می انگيخت. او در آمریکا کتاب آدمخواران تاجدار را انتشار داد.

به غیر از جلال آل احمد و رضا براهنی پشت به وطن کرده بسیاری از نویسندگان و داستان سرایان ما راه خطا و فریب پیشه کردند و چشم خود را بر واقعیت و پیشرفت ها در نظام پهلوی بستند. احمد محمود در کتاب برخورد خود شورش روستائیان علیه تراکتور را بشکل کاریکاتوری از نبرد رستم و سهراب ترسیم کرده. ناصر شاهین هم در کتاب پای غول خود روستائیان را به جنگ تراکتور می فرستد. نویسندگان ما تحت نفوذ دستار بندان، شهریگری در روستا را نوعی خیانت بشمار می آوردند و ورود فرهنگ شهری به روستا را با اشاعه فساد و فحشاء همراه میدانستند! ناصر ایرانی در کتاب خود، نور آباد، روستای آرمانی خود را یخ زده در ۱۴۰۰ سال پیش و در صدر اسلام ترسیم می کند و سفر به شهر را رفتن به جهنم می پندارد!! حسن میرکاظمی در کتاب تلار خود مخالف کشیدن خط آهن به روستا است. اگر به دهی راه آهن کشیده شود، اهالی ده محل زندگی خود را ترک می کنند!! این منگول قلم به دست میگوید شیعه اسبان را صدای تراکتور از بین میبرد!! در زمان

شاه فقید از زمین و زمان داستان و رمان مسموم میبازد. تقی مدرسی در رقابت با پشت به وطن کرده توده ای جلال آل احمد هجو نامه شریف جان ، شریف جان را می نویسد . محمود دولت آبادی و ذهن مسمومش ایرانی را در قفسی تصور می کند که راه فرار ندارد ! در نوشته هایش زوستان نشینان را تشویق به ماندن در ده شان می کند و میگوید : در شهر خون می فروشند ! زنان جملگی فاحشه اند !! تمامی مردان کلاش و حقه باز !!! آدم های شهری انبانی است از نجاست !!!! جالب اینجاست که تمامی این قلو به دستان پشت به وطن کرده دو روز در ده ماندن را عذابی علیم میدانستند. عدنان غریفی از ساختن خانه با آجر و سیمان و تیر آهن که در آن حمام داشته باشد وحشت زده است !! ناصر تقوایی در چرخشی ۱۸۰ درجه به شاه فقید پشت می کند و از مزخرف نامه خود "ای ایران " فیلم می سازد که در آن به سروده جاودانه حسین گل گلاب دست میبرد و فرزند را علیه پدر به شورش وامیدارد. او که در زمان شاه فقید از فیلمسازان مطرح آن روزگار بود و جوایز سپاس را به خود اختصاص داده بود به یکباره نعلین بوس آخوند روح الله خمینی میشود .

عظیم خلیلی در کتاب لحظه صید ، روی تمام برنامه های صنعتی شاه فقید خط قرمز می کشد و آنها را صنعت مونتاژ می خواند و نمی داند که صنعت مدرن در تمام دنیا صنعت مونتاژ است . ناصر موذن ایرانیان را به نسل شکست خورده تشبیه می کند بدون آنکه بگوید : ایرانیان از چه چیزی شکست خورده بودند ؟ حسین دولت آبادی در سرزمین موعود می نویسد :

همه دشمن هم اند . الکل ، بچه بازی ، فحشاء . دلش از این همه پلشتی ، سردرگمی ، اندوه و تنهایی چرکین بود . همه چیز کبود و نامانوس بود. ذره ای عاطفه ، محبت و عشق در جایی یافت نمی شد . اگر هم یافت میشد ، آلوده و بی رنگ بود. زندگی در شریان مردم ایران گندیده بود !! راه نجات تنها در فرار بسوی خایج فارس یعنی شیخ نشین ها بود که آب و برف و مدرسه و بیمارستان داشتند !!!!

ما چنین زنا زادگانی در بین خود داشتیم و آنها آزادانه هر مهملی را بخورد مردم ما میدادند. منوچهر شفیانی به تبعیت از حسین دولت آبادی در کتاب خود قرعه آخر تصویر روستاهای جنوب ایران را چنین بازگو می کند : زشت ، مرده ، خرافاتی و غیر قابل نجات !!!

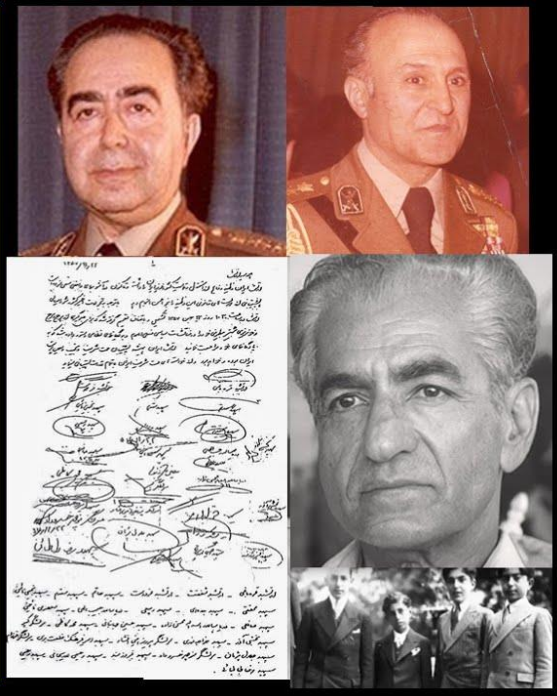
انگار تنها ساختار اجتماعی زمان شاه فقید و هدایت جامعه به دست دشمنان قسم خورده ای چون محمد عزیزی ، علی محمد افغانی ، محمود کیانوش ، علی اشرف درویشیان ، منصور یاقوتی ، ناصر نظامی ، منوچهر پاکزاد و امین فقیری افتاده بود .

بی طرفی ارتش

فرمان شاهنشاه به سران نیرو های مسلح و ارتش این بود : مواظب باشید فرماندهان دیوانگی نکنند و خونریزی نباید باشد . اما این فرمان به آن معنی نبود که ارتش با اعلان بی طرفی ، کشور را به تازی پرستان پیشکش کند. در مدت دو ساعت و نیم جلسه سران ارتش با تصمیم از قبل گرفته شده فردوست و قره باغی ، ارتش با بی طرفی راه نابودی و ویرانی ایران را نشان دستار بندان تازی پرست داد . در آن جلسه برخی می گفتند : ارتش باید با ملایان اعلام همبستگی کند ! و برخی مخالف همبستگی و خواهان بی طرفی بودند که در هر دو مورد نتیجه یکی بود . در این بین تنها چیزی که مطرح نبود ، مقابله با آخوند ها و توطئه بین المللی برای نجات ایران بود. انگار در آن جلسه نقش و وظیفه ارتشیان بکل فراموش شده بود. پس از پیروزی فتنه خمینی در دادگاه های چند دقیقه ای سران ارتش و در جریان محاکمه سپهبد ربیعی دادستان انقلاب اسلامی او را بجرم اعلام بی طرفی ، و اینکه چرا اعلام همبستگی نکرده ، اعدام کرد. سران ارتش در توجیه عمل خود گفتند : تا دیروز ما از رژیم شاه پشتیبانی کردیم و امروز چون آقای بختیار و مهندس بازرگان که جمهوری می خواهند ، باید از آنها پشتیبانی کنیم !! درست است که آقای بختیار در بین مردم پشتیبان ندارد ولی آقای بازرگان دارد! سران ارتش که در تمام عمر به مردم ایران فخر فروختند در آخرین لحظات که همه امید میهن پرستان به آنها بسته و دیدگان به این فرومایگان بی کفایت دوخته شده بود ، به تحریک قره باغی و فردوست خائن ایران را به آخوند ها سپردند و جالب اینجاست که آنها حتی درد یوغ بندگی و سرسپردگی را برای چند روز هم نچشیدند و علیرغم فریب خمینی وژن که در بهشت زهرا به آنها گفته بود : شما ها نمی خواهید آقای خودتان باشید ، در پشت بام مدرسه علوی تیرباران شدند.

این اعلامیه یکی از ننگین ترین سندهائی است که برای همیشه در دل تاریخ پر درد ما میماند. نسل های آینده خواهند دید که چگونه چند واکسیل بند چند ستاره ای در نهایت خفت و خواری کشور را به سلاخان و ویرانگران تحویل دادند. یک امیر ارتش نظیر قره باغی خیلی باید دون صفت و بی مایه باشد که در اوج بیشرمی کتاب اسرار ماموریت ژنرال هایزر را بنویسد و اعتراف کند که ما خواست های ژنرال هایزر را انجام دادیم !!

راز پشت پرده اعلامیه بی طرفی ارتش شاهنشاهی در ۲۲ بهمن ۵۷ چه بود؟



ژنرال هایزر

اعلامیه ارتش- ۱۳۵۷.۱۱.۲۲ / ارتش ایران، وظیفه دفاع از استقلال و تمامیت کشور عزیزمان ایران را داشته و تاکنون در آشوب‌های داخلی سعی نموده است با پشتیبانی از

دولت‌های قانونی این وظیفه را به نحو احسن انجام دهد. با توجه به تحولات اخیر کشور، شورای عالی ارتش در ساعت ۱۰:۳۰ روز ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ تشکیل و به اتفاق تصمیم گرفته شد که برای جلوگیری از هرج و مرج و خونریزی بیشتر، بی‌طرفی خود را در مناقشات سیاسی فعلی اعلام و به یگان‌های نظامی دستور داده شد که به پادگان‌های خود مراجعت نمایند. ارتش ایران همیشه پشتیبان ملت شریف و نجیب و میهن‌پرست ایران بوده و خواهد بود !!!! و از خواسته‌های ملت شریف ایران با تمام قدرت، پشتیبانی می‌نماید!!

ارتشبد قره‌باغی - ارتشبد شفقت - ارتشبد فردوست - سپهبد حاتم - سپهبد مقدم - سپهبد مجتبی نایینی - سپهبد محقق - سپهبد بدره‌ای - سپهبد ربیعی - دریاسالار حبیب‌اللهی - سپهبد معصومی نایینی - سپهبد صانعی - دریاسالار اسدالله محسن‌زاده - سپهبد حسین جهانبانی - سپهبد محمد کاظمی - سرلشگر کبیر - سپهبد بخشی آذر - سپهبد خواجه‌نوری - سرلشگر پرویز امینی‌افشار - سپهبد امیرفرهنگ خلعتبری - سرلشگر فرزام - سپهبد جلال پژمان - سرلشگر منوچهر خسروداد - سپهبد فیروزمند - سپهبد رحیمی لاریجانی - سپهبد رحیمی - سپهبد رضا طباطبایی.

در این زمان ارتشبد فردوست، به دستور اربابان پشت پرده در حال برنامه ریزی برای سقوط کشور بود. این خائن در ویرانی ایران و واگذاری آن به دستار بندان نقش اساسی داشت. خنجری که او و قره‌باغی بر پیکر ایران و ایرانی زد و با تماس‌های پنهانی با آخوند ها، مهندس بازرگان توطئه را کامل کردند تا نظام پادشاهی در ایران برچیده شود و ولایت فقیه و خلیفه گری عرب جایگزین آن.

آنزمانی که میهن دوست بزرگ دکتر صدیقی خواست تا دولت تشکیل دهد، خواست او این بود که شاه نبایستی از ایران خارج شود، درست برعکس شاپور بختیار که خواهان بیرون رفتن شاه از کشور بود.

ارتشبد قره‌باغی در جلسه سران ارتش به نکاتی اشاره می‌کند که باعث حیرت و تاسف است. او می‌گوید: جناب نخست وزیر گفته اند: خون ریزی نشود. کشت و کشتار نشود. حال اگر کشت و کشتار بشود، این کشت و کشتار را به پای ارتش می‌گذارند !!! آقایان من دیشب خیلی فکر کردم ... وقتی برای شرفیابی به پیشگاه شاهنشاه رفتیم، مشکل آنجا بود !! یادم نیست من گفتم یا کس دیگری !! این مسئولیت من بود که فکر کردم امروز باید دور هم جمع شویم و من وضعیت را برای آقایان بگویم که چیست! اگر جناب نخست وزیر

استعفا بدهند و فرض کنید امروز بعدازظهر یک کشت و کشتاری جلوی دانشگاه بشود!!
فرض کنید نخست وزیر نداریم !! فرض کنید شورای سلطنت نتواند کسی را انتخاب کند!!
فرض کنید کسی قبول مسئولیت نکند!! آن موقع تکلیف ارتش چیست ؟ !! تکلیف ما چیست
!! چکار باید بکنیم !! ما نمی خواهیم غافلگیر بشویم !

به اعتقاد قره‌باغی صدور اعلامیه بی‌طرفی ارتش تنها راهی بود که در برابر سران ارتش
وجود داشت و صرفاً بهانه‌ای بود برای پاسخگویی به اتهامات آن‌ها در برابر دادگاه‌های
انقلاب

از صبح روز ۲۲ بهمن ارتش شاهنشاهی، نفس‌های آخر را می‌کشید و در انتظار تیر
خلاص بود. صدور اعلامیه بی‌طرفی و یا همبستگی از سوی ۲۷ تن امیر ارتش در حقیقت
تیر خلاصی بود که آنها شلیک کردند.

در همان موقع که سران و فرماندهان ارتش در ستاد بزرگ سرگرم تهیه اعلام بی‌طرفی
بودند، انقلابیون خرد گم کرده حمله به تأسیسات و پایگاه‌های ارتش را آغاز کرده بودند.
ستون‌های زرهی پراکنده شده بود، پادگان‌های نیروی هوایی در دوشان تپه به اشغال درآمده
بود. مردم بی‌اعتنا به تهدید بمباران تأسیسات اسلحه‌سازی، دیوارهای تسلیحات ارتش را با
دیل و کلنگ خراب کرده بودند. در پادگان عشرت‌آباد، نظامیان شورش کرده بودند و
یگان‌های لشکر گارد در آن پادگان سقوط کرده بودند. سلاح‌های بی‌شماری به دست
مهاجمان و افراد وابسته به مجاهدین خلق و فدائیان افتاد.

فرماندهی لجستیکی نیروی زمینی در پادگان عباس‌آباد، یگان‌های هوانیروز در باغشاه،
دانشکده افسری، دانشکده پلیس، پادگان جی، پادگان قصر و ستاد فرمانده نیروی دریایی
بدون کمترین مقاومتی یکی پس از دیگری سقوط کردند. سپهبد رحیمی، رئیس شهربانی
دستگیر شد. چند تن از امیران، از جمله سپهبد جعفریان و سرلشکر بیگلری کشته شده
بودند. قرارگاه ستاد بزرگ در محاصره قرار داشت. چند ساعت بعد، سپهبد بدره‌ای فرمانده
نیروی زمینی به قتل رسید و پادگان لویزان اشغال شد.

پشت پرده فتنه خمینی و چگونگی به قدرت رسیدن ملایان

پس از پیروزی فتنه خمینی و سقوط نظام شاهنشاهی در ایران ، سد ها نشریه فارسی زبان و خارجی به شرح جزئیات و فعل و انفعالات واقعه ایران بر باد ده و به تجزیه و تحلیل چهره واقعی این توطئه پرداختند. بسیاری سخن از توطئه خارجی کردند و آنرا متوجه اشتباه بزرگ کارتر ، رئیس جمهور وقت آمریکا دانستند. برخی منجمله خود من به بررسی آخوندیسم پرداخته و در قالب کتاب دیو مقدس به بیوگرافی روح الله خمینی از بدو طفولیت و اینکه چه بلا هائی سر این دستار بند وژن آمده بود پرداختم. پیش از بررسی موشکافانه به این تراژدی باید بدانیم چه نیرو هائی مقابل شاه قد علم کرده بودند:

آمریکا: بازدارندگی ارتش و مجبور کردن ارتش به اعلام بی طرفی

تبلیغات حقوق بشری علیه شاه

رهبری کشور های متحد علیه شاه

انگلیس: سود جوئی از دستار بندان وابسته به خود

تبلیغات به نفع روحانیون

همکاری بی بی سی لندن با شورشیان و خط دادن به آنها

فرانسه: محافظت و در اختیار قرار دادن تربیون جهانی به آخوند روح الله خمینی

آلمان: کمک مالی به دستار بندان ، تبلیغات علیه شاه ، همکاری همه جانبه

سازمان های حقوق بشری: غیر انسانی نشان دادن اقدامات شاه فقید ، پخش دروغ های

مغرضین ، موجه نشان دادن اقدامات دشمنان شاه به جهانیان

آخوند خمینی: انتقام تمام تیره روزی های دوران کودکی اش ، خشم و نفرتی که از ایران و ایرانی داشت ، سود جوئی از مرجعیت تقلید و سوء استفاده از باور مردم اسلام زده و مسخ شده خصوصا از طبقه تحصیلکرده .

قشریون: پادوئی ، تحریکات ، آتش سوزی ، شایعه پراکنی ، تهدیدات ، وعده های دروغ ، حادثه آفرینی ، فریب آدمها و کسب موقعیت که پس از پیروزی فتنه خمینی بسیاری از لومپن های جامعه به تصدی پست های کلیدی مملکت گمارده شدند.

دستار بندان وابسته : تهیج افکار عمومی ، حادثه آفرینی ، توطئه آتش سوزی سینما آبادان یا هلو کاست ایرانی ، اعتصابات و تشویق مردم به مسلح شدن با اشغال پادگانها

کمونیسست ها و توده ای ها : مدیریت و رهبری راه پیمائی ها ، اعتصابات و همکاری تنگاتنگ با آخوند ها و قشریون

جبهه ملی : سازش با آمریکا در اجرای توطئه ، پیوند با قشریون ، ترغیب تحصیلکرده ها به پیوستن به دستار بندان ، نا امید ساختن میهن پرستان با طرد آنها از جبهه ملی ، آزادی زندانیان سیاسی مخالف شاه و انحلال ساواک به عنوان تنها ترین محافظ امنیت کشور

سازمان حقوق بشر ایران : کوبیدن شاه فقید ، آزاد کردن زندانیان سیاسی و پیوستن آنها به صف مخالفین .

تحصیلکرده ها، قضات ، وکلا : مسموم کردن افکار عمومی ، پیوند با قشریون ، اعتصابات ، همکاری با غرب

شریف امامی ، نخست وزیر : هماهنگ با شورشیان ، سازش با غرب ، تشویق مردم خردگم کرده به اعتصابات و راه پیمائی ها

ازهارى ، نخست وزیر : بی حالی ، تلف کردن وقت مملکت ، ممانعت از اقدام قاطع نظامی

بختیار نخست وزیر : اخراج و اغفال شاه ، ممانعت از اقدام ارتش ، انحلال ساواک ، آزاد کردن مخالفین شاه

زنان : به یکباره تمامی حجاب دار شدند ، جلو داری تظاهرات

دانشجویان و دانش آموزان : تعطیلی دانشگاه و مدارس ، شعار نویسی روی دیوار ، شرکت در تظاهرات ، حادثه آفرینی ، اهانت به شاه فقید

رسانه های گروهی : حمله مستقیم به شاه ، موجه نشان دادن اقدامات شورشیان و تعریف و تمجید از آخوند خمینی

نمایندگان مجلس : فحاشی به شاه فقید ، حمایت از آخوند ها و ملی نشان دادن اقدامات شورشیان

رئیس ستاد ارتش : خیانت ، اغفال فرماندهان و ترور آنها

فلسطینی ها : اجرای برنامه های ضربتی ، کشتار میدان ژاله ، آموزش و هدایت جنگ های خیابانی ، آتش سوزی ، حمله به قرارگاه ها و پادگانها به همراه مجاهدین و فدائیان خلق ، غارت انبار مهمات .

لیبی ها : ایجاد کلاسهای تعلیماتی – چریکی ، منابع مالی ، جنگهای خیابانی ، ترور ، آتش سوزی ، حمله به پادگانها

کارگران و کارمندان : شرکت در تظاهرات با گرفتن اضافه حقوق ، اعتصاب های کور و به تعطیلی کشاندن مراکز صنعتی و قطع برق به منظور ایجاد نارضایتی و کمبود نفت و بنزین به همین منظور.

صیهونیسم بین المللی : نظارت و هدایت برای حفظ منافع در سرمایه گذاری صنایع در دنیا (۷۰ درصد از سرمایه گذاری های بزرگ دنیا متعلق به صیهونیست ها است).

روس ها : سکوت برای رفع نگرانی از نیروی مندی نظامی ایران و وجود پایگاه های نظامی آمریکا در ایران.

مجله معروف پلیتیک تودی در شماره های مارچ و آپریل سال ۱۹۸۰ میلادی می نویسد : از سال ۱۹۵۳ تا ۱۹۷۷ میلادی سازمان سیا آمریکا میلیونها دلار بطور مرتب به دستار بندان ایران می پرداخت تا آنها را آرام نگهدارد. در ۱۹۷۷ میلادی ، پرزیدنت کارتر دستور به قطع این رشوه علیرغم هشدار سازمان سیا که اگر این پول پرداخت نشود ، ملایان سر بر می آورند ، داد . عدم پرداخت پول به آخوند ها و قطع در آمد آنها از سازمان اوقاف منجر به شورش مفت خوران دستار بند شد. اسرار پرداخت پول به ملایان توسط ۶ تن از کارمندان سیا که در تهران فعالیت داشتند افشاء شد. در آن زمان دولتمردان آمریکائی اعتقاد داشتند که : کسی در ایران بدون جلب موافقت ملایان و مزگت ها نمی تواند حکومت کند . در سال ۱۹۶۳ میلادی شاه فقید در جریان انقلاب سفید شاه و مردم قسمت عمده ای از اراضی متعلق به مزگت ها و روحانیون را ملی اعلام کرد و بدین وسیله منبع مهمی از درآمد مفت خوران دستار بند از بین رفت. در آن زمان اوقاف به دولت واگذار شد. شورش خمینی و تبعید او بخاطر دو مسئله بالا بود که اشاره کردم

به دستور شاه ، به ملایان حقوق پرداخت شد و اینکار آنها را آرام کرد. در سال ۱۹۷۶ میلادی دولت تصمیم به قطع حقوق آخوند ها گرفت. طبق اسناد موجود سالیانه سازمان سیا ۴۰۰ میلیون دلار به آخوند ها رشوه میداده است . در زمان شاه فقید ۲۰۰ هزار ملا در ایران وجود داشت که ساده ترین آنها ملا های روستا و بالاترین مقام آن آیت الله بود.

دریافت پول آمریکا توسط آخوند ها سابقه طولانی دارد . لطفا به کتاب های محمود محمود مولف ۹ پوشینه تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزده مراجعه فرمائید، تا بدانید در زمان فتحعلی شاه قاجار چه تعدادی از آخوند ها از انگلیس پول می گرفتند.

کارتبر خلاف او باما و بایدن با پرداخت باج به ایران مخالف بود و به محض رفتن به کاخ سفید رشوه ۲۵ ساله به آخوند ها را قطع کرد. برخی این عمل کارتر را روی بی تجربگی او میگذارند، در حالیکه هدف کارتر سرنگونی نظام شاهنشاهی بود. . سولیوان سفیر جدید آمریکا که بجای ریچارد هلمز به تهران آمده بود در گزارش خود وضع ایران را بسیار بی ثبات و انفجار آمیز می خواند. در روزهای پایانی نظام شاهنشاهی سولیوان به صراحت می خواهد تا شاه ایران را ترک کند چون دولت آمریکا معتقد است که حکومت شاه بسر رسیده است. در زمانیکه آمریکا کلیه امکانات را برای ورود خمینی آماده کرده بود ، بی بی سی لندن به عنوان سخنگوی غیر رسمی آخوند خمینی برای شوراندن مردم عمل میکرد. ژنرال هویزر طی ۷ بار ملاقات با امیران ایرانی به آنها گفته بود : اگر بفکر کودتا بیفتید ، آمریکا پاهای آنها را از زانو قطع خواهد کرد !! سازمان سیا در فرانسه برای خمینی خانه ای اجاره کرد و کارکنان سفارت آمریکا با قطب زاده ، بنی صئر و ابراهیم یزدی تماس های منظمی داشتند . البته در فریب خوردن از خمینی ، آمریکائی ها تنها نبودند ، کلیه جمعیت ها ئی که به نحوی در دشمنی با شاه آب به آسیاب خمینی ریختند یک مثال آرد دریافت نکردند. خمینی در حقیقت یک بار دیگر چهره اسلام را نشان داد که بنیادش بر اصل دروغ و تقیه استوار است.

شناسه دکتر روزبهانی و سایر آثار او:



دکتر روزبهانی در خرداد سال ۱۳۲۸ خورشیدی در شمیران از مادری زرتشتی و پدری مسلمان به دنیا آمد. آموزش های دوران کودکی او تحت رهنمود های مادر شکل گرفت. باغ فردوس زادگاه او و سرازیری خیابان پسیان با وجود بزرگانی چون عبدالعلی وزیری موسیقیدان صاحب نام که دیوار به دیوار خانه او بود و عشق به موسیقی را در دل کوچک او روشن کرد که بعدها بشکل دانشنامه بزرگ مصور موسیقی ایران در پنج پوشینه تجلی کرد و هم چنین خانواده های بزرگ افشار، اخوان، ملک آرا و متین دفتری هریک در شکل گیری و ویژه گی های اخلاقی او تاثیر مثبتی بجا گذاشتند. دوران دبستان و دبیرستان در مدرسه شاهپور تجریش سپری شد. در دوران دبستان بود که با سخت گیری و تنبیه معلم قرآن آقای اصغریان که معنی آیات هجو نامه قرآن را نمی گفت و بجای آن مشیت و لگد تحویل دانش آموزی که خواهان دانستن معنی فلان آیه شده بود میداد، از باور ارثی پدر فاصله گرفته و ذهنش را به گفته های مادر که راجع به گاتا و یشیت ها سخن می گفت می سپرد. مادر به هنگام مرگ زودرس در سن پنجاه و شش سالگی آخرین خواسته اش را به پسرش که اکنون پزشک شده میگوید: **هیچگاه با خفت زندگی نکن، زندگی راندن خر خود نیست. حرفت را در هر شرایطی بزن. تا آنجا که در توان داری به هم نوع و خصوصا هموطنات کمک کن. بدان که مرگ در راه وطن، نعمتی است که نصیب هرکس نمی شود.** دکتر روزبهانی دستهای سرد مادرش را گرفته و در حالیکه گریه می کند میگوید: به خاک پاک و مقدس میهنم سوگند میخورم که هیچگاه از وصیت تو چشم پوشی نکنم و از آن روز تا کنون یک لحظه قلم او از حرکت باز نه ایستاده است. کتک های آقای اصغریان نه

تنها او از میدان بدر نبرد ، بلکه از او یکی از سر سخت ترین منتقدان اسلام را ساخت . با کمک های معنوی معلم انشای دبیرستان آقای نجفی دو جلد از مجموعه داستانهای کوتاه او تحت فرنام غروب و جاده و هم چنین زن آقا چاپ شد . سبک نگارش او تحت تاثیر مستقیم صادق هدایت و علی اشرف درویشیان در ساده نویسی خلاصه میشد .

پس از گرفتن دیپلم طبیعی به سربازی میرود و با درجه گروهبان یکمی به مدت دو سال در سنج و کرمانشاه در گردان زرهی تانک انجام وظیفه می کند . پس از پایان دوران خدمت در کنکور شرکت کرده و در دانشکده های دامپزشکی و علوم دانشگاه تهران پذیرفته میشود . پس از شش سال ، در رشته ی اصلاح نژاد و ژنتیک فارغ التحصیل شده و سپس به دانشکده بهداشت دانشگاه تهران رفته و مدرک سلول شناسی خود را میگیرد . در آن دوران مرکز تحقیقات ژنتیک انسانی بنگاه حمایت مادران به دستور خانم دیبا ، مادر علیاحضرت فرح در خیابان تخت طاووس شروع به فعالیت کرده و از دکتر روزبهرانی برای بخش سیتو ژنتیک دعوت به عمل می آید . ریاست مرکز با استاد فرهیخته و بزرگ زنده یاد دکتر محمد علی مولوی بود و اساتید صاحب نامی چون دکتر هوشنگ خاوری خراسانی و زنده یاد دکتر شموئیل رهبر در آن کار میکردند . در آن زمان نخستین کتاب مشاوره ژنتیک در بیماریهای ارثی توسط دکتر مولوی – خاوری و روزبهرانی نوشته شد که سالها به عنوان کتاب درسی در دانشکده های علوم پزشکی تدریس میشد . گام بعدی دکتر روزبهرانی انجام آمنیو سنتز یا تشخیص های پیش از تولد نوزادان با استفاده از سلولهای تن جنین و کشت آنها بود که این مهم در آزمایشگاه دکتر میر شمسی انستیتو سرم سازی کرج انجام شد و باعث گشت که این سرویس نه تنها برای هوطنان بلکه برای مردم کشورهای همسایه ایران هم داده شود . راهنمای بیماران مبتلاء به سندرم داون (منگولیسم) ژنتیک و بیماریهای زنان ، ارث ، محیط و سلامت کودک و بیماران متولد نشده کتابهای دیگری بودند که توسط دکتر روزبهرانی به نگارش در آمدند . نوشتار های دکتر روزبهرانی در مجله نظام پزشکی ایران و نشریه دانستنیها که نشریه علمی – آموزشی ایران بود چاپ میشد و سمت مشاور پزشکی مجله به ایشان داده شد . از مشاغل دیگر دکتر روزبهرانی به غیر از کار در مرکز تحقیقات ژنتیک انسانی ، تدریس در دانشکده های علوم پزشکی دانشگاه تهران ، مرکز پزشکی شاهنشاهی ، عضویت در کمیته امور متقاضیان درمان خارج از کشور وزارت بهداشتی ، جامعه آزمایشگاهیان پزشکی ایران و کانون حمایت مادران و نوزادان وزارت بهداشتی بود . در طرح باز آموزی پزشکان وزارت بهداشتی از وجود ایشان برای مسائل ژنتیکی بهره گرفته و ایشان با سفر به مراکز استانها به مدت دو روز یافته های جدید علم ژنتیک را در اختیار دیگر پزشکان قرار میدادند .تاسیس مرکز کمکهای علمی و فنی پزشکی تهران در

خیابان کریم خان از جمله اقدامات دکتر روزبهرانی بود . با فتنه ی خمینی و اشغال ایران توسط ملایان ، ضدیت با علم و خصوصا علم ژنتیک آغاز و دکتر روزبهرانی را بجرم دخالت در کار خدا از امنیوسنتز باز داشتند . استدلال آخوند ها این بود : اگر خدا خواسته تا بچه ای ناقص شود ، شما نبایستی در این کار دخالت کنید !!! شرایط کار هر روز سخت میشد . قطع بودجه کامل مرکز تحقیقات ژنتیک انسانی ، بارزسی هر روزه محل کار توسط انجمن اسلامی زایشگاه فرح که اینک نام شهید اکبر آبادی بخود گرفته باعث شد تا دکتر روزبهرانی تن به یک نوع خود تبعیدی بدهد و به آمریکا مهاجرت کند . با پذیرفته شدن در انستیتو ژنتیک پاسادنا کار سابق خود را ادامه میدهد و با نام مستعار برای نشریات خارج از کشور مطلب می نویسد . در زیر به برخی از نامهای مستعار او اشاره می کنیم : نون قندی ، ر-رها ، خدابخش بهروز ، علامه واعظ شفقی ، بیژن فغفور ، کاظم آقا آبدارچی ، شیرویه شمیرانی ، بهرام پریشان ، پولاد خسرو منش ، پولاد جنیدی ، بابک ، مهرداد پایدار،فللی ، و.....

در همان زمان کوتاه بیش از یکصد نوشتار با نام های مستعار از او چاپ میشود . جامعه برون مرزی از اینکه این همه نویسنده منتقد اسلام زاده شده به شوق آمده است . در سال ۱۹۹۰ میلادی با پیوستن به انجمن فرهنگی اجتماعی ایرانیان ، انتشار خبر نامه سازمان را به عهده میگیرد

سال ۱۹۸۶ میلادی ، سال پیوستن به گروه مبارز زنده یاد دکتر کورش آریامنش (رضا مظلومان) است . آشنائی دکتر روزبهرانی با زنده یاد دکتر مسعود انصاری به دوستی و همکاری فرهنگی محکمی منجر میشود و تا سال ۲۰۱۴ میلادی و مرگ دکتر انصاری ادامه داشته و پس از آن اداره بنیاد پژوهشهای علمی – فرهنگی دکتر مسعود انصاری و کانون اندیشه واران ایرانی به ایشان محول میشود . در سال ۱۹۹۴ میلادی دکتر روزبهرانی با دکتر حسن صفوی نایب التولیه دانشگاه آمریکائی هاوایی و تنی از میهن پرستان دیگر حزب دموکرات مردم ایران در خارج را تشکیل میدهند . تاسیس انتشارات کانون در لس آنجلس با شعار کتاب ارزان برای هم میهنان بیدار از اقدامات دیگر ایشان است . در سال ۱۹۹۷ میلادی کار در دانشگاه لومولیندا ی کالیفرنیا را آغاز و اقدام به تاسیس مرکزی بنام بیو ژن در ریورساید می کند . کتاب تکنیک های جاری در آزمایشگاه سیتوزنتیک در این زمان انتشار می یابد . انتشار نشریه کنام که از سال ۱۹۹۸ آغاز شده تا سال ۲۰۰۵ میلادی ادامه می یابد و در این سال دکتر مسعود انصاری انتشار و پخش پیام آزادگان را به دکتر روزبهرانی محول می کند که تا امروز بدون ایستا منتشر شده است .

در سال ۲۰۰۶ ، تیم دکتر مسعود انصاری ، دکتر روزبهانی ، دکتر ایرج زمانیان و خانم هما احسان دادخواستی در یازده مورد علیه جمهوری اسلامی به دیوان عالی لاهه ارائه دادند . در این سالها شاهد فعالیت سخت دکتر روزبهانی در تلویزیون پارس ، تلویزیون آزادی ، تلویزیون ملی ایران و رادیوهای صدای ایران ، صدای ملی ایران و ۶۷۰ لس آنجلس و هم چنین رادیوی ایرانیان سوئد و در حال حاضر، رادیو مشروطه آلمان هستیم

کتابهای دکتر روزبهانی :

دیو مقدس (شرح زندگی روح الله خمینی)

مهدی بیا

محمد پیامبر شاه عرب

اسلام و حرکت ناسیونالیستی عرب

قرآن ، کلام محمد

دانشنامه مصور موسیقی ایران در پنج پوشینه

ویرانگران

اندیشه های بو دار

یکصد و بیست چهار هزار و یک در دو پوشینه (فیلمنامه)

کاریکمتور های روزبه

برابر های پارسی در گفتگوی های روزمره

بنیاد اسلام و جمهوری اسلامی

حماسه کاوه آهنگر (نمایشنامه)

گذشته چراغ راه آینده نشد (نمایشنامه)

سینما رکس آبادان ، فاجعه ای که تمام جهانیان باید بدانند (فیلمنامه)

چگونه دین بازی ما ایرانیان دنیا را در خرافه فرو برد

خلقیات زشت ما ایرانیان و درمان آن

خرفت و خائن و خبیثی بنام اردشیر زاهدی

تاریخ شرمگاهی اسلام

دشمن ما کیست ؟

کتاب سبز (مروری بر اندیشه های دکتر مسعود انصاری)

آینده نگری برای ایران

من ساواک را تبرئه کردم به دوزبان فارسی و انگلیسی (پخش توسط آمازون و بارنزوبل)

اگر فردوسی نبود

غروب و جاده

زن آقا

چگونه یک رژیم میتواند فرهنگ علوم سیاسی را در خود جای دهد؟

مشاوره ژنتیک در بیماریهای ارثی

ارث، محیط و سلامت کودک

بیماران متولد نشده

ژنتیک و بیماریهای زنان

راهنمای بیماران مبتلا به سندرم داون

تکنیک های جاری در آزمایشگاه سیتو ژنتیک

سینماتو گرافی در ایران در شش پوشینه (از زمان مظفر الدین شاه تا امروز)

ایران بدون اسلام به دو زبان فارسی و انگلیسی

رضا شاه بزرگ ، نابغه دوران به دو زبان فارسی و انگلیسی

دکتر روزبهانی که بازنشسته ی کایزر (سازمان درمانی پزشکی مشهور آمریکا) است در

حال حاضر ضمن اداره سایت پرتوان پیام آزادگان و نشریات چهار گانه آن (پیام آزادگان ،

ریشنامه ، جاهلیه و پیشتازان) ، کانون اندیشه و ران ایرانی ثبت شده در ایالت های

واشنگتن دی سی و کالیفرنیا با فرهنگستان جهانی کورش بزرگ همکاری تنگاتنگی را دنبال می کند .

در راستای حفظ فرهنگ گهر بار ایران و ضدیت با تنها دشمن ایران و ایرانی ، یعنی اسلام ، تاسیس کتابخانه دیجیتالی پیام آزادگان با ده ها هزار کتاب اسکن شده و نزدیک به یک میلیون تراک موسیقایی از زمان قاجار تا امروز از اقدامات دکتر روزبهانی است.